



به انضمام شرح حال
رجال عصر پهلوی

خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد

سفیر کبیر انگلستان در ایران
نامههای خصوصی و گزارشهای محرمانه

غلامحسین
میرزا صالح



سرزیدر ویلیام بولارد (۱۸۸۵-۱۹۷۶) متولد ولتمستو فرزند یک کارگر بار انداز بود که با ضمانت کار فرمای پدرش به استخدام وزارت امور خارجه انگلیس در آمد. آشنایی با زبانهای فرانسه، روسیه، فارسی، عربی و ترکی در دانشگاه کمبریج و خدمات مداوم سیاسی در عراق، جده، یونان، اتحاد شوروی سابق، مراکش و بار دیگر در جده و بالاخره در ایران او را به دیپلماتی برجسته در طول جنگ جهانی دوم مبدل کرد. در اهمیت نامه‌ها و گزارشهای سرزیدر بولارد همین بس که تمامی آنها در هیئت دولت انگلیس خوانده و تحلیل می‌شد و شالوده تصمیمات عمده دولت را در منطقه تشکیل می‌داد؛ از آن جمله می‌توان به برکتاری رضاشاه و تایید جانشینی محمدرضا شاه اشاره کرد. به هر روی کسانی قائلند این کتاب مستندترین و جذاب‌ترین منبع رایج به جنگ جهانی دوم و بخصوص اوضاع مربوط به ایران در این دوران است.



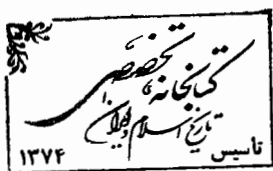


ط.خ.

● تاریخ و سیاست معاصر ●

خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه

غلامحسین میرزا صالح



به انضمام

شرح حال رجال عصر پهلوی



نشانی: خیابان خرمشهر (آبادانا) - خیابان نوبخت - کوچه دوازدهم - شماره ۱۴
تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

● **خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران**

نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه

● مترجم: غلامحسین میرزاصالح

● طراح روی جلد: بیژن صیفوری

● حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیدکاظمی)

● نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۱، چاپ دوم ۱۳۷۸ (با افزایش و پیرایش)

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

● تعداد: ۲۰۰۰ جلد

● قیمت: ۳۷۰۰ تومان

● همه حقوق محفوظ است.

● شابک: ۹۶۴-۵۶۲۵-۷۱-۸

964-5625-71-8

این اثر ترجمه‌ای است از:

Reader William Bullard,

Letters From Tehran

A British Ambassador in World War II

Persia, (London, I. B. Tauris, 1991)

Translated From the Original English into
the Persian by:

Gholamhosein Mirzasaleh

Bullard, Reader William. 1885-1976.

بولارد، ریدر ویلیام، ۱۸۸۵-۱۹۷۶.

خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران (نامه‌های خصوصی و گزارشهای محرمانه) / مترجم غلامحسین میرزاصالح به‌انضمام شرح حال رجال عصر پهلوی - تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.

۵۵۶، [۲۵] ص: تصویر، عکس.

عنوان اصلی: Letters from Tehran: A British Ambassador in World War II, Persia.

۱. بولارد، ریدر ویلیام، ۱۸۸۵-۱۹۷۶. Bullard, Reader William - نامه‌ها و یادبودها

۲. سفیران - انگلستان - نامه‌ها و یادبودها. ۳. جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹-۱۹۴۵ - ایران - مآخذ. الف. میرزاصالح، غلامحسین، مترجم. ب. عنوان

۹۴۰۵۳۲۴۱۰۹۲

DA ۵۶۶/۹/ب ۹۱۴

۱۳۷۸

به یاد
احمد میرعلایی

سرآغاز

نخستین موضوعی که در این نامه‌ها مرا تحت تأثیر قرار داد - بجز نشر موجز و درخشان نویسنده آن - این بود که چقدر جذاب و خواندنی است. ریدر ویلیام بولارد در توصیف و جان‌بخشیدن به شخصیت‌های جالب بی‌شمار و همین‌طور حوادث، هیچ‌گاه از به کار بردن جملات طنزآمیز غافل نبوده است. این نامه‌ها به هیچ طریق مکاتبات رسمی نبوده، بلکه نامه‌های مفصل خانوادگی است که او هرگاه فرصت می‌یافته در طول شش سال اقامتش در تهرانِ زمانِ جنگ - در حالی که تمام وقت به عنوان رئیس هیئت نمایندگی در یک مقام حساس دیپلماتیک سرگرم انجام وظایف طاقت‌فرسای خود بوده - برای همسر و کودکانش که به میهنشان بازگشته بودند نوشته است. نوشتن نامه‌های شیوا، مانند نگارش مراسلات ارزنده دیپلماتیک، یک کار هنری است و ریدر ویلیام بولارد در هر دو زمینه مهارت داشت.

بولارد مطالب زیادی برای نوشتن داشت. همان‌گونه که خودش می‌گوید، به‌جایی که او را می‌فرستادند وقایع امکان وقوع پیدا می‌کرد. تواضع بیش از اندازه‌اش سبب می‌شد که او هیچ‌گاه به یک نتیجه قطعی و آشکار دست نیابد. به این معنی که، چون وزارت خارجه به‌خوبی از توانایی‌های استثنایی وی مطلع بود، عمداً او را به‌جایی گسیل می‌داشت که امکان وقوع حوادث مهم می‌رفت. اعزام بولارد به تهران در پاییز سرنوشت‌ساز سال ۱۹۳۹ دقیقاً به همین دلیل بود. ایران به‌خاطر مجموعه‌ای از علل گوناگون، دیر یا زود به یک مرکز بحران تبدیل می‌شد. بنابراین چقدر منطقی (و چقدر جای خوشبختی) بود که سر لانسِلوت اولیفانت^۱ جانشین قائم مقام وزیر خارجه، مردی با زیرکی و بصیرت استثنایی، کتاً به بولارد این منصب را پیشنهاد کند و او هم پس از بررسی جوانب بپذیرد.

1. Sir Lancelot Oliphant

بولارد علاوه بر تصدی سلسله مأموریت‌هایی در نقاط گوناگون خاور نزدیک و میانه پیش از جنگ جهانی اول، پنج سال قبل از ورود به تهران، بنا به تقاضای خویش، چهار سال پُربار را در اتحاد شوروی گذرانید. آنگاه در حالی که هنوز مرکب عهدنامه مولوتف-ریبن تروپ^۲ خشک نشده بود، تردیدی وجود نداشت که تجربیات شخصی و دست‌اول او برای درک اهمیت فوق‌العاده ایران و تهدید بالقوه همسایه شمالی دیر یا زود مورد استفاده قرار خواهد گرفت. چیزی که سر لنسلوت با همه زیرکیش امکان وقوع آن را بعید می‌دانست این بود که ظرف دو سال صحنه کاملاً عوض شود و بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی به جای دشمنی بالقوه متفق شوند و مشترکاً بخش‌های گسترده‌ای از خاک ایران را اشغال کنند. بعیدتر از آن اینکه باز هم دو سال بعد بولارد با یک اخطار کوتاه و کاملاً غیرمنتظره مقدمات ملاقات تاریخی سه غول جهان سیاست، یعنی چرچیل، استالین و روزولت را در تهران فراهم آورد.

تهران در همه مدت شش سالی که بولارد در آن به سر برد همواره پایگاه مهمی محسوب می‌شد. تا سال ۱۹۴۲ هنوز عبور احتمالی آلمان از معبر قفقاز و همچنین تحریکات آلمان در مناطق عشایری خطری بسیار جدی تلقی می‌شد. حتی زمانی که جنگ به پیروزی انجامیده بود، از سرگذراندن این خطر که روس‌ها ممکن است خوش‌نشین خود را در آذربایجان ایران طولانی‌تر کنند، ناممکن می‌نمود.

نامه‌های بولارد، پس از پنجاه سال، نظریات خصوصی و غیررسمی او درباره وقایع و همچنین شرح روزانه زندگیش در مقام رئیس هیئت دیپلماتیک و همه ملازمان، چه انگلیسی و چه غیرانگلیسی، را عیناً مانند مسائل سیاسی در اختیار ما می‌گذارد. او آدم‌شناس خوبی بود و در نظر هر کسی که چون من مدت کوتاهی در تهران زمان جنگ اقامت داشت، اظهارات تندوتیز او در باب مأموران و میهمانان مختلفی که گله‌گله سرش خراب می‌شدند، نمی‌تواند چیز زیاد دلنشینی نباشد.

نامه‌های بولارد بجز اینکه نشان می‌دهد او یک ناظر زیرک صحنه سیاسی بوده است حاکی از ذهن درخشان، انصاف و دوراندیشی او درباره موضوعات پیچیده روز نیز هست. این نامه‌ها روشنگر انسانی استثنایی با رفتاری عالی و

۲. Molotov-Ribbentrop، وزرای امور خارجه آلمان و اتحاد جماهیر شوروی سابق. پیمان عدم تعرض منسوب به آنان در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ به امضا رسید.

سرشار از خوش طینتی است. اینکه مقامات محق بودند اداره کنسولی شرق را، با آن همه سوابق، در تشکیلات فراگیر امور برون مرزی ادغام کنند یا نه، جای بحث است، ولی تردید نیست سازمانی که توانسته باشد خادمانی در حد بولارد بسازد این تغییر و تحول را تجویز کرده بود.

در پایان این یادداشت خصوصی باید بگویم من همیشه به خاطر فرصتی که سر ریدر و ژنرال (فیلدمارشال بعدی) ویلسون^۳ برای ربودن یک ژنرال ایرانی^۴ - کسی که در خفا سرنوشتش را به دست آلمانیها سپرده بود - به من دادند، سپاسگزار خواهم بود. آنان هنگامی که مرا توجیه می کردند هر دو به طور ضمنی به من فهماندند که تحت هر شرایطی نمی بایست ایجاد در دسر کنم. من شخصاً نگران دانستن این موضوع بودم که اگر ژنرال بکوشد به من تیراندازی کند آیا لزوماً مجاز هستم که پیشدستی کرده و به سویش تیراندازی کنم. آنان هر دو منظور مرا می فهمیدند، اما نمی توانستند جواب روشنی از وزارت خارجه بگیرند، هر چند من شخصاً هیچ تردیدی در انتخاب راه درست نداشتم. بخت یار همه بود و این مسئله اصلاً پیش نیامد. در این واقعه ژنرال ایرانی به ملایمت رفتار کرد و زنده ماند تا نقش مفید و برجسته ای در وقایع بعد از جنگ ایران بازی کند.

فیتزروی مک لین^۵

۳. Field-Marshal Sir Henry Maitland (Lord) Wilson (۱۹۶۴-۱۸۸۱). فرمانده ارتش نهم و نیروهای مشترک در سوریه در سال ۱۹۴۰. فرمانده نیروی زمینی در ایران و عراق از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳. فرمانده نیروی زمینی در خاورمیانه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴.

۴. مقصود سرتیپ فضل الله زاهدی است. شولتس هولتوس در خاطرات خود می نویسد: «سرتیپ زاهدی فرمانده لشکر اصفهان به ما بر قول داده بود که اگر دولت آلمان او را تأیید و حمایت کند حاضر است با نیروهای تحت فرمان خود دست به یک قیام ملی بزند و این برای رایش سوم پیروزی عظیمی است... مدتی بعد ناصرخان قشقایی به من اطلاع داد که ژنرال ویلسون به مقرر فرماندهی زاهدی در اصفهان رفته و پس از گفتگوی طولانی با زاهدی با وی از مقرر فرماندهی خارج می شوند و از آن زمان کسی از سرتیپ زاهدی خبری ندارد.»
در واقع زاهدی توسط فیتزروی مک لین، مأمور سرویس اطلاعات نظامی انگلیس، دستگیر و به فلسطین تبعید شده بود.

5. Fitzroy Maclean

مقدمه

وینستون چرچیل، پدرم را در کتاب محور تقدیر^۱ چنین توصیف می‌کند: «یک بریتانیایی خشن... واقع‌بین». در مورد ایران که مسلماً واقع‌بین بود. عبارتی که بارها در این نامه‌ها در اشاره به برخی نمونه‌های نابهنجار سوء عمل اداری تکرار می‌شود این است: «چه مملکتی!». درباره نشان شوالیه باث^۲ نیز که بعد از کنفرانس تهران به توصیه آقای چرچیل به وی اعطا شد واقع‌بین بود و دچار خیال‌پردازی نشد. او به چرچیل گفت: «شما می‌خواهید به سینه من هم لوحی نصب کنید، همان کاری که با دیوار سالن ناهارخوری کردید؟»^۳ و نخست‌وزیر موقرانه حرف او را تأیید کرد. دریافت نشان شوالیه باث از سوی یک صاحب‌منصب وزارت خارجه غیرعادی است، این نشان را معمولاً به صاحب‌منصبان ادارات داخلی و نیروهای مسلح می‌دادند. اما از این غیرعادی‌تر در مورد پدرم اینکه او به خانواده‌ای از طبقه کارگر تعلق داشت. پدرش کارگر بارانداز بود و خودش به هر بدبختی بود با کوشش و ذکاوت ذاتی از نردبان شکسته تحصیلات آن‌زمان بالا رفت. این قابلیت‌ها هم به تنهایی در ورود او به وزارت خارجه دخیل نبود، بلکه بخت از این جهت یارش شد که در اداره کنسولی شرق که مورد نظر او بود «از کارمند بعد از اینها»، تنها مقاله‌ای انگلیسی، حساب و شش زبان می‌خواستند که او خود را وقف یادگرفتن آنها کرد. مصاحبه‌ای در کار نبود و معرفی هم لازم نداشت. در امتحان، از بین بیست و پنج داوطلب نفر سوم شد. کارفرمای پدرش در بارانداز مبلغ پانصد پوند ضمانت او را کرد تا اگر طی پنج سال اول ترک خدمت کند از

1. *The Hinge of Fate*

2. Knight Commander of the Bath

۳. نگاه کنید به نامه مورخ اول ژانویه ۱۹۴۴.

این مبلغ به تناسب ضبط گردد؛ و او قدم به راه گذاشت. در شرح حال خودش می نویسد: «با این همه شاید نوعی نگرانی ناخودآگاه وجود داشت، زیرا هر چند ظاهراً هیچ گاه خواب ندیده‌ام، تا سالها بعد هرازگاهی نیمه شب از خواب می پردم و صدایی را می شنیدم که می گفت: "این کار شدنی نیست" و بلافاصله باز به خواب می رفتم».

وزارت خارجه او را به کمبریج فرستاد تا السنة شرقی - عربی، فارسی و ترکی - بیاموزد و در بیست و دو سالگی نخستین منصب خود را در مقام نایب کنسول قسطنطنیه صاحب شد. شش سال در ترکیه به سر برد و در آغاز جنگ جهانی اول به عراق منتقل گردید، مأموریتی که به احراز درجه سرگردی و مقام فرمانداری نظامی بغداد انجامید. در سال ۱۹۲۱ به لندن بازگردانده شد تا تنها دوره خدمت در وطن را در بخش خاورمیانه‌ای اداره مستعمرات بگذراند. در همان سال ازدواج کرد، اما در سال ۱۹۲۳ که به مقام کنسولی در جده - کنار دریای سرخ - منصوب شد به اجبار همسر و پسر خردسالش را ترک گفت و این نخستین حلقه از سلسله جداییهای بسیار بود. منصبهای کنسولی بعدی او در یونان، اتیوپی، اتحاد شوروی (به درخواست شخصی) و مراکش بود. در مقام سرکنسول لنینگراد به بالاترین رتبه مقرر برای کارمندان کنسول رسید و بر اثر شهرتی که در لندن برای خود دست و پا کرده بود در سال ۱۹۳۶ وزیرمختاری در جده به او پیشنهاد شد. منصبی که با لقب «سر» همراه بود.

مأموریت دوم او در جده به واقع به مراتب مطبوع تر از مأموریت سال ۱۹۲۳ گذشت و به جای ملک حسین^۴ با ابن سعود^۵ سروکار داشت. میان پدرم و ابن سعود، که از بسیاری لحاظ مطلقاً متفاوت، اما در بلندنظری و استحکام شخصیت مشابه بودند، احترام و تحسینی متقابل پدید آمد. با این حال اقامت او در جده فقط سه سال طول کشید. در تابستان ۱۹۳۹ که مرخصی اش را در وطن می گذراند، وزارت خارجه از او استمراج کرد که آیا مایل است به تهران برود، اما در ماه اکتبر، اندکی پس از شروع جنگ، به او دستور داده شد که فی الفور به آنجا برود. تقدیر چنان بود که

۴. حسین ابن علی (۱۸۵۴ - ۱۹۳۱)، شاه حجاز از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۴. در سال ۱۹۲۴ از امضای عهدنامه با بریتانیا سر باز زد و در همین سال از نیروهای متشکل از وهابیه به سرکردگی عبدالعزیز ابن سعود شکست خورد و به قبرس تبعید شد.

۵. عبدالعزیز ابن سعود (۱۸۸۰ - ۱۹۵۳). بنیانگذار کشور عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲.

شش سال را، سوای دو مرخصی کوتاه در وطن، در تهران اقامت گزیند. این انتصاب هم از نظر او و هم از نظر دولت بریتانیا انتصاب خوبی بود. در شرح حال خودش می‌نویسد که مأموریت تهران به مفهوم: «جالب‌ترین کار در کشوری زیبا با آب‌وهوایی دلپذیر بود، علاوه بر آن ارتقای مقام و رای انتظاراتم بود...»

همه مناصب پیشین او در هیئتهای اعزامی پایین‌تر بود و بیشتر آنها در جاهایی بود که امروزه وزارت خارجه آن اماکن را به علل آب‌وهوایی و بهداشتی و جز آن مأموریت‌های دشوار می‌داند و دشواری در روزگار او افزون بر امروز بود. نه اینکه اهل شکایت از شرایط زندگی باشد، اما در لنینگراد و تا حدی در جده نیز از فراغت‌ی که در مجامع کمتر مقید چشیده بود محروم بود، بنابراین انتقال به تهران اغتنامی مضاعف بود. کشف این امر براساس نامه‌های اولیه‌اش حیرت‌انگیز است که ابتدا چندان کاری برای انجام دادن نداشته است، اما این تا حدی نتیجه برخورداری از کارمندان بیشتر و لایق‌تر بود و چیزی نگذشت که با ورود اتحاد شوروی به جنگ وضع تغییر کرد. به مدت چهار سال، از تابستان ۱۹۴۱ تا پایان جنگ، به‌ندرت بیکار یا بی‌مصاحب ماند، زیرا تهران به‌صورت توقفگاه سر راه مسکو درآمده بود. توصیف او از بسیاری اشخاص که زیر سقف سفارتخانه پناه گرفته بودند از جمله بهترین مطالب در نامه‌های اوست.

پدرم از دوران کمبریج کمی فارسی صحبت می‌کرد و سخت کوشید تا بهتر به آن زبان تکلم کند. به‌دستاوردهای ایرانیان در هنر و ادبیات احترام بسیار می‌گذاشت. به‌دلیل سابقه خانوادگی و نحوه پرورشش نوعی همدلی نسبت به تنگدستان ایرانی داشت و منتهای سعی خود را می‌کرد تا هر کمکی که دولت بریتانیا و متفقینش در زمان جنگ به ایران می‌کردند به کیسه اغنیا سرازیر نشود. اما در مورد مقامات ایرانی که با آنها سروکار داشت زیاد حرف خوشی نداشت، زیرا اغلب آنان را گمراه، کاهل و فاسد یافته بود. این سخن تعریفی از حس تعادل و تناسب اوست که اجازه نمی‌داد این بیزاری از تأثیر او در مقام نماینده کشورش بکاهد.

بیشتر کسانی که با پدرم در ایران کار کردند یا با او در آنجا تماس داشتند احترامی آمیخته به‌محبتی پایا نسبت به او دارند. بسیاری خصلتهای لازم برای

دیپلماسی موفق را دارا بود: خونسردی، جلب اعتماد، قضاوت سیاسی، حزم، شعور همراه با بنیه قوی جسمی و ذهنی حیرت‌انگیز.

شرح ماجرای نرفتن او به میهمانی انگلیسی‌های مقیم تهران در شب سال نو را دوست دارم، زیرا آن را بالکل فراموش کرده بود و این عذر را نیاورده که گرفتار کار بوده - که حقیقت ماجراست - بلکه گفته است پس از پروازی شش‌روزه در بازگشت از سفر مسکو برای دیدن آقای آیدن خسته بوده است. کاش در این سفر یکی از کتابهای مورد علاقه‌اش، رمانی از جین اوستن^۶ یا دیکنز^۷ یا زندگی جانسون^۸ اثر بازول^۹ را به همراه می‌داشت، زیرا همیشه می‌گفت تصور او از «شکنجه»، سفری دراز است که در آن چیزی برای خواندن نداشته باشد. او خود انگلیسی را خوب حرف می‌زد و خوب می‌نوشت: موجز، واضح و غیر احساساتی. گزارشهایی که از مأموریت‌های قبلی‌اش، که در آنها فعال مایشاء بود می‌فرستاد، مثل حجاز دوران ملک حسین و لنینگراد در اوایل دهه ۱۹۳۰، در هیئت دولت از خوانندگان بیشتر از حد معمول برخوردار بود و نام او را به ذهن بسیاری از کسان سپرد که در غیراین صورت او را نمی‌شناختند. اگر به این تواناییها تجربه طولانی او در خاورمیانه و چهار سال اقامت در اتحاد شوروی را بیفزایید آنگاه معیار خوبی برای ارزیابی سفیرکبیر بریتانیا در تهران به هنگام جنگ به دست می‌آورد.

این مأموریت دورانی دشوار و پرمشغله برای او بود: باید مذاکرات حساس مربوط به عبور تدارکات از طریق ایران به اتحاد جماهیر سوسیالیستی را کارگردانی می‌کرد، مسئله اشغال ایران به دست نیروهای انگلیسی و شوروی در ۱۹۴۱، برکناری شاه و تعیین جانشین او، کنفرانس تهران در سال ۱۹۴۳ و فشار بی‌پایان آلمان و تحریکات شوروی در آن زمان نیز مطرح بود. سالگرد تولدش در

۶. Jane Austen (۱۷۷۵-۱۸۱۷) شاعر و داستان‌نویس صاحب‌سبک انگلیسی. عقل و احساس، غرور و تعصب، صومعه نفرین‌شده، پارک منسفیلد، اغوا، اما در ماه دسامبر، خانم سوزان و جز آن از داستان‌های معروف اوست.

۷. Charles Dickens (۱۸۱۲-۷۰). داستان‌نویس مشهور انگلیسی.

۸. Samuel Johnson (۱۷۰۹-۸۴). شاعر، نویسنده و منتقد انگلیسی. نخستین مجموعه اشعار او در سال ۱۷۳۸ تحت عنوان *بیهودگی امیال انسانی* (*Vanity of Human Wishes*) منتشر شد و در همین سال تراژدی ایرنه (*Irene*) را نشر داد. مقالات او تحت عنوان *بیکاره* (*Idler*) از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۶۰ به چاپ رسید. علت اصلی شهرت ساموئل جانسون فرهنگ زبان انگلیسی (۱۷۵۰) اوست که حاوی معانی و تعاریف بدیع و پرمایه است.

۹. James Boswell (۱۷۹۵-۱۷۴۰) زندگینامه‌نویس مشهور انگلیسی.

شصت سالگی، پایان رسمی زندگی اداری اش با کنفرانس دیگری در مسکو مقارن بود که از او خواسته شد در آن شرکت کند و بازنشستگی اش به دلیل امتناع شوروی از فراخواندن نیروهایش از ایران در موعد مقرر، باز مدتها به تعویق افتاد. او تا اوایل بهار سال ۱۹۴۶ نتوانست به خانواده اش بپیوندد.

پدرم هرگز نمی خواست بازنشستگی اش را جایی جز در انگلستان بگذراند و تنزل از سفیرکبری به مردی خانه نشین را راحت تر از همکاری اش پذیرفت. هرچند سروکله زدن با اعضای خانواده اش را که نسبت به آنها غریبه ای کامل بود دشوارتر می یافت. پسرانش که در غیاب او بالیده بودند (من نوزده ساله بودم و یک سروگردن بلندتر از او) استقرار مجدد آمریت او را بر نمی تافتند، هرچند سعی خود را می کردند. به گمانم برخی از سرگرمیهای ما را سبکسرانه می دانست، چون خود وقت چندانی برای تفریح نگذاشته بود. فی المثل هیچ علاقه ای به جهان طبیعی نداشت. می گفت همه پرندگان و همه درختان به چشمش یکسانند. ورق یا شطرنج بازی نمی کرد. بازیهای مثل گلف و کریکت که مطلوب ما بود برای او کتابی بسته محسوب می شد و احساس می کردیم که با برخی نویسندگان محبوب ما مثل پی. جی. ودهاوس^{۱۰} موافق نیست. همه اینها ابتدا تنشی پدید آورد. اگر در شصت سالگی مرده بود هرگز به شناخت او دست نمی یافتیم، اما او به نود سالگی رسید و سلامت خود را در سنین کهولت به این نسبت می داد که یک روز هم ورزش نکرده است. شاید عادت به میانه روی مفید افتاده باشد. اهل دود نبود و مشروب کمتر می خورد، جامی شری یا شراب، به عرق لب نمی زد. تفریح عمده او کتاب و مصاحبت دوستان بود و در اواخر عمر خود از مصاحبت فرزندان و نوه ها لذت بسیار می برد.

دو تا از پسرهایش - من و برادر کوچکترم جولیان^{۱۱} - پا جای پای او گذاشتیم و به وزارت خارجه رفتیم. بی شک افسانه سیاحت های او که فروتنانه بیان می کرد و شنیدن سخنرانیهایش که درباره مأموریت های خارج برای دانشجویان کالج های آکسفورد در اواخر دهه ۱۹۴۰ ایراد می کرد در جلب علاقه ما بی تأثیر نبوده است. البته نه اینکه زندگی اداری او را بتوان الگویی برای کارکنان تازه وارد بعد از جنگ

۱۰. P. G. Wodehouse (۱۹۷۵ - ۱۸۸۱) نویسنده شوخ طبع انگلیسی که متجاوز از صدویست جلد کتاب نوشته است.

11. Julian

دانست. بسیاری از مشاغلی که او داشت مدتهاست حذف شده و اداره کنسولی شرق همراه با دیگر خدمات تخصصی کنسولی در اصلاحات سال ۱۹۴۳ ایدن^{۱۲} بخشی از وزارت خارجه شده است. اصلاحاتی که او نه از روی احساسات، بلکه از این لحاظ که ادغام اجباری دیپلماتهای سابق را، با خیل تازه کاران، منصفانه نمی دانست و با آن مخالف بود. اما به گمان من او حتماً آن نوع سفرهای داخلی و خارجی را که فرزندان از آن برخوردار می شدند و فوق العاده های سخاوتمندانه تری را که دریافت می کردند تأیید می کرد. همین طور سرویسهای هوایی بهتر که به مأمورانی که در نقاط دوردست خدمت می کردند اجازه می داد، بدون قطع رابطه، فرزندان را در انگلستان به مدرسه بفرستند. خود او، به رغم انبوه غریبی از کارهای بعد از بازنشستگی، همواره برای نگارش مرتب نامه هایی به خانواده اش وقت داشت و همان روالی را دنبال می کرد که پس از نخستین جدایی ناگزیر از همسرش آغاز شده بود. در بروکسل و پاناما، در بانکوک و اسلام آباد وصول این نامه ها، شامل مطالب گسترده ای درباره کتابی که می خواند یا می نوشت یا بررسی می کرد، مردمانی که دیده بود، وقایع خانوادگی که همه آنها همواره خوشایند بود. نامه هایی که اگر به شایستگی ویرایش شود می تواند مجلد خواندنی دیگری را تشکیل دهد.

جایلز بولارد^{۱۳}

۱۲. Sir Anthony Eden (۱۸۹۷-۱۹۹۷)، وزیر امور خارجه بریتانیا از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸، به علت عدم توافق با سیاست چمبرلین در کنفرانس مونیخ و بخصوص تلفی او در مورد ایتالیا از سمت خویش استعفا کرد. وزیر سرزمینهای تحت الحمايه بریتانیا از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰. وزیر جنگ کابینه چرچیل در ۱۹۴۰. وزیر خارجه از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ و همچنین از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵. نخست وزیر بریتانیا از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷. مکانی در آفتاب، سیاست خارجی، آزادی و نظم، روزهای تصمیم، جهان دیگر و سه جلد خاطرات از جمله تألیفات ایدن است.

13. Giles Bullard

یادداشت ویراستار

زمانی که ریدر بولارد در پاییز ۱۹۳۹ سمت وزیرمختاری در ایران را پذیرفت پنج فرزند بین سنین شش تا هفده سال داشت. اگرچه زمان صلح بود و نه ماههای نخست جنگ و اشکالی برای همسر و فرزندانش برای آمدن با وی به تهران وجود نداشت، ولی تحصیل بچه‌ها از همه چیز مهمتر بود. در نتیجه جدایی طولانی دیگری در پیش بود و بولارد یکبار دیگر همان شیوه‌ای را در پیش گرفت که در سایر مأموریتها اتخاذ کرده بود و آن تحریر نامه‌های توصیفی طولانی به همسرش بود تا در میان عده‌ای از افراد علاقه‌مند خانواده پُرشمار همسرش (مادر بیوه، دو برادر عیالوار و شش خواهر شوهردار) دست به دست بگردد.

بولارد همیشه نامه‌هایش را ماشین می‌کرد و برای اینکه تا حد ممکن از وزن آنها بکاهد از کاغذ قطع وزیری نازک استفاده می‌کرد (نامه‌ها با پُست دیپلماتیک ارسال می‌شد). بعدها که شروع به استفاده از هر دو روی کاغذ کرد این صرفه‌جویی بیشتر هم شد، در نتیجه گاه بخشی از نامه‌ها تقریباً ناخوانا می‌شد. همسرش این نامه‌ها را نگاه داشت (هرچند احتمالاً تعدادی از آنها گم شده) و بولارد وقتی خاطراتش، یعنی شترها باید بروند (۱۹۶۱) را می‌نوشت از آنها استفاده کرد، ولی این استفاده بسیار محتاطانه انجام گرفت، چون وقتی که نامه‌ها را تحریر می‌کرد قصد انتشار آنها را نداشت. او می‌توانست برای همسرش از خشم و ناامیدی که غالباً آزارش می‌داد عقده‌گشایی کند، احساساتی که هرگز - حتی برای یک لحظه - اجازه نمی‌داد در بین جمع بر ملا شود. در این نامه‌ها می‌توانست بی‌رو در بایستی به توصیف مردمانی که با آنان سروکار داشت، مانند انگلیسیها، روسها، آمریکاییها، همین‌طور ایرانیها بپردازد، صداقتی که معمولاً آن‌را در گزارشهای ارسالی به وزارت خارجه تعدیل می‌کرد.

باری، به نظر مناسب می‌رسید بعضی از مراسلات ارسالی بولارد که در اداره بایگانی ملی و کتابخانه دیوان هند موجود است (جایی که یک هرج و مرج اداری سبب شده بعضی از مراسلاتی که در اداره بایگانی ملی قابل دسترسی نیست در آنجا یافت شود) به این مجموعه افزوده گردد. لیکن از آنجا که این کتاب تاریخ دوران جنگ در ایران نیست، بلکه صرفاً ثبت و ضبطی خصوصی است، فقط مراسلاتی که باعث غنای بیشتر مآخذ نامه‌ها می‌گردید برگزیده شده است. بسیاری از مراسلات بولارد تحت عنوان مزخرف «قانون پنجاه سال» دور از دسترس است. در تماسی که با مسئولان وزارت خارجه گرفته شد متذکر شدند مراسلاتی که مربوط به سال ۱۹۴۰ است در ژانویه ۱۹۹۱ در دسترس قرار خواهد گرفت؛ و اگر به من اجازه داده می‌شد که نگاهی به آنها بیندازم و این کتاب چنانکه ابتدا قرار بود، در پاییز ۱۹۹۰ منتشر می‌شد، در واقع تنها یکی دو ماهی جلوتر بود که در مقایسه با نیم قرن چندان لطف گرانی نبود. اما دیوانسالاری فاتح شد و اجازه صادر نشد.

کوشیده‌ام حتی المقدور عده بیشتری از افراد و وقایع مذکور در نامه‌ها را تا جایی که لازم به نظر می‌رسد شناسایی کنم، گرچه بولارد خود اغلب درباره آنان آنقدر می‌گوید که این کار را غیر ضروری می‌سازد. آنانی را که نامشان ذکر شده و عضو اداره کنسولی شرق بوده‌اند ضبط کرده‌ام، زیرا بولارد به اداره‌ای که به آن تعلق داشت افتخار می‌کرد و شترها باید بروند را به آنان تقدیم کرده است. همچنین نام کسانی را که ذکر شده و شاگرد کالج بیلیول^۱ بوده‌اند ضبط کرده‌ام. نه از سر تعصب، بلکه به دلیل ارتباطات خانوادگی، بولارد توجه خاصی به همه امور این کالج داشت. برای آنکه حجم کتاب از حد معقول تجاوز نکند ناگزیر قسمتهایی حذف شده، اما تا حد امکان این کار به مطالبی با اهمیت ثانوی محدود شده است، آن‌طور که به تصویر فعالیت‌های گوناگون، از عزل شاهان گرفته تا شمارش ملاقه‌های سفارتخانه، که بولارد درگیر آن بود لطمه‌ای وارد نشود. نامه‌ها را به‌بندهایی بیشتر از آنچه بولارد به کار می‌برد تقسیم کرده‌ام، اما جز این، تصرف دیگری نکرده‌ام، هرچند لازم ندانسته‌ام ذکر کنم که کجای نامه‌ها را حذف کرده‌ام. ریدر بولارد را از هنگامی که در اوایل دهه ۱۹۲۰ در جده خدمت می‌کرد «حاجی» خطاب می‌کردند و کارش بیشتر به آمد و شد زائران مربوط می‌شد.

۱. Balliol، یکی از کالج‌های دانشگاه آکسفورد.

نام همسرش میریام^۲ بود هر چند همیشه بیدی^۳ خوانده می شد و حرف «م» در این نامه ها اشاره به او دارد.

در ویراستاری نامه های دایی ام که نسبت به او علاقه ای توأم با احترام داشتم از تنها عضو هیئت دیپلماتیک او یاری بسیار گرفته ام. در تمام مدتی که بولارد در ایران بود وی ابتدا در سفارت^۴ و سپس سفارت کبرای انگلیس^۵ خدمت می کرد و تنها یکی دو ماه پیش از بولارد به لندن بازگشت. دکتر آن. ک (نانسی) لمبتون^۶ وابسته مطبوعاتی بی نظیر او بود، که موجودی بسیار فراتر از وابسته مطبوعاتی به حساب می آمد. دانش خانم لمبتون از ایران، تاریخ و اقوام آن و بیش از همه داوریهایش محکماتی بودند که بولارد همیشه می توانست بر آنها تکیه کند. خود لمبتون می نویسد: «چقدر [این نامه ها] به سر ریدر می ماند، به فروتنی و حزم او، تا جایی که نامه هایش [باید] افشاکننده بخش کوچکی باشد از نقش پراهمیتی که او در هدایت روابط انگلیس و ایران و پیشبرد تلاش جنگی متفقین در ایران ایفا کرد، یا از قدرت عظیم اخلاقی او، ظرفیت سستی ناپذیر او برای کار و وظیفه شناسی شدید او که در آنچه می کرد ساری و جاری بود، توجه او به رفاه کارمندانش، مخصوصاً کارمندان جزء و اعضای دبیرخانه، داوری خطاناپذیر او و امید استوار و آرامی که به یاری آن حتی از پس تیره ترین روزهای جنگ برآمد. کارکردن زیر دست او در تهران امتیازی بزرگ و فراموش ناشدنی بود.»

در بعضی موارد یاریهای دکتر لمبتون را در پانویسها با حروف اختصاری (ا.ک.ل) متذکر شده ام. مایلم از دکتر فخرالدین عظیمی و جان گرنی^۷ به خاطر کمک به بازشناخت بسیاری از ارجاعات ایرانی، از آلبرت حورانی^۸ به خاطر برکنارداشتن من از تعدادی خطا و از دیان جانستون^۹ به خاطر نظارت بی وقفه و هوشمندانه اش در همه مراحل پیچیده آماده سازی متن کتاب سپاسگزاری کنم.

ای.سی. هاجکین^{۱۰}

2. Miriam

3. Biddy

۴. Legation، محل استقرار وزیر مختار و هیئت همراه. استفاده از این عنوان به سال ۱۸۶۳ بازمی گردد.

۵. Embassy، محل استقرار سفیرکبیر و هیئت همراه. این عنوان از سال ۱۵۹۵ باب شد.

۶. Dr. Ann K. (Nancy) Lambton (متولد ۱۹۱۲). وابسته مطبوعاتی در تهران از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵. استاد زبان فارسی در دانشگاه لندن از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹. پدرش جورج لمبتون (۱۸۵۷-۱۹۴۹) پرورش دهنده اسبهای مسابقه و عضو باشگاه سوارکاران بود.

7. John Gurney

8. Albert Hourani

9. Daiane Johnstone

10. E. C. Hadgkin

۱۹۳۹
(۱۳۱۸)

تهران - سفارتخانه انگلیس

بیست و دوم دسامبر ۱۹۳۹ [۱۳۱۸/۹/۳۰]

من تقریباً فراموش کرده بودم جاهایی در خارج از انگلستان وجود دارد که آدم می تواند برای تفریح در آنجا به قدم زدن بپردازد. گردشی که امروز بعد از ظهر کردم به شکلی باورنکردنی به نظرم دلکش آمد. کنسول رابرتس^۱ و همسرش برای صرف ناهار آمدند و بعد از آن به طرف دماوند رانندیم و قبل از بازگشت نیم ساعته راه رفتیم. تپه ها عاری از گل و گیاهند، ولی چشم اندازشان جالب و رنگها فوق العاده است: قرمز تیره با لکه های خاکستری و سبز با تنوع بسیار. مانند گل و بته های ایرانی که ما در کریک رود^۲ داریم؛ و هوا بعد از هوای بی روح و مرده جده خیلی خوب و دلچسب بود. این مقام مشکلاتی دارد، ولی خود این مملکت و آب و هوا و چشم انداز آن اغتنام بزرگی است.

مسافرت من به تهران یازده روز طول کشید، هرچند چهار روز آن صرف عبور کند از دریای سرخ به سوئز شد. من دو روز در بیت المقدس ماندم و سه روز هم در بغداد. تا خود بغداد با هواپیما آمدم. نیروی هوایی سلطنتی نه تنها در هواپیمای پستی که هر هفته از بیت المقدس به بغداد می رود به من جا داد، بلکه دو خودرو هم

۱. Sir Walter St. Clair Roberts (۱۸۹۳ - ۱۹۷۸). کنسول بریتانیا در تهران از سال ۱۹۳۹ تا اکتبر ۱۹۴۰. رئیس قسمت اسرای جنگی وزارت خارجه از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵. او با هلن (نون) ویکس ازدواج کرد.

۲. Crick Road، محلی در شهر آکسفورد که خانواده بولارد از سال ۱۹۳۰ در آن اقامت داشتند.

به سونز فرستاد تا مرا به بیت المقدس ببرد. به اعتقاد من این پرواز همیشه کسالت آور است، ولی شبه جزیره سینا بخصوص کسالت بارتر می نمود. در طول پرواز به جز مواقعی که نظری به اجمال به چشم انداز می انداختم تا بینم آیا هوا تغییری کرده است یا نه، زبان فارسی می خواندم. در بیت المقدس دو روز را با کمیسر عالی^۳ و خانم مک مایکل^۴ به خوشی گذراندم. آنان خیلی بامحبت بودند و هر کسی را که من مایل به دیدنش بودم به صرف غذا می خواندند.

بخت یارم بود، زیرا هواپیمای نظامی که مرا به بغداد آورد پر نبود (حدود ده مسافر به ازای بیست و دو نفر گنجایش). بنابراین تمام وسایلم با من حمل شد. وقتی به بغداد رسیدم دیگر مشکلی نداشتم، چون اتومبیل سفارتخانه بریتانیا در تهران به رانندگی پارکس^۵ - مردی با صفات ممتاز - به استقبال آمد. او از زمان جنگ بزرگ^۶ در تهران به سر می برد و رانندگی، مکانیکی، سرپرستی باغ و انواع کارهای دیگر را به عهده دارد. پارکس که با سلف من^۷ و اعضای خانواده او، در اواخر نوامبر به بغداد آمده بود، همان جا می ماند تا با من به تهران برگردد. من چون می خواستم با یک دوست قدیمی، یعنی سی. جی. ادموندز^۸ باشم در سفارتخانه نماندم. ادموندز در وزارت داخله عراق مشاور است. او که در چهل و پنج سالگی یا بیشتر ازدواج کرده همسری جوان و دو دختر کوچک دارد. خانم ادموندز خیلی بامحبت بود، از آن نوع میزبانانی که نمی گذارند میهمان احساس کند که مزاحم است. من بسیاری از دوستان قدیمی و آشنایان را دیدم، چه انگلیسی چه عرب. نوری [السعيد] پاشا^۹ نخست وزیر را در ضیافت ناهاری که به افتخار من داد ملاقات

۳. Sir Harold MacMichael (۱۹۶۹-۱۸۸۲). کمیسر عالی فلسطین و ماورای اردن از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۴.

۴. Lady MacMichael

۵. Parkes. پارکس یک موجود استثنایی بود که فوق العاده باعث سرگرمی ریدر ویلیام بولارد می شد و من فکر می کنم بولارد به او لطف و علاقه خاصی داشت. (ا.ک.ل).

۶. Great War، جنگ جهانی اول.

۷. Sir Horace Seymour. سر هوراس سیمور (۱۹۷۵-۱۸۸۵) وزیر مختار بریتانیا در ایران از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹. سفیر کبیر در چین از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶. او با ویولت دختر تامس ارسکین ازدواج کرد. ۸. C. J. Edmonds (۱۹۷۹-۱۸۸۹). مشاور وزارت داخله عراق از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵.

۹. نوری السعيد پاشا از سال ۱۹۳۰ تا زمانی که همراه سرور تاجدارش فیصل دوم، عبدالله نایب السلطنه و بسیاری دیگر در کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ که به وسیله سرلشکر قاسم طراحي شده بود به قتل رسید، بارها نخست وزیر عراق شد - ویراستار متن انگلیسی.

نوری سعید (۱۹۵۸-۱۸۸۸) فارغ التحصیل آکادمی نظامی استانبول بود و در جنگ ترکیه و بلغارستان

کردم. در آن میهمانی وقتی به‌مرد چهارشانه‌ای معرفی شدم، آن مرد گفت: «مرا به‌خاطر نمی‌آورید؟». از سر اجبار گفتم، نه. وی سپس افزود: «شما مرا به‌زندان انداختید». او یکی از چندنفری بود که وقتی اغتشاشات سال ۱۹۲۰ اوج گرفت، مقامات نظامی بغداد به‌من دستور بازداشتشان را دادند.^{۱۰} در آن زمان من در مقام فرماندار نظامی بغداد بودم و دوره خدمتم در آن منصب، که چندماهی بیشتر نبود، همزمان با آن شورش شد. به‌هر جهت زندانی سابق ظاهراً کینه‌ای در دل نداشت و ما به‌خاطر آن روزها سر به‌سر یکدیگر گذاشتیم. نخست‌وزیر زیر گوش من گفت: «من خودم هم در فکر بازداشت او هستم». دسیسه‌های سیاسی در عراق پایانی ندارد و به‌نظر می‌رسد همه سیاستمداران آماده‌اند در هر لحظه کودتایی را تدارک ببینند یا برعکس آن‌را سرکوب کنند.

مسافرت بین بغداد و تهران معمولاً با اتومبیل چهار یا پنج روز طول می‌کشید، ولی حالا با بخت و اقبال، دوروزه انجام می‌شود. پارکس عزم چنین کاری را داشت و از عهده‌اش برآمد. وقتی سوار شدیم هوا تاریک بود و تا اندازه‌ای سرد. هنگامی که به‌درون اتاق نشیمنی هدایت شدم که در آن آتشی فروزان بر صندلیهای راحتی و دیوارهای پوشیده از پارچه‌های زیبا با مختصر موج طلایی پرتو می‌افکند حس کردم که تهران هم محاسنی دارد. اگر سرهنگ لاریمر^{۱۱} این نامه را می‌بیند، توصیف

→ شرکت داشت. در زمان جنگ اول به‌طرفداری از نهضت استقلال‌خواهان اعراب برخاست و از حامیان سیاست بریتانیا در منطقه محسوب می‌شد. پس از سقوط نظام سلطنتی در سوریه همراه فیصل به‌عراق آمد. در سال ۱۹۴۹ اقدام به تأسیس حزب اتحاد مشروطه‌خواهان کرد. آخرین سمت او نخست‌وزیر اتحاد هاشمی بود. در مدت سی‌وهفت سال فعالیت سیاسی چهارده بار به‌مقام نخست‌وزیری منصوب شد. پس از پیروزی کودتای ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ به‌سرکردگی سرلشکر عبدالکریم قاسم متواری شد و با پوشیدن چادر زنانه از دجله گذشت و خود را به‌خانه راننده‌اش رسانید. در ۱۶ ژوئیه یکی از خادمانش به‌خاطر دریافت جایزه تعیین شده او را لو داد. عبدالکریم قاسم به‌یمن تقارن روز و ماه «انقلاب» عراق با انقلاب کبیر فرانسه اصرار داشت سر بریده نوری سعید را برای ژنرال دوگل به‌کاخ الیزه بفرستد، ولی سفیر فرانسه در بغداد با بدبختی توانست مانع از این کار شود. قاسم سپس برای اثبات علاقه و دوستی خود نسبت به‌عبدالناصر سر بریده را تقدیم او کرد، اما ناصر هم نپذیرفت و قاسم تا روز تیرباران خود (۸ فوریه ۱۹۶۳) از «رئیس» دل‌آزرده بود.

۱۰. «مرد چهارشانه» به‌احتمال زیاد توفیق السویدی نخست‌وزیر آینده عراق بوده است. السویدی هم مانند نوری سعید طرفدار دوستی با بریتانیا بود و دعوت او به‌میهمانی ناهار حاکی از این امر است. اما کسی که در ژوئن ۱۹۲۰ زندانی شد یوسف پدر توفیق السویدی بوده است. (این آگاهی را مدیون دکتر مجید خدوری از دانشگاه جان هاپکینز هستم - ویراستار متن انگلیسی)

۱۱. Lt-Col. David Lockhart Robertson Lorimer (۱۸۷۰-۱۹۵۲). کنسول کرمان بود، ولی سر پرسی کاکس او را برای خدمت در بین‌النهرین فراخواند. لاریمر در هند افسر سیاسی بود و زبان‌دان

سفارتخانه برای او تازگی نخواهد داشت، ولی شاید تا حدی برای سایرین جالب باشد. می‌گویند ساختمان سفارتخانه را یک نظامی هندی سنگرساز طراحی کرده است و از سر بدجنسی می‌گویند بی‌شبهت به سنگر نیست. بنای اصلی در سه طرف یک حیاط قد برافراشته، مثل U نوک‌دار. قسمت مربوط به من در ته U واقع شده و تا بالای انحنای یک طرف ادامه می‌یابد. در طرف جنوب، ایوان سنگفرش‌شده نرده‌داری است به‌طول تقریباً شصت یارد. در طول ایوان اتاقهای ریزنان، دفتر من، سالنهای پذیرایی و ناهارخوری رسمی (هرکدام تقریباً به‌طول حدود ۴۵ فوت) قرار دارد که به‌وسیله یک دهلیز که روبه‌روی در اصلی سفارتخانه است و یک اتاق ناهارخوری کوچک به دو قسمت مجزا تقسیم می‌شود. خود ایوان در انتها به یک رشته پله ختم می‌شود. آن طرف اتاق ناهارخوری کوچک، کمی عقب‌تر از مسیر ایوان، اتاق نشیمن کوچک و اتاق پذیرایی «کوچک» – تقریباً دوبرابر بزرگتر از اتاق پذیرایی ما در کریک رود – و بعد اتاق خواب که من از آن استفاده می‌کنم واقع شده است. وقتی در ساعت هفت صبح اولین روز پرده‌ها را کشیدند و من در حالی که در بستر دراز کشیده بودم توانستم از پنجره‌ای شکل، که تور سیمی تیره و تارش نکرده بود، درختهای واقعی را ببینم، از اینکه انتقال یافته‌ام به‌خودم تبریک گفتم.

کادر سفارت بسیار گسترده است، منظورم کارکنان رسمی است؛ و به‌نظر می‌رسد همه آنان بسیار کارآمد و مفید باشند. کنسول رابرتس را که در اداره کنسولی کار می‌کند از پیش می‌شناختم. او همسری دارد که در اولین ملاقات از او خوشم آمد، و بعد از آشنایی علاقه‌ام به او بیشتر شد. این خانم در آماده کردن اوضاع سفارتخانه برای من متحمل رنج فراوان شده، از این رو همه چیز روبه‌راه بود. آشپز غیبش می‌زند و او مردی را به خدمت می‌گیرد که می‌گویند در تهران بهترین آشپز است، کسی که به‌نظر می‌رسد می‌باید مهارت فوق‌العاده‌ای داشته باشد. مانده بودم چگونه با خیل خدمه سفارتخانه که در زمان سلف من به‌وسیله یک سرپیشخدمت انگلیسی و کمک یک کدبانوی انگلیسی اداره می‌شدند کنار آیم، که پارکس به‌دادم رسید. از اتومبیل به‌قدر زمان سلف من که همسر و فرزندان با او بودند استفاده

→ معروفی محسوب می‌شد. خانم لاریمر هم زبان‌دان بود و استاد سابق در کالج سامویل. زن حاضر جواب و مجلس‌گرم‌کنی بود (نگاه کنید به: شترها باید بروند، ص ۹۲ متن انگلیسی).

نخواهد شد. پارکس داوطلبانه اداره امور خانه را به عهده گرفت، مسئولیتی که پیش از آن هم بارها عهده‌دار بوده. تاکنون که خوب بوده است.

حیف که «م» و بچه‌ها نمی‌توانند اینجا باشند. جایی که غذا خوب و فراوان است. کشوری دوست‌داشتنی، باغی بزرگ، خانه‌ای جادار و سفارتخانه‌ای بزرگ که جان می‌دهد برای قایم‌باشک‌بازی کردن. بیشتر از دو روز طول کشید تا من تقریباً با اطمینان راه و چاه قسمتی را که در اختیارم است پیدا کنم و هنوز اتاق خوابهای طبقه بالا را ندیده‌ام. با حدس و گمان می‌توانم بگویم که بدون دردسر گنجایش ده نفر میهمان را دارد.

۱۹۴۰
(۱۳۱۸-۱۹)

تهران - دوم ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۰/۱۱]

وقتی از من سؤال شد که آیا این مأموریت را می‌پذیرم یا نه، دو چیز به‌تردیدم واداشت: نخست اینکه نمی‌دانستم آیا می‌توانم با این حقوق زندگی کنم و دیگر اینکه آیا فعالیتهای اجتماعی مربوط به این سمت بیش از توان من نخواهد بود. تا آنجا که بعد از دو هفته اقامت در تهران می‌توانم قضاوت کنم لزومی ندارد بیش از درآمد خرج کنم. امروز تا آخر دسامبر را دخل و خرج کردم و متوجه شدم که اصلاً بد نیست. این تا اندازه‌ای مدیون تغییر نرخ مبادله ارز است که هر وقت شاه در آن دخالت می‌کند - که گهگاه می‌کند - به‌طریق دیگر تسعیر می‌شود؛ و از طرفی هم، در مقایسه با قیمت بسیاری جاهای دیگر، به‌خاطر ارزانی طبیعی معاش در اینجا است. هنوز برای قضاوت در مورد فعالیتهای اجتماعی زود است، اما مردم اینجا در مجموع ساده‌تر از آنند که من انتظار داشتم و انگلیسیهای مقیم هم به‌نظر می‌رسد به‌راستی جماعت خیلی خوبی باشند و من امیدوارم چندان خرده‌گیر نباشند.

در جایی مثل اینجا لباس چندان مطرح نیست. در حال حاضر تقریباً همیشه با لباس سلام به‌سر می‌برم و دیدوبازدیدها را با آن انجام می‌دهم. تا قبل از ملاقات با شاه من وجود رسمی نداشتم، ولی وقتی شرفیابی انجام شد و به‌طور رسمی شروع به کار کردم اول به‌دیدن ایرانیها و سپس همه همتایانی رفتم که در سطح سفیرکبیر و وزیرمختار بودند.

بسیاری از سفارتخانه‌ها - یا به‌طور دایمی و یا به‌علت عزیمت رئیس نمایندگی - به‌وسیله کاردارها اداره می‌شود. آنان نخست به‌دیدن وزیرمختار جدید می‌آیند، اما چون هر دیدی باز دیدی دارد تا مدت‌ها آسایشی نخواهم داشت. ولی من زیاد گرفتار امور سفارتخانه نیستم، چون قابلیت کارکنان در حد بسیار خوبی است، بنابراین می‌توانم با خیال راحت اوقات خود را صرف معارفه‌های رسمی کنم. تا آنجا که به‌ایرانیان مربوط است این دیدارها رسمی می‌ماند و بجز مواقع کاملاً مجاز هیچ‌یک از آنان سرزده دق‌الباب نخواهد کرد. این سیاست شاه است. من تصور می‌کنم این دستور به‌خاطر ترس از نفوذ خارجی باشد. شهربانی در تهران و استانها مواظب است که ببیند چه کسی از ایرانیان به‌دیدار نمایندگان خارجی می‌رود و در این صورت یا از ورود او جلوگیری می‌کند و یا بعد خدمتش می‌رسد. شاید ترس از توطئه شوروی علت اصلی این سیاست بوده، ولی به‌هر علت که باشد نتیجه آن تأسف بار است. شاید در پشت این سیاست نوعی میهن‌پرستی افراطی نهفته باشد، چون علایم شدیدی از آن در شاه مشاهده می‌شود. آخرین نشانه آن دستوری است که اعلام نشده، ولی با این وصف اجرا می‌شود؛ و آن اینکه در آینده هر تقویمی چاپ می‌شود فقط سال ایرانی را نشان خواهد داد، نه مانند تقویمهای پیشین که حاوی روزشمار مسیحی نیز بوده است. سال ایرانی از بیست‌ویکم مارس شروع می‌شود و اسامی ماهها شبیه مال ما نیست و بدون تقویمی که هر دو سال را نشان دهد تاریخ‌گذاری نامه‌ها دردسری خواهد بود و همین‌طور تعیین قرارها و جز آن. من دیده بودم که روزنامه‌های ایرانی سال غربی را مانند سال قمری درج می‌کنند، بنابراین دستور صادره در مورد تقویمها یک دغدغه خاطر جدید ملوکانه است. حالا می‌فهمم چرا یکی از مقامات وزارت امور خارجه ایران که چند روز قبل با او صحبت می‌کردم، شروع به‌نغمه‌سرایی از مزایای تقویم ایرانی کرد و آن را تقویمی «طبیعی» خواند، چرا که به‌گفته او سال وقتی شروع می‌شود که گیاهان سر از خاک درمی‌آورند. او می‌گفت جامعه ملل باید آن را برای استفاده جهانی بپذیرد. آتاتورک با نظریه‌هایش درباره زبان نوعی دردرس بود، ولی آن نظریات در برابر این تقویم چرند هیچ است. نه اینکه شاه تا حدودی آدم با کفایتی نباشد، او در پانزده سالگی به‌عنوان شاگرد مهتر در بریگاد قزاق ایران شروع به کار کرد و بدون کفایتی چشمگیر نمی‌توانست خود را به تاج و تخت برساند.

تازه از نزد سلطانی برجسته آمده بودم (ابن سعود به عنوان پشتوانه، تبار شیخی خود را داشت، هرچند که در بدایت زندگی جز این تقریباً چیزی نداشت) و با اشتیاق منتظر ملاقات با شاه بودم. شرفیابی در روز شنبه سی ام دسامبر بود. من باید عکس فوری بدی را که در روزنامه اینجا چاپ شده برای همه شما بفرستم که وزیرمختار را با یکی از مقامات ایرانی وزارت امور خارجه در حال ورود به محوطه کاخ نشان می دهد. در عقب تصویر، راینزن رابرتس و عکس ناقص سرهنگ آندروود^۱ وابسته نظامی دیده می شود. اگر کسی فکر کند که من می بایستی کاری در مورد گارد تشریفات انجام می دادم، فقط می توانم بگویم که مراسم از طرف خود ایرانیها برنامه ریزی شده بود. وزیر مختار به هنگام ورود با نواختن سرود ملی بریتانیا مورد استقبال قرار می گیرد و تا هنگامی که به حالت احترام ایستاده از مراسم دیگر معاف است. در واقع وقتی که دسته موزیک ایرانی برای نخستین بار با سرود ملی ما کلنجر رفت (زیاد از آن زمان نمی گذرد) نوای آن تقریباً نامفهوم بود، ولی فینچ^۲ دبیر شرقی ما که تا اندازه ای موسیقیدان است آن را برای دسته موزیک تنظیم کرد و آنان اکنون سرود ملی ما را کاملاً خوب می نوازند.

وقتی مرا به سالن تشریفات راهنمایی کردند شاه را کاملاً نزدیک به در ایستاده دیدم، مثل اینکه منتظر بود من تقریباً خیلی زود مرخص شوم. ما چند جمله رسمی ردوبدل کردیم و وزیر امور خارجه^۳ جملات فرانسه مرا به فارسی ترجمه کرد. چیزی که در طول این مدت از قیافه شاه دستگیرم شد چهره معمولاً عبوس و شکاک اوست. با صدایی بسیار آرام و تقریباً بی حال حرف می زد، اگرچه تردید نداشتیم وقتی دارد به یکی از وزرای مملکت بدو بیراه می گوید — که غالباً اتفاق می افتد — صدایش قوی تر است. او استوارنامه مرا گرفت و ظاهراً انتظار داشت من بروم، ولی خواهش کردم که اگر زحمتی برای او نباشد اجازه دهد درباره بعضی مسائل که مورد علاقه شدید او بود صحبت کنم. شاه فوراً کنجکاو شد، نشست و مرا در کنار

۱. Lt-Col. Herbert John Underwood. در سال ۱۹۴۱ به هنگام انتصاب مجدد سرلشکر ویلیام ک. فریزر به سمت وابسته نظامی که پیش از آن هم از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ عهده دار آن بود، سرهنگ دوم آندروود به معاونت او منصوب شد.

۲. John Philip Gordon Finch (۱۸۹۸-۱۹۶۳). عضو اداره کنسولی شرق. دبیر شرقی سفارت تهران از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱. کنسول موصل از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷.

۳. مظفر اعلم، وزیر امور خارجه از تیرماه ۱۳۱۷ تا آبان ۱۳۱۹. از آبان ۱۳۱۹ تا تصدی این مقام به وسیله علی سهیلی در شهریور ۱۳۲۰، جواد عامری کفالت این وزارتخانه را به عهده داشت.

خود نشانند و سراپا گوش شد. مقدر بود که من در زمان مناسبی به تهران بیایم، یعنی وقتی که مشکلات در حال هموار شدن بود و می‌توانستم شرح مختصری از اوضاع که جلوه چندان بدی نداشت بدهم. شاه مشتاقانه علاقه نشان می‌داد و در هر مورد اظهار نظر می‌کرد که حاکی از آن بود با جزئیات هر مسئله که ظاهراً به‌وزرای امور خارجه، جنگ و مالیات ارتباط دارد آشناست. درواقع او خودش به‌همه کارها می‌رسد. وزرا در مقابل او به‌خاک می‌افتند - آنان واقعاً چهار دست و پا می‌خزند - بدون مشورت با او آب نمی‌خورند. فکر می‌کنم وزیر امور خارجه از اینکه در مراسمی رسمی حضور داشته و همه چیز به‌خوبی برگزار شده و بعد هم لزومی نداشته از ناسزاگویی شاه بترسد خوشحال بود. او گفت صحبت کردن درباره امور جاری، به‌جای ردوبدل کردن تعارفات صرفاً معمولی، کار خوبی است و شاه از این گفت‌و شنود خرسند بوده است. وقتی اعضای سفارت برای معرفی به‌درون می‌روند - آن‌طور که بعداً گفتند - شاه را در وضعیتی کاملاً متفاوت با حالت معمولاً عبوسش دیده بودند. شاه حتی درباره دبیر بازرگانی^۴ مزاحی می‌کند. او چون نسبت به نظامیان نازک‌دل است، چندکلمه‌ای با وابسته نظامی ردوبدل کرده، اما بیشترین توجه را (همان‌طور که باید) نسبت به دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی مبدول داشته است. خانم داروین^۵ به‌یاد می‌آورد که وقتی دوشیزه لمبتون نسبت به اسبهای مسابقه پدرش بی‌علاقگی نشان داد، اشتیاقی نسبت به شرق پیدا کرد و تصمیم گرفت به ایران بیاید. راستی من باید رسم گفتن «ایران» [به‌جای «پرشیا»] را رعایت کنم.^۶ این تصمیم دوشیزه لمبتون برای ما خجسته بود، چون او زبان فارسی را در حد عالی می‌دانست و دوستان ایرانی فراوانی به‌دور خود جمع کرده بود. وقتی جنگ شروع شد خانم لمبتون در ایران بود و سفارت او را به‌عنوان وابسته مطبوعاتی به کار گرفت، شغلی که خیلی خوب از عهده‌اش برمی‌آید. وزارت

۴. Arthur Noel Cumberbatch. آرتور نونل کامبرباخ (۱۸۹۵-۱۹۸۲) دبیر بازرگانی مقیم تهران از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۴.

۵. Mrs. Darwin (نام قبل از ازدواج ماسینگبرد). او در سال ۱۹۰۰ با لئونارد داروین، پسر چهارم چارلز داروین، ازدواج کرد. وکیل مجلس از حوزه لینچفیلد و رئیس انجمن سلطنتی جغرافیا. او از دوستان صمیمی بولارد بود و از جمله افرادی محسوب می‌شد که نامش در فهرست خوانندگان نامه‌های ارسالی بولارد قرار داشت.

۶. در سال ۱۹۳۵ بنا به حکم دولت ایران نام رسمی کشور از پرس (Pers) و پرشیا (Persia) به ایران تغییر داده شد.

خارجۀ ما هرگز تعیین نکرده است که یک وابستۀ مطبوعاتی چه نوع لباس رسمی باید به تن کند، بنابراین تصمیم گرفته شد که او با ردای دانشگاهی در مراسم ظاهر شود. خانم رابرتس برای او از پارچه‌ای که از بازار خریداری شد ردای دانشگاهی درست کرد و از یک نفر در کالج آمریکایی کلاهی دانشگاهی به امانت گرفت، که اگرچه دانشگاه و دانشکده و رنگ آن نامتناسب بود، ولی با آن موقعیت مناسب داشت. خانم لمبتون بلندقد است - به گمان من حدود یک متر و هفتاد و پنج سانتیمتر - و تا حدی زمخت به نظر می‌رسد، ولی چهره‌ای بسیار جذاب و معقول دارد و هنگامی که برای شرفیابی لباس مذکور را پوشید خیلی جلب توجه می‌کرد. راستی فراموش کردم بگویم وقتی ما منتظر ورود اعضای سفارت جهت معرفی بودیم، شاه از من پرسید که آیا می‌توانم فارسی حرف بزنم و من توانستم چند جمله ساده سر هم بکنم و آن قدر کش دهم که تا ورود اعضای سفارت، از افتادن به ورطۀ زبان‌دانی نجات یابم.

من دروس فارسی را شروع کرده‌ام و می‌دانم که مقدار زیادی هم بلدم، ولی هرگز نتوانسته‌ام هیچ زبانی را تنها از راه درس گرفتن یاد بگیرم - منظورم حرف زدن است. و چون در اینجا بجز خدمتکاران با ایرانیان دیگری تماس ندارم می‌ترسم پیشرفت زیادی نکنم.

من تا حدی شتابزده قصد دارم فردا یک میهمانی برای بچه‌ها بدهم، البته یک میهمانی جدی نخواهد بود. دکتر تامسن^۷ اسقف مأمور ایران با همسر و دختر کوچک هشت ساله‌اش برای مراسم کریسمس به تهران آمده. بچه، یعنی مارگارت^۸ موجود نازنین و خونگرمی است و وقتی از او پرسیدم آیا دوست دارد بعضی از دوستانش را برای خوردن چای و عصرانه و بعد قایم‌باشک‌بازی کردن در محوطۀ سفارتخانه همراه بیاورد، به نظر خوشحال رسید.

یکشنبه هفتم ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۰/۱۶]

فراموش کردم بگویم که یک ساعت یا همین حدود پیش از آنکه جده را ترک کنم،

۷ Rt. Rev. W. J. Thomson. جناب اسقف تامسن در سال ۱۹۳۵ به سمت اسقف ایران منصوب شد.

8. Margaret

حاکم جدّه با یک هدیهٔ خداحافظی از طرف امیر فیصل^۹ - دومین پسر ابن سعود، ولیعهد حجاز و وزیر امور خارجه - سر رسید. «م» می‌داند که وزارت خارجه چه در دسری با این عادت ترک‌ناشدنی ابن سعود در مورد دادن هدیه به مأموران انگلیسی داشته است. نپذیرفتن هدیه غیر ممکن بود و من آن را که در یک پارچهٔ فلانل سبزرنگِ نظیفی پیچیده شده بود و مثل یک ویولون کوچک به نظر می‌رسید به دستم گرفتم و آوردم. شمشیرهایی که امیران و زیر دستان آنان حمایل می‌کنند معمولاً سلاحهای قدیمی ایرانی است که باید مدتی مدید در آن قلمرو مانده باشد. این یکی روی تیغ‌اش «عباس شاه»^{۱۰} حک شده و بنابراین باید تقریباً قدیمی باشد. ولی چیز جالب این است که اینجا در اتاق کار وزیر مختار تابلوی بسیار بزرگی از فتح‌علی شاه^{۱۱}، کار یک هنرمند ایرانی، آویزان است و در دستش شمشیری گرفته که تقریباً عین آن است که فیصل به من داد. قبضه و انحنا ی تیغه هم مثل هم است و هر کدام دو گل میخ دارد که عیناً در یک جا است. من به وزارت خارجه پیشنهاد کرده‌ام که این شمشیر به عنوان قرینهٔ شمشیر تابلو در همین جا نگهداری شود.

میهمانی بچه‌ها بسیار خوب برگزار شد. انصافاً باید بگویم که بچه‌ها خونگرم بودند و خیلی راحت سرگرم شدند. معمولاً می‌گویند بچه‌های آمریکایی لا قید و بی تربیت هستند، ولی بچه‌هایی که به میهمانی من آمده بودند این طور نبودند و بچه‌های انگلیسی هم خوب بودند. به محض ورود به آنان گفته شد که می‌توانند به هر جا که بخواهند سر بکشند و در نتیجه مثل سیل به هر جا سرازیر شدند، تا جایی که قبل از آماده شدن عصرانه هر جایی را بهتر از من در آن هنگام - یا حتی در این زمان - می‌شناختند. بچه‌ها از چای و عصرانه لذت بردند و برای مدتی به بازی قایم‌باشک مشغول شدند و خودشان را سرگرم کردند. بعد خواستار بازی ای به نام «قاتل کیست» شدند، که تا جایی که خوانده‌ام یک بازی گروهی است، اما هیچ‌گاه اجرای آن را ندیده بودم. تفتیش یکی از بچه‌ها در نقیص پلیس مدتی ادامه یافت و در این خلال به خاطر گذشت که برای دو متهمی که کار آگاه بسیار زیرک چهارده ساله

۹. در نوامبر سال ۱۹۶۴، به عنوان پادشاه عربستان سعودی، جانشین برادرش ملک سعود شد. ملک فیصل در ۲۵ مارس سال ۱۹۷۵ به دست یکی از برادرزادگانش به نام امیر فیصل بن مساعد بن عبدالعزیز به قتل رسید.

۱۰. احتمالاً بولارد عبارت: «بندهٔ شاه ولایت عباس» را خلاصه یا تحریف کرده است.

۱۱. دومین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴. [عموی] او پایتخت را به تهران منتقل کرد - ویراستار متن انگلیسی.

در پایان تحقیقات خود معرفی کرد محاکمه‌ای ترتیب دهم. این کار با اقبالی نامنتظر روبرو شد و من فکر می‌کنم بیشتر بدین خاطر بود که بسیاری از بچه‌ها در آن نقشی داشتند - نقشهایی چون شاهد، عضو هیئت منصفه و جز آن. در پایان میهمانی بچه‌ها به بازی «ساردین»^{۱۲} پرداختند و خوشحال و کثیف به خانه بازگشتند.

اما در مورد خودم باید بگویم اعتبارم، به عنوان یک «جتلمن» پیر محترم که تنها شور و شوقش بچه‌ها هستند، چنان تثبیت شد که فکر می‌کنم می‌توانم با همه مادران عشق‌بازی کنم بدون آنکه گندش درآید.

میهمانی کریسمس خانم رابرتس در سفارتخانه، به گمان من، بسیار خوب برگزار شد. خانم «صمیمی» که سر میز شام کنار من نشسته بود بجز فارسی زبان دیگری نمی‌دانست، اما فارسی من با میزان محدود موضوعات مورد علاقه او تطابق داشت. او ضرب‌المثلی را که روی یک بسته بیسکویت نوشته شده بود به من نشان داد و معنی آن را پرسید. معنی جمله با سجعی بندتنبانی چنین بود: وقتی با تو می‌رقصم گویی کره ارض میان بازوان من است. پیش از جواب مکثی کردم، سپس با فارسی شکسته بسته گفتم بسیاری از ابیات فارسی همین مضمون را در بر دارد. خانم صمیمی قانع نمی‌شد. بعداً به گمانم رسید که چون او کم‌وبیش به شکل کره ارض است و چندان هم از آن کوچکتر نیست این کلمات برایش مبهم بوده، اما به ظاهر از آن ناراضی هم نبود.

تهران - پنجشنبه هیجدهم ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۰/۲۷]

پست دیپلماتیک امروز رسید، با نامه‌هایی از «م»، خانم داروین، ا.و. لاریمر و چندین نفر دیگر. چون جاده‌ها پر از برف است انتظار می‌رفت که پیک دچار تأخیر شود، ولی سر موعد همیشگی رسید. تشکیلات گسترده‌ای در کار است تا امور این سفارتخانه بگردد. برای حفظ ارتباط دو سفارتخانه یک مقام مسئول همیشه در اینجا به سر می‌برد. مسئول دیگری هست که کاری ندارد جز آنکه هر پانزده روز یکبار به بغداد برود و مرسولات سیاسی را برای وزارت خارجه پست کند و پست سیاسی ما را بیاورد. دیگر اینکه ما یک گیرنده برای بی‌سیم رسمی بریتانیا داریم. این

۱۲. در این بازی یکی از بچه‌ها در جایی پنهان می‌شود و سایرین به دنبال او می‌گردند. هر بچه‌ای که موفق به پیدا کردن بچه پنهان شده گردد به او می‌پیوندند تا زمانی که همه بچه‌ها مثل کنسرو ساردین در یک جاکه همان محل اختفا باشد جمع شوند.

همان بی سیم اخبار امپراتوری نیست که من در جده عادت داشتم به آن گوش دهم، ولی بولتن خبری کامل تری است که با مرس مخابره و به وسیله کارشناسان یادداشت می شود و آنان اخبار را ماشین کرده و مانند روزنامه، به هنگام صرف صبحانه، توزیع می کنند. من از کارکنان معدودی که در جده داشتم در تعجبم. البته متوقع مشروح اخبار نبودیم، اما ما که بجز خودمان کارشناسی نداشتیم خوب از عهده برمی آمدیم. در اینجا متخصص نظامی، بازرگانی و امور شرق وجود دارد و دو نفر آنان معاون دارند. سلسله مراتب زیاد مانع پیشرفت است، تا جایی که گاهی اوقات اطلاع دقیق یافتن از چگونگی یک قضیه را مشکل می یابم. هر امر مهمی دیر یا زود به من ارجاع می شود، ولی در جده این کار سریع تر انجام می گرفت. در حال حاضر بیشتر اوقات من صرف دید و بازدیدهای رسمی می شود، اما از آن که فارغ می شوم اغلب در می یابم که کار چندانی برای انجام دادن ندارم. تازه پیشخدمت و راننده قابل ستایش و ضمناً باغبان دلسوز هم هست^{۱۳}. او گلخانه ای اینجا درست کرده که من تاکنون ندیده ام و خانه را با گلهایی که بعضی به صورت شاخه، بعضی در کوزه گل و بعضی در گلدان است پر می کند. در حال حاضر فصل نرگس، سنبل و پامچال است. باغبانها گلها را به صورت بسیار جنالبی با خیزه و سرخس تزئین می کنند. باغبانها - این موجودات فلاکت زده - میز میهمانیها را هم با طرحهایی از برگ و سرخس بسیار زیبا می آرایند.

در مورد منع استفاده از تاریخ به زبانهای فرنگی یا در واقع تاریخهای فرنگی برای تو نوشتم. دیروز پارکس از یک مؤسسه ای در بغداد که همیشه برایش تقویم می فرستد یک تکه مقوایی دریافت کرد که زمانی تقویمی به آن چسبیده بوده است. قسمت تقویم آن را مأموران ایرانی پاره و ضبط کرده بودند - این است معنی پیشرفت و تمدن!

نشانه دیگر پیشرفت اختطاری است که به مدرسه آمریکایی اینجا و مدرسه انگلیسی اصفهان داده شده حاکی از اینکه دولت ایران در ماه ژوئن اداره این دو مدرسه را به عهده خواهد گرفت. من فکر می کنم این اقدام باعث تأسف ایرانیان بشود، ولی دستور از بالا آمده است. در حال حاضر بهترین آموزش، تا جایی که در این مملکت می توان فرا گرفت، در این دو مدرسه داده می شود. بنابراین، در آینده

۱۳. مقصود پارکس است.

هیچ ایرانی نمی‌تواند در مدرسه غیرایرانی تحصیل کند. این دو مدرسه چندسالی است که مطابق برنامه دولت ایران اداره می‌شود (برخلاف مدارس ایرانی که در اجرای دقیق هر برنامه‌ای سهل‌انگاری می‌کنند) و زبان فارسی هم تدریس کرده‌اند. با این حال نوعی انگیزه افراطی ناسیونالیستی حکومت را وادار کرده که بگوید این مدارس باید تا ژوئن به دولت ایران واگذار شود. من اصلاً مدرسه انگلیسی اصفهان را که توسط «انجمن مبلغان مسیحی»^{۱۴} اداره می‌شود ندیده‌ام. پرسبترین^{۱۵}‌های آمریکایی در تهران مدرسه بی‌نظیری دارند که مدرسه طب کوچکی هم جزو آن است. واگذاری این مدرسه، در حالی که می‌دانند به زودی رو به نابودی خواهد گذاشت، برای آنان باید خیلی ناگوار باشد. ارزش مالی مایملک مدرسه بسیار زیاد است. اینکه حکومت ایران زمانی غرامت واقعی را بپردازد جای شک است. این میسیون صاحب حدود ۶۰۵۰۰ مترمربع زمین در تهران است و قصد داشت در آن یک کالج برای زنان بسازد و این تازه بخشی از دارایی میسیون است. من تصور می‌کنم نوبت به بیمارستانهای آمریکایی و انگلیسی هم می‌رسد. این کار برای مملکت فاجعه‌آمیز است، ولی مادامی که سردمداران معتقدند ایرانی بودن پزشک مهمتر از میزان دانش اوست کاری نمی‌شود کرد.

آیا گفتم که در اینجا وان‌انگرت^{۱۶} را در مقام کاردار سفارت ایالات متحد دیدم، همان کسی که پیش از جنگ در قسطنطنیه دانشجوی مترجم بود و از من دوسه کلاسی پایین‌تر؟ وان‌انگرت همتایی فوق‌العاده است و من خیلی خوشحالم که اینجا هست. هرچند می‌ترسم به مجرد ورود وزیرمختار جدید از آمریکای جنوبی او از اینجا به جای دیگری منتقل شود. خانم انگرت در زمان جنگ بزرگ بیمارستانی را اداره می‌کرد و در اینجا هم ترتیبی داده که شمار زیادی از زنان اروپایی در یک دوره فشرده کمکهای اولیه و پرستاری شرکت کنند. خانم انگرت خود تدریس می‌کند و در حال حاضر مشغول گذراندن سومین دوره از مجموعه سخنرانیهای آموزشی در سالن ناهارخوری سفارتخانه است، جایی که بادو تخت و یک میز دراز

۱۴. مقصود کالج اصفهان است که به هزینه «هیئت مبلغین کلیسای انگلیس» و شرکت نفت جنوب اداره می‌شد. این هیئت در شیراز، یزد و کرمان هم مدارس داشت.

۱۵. Presbyterian، از فرقه‌های مذهب پروتستان که به اصل تساوی کشیشها پای‌بند است.

۱۶. Cormelirus Van Engert (۱۸۸۷-۱۹۸۵). عضو سفارت قسطنطنیه از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۶. کاردار تهران از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۰. سرکنسول بیروت و دمشق از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. وزیرمختار کابل از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵. او در سال ۱۹۲۲ با سارا کانینگهام ازدواج کرد.

پر از شیشه و نوار زخم‌بندی و جز آنها بیشتر به یک بخش کوچک بیمارستان شباهت پیدا کرده است.

تقریباً آخرین کاری که در جده کردم مشارکت در دادن اعانه به صندوقی بود که ما به نام «شهرداری لندن» تأسیس کرده بودیم. وقتی به اینجا آمدم دیدم که موضوع مشارکت در اعانات جنگی، تا حدی هم با جدیت، مورد بحث قرار گرفته است. بعضیها معتقد بودند اشاراتی شده است حاکی از آنکه چون آنان تعلل ورزیده‌اند میهن پرست نیستند. بعد در حالی که یک دسته برای برپا کردن یک مجلس رقص و کنسرت و مسابقهٔ بریج به نفع صندوق مشتاقانه فعالیت می‌کردند، گروه دیگر به این نتیجه رسید که فعالیت می‌بایست محدود به جذب اعانات و اعلام این موضوع شود که هیچ چیز آنها را ناگزیر به پرداخت پول جهت رفتن به مجلس رقص و کنسرت و مسابقهٔ بریج دستهٔ دیگر نخواهد کرد. عاقبت یک پیشنهاد سرهم‌بندی شد که ظاهراً مثل ریختن آب بر روی آتش بود؛ و آن این بود که داوطلبان مشارکت می‌توانند پول را به همه یا یکی از این چهار صندوق بدهند: صندوق صلیب سرخ شهرداری لندن و سنت جان، انجمن ملوانان بریتانیا، صندوق تعاونی لهستان و صندوقی که برای اعانه به مردم فنلاند است. البته این کار مشکلی است، چون بعضی افراد فقط می‌توانند با پول رایج ایران مشارکت کنند و ارسال وجه از این مملکت کار آسانی نیست.

به طرز بسیار وحشتناکی به سورچرانی‌ام واداشته‌اند. سفیرکبیر افغانستان، وزیر مختار بلژیک و کاردار مصر تاکنون به شام دعوت کرده‌اند. فردا در سفارتخانهٔ ایالات متحد دعوت دارم و هفتهٔ بعد در سفارتخانهٔ ایتالیا. یک شام ترکی هم قرار بود باشد که سفیرکبیر به علت واقعهٔ زلزله^{۱۷} آن را لغو کرد. شامها یک مزیت دارند – مختصرند، یعنی سنگین نیستند، ولی اوقات بعد از شام معمولاً زجرآور است. بریج‌بازها با ورق بازی می‌کنند و حداقل کاری دارند که انجام دهند، ولی دیگران فقط می‌نشینند و حرف می‌زنند تا بازی بریج خاتمه یابد. تا آنجا که من براساس تجربه‌ام در اینجا می‌توانم قضاوت کنم بین ساعت یازده و سی دقیقه تا دوازده و پانزده دقیقه بازی تمام می‌شود. چون همه همدیگر را می‌شناسند و نکات غیرعادی

۱۷. در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۹ زلزلهٔ مصیبت‌باری شمال‌شرقی آناتولی را لرزاند. این زلزله ۲۳۰۰۰ نفر را کشت و ۳۰۰۰۰ خانه را ویران کرد.

در گفتگوها وجود ندارد، جماعت چرت می‌زنند. من خودم از کوششی که در بیدار ماندن می‌کنم عذاب می‌کشم و پاسخ زیاد خارج از موضوع نمی‌دهم. در تهران من معمولاً به‌طور منظم ساعت پنج صبح یا زودتر بیدار می‌شوم و برخلاف رسم جاری اصلاً بعد از ظهر نمی‌خوابم، بنابراین بعد از شام مصداق عینی اصطلاح خورم و خسبم می‌شوم.

همتایان عزیز خیلی باصفا هستند. سفیر کبیر افغانستان که شیخ‌السفرای تقریباً بی‌خاصیتی است مردی است محبوب. سفیر کبیر ترکیه که تحقیقاً باخاصیت است مردی است تقریباً کسالت‌آور. او دختر ماه‌جبینی دارد با حدود بیست سال سن که در مأموریت رم و پاریس همراهش بوده و معتقد است ارتفاع تهران برایش خیلی زیاد است. الزاماً باید اعتراف کنم که ارتفاع پاریس به او خیلی بهتر می‌سازد. وزیر مختار فرانسه که بعد از من به اینجا آمده است، همزمان با من در رباط^{۱۸} بوده. او و همسرش هر دو خیلی محبوب بودند، حتی در بین فرانسویان آنجا - یک نکته کاملاً استثنایی در مورد فرانسوی جماعت. وزیر مختار ایتالیا به این شهرت دارد که فقط به هنگام شکار چیزی کیفش کوک است. اما من متوجه شدم که او به اتروسک‌ها^{۱۹} هم علاقه‌مند است و حاضر است کتابهایی درباره آنها به من امانت دهد. همه اسکاندیناویها مردمان خوبی هستند. کاردار جوان سوئد همسر کم‌سن و سالی دارد که من ملکه زیبائی سوئد می‌دانمش (آنها اسامی مشکلی دارند) چون که خیلی جذاب است. یک سوئدی فوق‌العاده هم هست که سرکنسول افتخاری فنلاند است. او پیش از این افسر ثابت ارتش سوئد بوده و بعد با درجه سرهنگی در ژاندارمری ایران خدمت کرده. به هر حال او از جمله افرادی نبوده است که در حمله به بانکها یا کنسولگریهای ما در اینجا به آلمانیها پیوستند. او این نکته را خیلی خوب درک می‌کند که بعضی از هم‌میهنانش خودشان را در اختیار سیاست آن‌روز آلمان گذاشتند. با این حال بسیاری از سوئدیها در طول جنگ بزرگ طرفدار آلمان بودند و برای یک سوئدی مقیم ایران آسان بود خود را متقاعد کند که چون در آن‌زمان بعجز روس و انگلیس انتخاب دیگری وجود نداشت، بنابراین ضدیت با انگلیس می‌تواند ضامن استقلال و یکپارچگی ایران باشد.

۱۸. ریدر بولارد از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ سرکنسول رباط (مراکش فرانسه) بود. از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۶ سرزمین مراکش به مناطق تحت قیمومت فرانسه، اسپانیا و منطقه بین‌المللی طنجه تقسیم شده بود.

۱۹. Etruscans. منسوب به قوم اتروریا که در قرن هشتم قبل از میلاد از آسیای صغیر به ایتالیا مهاجرت کردند. فرهنگ و تمدن آنها عالی‌ترین تمدن ایتالیا قبل از طلوع دولت رم است.

دیروز ولیعهد به من اجازه شرفیابی داد - مرد جوانی که ازدواجش در بهار گذشته اتلونها^{۲۰} را به تهران کشید. هر یک از فرزندان شاه یک کاخ جداگانه دارند. من تصور می‌کنم مال ولیعهد از همه بزرگتر است. قیمت آن باید سرسام‌آور باشد. باید اعتراف کنم که به عنوان یک عمارت مدرن جالب است، آن هم در مملکتی که معمولاً در تقلید از چیزهای مدرن موفق نیست. نمای عمارت که می‌توانست زمخت و زشت باشد، ظریف و مطبوع است. در داخل آن بیش از توان یک مملکت فقیر مرمر به کار رفته، ولی زیباست. من برای چند دقیقه در یک اتاق بزرگ که به وسیله هنرمندی مجارستانی تزیین شده به انتظار نشستم. دیوارها همه با طرحهایی از درخت و گل و پروانه «خاتم‌کاری» (فکر می‌کنم اسمش همین باشد) شده است. اگر نمی‌دانستم در این کشور فقرا چقدر تحت ستم هستند، می‌توانستم لذت بیشتری ببرم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و ششم ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۱/۵]

رفتار ولیعهد قدری دلپذیرتر از شاه است، ولی عبوسی و شکاکیت پدر مبدل به بدبینی و زودرنجی در پسر شده است و کوششی هم در تعدیل آن نمی‌کند. باید قبول کرد که او علاقه شدیدی به مسائل عمومی و بخصوص امور بین‌المللی نشان می‌دهد. ولیعهد دست کم یک ساعتی مرا به حرف گرفت و در طی آن من بیشتر شنونده بودم... تلقی او تقریباً این بود که: جنگ مصیبتی است و نمی‌بایست بگذارند اتفاق بیفتد، «فقط دانزیگ»^{۲۱} بین جهان و صلح ایستاده بود.

تهران - سی و یکم ژانویه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۱/۱۰]

خوب، اولین میهمانی من هم برگزار شد. یک میهمانی خودمانی برگزار کردم برای انگلیسیهای مقیم اینجا - همه اتباع پادشاهی بریتانیا^{۲۲} و چند نفری از سران هندی.

۲۰. Athlones. پرنسس آلیس آلبنی و کنت اتلون (سومین پسر دوک یتک) در نوزدهم آوریل ۱۹۳۹ در مقام نماینده شاه و ملکه بریتانیا در مراسم ازدواج ولیعهد و پرنسس فوزیه مصری وارد تهران شدند. در بهار سال ۱۹۳۸، زمانی که بولارد وزیرمختار جده بود، آنان به طور رسمی با ابن سعود ملاقات کردند.

۲۱. Danzig (به لهستانی گدانسک)، بندری در مصب رودخانه ویستولا. در اول سپتامبر ۱۹۳۹ فوستر، رهبر نازی دانزیگ، اتحاد این شهر بندری آزاد را با آلمان اعلام کرد و جنگ جهانی دوم آغاز شد.

۲۲. United Kingdom، شامل انگلستان، ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی.

من نمی‌توانستم همهٔ هندیها را دعوت کنم چون حدود سیصد نفرشان در اینجا هستند. به‌خاطر شیوع نوعی آنفلوآنزا عده‌ای نتوانستند بیایند، ولی حدود ۱۲۰ نفر آمده بودند، شاید هم بیشتر. من یک دسته ارکستر تدارک دیده بودم و مقدار زیادی خوردنی و نوشیدنی. به‌میهمانان خوش گذشت. این سفارتخانه برخلاف سفارتخانهٔ جده برای پذیرایی جای مناسبی است. گنجایش میهمانیهای بسیار بیشتر از ۱۲۰ نفری را دارد. میز دراز ناهارخوری پوشیده از بشقابهای غذا بود و در جهت عمود بر آن در یک‌طرف محلی بود که پارکس آنرا بار می‌نامید، جایی که همهٔ نوشابه‌ها را گذاشته بود. اتاق نشیمن برای رقصیدن خلوت شده بود و آن‌طرف اتاق کار من بود، جایی که ما تعداد بسیار زیادی عکسهای جنگی ارسالی از وزارت تبلیغات را نصب کرده بودیم. من از فرصت استفاده کردم و مبالغی را که تا آن‌موقع برای اعانات جنگی تقبل کرده بودیم اعلام نمودم. بعضی از خانمهای انگلیسی مقیم اینجا، برای کمک به‌صندوق قصد دارند مجلس رقصی برپا کنند. چون در مورد محل برگزاری مشکل داشتند من سفارتخانه را پیشنهاد کردم. فقط از اتباع انگلیسی دعوت خواهد شد که بلیت بخرند، اما اتباع دول بی‌طرف و متفق می‌توانند به‌عنوان میهمان به‌همراه آورده شوند. من احتمالاً سفیر فرانسه و همسرش و دو یا سه نفر دیگر را دعوت خواهم کرد که نزد من غذا صرف کنند و بعد هم به‌مجلس رقص بروند. اما هستند بی‌طرفهایی که حتی به‌صورت میهمان جرئت نخواهند کرد به‌مجلس رقصی بیایند که جهت کمک به‌یک دولت در حال جنگ برپا شده است. وزیرمختار دانمارک خیلی ضدآلمانی است، اما همسرش اسکاتلندی است و در نتیجه ناگزیرند بی‌نهایت مواظب باشند که خودشان را هدف گله‌گزازی جامعهٔ دانمارکیهای مقیم اینجا قرار ندهند. جامعه‌ای که در آن بیش از یک دانمارکی با زن آلمانی ازدواج کرده است. همسر وزیرمختار سوئیس بانوی دیگری است که باید خیلی با دقت گام بردارد. او به‌تازگی ازدواج کرده و قبل از آن منشی یک انجمن ضدنازی در سوئیس بوده و این او را در معرض عیب‌جویی قرار می‌دهد. خانمهای دانمارکی و سوئیزی به‌علت خصلت ملی اعانات در کار صلیب‌سرخ مشارکت نمی‌کنند، اما به‌نظر می‌رسد بقیه در حال حاضر صمیمانه فعالیت می‌کنند. این حداقل برای شمار زیادی از خانمها که معمولاً کار چندانی ندارند مشغله‌ای فراهم می‌کند.

بالاخره چمدانهای من از جده رسید. خالی کردن آنها کار دشواری بود، ولی این کار تقریباً انجام شده است. حال و هوای اتاقهایی که در آنها کتابها را چیده‌ام کاملاً تغییر کرده. از سرما که بگذریم، در اینجا فوق‌العاده آسوده‌ام. هیچ‌گاه تاکنون لباسهای به این خوبی شسته نشده بود. حالا همه چیز کاملاً مرتب است. پیراهنهای رسمی به خوبی سفید شده و با اتو به شکل درست درآمده است. هر لباسی و حتی کراواتی که یک بار استفاده شده باشد اتو می‌شود. بنابراین لباسهای کهنه من کاملاً قابل استفاده به نظر می‌رسد.

مشکلی که وجود دارد این است که به طور کلی مستخدمین اینجا کمتر از سایر جاهایی که من بوده‌ام قابل اعتماد هستند. در جده من هرگز جایی را قفل نمی‌کردم و هرگز چیزی گم نکردم. البته بجز یک دفعه که یکی از مستخدمین بسیار صدیق، اما نادان به یک شیشه بر اجازه داده بود برای تعمیر یک پنجره به داخل بیاید و بعد هم او را در یک اتاق با قاشق و چنگالهای نقره تنها می‌گذارد. اما در اینجا از قرار معلوم، معقول آن است هر چیزی را که به فوریت مورد نیاز نیست پنهان کرد. خوشبختانه موسی که مواظبت از اتاق خواب و لباسهای مرا به عهده دارد سالها در اینجا بوده و آدم صدیق و قابل اعتمادی است. بنابراین لباسهای من در امان است، اما تمام نقره و چینی‌آلاتی که مورد استفاده نیست قفل و کلید دارد، همین طور اشیاء مختلف که هر روز مورد نیاز نیست، مانند قمقمه‌ها، جعبه‌های سیگار و زیرسیگاریها. ظاهراً روش واحدی برای دزدیدن وجود دارد. شینی، مثلاً یک زیور نقره‌ای، از جای اصلی‌اش به یک جای دور از چشمی برده می‌شود. اگر سراغش را بگیرید ظاهر می‌شود. اگر نگیرید، غیب می‌شود. در صورت اخیر باز هم مدتی نگهش می‌دارند، چون ممکن است سراغش گرفته شود. فقط بعد از یک مدت زمان طولانی است که به پول نزدیک می‌شود.

تهران - شنبه سوم فوریه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۱/۱۳]

پُست، یعنی پیک دیپلماتیک ما که معمولاً چهارشنبه یا پنجشنبه وارد می‌شد هنوز آن طرف کرمانشاه در گذر پاتاق منتظر است که برف راه سبک شود. چون پست دیپلماتیک صادره باید سه‌شنبه فرستاده شود، ما به دشواری فرصت خواهیم یافت به مطلبی که به پاسخ نیاز داشته باشد جواب دهیم.

بیشتر روز یکشنبه را به خواندن انسان خردورز اثر اچ. جی ولز^{۲۳} گذراندم که همان روز از طرف «م» رسیده بود. کتابی انتقادی است و فاقد پیشنهادهای نویسنده برای اصلاح امور جهان. اما آنچه من از آن استنباط کردم این است که اولاً همه مسیحیان باید دست از مسیحی بودن بردارند و همه کمونیستها از کمونیست بودن؛ انگلیسیها یا باید از حکومت سلطنتی حمایت کنند یا از امپراتوری و جز آن. اگر شرایط اساسی اینها هستند پس جهان از دست رفته است. ولز، مانند بسیاری از جوانان، امیدوار بود شاهد پیشرفت خیلی سریع جهان باشد. ولی به مرور زمان هر چه پیشرفت جهان را مشکل تر یافته ناامیدتر شده، اما حداقل مانند برنارد شاو^{۲۴} شکاک و شیفته دیکتاتورها نشده است. می دانم که در کنگره فدراسیون انجمنهای کارگری دانشگاه در شهر لیورپول قطعنامه‌ای به تصویب رسیده حاکی از اینکه جنگ کنونی امپریالیستی است و در نتیجه باید با آن مخالفت کرد. این جماعت دقیقاً همان یا نوعی از همان آدمهایی هستند که در سپتامبر ۱۹۳۸ نتوانستند با صدایی به حد کافی رسا آقای چمبرلین^{۲۵} را به خاطر اینکه برای نجات چکسلواکی به جنگ آلمان نرفته بود به باد ناسزا گیرند. می بایست کمونیست بود تا بتوان این جنگ را امپریالیستی و آن یکی را کاملاً متفاوت از این توصیف کرد. آقای گرین وود^{۲۶} از ریاست فدراسیون استعفا کرده و بعد آقای پریت^{۲۷} به جای او انتخاب شده است. چه باک از اینکه آقای پریت به هر حال با هر راه حلی که از اتحاد شوروی حمایت کند مخالفت خواهد کرد. آقای پریت همان آدمی است که همزمان با دادگاه آتش سوزی رایشتاگ رهبری دادگاه نمایی را در لندن به عهده داشت و کوشید نشان دهد دیمیتروف^{۲۸} مقصر نیست. او حتی در مقایسه با دادگاههای ما به ستایش دادگاههای

۲۳. Herbert George Wells (۱۸۶۶-۱۹۴۶). رمان نویس، مورخ و جامعه‌شناس انگلیسی.

۲۴. George Bernard Shaw (۱۸۵۶-۱۹۵۰). نماینده نویس و منتقد انگلیسی.

۲۵. Neville Chamberlain (۱۸۹۶-۱۹۴۰). نخست‌وزیر انگلستان از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰. او به نیت جلوگیری از آغاز جنگ در اروپا در سپتامبر ۱۹۳۸ به آلمان رفت و پس از ملاقات با دالادیه، موسولینی و هیتلر در بیست و نهم سپتامبر پیمان مونیخ را با آنان امضا کرد.

۲۶. Arthur Greenwood (۱۸۸۰-۱۹۵۴). معاون حزب کارگر از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵. عضو کابینه جنگی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۷. رئیس حزب کارگر در سال ۱۹۵۳. پسرش آنتونی (۱۹۱۱-۸۲) نیز عضو حزب کارگر بود و در سال ۱۹۴۶ وارد پارلمان شد.

۲۷. D. N. Pritt (۱۸۸۷-۱۹۷۲). نماینده حزب کارگر با همدلی نسبت به شوروی. اخراج از حزب کارگر در سال ۱۹۳۹. رئیس انجمن روابط فرهنگی با اتحاد جماهیر شوروی و جز آن. صاحب نشان «شوالیه فرمانده».

۲۸. Georgi Dimitroff (۱۸۸۲-۱۹۴۹). یکی از سه تن کمونیست بلغاری که متهم به مشارکت در

معمولی شوروی می‌پردازد، بدون آنکه اظهارنظر یا اشاره کند دادگاههایی که او دیده کاری ندارند جز رسیدگی به قضایایی که او.گ. پی. یو.^{۲۹} نگران آنها نیست. اما آقای پریت در مقایسه با اسقف کنتربری^{۳۰} یک منتقد دوآتشه اتحاد شوروی محسوب می‌شود. این اسقف اخیراً کتابی درباره اتحاد شوروی منتشر کرده که باید آن را نمونه حماقت دانست. او نیز مانند تامس هاجکین^{۳۱} به تحسین قانون اساسی روسیه پرداخته است؛ و شاید مانند او از تصور کشوری که مجریانش هر وقت بخواهند قانون را زیر پا می‌گذارند عاجز است. نمی‌دانم آیا بعد از بازنشستگی خواهم توانست، حتی به صورت محافظه کارانه، اقدام به سخنرانی درباره اتحاد شوروی بکنم یا نه. قانونی وجود دارد - قانون خوبی هم هست - که مأموران دیپلماتیک بازنشسته را از سخنرانی جانبدارانه درباره هر کشوری که در آنجا خدمت کرده‌اند منع می‌کند. اما اگر آنهایی که در کشورهای توتالتر خدمت کرده‌اند نتوانند درباره این ممالک حرف بزنند چه کسی بجز حامیان این کشورها سخن خواهد گفت؟ این بخصوص در مورد روسیه مصداق دارد، جایی که کتمان حقایق با موفقیت کامل پی‌گیری می‌شود. اگر می‌توانستم در این باره سخن بگویم، به رژیم شوروی به عنوان رژیم شهروندان شوروی حمله نمی‌کردم، بلکه فقط به تحریف حقایق که دست‌پخت حکومت شوروی و حامیان آن در خارج است حمله می‌کردم. تحریفی که خارجیان را بفریب و به حمایت از روسیه ترغیب کند و آنان را وادارد که رژیم شوروی را الگویی برای کشورشان تصور کنند.

متأسفم، وقتی من به شوروی می‌پردازم جلوی خودم را نمی‌توانم بگیرم. رایزن شوروی در اینجا قبل از ورود من ناپدید شده است. عده‌ای از مردم فکر می‌کنند که

→ آتش‌زدن رایش‌تاک (۲۷ فوریه ۱۹۳۳) بودند. آنان از سوی دادگاه عالی لایپزیک تبرئه شدند. دی‌میتروف به مسکو رفت و در سال ۱۹۴۴ همراه ارتش سرخ به بلغارستان بازگشت. او در سال ۱۹۴۶ به مقام نخست‌وزیری رسید.

۲۹. پس از متحدشدن جمهوریهای شوروی در سال ۱۹۲۳ و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی او.گ. پی. یو. یا اداره سیاسی متحد کشور شوروی تأسیس شد. این سازمان که به ترتیب دزرتینسکی و منزینسکی ریاست آن را به عهده داشتند تا دهم ژوئیه ۱۹۳۴ که گ. و. جی. پی. به ریاست یاگودا جانشین آن شد بخصوص در سرکوب دهقانان ناراضی نقش اساسی داشت.

۳۰. Hewlett Johnson. عالیجناب هیولت جانسون (۱۸۷۴-۱۹۶۶) اسقف کنتربری از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۶۳. او مشهور به «اسقف سرخ» بود. نویسنده کتاب ششمین سوسیالیست و...

۳۱. Thomas Hodgkin (۱۹۸۲-۱۹۱۰) خواهرزاده ریدر بولارد. او بعد از ترک گفتن ستمی در دستگاه حکومت فلسطین در اعتراض به سرکوبی سیاسی و نظامی قیام اعراب در سال ۱۹۳۷ به حزب کمونیست پیوست.

او جاناش را برداشته و فرار کرده، دیگران می‌گویند او را اعدام و در باغ سفارتخانه دفن کرده‌اند. در اصل هیچ‌یک غیرمحمّل نیست.

تهران - یکشنبه هیجدهم فوریه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۱/۲۸]

هر روز صبح به‌هنگام صرف صبحانه برای اطلاع از آخرین اخبار فنلاند^{۳۲} نگاهی به بولتن اخبار رسمی بریتانیا می‌اندازم. دیدن اینکه فنلاندیها به‌زور برتری نفرات و تجهیزات روسها نابود شوند غم‌انگیز است. فکر می‌کنم اگر ما و فرانسویها به فنلاندیها نزدیکتر بودیم کمک بیشتری می‌کردیم، ولی کمک‌رسانی از طریق قلمرو سوئد و نروژ مشکل است. به‌نظر می‌رسد کمک آمریکاییها هم به‌آنجا نرسد، هرچند که در ایالات متحد آمریکا همدلی لفظی زیادی می‌شود. ظاهراً دوروتی تامپسن^{۳۳} روزنامه‌نگار (همسر سینکلر لوئیس) که یکی از طرفداران پروپاقرص روسیه شوروی بوده است حالا به‌دولت ایالات متحد حمله می‌کند که چرا علیه تهاجم به فنلاند کاری انجام نمی‌دهد. دیدن اینکه دست‌کم بعضی از معتقدان سابق روسیه شوروی بر سر عقل آمده‌اند تسلی‌بخش است.

نیواستیتسمن^{۳۴} که اشاراتش راجع به روسیه معمولاً چنان آزارم می‌داد که تاب خواندن آن‌را نداشتم، به‌شدت مخالف حمله به فنلاند است. اگر بخواهیم در مورد سردبیر^{۳۵} آن منصفانه قضاوت کنیم، باید گفت آخرین دادگاه نمایشی که طی آن عده‌ای از ژنرالها، افراد سابق کمیساریای خارجی و حتی شماری از کمیته اصلی بلشویک محکوم به‌مرگ شدند عقیده‌ او را به‌شدت متزلزل کرده. ستون «این انگلستان» نیواستیتسمن که به‌نقل مطلب از جرایدی می‌پردازد که جنبه بلاهت‌آمیز زندگی در بریتانیای کبیر را منعکس می‌کنند، در آخرین شماره خود این مطلب را نقل کرده است:

۳۲. نیروهای روسی در سی‌ام نوامبر ۱۹۳۹ به فنلاند حمله کردند. فنلاندیها دلاورانه جنگیدند و شکست خفت‌باری به آنها تحمیل کردند، اما در اواسط فوریه ۱۹۴۰ روسها به‌علت نرسیدن کمک خارجی به فنلاند و برتری عظیم نفری شروع به‌پیشروی کردند. عملیات جنگی در سیزدهم مارس متوقف شد و در عهدنامه‌ای که بعداً منعقد گردید فنلاند ناگزیر به‌واگذاری کرلیان ایسموس و لاپلند شمالی و بسیاری مناطق دیگر به روسها شد.

۳۳. Dorothy Thompson، خبرنگار امور خارجی و نویسنده کتابهای متعدد از جمله من هیتلر را ملاقات کردم و روسیه جدید. سینکلر لوئیس از جمله شوهران او بود.

۳۴. *New Statesman*، مجله انگلیسی که در سال ۱۹۱۳ تأسیس شد.

۳۵. Kingsley Martin (۱۸۹۷-۱۹۷۰) از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ سردبیر بسیار موفق مجله هفتگی نیواستیتسمن وابسته به جناح چپ بود.

«ارتش سرخ دوش به دوش کارگران فنلاندی در میان برف و کولاک به پیش می‌تازد».

آیور مونتآگو^{۳۶} - لیبر مانتلی^{۳۷}

همین آیور مونتآگو، که عمیقاً از تماشای ضربه‌زدن یک ارتش مجهز متعلق به یک ملت ۱۸۰ میلیونی به یک ارتش متعلق به ملت چهارمیلیونی به‌وجود آمده، وقتی من در لنینگراد بودم دائماً بین روسیه و انگلستان در رفت‌وآمد بود و درباره صنعت فیلم‌سازی شوروی مطالعه می‌کرد. ایکاش می‌توانستم با آیور مونتآگو، اسقف کنتربری، آقای پریت، سر چارلز ترولیان^{۳۸} و بعضی دیگر از حامیان برجسته اتحاد شوروی گفت‌وگو داشته باشم. سر چارلز ترولیان در آخرین دیدارش، وقتی می‌بیند کارگران شوروی بسیار بهتر از کارگران بریتانیای کبیر از سیاست سر درمی‌آورند، حیرت می‌کند و خوشخوشانش می‌شود. من تصور می‌کنم متوجه شده باشد که همه آنان حرف‌هایی می‌زنند که او خوشش بیاید. سر چارلز از کجا بداند تمام آدم‌هایی که ممکن بود حرف‌های دیگری بزنند تیرباران و یا تبعید شده‌اند و یا از ترس سکوت کرده‌اند و یا مبلغ دروغین شده‌اند؟ او از کجا بداند اکثر کارگران پس از ساعت‌ها کار در کارخانه چقدر از حضور در جلسات سیاسی عمیقاً نفرت دارند؟ جایی که بارها و بارها باید به توجیهات جاری و سیاست دفاعی شوروی «در آن لحظه» گوش فرادهند. من شرط‌بندی روی فوتبال را دوست ندارم، ولی ترجیح می‌دهم بینم کارگران انگلیسی وقت آزاد خود را صرف شرط‌بندی روی فوتبال کنند، چون این را بیشتر از حضور اجباری در میتینگ‌های سیاسی دوست دارند که به دستور حکومتی برپا می‌شود که اجازه نمی‌دهد هیچ اندیشه سیاسی بجز مال خودش به ذهن اتباعش خطور کند.

آشپز برای میهمانی من در روز بیست و دوم فوریه پیشاپیش تهیه دیده است. حدود ۱۶۰ نفر دعوت شده‌اند. ایرانی‌ها همه نخواهند آمد. شاه تماس بین اتباع خود

۳۶. The Hon. Ivor Goldsmid Samuel Montagu. عالیجناب آیور گولدزمید سامونل مونتآگو. پسر دومین بارون سوادلینگ. برنده جایزه صلح لنین، نشان درجه یک آزادی بلغارستان و مدال ستاره قطبی مغولستان.

37. The Labour monthly

۳۸. Sir Charles Trevélyan Bart. (۱۸۷۰-۱۹۵۸). رئیس هیئت آموزش در کابینه‌های حزب کارگر در سال ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹.

و بیگانگان را تحریم کرده است، ولی چند نفر از مقامات فعلی و سابق مجازند به سفارتخانه‌های خارجی رفت و آمد کنند. به هر حال این اجازه متضمن این خفت و خواری است که مقامات بالاتر هر لحظه ممکن است آن را لغو کنند. من خوب می‌فهمم که مقامات ایرانی اجباراً باید به بهانه «قرارهای قبلی داشتن» دعوتها را نپذیرند، اما اینکه الزاماً بپذیرند ولی در آخرین لحظه با عذرخواهی باعث در دسر بی‌اندازه خانم و آقای میهماندار شوند قابل بخشش نیست. دو بار که من در ضیافت دیپلماتیک بودم این قضیه اتفاق افتاد. بهانه هم «وجود فشار کار» بود. من فکر می‌کنم قبل از دعوت هر ایرانی به صرف غذا باید با وزیر امور خارجه (یکی از متهمان اصلی ماجرا) صحبت کنم و بگویم که امیدوارم هیچ مقام ایرانی که مطمئن نیست بتواند در میهمانی من حضور یابد (به استثنای بیماری) دعوت مرا قبول نکند. ایرانیان معمولاً به داشتن حسن سلوک مشهورند، ولی مقامات امروز ایران در بدسلوکی انگشت‌نما هستند. در مورد مشکلات مربوط به بی‌طرفها در همه قضایایی که به جنگ ارتباط دارد قبلاً اشاره کرده‌ام، به همین خاطر هیچ‌یک از بی‌طرفها را بدون تعمق قبلی به مجلس رقص دعوت نکردم. از آقای گراف^{۳۹} وزیر مختار بلژیک جواب امیدوارکننده‌ای دریافت کردم. نامه او شامل تشکرات مرسوم بود به زبان فرانسه و یک تمه به زبان انگلیسی که تقریباً نیمی از صفحه را گرفته بود. درست در وسط نوشته بود:

«بی‌طرف بودن خ.....»

نقطه‌ها از اوست. خانم گراف^{۴۰} روراست می‌گوید «من تظاهر به بی‌طرف بودن نمی‌کنم. بلژیکها پس از جنگ گذشته چه کردند؟»

همسر وزیر مختار رومانی هم چیزی شبیه همین می‌گوید و وزیر مختار یوگسلاوی (اهل اسلواک) صادقانه طرفدار متفقین است، گرچه من فکر می‌کنم در پس ذهنش این امید وجود دارد که در پایان، کشورش اسلواکیها را در برگیرد. کشور و مردم اسلواک در حال حاضر در جناح اتریش و ایتالیا است.

همای دانمارکی من که همسرش اسکاتلندی است و همان کسی است که کتابهای انگلیسی فراوانی دارد کتاب زندگی پرنسس لیون^{۴۱} را به من امانت داد. آدم از

39. Graeffe

40. Madame de Graeffe

۴۱. Dorothea Von Benckendorff. دروتا فن بنکندورف (۱۸۵۷-۱۷۸۴) با پرنس کریستف لیون، سفیر کبیر روسیه در دربار انگلستان (۱۸۳۴-۱۸۱۲)، ازدواج کرد. گفته می‌شد: «بیشتر از اکثر

لابلای نامه‌های بسیار و خاطرات مربوط به آن زمان اشاراتی در مورد او می‌یابد، ولی جا داشت درباره خود این خانم کتابی نوشته می‌شد. اگر آقای مایسکی^{۴۲} کتاب را خوانده باشد باید حسادتش را تحریک کرده باشد. تا قبل از آنکه ما در انگلستان یک حکومت کمونیستی داشته باشیم به نظر بعید می‌رسد نخست‌وزیری برای انتخاب وزیر خارجه، آن‌گونه که پرنسس لیون طرف شور قرار گرفت، با آقای مایسکی مشورت کند.

باید بگویم که در این اواخر کتابهای زیادی خوانده‌ام، هرچند که بیشتر مطالعه‌ام صبح قبل از ترک رختخواب انجام می‌شود، اما به ندرت پیش می‌آید که قبل از حداقل دو ساعت خواندن برخیزم.

[تهران] یکشنبه بیست و پنجم فوریه ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۲/۵]

کار اصلی دوشیزه لمبتون، وابسته مطبوعاتی، این است که مواظب روزنامه‌های ایرانی باشد و ببیند که اخبار انگلستان فضای مناسبی از صفحات را اشغال کرده باشد. ما گهگاه می‌بایست متوجه «لغزش» به نفع آلمانیها باشیم. به هر حال، از نظر ما مطبوعات ایران نسبت به آنچه در آغاز جنگ بود خیلی بهتر شده است. اخیراً بر سر قضیه خسارت ناشی از اصابت اژدر به کشتی تجاری «ارمنستان» امتیازی کسب کرده‌ایم. خبرگزاری ما اعلام کرد که کشتی مفقود شده است. آلمانیها اعلام کردند که کشتی حامل لوازم جنگی برای ترکیه بوده است. هر دو خبر در روزنامه‌های اینجا منعکس شد. خبرگزاری انگلیس بعد اعلام کرد که کشتی مذکور در واقع حامل خط آهن و شکر بلژیک برای ایران بوده است. این خبر منعکس نشد. بعد از دو یا سه روز انتظار، من وزیر امور خارجه را دیدم و فهمیدم از طرف بالاترین مقام به این دلیل عجیب که، مردم باید فکر کنند آلمانیها کشتی را به جهت جزئی خصوصی که با ایران دارند غرق نکرده‌اند، جلوی خبر گرفته شده است. من متذکر شدم که حکومت ایران قدرشناس نبوده است. ما به تمام کشتیهای خود احتیاج داشتیم، با این حال اجازه دادیم یک کشتی انگلیسی نه تنها کالاهای انگلیسی، بلکه کالاهای

→ سیاستمداران از اسرار خبر دارند». این خانم مدعی بود وقتی لرد گری در سال ۱۸۳۰ نخست‌وزیر شد توصیه او بود که پالمرستون را وزیر خارجه کرد.

۴۲. Ivan Maisky (۱۸۸۴-۱۹۷۵). سفیرکبیر روسیه در انگلستان از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۳. معاون کمیسر امور خارجه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶.

بلژیکی را به ایران حمل کند، ولی حالا که این کشتی غرق شده مطبوعات ایران حتی از اعلام نوع کالای آن هم خودداری می‌کنند.

این به معنی کلک‌زدن بود و اعلامیه ما در موقعیتی بسیار مستحکم با عنوان «آنچه ما را رنج می‌دهد» یا چیزی شبیه این منتشر شد.

خواندن روزنامه فرانسوی زبان تهران در هر روز و ملاحظه اخبار آلمان و روسیه به اندازه مال خود ما دلگرم‌کننده است. آژانس خبری آلمان در ارسال پیام از پایتختهای ممالک بی‌طرف، به منظور مُحتمل‌نمایاندن بیشتر آن، موفق است.

شنیدم امروز رادیوی آلمان از انفجار دیگری در ولتام‌ابی^{۴۳} و ویرانی کارخانه‌ای در لیث^{۴۴} بر اثر انفجار گزارش داده است. از آنجا که این اخبار در خبرهای خود ما نیامده است، احتمال دارد از سوی ما سانسور شده، یا آلمانیها آن را جعل کرده باشند. زندگی در یک محیط بسته، مثل زندگی ما در اینجا، همیشه مشکل است و نیازمند روح همکاری از طرف همه افراد می‌باشد. اکثر ما از این خصلت برخورداریم، ولی متأسفانه یک عضو مهم از جمع کارکنان، که خودش بسیار زودرنج است، اکثر اوقات توجهی به احساسات دیگران ندارد. همچنین عضو مهم دیگری از بین کارکنان، مردی در موقعیتی حساس و با قابلیت بسیار، زود خروس‌جنگی می‌شود و حواسها باید کاملاً جمع باشد تا صلح و صفا از دست نرود.^{۴۵}

در حقیقت امر، اولی را – هر قدر هم زیرک و قابل – نباید هرگز به محلی مثل اینجا فرستاد که الزاماً با همکاریانش به صورت تنگاتنگ زندگی کند. در حال حاضر به اندازه کافی کار برای انجام دادن ندارم و این جای تأسف است، بخصوص که می‌دانم وزارت خارجه کارهای زیادی دارد.

۴۳. Waltham Abbey، منطقه شهری در جنوب شرقی انگلستان.

۴۴. Leith، بندری در جنوب شرقی اسکاتلند که از مراکز بسیار مهم کشتی‌سازی و صنایع دیگر محسوب می‌شد.

۴۵. عضو «زودرنج» در میان کارکنان به احتمال بسیار زیاد سرهنگ دوم اچ. جی. آندروود و آن عضو «مهم» در یک موقعیت حساس «جرالد دوگاری است (ا.ک.ل) آندروود وابسته نظامی بود. دوگاری که قبلاً نماینده سیاسی در کویت بود (۳۹-۱۹۳۶) در سال ۱۹۴۰ با عنوان محلی دبیراول وابسته افتخاری سفارتخانه تهران محسوب می‌شد. بعد قرار بود در دفتر وزیر دولت انگلیس در امور خاورمیانه در قاهره، افسر رابط با کشورهای عربی باشد.

تهران - دوشنبه یازدهم مارس ۱۹۴۰ [۱۳۱۸/۱۲/۲۰]

یک غریبه که این یادداشتهای روزانه را بخواند ممکن است تصور کند ما در اینجا چندان نگران جنگ نیستیم، اما او در اشتباه خواهد بود. من از سر احتیاط هر چیزی را در این یادداشتها نمی‌گنجانم. تو گهگاه مطالب کوتاهی درباره احتمال حمله روسیه به ایران در جراید خوانده‌ای. این موضوع طبیعتاً برای افرادی که در اینجا به سر می‌برند معنای بیشتری دارد تا آنهایی که در انگلستان هستند. به هر طریق این موضوع ذهن ما را به خود مشغول داشته است، هر چند من شخصاً کمتر از میزانی که مایلم کار دارم. (ما داریم یکی از دبیران را برای کمک به واحدی که از ما بیشتر به [صحنه] جنگ نزدیک است اعزام می‌کنیم، این انتقال در کار من تأثیری نخواهد داشت).

وزیرمختار جدید آلمان دو یا سه هفته پیش وارد شد. او دارد به همه اطمینان می‌دهد که روسها قصد حمله به ایران را ندارند و به همه می‌گوید این انگلیسیها هستند که آتش افروزان جنگ‌اند و همانها هستند که می‌کوشند ترکیه و ایران را علیه روسیه تحریک کنند. این مرد، نازی و حشتناکی است. او دیپلمات حرفه‌ای نیست. چند سال پیش به عنوان نماینده خدمه هواپیماهای یونکرس^{۴۶} در اینجا بوده. به نظر می‌رسد نمونه یک نازی واقعی باشد: آدمی متکبر، لاف‌زن و جنجالی که همیشه هوشمندانه عمل نمی‌کند و به علت ناشیگری، هر چیزی را که با کوشش در راه محبوب جلوه دادن خود کسب می‌کند، بر باد می‌دهد.

من فکر می‌کنم بعضی از همتایان بی طرف ما از اینکه بی طرفی‌شان آنان را مجبور می‌سازد روابط اجتماعی خود را با آلمانیها حفظ کنند متأسف هستند. بی طرفها، ما و فرانسویها را در جنگ با آلمانیها تنها می‌گذارند، اما فکر نمی‌کنم کسانی که آرزوی دیدن یک آلمان پیروز را دارند در میانشان زیاد باشد.

هفته آینده تقریباً همه‌اش میهمانیهای غیر قابل تحمل است. نه، منظورم این هفته است. امشب باید بروم با سفیرکبیر افغانستان شام بخورم. فردا در محل اقامت نماینده واتیکان (از رده سفیر پاپ پایین تر است) ضیافتی خواهد بود و شام هم با

۴۶. سابقه خدمات فنی و حمل محمولات پستی و مسافر به وسیله کمپانی هواپیمایی یونکرس به سال ۱۳۰۴ شمسی بازمی‌گشت. پیش از آن نیز در سال ۱۳۰۱ پس از صدور فرمان تشکیل دفتر هواپیمایی در ارکان حرب کل قشون (ستاد ارتش) یک هواپیما از نوع یونکرس خریداری شد و خلبان و مکانیسین آن نیز از آلمان استخدام شدند.

عده‌ای از آمریکاییها هستم. چهارشنبه ناهار را بیرون می‌خورم و عصر ریاست جلسه عمومی حامیان نوانخانه محلی را به‌عهده دارم. پنجشنبه ناهار را بیرون می‌خورم و شام را در سفارت بلژیک. در روز جمعه، شب مزخرفی در پیش دارم. ولیعهد روز تولد شاه را با دادن ضیافت شام جشن می‌گیرد و وزرای مختار و مستشاران باید همگی با لباس رسمی حضور یابند. بعد از شام صدها نفر از میهمانان دیگر از راه می‌رسند و برای خوراکیهای روی میز از سروکول هم بالا می‌روند و دله‌های روز، در آتشبازی نیمه شب، به‌اوج خود می‌رسد.

اگر در روز بعد از آن هم ضیافت شامی هست این دیگر تقصیر من است، چون من شام می‌دهم. دارم ترتیبی فراهم می‌آورم که در روزهای شنبه تا چندین هفته ضیافت داشته باشم — هر دفعه ۲۴ نفر. با سالن ناهارخوری بسیار بزرگی که من دارم می‌توانم سی‌چهل نفر را دور میز شام بنشانم، اما تعداد ظروف چینی و لیوانهایم از دو دوجین تجاوز نمی‌کند. تهیه فهرست میهمانان کار ساده‌ای نیست، اما حداقل شخصاً مجبور نیستم دعوت‌نامه‌ها را بفرستم، دبیر دوم داوطلب انجام این کار شده است. با عدم تهیه صورت غذاها زحمت را کمتر خواهم کرد، چون هیچ‌کسی آن را نمی‌خواند.

[تهران] دوشنبه بیست و پنجم مارس ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۱/۵]

نمی‌دانم، شاید اگر من معدودی از فنلاندیها و بخشی از سرزمینشان را ندیده بودم و روسها را نمی‌شناختم، فنلاندیها را دست کم می‌گرفتم. خوشحالم در جناح ما کسی نیست که بگوید بهتر بود فنلاندیها در همان اول تسلیم می‌شدند، چرا که حالا ناگزیرند شرایط بدتری از آنچه در آغاز به آنان پیشنهاد شده بود بپذیرند. نمایش مقاومت شگفت‌انگیز فنلاندیها در مقابل نیروهای عظیم شوروی در عین حال برای سایر اسکاندیناویها متضمن نوعی شماتت و الهام بوده است. اطمینان دارم که این در مورد همتایان اسکاندیناوی من در اینجا هم صادق است. سوئدیها و دانمارکیها ابداً برای ملاقات وزیر مختار جدید آلمان و مستشار این کشور دعوت نشدند و همچنین بعضی از آمریکاییها، و همگی از این کار بدشان آمده. حتی ایتالیاییها که ناگزیرند نسبت به کشورهای عضو محور احساسات به خرج دهند از این عمل خوششان نیامده است.

اخیراً به دو مناسبت می‌باید در مراسم رسمی با آلمانیها زیر یک سقف قرار گیرم، اما مقامات ایرانی احتیاط به خرج داده و به خاطر جلوگیری از مجاورت متفقین و آلمانیها ضابطه ارشدیت را نادیده گرفتند. اتفاقاً، از لحاظ ضابطه یادشده، من و وزرای مختار فرانسه و آلمان تقریباً با فاصله سه ماه وارد ایران شده بودیم و طبق قوانین معمول و براساس ضابطه فوق ما باید به ترتیب ورود به ایران می‌ایستادیم، اما رئیس تشریفات نماینده دانمارک و رومانی را بین همتای فرانسوی و آلمانی من قرار داد.

مستشار آلمانی ظاهراً مهره گشتاپو در سفارت است. بی‌طرفها می‌گویند اگر با هر فرد دیگری از اعضای سفارت مذاکره کنند باید مطمئناً انتظار داشته باشند که مستشار خیلی زود به جریان آن پی ببرد. در مواقع مختلف وقتی آنان دبیراول را به صرف غذا دعوت کرده‌اند، مستشار جدید پاسخ داده است که در حال حاضر پست او را به عهده دارد و به جای او خواهد آمد! حتی چند روز پیش به جای دبیراول در ضیافتی که نماینده واتیکان داده بود حاضر شد، هرچند که نماینده واتیکان اصلاً نمی‌خواست او را ببیند. من هم نمی‌خواستم او را ببینم، ولی ملاحظه اینکه تقریباً در مجموع از او دوری می‌گزینند تا حدی تسلی بخش بود.

در مراسم ضیافت شام به مناسبت تولد شاه بیشتر از آنچه انتظار داشتم به من خوش گذشت. من خانم انگرت را همراه خود بردم. او همسر کاردار سفارت آمریکاست و «تظاهر به بی‌طرف بودن نمی‌کند». طرف دیگر من یک خانم ایرانی نشسته بود که فرانسه را عالی حرف می‌زد و معلوم شد همسر مردی است که من او را در جده دیده بودم، یعنی وزیر مختار^{۴۷} ایران در قاهره که ضمناً سفیر اکزدریته در نزد ابن سعود بود و چند روزی به جده آمده بود تا استوارنامه خود را تقدیم کند.^{۴۸}

لاریمرها حتماً دوست داشتند این نمایش را که شماری از زنان ایرانی بی‌حجاب در آن شرکت کردند ببینند. این رفتار آنها با توجه به اینکه پنج یا شش سال پیش همه باحجاب بودند و در گوشه عزلت به سر می‌بردند شایان توجه بود. اما باید به آنان گفته شود که به جای تعظیم کردن، که برای یک زن بی‌اندازه ناشایسته است، اندکی زانوان خود را خم کنند.

۴۷. عنوان رئیس نمایندگی ایران در مصر از ۱۷ بهمن ۱۳۱۷ از وزیر مختاری به سفیرگیری ارتقا یافته بود.

۴۸. مقصود علی اکبر بهمن است.

شاه در مراسم شامی که ولیعهد به نام پدرش برگزار کرده بود شرکت نکرد. ولیعهد و همسرش - یکی از خواهران پادشاه مصر - از مقابل صف سران هیئتهای سیاسی عبور کردند و همگی به نوبت معرفی شدیم. پرنسس [فوزیه] یک کلمه با کسی حرف نزد. شاید خجالتی است، چون فقط حدود هیجده سال دارد و در یک سرزمین بیگانه تنهاست.

انگرت هم مثل همسرش «تظاهر به بی طرف بودن نمی کند» و وقتی در گزارشی خواند که وزیر مختار ایالات متحد در کانادا یک سخنرانی غیر محتاطانه در حمایت از متفقین کرده مشعوف شد. متأسفانه باید بگویم که وزیر مختار جدید [آمریکا] منصوب شده است و در نتیجه انگرت به زودی عزیمت خواهد کرد. غیبت زنش هم فقدان بزرگی خواهد بود. او خیلی زود حرکت می کند و سر راه کشورش، برای گذاشتن پسر چهارده ساله اش در مدرسه هرو، مدتی در لندن می ماند. انگرت اعتقاد دارد که بهترین آرزو برای جهان تفاهم دایمی بین بریتانیا و آمریکا است و او می خواهد پسرش، قبل از اینکه در شیوه زندگی آمریکایی خود غرق شود، با بعضی از مظاهر انگلستان آشنا گردد. اگر همه آمریکاییها مثل انگرت نسبت به بریتانیا نظر خوشی داشتند، روابط ما با ایالات متحد آمریکا بی دغدغه می شد، اما در آمریکا گروههایی هستند که جز تاریخ تحریف شده در کتابهای درسی شان و تعصبی که فائق آمدن بر آن کار مشکلی است، هرگز چیزی درباره انگلستان نیاموخته اند. امسال سال بدی است، چون هیچ یک از نامزدهای ریاست جمهوری^{۴۹} قادر نیستند زیر بار خطر طرفداری از انگلستان بروند.

من نویسندگان کتابهای درسی آمریکا را متهم به نقل تاریخ تحریف شده به خوانندگان خود می کنم، چون در هیچ یک اصلاً نیامده است که آتش سوزی ساختمانهای عمومی واشنگتن به دست انگلیسیها در سال ۱۸۱۴ اقدامی بوده است به تلافی آتش سوزی یورک^{۵۰} و آنتاریو^{۵۱} توسط آمریکاییها در یک سال پیش از آن^{۵۲}. من درباره آتش سوزی یورک اطلاع دارم، چون با کاناداییها دیدار داشته ام و آنان این قضیه را فراموش نکرده اند، ولی تا چند روز پیش در هیچ کتابی، چه بریتانیایی و چه

۴۹. مقصود فرانکلین روزولت و وندل ویلکی است.

50. York

51. Ontario

۵۲. مقصود جنگ ۱۵-۱۸۱۲ بین انگلستان و ایالات متحد آمریکا است. طرفین مخاصمه در دسامبر ۱۸۱۴ از پای افتادند و براساس عهدنامه گنت به جنگ پایان بخشیدند.

آمریکایی، کوچکترین اشاره‌ای راجع به آن ندیده بودم. مأخذی که اینک پیدا کرده‌ام در کتابی است به نام آمریکاییها در انگلستان^{۵۳} که انگرت به من امانت داد. او قبل از اینکه خودش کتاب را بخواند آن را به من امانت داد، بنابراین هنوز این حقیقت حیرت‌آور - البته برای او - را نمی‌داند که آمریکاییها آتش‌زدن شهرها را شروع کردند. اگر یک مرد صادق و با احساسات دوستانه مثل انگرت هرگز چیزی درباره آن نشنیده باشد، چه انتظاری از میلیونها بدتر از نادان و بی‌خبر از دنیا در غرب میانه باید داشت؟ عقیده من این است که میلیونها نفر از اهالی آنجا از طریق تعلیمات مغرضانه درباره ماجراهای «نبرد انقلابی» یعنی جنگ ۱۸۱۲ و جز اینها چنان غرق در تعصب هستند که به دشواری می‌توانند نظر خوشی در مورد انگلستان داشته باشند و به آسانی فکر خود را در مورد هر چیزی که در بدنام‌کردن انگلستان اتفاق افتاده عوض کنند. در زمان بحران مونیخ بسیاری از جراید آمریکایی به «خیانت جبونانه» چکسلواکی به وسیله چمبرلین و دالادیه^{۵۴} اعتراض کردند، ولی حالا که ما در جنگ هستیم ایالات متحد آمریکا قاطعانه اعلام می‌کند که به هیچ وجه در جنگ مشارکت نمی‌کند (کمکی بزرگ به متجاوزین). آمریکاییها ناگزیرند برای راضی کردن وجدانهایشان به چیزی متوسل شوند و چیزی که به آن متوسل شده‌اند این است که دور ماندن از جنگ «نشانه» حالت اخلاقی والاتری است، حال آنکه همه «نشانه‌ها» در این است که آنان سه‌هزار میل از جایی که ما هستیم دورند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم مارس ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۱/۷]

مهمترین واقعه پس از ششم فوریه مساعی مجدانه از طرف سفارت آلمان در افزایش نفوذش در اینجا بوده است. هر اشمنند^{۵۵}، وزیر مختار که از طرف نازیهای محلی سخت مورد انتقاد قرار گرفته بود جای خود را به هر اتل^{۵۶}، که خود نازی فعالی است، داده. اما قبل از ورود هر اتل سروکله یک نازی از خود راضی به نام هر

53. Americans in England

۵۴. Edouard Daladier (۱۸۸۴-۱۹۷۰)، نخست‌وزیر فرانسه در سال ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ و از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰.

55. Herr Smend

56. Herr Ettel

هوبرت دیتمن^{۵۷} پیدا شد که همین چند سال پیش در بیت المقدس کنسول بود، ولی اینک مستقیماً از سوی وزارت امور خارجه آلمان، جایی که در آن تصدی امور کارکنان را به عهده داشته، آمده است. هر دیتمن باید مهره گشتاپو باشد و رفتارش این ظن را تقویت می کند... هر اتل تا قبل از انقضای قرارداد شرکت یونکرس به سال ۱۹۳۲ در خدمت این شرکت بوده است، از این رو ایران را به خوبی می شناسد.

تهران [سه شنبه دوم آوریل ۱۹۴۰] [۱۳۱۹/۱/۱۳]

ناگهان بهار در رسیده است و حتی گلیسین^{۵۸} که ظاهراً از قافله عقب است، غنچه های درشت کرده و چنانکه به من گفته اند، ظرف دوسه روز، شکوفا می شود. درخت ارغوان سرتاپا شکوفه است و یاس زرد - درختان کوچکی که پوشیده از انبوهی گل های زرد به هم پیکیده^{۵۹} است - منظره ای بدیع دارد. «به هم پیکیده» ترکیب خوبی است. من هیچ چیز از گلها نمی دانم، اما «به هم پیکیده» را سالها پیش، از دی. ل. لاریمر شنیدم، به عنوان توصیف درستی از دگمه هایی که خیلی نزدیک هم دوخته شده باشد.

اینجا جای زیبایی است، اما:

هلاس^{۶۰} آفتابی از اینجا بسیار دور است

دریای سیسلی از اینجا دورتر

اما شکوه انگلستان

مرا بس

لایونل جانسون^{۶۱}

این شعر را هفته پیش بر تقویم روزنامه تایمز دیدم. با آن موافقم. اما به گمان من شکوه انگلستان در دوم آوریل به اندازه شکوه ایران چشمگیر نیست.

57. Herr Hubert Dittman

۵۸. گیاهی از تیره پروانه واران که به تکیه گاه های مجاور می پیچد، و به عنوان زینت کشت می شود. گل هایش غالباً آبی رنگ اند ولی به رنگ های زرد و سفید نیز دیده می شود که در اوایل بهار شکفته می شوند.

59. Sessile

۶۰. Hellas، یونان.

۶۱. Lionel Pigot Johnson (۱۸۶۷-۱۹۰۲)، شاعر انگلیسی.

[تهران] پنجم آوریل ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۱/۱۶]

دو یا سه روز پیش متن کامل سخنرانی آقای مولوتف^{۶۲} شامل گزارش او به شورای عالی سوویتها در مورد جنگ با فنلاند مخابره شد. وقتی نطق او به پایان می‌رسد شورا تصمیم می‌گیرد بدون هیچ بحثی گزارش را بپذیرد. اگر نمایندگان در سؤال کردن آزاد می‌بودند - به جای اینکه بدانند هر کسی سؤال بکند کشته یا به تبعید فرستاده می‌شود - لاجرم این سه سؤال را می‌کردند که به سختی می‌شود نادیده گرفت:

۱. چون یکی از شعارهای مشروع در طول سالها این بود که «ما یک وجب از سرزمین دیگران را نمی‌خواهیم، اما یک وجب از مال خودمان را هم نخواهیم داد» چرا روسیه شوروی منطقه وسیعی از فنلاند را تصاحب کرده است.
 ۲. چون روسیه شوروی (علاوه بر پیمان کلوگ^{۶۳}) با فنلاند یک پیمان عدم تعرض داشت^{۶۴} که لغو آن مشروط به شش ماه اخطار قبلی بود، چگونه این عمل اتحاد شوروی در حمله به فنلاند که چند ساعت پس از اعلام لغو آن صورت گرفت توجیه پذیر است.
 ۳. چه بر سر حکومت کوسینن^{۶۵} که بلافاصله بعد از اشغال تریوکی^{۶۶} توسط روسها در آنجا برپا شد آمده، حال آنکه حکومت شوروی اعلام کرده که تنها حکومت قانونی فنلاند حکومت زحمتکشان فنلاندی و غیره خواهد بود.
- البته این امکان وجود دارد که مولوتف می‌توانسته است جوابهای قانع‌کننده‌ای بدهد، ولی اینکه در مهد آزادی و غیره چنین سؤالاتی پرسیده نشده، یک کمی عجیب است!

شاید ماه آینده به اصفهان و شیراز بروم، ولی در این ماه من باید از یک دسته میهمان پذیرایی کنم و تازه در حال تهیه لیست چهارمین و آخرین ضیافت هفتگی

۶۲. Vyacheslav Mikhailovich Molotov (۱۸۹۶-۱۸۹۰). کمیسر امور خارجه از سال ۱۹۳۹ تا پایان جنگ جهانی دوم و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶.

۶۳. مقصود پیمان بریان-کلوگ (Kellogg-Briand Pact) منسوب به وزرای خارجه آمریکا و فرانسه است که در ۱۹۲۸ به امضا رسید.

۶۴. مقصود عهدنامه صلح بین دو کشور است که در چهاردهم اکتبر ۱۹۲۰ به امضا رسید.

۶۵. Otto Vihelmovich Kuusinen (۱۸۸۱-۱۹۶۴). رئیس دولت دست‌نشانده فنلاند از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰. صدر هیئت رئیسه جمهوری فنلاند از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۶.

بیست و چهار نفره هستیم. من ادعا می‌کنم که در ضیافتهایم افراد کمتر حوصله‌شان سر رفته است تا بیشتر جاهای دیگر. ترتیبی می‌دهم که چند نفری بریج بازی کنند و بقیه بتوانند برقصند. با یک سالن عالی، یک گرامافون خوب و آمدن چندین زوج جوان بعد از شام برای گرم کردن میهمانی، در مقایسه با ضیافتهایی که میهمانان بریج بازی نمی‌کنند و گله به گله می‌نشینند و فقط گپ می‌زنند، میهمانان من شبی خوش و باروح را سپری می‌کنند. برای سرگرمی جنبی چند بازی دارت دارم که باعث تفریح میهمانان می‌شود و بارها و بارها با آنها بازی می‌کنند.

سال آینده من ضیافتهای به نسبت بزرگتری خواهم داشت، چون که می‌توانم از عهده سی نفر یا بیشتر، بازحمتی در حد همین بیست و چهار نفر، برآیم و فهرست میهمانان را هم سریع‌تر می‌توانم تهیه کنم، ولی ضمناً به لحاظ ظرف در مضیقه خواهم بود.

اخیراً در یک مجلهٔ مصور آمریکایی عکسی از رامیلی^{۶۷} و همسرش (یک ردس‌دال و شاید یک میتفورد) دیدم که یک جایی در ایالات متحد آمریکا در یک مشروب‌فروشی کار می‌کنند. این یکی از دو نوجوانی است که کتابی دربارهٔ ضدیت خودشان با پیوستن به قسمت آموزش افسری در ولینگتن نوشته‌اند. زندگی فعلی او نشان می‌دهد آن کار بیشتر اشتیاق به رسوایی بوده تا رعایت اصول اخلاقی‌ای که مشوق مخالفتش با پیوستن به قسمت آموزش افسری شده و یا شاید میل او به «مخالف‌خوانی». من احساس می‌کنم که غالباً پیش‌خیلی از طرفداران صلح برای فرار از خدمت سربازی همین قضیه نهفته باشد. فیلی^{۶۸} یک طرفدار صلح است،

۶۷. Esmond Romilly متولد ۱۹۱۸. خواهرزادهٔ وینستون چرچیل. او با برادرش گیلز مجلهٔ ضدمدارس خصوصی به نام *Out of Bounds* را در سال ۱۹۳۴ تأسیس کرد. در جنگ داخلی اسپانیا حضور یافت و در ۱۹۳۷ با جسیل (دکا) - ششمین فرزند لرد ردس‌دال - گریخت و او را به اسپانیا برد. تلگرامهای وزیر خارجه (ایدن) و فشار سفیرکبیر باعث انتقال آنان به «ایکو» کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان شد. رامیلی در سال ۱۹۴۱ به هنگام خدمت در نیروی هوایی کانادا کشته شد.

۶۸. Harry St. John Bridger Philby (۱۸۸۵-۱۹۶۰). کاشف، نویسنده و بازرگان که به اسلام گروید و نام حاج عبدالله بر خود نهاد. کارمند کشوری در هند از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵. رئیس نمایندگی انگلستان در ماورای اردن از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴. بعدها هنگامی که ریدر ویلیام بولارد کنسول جده بود (۲۵-۱۹۲۳) گهگاه به عنوان میهمانی ناخوانده به آنجا می‌رفت. بولارد می‌گفت: «او یک رگ دیوانگی در خودش دارد». فیلی در ژوئیهٔ ۱۹۳۹ به عنوان نامزد منفرد خود را کاندیدای حزب جدیدالتأسیس «خلق انگلیس» کرد. این حزب از «عدم مداخله در جنگهایی که به هیچ وجه امنیت و استقلال ملی خلقهای ما را تهدید نمی‌کند» حمایت می‌کرد. او از مجموع ۲۲۰۰۰ رأی داده شده ۵۷۶ رأی به دست آورد.

فیلی در مخالفت با سیاست خارجی بریتانیا از خدمت در ادارهٔ کنسولی شرق استعفا کرد. او به مدت سی

ولی یک دنیا از یک کویکر^{۶۹} مؤمن فاصله دارد. من فکر می‌کنم که او واقعاً از هموطنانش بیزار است و برای ارضای خودخواهی شدیدش خوشحال می‌شود که ببیند انگلستان شکست خورده، بخصوص از زمانی که در انتخابات میان‌دوره‌ای آن قدر کم رأی آورد و همهٔ اندوخته‌اش را هم به‌باد داد. از جانشینم در جده شنیدم که فیلیبی برای همیشه به خدمت بیگانگان، علی‌الخصوص وزیر مختار آمریکا در مصر - که برای تقدیم اعتبارنامه‌اش به جده رفته بود - و همچنین کارکنان وی درآمده و به آنان گفته: حکام بریتانیا جنایتکارانی بیش نیستند.

تهران - سه‌شنبه بیست و سوم آوریل ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۲/۳]

دو هفته پیش هنوز از بستن نامه‌هایم برای ارسال با آخرین پست فارغ نشده بودم که یکی از دبیران خبر آورد که آلمان، دانمارک و نروژ را اشغال کرده است. در آن موقع تصور نمی‌کردم که ممکن است ظرف پانزده روز نتیجهٔ این عمل تا این حد به نفع ما تمام بشود. تک تک کشورهای بی طرف به آنچه در نروژ اتفاق می‌افتد توجه دارند و نتیجهٔ درگیری آنجا روی تمام مسیر جنگ اثر خواهد گذاشت. من اصلاً مطمئن نیستم، ولی اگر آلمانیها موفق شده بودند نروژ را هم مثل دانمارک تصرف کنند^{۷۰} ایتالیا بی‌بها با ما به ضدیت بر نمی‌خاستند.

من همتایان دانمارکی و نروژی خود را زیاد می‌بینم. فنس مارک^{۷۱} دانمارکی با میهنی که کاملاً در اشغال آلمانیهاست و حکومتش تحت کنترل آلمان وضع بدی دارد. در حال حاضر درست نیست که بگویم چه کار می‌خواهد بکند. اولسن^{۷۲} نروژی، مهندسی که سرکنسول افتخاری است، آدمی شجاع و پرتوان است، درست مانند سایر نروژیهای اینجا. شماری از آنان برای پیوستن به نیروهای نروژی در حال عزیمت هستند. اولسن یک نقشهٔ بزرگ توریستی نروژ را به من داده است و دیروز وقتی با عده‌ای اسکاندیناوی دیگر در اینجا ناهار می‌خورد آن قسمت از نروژ را که متفقین در آنجا مشغول عملیات هستند برای ما تشریح کرد و درک

→ سال مشاور ابن سعود بود. تألیفات او عبارتند از: قلب عربستان، عربستان و هایبان، ریح الخالی، دختران سبأ، عربستان سعودی، چهل سال در بیابان و زمینهٔ اسلام.

۶۹. Quaker عضو یکی از فرقه‌های دین مسیح به نام «انجمن دوستان» که در سال ۱۶۵۰ توسط جرج فاکس (۱۶۹۱-۱۶۲۴) تأسیس شد.

۷۰. دانمارک بدون مقاومت جدی تسلیم اولتیماتوم آلمان شد.

71. Fensmark

72. Olsen

عملیات را آسان ساخت. اسکاندیناویهای اینجا به رادیوی سوئدیهها گوش می‌دهند. به‌رغم آنکه بی.بی.سی به‌شنوندگانش هشدار داده است که گزارشهای استکهلم را با احتیاط تلقی کنند، می‌بینم که بسیاری از این گزارشها که گاه دوسه روز زودتر از گزارشهای رسمی ما پخش می‌شود صحیح از آب درمی‌آید. سوئدیهها برای هر کاری آماده هستند. من فکر می‌کنم اکثر سوئدیههای اینجا خوشحال می‌شدند اگر به آنها و دانمارکیها اجازه می‌دادند همه به‌صورت واحدهای مشترک در ساحل فنلاند پیاده شوند و به کمک فنلاندیهها بروند. همه آنها تصمیم سوئدیهها را برای مقابله با تلاش آلمان برای پیاده کردن نیرو در خاک خود تأیید می‌کنند.

باری، این مسائل برای تو خسته‌کننده و پیش‌پاافتاده به‌نظر خواهد رسید، اما در جامعه بین‌المللی تهران، آدم اروپا را در مقیاس کوچکی می‌بیند و تماشای آن، اگرچه گاه کاری اضطراب‌آور است، هیجان‌انگیز نیز هست.

انگرت، همتای آمریکایی من تماشاگر بزرگی است. کشورش قصد دارد با شناسایی حقوق آلمان بر چکسلواکی، لهستان و دانمارک مخالفت کند و این کمک بزرگی است. ولی احساسات شخصی انگرت بیشتر و بالاتر از این است. گاه به‌نظر می‌رسد که خانم انگرت انگلیسی‌تر از من است. باید گفت همه آمریکاییها یکپارچه طرفدار اتحاد هستند و این تقویت روحی بزرگی است.

آلمانیها بجز در میان ایتالیاییها که با سفارت آلمان رفت‌وآمد دارند و آن هم به‌دستور است، دوستی ندارند. مردم ایران خیلی تحت تأثیر پخش برنامه‌های فارسی رادیو برلین هستند که ادعاهای عجیب و غریب می‌کند. شاید بتوان ایرانیها را در مجموع کسانی دانست که نسبت به آلمان احساسات دوستانه دارند. این تا اندازه‌ای به‌علت ترس آنان از روسیه است و اینکه می‌خواهند شاهد یک آلمان قوی برای ایجاد توازن با روسها باشند و تا اندازه‌ای هم به‌این دلیل است که ایرانیها آدمهایی از سنخ هیتلر را تحسین می‌کنند.

برگزاری گاردن پارتی در وقتی که گلیسین سفارتخانه گل می‌دهد یک سنت است و چون عمر شکوفه‌ها تقریباً ده روز است، روز موعود در همین روزهای محدود تعیین می‌شود. در مواقع عادی من باید نمایندگان سیاسی همه دنیا را دعوت کنم، اما بعضی از اسکاندیناویها حال و حوصله میهمانیهای بزرگ را نداشتند. ایتالیاییها را هم که طبق دستور، دشمن شده‌اند و وقتی ما را می‌بینند دستپاچه

می‌شوند، نمی‌خواستیم بینم. بنابراین دست آخر همه انگلیسیها، فرانسویها و آمریکاییهای مقیم اینجا را به گاردن پارتی دعوت کردم و همین‌طور کسان دیگری را که ممکن بود در مواقعی دوست داشته باشند باغ سفارتخانه را ببینند و غذایی صرف کنند. ما به‌خاطر گاردن پارتی و گلیسین که در زیباترین حالت خود حدود پنجاه یارد از ایوان بزرگ را پوشانده بود شب زیبایی داشتیم.

پُست وزارت خارجه با نظمی عالی به‌تهران می‌رسد، ولی پُست عادی ترتیبی ندارد. ما به‌مدت یک ماه روزنامه انگلیسی نداشتیم و بعد در ظرف تقریباً پنج روز تایمز و دیلی تلگراف دریافت کردیم - از هر کدام تقریباً بیست و پنج نسخه. هر چند که بولتنهای روزانه بی‌سیم شیره مطبوعات را می‌کشد و دریافت روزنامه‌ها بدین دیری و بدین تعداد به‌مقدار زیادی از جذابیت آنها می‌کاهد، اما تا زمانی که موج ماورای بحار بی.بی.سی را می‌گیریم و اخبار منابع فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی را در روزنامه‌های اینجا می‌خوانیم و همین‌طور عناوین مهم رویترا، دیگر جایی برای گله کردن باقی نمی‌ماند. وزارت خارجه هم هر هفته خلاصه محرمانه‌ای برای ما می‌فرستد که با ارزش است.

بعد از ملاقات [جُرج ششم] پادشاه کنونی این عقیده به‌نظم خطور کرد که او احتمالاً به‌مردی که شباهت زیادی به‌پدرش داشته باشد مبدل خواهد شد. اگر دستخط، گویای خصلت افراد باشد این عقیده با شکل امضای او قوت می‌گیرد. چون به‌حدی به‌امضای جُرج پنجم شباهت دارد که وقتی آنرا چند روز پیش در حکم مأموریت دیدم سخت یکه خوردم.

اخیراً در مطبوعات مطالب زیادی درباره مدارس خصوصی به‌چاپ رسیده است. دکتر سیرل نوروود^{۷۳} ظاهراً گفته است بعد از جنگ آنها فقط با کمک دولت قادر به‌ادامه فعالیت خواهند بود - اظهار نظری که چهار نفر از مدیران آنرا تکذیب کرده‌اند. ولی چه در جنگ و چه در صلح مردم بیش از پیش به‌این فکر افتاده بودند که تحصیل در مدارس خصوصی بیش از آنچه ارزش داشته باشد هزینه دارد و کاهش جمعیت طبقه متوسط بالا از هم‌اکنون روی مدارس خصوصی تأثیر گذاشته است. تلقی من این است که اگر مدارس خصوصی از بین برود اهمیت نخواهد

۷۳. Dr. Cyril Norwood (۱۹۵۶-۱۸۷۵)، رئیس کالج مالبرو از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۵. مدیر مدرسه هرو از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۴. رئیس کالج سنت‌جان در دانشگاه آکسفورد از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۶.

داشت، اما تا وقتی که این مدارس وجود دارد و تعلیم و تربیتی بهتر از دبیرستانهای محلی ارائه می‌دهند ارزش دارد که با فرستادن پسرانمان به آنجا به‌ایثار مالی دست بزنیم. من متوجه شدم عنوانی که به‌خطابه دکتر نوروود داده بودند چنین بود: «مسائلی که الزاماً^{۷۴} با آن روبرو خواهیم شد.» من مایلم که در باب کاربرد will و shall سخنرانی غزایی برای او بکنم. اما استفاده از will یکی از جمله دلایلی است که نبرد حفظ shall به شکست انجامیده است.^{۷۵}

[تهران] هیجدهم مه ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۲/۲۸]

نامه فنانسی لمبتون به وزارت خارجه که به تأیید ریدر بولارد رسیده است.

همدلی با کمونیسم، که در میان روشنفکران با احساس طرفداری از آلمان همراه است، تقریباً به تمام اقشار جامعه سرایت کرده. شاید گفتن اینکه هفتاد درصد طبقات متوسط و مرفه در شمال ایران طرفدار آلمان هستند اغراق نباشد... شمار زیاد آلمانیها در کشور - ارقام مختلفی برآورد می‌شود که احتمالاً ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ از همه دقیقتر است - تا حدی موجب نگرانی است. بسیاری از آنان از هنگام شروع جنگ به این طرف وارد ایران شده‌اند و مطمئناً بازرگان واقعی نیستند. اگر به واسطه حادثه‌ای ثبات رژیم مورد تهدید قرار گیرد، به‌دور از احتمال نیست که آنها بتوانند دست به کودتا بزنند یا - بهتر از آن - محرک آن باشند.

به‌قرار اطلاع، آلمانیها مبالغ معتناهی پول خرج می‌کنند. می‌گویند نخست‌وزیر فعلی ایران^{۷۶} که به‌حدی به‌فاسد بودن شهرت دارد که به‌ندرت کس دیگری - حتی یک ایرانی - به‌گرددش می‌رسد بازیچه دست آنان است.

تهران - نوزدهم مه ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۲/۲۹]

من تصور می‌کنم در آنجا هم مثل اینجا هیچ‌کس به‌چیز دیگری جز نبرد فرانسه فکر نمی‌کند، جایی که در این لحظه آلمانیها حدود بیست یاسی میل در نزدیکی سدان^{۷۷}

74. Will have to

۷۵. در زبان انگلیسی قدیم shall برای اول‌شخص مفرد و جمع و will برای اشخاص دیگر استفاده می‌شد، ولی به‌مرور زمان will جایگزین shall گردید.

۷۶. مقصود علی منصور است.

۷۷. حمله عمده آلمان در نوزدهم مه ۱۹۴۰ خط دفاعی فرانسه بین والنسین و سدان را درهم شکست. آلمانیها سپس به‌غرب پیچیده و عازم بنادر کانال مانس شدند.

به داخل آن رخنه کرده‌اند. آلمانیهای مقیم اینجا چندهفته‌ای است می‌گویند جنگ در همین بهار یا بهر حال قبل از پایان ژوئن تمام می‌شود، و اگر این پیش‌بینی دروغ از آب درآید، اثر خوبی در اینجا خواهد داشت، جایی که افکار عمومی در حال حاضر به‌طرفداری از آلمان گرایش دارد. صدها آلمانی در تهران هستند و بسیاری از آنان علناً کاری ندارند و همگی با جدیت به کار پخش مطالبی به نفع آلمان و بر ضد متفقین مشغول هستند و از برنامه‌های زبان فارسی که از برلین پخش می‌شود به‌همین منظور استفاده می‌کنند. دو روز پیش در شهر [تهران] همه باور کرده بودند که به‌دستور برلین شاه جُرج [ششم] در حال بستن چمدانهای خود به قصد کاناداست و حکومت فرانسه هم می‌خواهد به‌همان جا نقل مکان کند.

بی.بی.سی هنوز نتوانسته است پخش برنامه به زبان فارسی را راه‌اندازی کند. هر چند که حالا دارند سعی می‌کنند که این کار را انجام دهند، ولی حتی اگر ما برنامه به زبان فارسی پخش کنیم نمی‌توانیم امیدوار باشیم که در بهره‌برداری از آن با آلمانیها رقابت نماییم. زیرا زبان تندوتیز و ادعاهای مبالغه‌آمیز آنان (که پیشروی زمینی آنها صحت آن را تأیید کرده) بیشتر به دل ایرانیان می‌نشیند. اما اگر آلمانیها نتوانند بیشتر در خاک فرانسه پیشروی کنند خیلی از زور تبلیغات آنها در اینجا کاسته می‌شود و اگر رادیوی ما در لندن شروع به کار بکند مورد توجه بیشتری قرار خواهد گرفت. ایرانیان سخت از روسها در هراسند و دوست ندارند با آلمانیها ضدیت کنند، چون اگر آلمانیها با روسها همکاری کنند و بعدها – اگر نه اکنون – به قدرتی مشابه تبدیل شوند می‌بایست از آنها ترسید. از این روی، به رغم مساعی من در وادار کردن مقامات ایرانی به حفظ تعادل، اخبار آلمان در مطبوعات تهران جلوه بهتری دارد. برای مثال یادداشت دور از ادب آلمان به بلژیک و هلند به‌طور کامل چاپ شد، ولی وادار کردن مقامات ایرانی برای چاپ خلاصه جواب مُحکم ملکه ویلهلمینا^{۷۸} با فشار انجام گرفت. در واقع اینجا روی اقدام و عمل حساب می‌شود. با روسیه مدارا می‌کنند، چون اگر می‌خواست می‌توانست خیلی سریع شمال ایران را اشغال کند. پیروزی آلمان در خشکی (ایرانیها از دریا چیزی سرشان نمی‌شود) احترام ایرانیان را برانگیخته است. فقط اقدام و عمل متفقین ایرانیان را به‌طرفداری کمتر از آلمان وادار می‌کند.

۷۸. Helena Pauline Maria Wilhelmina (۱۸۸۰ – ۱۹۶۲). ملکه هلند از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۸.

تهران از جمله جاهایی است که ما در آن دو سفارتخانه داریم: یکی زمستانی و دیگری تابستانی. هرچند فاصله این دو فقط حدود شش میل است، ولی نقل مکان به آنجا باعث می شود که ما از ادارات دولتی، بخصوص تلگرافخانه، دورتر شویم و از میزان کارایی کاسته شود. من از مدت‌ها پیش می‌بایست تصمیم گرفته باشم که تابستان را در شهر بگذرانم، فقط ملاحظه کارمندان را می‌کردم که خانه‌های کوچکی دارند و اغلب مواقع استطاعت آن‌را ندارند که به‌هنگام مرخصی به انگلستان بروند، ولی به‌هر جهت نیاز دارند در اینجا تغییر آب‌وهوا بدهند.

دبیرخانه همیشه تا بیست و چهارم مه انتقال می‌یافت، ولی حالا که جنگ با شدت در اروپا رواج دارد و هر لحظه امکان وقوع حادثه‌ای می‌رود، تصمیم گرفته‌ام که دبیرخانه تا دو هفته دیگر و شاید هم برای تمام تابستان در شهر بماند. آنهایی که دلشان می‌خواهد می‌توانند به قلعه‌ک نقل مکان کنند، اما برای انجام وظیفه باید به‌شهر بمانند. محل کار کارمندان دبیرخانه کوچک و گرم است، ولی در نظر دارم به آن‌ان اجازه دهم که به‌جای آنجا از اتاق نشیمن استفاده کنند. اتاق بزرگی که انبوهی از شاخ‌وبرگ گل‌سین آن‌را خنک نگاه می‌دارد.

من فکر می‌کنم که بعضی مواقع آدم می‌تواند خیلی خوش شانس باشد. یادم نیست آیا در مورد ملوانان انگلیسی که به‌علت بدمستی و شلوغ‌کاری محکوم به گذراندن مدت نسبتاً طولانی در زندان شده بودند و من آن‌ها را نجات دادم برای نوشتن یا نه. من از مستی خوشم نمی‌آید، ولی برای این جوانک‌های بیچاره که گاه یک ماه در دریا بوده‌اند، خطر مین‌ها و زیردریایی‌ها را از سر گذرانده‌اند و بعد مقداری عرق زهرماری در بازار گیر آورده و مست شده‌اند و در مقابل پلیس مقاومت کرده‌اند دلسوزی می‌کردم. تقریباً اطمینان داشتم که بعضی اتهامات وارده به آن‌ها از طرف پلیس جعل شده بود. به‌هر تقدیر مجازات‌ها در مقایسه با موازین ما بسیار شدید است.

در آن موقع پیدا کردن ملوان برای کشتیهایی که به ایران می‌آمدند - تانکرها که تقریباً هیچ - به‌علت قوانین سخت و سختی که ایرانیان در ناحیه بندری اجرای آن‌را شروع کرده بودند آسان نبود. من از این موضوع - کاملاً صادقانه - برای ترسانیدن دولت ایران استفاده کردم و گفتم که اگر ملوانان ما به ایران نیایند نفت ایران به‌خارج حمل نخواهد گردید. نتیجه این شد که شاه این سه یا چهار مرد را مورد عفو قرار داد.

این به‌خیر گذشت، ولی حالا هر کارمند شرکت نفت که با مقامات درگیری پیدا می‌کند تقریباً مطمئن است که سفارتخانه او را نجات خواهد داد. در حال حاضر دو قضیه مربوط به تصادف اتومبیل است که باعث دلوپسی من شده. دو مهندس شرکت نفت که باعث مرگ عابریین پیاده شده بودند محکوم به زندان گردیده‌اند. «الف» به‌شش ماه زندان محکوم شده و این رأی دادگاه استیناف بوده است. «ب» به‌دو سال زندان محکوم شده، هرچند که این مدت ممکن است در دادگاه استیناف به‌شش ماه تقلیل یابد. «الف» احتمالاً مستحق این مجازات است و با اینکه می‌دانم ترمزش درست کار نمی‌کرده (هرچند این موضوع در دادگاه مطرح نشد) حاضر نیستم عاجلاً سعی کنم برایش تخفیفی بگیرم. آن یکی احتمالاً در انگلستان تبرئه می‌شد، چون طبق شهادت گویا بچه‌ای که کشته شده به‌وسط جاده پریده و به‌بغل اتومبیل خورده است. اما وکیل شرکت نفت قضیه را بدجوری خراب کرده و به‌این موضوع اشاره نکرده است، بنابراین امیدوارم آنچه کرده‌ام به‌نفع این مرد تمام شود. خوشبختانه هیچ‌یک متهم به‌مشروب‌خواری نیستند، (آدمهای معقولی هستند) در غیراین صورت در این دو قضیه دخالت نمی‌کردم.

مشروب‌خواری در بین کارمندان شرکت نفت، حتی در زمان جنگ، بسیار رواج دارد. کارکنان شرکت نفت از افرادی تشکیل می‌شوند که قابلیتی بجز دانش فنی نداشته‌اند و فاقد علایق معنوی هستند. این افراد که در بعضی کارگاههای مهندسی گلاسکو سرکارگر گاراژ یا مکانیک ماهری بوده‌اند، در مقابل پانصد لیره یا بیشتر در سال و مسکن، سوخت و روشنایی رایگان و یک باشگاه آماده و دسترسی به‌مشروبی که قیمت آن خیلی نازلتر از انگلستان است، به‌اینجا فرستاده شده‌اند. برای بسیاری از آنان مشروب‌خواری یک سرگرمی معمولی است. در یک چنین شرکتی که کارکنان فراوانی دارد مدیر آن ضعیف است و خود و همسرش هر دو مقدار زیادی مشروب می‌خورند که تأثیر آن روی افراد جوانتر اسفناک است. احتمال دارد من در این مورد کاری صورت دهم. این مشروب‌خواری نه‌تنها زندگی بعضی از افراد را تباه می‌کند، بلکه اثر بدی روی حسن شهرت ما می‌گذارد. ایرانیان درواقع به‌شرکت نفت به‌چشم حسرت نگاه می‌کنند و وقتی می‌بینند که کارمندان انگلیسی با حقوقهای کلان این چنین رفتاری دارند آن‌را به‌خاطر می‌سپارند و در آینده از آن استفاده می‌کنند.

بیست و یکم مه ۱۹۴۰ [۱۳۱۹/۲/۳۱]

بخشنامه ریدر بولارد به تمام کنسولها

فعالیت جماعت عظیم و رو به افزایش آلمانیها در ایران مشعر بر این است که ممکن است به نوعی از اشکال شناخته شده در اروپا، قصد کودتا داشته باشند. به هر شکلی که این حرکت صورت گیرد بدون تردید باید دشمنی با منافع انگلستان تلقی شود... هرچند امکان آن شاید بعید باشد، ولی عاقلانه خواهد بود که اسناد مضبوط سری که مورد نیاز نیست سوزانده شود و یا آماده باشند تا به محض وصول دستور رمزی سوزانده شوند.

این دال بر آن نیست که دولت ایران بر اقدامات غیرقانونی آلمان صحه می گذارد، ولی ایرانیان ظاهراً اغماض می کنند و این شاید به خاطر ترس آنها از روسها باشد.

تهران - نخستین روز هفته بعد از کریسمس ۱۹۴۰

[۴ تا ۱۰ دیماه ۱۳۱۹]

می ترسم کریسمس در انگلستان خیلی خوش نگذشته باشد، هرچند ما شنیدیم که حمله هوایی در کار نبوده است. از دریافت اتفاقی بهترین نامه های کریسمس که تاکنون از خارج دریافت کرده ام بسیار خشنود شدم. دو روز قبل از کریسمس از طریق پست سیاسی وزارت خارجه اولین نامه های خصوصی را که در طول چهار هفته ارسال شده بود دریافت کردیم. من زیاد نامه نداشتم، ولی همراه آن سه بسته هفتگی از «م» بود که همه ضمایم آنها را - نامه هایی از مدرسه جایلز^{۷۹}، گزارشهای مدرسه، نامه های دوستان مختلف به «م» و جز آن را برای خواندن در روز کریسمس نگاه داشتم.

تقریباً در وقت صرف چای در شب کریسمس، اتومبیلی که از مشهد می آید تا محمولات پستی ارسالی از بغداد را تحویل بگیرد، یک بسته کتاب آورد که من یک ماه انتظار آن را کشیده بودم. شاید یادش باشد که یک کارگر راه آهن به نام اوستین^{۸۰}

۷۹. Sir Giles Bullard دومین پسر ریدر ویلیام بولارد. متولد ۱۹۲۶. سفیرکبیر در صوفیه از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳. فرماندار باریادوس از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵. او در آن موقع در مدرسه بلوندل در شهر تیورتون درس می خواند.

تقریباً سه ماه تابستان را در اینجا بود و نزد من اقامت داشت. وقتی که می‌رفت گفت علاقه‌مند است به عنوان یادگار دیدارش برایم کتابی بفرستد و از آنجایی که فکر می‌کرد مراکز تهیه کتاب در هند ممکن است در زمان جنگ خوب کار نکنند، مشخصات چندین کتاب را از من گرفت. بسته شامل پنج کتاب بود، همه کتابهایی که از داشتنتشان خیلی خوشحالم: دو تا از دوروتی سایرز^{۸۱} (از جمله شب پرزرق و برق که فقط چهار بار آن را خوانده‌ام و می‌خواهم دوباره بخوانم) ژنرالهای ناپلئون مکدونالد^{۸۲}، شرمین^{۸۳} لیدل هارت^{۸۴} و زندگی جین اوستن که خوانده‌ام ولی می‌خواهم داشته باشم.

دوست ندارم عکسهای سفارتخانه را برای «م» بفرستم، چون خیلی پرتنعم و آسایش به نظر می‌رسد. یک یا دو تای آن چشم‌انداز جدیدی را نشان می‌دهد - یک ردیف ساختمان در بالای دیوار پشتی دیده می‌شود. چون شاه تصور می‌کرد این کسر شأن است که ساختمانهای بعضی از خیابانهای اصلی یک طبقه باشد، بنابراین برای مرتفع کردن آنها فرامینی صادر کرد و یک ردیف مغازه که سالهای سال تقریباً ارتفاع مشابهی داشت حالا، مانند آنهایی که پشت دیوار سفارتخانه است، به داخل باغ من اشراف دارد. کار ساختمانها به علت کمبود مصالح هنوز تمام نشده، چون تهیه مصالح مشکل تر از زمان صلح است. با وجود این صدها ساختمان در حال احداث است.

نمی‌دانم چه تعداد از مغازه‌داران بیچاره که به اندازه کافی جا داشتند، برای مرتفع کردن مایملک خود زیر بار قرض رفته‌اند.^{۸۵} من باید از اسلاف خود گله کنم

۸۱ Dorothy Sayers (۱۸۹۳-۱۹۵۷). نویسنده، نمایشنامه‌نویس و مترجم انگلیسی.

۸۲ George Mac Donald (۱۸۲۴-۱۹۰۵). شاعر، واعظ و داستان‌سرای انگلیسی.

83. Sherman

۸۴ Liddell Hart (۱۸۹۰-۱۸۹۵). نویسنده حوادث تاریخی و خبرنگار نظامی دیلی تلگراف، تایمز، دیلی میل و جز آن. آینده‌پایه‌نظام، تاریخ جنگ جهانی اول و دفاع بریتانیا از جمله تألیفات اوست.

۸۵ وزارت داخله خردادماه ۱۳۱۷

محرمانه و مستقیم

چنانکه استحضار دارند در اجرای اوامر صادره، شهرداری در نظر گرفته مالکین را وادار نماید در جبهه خیابانهای مهم عمارت دوطبقه بسازند تا بدین وسیله ابنیه کهنه و قدیمی از بین رفته، پناهای خوش‌منظر و زیباتری جانشین آنها بشود. شهرداری در این زمینه اقداماتی نموده و اهالی عموماً نسبت به این اقدام حسن استقبال می‌نمایند، ولی چون بعضی از مالکین در مضیقه مالی هستند و بانک هم به آنها قرض نمی‌دهد اجرای این امر دچار اشکال و تأخیر خواهد شد. ولی هرگاه مقرر شود بانک ملی در مقابل وثیقه گرفتن املاک ثبت شده به مالکینی که با تصدیق شهرداری برای ساختمان جبهه خیابانها احتیاج به وجه

که پیش‌بینی نکردند روزی ممکن است ساختمانهای مقابل قد بکشند و از بالای دیوار ما، به‌درون بنگرند، بنابراین یک ردیف سرو نکاشتند تا باغ را از چشمان خیره‌گر غریبه‌ها حفاظت کند. من تصور می‌کنم اتاقهای بالای مغازه‌ها سخت مورد توجه آلمانیها، که می‌خواهند به‌مایملک ما چشم بدوزند، قرار خواهند گرفت. آنها پیش از این هم تقریباً از نزدیک مواظب درهای ورودی بوده‌اند.

من در ایام کریسمس یک میهمانی حسابی داشتم. ترات^{۸۶} برای تصدی مجدد سمت دبیر شرقی که تقریباً چهار سال پیش به‌علت انتقال به‌جده ترک گفته بود در بیست و سوم دسامبر وارد تهران شد. من در روز کریسمس طبق معمول برای کارکنان و همسرانشان ضیافت شامی برگزار کردم. پارکس خودش در ترتیب دادن امور سنگ تمام گذاشت و همه چیز کاملاً به‌خوبی گذشت. شاهکار او پودینگها بود که وقتی به‌داخل آورده می‌شد شش اینچ شعله از روی آنها برمی‌خاست. من کلک این کار را می‌دانستم: برندی تنها نبود، بلکه برندی و شکر بود و من بعد فهمیدم که او این حقه را در کتاب قدیمی خانم بیتن^{۸۷} کشف کرده است. اوقات پس از شام کسل‌کننده نبود و میهمانان تقریباً تا نیم ساعت بعد از نصف شب به‌خانه‌هایشان نرفتند.

چند نفری بریج بازی کردند، عده زیادی، بخصوص خانمهای ایرانی، دارت بازی کردند و مدت نسبتاً زیادی هم به تقسیم هدایای کوچک گذشت. گرامافون پر قدرت من خیلی به‌درد خورد. گیلبرت^{۸۸} و سولیوان^{۸۹} وقت شام و بعد از آن

→ دارند تا میزان احتیاج وجه قرض بدهند در ضمن تأمین منافعی برای بانک منظور شهرداری هم عملی شده موجبات آبادی و زیبایی شهر زودتر فراهم خواهد گردید. این است که استدعا می‌شود تذکارات مراتب را به‌عرض هیئت دولت برسانید که تصمیم مقتضی در این موضوع اتخاذ فرمایند. از قرار اطلاع از طرف بانک ملی هم پیشنهادی جهت تهیه بانک مخصوصی برای این‌گونه مساعدتها شده است.

کفیل شهرداری

سرتیپ هوشمند

۸۶ Alan Charles Trott (۱۹۵۹-۱۸۹۵). دبیر اداره کنسولی شرقی در تهران از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ و از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵. خدمت در سفارت جده از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰. سرکنسول اهواز از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷. سفیرکبیر انگلستان در عربستان سعودی از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱.

۸۷ Isabella Mary Mayson Beeton (۱۸۳۶-۶۵). کتاب مشهور او اصول خانه‌داری در سال ۱۸۶۱ منتشر شد.

۸۸ Sir William Schwenck Gilbert (۱۸۳۶-۱۹۱۱) نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی. از پاییز سال ۱۸۷۰. همکاری خود را با آرتور سالیوان شروع کرد. نتیجه این همکاری خلق اپرتهای طنزآمیز و عامیانه بود که از آن‌میان می‌توان به محاکمه در هیئت منصفه، شکیبایی، قایقرانان، دزدان دریایی و میکادو اشاره کرد.

۸۹ Sir Arthur Seymour Sullivan (۱۸۴۲-۱۹۰۰) آهنگساز انگلیسی.

میهمانان را سرگرم کردند. اگر به نظر تو این میهمانی پردردسر بوده است در اشتباهی، زیرا به محض آنکه ترتیب نشستنها داده شد و هدایای کوچک انتخاب و شمارش شد دیگر مشکلی پیش نیامد. یکشنبه شب آینده صفای کمتری خواهد داشت. کاردار سوئیس به افتخار نخست‌وزیر ایران ضیافت شامی می‌دهد و من هم دعوت دارم. در هر صورت من دوست ندارم یکشنبه شام را بیرون صرف کنم و شام خوردن با مقامات ایرانی در هر روز هفته که باشد کسالت‌آور خواهد بود. به هر حال در این زمستان، به خاطر جنگ و انشقاق جامعه دیپلماتیک به دو اردو، ضیافتهای خیلی کمتری در کار خواهد بود و من به ندرت ناگزیر خواهم شد بعد از یک وعده غذای سنگین در یک اتاق داغ بنشینم و بکوشم چشمانم را باز نگاه دارم و به صورت خانم یا آقای میزبان مؤدب خودم بدوزم و صدای خودم را بشنوم که مانند رودخانه‌های استرالیا در افق محو می‌شود.

۱۹۴۱
(۱۳۱۹-۲۰)

تهران - نهم ژانویه ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۰/۱۹]

همتای ترک من گرفتار بدبینی بود، اما وقتی دیروز به دیدارش رفتم به سختی توانستم جلوی بلندپروازیش را به قتل خطرناک خوش بینی بگیرم. گرفتن بردیا^۱ کاملاً او را از خود بی خود کرده بود. ناگزیر باید توضیح بدهم که او حدود هفت یا هشت سالی را به عنوان سفیر کبیر در رم گذرانیده و موسولینی و ایتالیاییها را خوب می شناسد، بنابراین براساس تجربیاتش معتقد است رژیم فاشیست ایتالیا و موسولینی هرگز از این ضربه به هوش نخواهند آمد. سفیر کبیر مصر هم ذوق زده است، چون وقتی ایتالیاییها در سیدی برانی^۲ بودند و گهگاه هواپیماهایشان بمب بر روی اسکندریه می ریخت این حالت را نداشت. آلمانیها و ژاپنیها ممکن است شبیخون ناخوشایندی در آستین داشته باشند، اما شکستهای ایتالیا ضمناً تأثیر شدیدی روی مردم ایتالیا و سایر ملل برجای گذاشته است. به عنوان مثال تأثیر آن بر روی فرانسویهای اینجا فوق العاده است. تا روز سقوط بردیا، من هلو^۳ همتای فرانسوی خود را، از زمان خبر متارکه جنگ در فرانسه هرگز خوشحال ندیده بودم. یک روح امیدواری در میان فرانسویها عموماً وجود دارد که حتی تا یک ماه پیش وجود نداشت.

۱. نیروهای انگلیسی و استرالیایی تحت حمایت شدید توپخانه نیروی دریایی در اول ژانویه ۱۹۴۱ حمله به منطقه مرزی مستحکم ایتالیا در بردیا را شروع کردند و ۳۶۰۰۰ ایتالیایی را به اسارت گرفتند.
۲. دهکده ساحلی واقع در شمال غربی مصر. در جنگ جهانی دوم صحنه جنگهای خونین بود. در سپتامبر ۱۹۴۰ به تصرف ایتالیاییها درآمد و در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۰ به اشغال انگلیسیها. در سال ۱۹۴۱ در تصرف نیروهای رومل بود و در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۲ از آن عقب نشینی کرد.
۳. Jean Helieu وزیر مختار فرانسه در ایران از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱.

از طرف دیگر ایتالیایی‌ها غرق در افسردگی هستند. البته بجز ضدفاشیست‌ها که به‌نظر می‌رسد در این مملکت نسبتاً زیاد باشند. اینها و آلمانی‌ها از یکدیگر حذر می‌کنند.

وزارت خارجه می‌گوید از پیشنهاد من در مورد کارکردن بدون رایزن سپاسگزار است، ولی در مورد تعویض دبیراول کرو^۴ با یک عضو ارشد پافشاری می‌کند. از زمانی که رابرتس رفته به‌عللی کار اینجا زیاد شده است. منظورم فقط این نیست که کار بیشتری برای انجام‌دادن دارم، بلکه روی هم‌رفته حجم کار زیاد شده است. من خیلی خوشحالم، چون واقعاً مشغولم می‌کند. بعضی اوقات هم از حد مشغولیت می‌گذرد. در چنین مواقعی صبح مثل صحنه خرابه‌های تروا است با هفت پایه و بدون روبناها.

چکهای زیادی در ایران هستند که به‌عنوان مهندس، مکانیک یا متخصص صنایع مشغول کارند. بسیاری از آنان در شرکت معظم اشکودا کار می‌کنند و این عده در حال حاضر در نگرانی شدیدی به‌سر می‌برند، چون آلمانی‌هایی را می‌فرستند که مدیریت را از چکها تحویل بگیرند. چکها حق دارند باور کنند که هر یک از آنها «قابل اعتماد» تشخیص داده نشود از کار برکنار خواهد شد و می‌باید در انتظار بازگرداندن به‌چکسلواکی باشد. چکها اصلاً نمی‌خواهند شاهد چنین اتفاقی باشند. چاره‌اندیشی برای آنها کار بسیار پیچیده‌ای است، ولی امیدوارم بتوانیم کاری انجام دهیم. بسیاری از چکهای که از راه ترکیه و عراق به‌هند رفته‌اند جذب صنایع رو به‌رشد اسلحه و مهمات‌سازی هند شده‌اند. به‌نظر می‌رسد این افراد همان کسانی باشند که در اشکودای رومانی کار می‌کردند و وقتی آلمان کشور رومانی را اشغال کرد مجبور به‌ترک آنجا شدند. امیدوارم که هندوستان بتواند بعضی از چکهای مرا هم بپذیرد. اگر چکهای که آلمانی‌ها می‌خواهند مجازاتشان کنند قادر باشند مهماتی بسازند که علیه آلمانی‌ها مورد استفاده قرار گیرد، این یک خوشبختی مضاعف خواهد بود.

ایکاش آخرین پیام لرد بیدن-پاول^۵ خطاب به‌پشاهنگان لحن موقرتری

۴. Eric Eyre Crowe (۱۹۵۲-۱۹۰۵). خدمت در پراگ در ۱۹۳۸. دبیراول تهران از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲. وی با ویرجینیا تنسلر ازدواج کرد.

۵. Lord Baden-Powell (۱۹۴۱-۱۸۵۷). فرمانده مدافعان شهر میف‌کینگ در آفریقای جنوبی (۱۹۰۰-۱۸۹۹). مؤسس پیشاهنگی پسران و دختران در سال ۱۹۰۸.

می‌داشت. آیا اصل این بود که باید تقریباً سراسرش جملات عوامانه چون: آستینه‌های لوله کرده، دم‌جنباندن و جز آن باشد؟ انگلستان متوقع سرمشق بهتری است. ولی چه کسی نگران زبان انگلیسی است. هرچند این درست نیست، چون آقای چرچیل تا حدی در بند زبان انگلیسی است و بعضی تعبیرات عالی می‌سازد. اما وقتی کارگران کارخانه را برای سخت کارکردن مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: کار سخت «گریزناپذیر، الزام‌آور و ضروری» است به بیراهه رفته. سخنرانی او خطاب به مردم ایتالیا با کلمه «احترام‌انگیز» خراب شد. گویندگان و سخنرانان بی.بی.سی نیز اغلب به این دام می‌افتند، ولی بعد وقتی بمبها روی مرکز پخش رادیو فرومی‌ریزد و آنها به کار خود ادامه می‌دهند، هیچ‌کس نباید از آنان به‌خاطر گهگاه کمی تیق‌زدن گله کند.

این هفته یک بخش از سخنرانی روزولت را به فرانسه برگرداندم و دریافتم که از نظر جمله‌بندی خیلی لقی است. ترجمه نوعی محک است. من در مورد «سخنرانی خودمانی» آقای روزولت یا پیامی که با توجه به ذائقه نمایندگان به‌کنگره می‌فرستد اعتراض زیادی ندارم.^۶ اما فقط از یک چیز متأسفم، اینکه او یک سال پیش قادر نبود با این قاطعیت و آمریت سخن بگوید. اگر چنین کرده بود ایتالیا هرگز وارد جنگ نمی‌شد و ممالک سفلی^۷ از تهاجم به‌دور مانده بود؛ و فرانسه حتی اگر اشغال می‌شد و شکست می‌خورد – که در واقع چنین شد – احتمال داشت که در آفریقا بجنگد. عجیب این است که می‌بینیم پرزیدنت روزولت در همان سخنرانی می‌گوید که مخالف سیاست مدارا در قبل از جنگ بوده است. او باید درک کند یکی از دلایل اینکه چرا حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] نتوانست مشی قوی‌تری برگزیند آن بود که نمی‌دانست آیا از طرف ایالات متحد کمکی به‌دست خواهد آورد یا نه.

یهودیان اینجا که اکثراً تاجر هستند خیلی خوب به‌صندوق صدقات جنگی ما کمک می‌کنند. آنان نزدیک به هزار لیره جمع کرده‌اند. بیشتر یهودیان عراقی و عده‌ای ایرانی هستند. یهودی انگلیسی اصلاً در اینجا نیست. آنان چون تبعه

۶. در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰ پرزیدنت روزولت از طریق رادیو یکی از «پیامهای خودمانی» خود را خطاب به ملت بیان کرد. او هشدار داد که «اگر بریتانیای کبیر سقوط کند همه ما در آمریکا در معرض خطر قرار خواهیم گرفت» و تأکید کرد که باید با سرعت ممکن سلاح مورد نیاز آنهایی را که با نازیها می‌جنگند تأمین کرد.
۷. هلند، بلژیک و لوکزامبورگ.

انگلستان نیستند نمی‌خواهند مشارکتشان در صندوق علنی شود. از اینکه خود را ملزم به مشارکت می‌بینند خوشحالم، اما احساس می‌کنم که آنها با وجود اهمیت جنگ برای یهودیان چندان دست‌ودلبازی از خودشان نشان نمی‌دهند. اگر ما شکست بخوریم آنها کجا می‌توانند بروند؟

در اینجا ما با یهودیان یک مشکل کوچک داریم. اندکی قبل از اشغال دول بالتیک به وسیله روسها و بسته شدن کنسولگریهای مادر آنجا کنسولهای انگلیس در ریگا^۸ و کونو^۹ که حفاظت از منافع عراقیها را مانند انگلیسیها به عهده داشتند، به حدود پنجاه نفر یهودی که اجازه ورود به خاک فلسطین دریافت کرده بودند، ویزای عبور از خاک عراق می‌دهند. در حالت عادی این یهودیان می‌بایست از طریق بالکان عزیمت کنند، ولی اوضاع آنجا از مدتی پیش برای آنها ناجور شده بود. به هر حال حکومت عراق از ترس اینکه مسافرت علنی یهودیان باعث ناراحتی عراقیها شود و احتمالاً منجر به مسائل جدی گردد و یا دست کم سبب انتقاد از حکومت شود، ابطال ویزاها را اعلام کرد. عده‌ای یهودی در ایران هستند که اگر بخواهند به فلسطین بروند باید یا از طریق ترکیه و یا از راه هندوستان عازم شوند. هر دو راه دردسر زیادی دارد. مسافرت در این روزها آسان نیست. اخیراً یک مرد انگلیسی را دیدم که از راه ایران و هند در حال سفر از استکهلم به انگلستان بود.

تهران - نوزدهم ژانویه ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۰/۲۹]

ساعت سه و سی دقیقه بعد از ظهر یکشنبه است. تا حالا گرفتار کار بودم. امروز صبح هم بجز وقتی که صرف رفتن به کلیسا کردم، فرصت نکردم به گشت‌وگذار بروم، کاری که دوست دارم روزهای یکشنبه انجام دهم. بنابراین به نامه‌نگاری می‌پردازم. این روزها کار زیادی دارم که انجام دهم، غالب آنها کارهای جالبی است. بنابراین، تقریباً بیشتر از گذشته از مشارکت در «مسابی عمومی» راضی هستم. بگذار درباره یکی از اشخاص جماعت خودمان در اینجا - پسر بچه‌ای ده‌ساله معروف به تامی هیتون^{۱۰} - برایت بگویم. مادرش اصل و نسب آلمانی دارد، ولی من فکر می‌کنم یهودی باشد. شوهر اول این زن که ظاهراً مرد خوبی نبوده، یک آلمانی

۸ Riga، مرکز جمهوری لتونی.

۹ Kovno، از شهرهای جمهوری لیتوانی.

10. Tommy Heaton

بوده و تامی «هیتون» نتیجه آن ازدواج است. شوهر آلمانی زن می‌میرد و او با یک مرد انگلیسی به نام هیتون ازدواج می‌کند. تامی در انگلستان به مدرسه فرستاده می‌شود و یک انگلیسی تمام‌عیار بار می‌آید، حتی قیافه‌اش انگلیسی به نظر می‌رسد. او می‌بایست برای کسب شرایط تابعیت حداقل پنج سال در انگلستان می‌ماند، ولی مادرش بعد از مرخصی، در بازگشت به ایران که مصادف با شروع جنگ بوده فکر می‌کند بهتر است تامی را به اینجا بیاورد. آنها ناگزیر از طریق سوریه می‌آیند، جایی که وقتی یک مقام فرانسوی تامی را به علت داشتن گذرنامه آلمانی شهروند آلمان تلقی می‌کند تامی می‌خواسته است به او حمله کند!

حالا یکی از رهبران نازیهای تهران نامه‌ای به مادر تامی نوشته و به طور ضمنی تهدید کرده که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر اجازه ندهد پسر بچه در میان جوانان هیتلری تربیت شود. مادر به این اخطار توجهی نکرده است و پسر را در مدرسه آمریکایی اینجا گذاشته، ولی تا حدی عصبی است. چون نازیهای اینجا کاملاً قادر به دیدن این پسر بچه هستند، نگرانی او قابل درک است.^{۱۱}

تناقض دیگر. یکی از کنسولهای ما گزارش می‌دهد: «افکار عمومی ایرانیان در اینجا حاکی از یقین این مطلب است که انگلیسیها دو سیاستمدار مصری را که اخیراً فوت کرده‌اند به قتل رسانیده‌اند، چون سیاست آنها مورد رضایت ما نبوده است.^{۱۲}» برای آنکه جانب انصاف در مورد افکار عمومی رعایت شود باید اضافه کنم البته ادعا می‌شود که لرد لوتین^{۱۳} توسط آلمانیها مسموم شده. ایرانیان این طوری اند!

هفته گذشته من در دو روز پیایی برای بچه‌ها میهمانی دادم. پنجشنبه حدود پنجاه نفر بودیم که چهل نفر یا تقریباً همین حدود بچه بودند: انگلیسی، آمریکایی و چک، و دو تا بلغاری. چکها بخصوص بچه‌های خوبی بودند و عجیب به نظر می‌آید که آلمانیها آنها را به عنوان اعضای یک نژاد پست به حساب آورند.

۱۱. تامی هیتون دچار آن سرنوشت نشد و به ارتش بریتانیا پیوست و در هندوستان و مصر خدمت کرد. بعد از جنگ در رشته زبان از دانشگاه لندن مدرک گرفت و افسر آموزشی در اداره مستعمرات شد.

۱۲. حسن صبری، نخست‌وزیر در ۱۴ نوامبر ۱۹۴۰ هنگامی که داشت از تربیون مجلس سخنرانی می‌کرد به علت سکنه قلبی درگذشت. محمد محمود پاشا نخست‌وزیر سابق، رهبر حزب لیبرال طرفدار قانون اساسی (دانشجوی کالج بیلول در سال ۱۸۹۸ و شاگرد ا.ل. اسمیت) در اوایل سال ۱۹۴۱ از بیماری سرطان فوت کرد.

۱۳. The Marquess of Lothian (۱۸۸۲-۱۹۴۰). در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۰ یک سال بعد از انتصابش به مقام سفیر کبیری در واشنگتن، درگذشت.

ما با اتباع دول متفق که همگی برای مشورت و کمک به‌زود ما می‌آیند کارهای زیادی داریم که انجام دهیم. فرانسویها، چکها، نروژیهای آزاد، حتی دانمارکیها، به‌رغم آنکه کشورشان با آلمان در حال جنگ نباشد. انواع مشکلات وجود دارد، بعضی از آنها به‌شدت پیچیده است و معمولاً بیش از آنچه متقاضیان فکر می‌کنند وقت می‌گیرد.

بسیاری از آلمانیهای اینجا برای خویشاوندانشان در آلمان بسته‌های غذایی می‌فرستند. فرانسویها، بلژیکیها و دانمارکیها هم از این نوع بسته‌ها برای منسوبانشان به‌سرزمینهای اشغالی می‌فرستند. به‌نظرم رسید که اگر ما می‌توانستیم از اینجا برای زندانیان جنگی خودمان در آلمان غذا بفرستیم، شاید به‌دو جهت کمکی به‌مردم میهن خودمان باشد. یکی آنکه این کار ممکن است از تحلیل‌رفتن ذخایر محدود غذایی در انگلستان جلوگیری کند. دیگر اینکه ارسال بسته‌ها می‌تواند مستقیماً از تهران و از راه روسیه انجام گیرد، به‌جای اینکه باعث دردسر افرادی در میهن شود که به‌اندازه‌ی کافی مسئولیت برای ادامه‌ی کار پست به‌شکل کنونی دارند. با طرح من در اصول موافقت شده است و صلیب‌سرخ بریتانیا در فکر تدارک پول است و ما در حال تهیه‌ی جزئیات طرح.

[تهران] بیست‌وسوم ژانویه ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۱/۳]

اخیراً از رادیو بی. بی. سی دو تعریف از مردم بریتانیا از سوی بیگانگان شنیدم. آقای وینست ماسی^{۱۴} کمیسر عالی کانادا به‌آنها گفته: «شجاعت برای آنان امری عادی شده است». یک خانم آمریکایی گفته است شعار مردم بریتانیا «بدان تن می‌دهیم» یا «آن‌را تحمل می‌کنیم» نیست، بلکه «به‌آن عادت می‌کنیم» است. می‌ترسم که این خانم گفته باشد «با آن می‌سازیم» همان‌طور که همه‌ی آمریکاییها می‌گویند - اصطلاحی که از آن بدم می‌آید، هرچند تصدیق می‌کنم در معنی اختلاف جزئی وجود دارد. «به‌آن عادت می‌کنید!»:

یک هفته نخوابیده‌ای؟ بمب بر سرت ریخته‌اند و همه‌ی ذخایر احمقانه و پر قیمت عمرت را از دست داده‌ای؟ سه هفته گاز نداشته‌ای؟ دوستان

۱۴. Vincent Massey (۱۸۸۷-۱۹۶۷). کمیسر عالی کانادا در لندن از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۶. فرماندار کل کانادا از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۹.

رفته‌اند؟ کلیسا - مرکز زندگی اجتماعی و معنویات - ویران شده است؟
آه، به آن عادت می‌کنی!

من دیگر مجبور نیستم یک ساعت قبل از صبحانه را صرف ترجمه عناوین خبری به فرانسه کنم.^{۱۵} از این بابت خوشحالم، نه به این دلیل که از صرف وقت یا کار حیقم می‌آمد، بلکه به این خاطر که نتیجه رضایت‌بخش نبود. خانم روسی که ما به عنوان مترجم استخدام کردیم - تنها آدمی که در این زمان توانستیم پیدا کنیم - انگلیسی کمی می‌دانست. ما متوجه بودیم، اما فکر کردیم فرانسه‌اش کافی خواهد بود، که نبود. برای این کار فرانسه من بهتر از آن زن بود، ولی باز کافی نبود. ما حالا دو مرد فرانسوی پیدا کرده‌ایم که به خاطر علاقه کار می‌کنند و از اینکه فرصت یافته‌اند بدین وسیله در راه هدف مشترک کاری انجام دهند خوشحالند. یکی از آنان - برتراند^{۱۶} - در دانشگاه تهران استاد ادبیات فرانسه است و دیگری - مونتانی^{۱۷} - معلم مدرسه فرانسوی است. یک ماشین‌نویس هم پیدا کرده‌ایم که هم فرانسه می‌داند و هم انگلیسی و به همان سرعتی که آنها متن ترجمه را می‌خوانند ماشین می‌کند.

تهران - چهارم فوریه ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۱/۱۵]

هنوز برف نباریده و همه پیش‌بینی می‌کنند که تابستان آینده کم‌آبی خواهد بود؛ و چون برف نیست که دانه‌ها را از یخ‌زدن حفظ کند احتمالاً محصول ناچیز خواهد بود. هوا اغلب مثل هوای بهاری است. آدم می‌تواند در آفتاب بدون پالتو در باغ قدم بزند.

اما اگر محصول بد از آب درآید... ذخیره غذایی کافی در مملکت وجود ندارد تا یک سال خیلی بد را تاب بیاورد. اخیراً نامه‌ای از اسقف داشتم که مشغول دیدار از

۱۵. ریدر بولارد چندین ماه عادت داشت عناوین اخبار را به فرانسه ترجمه کند و من بعد به مرکز خبرگزاری ایران (خبرگزاری پارس) می‌فرستادم. درج اخبار ما در جراید ایران کار مشکلی بود و خبرگزاری پارس می‌گفت مترجمان لایقی برای ترجمه از انگلیسی به فارسی ندارد (که احتمالاً درست بود). اینکه چرا ما پوشش خبری کافی نداشتیم به همین خاطر بود (که البته دلیلش این نبود یا تنها دلیلش این نبود). در واقع وقتی ما خبرها را به زبان فرانسه می‌فرستادیم پوشش خبری بهتری داشتیم. (ا.ک.ل.)

16. Bertrand

17. Montagné

یزد است. او نوشته امسال در آنجا قحطی خواهد شد، مگر آنکه هوا به زودی عادی شود. این در حالی است که مقادیر زیادی برنج املاک خصوصی شاه که در انبارهای تهران است به اتحاد شوروی صادر می‌شود. از این گذشته ما می‌دانیم مقداری گندم در حال خارج شدن است، هرچند حکومت هند براساس این تفاهم که گندمی از ایران صادر نمی‌شود و نخواهد شد مجوز صدور سیصد هزار تن گندم از هندوستان به ایران را صادر کرده است. چه دلیلی دارد که ما ملزم به پرکردن جای گندمی باشیم که ایران دارد به آلمان و یا تقریباً بشس البدل آن روسیه می‌فرستد. من می‌گویم «تقریباً بشس البدل» چون روسیه – بدون شک تحت فشار شدید – دارد گندم به آلمان صادر می‌کند.

امروز بعد از ظهر یک جوان دانمارکی را ملاقات کردم که اکتبر گذشته کشورش را ترک گفته است. وقتی او می‌آمده رفتار آلمانیها هنوز خیلی مؤدبانه بوده و روابط بین آنها و دانمارکیها خیلی بد نبوده، ولی دانمارکیهایی که تازه از دانمارک به اینجا آمده‌اند حامل حکایت دیگری هستند. آنها می‌گویند آلمانیها فرمانی صادر کرده‌اند که طبق آن هیچ دانمارکی حق ندارد رستورانی را که یک افسر آلمانی در آن حضور دارد، تا پانزده دقیقه بعد از خروج وی، ترک نماید. این به خاطر آن است که دانمارکیها از لحظه ورود یک افسر آلمانی شروع به ترک گفتن رستورانها می‌کردند. در حال حاضر اگر یک افسر آلمانی داخل رستوران شود دانمارکیها با هم ساعتایشان را در می‌آورند و دقیقاً پانزده دقیقه بعد از رفتن او همه خارج می‌شوند. بله، می‌دانم کاغذ وارونه است. این از ترس آن است که مطالب ماشین شده پشت کاغذ احتمالاً درست با مطالب روی کاغذ منطبق شود و از خوانایی آن بکاهد.

خوشبختانه تعداد شامهای رسمی در این زمستان کم است. البته هنوز یک چندتایی هست و وزیر مختار بلژیک، که اگر هم هیچ میهمانی نمی‌داد عذرش پذیرفته بود، اخیراً برای دومین بار در این زمستان از من دعوت کرده است. از طرفی او مرد معقولی نیست. به علاوه من فکر می‌کنم ضیافت را خیلی دوست دارد و چون به حساب خودش زنباره کبیری است، از میهمانیها برای به رخ کشیدن تواناییهایش استفاده می‌کند. در واقع همان طور که ا. ل.^{۱۸} می‌گفت او باید حتماً هدف دیگری

۱۸. A. L. Smith، نام قبل از ازدواج: مری فلورانس برد. بیوه آرتور لیونل اسمیت، معلم کالج بیلویل از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۴. مادرزن ریدر بولارد.

داشته باشد. با این حال آدم بدی نیست و همسرش که نیمی سوئسی و نیمی آمریکایی است خیلی دوست داشتنی است.

در مجموع ما یک گروه دیپلماتیک خوب داریم که شایان توجه است. در میان رؤسای هیئت‌ها هیچ‌یک واقعاً ناخوشایند نیستند و بعضی از آنان همتایانی عالی و افراد خوبی هستند. من بخصوص وزیرمختار هلند، وزیرمختار فرانسه و کاردار دانمارک و همسرانشان را دوست دارم. جای انگرت‌ها خالی است. جانشینان آنان^{۱۹} خوشخو و دارای احساسات دوستانه هستند، ولی عمق همدلی انسانی را که انگرت‌ها داشتند ندارند. خانم دریفوس تقریباً کر است و چون دوست دارد مخاطب باشد و از سمعک هم استفاده نمی‌کند، گفتگو با او در ملاء عام عذابی الیم است. او سبکسر و سرگرم‌کننده است و از سر به سر گذاشتن با دیگران لذت می‌برد. وقتی چند روز پیش ضمن یک ناهار طولانی با صدای خیلی بلند سر به سرش گذاشتم کاملاً بریدم. با این حال زنی دوست داشتنی است. به من گفت به خاطر نوع تحصیلاتش، در آغاز با طرز تفکری کاملاً نادرست درباره انگلیسیها به خارج سفر کرده و مدتی طول کشیده تا بفهمد چقدر این تلقی نادرست بوده است. من گفتم (البته با صدای بلند): «آه، شما فکر کردید همه ما شبیه جرج سوم^{۲۰} هستیم» او اذعان کرد که چنین فکر می‌کرده است.

در اینجا مغازه‌هایی هست که با ارسال بسته‌های خوراکی به روسیه تجارت کاملاً خوبی می‌کنند. یک زن خارجی اخیراً مشغول تحقیق درباره این تشکیلات بوده، چون می‌خواهد خوراک و پوشاک برای دو زنی بفرستد که با یک دختر بچه هشت ساله – متعلق به یکی از آنها – به وسیله روسها از لهستان ربوده و به جایی دور در سیبری تبعید شده‌اند. نامه سوزناکی از آنها رسیده حاکی از اینکه با درآمد حاصل از فروش رخت و لباس (آن هم در زمستان سیبری) زندگی کرده‌اند و برای مدت ده ماه صابون نداشتند – جزئیات آن یادم نیست. طبیعی است که این موضوع

۱۹. Louis G. Dreyfus (۱۹۷۳-۱۸۸۹). وزیرمختار و سپس سفیرکبیر آمریکا در تهران از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴. او با گریس هاو اهل نیویورک ازدواج کرد. به اعتقاد میلپو او «در میان افرادی که نمایندگی ایالات متحد در تهران را به عهده داشتند بهترین و مؤثرترین آنان محسوب می‌شد. همسر وزیرمختار نه تنها به عنوان میهماندار با ملاحظت، بلکه همچنین به عنوان خادمی همدل و خستگی‌ناپذیر در کوچه پس‌کوچه‌های کثیف تهران قلب ایرانیان را ربوده بود».

۲۰. George III، پادشاه بریتانیا از سال ۱۷۶۰ تا ۱۸۲۰. سیاست استعماری و خشن این پادشاه و نخست‌وزیرش لرد نورث را یکی از علل انقلاب آمریکا می‌دانند.

باعث تعجب من نمی‌شود، بلکه تعجب من بیشتر از آن است که چنین نامه‌ای چگونه اجازه خروج یافته است. شاید بلشویکها به این بدبختها اجازه شکایت کردن می‌دهند تا خوراک و پوشاکی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند خودشان تهیه کنند اینها به کشور وارد نمایند.

از اینکه دلی ورکر^{۲۱} توقیف شده بود خوشحال شدم، چون شک نداشتم که هدفش اختلال در مساعی جنگی ما بود. وقتی به یاد می‌آوریم که چگونه کمونیستها سالهای سال گلویشان را برای جنگ با فاشیستها پاره می‌کردند، آنگاه تغییر چهره آنان، پس از آنکه روسها با آلمانیها پیمان عدم تجاوز بستند، تهوع‌آور است. اکنون روسیه شوروی چه می‌کند؟ فکر می‌کنم همان سیاست انقیاد به آلمان را دنبال می‌کند که ضعف و ترس بر این کشور تحمیل کرده است. نه اینکه بلشویکها بخواهند آلمان برنده شود، فقط آنها اکنون جرأت مخالفت با آلمان را ندارند.

تهران - شانزدهم فوریه ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۱/۲۷]

از اینکه می‌بینم طبق گزارشی که دیروز خواندم در طول سال (مالی) ۴۱ - ۱۹۴۰ یک چهارم درآمد به دولت بازگشته است خوشحالم. نرخ بالاتر مالیات بر درآمد شامل تمام سال نشده. بنابراین میزان خودیاری در سال ۴۲ - ۱۹۴۱ بیشتر خواهد بود. ضمناً وزیران مختار فوق‌العاده‌هایی دریافت می‌کنند که مشمول مالیات بر درآمد نمی‌شود. وقتی وزارت خارجه شروع به بررسی درباره امکان صرفه‌جویی کرد من پیشنهاد کردم، چون تعداد میهمانیها در طول جنگ کمتر می‌شود، این فوق‌العاده‌ها را می‌توان تقریباً به یک‌ششم کاهش داد. من از عدم کسر دریافتی کارمندان دفتری دفاع کردم، برای اینکه واقعاً استطاعت کمک کردن ندارند. حقوق آنان به هر حال نازل است و برای مردان متأهل بسیار نازلتر. من نمی‌دانم چگونه آنها خواهند توانست پولی صرفه‌جویی کنند تا جبران کامل پولی را کند که حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در مرخصی به آنها پرداخت می‌کند. در مورد سرویسهای دیپلماتیک و کنسولی، چون اعضای این سرویسها همگی فوق‌العاده‌هایی دریافت می‌کنند، قرار شد شرایط یکسانی در سراسر جهان اعمال

۲۱. روزنامه کمونیستی دلی ورکر در ژانویه ۱۹۴۰ توقیف شد. در نتیجه - همان‌طور که الن جان پرسیوال تیلر در تاریخ انگلستان از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ چاپ آکسفورد خاطرنشان می‌سازد - از شرمساری مخالفت واقعی با جنگ تا روزی که آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد برکنار ماند.

شود و هرگونه تصمیم به کاهشی در این مورد باید عمومی باشد و البته باید وضع خانوادگی آنان از لحاظ همسر و فرزند در نظر گرفته شود.

چند نفر از دانشمندان شوروی، حدود سه ماه پیش، برای مطالعه حشرات موذی به این مملکت آمدند. مقامات ایرانی به آسانی نمی‌توانند از دست آنان خلاص شوند. آنها از اینکه خارج از بهشت کارگران و دانشمندان، یعنی اتحاد شوروی هستند خیلی خوشحالند.

جمعه پیش از یک مؤسسه علمی ایران که به وسیله یک مرد لایق فرانسوی به نام دلپی^{۲۲} اداره می‌شود بازدید کردم. او به من گفت وقتی که چند سال پیش با یک هیئت علمی به روسیه شوروی رفته بود متوجه می‌شود که دستاوردهای شوروی در رشته او بسیار نازل است. مؤسسه او^{۲۳} برای امراض حیوانات واکسن و سرم می‌سازد. به اعتقاد من چون روسیه شوروی تهدید کرده بود که جلو ورود گاو و گوسفند از ایران (یک رقم باارزش بودجه) را می‌گیرد، مگر آنکه دامها در مقابل بیماریهای رایج واکسینه شده باشند، این مؤسسه تأسیس شده است. تا محل مؤسسه در نزدیک کرج حدود یک ساعت راه است و این بازدید باعث یک گردش مفرح در یک روز خواب بهاری شد. چون متأسفانه هوای اینجا بهاری است با کمی برف آن هم بر روی قله کوهها و تقریباً بدون باران. مؤسسه عملاً خیلی خوب اداره می‌شود و این در حالی که آدم برای اداره کردن آن فقط باید از یک مشت ایرانی استفاده کند معجزه است. اما من بیشتر مجذوب خانواده دلپی شدم. آنها افراد نجیبی هستند که بدون تشریفات آدم را می‌پذیرند، ناهار خوب و ساده‌ای به آدم می‌دهند، کتاب به آدم قرض می‌دهند و با صمیمیتی آشکار به او اصرار می‌کنند که زود به زود به آنها سر بزنند. من از ملاقات با این افراد لذت بردم و این فقط به خاطر امانت گرفتن چهار جلد کتاب از آنان نبود.

یکی از کتابها زندگی پاستور^{۲۴} بود که «م» دارد. من آن را دو یا سه بار خوانده‌ام، ولی احساس می‌کنم که این از آن آثاری است که مخصوصاً حالا باید خواند، یعنی

22. Delpy

۲۳. مقصود مؤسسه حصارک (رازی) است که در سال ۱۳۱۰ به سرپرستی یک فرانسوی به نام دلپی تأسیس شد. دکتر دلپی نزدیک بیست سال در خدمت دولت ایران بود. حقوق اولیه او ۸۳ لیره و ۲۵۰ تومان بود بعلاوه سوخت و روشنایی و حقوق مستخدمان مؤسسه. در اسفند ۱۳۳۷ نام مؤسسه حصارک تغییر یافت و به نام ابوبکر محمد ابن زکریای رازی، مؤسسه رازی خوانده شد.

24. Vie de Pasteur

وقتی که آدم نیاز دارد چیزهای ارزشمندی به یادش بیاید. به همین دلیل اخیراً زندگی ژاندارک را مجدداً خواندم. من نسخه «ویکتوریا ساکویل-وست»^{۲۵} را دارم. به نظر من خیلی خوب است. یکاش شرحی از اعاده حیثیت «ژان» از سوی کلیسای کاتولیک رم به دست می‌داد و دلایلی که این کلیسا برای لاپوشانی کردن اشتباه گذشته‌اش ارائه داده بود.

البته «ژان» یکی از اولین پروتستانهایی بود که از قبول کلیسا به عنوان مرجع نهایی سر باز زد. من تصور می‌کنم کلیسا فکر کرد بهتر است با ژاندارک مدارا کند تا اینکه اجازه دهد او در بعضی فرقه‌های رقیب به یک قدیس مبدل شود.

نه، من وضعیت بین‌المللی را فراموش نکرده‌ام: بلغارستان، رومانی، ژاپن، اسپانیا، آلمانها حداکثر سعی خودشان را در جهت ایجاد بحران برای ما در عراق به کار می‌برند. سر بازیل نیوتن^{۲۶} سفیر کبیر مادر بغداد جای خود را به کورن والیس^{۲۷} می‌دهد که در طول جنگ گذشته با لارنس^{۲۸} و فیصل بود و بعد به مدت پانزده سال در مقام وزیر داخله در عراق خدمت کرد. من تصور می‌کنم حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] فکر می‌کند او در عراق از نفوذ شخصی برخوردار خواهد بود که یک دیپلمات عادی فاقد آن است. نیوتن قصد دارد از طریق ایران و هندوستان به وطن بازگردد، بنابراین چند روزی نزد من خواهد ماند. او ناگزیر است در اینجا بسیار ساده‌تر از بغداد زندگی کند، مثلاً من برای صبحانه پنج چیز مختلف جلوی او نخواهم گذاشت. آدمی است مجرد، با ثروتی قابل ملاحظه و بسیار ایرادگیر. ایرانیان یک ضرب‌المثل پر معنی دارند که موسولینی را مصداق آن می‌دانند. آنها او را «گاو نه‌من شیر» می‌خوانند. یعنی اینکه: گاوی دارید که شیر خیلی زیادی می‌دهد و وقتی شما بحق دارید به آن می‌نازید ناگهان گاو لگد می‌زند و سطل شیر را واژگون می‌کند.

وقتی به تهران آمدم با چنان هیئت دیپلماتیک خوبی در اینجا روبه‌رو شدم که تقریباً هر تغییری در آن نوعی «خسران» محسوب می‌شود. درباره انگرت‌ها برای

۲۵. Victoria Sackville-West (۱۸۹۲-۱۹۶۲). رمان‌نویس و شاعر انگلیسی.

۲۶. Sir Basil Newton (۱۸۸۹-۱۹۶۵). وزیر مختار انگلیس در چکسلواکی از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹. سفیر کبیر انگلیس در عراق از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱. خدمت در وزارت خارجه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶.

۲۷. Sir Kinahan Corn Wallis (۱۸۸۳-۱۹۶۵). سفیر کبیر انگلیس در عراق از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵.

۲۸. Thomas Edward Lawrence (۱۸۸۸-۱۹۳۵). نظامی و نویسنده انگلیسی معروف به لارنس عربستان. از تألیفات او می‌توان به هفت ستون خرد و ضرابخانه اشاره کرد.

نوشته بودم، حالا وزیر مختار فرانسه مأمور آتن شده است. ما همه به او علاقه مندیم و به همسرش بیش از او. خانمی که آمیزه‌ای از هوش، سادگی، خوش قلبی و زیبایی است. آنها یک یا دو هفته بعد از من آمدند، بنابراین اقامتشان در اینجا طولانی نبوده است. خدا کند نمایندگان هلند و دانمارک منتقل نشوند. هر دو اینها و همسرانشان از جمله مردمانی هستند که می‌شود به ایشان اعتماد کرد و من آنها را بیش از سایر اعضای هیئت‌های دیپلماتیک تهران می‌بینم. به وان آرسن^{۲۹}، وزیر مختار هلند و بخصوص همسرش علاقه‌مندم، چون هر دو دارای خصوصیات خوب ساکنان نواحی شرقی انگلستان هستند و به علاوه خیلی باشعورند. وان آرسن سوابق کاری گوناگونی داشته است. زمانی افسر نیروی دریایی بوده (به انضمام آنچه به یک افسر داوطلب خدمت در هند شرقی هلند^{۳۰} محول می‌شود). بعد به کار تجارت می‌پردازد و دست آخر کنسول و دیپلمات می‌شود. می‌دانم که قبلاً او را توصیف کردم، ولی آیا به توصیف همسرش هم پرداختم؟ قد این زن باید بیش از شش پا باشد، بالابند و با ظاهری شاهانه. وقتی داخل اتاق می‌شود، مثل آن است که کشتی کوئین ماری^{۳۱} وارد بندرگاه شده است. خانم شجاعی است و به رغم این واقعیت که کشورش به اشغال آلمانیها درآمده و اینکه چهار فرزند بزرگترش (یک پسر کوچک در اینجا دارند) در آنجا هستند روحیه فوق‌العاده‌ای دارد.

گفتم اینکه هر تغییری در اینجا، پس از ورود من، موجب «خسران» بوده، حق‌ناشناسی مرا می‌رساند. وان آرسن جانشین آدم کلیلی مسلک خونسردی شد که از رفتنش خشنود شدیم، کسی که خوشبختانه در راه بازگشت به وطن در هلند گیر کرد و هنوز آنجاست. این به او این درس را خواهد آموخت که آیا مهم است که آلمانیها در اروپا بر همه افضل شوند یا نه.

تهران - اول مارس ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۲/۱۰]

امروز پست وزارت خارجه رسید و سه نامه از «م»، یک کارت از یک مبلغ مذهبی آمریکایی که اینک در بستون است (دوشیزه اولین^{۳۲}) و یک صورتحساب بانک سراسر قرمز آورد - این رنگ ظاهراً به خاطر نرسیدن فیش حقوق برای مبلغ قابل

۲۹. مقصود اندونزی است.

30. Van Aerssen

۳۱. Queen Mary، کشتی اقیانوس‌پیمای انگلیس که در سال ۱۹۳۴ به آب انداخته شد. این کشتی در سال ۱۹۶۷ از رده خارج گردید.

32. Miss Uline

ملاحظه‌ای به بانک بوده است. «م» دوشیزه اولین را به خاطر می‌آورد. همانکه به عنوان یک آمریکایی-اسکاندیناوی تبارِ موقر در وسط محوطه کالج آل سولز^{۳۳} ایستاد و گفت: «اینک آکسفورد، کعبه فرهنگ!» به هر حال او روی کارت کریسمسش نوشته: «اگر می‌توانستید جنب و جوش زیاد اینجارا ببینید ممکن بود از دانستنِ علاقه صمیمانه و همدردی غالبِ آمریکاییها در کاری که شما سعی خود را مبذول می‌دارید دلگرم شوید». من آقای ناکس^{۳۴} را که اعتراف می‌کند قضیه همان قدر به آمریکا ارتباط دارد که به ما، ترجیح می‌دهم. اما دوشیزه اولین حسن نیت دارد. در کارت آمده است: «همه عایدات حاصل از فروش این کارت به مؤسسه 'انجمن امداد جنگ بریتانیا' در خیابان پنجم شماره ۷۳۰ واریز می‌شود و به مصرف خرید نیازمندیهای بشر دوستانه مورد نیاز بریتانیای کبیر در جنگ می‌رسد.»

دیروز نامه‌ای از آمریکا از طرف یک شرکت نفتی به نام تورنبرگ^{۳۵} - که در جده او را دیده بودم - برای یکی از اعضای سفارتخانه آمده بود. من او را علی‌الخصوص بیشتر به این دلیل به خاطر دارم که شبها به استفاده از گرامافون من علاقه نشان می‌داد (و یک سوئیت ساخته یک آهنگساز آمریکایی را به من داد)، همچنین به خاطر اینکه او یکی از دوستان پرفسور هارپر گوداسپید^{۳۶} شوهر دختر عموی آمریکایی «م» است. تورنبرگ از آنچه آقای روزولت قادر به انجام آن است قدم فراتر نهاده و امیدوار بود که ایالات متحد به زودی یک دولت متحارب بشود. من نمی‌دانم اگر ژاپن به هندوچین، یا به احتمال بیشتر به یک جای نامعلوم و یا به یکی از مستملکات انگلیس حمله کند، ایالات متحد چه خواهد کرد. از زمان نخستین روزهای درگیری ژاپن-چین این داستان در آمریکا شایع شده بود که آقای استیمسون^{۳۷} وزیر خارجه وقت، گفته است: اگر بریتانیای کبیر حاضر به جنگ باشد، ایالات متحد را وارد جنگ می‌کند و اینکه: آقای سر جان سیمون^{۳۸} نپذیرفته است.

۳۳. All Souls. از کالجهای وابسته به دانشگاه آکسفورد.

۳۴. William Franklin Knox (۱۸۷۴-۱۹۴۴) نامزد حزب جمهوریخواه برای احراز مقام ریاست جمهوری در سال ۱۹۳۶. وزیر نیروی دریایی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴.

35. Thornburg

36. Harper Goodspeed

۳۷. Henry Lewis Stimson (۱۸۶۷-۱۹۵۰)، وزیر امور خارجه آمریکا از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳. بعد از حمله ژاپن به چین در سال ۱۹۳۱ دکترین استیمسون اعلام شد که به موجب آن ایالات متحد از شناسایی تغییرات ارضی که به زور تصرف شده باشد سر باز می‌زند.

۳۸. Sir John (Viscount) Simon (۱۸۷۳-۱۹۵۴) وزیر امور خارجه از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵. وزیر داخله از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷. وزیر دارایی از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰. رئیس مجلس اعیان از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

من مطمئنم که آقای استیمسون هرگز چنین چیزی نگفته و حتی اگر گفته باشد، ملت ما که وقتی مجلس سنا [در سال ۱۹۱۹] از تأیید عهدنامه ورسای سر باز زد تنها ماند، حق دارد قبل از مبادرت به جنگ چیز مطمئن تری بخواهد، آن هم جنگی که در آن ژاپن می توانست نه به ایالات متحد، بلکه به ما حمله ور شود.

از شروع جنگ تاکنون علیه ما لجن پراکنی های زیادی شده است. مثل «انگلیس خبیث»^{۳۹} و این اعتقاد که در حدود دو سال پیش در عنوان کتابی، که در آمریکا منتشر شد، آمده است: «انگلستان انتظار دارد که هر آمریکایی وظیفه اش را انجام دهد». آن زن آمریکایی که کتابی کینه توزانه درباره انگلستان به نام با نفرت نسبت به بعضیها^{۴۰} نوشت احتمالاً آرزو دارد که ایکاش این کتاب را نوشته بود. به عنوان یک انگلیسی برایم اهمیتی ندارد بشنوم اسکاتلندیها اذعان کنند (چنان که دو بار از رادیو شنیدم) که اعتقادشان (که زمانی داشتند) دایر بر اینکه «انگلیسی نازک نارنجی است» خطا بوده است، و در مقام یک زاده بریتانیای کبیر وقتی شنیدم آقای منزیس^{۴۱} به این امر اشاره کرده است خوشحال شدم. او می گوید هنگامی که استرالیاییها پیشرفت عمده خود را در شمال آفریقا تحقق می بخشیدند، واحدهای زرهی بریتانیا نیز آنجا بودند. از سوی دیگر این شایعه احمقانه که اسکاتلندیها خسیس هستند، در حالی که آنان به طرز معقول اقتصادی فکر می کنند، با مبالغه گزافی که در شهرهای اسکاتلند جمع آوری شده است باطل شد.

[تهران] سوم مارس ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۲/۱۲]

ایران به علت سیاست اقتصادی نابخردانه ای که سالها در این مملکت دنبال شده در وضع بدی قرار دارد. عاقلانه آن بود که برای خریدن ماشین آلات و جز آن، مواد خام مانند پنبه و پشم، که خود نمی تواند از آن استفاده کند، صادر می کرد. اما سالهاست

۳۹. *Perfide Albion*. این بیان را به ناپلئون نسبت می دهند، ولی پیش از او ژاک بنینی بوسونه (۱۷۰۴-۱۶۲۷) در *Discour sur l'histoire universelle* (گفتار در تاریخ عمومی) که برای دوفن پسر لویی چهاردهم تدوین کرد می نویسد:

L'Angleterre, ah! la perfide Angleterre.

۴۰. *With Malice Toward Some* نوشته مارگارت هیلز (خانم میلتن رید استرن) که در سال ۱۹۳۸ به وسیله سیمون و شوستر به طبع رسید بیشتر جنبه شوخی داشت تا شوخ چشمی و خبالت. این کتاب در سال ۱۹۵۹ به صورت شمعیز تجدید چاپ شد.

۴۱. Sir Robert Menzies (۱۸۹۴-۱۹۷۸)، نخست وزیر استرالیا از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ و از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶.

حتی مقادیر عظیمی مواد غذایی به روسیه و آلمان صادر می‌شود. در حال حاضر سیلوهای عظیمی در نقاط مختلف کشور وجود دارد که در هیچ یک از آنها دانه‌ای گندم یافت نمی‌شود و ایران - یک مملکت تولیدکننده گندم - ماههاست که آرد مورد نیاز نانوائیها را با آرد جو و برنج مخلوط می‌کند و از هند گندم وارد کرده و می‌خواهد بیشتر هم وارد کند. مملکت در اینجا و آنجا مزین به صنایع و کارخانه‌های جدیدی شده که اداره بعضی از آنها از توان ایرانیها خارج است؛ و همچنین مزین به هتل‌های عظیمی گردیده که به خرج دولت ساخته شده و معمولاً خالی است، بدون اینکه ذکری از یک سری قصرهایی شود که شاه هر چند ماه یکبار، احتمالاً در سر راه خود، برای خوردن یک فنجان قهوه در آنها فرود می‌آید. وضع ارزاق به حدی بد است که برای کشت برنج در اصفهان و چند جای دیگر، که کاشت آن ممنوع گردیده بود، دوباره مجوز صادر شده است. این ممنوعیت اسماً برای حفظ جان مردم در مقابل مالاریا و در واقع به خاطر جلوگیری از رقابت با برنج املاک اختصاصی شاه در شمال است، املاکی که بیشتر آنها به طریق مشکوکی به دست آمده است.

مالیات در پوشش ایجاد انحصارات دولتی، افزایش چشمگیری یافته، مثلاً مالیات برای شکر و گندم. ولی هر ایرانی می‌داند که چون دستمزدها افزایش کمی می‌یابد، افزایش قیمت‌ها او را خیلی فقیرتر از آنچه بوده می‌کند و طبعاً فرمانروای خود را مقصر می‌داند. بدبختانه، همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، چون ایرانی میل ندارد فکر کند که سزاوار همین حکومتی است که دارد، بنابراین یک نظریه اختراع کرده و می‌گوید که انگلیسی‌ها شاه را به تخت نشانده‌اند و حافظ بقای او هستند. این عقیده طبعاً به وسیله آلمانی‌ها که مثل مور و ملخ به ایران ریخته‌اند شایع شده است و همین‌طور به وسیله برنامه فارسی رادیو آلمان که حتی بدتر از زمان شروع جنگ به انگلیسی‌ها ناسزا می‌گوید. هر چند برنامه عالی زبان فارسی رادیو لندن، که اینک دو ماه است راه اندازی شده، تا حدی با این عمل مقابله به مثل می‌کند.

اینک بلغارستان، خوب، جای تعجب نیست^{۴۲}.

یک موسیقیدان آلمانی - یهودی اینجا هست با یک همسر مسیحی آلمانی که او

۴۲. در اول مارس ۱۹۴۱ شاه بورسی پیمان با دول محور را امضا کرد و کشورش را به اتحاد آلمان درآورد. ارتش شکست خورده یونان در ۲۳ آوریل ۱۹۴۱ تسلیم شد و در نتیجه بلغارها به امید تصرف ترکیه دست به حمله زدند.

هم موسیقیدان است. شهربانی ایران به آنان دستور داده است که فوراً کشور را ترک کنند و وقتی آنها می‌گویند جایی برای رفتن ندارند شهربانی می‌گوید: «او، بله، شما جایی برای رفتن دارید، سفارت آلمان حاضر است کرایه بازگشت شما را به آلمان بپردازد». چون زن تاکنون سه بار از دستور سفارت آلمان برای طلاق گرفتن از شوهر یهودیش که هفده سال است با او ازدواج کرده سر باز زده، آنان می‌دانند اگر به آلمان مراجعت کنند چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. بیچاره‌ها احتمالاً دست به خودکشی می‌زنند. کما اینکه اخیراً یک جوان یهودی لهستانی و خواهرش، چون به علت یهودی بودن مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، چنین کردند.

تهران - شانزدهم مارس ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۲/۲۵]

در معرض بمباران قرار گرفتن باید و حشتناک باشد و من نمی‌دانم چگونه باید با آن روبه‌رو شد، اما برخورداری از دلگرمی کسانی که در اطراف تو هستند باید خیلی تسلی‌بخش باشد.

در اینجا ایرانیها در مجموع طرفدار آلمان هستند و آدم حتی گهگاه مجبور است «دشمنان» را ملاقات کند. شب گذشته ایرانیها طبق معمول هر ساله ضیافت و شامی به مناسبت تولد شاه دادند (هرچند او به‌طور رسمی حدود ۶۲ سال دارد، ولی در واقع ده سال یا بیشتر از آن عمر کرده) و دیپلماتهای خارجی می‌بایست حضور یابند. من با یکی از اعضای اداره تشریفات وزارت امور خارجه صحبت کردم و به او خاطر نشان ساختم که چقدر برای وزیر مختار هلند - با چهار فرزند نیمه‌جان از گرسنگی در هلند و پسر ارشدی که به علت بسته شدن دانشگاه لیدن^{۴۳} از تحصیل باز مانده - دیدن اجباری وزیر مختار آلمان باید ناراحت کننده باشد. آن مرد کمی سرخ شد (مردک شریفی است) و گفت اداره او خواسته بود مانع این ضیافت شود، ولی «یک کسی نگذاشت»^{۴۴}.

با توجه به اینکه مراسم می‌بایست الزاماً برگزار گردد، کوشش زیادی شده بود که از رویارویی هیئتهای دیپلماتیک ممالک متخاصم جلوگیری شود. برای معرفی به ولیعهد و شاهزاده خانم [فوزیه] محل ایستادن سران هیئتها با توجه به ارشدیت آنان تعیین نشده بود، بلکه به شکلی بود که بین نمایندگان دول محور و متفقین یک

۴۳. Leiden، دانشگاه معروف هلند که در سال ۱۵۷۵ تأسیس شد.

44. on n'a pas voulu

نماینده دولت بی طرف ایستاده باشد. من نمی‌دانم اگر حکومت ویشی می‌توانست شاهد ایستادن وزیر مختار فرانسه در کنار من باشد چه می‌گفت. در ضیافت بعد از شام وقتی که انبوهی از افراد جدید به درون آمدند، آدم تقریباً هر آن با یکی دو تن از دیپلماتهای بی‌شمار آلمانی برخورد می‌کرد. اما ما توانستیم قبل از نیمه شب بگریزیم و سپاسگزار باشیم که نمایش تا یک سال دیگر تکرار نمی‌شود.

فیلم زنده آلمانی «نبرد در غرب» که سقوط فرانسه و کشورهای دیگر و حمله هوایی به انگلستان را نشان می‌دهد به دعوت وزیر مختار آلمان برای گروه‌هایی از ایرانیها، مقامات رسمی و دیگران به نمایش گذاشته می‌شود. من نمی‌توانم از نمایش آن جلوگیری کنم، اما وقتی شنیدم قرار است این فیلم به صورت عمومی در یکی از بزرگترین سینماها به نمایش درآید نامه‌ای به وزارت امور خارجه [ایران] نوشتم و متذکر شدم که: این کار ناخوشایندی است، حتی اگر تنها به این دلیل باشد که ایجاد ضابطه می‌کند. من امیدوارم که حکومت با نمایش فیلم به صورت عمومی مخالفت کند. اگر اجازه بدهند، ما نیز خودمان را برای نمایش یک فیلم جنگی مجاز خواهیم یافت، زیرا احساس خواهیم کرد که حق داریم فیلمهای به شدت ضد آلمانی عرضه کنیم.

در حال حاضر جنگ به فیلمهای خبری محدود شده است که زیاد مسئله‌ای نیست. ما از این نظر در وضع نامساعدی هستیم، چون فیلمهای آلمانی ظرف دو هفته یا کمتر از راه روسیه به اینجا می‌رسد، در حالی که مال ما بیشتر طول می‌کشد. به هر حال من تصور نمی‌کنم مثل آمریکای شمالی و جنوبی فیلمهای آلمانی زیادی نمایش داده شود.

یک شخص انگلیسی که به طور مستقیم با محافل درباری ایران ارتباط دارد از سوی ولیعهد مأمور شده است تا نسبت به تهیه آمارهایی که نشان‌دهنده افزایش هزینه زندگی در طول پنج سال گذشته باشد اقدام کند و به او تفهیم شده که به آمارهای سرهم‌بندی شده به وسیله مراجع رسمی اعتماد کمی وجود دارد. این اولین ابراز علاقه‌ای است که تاکنون از ناحیه دربار به اوضاع مردم ایران نشان داده می‌شود.

می‌گویند چند مقامی که تاکنون سعی کرده‌اند درباره مطالب، با شاه صحبت کنند غالباً از کار برکنار یا تنزل مقام یافته‌اند. بنابراین رغبت کمی برای بیان حقایق وجود داشته است. مقالاتی که دیروز به مناسبت تولد شاه در مطبوعات نشر یافت آکنده از عجیب‌ترین چاپلوسیه‌ها بود. یک قسمت آن این است:

امروز اگر دهقان مالیات بپردازد همچنان که در گذشته می پرداخته است، اصلاً متوجه آن هم نمی شود، زیرا دولت چنان مهربانانه و ملایم با دهقان رفتار می کند که کمک کردن در حد توانایی به طرح کلی ای که متضمن آسایش فزاینده اوست برایش لذتی به حساب می آید.

[تهران] هیجدهم مارس ۱۹۴۱ [۱۳۱۹/۱۲/۲۷]

اخیراً دو نروژی را دیدم که به مجرد درهم کوبیده شدن مقاومت نروژ از آنجا فرار کرده و در فنلاند زندگی کرده بودند. یکیشان روزنامه نگار جوانی است، دیگری یک دختر خبرنگار عکاس. آنان به عنوان خبرنگار تا زمان خروج شاه از کشور همراه او بوده اند و سپس راهی سوئد می شوند. مرد قصد دارد به کانادا برود و داوطلب بشود. دختر عکاس می گوید قرار است به انگلستان برود، جایی که فکر می کند کاری می تواند انجام دهد. او می گوید بیست و هشت بار در معرض بمباران قرار گرفته (در شهرها و روستاهای کوچک نروژ که مانند چوب کبریت می سوختند) و حملات هوایی به لندن نمی تواند او را نگران کند، فقط پنج یا شش مرتبه اول سخت است. آنها شرح غمناکی از اوضاع فنلاند دادند که به علت جنگ با روسیه آهسته آهسته بر اثر گرسنگی از پای در می آید. همچنین از شرایط تغذیه در نروژ هم خبرهای بدی داشتند. ولی هر دو سرشار از روحیه بودند. دختر می گفت او از آلمانیها «خیلی عصبانی» است.

دیروز وزیر مختار جدید فرانسه در کابل به دیدن من آمد. او یکی از آن فرانسویهایی است که صمیمانه آرزوی پیروزی ما را دارند، اما به شدت فرانسویهایی را که برای پیروزی به ما کمک می کنند تقبیح می کرد. من تصور می کنم فرانسه خود را به مخاطره نمی اندازد و از پیروزی ما منتفع می شود، اما اگر شکست بخوریم (که نخواهیم خورد) ما را تحمل نمی کنند. به هر حال او به تازگی از فرانسه آمده و حتی در پاریس هم بوده. آدم جالبی بود، به اعتقاد او نود درصد مردم فرانسه «طرفدار انگلیس» هستند. من گفتم اینکه آنها طرفدار انگلیس باشند بیش از حد توقع است، یکاَش که خود طرفدار فرانسه باشند. او می گفت که آلمانیها همه را می چابند و فرانسویها به شدت از آنها متنفرند.

تهران - بیست و نهم مارس ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۱/۹]

علت اصلی نوشتن این نامه کودتای یوگسلاوی^{۴۵}، سقوط کرن و هرار^{۴۶} و آمار قربانیان حمله هوایی در بریتانیای کبیر مبنی بر ۲۸ هزار کشته و ۴۰ هزار زخمی بد حال است.

اوضاع یوگسلاوی در اینجا با اشتیاق زیاد پیگیری می‌شود. یوگسلاوی در تهران کارداری دارد که اهل اسلاو است. او اصلاً طرفدار آلمان نیست و وقتی به نظر رسید کشورش باید اجباراً به‌محور بپیوندد او و همسرش خیلی احساس شوربختی کردند. بعد از کودتا فوق‌العاده شاداب شده است. من امیدوارم که او و کشورش به‌خاطر شجاعتشان زیاد عذاب نکشند، چون آلمانیها نمی‌توانند به‌خودشان اجازه دهند که به‌صورت مادی و معنوی از طرف یک کشور کوچک بالکان متحمل شکست شوند.

سقوط کرن قوت قلبی است. من منتظر سقوط آدیس‌آبابا و بالارفتن پرچم انگلیس هستم. آلمانیها سال گذشته پرچمشان را برای همیشه بالا برده بودند و این به‌خاطر پیروزی در نروژ، ممالک سفلی و فرانسه بود. من فکر می‌کنم اگر هیلاسلاسی به‌پایتخت خود بازگردد، بریتانیا و متحدانش می‌بایست پرچم را به‌هتزاز درآورند. این یک پیروزی برای سیاست جامعه ملل خواهد بود، هرچند پیروزی دیررسی باشد.

از نایب‌السلطنه [هندوستان] تلگرافی داشتم حاکی از اینکه او در ارسال محمولات پستی برای زندانیان جنگی در آلمان با مشکلات زیادی روبه‌روست و می‌پرسد آیا می‌شود آنها را از طریق ایران فرستاد. او می‌خواهد بداند که آیا شعبه صلیب‌سرخ بین‌المللی یا هلال‌احمر در این مملکت وجود دارد. متأسفانه وجود ندارد و من تصور نمی‌کنم ایرانیها در چنین سازمانهای بی‌منفعتی فعالیت داشته باشند. آنان تشکیلات مخصوص به‌خودشان را دارند که شیر و خورشید سرخ می‌نامند. نشان آن شبیه علامت سر در مسافرخانه‌های انگلستان است، اما این

۴۵. در ۲۵ مارس ۱۹۴۱ حکومت یوگسلاوی زیر فشار آلمان به‌پیمان محور پیوست. دو روز بعد یک کودتا در بلغراد حکومت را ساقط و حکومت مورد نظر متفقین را جانشین آن کرد. متعاقب آن آلمان به‌یک حمله برق‌آسا (Blitzkrieg) به یوگسلاوی دست زد.

۴۶. کرن و هرار پس از اشغال اتیوپی و اریتره به‌وسیله ایتالیا، در ۲۶ و ۲۷ مارس ۱۹۴۱ به‌دست نیروهای انگلیسی و هندی افتاد. ایتالیاییها در پنجم آوریل آدیس‌آبابا را تخلیه کردند و امپراتور هیلاسلاسی در پنجم مه - پنج سال بعد از روزی که ایتالیاییها آنرا اشغال کرده بودند - به‌پایتخت بازگشت.

سازمان نام خود را از علامت رسمی کشور گرفته است. ما نمی‌توانیم انتظار زیادی از این سازمان داشته باشیم و اگر برای انتقال محمولات پستی یک صلیب سرخ انگلیسی دایر کنیم ممکن است همکاری آلمانیها در مورد ارسال محمولات کمتر شود. مقداری بسته‌های خوراکی از اینجا برای پسر نایب‌السلطنه^{۴۷} که در آلمان زندانی جنگی است فرستاده شده است. دو یا سه محموله که یک زن انگلیسی مقیم اینجا برای یک زندانی جنگی دیگر فرستاده به مقصد رسیده است. بنابراین تا اندازه‌ای امیدواریم که مال ما هم به آنجا برسد. متأسفانه میزان تعیین شده توسط مقامات ایرانی ۵۰۰ گرم است، یعنی اندکی بیش از یک پوند. حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] برای هر یک از زندانیان جنگی انگلیسی محموله‌ای به وزن ده پوند به‌طور هفتگی می‌فرستد. اگر این بسته‌ها برسد حتماً [در وضعیت زندانیان] تغییری ایجاد می‌کند.

یکی از مسائل اینجا جلوگیری از دستیابی دشمن به کالاهایی است که به آن نیاز دارد. آلمانیها مقدار زیادی پنبه از ایران به‌دست می‌آورند و به‌نظر نمی‌رسد حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در این باره نگران باشد. علت آن شاید این است که مقدار پنبه‌ای که آنها می‌توانند در این مملکت به‌دست آورند، در مقایسه با میزانی که ایالات متحد آمریکا از طریق ولادیوستک به روسیه می‌فرستد، ناچیز است. روسیه، کشوری که اصلاً وارد کردن پنبه آمریکایی به آن سابقه نداشت، اینک ظاهراً برای جایگزین کردن پنبه ارسالی به آلمان، به آن احتیاج دارد. ما احتمالاً مقداری از تولیدات پشم ایران را می‌خریم و به سایر کالاهای دیگر هم نظر داریم. ما باید مواظب واردات خود ایران هم باشیم، مبادا که بعضی اقلام راهی آلمان بشود و یا برای ارسال کالاهای مشابه به آلمان مورد استفاده قرار گیرد. به‌عنوان مثال ایران برای کارخانه گلیسیرین و صابون‌سازی خود تقاضای روغن نارگیل کرده است. خوب، ایران قبلاً هرگز روغن نارگیل وارد نمی‌کرد و با روغن خود، بخصوص روغن تخم پنبه، می‌ساخت، اما این کشور مقادیر زیاد روغن تخم پنبه به آلمان صادر می‌کند و شاید می‌خواهد با وارد کردن روغن نارگیل جای آن روغن را پر کند. این می‌تواند نوعی نیرنگ برای تحصیل روغن نارگیل و ارسال آن به آلمان باشد،

۴۷. Earl Hopetown، متولد سال ۱۹۱۲. بزرگترین پسر لرد لینلیتگو نایب‌السلطنه هندوستان که از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ زندانی جنگی بود.

جایی که گفته می‌شود برای ساختن بعضی انواع مواد منفجره به آن احتیاج است.

چیز دیگری که باید مواظب بود لاستیک است. ایرانها نسبت به لاستیک خام علاقه‌ای نشان می‌دهند که هرگز در زمان صلح تصور آن را نمی‌کردند. صدور آن از مالایا و جاهای دیگر قابل کنترل است، اما با بازرگانان تایلندی که اسماً در کشتیهای ژاپنی به مقصد ایران یا روسیه کالا صادر می‌کنند چه باید کرد؟

تهران - چهاردهم آوریل ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۱/۲۵]

در این لحظه احتمالاً حمله آلمان به جبهه مشترک انگلیس و یونان در بالکان در شرف آغاز شدن است و شاید از طرف ایتالیا و آلمان یک دست‌اندازی برای نفوذ به داخل مصر صورت گیرد. آرزو می‌کنم می‌توانستم در این مورد کاری انجام دهم، اما چون نمی‌توانم، به خبرهای اینجا می‌پردازم.

خیال داشتم سه روز آخر این هفته را در سفر باشم - دو روز رفت و آمد و یک روز در اصفهان، ولی اوضاع طوری است که احساس نمی‌کنم بتوانم جسارت به خرج داده و این همه از [سفارت] خانه دور شوم. تغییر حکومت در عراق عاملی است که ما را در اینجا به خود مشغول کرده^{۴۸} و همین‌طور تهدید آلمان نسبت به یونان و شاید ترکیه که برای ایران اهمیت بسزایی دارد. نه، حالا وقت مسافرت نیست، هرچند که احتمالاً هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. اما من تا آخر ماه مه می‌توانم هر وقت بشود به راحتی به اصفهان بروم، بعد از آن تاریخ هوا برای سفر تفریحی تا اندازه‌ای گرم خواهد بود.

به نظر می‌رسد سر بازیل نیوتن از تعطیلاتش لذت می‌برد. او تازه از مسافرت به [ساحل دریای] خزر بازگشته و فردا عازم اصفهان، شیراز و تخت جمشید است.

۴۸. در سوم آوریل ۱۹۴۱ رشیدعالی گیلانی، با حمایت ارتش، صحنه‌گردان کودتایی در بغداد شد. امیر عبدالله نایب‌السلطنه به بصره گریخت و سپس به شرق اردن رفت. سرکینان کورنوالیس سفیرکبیر بریتانیا، که در آستانه کودتا وارد بغداد شد، از شناسایی حکومت جدید که مورد استقبال آلمان و ایتالیا قرار گرفت سر باز زد. رشیدعالی از برلین تقاضای کمک کرد که مقدور نبود. بریتانیا با استناد به عهدنامه دوستی سال ۱۹۳۰ در ۲۹ آوریل ۱۹۴۱ در بصره نیرو پیاده کرد. در نتیجه جنگ سی‌روزه، پایگاه نیروی هوایی سلطنتی در حبیانیه به‌طور ناموفق از سوی ارتش عراق مورد حمله قرار گرفت و خانواده‌های انگلیسی در سفارتخانه انگلیس و آمریکا تحت محاصره بودند. نیروی کمکی شرق اردن به جنگ و محاصره خاتمه داد. رشیدعالی گیلانی نخست به تهران و سپس به ترکیه گریخت. نایب‌السلطنه بازگشت و نیروهای انگلیسی تا پایان جنگ در عراق ماندند.

برای من در هر حال مقدور نخواهد بود به جایی دورتر از شیراز بروم، ولی امیدوار بودم سه روزی به اصفهان گریز بزنم. نیوتن قطعاً در حوالی بیست و پنجم [آوریل] از راه افغانستان خواهد رفت. دیدارهای من از جمله با کنسولهای شهرهای دور و نزدیک، پیکهای سلطنتی که بین ترکیه و روسیه در ترددد و دیگران مسئله نیوتن را تحت الشعاع قرار داده است. در مواقع عادی من از این کارها لذت می‌برم، ولی در حال حاضر آدم از هیچ چیز کاملاً لذت نمی‌برد. به هر حال خبرهای خوشی از کمک رو به افزایش آمریکاییها به گوش می‌رسد، هر چند که «کمک همه‌جانبه» آنها به یوگسلاوی فرق زیادی برای این کشور قهرمان نخواهد داشت. من فکر می‌کنم یوگسلاوی را به خاطر شجاعت باید در صدر فهرست قرار داد. احتمالاً بیشتر کشورها توانسته بودند وجدان خود را راضی کنند که پیمان با آلمان کار بدی نبوده و هر انتخاب دیگری مستلزم داشتن جسارت بوده است. ایرانیان حتماً یوگسلاوها را احق و نادان تصور می‌کنند.

آیا درباره مذاکرات چند روز پیش یک ایرانی با ترات دبیر شرقی برای نوشتن؟ این شخص گفته: نمی‌داند چرا انگلستان به جنگ ادامه می‌دهد، چون به توافق رسیدن با آلمان آسان است، بریتانیای کبیر باید مستعمرات ایتالیا را تصاحب کند و آلمان باید مستعمرات فرانسه را بردارد، آنگاه همه چیز درست می‌شود. یک ایرانی دیگر - یک دیپلمات بازنشسته - چند روز پیش به طور جدی مرا نصیحت کرد که ما بهتر است به ژاپن قولهایی بدهیم، نه به قصد اجرای آن، بلکه برای دورنگاهداشتن این کشور از جنگ!

نمونه دیگری از خصلت بی‌رحمی ذاتی ایرانیان. این مطلب از نامه‌ای که فینچ برایم فرستاده نقل می‌شود. او تا این اواخر در اینجا دبیر شرقی بود و حالا به موصل رفته است. او می‌نویسد:

«من ضمناً این توفیق را داشتم که وقتی منتظر عبور از مرز بودم شاهد یک حادثه ناخوشایند باشم که بیشتر مختص ایرانیان است. دو سرباز که سرگرم بارکردن کامیونها بودند، به جهتی باعث ناراحتی یک افسر بی‌شخصیت شدند که ناظر عملیات بود. آن بیچاره‌ها را در میان جمع کسان‌کشان به مقابل تمام دسته نظامی آوردند که برای تماشا به صف ایستاده بودند. یک مرد روی سربازی از آن دو نشست و دیگری روی پاهایش و سومی با یک چوب دستی کلفت به طول تقریباً پنج پا (یک

دسته‌بیل گمان می‌کنم) حدود بیست ضربه به پشت، عقب سر و یا هر جای دیگر که سر راه آن آلت بدهیبت قرار می‌گرفت زد - عملی که می‌توانست به راحتی باعث آسیب دیدن ستون فقرات شود. بعد وقتی که قربانی زوزه کشان تلاش می‌کرد سر پا بایستد افسر گاه‌وبی‌گاه با مشت‌هایش به او حمله می‌کرد، و آنقدر با لگد به شکم و جوارحش زد تا افتاد. روی زمین هم به زدن او با لگد ادامه داد و تمام مدت کلمات رکیک ادا می‌کرد. من امیدوار بودم که تا حد امکان با برجسته نشان دادن خودم و اخم کردن باعث جلوگیری شوم، ولی این‌طور نشد. البته می‌دانستم انجام هر کاری مثل پادرمیانی کردن، معنی‌اش این خواهد بود که وقتی از انتظار دور شوم اتفاق بسیار بدتری بیفتد. بعد از طریق نوکرم شنیدم که یکی از آن دو مرد بدبخت، پس از آنکه مدتی پشت گمرکخانه افتاده بود، مقداری تریاک نسبتاً مهلک به دست آورده و خورده است. آخرین چیزی که دیدم یک اتومبیل با پز شک ارتشی بود که با سرعت او را به بیمارستان می‌برد. این بود آخرین خاطره نفرت‌انگیز از ایران. به هر حال من تصور می‌کنم افراد زیر دست محکوم به تقلید همان کاری هستند که افراد مافوق انجام می‌دهند.»

اشارهٔ فینچ در آخرین خط، به موردی است که وقتی یک سوارکار عوضی برندهٔ مسابقه شد، شاه عصبانی گردید و در ملاعام و پیش چشم کلیه هیئت‌های دیپلماتیک با لگد به شکم او زد.^{۴۹}

تهران - هفدهم آوریل ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۱/۲۸]

شماری از نیروهای برای پیوستن به نیروهای نیروزی در کانادا در حال عزیمت هستند. دو مرد جوان فرانسوی هم که از آلمان به سوئد فرار کرده بودند از اینجا عبور کردند. هر دو قصد داشتند به نیروهای فرانسه آزاد ملحق شوند. آنها ضدانگلیسی بودند، چون که می‌پنداشتند ما آنان را تنها گذاشته‌ایم. اما قصد داشتند به دوگل بپیوندند، زیرا فکر می‌کردند که بجای این: «کار دیگری نمی‌شود کرد».

۴۹. حقیقت ماجرا از این قرار بود که در یکی از مسابقه‌های اسبدوانی تهران دو تن از سوارکاران از دیگران پیشی گرفتند. در دور آخر مسابقه یکی از دو رقیب با شلاق خود ضربه‌ای محکم به چشم اسب رقیبش می‌زند و مسابقه را با اختلاف بسیار ناچیزی می‌برد. بیشتر تماشاگران و هیئت‌های سیاسی و از جمله سررجینالد هور وزیرمختار بریتانیا که با دوربین‌های خود مسابقه را دنبال می‌کردند از این عمل زشت برندهٔ مسابقه به شدت ناراحت شدند. به دستور رضاشاه سوارکار خاطی به جادر مخصوص برده شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

دو یا سه نفر فرانسوی در اینجا هستند که انگلیسی خوب می‌دانند و ما بعضی مواقع اشکالات یکدیگر را در امر ترجمه برطرف می‌کنیم. من با سؤال کردن دربارهٔ یک ترجمهٔ قرص و محکم به زبان فرانسه از آخرین کلمات یکی از داستانهای کوتاه سامرست موام^{۵۰}، یعنی: «احمق! [لعتی] تو یک مرد عوضی را کشته‌ای»^{۵۱} بیش از یک نفر را عذاب داده‌ام. ولی حالا آنچه را چرچیل دربارهٔ نیروی هوایی سلطنتی گفته کاملاً ترجمه‌ناپذیر یافته‌ام: «هرگز این همه، تا این اندازه، به این عدهٔ معدود مدیون نبودند.» من توانستم ترجمه‌ای عرضه کنم که مسخره به نظر نرسد و مدعی نیستم ترجمه‌ای که در آخر این نامه می‌آورم خیلی بهتر باشد، هرچند که به وسیلهٔ یک جوان باذوق فرانسوی که مدرس ادبیات فرانسه در دانشگاه تهران است انجام شده. شخصی که تا چند ماه پیش سرکنسول (افتخاری) نروژ بود، وقتی کارش به عنوان یک مهندس او را راهی تبریز کرد، تصمیم گرفت به نروژ تحت حکومت نازی بازگردد. یک شرکت دانمارکی در نروژ شغل خوبی به او پیشنهاد کرده که آن را پذیرفته است. لاروم^{۵۲}، مهندس دیگری که در مقام سرکنسول در حال فعالیت بوده است بیشتر از این بابت ناراحت است که آن یکی به او اخطار کرده که «زیاد تند» نرود.

لاروم به نروژی‌هایی که می‌خواهند برای پیوستن به متفقین به کانادا بروند کمک می‌کند و هر کار دیگری که حکومت آزاد نروژ از او بخواهد انجام می‌دهد. لاروم آدم جالبی است و همهٔ ما او را تحسین می‌کنیم. او یک پسر پانزده ساله و بستگان زیادی در نروژ دارد، بنابراین اگر آلمانیها بخواهند از او انتقام بگیرند خیلی آسیب‌پذیر است. زن بسیار دوست‌داشتنی‌اش از بیماری سل رنج می‌برد، اما من مطمئنم هیچ چیز او را وادار به تسلیم شدن در مقابل آلمانیها نخواهد کرد. این را می‌گویند شهامت.

۵۰. William Somerset Maugham (۱۸۷۴-۱۹۶۵)، رمان‌نویس انگلیسی.

۵۱. آخرین جملهٔ رمان کوتاه مکزیکی بی‌مو نوشتهٔ سامرست موام. در این رمان «ر» ژنرال کارمونا (مکزیکی) را که به علت نداشتن موی سر و ابرو و مژه، «مکزیکی بی‌مو» می‌خواند به‌اشندان (سامرویل) معرفی می‌کند و به‌او مأموریت می‌دهد «کنستانتین اندریدی» یونانی را که حامل اسناد و پیغامی بسیار مهم از طرف «پاشا» است و از قسطنطنیه عازم رم می‌باشد تا اسناد و پیغام را به سفارت آلمان برساند، بکشد. به‌ظاهر مأموریت انجام می‌شود، ولی اندکی بعد به‌اشندان خبر می‌رسد که مأموریت مأمور یونانی به‌عقب افتاده است. در نتیجه اشندان متوجه می‌شود که «مکزیکی بی‌مو» کس دیگری را به‌جای اندریدی کشته است و در حالی که «سرپایش از خشم می‌لرزد» عبارت یادشده را به «مکزیکی بی‌مو» می‌گوید.

52. Laerum

این ترجمه‌ای است که من از روی اصل آن نوشته‌ام، بنابراین تو می‌توانی برای خودت مبادرت به ترجمه بکنی، بدون آنکه از کسی کمک بگیری.

«jamais si mince poignée d'hommes, ne s'acquit de tels titres à la gratitude d'un si grand nombre»

من حواسم را روی موضوع تصمیم‌گیری برای انجام اولین مسافرت در ایران از دسامبر ۱۹۳۹ متمرکز کرده بودم و قرار بود که فردا به سفری سه‌روزه به اصفهان بروم، ولی حالا بارانی که بسیار دیر آمد بسیار تند می‌بارد و شب گذشته پس از چندین هفته تأخیر و برخلاف خیلی از سالهای گذشته برف آمد.

تهران - اول مه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۲/۱۱]

خبر مربوط به خروج سالم هشتاد درصد لشکر اعزامی به یونان تازه اعلام شده است. ما در اینجا امید چنین نتیجه مطلوبی را نداشتیم و اگر نصف نیرو هم از دست رفته بود تعجب نمی‌کردیم. مناطق بسیار دیگری در جهان وجود دارد که درخور توجه‌اند و حالا خاور نزدیک و میانه کاملاً جلو صحنه قرار دارند. پیاده کردن نیرو در بصره از یک جهت اثر خوبی داشت، ولی امور در این بخش از جهان خیلی پیچیده است. به هر جهت...

ما حالا یونانیها و یوگسلاوها را داریم که برای صلاح اندیشی و دلگرمی چشم به ما دوخته‌اند. یوگسلاوها در این مملکت سفارتخانه خودشان را دارند، ولی یونانیها در تهران نمایندگی ندارند. سفارتخانه ترکیه حافظ منافع یونان است، اما بجز تشریفات معمولی کاری انجام نمی‌دهد، بنابراین یونانیها برای امور دیگر به ما مراجعه می‌کنند.

دنباله نامه

می‌خواستم باز هم در این مورد بنویسم، چون که پست سیاسی فردا بسته می‌شود، ولی ناگزیر شدم دوساعتی را در نمایشگاه سالیانه صنایع ایران باشم. اگر لاریمرها که ایران عقب‌مانده‌تر را به یاد دارند در اینجا بودند و می‌دیدند که آدم می‌تواند چیزهایی از قبیل منسوجات نخی، پشمی [woollen] و ابریشمی بخرد دچار تعجب می‌شدند. (تصادفی بود که woolen را به دیکته آمریکایی woollen نوشتم). بلورآلات کاملاً خوبی هم در نمایشگاه بود که به وسیله کارخانه تأسیس شده

به وسیله چکها ساخته شده است. پارچه‌ها ظاهراً دوام چندانی ندارد و زود از سکه می‌افتد.

ایرانیان شیک‌پوش دوست دارند پارچه‌های انگلیسی گران‌قیمت بخرند. چندی پیش دبیر بازرگانی ما نمونه‌هایی از پارچه‌های زیبای انگلیسی به قیمت‌های هر یارد پنج شیلینگ و بیست و پنج پنس و شش شیلینگ و سی پنس دریافت کرد و آنها را برای یک مغازه بزرگ^{۵۳} که فقط منسوجات انگلیسی و فرانسوی می‌فروشد فرستاد. صاحب مغازه تأیید کرد که پارچه‌ها عالی است، ولی تقاضای انواع گرانتری را نمود، چون که مشتریانش چنین پارچه ارزان‌قیمتی را نمی‌خریدند و باور نمی‌کنند که هیچ ارزانی بی‌علت باشد.

فریا استارک^{۵۴} را مجبور کردم چند روزی نزد من اقامت کند. او در مورد حضر موت و همین‌طور در مورد یمن که چندهفته‌ای را در آنجا گذرانده و در واقع یک دیدار تبلیغاتی بوده، خیلی اشتیاق نشان می‌داد. تا آن موقع ایتالیایی‌ها کارها را به‌روال خودشان می‌گرداندند، یعنی یمن را پر از دکترهای ایتالیایی کرده و تمام مقامات و بسیاری از یمنی‌ها را زیر بلیت خودشان گرفته بودند و آنجا را از تبلیغات ایتالیایی پُر کرده بودند. من تصور می‌کنم حاضر جوابی و شوخ‌زبانی دوشیزه استارک می‌بایستی ضربه خوبی به ایتالیایی‌ها زده باشد. او از چند ماه پیش تاکنون در قاهره کار می‌کرده است و به محض اطلاع از اینکه آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها از مرزهای مصر عبور کرده‌اند بی‌درنگ، به جای انجام دیدار از اصفهان، به سر کار خود بازگشت.

بالاخره از اصفهان بازدید کردم. فقط دو روز در آنجا بودم (طی مسیر از هر

۵۳. مقصود پارچه‌فروشی بزرگ «کیو و پسران» واقع در اواسط خیابان لاله‌زار است.

۵۴. Freya Madeline Stark متولد سال ۱۸۹۳. سیاح، کاشف، مؤلف، مراسله‌نویس. در طول جنگ مجری تعدادی مشاغل دولتی در عدن، مصر، عراق، هند، ایالات متحد و ایتالیا بود. - ویراستار متن انگلیسی.

فریا مادلین استارک در پاریس متولد شد و دوران کودکی‌اش را در انگلستان و ایتالیا سپری کرد. در دانشکده بدفورد دانشگاه لندن به تحصیل در رشته ادبیات پرداخت و در طول جنگ اول جهانی در جبهه ایتالیا به کار پرستاری مشغول شد. پس از تحصیل در رشته زبان عربی به دعوت نخست‌وزیر عراق به بغداد رفت و در اداره روزنامه بغداد تایمز به کار پرداخت. در زمان جنگ دوم جهانی به خدمت وزارت اطلاعات بریتانیا درآمد و به اقصی نقاط خاورمیانه سفر کرد. تألیفاتش افزون بر سی مجلد است که به‌مهمترین آنها اشاره می‌شود: دره حشاشین، غرب و شرق، دروازه‌های جنوبی عربستان، آنسوی فرات، نامه‌هایی از سوریه، زمستان در عربستان و سفرنامه به الموت، لرستان و ایلام.

طرف یک روز طول کشید) ولی چیزهای زیادی دیدم و از آنچه دیدم بسیار لذت بردم. همه آثار هنری ایران - یا بیشتر آنها - تا سال ۱۹۲۸ مورد بی توجهی قرار می‌گرفت، تا اینکه یک باستان‌شناس فوق‌العاده فرانسوی به نام آقای گدار^{۵۵} عهده‌دار آن شد. او متوجه گردید که بیشتر موقوفات به وسیله روحانیان محلی «بالا کشیده»^{۵۶} شده است و در اکثر موارد قباله‌ها «غیب»^{۵۷} شده و بقیه داراییها که در اختیار اوقاف بوده دولت تحویل گرفته و برای نگهداری ابنیه با بی میلی کامل پول می‌دهد. به هر حال آقای گدار بودجه‌ای در اختیار دارد که هر چند ناچیز است و هر چند وزیر معارف همیشه برای مدارس و مقاصد دیگر به آن دست‌درازی می‌کند، با این حال ترتیبی داده که کارهای بسیار زیادی انجام شود. یک دلیل آن این است که شماری از استادکاران بسیار ماهر - بیشتر پیرمردان - تصور می‌کنند کمک به تعمیر یک مسجد ثواب دارد و از گرفتن اجرت سر باز می‌زنند. این راهی است برای «نجات روح» و راهی بسیار خوب. وقتی گدار کارش را شروع کرد، وضع بعضی از زیباترین بناها باید رقت‌انگیز بوده باشد. به عنوان مثال مسجد باشکوه سلجوق که همان مسجد جمعه باشد، به عمق سه پا آکنده از فضله و بقایای کبوتران مرده بوده و در بیشتر جاهای آن مردم کلبه‌هایی ساخته بودند که در آن زندگی می‌کرده‌اند. گنبد‌ها نمونه اعجاب‌انگیزی از آجرکاری بی‌پیرایه است که زیبایی خود را مدیون قراردادن آجرها از زوایای مختلف و مهارت ایرانی در قراردادن یک گنبد مدور بر روی یک بنای چهارگوش است. کاشی‌کاری بناهای متأخر به حدی با مهارت مرمت شده که وقتی پس از چند ماه لایه نازکی از غبار آن‌را پوشانده، همه کاشی‌کاریها یک‌شکل به نظر می‌رسد. گفتن اینکه کدام کار جدید و کدام قدیم است ممکن نیست. بیشتر این نقش‌ونگارها، کاشی‌کاری معمولی نیست، بلکه موزائیک کاری است. حتی متنهای زیبایی از قرآن تراشیده شده و در زمینه، به رنگ دیگر، جاسازی گردیده است. این کار جالب با یک ابزار انجام شده: چکشی که به جای سر پهن سر تیز دارد. جالب‌ترین چیز، ترفندی بوده که براساس آن بخشی از

۵۵. André Godard (۱۸۸۱-۱۹۶۵) در واقع - اگر نه اسماً - سرپرست موزه تهران بود. خانم گدار هم یک محقق برجسته بود و شخصیت پرچش و خروشی داشت. خود گدار خیلی آرام بود. (ا.ک.ل). گدار پیش از آمدن به ایران در عراق، سوریه، مصر، افغانستان و هند کار کرده بود. از تألیفات او می‌توان به کتابی درباره مفرغهای لرستان (۱۹۳۱)، مجموعه آثار ایران (۱۹۳۱) و هنر ایران (۱۹۶۲) اشاره کرد.

56. had been eaten

57. had disappeared

کاشی‌کاری به صورت منحنی صحیح ساخته شده است. من تصور کردم که این روش را گدار متداول کرده است، ولی او می‌گوید این یک کار سنتی است و او در این مورد کاری انجام نداده است. دیدن نحوه کار افراد جالب بود و روابط خوب موجود بین آنها و گدار.

از طرف دیگر رابطه دکتر شافتر^{۵۸} پزشک انجمن مبلغان مسیحی که پشتش تاسه نسل سوئسی بوده‌اند با مردم، هرچند به شیوه‌ای کاملاً متفاوت، به همین اندازه دلپذیر بود. او سالها مقیم اصفهان بوده است و به نظر می‌رسد نصف جمعیت اصفهان از زیر دست او گذشته باشند. وقتی او ما را به این طرف و آن طرف می‌برد رفتار ظفر نمونی داشت و با مردان و زنان شوخی می‌کرد. زمانی که ما در مسجد شاه بودیم ظهر شد و وقت بستن مسجد فرارسید و دکتر شافتر می‌خواست یک مسجد دیگر – [مسجد شیخ] لطف‌الله – را هم به ما نشان دهد. او از خدمه خواست که بروند و از همکارانشان در [مسجد شیخ] لطف‌الله بخواهند مسجد را برای او باز نگه دارند. آنان اعتراض کردند که این ممکن نیست و برخلاف قوانین است. او گفت: «چی! شما نصف شب مرا از رختخواب بیرون می‌کشید که بچه‌ها را به دنیا آورم و حالا حاضر نیستید پنج دقیقه یک مسجد را برای من باز نگه دارید؟» این موضوع که با یک خشم تصنعی بیان گردید باعث خنده بلندی شد و خدمه برای بازنگهداشتن مسجد دوم هجوم بردند. خدمه آنجا هم هیچ‌گونه مخالفتی نشان ندادند.

دوشیزه لمبتون، وابسته مطبوعاتی ما، اخیراً در دهکده‌ای نزدیک کاشان اقامت داشت. در محلی به فاصله پنج یا شش ساعت با اتومبیل از تهران. در آنجا پیرمردی در یک دکان از او می‌پرسد: حقیقت دارد که جنگی در جریان است. او نمی‌دانسته که چه کسانی در حال جنگ هستند، اما شنیده جنگی در کار است. دوشیزه لمبتون او را مطمئن می‌کند که اطلاعاتش درست است و از او می‌پرسد که آیا جنگ گذشته را به خاطر دارد. پیرمرد بعد از مدتی فکر کردن می‌گوید چیزی از اینکه روسها به یک جایی نزدیک اینجا آمدند به خاطر می‌آورد. این در مملکتی است که ارتشهای روسیه، ترکیه و انگلیس در آن حضور داشتند – بدون اشاره به آلمانیهایی که با افسران سوئدی ژاندارمری این سو و آن سو می‌رفتند و مردم را به حمله به کنسولگریها و بانکهای ما تشویق می‌کردند.

58. Dr. Schaffter

در اینجا یک مرد فرانسوی که اول طرفدار [حکومت] ویشی بود و حالا بدون شک با ما روابط دوستانه تری دارد یک مقاله شگفت‌انگیز برای من به دست آورد که در آن موروا از سیاست پتن^{۵۹} دفاع کرده. وقت پس دادن مقاله گفتم: «موروا فرانسوی خوبی است، ولی کامبرون هم همین طور بود» و ادامه ندادم.^{۶۰} به نظر می‌رسد روسها کمتر از گذشته با آلمانیها روابط دوستانه دارند...

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم مه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۲/۱۷]

شاه تقریباً مورد نفرت همگان و از جمله ماست که حامیان او تصور می‌شویم... اقدام برای تغییر شاه و حتی سلسله او مردم‌پسند خواهد بود... چنان‌که شاه نظم را برقرار و بی‌طرفی را حفظ کند، ادامه حکومتش در طول جنگ احتمالاً برای ما بهتر از هر جانشین محتمل دیگری است، اما اگر بیرونش کنند، حتی اگر این کار علناً به وسیله آلمان صورت گیرد، ما باید فوق‌العاده با احتیاط عمل کنیم و از همه مهمتر از هر آنچه این شایعه را برانگیزد که ما او را هم‌شان حکام و جیه‌المله نروژ، هلند و جز آن قرار می‌دهیم اجتناب ورزیم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

دوازدهم مه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۲/۲۲]

[ریدر ویلیام بولارد یک ساعت با علی منصور نخست‌وزیر ملاقات می‌کند]. او مردی است نجیب، لایق و معقول. دیگر آن حالت خطاپوش را نداشت، بلکه کاملاً از مخاطراتی که ایران را تهدید می‌کند آگاه بود. قاطع و روشن سخن می‌گفت و اگر عقاید رایج در مورد شاه را بیان نمی‌کرد هرگز نمی‌توانست این لحن را به کار برد.

۵۹ Marshal Philippe Pétain (۱۸۵۱-۱۹۵۰). رئیس حکومت ویشی از ژوئن ۱۹۴۰. در سال ۱۹۴۵ محاکمه و محکوم به اعدام گردید، ولی به کوشش ژنرال دوگل حکم به زندان ابد در جزیره ایل دیو تغییر داده شد.

۶۰ André Maurois (۱۸۸۵-۱۹۶۷). مؤلف زندگی‌نامه‌های شلی، بایرون، دیزرائیلی، ژرژ ساند و جز آن. او از پشتیبانان مارشال پتن بود. مارشال پیر ژاک کامبرون (۱۸۴۲-۱۷۷۰) که ناپلئون به او مدال داد و به طبقه اشراف برکشیدش در واترلو زخمی و به اسیری به انگلستان برده شد و از آنجا کتباً به بلویی هجدهم پیشنهاد خدمات صادقانه کرد.

تهران - یکشنبه پانزدهم ژوئن ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۳/۲۵]

به خاطر نمی‌آورم آخرین نامه را چه موقع نوشتم، ولی باید پیش از شروع بحران در عراق بوده باشد، یا شاید وقتی که تازه شروع شده بود. پیک که طبق معمول باید به بغداد می‌رفت دوهفته‌ای در تهران ماند و ما به ناچار او را به جای بغداد به بصره فرستادیم. راه بغداد مجدداً باز شده، ولی هنوز کاملاً به حال عادی بازنگشته است و این نامه از طریق بصره ارسال می‌شود. به هر حال امیدوارم برای محموله‌های مراسلاتی سبک‌وزن بتوانم از راه روسیه به انگلستان استفاده کنم. وزارت خارجه آخرین سه محموله پستی مرا از طریق استکهلم و مسکو فرستاده است و نامه‌های «م» به تاریخ بیست و یکم مه ظرف سه هفته به دستم رسید. من تمام نامه‌های «او» را که در ماه مه، قبل از برطرف شدن بحران عراق، نوشته شده بود دریافت کردم و با آزاد شدن محمولات پستی در عراق یک بسته نامه، از نوزدهم مارس تا بیست و سوم آوریل، برایم آوردند. اگر حالا بتوانم نامه‌های فوری را از طریق استکهلم بفرستم وقت زیادی صرفه جویی می‌شود. این مسیر همان خط سر استافورد کریپس^{۶۱} است که مسیر استکهلم به انگلستان را با هواپیما طی می‌کند. وقتی مردم از من می‌پرسند این چگونه ممکن است، من با رمز و راز می‌گویم: «از طریق ماورای فضا».

تو در طول عملیات جنگی درباره حبابیه زیاد شنیدی. این یک پایگاه نیروی هوایی سلطنتی [انگلیس] است در فاصله شصت میلی غرب بغداد. ما براساس توافق با حکومت عراق در آنجا پایگاه هوایی داریم و این توافق متکی بر تفاهمی است که به موجب آن عراقیها، یعنی متحدین ما، طبق عهدنامه، هرگز رفتارشان نباید با بریتانیا غیردوستانه باشد. پایگاه حبابیه بجز سربازان محلی مجهز به تفنگ و مسلسل، حفاظ دیگری نداشت. موقعیت آن در زمان صلح بد نیست (بجز اینکه در گودی واقع شده و ممکن است در خطر طغیان [فرات] قرار گیرد) ولی چون زمین اطراف آن بلند است محل امن و مناسبی است. اگر توپخانه عراق کارایی می‌داشت، وضعیت ما در آنجا به خطر افتاده بود. حبابیه به دلیل بی‌لیاقتی عراقی جماعت و شجاعت و لیاقت نیروی هوایی [ما] نجات یافت. این احتمال هست که گلوله باران حبابیه بدون دستور یکی از چهار سرنهنگ مغرور عراقی شروع شده باشد؛ کسانی

۶۱ Sir Stafford Cripps (۱۸۸۹-۱۹۵۲)، نماینده حزب کارگر در مجلس. صاحب نشان شوالیه فرمانده. سفیر روسیه از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. مهرداد مخصوص انگلستان و عضو کابینه جنگی در سال ۱۹۴۲. وزیر تولید هواپیما از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

که همراه با رشیدعالی [گیلانی] و آلمانیها و ایتالیاییها، مسبب اصلی بحران بوده‌اند. حکومت عراق برای خروج زنان و کودکان از حبانیه خط امان داده بود و شاید تا انتقال آنان به بصره حمله را به تأخیر انداخته باشد.

مطلب زیر بخشی است از یک نامه که توسط خانم هولمن^{۶۲} همسر رایزن^{۶۳} سفارت ما در بغداد به دوستی در ایران نوشته شده است:

«شما همه درباره انتقال ما به حبانیه به وسیله کامیون و اتوبوس، تحت مراقبت نیروی هوایی سلطنتی شنیده‌اید و اینکه چگونه ما در آن شب به محاصره ارتش عراق افتادیم. من با اسمارت‌ها^{۶۴} در ساختمان فرودگاه اقامت داشتیم، بنابراین وقتی گلوله باران شروع شد با خانم اسمارت و خانم سندرسون^{۶۵} رفتیم و در محل انتقال مجروحین به کار پرداختیم. ما با سی گماشته در راهرو خوابیدیم و پنج روز تمام لباسهایمان را از تن دریاوردیم. بمب‌اندازی (بمباران؟) ظاهراً همیشه ساعت چهار صبح شروع می‌شد. ما تا نصف شب کار می‌کردیم و فقط یک آبدارخانه داشتیم و به ظرف شویی، آشپزی و در مجموع کمک به مجروحان می‌پرداختیم. دیدن نحوه کار نیروی هوایی سلطنتی و فوق‌العاده بودن خلبانان، حتی هنگامی که مجروحی وارد می‌شد، دلگرم‌کننده‌ترین مناظر بود. اما وقتی ما مجروحان را تحویل می‌گرفتیم که معمولاً آنان را می‌شناختیم – بخصوص خانم اسمارت که همه آنان را می‌شناخت – به شدت ناراحت می‌شدیم.

خلاصه، ما یک هفته در آنجا بودیم و افسر پزشک گفت او ما سه نفر را به عنوان مددکاران داوطلب نگاه خواهد داشت، ولی سرفرماندهی دستور داد که همه زنان باید بروند. ما با آخرین هواپیما آنجا را ترک گفتیم و به سلامت رهسپار شدیم و فقط چند گلوله به سمت ما شلیک شد که هواپیماهای همراه با آن مقابله کردند. وقتی به بصره رسیدیم هیچ مستخدمی آنجا نبود و ما سه نفر نقش پیشخدمتها را به عهده گرفتیم. ما خدمات مربوط به تهیه خورد و خوراک نظامیان را انجام می‌دادیم، هر روز صبح چهل رختخواب را مرتب می‌کردیم، یونیفرمهای افراد را شسته و اتو

62. Adeline Holman

۶۳. Adrian Holman (۱۹۷۴-۱۸۹۵)، رایزن سفارتخانه انگلیس در بغداد از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. خدمت در تهران از فوریه ۱۹۴۲. ارتقا به مقام رایزنی در سپتامبر ۱۹۴۲. خدمت در الجزیره در سال ۱۹۴۴. ازدواج با ادالین فاکس در سال ۱۹۴۰.

64. Smart

65. Sinderson

می‌کردیم، چون هیچ دویی^{۶۶} پیدا نمی‌شد...

این را نقل کردم چون اخبار کمی از آنچه در داخل عراق می‌گذرد وجود داشته است، نه به خاطر اینکه رفتار این سه زن چیز خارق‌العاده‌ای در این روزها باشد. بعضی از افراد جامعه انگلیسی در سفارتخانه ما در بغداد بودند، ولی بیشتر آنها در کرانه دیگر (یعنی کرانه چپ) رود [اردن] به سر می‌بردند و طبق قرار قبلی در سفارتخانه آمریکا پناه گرفته بودند. ناینشو^{۶۷} وزیر مختار آمریکا که بسیار فعال و شجاع است از اینکه فرصتی به دست می‌آورد تا علیه دول محور عمل‌کاری انجام دهد خرسند بوده. به نظر من او نزدیک به دوستان نفر را در سفارتخانه جا داده. رشیدعالی [گیلانی] به نادرستی بر این باور بود که نیروی هوایی سلطنتی [انگلیس] قصد بمباران بغداد را دارد (کما اینکه سرفرماندهی نظامی، بمباران آنجا و سایر هدفهای حساس را مشروع می‌دانسته، منتهی ما هرگز از این امتیاز استفاده نکردیم) و به اطلاع ناینشو می‌رساند که اگر نیروی هوایی سلطنتی اقدام به چنین عملی کند نیروی هوایی عراق سفارتخانه آمریکا را بمباران خواهد کرد. در نتیجه پناهندگان انگلیسی می‌خواسته‌اند سفارتخانه را ترک کنند و خودشان را به عراقیها تسلیم نمایند، ولی وزیر مختار توجهی به آن نمی‌کند و به رشیدعالی می‌گوید بروید به جهنم. همه افراد انگلیسی نتوانسته بودند در سفارتخانه [انگلیس] یا سفارتخانه آمریکا پناه بگیرند. فریا استارک یکی از افراد بدشانس بوده است. او حتماً همزمان با آغاز غوغا وارد عراق شده است. ما خبر یافتیم که او را در خانقین (نزدیک مرز) برای یکی دو روز نگه داشته و سپس به بغداد فرستاده‌اند. به هر حال ما تقریباً مطمئن بودیم (با شناخت او) که باید صحیح و سالم باشد.^{۶۸}

طبیعتاً اوضاع عراق باعث ناراحتی ما در اینجا شد. ایران، بجز مواقع نادر در

۶۶. dhobi، وابسته به یکی از طبقات (jati) دون مرتبه هندی که معمولاً انگلیسیها در مستعمرات خود از آنان فقط برای شستن البسه استفاده می‌کردند.

۶۷. Paul Knabenshue (۱۹۴۲-۱۸۸۳)، عضو سرویس امنیتی ایالات متحد. وزیر مختار بغداد از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۲. او به هنگام کودتای رشیدعالی گیلانی، نایب السلطنه امیر عبدالله را محرمانه با اتومبیل خودش به خارج از بغداد منتقل کرد.

۶۸. فریا استارک در سفارتخانه انگلیس بود. در یادداشت‌های روزانه‌اش آمده است:

۱۰ مه - احساس لکنوئی [مرکز ایالت اوتارپرادش] فرومی‌نشیند و جای خود را به احساس آسایش و دلنگی می‌دهد.

۱۶ مه - زنی از من پرسید که: «آیا فکر نمی‌کنم وقت آن رسیده باشد که ماتیکمان را کنار بگذاریم». اما اگر مرگ در رسد، من بر آنم که با چهره‌ای مرتب و آرایش‌کرده بعیرم.

مورد روسیه، احساس می‌کرد تقریباً از صحنه جنگ دور است، اما با نزدیک شدن هواپیماهای آلمان در همسایگی اوضاع تغییر کرد. مشکلات زیادی وجود داشت. بعضی از آنها را می‌توانی تصور نمایی، اگر از این واقعیت شروع کنی که شط‌العرب که تنها راه به‌بنادر ایرانی آبادان (محلی که پالایشگاه وجود دارد) و خرمشهر (محمرة سابق) است بجز یک باریکه در آبادان که مرز در امتداد خط تالوگ^{۶۹} ادامه می‌یابد، تماماً جزو آبهای عراق محسوب می‌شود؛ و اینکه کشتیهای جنگی انگلیس از این آبها استفاده می‌کنند، گشتیهای ارتش انگلیس از این آبها می‌گذرند، هواپیماهای نیروی سلطنتی از مرز پیچ‌درپیچ این ناحیه پاسداری می‌کنند.

ما اخبار فراوانی از بغداد دریافت می‌کردیم که بیشتر آنها از همان اول دلگرم‌کننده بود. چون در طول شورش ۱۹۲۰^{۷۰} در عراق به‌سر می‌بردیم با نگرانی مواظب بودیم که بینم قبایل چه می‌کنند. خوشبختانه آنها هیچ کاری نکردند و این یکی از علل اصلی شکست رشیدعالی [گیلانی] بود. او بجز ارتش و نیروی هوایی که افراد آن در مجموع پیرو رؤسای خود بودند و جوانان عراقی که تبلیغات سوء به‌شرارت آنان دامن زده بود و اقدام به غارت تعدادی مغازه و خانه - بیشتر متعلق به یهودیان - کردند، حامیان دیگری نداشت و ظاهراً آلمانیها از همان آغاز فهمیده بودند که بی‌پشتیبان مانده‌اند. علت دیگر شکست آنان این بود که رشیدعالی [گیلانی] بنزین کمی برای هواپیماهای آلمانی در اختیار داشت. نفت خام تولیدی از چاههای اصلی موصل (یا حتی کرکوک) نه در عراق بلکه در فلسطین و سوریه تصفیه می‌شود. یک تصفیه‌خانه عراقی در خانقین هست، ولی نمی‌تواند بنزین هواپیما بسازد. بنزین مصرفی هواپیماهای عراقی همیشه از آبادان می‌آید و چون ما در بصره بودیم نیروی هوایی عراق از آن محروم ماند.

همه گزارشها حاکی از آن است که آلمانیهای اینجائنگران و سرشکسته هستند و من حدس می‌زنم آنان از طرف حکومت آلمان به‌خاطر ناکامی در عراق به‌جهت مبالغه کردن در مورد قدرت طرفداران رشیدعالی [گیلانی] و پیش‌بینی نکردن معضلات، مورد سرزنش قرار گرفته‌اند و شاید هم به‌خاطر اینکه اجازه دادند

۶۹. مرز آبی که بر امتداد گودترین مسیر رودخانه تعیین می‌شود.

۷۰. برقراری قیمومت انگلیس بر عراق در آوریل ۱۹۲۰ منجر به یک جنبش ناسیونالیستی در بسیاری از مناطق عراق و بخصوص در مناطق وسطی فرات در ماه ژوئیه ۱۹۲۰ گردید که تنها شش ماه بعد با کشته شدن ۴۰۰ نفر از نیروهای انگلیسی و زخمی شدن ۱۰۰۰ نفر از آنان سرکوب شد.

شورش «خیلی زود» آغاز شود، که گناه آن به گردن آلمانیهاست. باری، من نسبت به هیئت نمایندگی آلمان در تهران که بدون شک از این مملکت به عنوان پایگاه عملیات علیه ما در عراق استفاده کردند اصلاً دلسوزی به خرج نمی‌دهم. اینجا پر از آلمانیهایی است که ادعا می‌کنند کارکنان شرکت‌های حمل و نقل و از این قبیل هستند و بعضی از آنان به طریق بسیار مشکوکی رفتار می‌کنند. ما همه خوشحال هستیم که حکومت جدید عراق با ایتالیا قطع رابطه کرده و وزیرمختار ایتالیا و کارمندانش را اخراج کرده است. وقتی ایتالیا وارد جنگ شد، حکومت عراق به رغم دوستی با ما از قطع روابط [با ایتالیا] سر باز زد. وزیرمختار ایتالیا در عراق، در مقام عامل توطئه، رابط بین آلمانیهای خارج و رشیدعالی [گیلانی] و دارودسته‌اش در داخل محسوب می‌شد و وجوه مالی مورد نیاز آنان را تأمین می‌کرد.

سفارتخانه ژاپن هنوز باز است. به هر حال چون روابط ما و ژاپن ظاهراً عادی است، در مورد آن کاری نمی‌شود کرد. در جریان درگیریهای عراق سفارتخانه‌های ژاپن در بغداد و تهران هر دو فعال بود.

اینک می‌شنویم که اسپانیا خیال دارد در اینجا وزیرمختار داشته باشد. چون این وزیرمختار کار مشروعی در اینجا نخواهد داشت، فرض ما بر این است که دول محور امیدوارند از او در جهات دیگری استفاده کنند. اخیراً یک دیپلمات مجارستانی جدید مأمور ایران شده است که هیچ‌گونه کار معمولی برای انجام دادن ندارد. اگر ما بتوانیم سوریه را بگیریم؛ روسیه تکان نخورد، آلمان به ترکیه حمله نکند و... همه اینها جالب است و خطرناک هم نیست. [ماتوی فیلی مونوف] همتای روسی من احضار شده است. او علت آن را نمی‌داند. خیلی نگران به نظر می‌رسد. قبل از اینکه سفیر تهران شود، مهندس راه آهن بوده است. من نمی‌دانم او بعد چه خواهد شد: یک نعش؟

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و پنجم ژوئن ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۴/۴]

[حمله آلمان به اتحاد شوروی در ساعات اولیه بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱ شروع شد

— ویراستار متن انگلیسی]

ایرانیها عموماً از حمله آلمان به دشمن قدیمشان خوشحال شده‌اند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم ژوئیه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۴/۱۶]

مردم ایران قویاً ضد روسی و در مجموع ضد انگلیسی هستند و از سیاست بی طرفی شاه که شما در طول بحران عراق از آن ناراضی نبودید، پشتیبانی می کنند. این الزاماً جلوی روزنامه‌ها را نمی گیرد تا از فعالیتهای آلمان به عنوان سوء استفاده از میهمان نوازی و ایجاد مخاطره برای مملکت ایران، انتقاد نکنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

نهم ژوئیه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۴/۱۸]

شاید شاه از دست زدن به اقدامی شدید علیه آلمانیها به این خاطر می ترسد که حکومت آلمان ممکن است علناً وی را مورد حمله قرار دهد و مردم ایران را علیه وی تحریک کند. این حاکی از آن است که از میزان عدم محبوبیت خود در میان مردم آگاهی دارد. به هر حال نخوت و ترسی که به وزیرانش القاء می کند در مجموع نمی گذارد او به چاره کار بیندیشد.

تهران - شانزدهم ژوئیه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۴/۲۵]

خبرهای روستایی: گمان بردم که باغ سفارتخانه پر از بچه گربه شده است، ولی خبرگان به من گفتند که سروصداها از جوجه شاهین هایی است که غذا می خواهند. درخت اسطوخودوس که به وسیله یکی از اسلاف من کاشته شده و حالا چندین خوشه بزرگ داده هفته ها زیبایی خود را حفظ کرده و همیشه پر از زنبور و پروانه است. بعضی از پروانه ها از نوع دم پرستویی است. گلها را حالا می چینند و در جعبه ها می گذارند و به نفع صلیب سرخ می فروشند. ما انتظار داریم از فروش آنها پانزده پوند به دست آید.

فکر نمی کنم با آخرین پست نامه ای فرستاده باشم، بنابراین درباره «مهاجران» چیزی نمی دانی. روسها نمی خواستند باور کنند که آلمانیها به آنها حمله می کنند، اما سفارتخانه ما در مسکو تصمیم گرفت همه زنان و کودکان، همچنین سه مردی را که به این یا آن دلیل می بایست آنجا را ترک کنند، به خارج بفرستد. حمله، صبحگاهی آغاز شد که آنان مسکو را ترک کرده بودند. گروه شانزده نفری سالم به اینجا رسید و

علاوه بر آنها خانمی به نام بری^{۷۱} که اجازه نیافته بود با شوهرش به مسکو برود، با او از ترکیه به ایران آمد. من فکر کردم این جماعت باید تا اندازه‌ای درمانده و ضمناً بسیار خسته باشند و ما می‌بایستی آنان را تا حد امکان از هتلهای نسبتاً نامرغوب و گرم اینجا نجات دهیم. در نتیجه ترتیبی فراهم آوردیم که آنها را در اماکن مختلف مقر تابستانی سفارتخانه در قلعهک جا دهیم. من آماده بودم هفت یا هشت نفر را بپذیرم، اما دریافت اطلاعات رسمی (هرچند معلوم شد درست نیست) حاکی از اینکه این عده به علت عدم وجود کشتی تجاری، در باکو معطل مانده‌اند و باید از راه دیگری بیایند، باعث شد که من شش نفر دیگر را به جای آنان قبول کنم: یک کارمند پناهنده که به تازگی با همسر و دو دخترش از صوفیه وارد شده و شغل قبلی خود را در هیئت نمایندگی در صوفیه رها کرده، نایب کنسول زاهدان (دزدآب سابق، نزدیک مرز بلوچستان) و یک مرد از اداره اطلاعات یا هر چیز دیگری که در هند به آن می‌گویند. بعد ناگزیر شدم - با یک مهلت یک ساعته - این شش نفر را خارج کنم تا جا برای گروه اصلی آماده شود. به لطف خشکی هوا ملاقه‌هایی که مورد استفاده آنان قرار گرفته بود در همان عصر شسته و خشک شد و برای میهمانان جدید آماده گردید.

فکر می‌کنم نسبتاً خوب به پناهندگان سروسامان دادم. [نایب] کنسول و همسرش که دو دختر کوچک دارند و یک معلمه سرخانه، نزد همسر وابسته هوایی و دو پسر کوچکش اقامت گزیدند. سهم من هشت نفر از افراد با موقعیت اجتماعی «پایین‌تر» بود: همسران بایگانها و ماشین‌نویسها، یک بایگان و همسرش و جز آن. خانمی به نام لوآرد^{۷۲}، همسر یکی از کارکنان شرکت نفت، از سر لطف پیشنهاد کرد دو نفر از پناهندگان را بپذیرد، اما من مواظب بودم که با فرستادن همسران ماشین‌نویسها، از میهمان‌نوازی او سوءاستفاده نکنم، بنابراین دو دختر سر استافورد کریس را به نزدش فرستادم و او کاملاً خوشحال بود. ما که موقعیت اجتماعی مطمئنی داریم می‌توانیم دست به مخاطره بزنیم. آیا دوک آف دونشر^{۷۳} برای راحت کردن میخچه‌هایش کفشهایش را نبرید؟ خوب من هم در همان وضع هستم. مطالعه احوال این پناهندگان جالب بود. یک زوج خیلی خوب وجود داشت:

71. Mrs. Berry

72. Mrs. Luard

73. Duke of Devonshire (۱۹۰۸-۱۸۳۳). سیاستمدار انگلیسی و رهبر وحدت‌طلبان لیبرال.

مردی به نام اسکات^{۷۴} که او را در مسکو دیده بودم، منشی رایزن بازرگانی بود - و همسرش. زن روس است و من معمولاً همسران روسی مردان انگلیسی را دوست ندارم، اما این زن آدم خیلی خوبی بود: خوش خلق بود و هرگز شکایتی نمی کرد، قدر دان بود و با بعضی خانمها که کمتر مفید بودند و کمتر سازگار، رابطه خیلی خوبی داشت. یک زن چاق میان سال بود اهل ریگا، از ناحیه بالتیک روسیه، که متجاوز از بیست سال است با یک مرد انگلیسی ازدواج کرده، بدون آنکه حرف زدن به زبان انگلیسی را آموخته باشد. خانم متظاهری هم بود که با یک زن جوان و وقیح یهودی مراده داشت. این زن یهودی یک کارمند میانسال سفارتخانه را خر کرده و اخیراً با او ازدواج کرده است. این دو برای آنکه بتوانند به جای رفتن به هند در اینجا بمانند، خود را به ناخوشی زدند، اما با معجون‌های دیپلماسی و زور، همراه دیگران روانه شدند. من به اندازه کافی در مورد زنان و کودکانی که در اینجا هستند فکر و خیال دارم که بخوام به عده آنان بیفزایم.

نامطبوع ترین زن این دسته همسر فرانسوی بایگان بود - زنی شلخته و نق نق. خوشبختانه بیشتر در اتاقش می ماند، بنابراین داشتم می بخشیدمش که با دزدیدن هر دو حوله نازنین حاشیه دار اتاقی که او و شوهرش از آن استفاده می کردند نفرت مرا نسبت به خود زنده کرد.

از دحام غربی بود. به هر حال بجز سه زن ماشین نویس که برای کمک به خودمان برای انجام انبوه کار رو به افزایش به تور زدیم، تمام گروه بعد از ده روز اقامت در اینجا که احسان زیادی در حقشان روا داشته شد عازم هند گردیدند. وقتی آنها بعد از سه روز سفر در یک قطار شوروی و تقریباً هفده ساعت دریانوردی با کشتی کهنه ترسناک و متروکه ای که جانشین کشتیهای نسبتاً بهتری شده است که برای سربازکشی برده بودند و تقریباً دوازده ساعت طی طریق در گرمای کباب کننده اتومبیلها وارد تهران شدند خسته و کوفته به نظر می رسیدند. بچه ها همگی از خستگی از پای درآمده بودند و غالباً از بوی بنزین حالشان بهم خورده بود و حتی بزرگترها از پا افتاده به نظر می رسیدند. به هر حال جای و استراحت آنها را دوباره زنده کرد.

یکی از سه ماشین نویس دختر کوچکتر سر استافورد کریپس است. دختر

74. Scott

بزرگتر او که قبلاً اینجا بود و درست پیش از مایهٔ دردسرسدن آلمانیها برای تعطیلات به ایران آمده بود، به امید رفتن به وطن و یافتن کاری در مزرعه، به هند رفت. ولی دختر کوچکتر که من تصور می‌کنم نوزده ساله است می‌تواند تندنویسی و ماشین‌نویسی کند و باهوش است و قصد کمک دارد، بنابراین او را برای کار در کنسولگری نگاه داشتم، جایی که کار به شکل وحشتناکی افزایش یافته و کنسول، وقت سرخاراندن ندارد. کار در مجموع زیاد شده است. من سه یا چهار اداره در سفارتخانه دارم که در زمان صلح وجود نداشت. به عنوان مثال کارهای مربوط به وزارت اقتصاد جنگ، وزارت اطلاعات و مانند آن. تداخل وظایف بعضی ادارات گهگاه موجب اشکال می‌شود. در هر حال حجم کار قابل ملاحظه است و چند روز پیش گفتم که خودم را به جای آن بچه در جود گمنام^{۷۵} می‌بینم که این کلمات را نوشته بود: «چُن عده‌مون خیلی ضیاد بود»^{۷۶}.

شب پیش، از اینکه نمی‌توانستم این موضوع را در حد قابل قبولی به صورت یک کاریکاتور بکشم متأسف شدم؛ و دوشیزه کریپس که در حال حاضر در سفارتخانه اقامت دارد، در عرض نیم ساعت، به شکلی که من پیشنهاد می‌کردم یک طرح عالی کشید. با یک مقدار حک و اصلاح (مثلاً زمینهٔ آن باید یک دیوار اتاق پذیرایی [به سبک برادران] آدامز عصر ویکتوریا باشد و یک شبیه، در لباس کشیش می‌بایست از شمعدان چندشاخه آویزان باشد) ارزش آن را دارد که به وزارت خارجه [انگلیس] ارسال شود. جسدهایی که روی زمین پخش و پلا هستند باید با حروف یا شماره نشان‌دهندهٔ تعداد واقعی یا خیالی ادارات [سفارتخانه] باشد.

امروز من در سفارتخانهٔ شوروی ناهار خوردم و به سلامتی متفقین نوشیدیم. چه کسی یک یا دو ماه پیش می‌توانست فکرش را بکند؟ ناهار بسیار مفصل و سنگین بود (چرا آنها جرأت این را ندارند که خود را متقاعد سازند به میهمانان غذای ساده بدهند؟ آنها مفصل‌ترین غذایی را که من بعد از شروع جنگ به کسی داده‌ام، به من دادند). انواع گوناگون مشروب وجود داشت (همه روسی و همه بد)

۷۵. *Jude the Obscure*، به قلم رمان‌نویس انگلیسی تامس هاردی (۱۸۴۰-۱۹۲۸). در این داستان کودکی به نام Little Father Time برای کمک به معیشت پدر و مادرخواندهٔ فقیرش خود و خواهر و برادرش را می‌کشد و پیش از اقدام به این کار روی تکه کاغذی با سواد ابتدایی خویش می‌نویسد: «چُن عده‌مون خیلی ضیاد بود این کارو کردم».

76. Dun because we are too Menny

ولی رفتارشان دوستانه و حاکی از علاقه بود و فرصتی پیش آمد برای گفتگو با روسهایی که دیگر از حرف زدن نمی‌ترسیدند. تازه سفیر آنها عوض شده است. شخصی که قبلاً اینجا بود مهندس راه‌آهن بود و به‌نظر می‌رسید که در مورد حرفه‌اش اطلاع کمی دارد. اما این اهمیت چندانی نداشت، چون معلوم بود که سفارتخانه رانه او بلکه رایزن اداره می‌کند. جانشین او^{۷۷} که قبلاً مأموریت‌های سیاسی مختلفی داشته آدم قابل و مصممی است. چون در حال حاضر کار زیادی با آنها خواهم داشت، خوشحالم که این جایگزینی انجام شده است. سفیر فکر می‌کند حملات هوایی ما که اینک در آلمان انجام می‌دهیم بسیار اهمیت دارد. او از آغاز جنگ تا آوریل گذشته در آلمان و بیشتر در برلین بوده و نسبت به خسارات ناشی از بمباران، بخصوص از زمانی که استفاده از نوع جدید بمب آغاز شده، خوشبین است.

ما در حال حاضر تلگرام‌های خیلی زیادی دریافت می‌کنیم و بعضی از آنها به‌حدی فوریت دارد که من دو یا سه بار در روز به‌اتاق رمز می‌روم، تا قبل از ماشین شدن، آنها را بخوانم. دو یا سه هفته پیش کارمند مسئول رمز گفت یک تلگرام رمز وجود دارد که آنها نمی‌فهمند. در آن آمده بود: «جولیان را گبی^{۷۸} ۱۰۰ پوند». «م» برای اطمینان از اینکه من این تلگرام را دریافت می‌کنم، از طریق وزارت خارجه فرستاده بود. من به‌خاطر «جو» خوشحال شدم و همین‌طور به‌خاطر «م» و از این بررسی که به‌جو داده شده است و مخارج تحصیلات در مدرسه بلوندل^{۷۹} را به‌حد مخارج در مدرسه راگبی می‌رساند خوشحال هستم.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

بیست و چهارم ژوئیه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۵/۲]

به وزیر امور خارجه [ایران] خاطر نشان شد که حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] با حکومت شوروی که مایل است به‌سرعت شاهد کاهش عده آلمانیها تا

۷۷. آندره‌یی اسمیرنوف.

۷۸. Sir Julian (Rugby) سر جولیان (راگبی) پسر سوم ریدر ویلیام بولارد، متولد ۱۹۲۸. او در سال ۱۹۸۸ وقتی سفیر بن بود از خدمت سیاسی بازنشسته شد.

۷۹. دو پسر از چهار پسر بولارد به‌این مدرسه می‌رفتند. ماتئو (۱۹۲۲-۶۴) پسر ارشد بولارد در شروزمبری بود.

هشتاد درصد باشد همراه است؛ و اینکه میزان تعیین شده [به وسیله او] به نظر می‌رسد خیلی از این میزان کمتر است.^{۸۰}

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۵/۶]

نخست وزیر در بیست و هشتم ژوئیه به من اطلاع داد که روانه کردن چهارپنجم آلمانیها مغایر معاهده آنها با آلمان و سیاست بی طرفیشان خواهد بود... درخواست یک چنین چیزی با حق حاکمیت آنها مغایرت دارد...

من با جدیت تمام درباره امکان یک کودتا، خرابکاری و مانند آن با نخست وزیر صحبت کردم و بخصوص بار دیگر اسامی سه آلمانی خطرناک را متذکر شدم... به اطلاع نخست وزیر رسانیدم که میزان تعیین شده نمی تواند رضایت خاطر حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] را جلب کند، قضیه فوریت دارد و باید طی چند هفته حل و فصل شود نه طی سالها. هر دلیلی آوردم، اما بی فایده بود. ما [سفیر شوروی و من] موافق هستیم که اعمال تحریمهای اقتصادی احتمالاً موجب اخراج قطعی گروه زیادی از آلمانیها نخواهد شد.

تهران - ششم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۵/۱۵]

به نظر می‌رسد موضوع ایران این روزها در خبرها باشد. همتایان من دائماً به ملاقاتم می‌آیند، یا تلفن می‌زنند که بعضی شایعات را گزارش بدهند و بپرسند که آیا حقیقت دارد. چیزی که حقیقت دارد همان چیزی است که آقای ایدن در مجلس عوام در پاسخ سؤالی بیان کرد، یعنی: ما عواقب خطرناک حضور عده قابل ملاحظه‌ای آلمانی در این کشور را به حکومت ایران خاطر نشان کرده‌ایم؛ و اینکه: ما در تماس نزدیک با حکومت شوروی هستیم.

۸۰ در واقع شمار افراد بیگانه که در بنگاههای مهم صنعتی از قبیل شرکت نفت ایران و انگلیس، راه آهن، شرکت ماهی شمال، کارخانجات دولتی و خصوصی به کار اشتغال داشتند به شرح زیر بود:

۲۵۹۰ نفر انگلیسی	۲۶۰ نفر یونانی
۶۹۰ نفر آلمانی	۱۸۰ نفر چکسلواکی
۳۹۰ نفر روس	۱۴۰ نفر یوگسلاویایی
۳۱۰ نفر ایتالیایی	۷۰ نفر سوئیسی

ضمناً جمعیت تهران بر اساس سرشماری روز دهم اسفند ۱۳۱۸ که در روز چهارشنبه هفتم فروردین ۱۳۱۹ اعلام شد بالغ بر ۵۴۰۰۸۷ نفر بوده است.

دیروز رادیو برلین اعلام کرد که وزیرمختار بریتانیا در تهران دستور داده همه زنان و کودکان انگلیسی به فوریت [از ایران] خارج شوند. سفیر مصر با اضطراب زیاد تلفن کرد که بداند آیا این حقیقت دارد. حقیقت نداشت.

اما بعداً، یعنی بیش از یک هفته پیش، این داستان سر از آمریکا درآورد که: نیروهای انگلیسی قصد حمله به ایران را دارند و هواپیماهای انگلیسی می‌خواهند تهران را بمباران کنند، مگر اینکه دولت ایران همه آلمانیها را اخراج کند.

ایران مهمترین جا برای عملیات ستون پنجم آلمان بوده است، چون در اینجا به «توریستها» احتیاجی نیست. بهترین پوشش به وسیلهٔ علایق صنعتی و بازرگانی فراهم شده است. در طول چند سال پیش از جنگ، آلمان بهترین مشتری ایران و در عین حال مهمترین منبع تدارکاتی اش محسوب می‌شد. این تا حدی به آن دلیل بود که دو کشور مکمل یکدیگرند: ایران دارای مواد خام مانند پنبه، پشم و دانه‌های روغنی؛ و مواد غذایی چون برنج، خشکبار و آجیل است و آلمان قادر به تأمین ماشین‌آلات، دارو و انواع کالاهای ساخته شده است. شاه چند سال پیش یک برنامه توسعه صنعتی را شروع کرد، بدون توجه به مشکلاتی که این کار برای مردم فراهم می‌کند. راه آهن خلیج فارس به ساحل دریای خزر حدود پنجاه میلیون پوند تمام شد. ساختن آن تقریباً نه سال طول کشید و تمام هزینه آن از درآمد جاری تأمین گردید. اینکه آیا طرحی شامل جاده‌ها و حمل و نقل موتوری نمی‌توانست برای مملکت بهتر باشد، عمیقاً جای تردید است، ولی در این باره با هیچ‌کس مشورت نشد. شاه در عین حال می‌خواست مراکز صنعتی و کارخانه‌های معظم در نواحی مختلف مملکت بسازد. به عنوان مثال یک کارخانهٔ عظیم کنسرو ماهی در بندر عباس ساخته شد. در هر جا کارخانهٔ قندی وجود دارد و همین‌طور سیلوهای بزرگ متعدد. عجب‌که در قحطی مرسوم بهار سیلوها خالی است. زمانی که آلمان در حال تدارک ذخیرهٔ جنگی خود از نظر مواد غذایی بود، مقادیر زیادی از ایران گندم وارد می‌کرد. مقامات [ایرانی] از دریافت قیمتی که به نظر مناسب می‌رسید (همه روی کاغذ و به صورت تهاتری) خیلی راضی بودند، و وقتی به صرافت افتادند که اصلاً [گندم] ذخیره نداشتند.

این طرح بلندپروازانه توسعه صنعتی برای آلمانیها خیلی مناسب بود. آنها می‌بایست برای ایران ماشین‌آلات تهیه کنند و کارخانه بسازند. از این قرار هر بنگاه

جدید فرصتی بود برای ورود آلمانیهای بیشتر. حتی وقتی که کارخانه‌ای تمام می‌شد عده‌ای از آلمانیها برای آموزش دادن به ایرانیان در استفاده از ماشین آلات در ایران می‌ماندند. چشم و چراغ شاه یک کارخانه عظیم ذوب آهن است که نزدیک کرج - در فاصله تقریباً سی میلی تهران - ساخته می‌شود. در اینکه آیا این طرح اقتصادی خواهد بود، بی‌اندازه تردید وجود دارد. به هر حال تا چند سال دیگر به پایان نخواهد رسید. اینک حدود شصت نفر آلمانی یا بیشتر روی آن کار می‌کنند و عده بیشتری قرار است بیایند.

حالا بیش از یک سال از زمانی که آلمانیها عملیات ستون پنجم خود را در هلند و بلژیک علنی کردند می‌گذرد و دولت ایران دلیل خوبی دارد که از آن عبرت بگیرد. اگر ایرانیها احساس مسئولیت می‌داشتند، می‌بایست عده آلمانیها را محدود می‌کردند. به هر حال شاه مثل همیشه لجاجت می‌کند و به طرح توسعه‌اش ادامه می‌دهد و مقامات از خود راضی می‌گویند: هر چند آلمانیها ممکن است در سایر کشورها باعث دردسر شده باشند، ولی اگر موجب دردسر ما شوند، ایرانیها قادرند از پس آنان برآیند. در حالی که یک جنبش ستون پنجم علناً جلوی چشمان آنان در حال شکل‌گیری بود، همچنان در هر جا به گماردن آلمانیها در مشاغل کلیدی ادامه می‌دادند. تا یک یا دو روز پیش دو آلمانی ظاهراً برای «تحويل دادن» تأسیسات، در داخل ایستگاه رادیو تهران زندگی می‌کردند.^{۸۱} آلمانیها در راه آهن، که به شدت آسیب‌پذیر است، کار می‌کنند. بعضی از آنان مهندس خط آهن هستند و هر آن بخواهند می‌توانند یکی از ۱۳۷ (فکر می‌کنم صحیح باشد) تونل را منفجر کنند. آلمانیها در اکثر کارخانجات، حتی آنهایی که برای دولت اسلحه می‌سازد حضور دارند؛ و در همه جا با استفاده از موقعیت ممتاز خود به عنوان معلمان مدارس حرفه‌ای و دانشکده‌ها، پزشکان بیمارستانها و امثال آن دست به تبلیغات می‌زنند. آلمانیهای زیادی مشغول خرید و فروش هستند و در شرکت‌های حمل و نقل فعالیت می‌کنند، یا تظاهر به کار کردن می‌کنند. ما به طور اتفاقی فهمیدیم دو مرد آلمانی «ام» و «جی» که اسماً در شرکت حمل و نقل کار می‌کنند، افسر ارتش هستند با وظایفی کاملاً متفاوت. یکی از آنها چند ماه قبل از شروع بحران در عراق برای حفظ ارتباط با

۸۱ دستگاه فرستنده رادیو تهران به قدرت چهارده کیلووات در بهمن ماه ۱۳۱۶ به کارخانه تلفنکن آلمان سفارش داده شد و از اواخر آذرماه ۱۳۱۸ کار نصب آن شروع و در ساعت هفت بعد از ظهر چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹ توسط ولیعهد افتتاح گردید.

رشیدعالی [گیلانی] در بغداد به اینجا فرستاده شده بود. او هنوز در اینجا است و با پناهندگان سیاسی عراقی (از جمله مفتی سابق بیت المقدس)^{۸۲} مشغول تحریک است. پناهندگانی که دولت ایران به جای آنکه آنها را جدا از یکدیگر به شهرستانها بفرستد، با بزرگوار و غیرقابل تصویری اجازه داده است در تهران بمانند.

احتمالاً در پس ذهن ایرانیان این اطمینان وجود دارد که در درازمدت، وقتی آلمانیها آزاده خاطر شده باشند و واقعاً بخواهند انتقام جویی کنند، می شود روی رفتار جوانمردانه انگلیسیها حساب کرد - البته اگر انگلیسیها فرصت این کار را بیابند.

مقاومت جانانه روسها کمک بزرگی به ما بوده است. اگر آلمانیها آن طور که امیدوار بودند، بتوانند نیروهای نظامی روسیه را درهم بشکنند و به قفقاز برسند، شکی وجود ندارد که در این مملکت دست به نوعی «کودتا» خواهند زد.

باید به ایرانیان حق داد. اگر آنها ببینند به جای ضعیف تر بودن، از آلمانیها قویتر هستیم، از ما خیلی بیشتر خوششان خواهد آمد. اما آنها کج خیالترین اذهان را دارند. از نظر ایرانی یک جوجه برای رسیدن به طرف دیگر جماده، هرگز از آن عبور نمی کند، اما کاری می کند که شما فکر کنید می خواهد به طرف دیگر جاده برود.

در این ضمن زنان انگلیسی مقیم تهران خود را برای حراج مصنوعات که قرار است یک هفته دیگر در محوطه سفارتخانه برگزار شود، آماده می کنند. این بیشتر یک بازار مکاره است تا یک حراج، چون که زنان همه اوقات خود را صرف تهیه نوارهای زخم بندی، انواع پوشاک برای نیروهای انگلیسی در خاورمیانه می کنند و فرصت کمی برای درست کردن اشیاء فروشی داشته اند. انواع نمایشهای جنبی برای بیرون کشیدن پول از جیب جماعت برگزار خواهد شد. ولی مردم دوست دارند از محیط سفارتخانه بازدید کنند و روی چمن جای بنوشند و علاقه زیادی دارند که یک چندشیلینگی خرج کنند و با تیرکمان توپ پینگ پونگی را که روی یک فواره در نوسان است بزنند و جز آن. من در حال جستجو برای پیدا کردن چیزهایی برای غرفه «فیل سفید» هستم، مثل صفحات قدیمی رقص، یک جفت کفش که به قیمتی ارزان در بیت المقدس خریدم و تقریباً خیلی تنگ شده است و جز آن.

^{۸۲} مقصود حاج محمد امین الحسینی مفتی سابق بیت المقدس است که در زمان کودتای رشیدعالی گیلانی در بغداد بود. او پس از شکست کودتا از طریق ایران و ترکیه به برلین گریخت و در آنجا به خدمت دستگاه تبلیغاتی دول محور برای جهان عرب درآمد.

خودخواهی آدم به آسانی تحریک می‌شود. چند روز پیش از طرف حکومت هند تلگرافی با عنوان «خصوصی از ویول»^{۸۳} به بولارد» دریافت نمودم و احساس غرور کردم.

من سعی می‌کنم برای دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی پُرکارمان یک دست‌وپا کنم. او دائماً در حال ایجاد فعالیتهای تازه است. اخیراً اقدام به انتشار بولتنهای خبری به صورت دو بار در هفته به آلمانی و مجارستانی کرده است. مجارستانیها که چندصد نفر می‌شوند و اکثراً کارگران ماهری هستند با اشتیاق این بولتنها را می‌خوانند. آنان از داشتن نوعی روزنامه به زبان خودشان به خود می‌بالند و از اینکه بدیلی برای اخبار آلمان داشته باشند خوشحال می‌شوند. بولتن خبری به زبان آلمانی به دست بسیاری از چکها، یهودیان آلمان و اتریش، پناهندگان آلمانی و حتی آلمانیهایی که ضدنازی نیستند، ولی به اعلامیه‌های آلمان اعتماد ندارند می‌رسد. اخیراً سفارت آلمان به همه دارندگان پاسپورت آلمانی، برای جلوگیری از دسترسی آنان به هر نوع اطلاعات غیر آلمانی، فشار وارد می‌آورد و از آنها تعهد کتبی می‌گیرد که به هیچ رادیویی غیر از رادیو آلمان گوش ندهند، یا بجز اعلامیه‌های آلمان چیزی نخوانند. آنها حتی خواندن مطبوعات محلی را که به طور یکسان اقدام به نشر عناوین خبری از منابع متفقین و [دول] محور می‌کند ممنوع کرده‌اند.

شخصی به نام اپستاین^{۸۴}، که نمایندگی آژانس یهود در استانبول را به عهده دارد، با همسرش در تهران است و امروز برای صرف ناهار به سفارتخانه می‌آیند. من تاکنون او را ندیده‌ام، بنابراین نمی‌دانم چقدر متعصب است. من از ترات خواهم خواست که هوایم را داشته باشد. به این علت که ما در برخورد با مسئله صهیونیسم در طول سالهای گذشته با اعراب هم عقیده بوده‌ایم، ممکن است همگی با آقای

۸۳ Archibald Percival Wavell (۱۸۸۳-۱۹۵۰). ورود به ارتش در سال ۱۹۰۱. خدمت در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۰۸. شرکت در جنگ اول جهانی همراه نیروی اعزامی از طرف مصر از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰. فرمانده کل نیروهای انگلیسی در خاورمیانه از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۱. فرمانده کل هند در سال ۱۹۴۱. فرمانده عالی نیروهای متفق در جنوب غربی اقیانوس کبیر در سال ۱۹۴۲. نایب السلطنه هند از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷. مؤلف کتابهای: عملیات فلسطین (۱۹۲۸)، آلبی (۱۹۴۰)، ژنرال و مدیریت (۱۹۴۱) و آلبی در مصر (۱۹۴۳).

۸۴ Eliyahu Epstein (متولد سال ۱۹۰۳)، رئیس بخش خاورمیانه و نزدیک اداره سیاسی آژانس یهود از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۵. مدیر اداره سیاسی آژانس در واشنگتن از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸. سفیر اسرائیل در لندن از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۱.

اپستاین موافق نباشیم. با این حال من او را بیشتر از مفتی [محمدامین الحسینی] که به اعتقاد من شخصی مفسد، جاه‌طلب و لابی‌باز است می‌پسندم. فکرش را بکن! او در لبنان راست‌راست می‌گشت و فرانسویها گذاشتند فرار کند تا در بغداد بنشیند و علیه ما مشغول تحریک شود! نگران نباش من بیدی نیستم که از این باده‌ها بلرزم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیستم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۵/۳۰]

وضعیت عمومی: بازار در کمال شگفتی آرام است. ساکنان تهران در مجموع آرام هستند. بعضی فکر می‌کنند تقاضاهای ما و آماده‌باش ارتش ایران همه بلوف است، دیگران فکر می‌کنند هر چه بشود از وضع فعلی بهتر است. شاه در سخنرانی برای فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری گفت: تعطیلات سالیانه لغو شده و آنها به زودی علت آن را می‌فهمند، آنها باید آماده ایثار باشند.^{۸۵}

افکار عمومی انتظار ندارد نیروهای ایرانی در مقابل حمله هیچ‌گونه مقاومت جدی نشان دهد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیستم و پنجم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۳]

۱- سفیر شوروی در ساعت چهار و پانزده دقیقه بامداد [علی منصور] نخست‌وزیر را ملاقات کرد و بلافاصله من هم از او پیروی کردم. من یادداشت کتبی را طبق متن تلگرام شما تحویل دادم... و به بیان شفاهی پرداختم... من به تبلیغات گسترده آلمان علیه بریتانیای کبیر و متحدانش و به احتمال بی‌نظمی‌هایی که ممکن

^{۸۵} رضاشاه در بیستم اوت ۱۹۴۱ خطاب به دانشجویان چنین گفت:

در این موقع به شما دانشجویان دانشکده افسری که تحصیلات خودتان را در دانشکده تمام کرده و امروز به‌اختیار گواهی‌نامه یا به عبارت دیگر فرمان افسری نایل می‌شوید تبریک می‌گویم... شاید بعضیها پیش خودشان تصور کنند که امسال از یک ماه مرخصی معمول دانشکده محروم شده‌اند، ولی البته بعد که علل و جهت آنرا فهمیدند تصور می‌کنم حس فداکاری آنان تحریک شود. بیش از این لازم نیست توجه شما را به وظایف عمومی و موقعیت مخصوص امروز جلب کنم، همین قدر می‌گویم لازم است ارتش و افسران ارتش با کمال توجه به جریان اوضاع علاقه‌مند باشند و در موقع لزوم از هیچ‌گونه فداکاری و جانبازی خودداری ننمایند.

است رخ دهد اشاره کردم و تسجیل نمودم که مقامات دولت ایران برای جلوگیری از حوادثی که دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] آنها را مسئول آن می‌داند باید گامهایی بردارند.

۲ - نخست‌وزیر از دریافت یک چنین یادداشتی، آن هم در زمانی که حکومت ایران در حال انجام برنامه اخراج آلمانیها بوده، اظهار تعجب کرد. من اختلاف شدید بین برنامه او و خودمان را یادآور شدم و اینکه چون فهرستی آماده نشده، ما نمی‌توانیم بگوییم چه میزان آلمانی رفته‌اند و آیا آنها خوب بودند یا بد. نخست‌وزیر گفت: «همه آلمانیها دارند می‌روند، بد یا خوب». من معتقدم که درواقع اخطار به چندین یهودی آلمانی و اتریشی سرگردان داده شده است.

۳ - نخست‌وزیر اطمینانهای سابق را تکرار کرد و گفت: در برنامه تسریع خواهد شد، همه چیز می‌تواند دوستانه ترتیب یابد اگر جلوی پیشروی نیروها گرفته شود. من به نخست‌وزیر یادآور شدم که اخطارهای زیادی درباره آلمانیها به دست آنها رسیده است و گفتم که خود او در پاسخ به تلگراف من چه گفته است؛ و متذکر شدم که تنها می‌توانم به یادداشت کتبی و بیان مکمل شفاهی آن اکتفا کنم.

۴ - نخست‌وزیر با اصرار از من خواست سعی کنم با اعمال نفوذ روی سفیرکبیر شوروی کاری کنم که در صورت امکان از اقدامات خشونت‌آمیز در شمال اجتناب شود... از پاسخ نخست‌وزیر تلویحاً چنین فهمیده می‌شد که دولت ایران از جانب ما انتظار رفتاری بهتر از رفتار روسها را دارد.

ریدر ویلیارد بولارد به وزارت خارجه

بیست و پنجم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۳]

ساعت ده صبح امروز سفیرکبیر شوروی و خود من به درخواست شاه به حضور رسیدیم. او از ما خواست راجع به مدارکی که امروز صبح داده بودیم توضیح دهیم و دلیل حمله به مرزهای شمالی و جنوبی را جویا شد. شاه گفت: «اگر علت حمله این بوده که چون آلمان سراسر اروپا را فتح کرده بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی می‌بایست ایران را تصرف کنند، ایران ضعیف‌تر از آن است که مقابله کند. اگر به هر حال هدف فقط اخراج آلمانیها باشد این کار پیش از این در حال تحقق بوده است. من آماده‌ام همه آلمانیها را، بجز چند استثناء، ظرف یک هفته همان‌طور که در تذکاریه شما ذکر

شده اخراج کنم. چیزی که هست اگر من آلمانیها را اخراج کنم، دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] و دولت شوروی چه خواهند کرد؟»

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۵]

تهران بجز صفهای نان آن آرام است. آلمانیها بیش از آن نگران سر نوشت خودشان هستند که بتوانند علیه افراد انگلیسی در دسر ایجاد کنند و مردم تهران بیش از آن از روسها در هراسند که بتوانند سر به شورش بردارند.

ریدر بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۵]

۱ - امروز صبح نخست‌وزیر از من پرسید دولت ایران چه باید بکند. من پیشنهاد کردم که بهتر است اقدام به مقاومت بی‌فایده نشود.

۲ - نخست‌وزیر... در مورد امکان به‌اشغال درآمدن تهران از طرف روسها به‌شدت اظهار نگرانی کرد. من فقط می‌توانستم صادقانه بگویم که از مقاصد شوروی اطلاعی ندارم، اما در ضمن سعی کردم او را متقاعد کنم که اشغال به‌وسیله «روسیه شوروی» حتماً با اشغال به‌وسیله «روسیه تزاری» در اوایل قرن خیلی فرق دارد. او و [جواد عامری] کفیل وزارت خارجه هر دو از امکان بالقوه انقلاب به‌علت تبلیغات بلشویکی صحبت کردند... آن دو متذکر شدند که اگر از اشغال نظامی تهران به‌هر قیمتی شده اجتناب شود، دولت ایران آماده است هر نوع تقاضایی را مورد مطالعه قرار دهد و یک توافق عاجل را به‌فوریت به‌مورد اجرا گذارد.

۳ - در اینجا مردم از اینکه مبادا روسها تهران را اشغال کنند وحشت‌زده هستند و از سر ناچاری چشم به‌ما دوخته‌اند. من به‌شدت مواظب هستم که حرفهای ضدشوروی رواج نیابد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۵]

من مطمئنم زندانیان جنگی ایران تا حد امکان شاهد بهترین رفتار ما خواهند بود،

بخصوص سربازان که حکومت و افسران خودشان با آنان رفتار شرم‌آوری داشته‌اند؛ و ممکن است وقتی به‌خانه بازمی‌گردند ناخودآگاه به‌نفع ما تبلیغ کنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۵]

اگر دولت ایران به بریتانیای کبیر اعلان جنگ دهد و از اتباع انگلیسی بخواهد عازم عراق شوند (یک اتفاق بعید، ولی نه غیرممکن) احتمال دارد آنها را مجبور کنند که از راه کرمانشاه بروند، ولی احتمال اهواز بیشتر می‌رود.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۵]

مبالغه در عدم محبوبیت شاه مشکل خواهد بود، کم‌اینکه همکاری با وی پشتیبانی از او معنی می‌دهد. یعنی دقیقاً همان کاری که مردم ایران ما را به انجام آن متهم می‌کرده‌اند. من فکر می‌کنم ما باید این کار را به‌طریقی انجام دهیم که تا حدی پاسخگوی نارضایتی عمومی باشد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هشتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۶]

۱- از قرار معلوم فروغی برای خوشایند ما به‌نخست‌وزیری منصوب گردیده است. سهیلی^{۸۶} وزیر خارجه در وزارت امور خارجه [انگلستان] بخوبی شناخته شده است. انتصاب مهم، منصوب شدن جواد عامری به وزارت کشور است. او باهوش، قابل و ساعی است و بدین صفات شهرت فراوانی دارد و همین‌طور

۸۶ علی اصغر سهیلی (۱۹۵۸ - ۱۸۹۰) فرزند غلامعلی تبریزی. در ده‌سالگی در حجة فردی به نام حاج عبدالرزاق اسکویی کار می‌کرد. به مدرسه قزاقخانه رفت و زبان روسی فراگرفت و سپس وارد مدرسه علوم سیاسی شد و بعد از اخذ دیپلم به عنوان منشی در اداره محاکمات وزارت خارجه استخدام گردید. در سال ۱۳۰۶ رئیس اداره شوروی شد و مدتی بعد مأمور بندر پهلوی گردید و یک زن روس گرفت. در سال ۱۳۱۰ معاون وزارت راه و در سال ۱۳۱۳ معاون وزارت خارجه شد. در ۱۳۱۶ در مقام وزیرمختار ایران به لندن رفت. در خرداد ۱۳۱۷ به مدت دو ماه وزیر خارجه شد و پس از آن به مدت هشت ماه استاندار کرمان بود. سمتهای بعدی او عبارتند از: سفیرکبیر ایران در افغانستان. وزیر کشور در سال ۱۳۱۹. وزیر خارجه در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱. نخست‌وزیر در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲. وزیر مشاور در کابینه ابراهیم حکیمی. سفیرکبیر ایران در پاریس و سپس در لندن از سال ۱۳۲۷ تا پایان عمر در سال ۱۳۳۷.

به‌خاطر صداقتش. من همیشه او را بی‌شیله‌وپيله و مددکار یافته‌ام.
 ۲- دلیلی در دست نیست که کابینه به‌اندازه‌ی ما مورد رضایت روسها قرار گیرد.
 علانم روشنی وجود دارد که حکومت ایران به‌جلب حمایت ما علیه روسها امیدوار
 است و به‌این موضوع باید توجه دقیق شود.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

بیست‌وهشتم اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۶]

قوام^{۸۷} بعد از گفتگو با شاه به‌دیدار من آمد و چنین گفت:

«شاه از شنیدن اینکه روسها ممکن است به‌درگیری ادامه دهند و تهران را فتح
 کنند خیلی ناراحت است و نمی‌داند در این صورت چه بر سر مملکت و او خواهد آمد.
 «بعضی افسران به‌شاه توصیه کرده بودند مجدداً اسلحه بردارد و تا آخر بجنگد،
 اما قوام خلاف آن را توصیه کرده و گفته تنها امید شاه در آنچه انگلیسیها احتمالاً
 توصیه می‌کنند نهفته است...»

«من به‌کنایه دریافتم که شاه خیال دارد یا به‌سفارتخانه انگلیس پناهنده شود یا
 به‌یکی از مستعمرات انگلیس فرار کند. من در جواب با خوشحالی از مناطق
 وسیعی در ایران صحبت کردم که احتمالاً هر اتفاقی که بیفتد اشغال‌نشده باقی
 خواهد ماند.»

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

سی‌ام اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۸]

ما باید تا حد امکان کارها را برای حکومت ایران آسان کنیم، به‌شرط آنکه آنها ما را
 در پاره‌ای اصول راضی نمایند.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

اول سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۰]

نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایران در طی سه ساعت گفتگو با سفیرکبیر
 شوروی و خود من ابتکار، حسن نیت و حسن قضاوت نشان دادند.

۸۷ ابراهیم قوام (قوام‌الملک) (۱۳۴۸-۱۲۶۵) فنودال ثروتمند. استاندار فارس و از زمره‌ی دوستان بریتانیا.
 قوام چند دوره نمایندگی استان فارس در مجلس شورای ملی و یک دوره نمایندگی این استان در مجلس
 سنا را به‌عهده داشت. او در لندن فوت کرد و در حافظیه به‌خاک سپرده شد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

سوم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۲]

یک اشاره ساده به استقرار «حکومت مشروطه» در ایران به وسیله رادیو تهران، در چند روز پیش، تا حدی به همه ایرانیان امیدواری داد... حالا دوباره همه دچار یأس شده‌اند. شاه بار دیگر در امور هر وزارتخانه‌ای دخالت می‌کند، وزرا را می‌زند و به‌طور کلی همان‌طور که مردمش درباره او می‌اندیشند، مثل یک احمق طماع و حشی رفتار می‌کند... وزرا به وسیله پیکی به من پیغام دادند که شاه قابل تحمل نیست و نخست‌وزیر که هنوز بیمار است، با نگرانی می‌گوید که شاه غیر قابل تحمل است... ما باید واقعاً در ایران با عقیده مردم تا حدی همدلی نشان دهیم، در غیر این صورت شدت دشمنی مردم نسبت به ما، جلوی تمام کوششهایمان را خواهد گرفت.

هفتم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۶]

در واقع نیازی به نوشتن وجود ندارد، چون همه چیز در روزنامه‌ها هست - حداقل من تصور می‌کنم هست.^{۸۸}

یک عده روزنامه‌نگار نزد ما بودند. یک‌روز برای ناهار چهار نفر و روز دیگر برای صرف چای ده نفر از آنان میهمان من بودند. یک آمریکایی و یک نماینده انگلیسی استودیو پارامونت حتی از سفیران انگلیس و شوروی در تهران فیلمبرداری کردند. من هرگز انتظار نداشتم رابطه دوستانه‌ای با همتای روس خود پیدا کنم. خوشبختانه اسمیرنوف بهترین نماینده دولت شوروی است که من تاکنون دیده‌ام. او ظاهراً شباهتی به اکثر دیپلماتهای شوروی که معمولاً یا یهودیند یا اینکه خیلی روس‌مآب و غالباً کوتاه و زمخت‌اند ندارد. اسمیرنوف قدبلند است و خوش‌قیافه و احتمالاً در روزگار گذشته افسر گارد [امپراتوری] بوده است. همتای خوبی هم هست. این جای خوشبختی است، چون من با او زیاد سروکار خواهم داشت.

تقریباً دو هفته پیش بود که ما در ساعت چهار و پانزده دقیقه صبح در خانه نخست‌وزیر را کویدیم تا یادداشتی را که به او تذکر می‌داد دولت دیگر بیش از این

^{۸۸} نیروهای شوروی و انگلیس در ۲۵ اوت برای دفع نفوذ آلمان در ایران و حفظ ارتباطات بین خلیج فارس و دریای خزر این کشور را اشغال کردند. عملیات جنگی دو روز طول کشید.

نمی‌توانند منتظر خروج آلمانیها باشند تحویل او بدهیم. تو می‌دانی که من در یک سال گذشته دربارهٔ ستون پنجم آلمان با ایرانیها مذاکره کردم و نمی‌توانم تعداد دفعاتی را که، چه از طرف خودم و چه براساس دستورات صریح لندن، به دولت ایران اخطار کردم بشمارم. توافق نهایی هنوز منعقد نشده و این ممکن است به آن دلیل باشد که حکومت بیش از آن ضعیف است که چیزی را منعقد نماید. شاه بیشتر قدرت و نفوذش را از دست داده و افراد دیگر هم مدتهاست که صلاحیت تصمیم‌گیری ندارند. آنها می‌نشینند و منتظر کسی می‌شوند که از راه برسد و مشکلاتشان را برطرف کند و شرایط بهتری برایشان فراهم سازد. نظر بدی که نسبت به ایرانیان در من به وجود آمده، همه تحت تأثیر حوادث واقعی بوده است. منظورم این نیست که این مخلوقات بیچاره می‌بایست در مقابل تهاجم روس و انگلیس به مقاومت ادامه داده باشند، برعکس کسانی که اینها را تشویق می‌کردند و خودشان اصلاً مقاومتی نکردند بایستی متحمل ضرر و زیان شوند. منظورم لافهای روزانه مقامات ایرانی دربارهٔ گذشتهٔ پرشکویشان است که در عمل و در برابر ذلت کنونی همه بخار شد و به هوا رفت.

وقتی به نظر رسید که روسها ممکن است به تهران برسند، افسران ارتش، بخصوص بعضی از آنها، با هر چه که به دستشان افتاد پا به فرار گذاشتند. سربازان بیچاره که هرگز حقوق خود را به چشم ندیده بودند (افسران آنرا تصاحب می‌کردند) و جیرهٔ فقیرانه‌ای داشتند، در ست یک یا دو روز پس از توقف درگیرها ناپدید شدند. آنها در بعضی نواحی کشور تفنگها و تجهیزات خود را فروختند و مدتی طول خواهد کشید که این نواحی مجدداً خلع سلاح شود. قانون و نظم طبیعتاً متزلزل شده است و مدتی وقت می‌خواهد که باز امور سروسامان یابد. متأسفانه مرد قابلی که سالها وزیر جنگ بوده^{۸۹} و می‌تواند در نظم‌بخشیدن به ارتش

۸۹. مقصود امیر لشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ است. امیران ارتش شامل احمد نخجوان، احمد امیراحمدی، علی ریاضی و عزیزالله ضرغامی در کمیسیون وزارت جنگ در اوایل شهریور ۱۳۲۰ تصمیم به مرخص کردن سربازان وظیفه و دانش‌آموزان مدرسه نظام گرفتند و آنرا به رویت ولیعهد نیز می‌رسانند. رضاشاه پس از اطلاع از جریان امر آنان را احضار و شدیداً مورد مؤاخذه قرار می‌دهد. شاه با شمشیر یکی از افسران حاضر شروع به زدن احمد نخجوان و ریاضی می‌کند و در حالت عصبانیت سلیمان بهودی را سراغ اسلحه خود می‌فرستد تا افسران خاطی را از دم تیر بگذرانند که با تعلل عمدی سلیمان‌خان قضیه به‌خیر می‌گذرد. نخجوان و ریاضی روانهٔ دژبانی می‌شوند و محمد نخجوان به کفالت وزارت جنگ منصوب می‌گردد.

در آن زمان رادیو بی.بی.سی به توصیهٔ سر ریدر بولارد و دوشیزه لمبتون خلع درجه و بازداشت احمد

از هم گسیخته و سایر ادارات بسیار کارساز باشد از چند روز پیش، پس از آنکه شاه با پهنای شمشیرش او را می زند، به زندان افکنده شده است. شاه باید خون بوربون^{۹۰} در رگهای خود داشته باشد.

مرد شریفی را به زور نخست وزیر کرده اند^{۹۱}. او از ناراحتی کم خونی عضله قدامی قلب^{۹۲} رنج می برد، ولی عده افراد شریف به حدی کم است که این بیماری نمی تواند به عنوان یک عذر برای کناره گیری از مقام محسوب شود.

مرد کوتاه بینی که نخست وزیر بود و عادت داشت خطر آلمان را جزئی نشان دهد رفته است^{۹۳}. او در قیاس با دیگر مقامات ایرانی بد نبود، ولی نمی توانست باور کند که ما برای احساس خطر از آلمانیها دلیل واقعی داشته باشیم. حال آنکه ما به طور مداوم حقایق تازه ای در مورد توطئه ای که فوق العاده خوب سازماندهی شده بود به دست می آوردیم. من داخل همه وقایع نمی شوم، در واقع همه آنها را به یاد نمی آورم. از مدتها پیش ترتیبی داده شده بود که در مواقع اضطراری افراد انگلیسی مقیم تهران، در صورتی که مایل باشند، در دو محل سفارتخانه چادر بزنند. وقتی من بین ساعت چهار و پنج بامداد در بیست و پنجم اوت نزد نخست وزیر بودم، راننده یادداشت هایی را که من قبل از ترک کردن سفارتخانه نوشته بودم، دور گردانده بود تا کارمندان من و انگلیسیهای سرشناس را مطلع نماید که بالون دارد به هوا می رود. زمانی که برای صرف صبحانه برگشتم، خانه من در محل تابستانی سفارتخانه، تنه پناهندگان را پذیرفته بود، یعنی: چهار سالمند، به علاوه یک پرستار انگلیسی و چهار کودک. من قبلاً دو میهمان داشتم، بنابراین ما برای هشت یا نه روز بعد یک خانواده دوازده نفری می شدیم. کارها همه به خوبی انجام شد. هیچ کس مجاری آب ما را قطع نکرد (ما استخرهای شنای هر دو محل سفارتخانه را برای روز مبادا پُر و دست نخورده نگه داشته بودیم) و می توانستیم طبق معمول مواد غذایی خریداری

→ نخجوان «شریف و وطن پرست» را خلاف قانون اساسی اعلام کرد.

۹۰. از خاندانهای اشرافی معروف اروپا که از سال ۱۵۸۹ (هائری چهارم) تا سال ۱۸۳۰ (خلع شارل دهم) مستبدانه بر فرانسه حکمرانی کردند.

۹۱. محمدعلی فروغی (۱۸۷۵-۱۹۴۲)، سیاستمداری است میانه رو و مورد احترام. نویسنده است و از فلسفه شرق و غرب و همچنین ادبیات فارسی اطلاع جامعی دارد. از ۱۹۱۱ به بعد شاغل مقامات گوناگون وزارت بود و دو بار در دوران رضاشاه نخست وزیر شد. دور دوم نخست وزیری ناگهان در سال ۱۹۳۵ به علت اختلاف با رضاشاه خاتمه یافت. او از آن پس از سیاست دوری گزید. - ویراستار متن انگلیسی. 92. angina pectoris

۹۳. مقصود علی منصور است.

نماییم. محل تابستانی سفارتخانه به نسبت پناهندگان معدودی داشت و کسانی که در آنجا بودند می‌توانستند در گوشه و کنار سفارتخانه هیزم پیدا کنند، ولی در محل شهری سفارتخانه قضیه فرق داشت. در یک زمان بالاترین رقم پناهندگان آنجا نزدیک چهارصد نفر بود. این شامل بیش از یکصد و پنجاه نفر هندی هم می‌شد که یک خانه بزرگ اختصاصی برای خیل زنانشان داشتند، ولی بقیه در باغ چادر زدند. انگلیسیهای سفیدپوست ساختمان سفارتخانه را به عنوان یک مرکز در اختیار داشتند. کلوب تهران، که بیش از نه‌دهم اعضای آن انگلیسی هستند، به اتاق ناهارخوری من منتقل شد، جایی که منشی کلوب - خانم بسیار قابل‌ی به نام استیونز^{۹۴} - با صبروری برای پناهندگان - که شمار آنها از بیست تا شصت نفر یا بیشتر در نوسان بود - سئوسات تهیه می‌کرد. افراد در همه اتاقهای آن بخش از ساختمان که متعلق به من است می‌خوابیدند و با هم غذا می‌خوردند. نزدیک به آخر مدت، وقتی احتمال آمدن روسها به تهران ممکن به نظر می‌رسید، انگلیسیهای یهودیهای آلمان و اتریش که ترسیده بودند احتمالاً نازی تصور شوند (همچنین بعضی آلمانیهای ضدنازی) آمدند. حتی بعضی یونانیهای جزایر جنوب شرقی دریای اژه^{۹۵} که می‌ترسیدند به علت ملیت ایتالیایی خود، ایتالیایی قلمداد شوند به آنها پیوستند.

باری، روسها در قزوین هستند و فقط نود میل از سمت غرب با تهران فاصله دارند و نه‌چندان دورتر از سمت شرق. نفرات ما در کرمانشاه هستند، با یک مقر کوچک در سلطان‌آباد. اینکه بعد چه اتفاقی می‌افتد، بستگی به آن دارد که آیا ظرف دو یا سه روز بعد یک موافقت‌نامه منعقد می‌شود یا نه. من از اینکه کار به اینجا کشیده شده است متأسفم، ولی به ایرانیان اخطار شده بود. نشانه‌های زیادی وجود داشت که آلمانیها از ایران به صورت یک مرکز برای توطئه در عراق و قفقاز استفاده می‌کنند. کما اینکه اگر افغانستان یک مرکز دیگر برای ضدیت با ما می‌شد خطر در مجموع زیادتر می‌بود.

94. Stevens

۹۵. Dodecanese. مجمع‌الجزایر دودکانز شامل دوازده جزیره واقع در جنوب شرقی دریای اژه میان آسیای صغیر و جزیره کرت. این جزایر که از زمان سلیمان اول (۱۵۲۲) به عثمانیها تعلق داشت در طول جنگ سال ۱۹۱۲ به اشغال ایتالیا درآمد و در سال ۱۹۲۲ رسماً به ایتالیا واگذار شد. این جزایر در سال ۱۹۴۷ به یونان واگذار گردید.

شاید به تو گفته باشم که آلمانیها چنان مطمئن بودند که یکی از بازرگانان سابقشان در ایران را در مأموریتی به اصطلاح نظامی به عنوان وزیر مختار در کابل منصوب کرده بودند. این مرد طی جنگ گذشته یکی از رهبرانی بود که به افغانستان رفت تا در مرز در دسر درست کند. این شخص فن هنتیگ^{۹۶} بود که در طول آشوبهای عراق در سوریه بسیار فعال بود. دولت افغانستان نخست فن هنتیگ را پذیرفت، اما بعد که سابقه اش را با دقت بیشتر بررسی کرد گفت که ترجیح می دهد او را نپذیرد. اگر حکومت ایران فقط موافقت کرده بود، بجز چند نفر در مشاغل کلیدی (هرچند نه در راه آهن) که برای ما خطری نداشتند، خود را از دست همه آلمانیها خلاص کند، من معتقدم بقیه امور فیصله می یافت. دولت ایران طبق عهدنامه ملزم است به کالاهای معمولی که به صورت ترانزیت از ایران به روسیه شوروی حمل می شود، اجازه عبور دهد و به اعتقاد من اگر به دولت ایران اجازه داده بودیم چیزهایی را که نمی توانست از [دول] محور به دست آورد، مانند گندم، آرد، چای، شکر، کاکائو و قماش از کشورهای متفق یا از سرزمینهای دوست تهیه کند، به حمل تجهیزات جنگی (این برخلاف حقوق بین المللی نیست) هم رضایت می داد. اما نه، ایرانیان همچنان نگرانیهای ما را دست کم می گرفتند، و حتی می پرسیدند آیا این نگرانیها واقعیت دارد^{۹۷}.

اگر این بحران به هر شکلی ماهها ادامه یابد تعجبی نخواهم کرد؛ و چون بحران به معنی زیاد شدن میزان کار است، انتظار دلنگ شدن ندارم. خطر در امکان فرو ریختن کل تشکیلات دولت است. درست است که به صورت بدی اداره می شد، ولی به هر حال اداره می شد، هرچند که به فقرا گرسنگی می داد و همه مردم را خشمناک می ساخت.

حالا شاه فتر به شدت ضعیف شده و به نظر نمی رسد مملکت یدکی برای آن داشته باشد. آنچه من می خواهم از آن حذر کنم یک فروپاشی است که در صورت تحقق متفقین را مجبور می کند در اداره امور مداخله نمایند. اما ایرانیان بدبخت که

96. Von Hentig

۹۷. به این سؤال که آیا حمله به ایران صحیح بود نمی توان پاسخ نهایی داد. سر ریدر بولارد خود می نویسد: ... ایران از نپوستن به متفقین متحمل ضررهایی شد. هرچند - نه به صورت یک کشور متحارب در جنگی که امیدوار بود از آن دوری گزیند - از مزیت دریافت تجهیزات بهره مند می شد که به عنوان یک بی طرف و نه یک بی طرف مددکار نمی توانست دریافت کند و جنگ را در جهت صحیح به پایان رساند. (نگاه کنید به: متن انگلیسی شترها باید بروند ص ۲۲۸ - ۲۲۷).

تا چند هفته پیش خود را «نوادگان داریوش» می‌خواندند، اینک چندان کاری از دستشان ساخته نیست. وقتی روسها نزدیکتر شدند غالباً این افسران ارشد بودند که از همه تندتر فرار می‌کردند. بعضی تا به کرمان نرسیدند نَفَس تازه نکردند - کوبیدن راه با اتومبیل در سه روز طاقت‌فرسا!

بدون شک چند مرد شجاع وجود دارند که در حال حاضر سعی می‌کنند حکومت مرکزی را بگردانند. آنان تکلیف شاقی دارند و برای کمک به آنها از هر کاری که بشود انجام داد نباید دریغ کرد.

من گرفتاریهای خودم را دارم و کاری که به شدت افزایش یافته و کارکنانی که به آسایشی بیش از آنچه نصیبشان می‌شود نیاز دارند. به نظر می‌رسد که کار کارمندان رمز هرگز پایانی ندارد. یک‌روز در هفته پیش، ظرف بیست و چهار ساعت، هفتاد و یک تلگرام دریافت کردیم و بخش اعظم آن به صورت رمز بود و رمز این روزها آن چیز ساده‌ای که زمانی بود نیست. یک علت کار زیاد این است که از ما به عنوان واسطه سفارت شوروی استفاده می‌شود. سوئیس با روسیه شوروی روابط دیپلماتیک ندارد، بنابراین آنها برای اطلاع از سرنوشت سوئیسیهای مقیم سرزمینهایی که اینک به اشغال روسها درآمده است به ما متوسل می‌شوند؛ و همین‌طور برای کسب مجوز از ارتش شوروی که اجازه دهد چندصد عدل پارچه‌کتانی که نزدیک مرز ترکیه تلمبار شده است، به سوئیس حمل گردد و بجای کالای آلمانی ضبط نشود. همچنین دانمارکیها که به اغوای آلمانیها ناگزیر به قطع روابط با روسیه شوروی شده‌اند. در نتیجه همتای دانمارکی من برای یافتن دانمارکیهایی که هنگام اشغال ایران در قزوین یا در سمت غرب بوده‌اند از من انتظار کمک دارد. این مرا به یاد دو دانمارکی می‌اندازد که از اینجا به نیروی دریایی بریتانیا پیوستند و همچنین چندین نفر دیگر که داوطلب خدمت نظام در ارتش ما شده بودند.

چرجیل به بولارد

سوم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۲]

۱- هر نوع تصور شیوه ترحم آمیز نسبت به آلمانیها جهت خوشایند ایرانیها یا هر کس دیگر را از ذهن خود دور کنید...

۲- ما نمی‌توانیم بگوییم جنگ در این ناحیه چقدر گسترش خواهد یافت، اما بهترین راه سراسری ممکن از خلیج فارس به دریای خزر، هر چه زودتر و به‌هر

قیمت، به منظور رسانیدن تدارکات به روسیه ایجاد خواهد شد. احتمال زیادی دارد که بخش بزرگی از نیروهای بریتانیا در سال ۱۹۴۲ در ایران و یا از قلمرو آن دست به عملیات بزنند و قطعاً یک نیروی هوایی قدرتمند در آنجا مستقر خواهد شد.

۳- به هر طریق ما امیدواریم در مرحله فعلی، نیازی به اشغال تهران به وسیله نیروهای انگلیسی و روسی نباشد. اما اگر حکومت ایران می‌خواهد از این کار برحذر بماند، باید صادقانه و صمیمانه به ما کمک کند و رغبت واقعی خود را نشان دهد. در حال حاضر ما با شاه مخالفت نمی‌کنیم، ولی اگر به زودی نتایج خوبی حاصل نشود به حساب سوء رفتارش با مردم می‌رسیم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۶]

[دریوس] وزیر مختار آمریکا به این عقیده قطعی رسیده است که شاه مایل است با من ملاقات کند. شاه ممکن است رهنمود بخواهد، یا ممکن است از ما بخواهد علیه روسها به او کمک کنیم. من از وصول دستورات شما خوشحال خواهم شد. شاهی که تهذیب شده باشد مناسب موقعیت کنونی است و شاید بتوانیم این یک قلم جنس را از مواد نه‌چندان مطلوبی که در دسترس است بسازیم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هشتم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۷]

من تردید ندارم که روسها کوشش خواهند کرد شمال ایران را بلشویک‌مآب کنند، اما چیزی ورای اقدامات جنگی در مصادره اتومبیل‌های شخصی و دستگیری افراد بالقوه خطرناک مشاهده نمی‌کنم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

نهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۸]

شواهد خوبی برای این اعتقاد وجود دارد که [سرپاس مختاری] رئیس شهربانی که بانوان خانواده سلطنتی را به اصفهان منتقل کرد و سپس خود به کرمان رفت، جواهرات سلطنتی را، که به عنوان بخشی از پشتوانه اسکناس در اختیار بانک ملی

بود، به کرمان برده باشد. این کار می‌توانست، برای جلوگیری از ضبط آن به وسیله روسیه، احتیاط معقولی باشد، ولی به نظر می‌رسد دولت در این باره اطلاعی نداشته است و همان‌طور که گزارشهای معتبر تأیید می‌کند احتمال دارد اگر شاه مجبور به ترک کشور شود، جواهرات را ترجیحاً با خود به افغانستان ببرد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

دهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۱۹]

من بجز ابلاغ این عقیده بسیاری از ایرانیان به سفیر شوروی که سومین پسر^{۹۸} [شاه] هم به علت شخصیت و هم به این دلیل که مادرش از قاجاریه است^{۹۹} - هرچند نه از دودمان سلطنتی - برای ولیعهدی ارجحیت دارد، کار دیگری انجام نداده‌ام. یکی از بزرگترین مشکلات ما عدم وجود راه‌حلی است که مورد تأیید اکثریت یا حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از ایرانیان باشد. آنها فقط با این موافقت که دومین پسر^{۱۰۰} غیر قابل قبول خواهد بود. عده‌ای فکر می‌کنند که چهارمی^{۱۰۱} از همه بهتر است. گروهی دیگر می‌گویند که همه آنها لوس و تباه شده‌اند و تنها با اعطای سلطنت به پسر ششم^{۱۰۲} یا هفتم^{۱۰۳} (به ترتیب پانزده ساله و نه ساله) تحت نظریک نایب‌السلطنه می‌توان جلوی زوال را گرفت.

وزارت خارجه به ریدر ویلیام بولارد

یازدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۰]

[محمد شایسته] وزیر مختار [ایران در آمریکا] در وزارت امور خارجه با سر هوراس سیمور در مورد حملات مطبوعات به [رضا] شاه که به گفته او «مورد پرستش همه ایرانیان» بوده دیدار کرده است. البته او مطمئن بود که من همه چیز را می‌دانم.

آیدن به بولارد - خصوصی

یازدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۰]

مایل بودم بدانید تا چه اندازه از مساعی شما در سخت‌ترین شرایط قدردانی کرده‌ام.

۹۸. غلامرضا پهلوی.

۱۰۰. علیرضا پهلوی.

۱۰۲. محمودرضا، متولد سال ۱۹۲۶.

۹۹. توران امیرسلیمانی.

۱۰۱. عبدالرضا پهلوی.

۱۰۳. حمیدرضا، متولد سال ۱۹۳۲.

وقوع حوادث به‌حدی سریع است که چند بار از توصیه‌های شما پیشی گرفته‌اند. شما کاملاً مورد اطمینان ما هستید و خواهشمند است ما را از ارسال شرح کامل و بی‌پرده نظراتان محروم نکنید. تلگرامهای شما بسیار سودمند بوده است و ما یلیم تا حد امکان یک تصویر کامل از اوضاع ایران به‌ما بدهید.

وزارت خارجه به‌ریدر ویلیام بولارد

دوازدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۱]

[ایدن با مایسکی^{۱۰۴} ملاقات کرد]. ما بعد راجع به‌آینده ایران بحث کردیم و او این نظر را بیان کرد که: شاه هر چه زودتر برود بهتر است. واضح بود که هیئتهای دیپلماتیک ما در تهران هر دو متقاعد شده‌اند که با شاه هیچ کاری نمی‌شود کرد. بعد از مقداری بحث بیشتر، عالیجناب موافقت کردند که من لزوماً به‌سر ریدر بولارد دستور دهم راجع به‌جانشین شاه و در موضوع اتحاد ایران- شوروی با حکومت ایران وارد گفتگو شود. من قول دادم که سر ریدر بولارد سفیر شوروی را از جریان مشاوره خود مطلع می‌کند.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

چهاردهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۳]

[عطف به‌فروپاشی ارتش ایران]. یک ارتش داوطلب کوچکتر، اما با حقوق بهتر، به‌خدمت اجباری ترجیح دارد. وابسته نظامی موافق است، ولی می‌افزاید در صورتی که شاه بخواهد آن را با قدرت اداره کند بایستی مشاور خارجی داشته باشد. در حال حاضر شاه چیزی را نمی‌خواهد اداره کند و برای جلوگیری از فروپاشی ارتش که اتفاق افتاده، هیچ اقدامی نکرده است. در عوض اخیراً دستور داده کار ساختمان چند عمارت بی‌فایده برای خودش ادامه یابد و می‌خواهد بداند آیا می‌تواند برای ملاحظه چگونگی پیشرفت امور املاکش کسی را به‌شمال بفرستد.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه

پانزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۴]

نخست‌وزیر، تازه سند استعفا به‌نفع ولیعهد را که توسط [رضا] شاه امضا شده به‌من نشان داده است.

۱۰۴. سفیر شوروی در انگلستان.

توجه گسترده مردم به برنامه فارسی رادیو بی.بی.سی نقش برجسته و شاید تعیین کننده‌ای در استعفای رضاشاه ایفا کرد. موضوع این برنامه‌ها براساس نامه ذیل، که ضمیمه مجموعه نامه‌های بولارد گردید، در سفارتخانه انگلیس در تهران تهیه می شد.

بعضی از اقدامات رضاشاه

- ۱- او در انتخابات مداخله می کرد و مجلس آلت دست او بود. آن روزنامه‌هایی که اجازه فعالیت می یافتند، جرئت گفتن یک کلمه علیه او یا سیاستش را نداشتند، به طریق اولی حیات مطبوعات، به معنی متعارف، تقریباً خاتمه یافته بود.
- ۲- او با اعمال خشونت، حتی نسبت به وزیرانش که معمولاً آنان را با لگد یا پهنای شمشیرش می زد، ایرانیان را خفیف می کرد.
- ۳- او عده‌ای از ایرانیان را بدون محاکمه کشت. به عنوان مثال: مدرس (یک رهبر روحانی) و تیمورتاش (وزیر محترم دربار).
- ۴- او تمام درآمد نفت را تحت کنترل خودش گرفت و البته بدون نیاز به تصویب کسی خرج تسلیحات کرد.
- ۵- وقتی او استعفا داد در بودجه دولت کسری وجود داشت، در حالی که در حساب شخصی او در بانک معادل شش میلیون پوند موجود بود.
- ۶- او به خاطر طرحهای صنعتی، از کشاورزی - عظیم ترین کسب و کار ایران - غفلت کرد. سودمندی بعضی از طرحها مشکوک بود. به عنوان مثال ذوب آهن و فولاد که قرار بود دو میلیون پوند هزینه آن شود.
- ۷- او صنایع سودده را به عنوان مایملک شخصی برای خود نگاه می داشت، حال آنکه صنایع غیر سودده را به دولت وامی گذاشت. کارخانه‌ها پُر از افرادی بود که عملاً کارگر اجباری محسوب می شدند و حقوق ناچیزی می گرفتند.
- ۸- او راه آهن پرهزینه‌ای از محل درآمدهای جاری ساخت که نتیجه آن فقیر شدن طبقات کم درآمد ملت بود و سهم بی تناسبی از انحصارات دولتی، بر روی شکر، چای، دخانیات و کبریت، به آنان تحمیل می شد.
- ۹- او مناطق گسترده‌ای از اراضی کشاورزی مرغوب را از راه مصادره به دست آورد. بسیاری از املاک دیگر را، از طریق تحت فشار گذاشتن مالکان، به دست آورد. به عنوان مثال از طریق قطع منبع تأمین آب، تازمانی که قیمت نازل پیشنهادی مورد

قبول مالک اصلی قرار می‌گرفت. به‌هنگام کناره‌گیری‌اش مشغول تصاحب منطقه‌ای وسیع از اراضی مرغوب در نزدیک کردند از راه خرید اجباری به‌نفع شخص خودش بود.

۱۰- او کشت برنج در اصفهان را، ظاهراً برای حفظ مردم اصفهان از مالاریا و درواقع برای حفظ برنج شمال خودش از رقابت، ممنوع کرد.

۱۱- او به‌حدی غله صادر کرد، که وقتی جنگ در اروپا شروع شد، در سیلوهای عظیمی که ساخته بود، ذخیره‌ای وجود نداشت. او مجبور شد برای کسب مجوز برای خرید غله از هند به بریتانیا متوسل شود و این مورد قبول واقع شد، گرچه ما از نظر غله و حمل و نقل در مضیقه بودیم. بعد از حمله ۱۹۴۱، کشتیهای متفقین با به‌خطر انداختن جان ملوانان مجبور به حمل غله به ایران بودند، کشوری که با پیش‌گرفتن سیاستی عاقلانه می‌توانست غله صادر کند.

۱۲- مدارس آمریکایی که سیف‌پور فاطمی^{۱۰۵} آن‌همه آنها را ستوده است و مدارس انگلیسی که او در یکی از آنها تحصیل کرده در سال ۱۹۴۰ در یک هیجان ناشی از ملیت‌گرایی به وسیله رضاشاه تعطیل شد.

۱۳- کارهای او که منجر به نارضایتی عمومی می‌شد همه خیلی عمده نبود و گاه شامل خستهای پیش‌پا افتاده می‌شد. از قبیل استفاده از آبی که می‌بایست باغهای سبزی مردم را آبیاری کند جهت باغچه‌های گل کاخها. در آخرین سال سلطنتش به شهرداری تهران دستور داد که باغ شهرداری را برای احداث یک هتل به او بفروشد. ۱۴- او در حالی که تعدادی قصرهای بی‌مصرف در تهران می‌ساخت، در مورد تأمین آب لوله‌کشی هیچ کاری نکرد و گذاشت مردم تهیدست پایتختش حتی برای آب آشامیدنی محتاج جوی آب خیابان باقی بمانند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۵]

رضاشاه رفته است. تهران از این خبر که روسها به کرج - به فاصله سی میلی - رسیده‌اند، دچار هراس شده است. وابسته نظامی روسیه به من اطلاع داد که آنها

۱۰۵. نصرالله سیف‌پور فاطمی (۱۳۶۹-۱۲۸۸) فرزند سیدعلی محمد. برادر دکتر حسین فاطمی. مدیر مجله و روزنامه باختر. نماینده دوره چهاردهم مجلس از نجف‌آباد. عضو هیئت نمایندگی ایران به ریاست دکتر محمد مصدق در سازمان ملل متحد. استاد دانشگاه فرلی دیکسن در ایالات متحد آمریکا. دو جلد از مجموعه خاطرات سیف‌پور فاطمی تحت عنوان آیینۀ عبرت در سال ۱۹۹۱ در لندن منتشر شد.

به هر حال تا فردا صبح که قرار است نیروهای انگلیسی هم برسند وارد شهر نخواهند شد و بعد هم به شرط آنکه مقاومتی در کار نباشد و همه چیز عادی باشد، به جای ورود به تهران در خارج آن چادر خواهند زد. من اطمینان دارم که واحدهای ما هم دستورات مشابهی دارند، چون می‌ترسم اشغال تهران اثر مصیبت‌باری روی امور اداری شهر، حمل و نقل و توزیع ارزاق داشته باشد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۵]

وابسته نظامی ما به وزارت جنگ، محلی که همه افسران ارشد گرد آمده بودند، فراخوانده شد تا پیام شاه جدید به او داده شود. شاه می‌گوید اگر مشخص کنیم چه می‌خواهیم او بی‌قید و شرط آماده همکاری با ماست. (معنی دیگر آن این است که او از ما انتظار دارد مانند یک سپر علیه روسها عمل کنیم). به هر حال، سؤال او این است که آیا ما می‌خواهیم ایرانیان خود کشور را اداره کنند یا اینکه روسها و انگلیسیها مایلند آنرا در اختیار گیرند، اگر مقصود حالت اول است، کدام حکومت ایرانی می‌تواند با اردوزدن دو ارتش در اطراف پایتختش حیثیت داشته باشد؟

[ریدر بولارد اخطار می‌کند که] نباید اجازه دهیم به کار اداره کردن تهران کشیده شویم و از این رهگذر به اداره و سیاست‌گذاری در کل مملکت.

می‌دانم که همتای روس من نظریات مشابهی دارد، اما از آنجا که اگر گزارشهای ناخوشایندی تسلیم دولت خود کند، ممکن است بیش از این دچار دردسر شود، احتمالاً نظریاتش را بروز نخواهد داد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۵]

حالا که شاه رفته است، فرستنده رادیویی ما بایستی درباره حکومت مبتنی بر قانون اساسی حرف بزند و روی این نکات تأکید کند.

الف - قوام چنین حکومتی به یک زمان طولانی نیاز دارد.

ب - مستلزم شکیبایی و روحیه مسالمت‌آمیز است.

ج - اگر در حکومت مشروطه، به جای انتقاد سازنده و همیاری، از آن به عنوان دستاویزی جهت مشاجرات، قوم‌و خویش‌بازی و اغراض شخصی استفاده شود، ممکن است منجر به بازگشت دیکتاتوری یا سقوط کامل دولت گردد.

وزارت خارجه به ریدر ویلیام بولارد

نوزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۸]

ولیعهد به واسطه تمایلات شناخته شده اش به طرفداری از آلمان نباید مورد قبول قرار گیرد و ما نمی توانیم کناره گیری شاه را به نفع وی، که چیزی جز یک نیرنگ برای تداوم سیاست ضد متفقین نیست، تأیید کنیم. جانشین می تواند یکی از پهلوی های جوانتر یا بازگشت یکی از افراد سلسله قاجار باشد.

وزارت خارجه به ریدر ویلیام بولارد

نوزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۸]

[ریدر ویلیام بولارد مایل است که فرصتی به ولیعهد داده شود] وقتی ما بر شقوق دیگر ابرام ورزیم، مسئولیتی مثبت به عهده می گیریم نه منفی... ما هم اکنون در محاصره جماعتی هستیم که مشغول تیز کردن انواع تیر و تبر هستند و اگر مسئله مشروطه را دوباره مطرح کنیم سروصدای آنها گوشمان را کر خواهد کرد.

وزارت خارجه به ریدر ویلیام بولارد

بیستم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۶/۲۹]

وزیر مختار ایران به دیدار ما آمد. مشکل اصلی این بود که می گفت: گزینش شاه جدید انتخابی عالی بوده است و اینکه: ما پی خواهیم برد که شاه هم به اندازه خود وزیر مختار ایران بر ضرورت حفظ نزدیکترین روابط دوستانه با کشور ما متقاعد شده است. [محمد علی] مقدم همچنین چندین بار گفت که شاه جدید قلب یک فرشته^{۱۰۶} را دارد و اینکه او و مقدم نزدیکترین روابط ممکن را داشته اند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و سوم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۱]

شاه در بیست و دوم سپتامبر هیئتهای دیپلماتیک را به حضور پذیرفت. حاضران تأیید کردند که شاه کاملاً با موجود متکبری که پدرش سعی کرده بود از او بسازد تفاوت دارد. شاه رفتار دوستانه ای داشت. تا حدی جیون به نظر می رسید، اما آشکار بود که دستخوش هیجان شده است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**بیست و سوم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۱]**

با تأسف به اطلاع شما می‌رسانم که شب گذشته چند تن از سربازان انگلیسی وارد محل نمایندگی آلمان شدند و تعدادی از تابلوها را شکستند و مجسمه نیم تنه هیتلر و یک پرچم را از آنجا خارج کردند. من از نخست‌وزیر ایران و کاردار سوئد معذرت‌خواهی کرده‌ام. مقصران پیدا نشده‌اند. این حادثه در مجموع بیشتر از این نظر مورد تأسف است که چون سربازان شوروی به دستور افسر فرمانده‌شان به هیچ وجه اجازه ورود به شهر را ندارند ایرانی‌ها آنها را منضبط‌تر تلقی می‌کنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۲]**

واحدهای انگلیسی و روسی هر دو دستور دارند حتی المقدور در اداره امور دخالت نکنند. افراد ما از این سعه صدر استقبال کردند و نتیجه بسیار خوبی هم گرفتند. مقامات روس با تنگ‌نظری نسبت به حمل و نقل به وسیله راه آهن، جاده و همچنین کار تلگراف، امور امنیتی، تأمین ارزاق و سایر کالاها برای نقاط محروم‌تر کشور، جمع‌آوری مالیات و جز آن تعصب می‌ورزند.

[ریدر ویلیام بولارد برای جلوگیری از فروپاشی حیات اقتصادی کشور، به سفیر شوروی پیشنهاد کرد: «کمیسیونی متشکل از نمایندگان شوروی، بریتانیا و ایران تشکیل شود که در جهت رسیدگی به کلیه مسائل غیرنظامی ناشی از اشغال، اختیار داشته باشد... سفیر شوروی در اصل موافق است، ولی آشکارا از دست به کار شدن می‌ترسد. روسها غنی‌ترین بخش مملکت را اشغال کرده‌اند. شاید دولت شوروی با گوشه چشمی به ضمیمه کردن بی‌دردسر شمال ایران به روسیه در زمان آینده، به عمد به آن توجه نشان می‌دهد.»]

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**بیست و هفتم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۵]**

در حال حاضر تهران به کلی روحیه خود را باخته است و اقامت سربازان روس در مجاورت آن عمدتاً آزارش می‌دهد... برای آشتی دادن ایران با اشغال [بیگانه]

چیزی بیش از خرید کالایی که احتمالاً وجود ندارد و ارسال آن در کشتیهایی که احتمالاً نمی‌تواند به این کار اختصاص یابد، مورد نیاز است.

تهران - ششم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۱۴]

ارتش بریتانیا متوجه شد که اکثر اوقات بین نام «ایران» و «عراق» تداخل می‌شود، بنابراین تصمیم گرفت جهت مقاصد نظامی به نام «پرشیا» بازگردد.^{۱۰۷} من هم مایل بودم همین کار را بکنم، ولی در صحبت با ایرانیان به زبان فرانسه یا انگلیسی طرف انتظار دارد «ایران» گفته شود. بهتر است به یک نام چسبید، همان‌طور که من سعی می‌کنم. (هرچند که زیاد موفق نیستم).

برای ما مهمتر از تغییر نام ایران، تغییر نرخ ارز است. از اول اکتبر تسعیر ارز که چندین ماه در حدود هر پوند ۱۷۵ ریال بود به ۱۴۰ ریال رسیده. در نتیجه بابت هر چیزی که در این مملکت پول می‌پردازم، بیست و پنج درصد گرانتر تمام می‌شود. این تغییر نرخ ارز به حکم قانون بود. بر تسعیر ارز نظارت می‌شود نرخ ارز به یمن یک سلسله مقررات ناشیانه به یک بی‌نظمی کامل کشیده شده بود. نرخ جدید که جایگزین پنج یا شش نرخ گوناگون، برای مقاصد مختلف، گردیده از بعضی جهات یک پیشرفت است، ولی برای کسانی که به پول استرلینگ حقوق می‌گیرند یک ضربه محسوب می‌شود. تفاوت آن برای کارکنان دفتری مهم خواهد بود. سربایگان که حدود بیست سال سابقه خدمت دارد تقریباً پانصد لیره در سال می‌گیرد و ۱۱۶ پوند هم در سال مالیات به مالیات بر درآمد انگلیس می‌پردازد. سقوط ناگهانی رقم ریال در برابر پوند برای او آخرین ضربه خواهد بود - ازدواج هم کرده است.

من از لحاظ میهمان کمبود ندارم. هفته گذشته چهار ژنرال در آن واحد میهمان من بودند، بعلاوه دو یا سه نفر از افسران ستادهایشان. یکی از آنان ژنرال ویول بود. از او خوشم آمد - در واقع همه خوششان آمد، از جمله روسها. (ویول روسی حرف می‌زند. آن را قبل از جنگ گذشته در روسیه فرا گرفته است). پسر بیست و یک ساله زیبایی همراهش بود که اخیراً چشم چپ خود را در جنگ از دست داده

۱۰۷. چرچیل به ایدن - دوم اوت سال ۱۹۴۱:

«بهتر خواهد بود که در کلیه مکاتبات به جای ایران (IRAN) از کلمه پرشیا (PERSIA) استفاده شود، چون در غیر این صورت ممکن است به علت شباهت IRAN و IRAQ (عراق) به سهولت اشتباهات خطرناکی رخ دهد».

است. من مطمئن هستم ژنرال عمداً او را به عنوان آجودان مخصوص خود انتخاب کرده تا شاید عملاً بفهمد که از دست دادن یک چشم کمبودی است که می‌توان با آن کنار آمد. ژنرال ویول بسیار آرام، معقول و مصالحه‌جو است و با مطالعه از دوروزی که نزد من اقامت داشت بسیار لذت بردم.

این روزها در سفارتخانه همه‌جور آدمی را می‌توان دید. افرادی که در حال حاضر اینجا هستند عبارتند از کریستوفر سایکس^{۱۰۸} پسر سر مارک سایکس^{۱۰۹} (تهیه‌کننده بخشی از موافقت‌نامه بدفرجام سایکس-پیکو^{۱۱۰} در طول جنگ گذشته، که آدمی است فاضل و مجلس‌آرا) و مردی به نام سویت اسکوت^{۱۱۱} که با تامس هاجکین در [کالج] بیلپول بوده و با او به آلبانی سفر کرده است. امروز می‌بایست سه مردی را ملاقات کنم که در یک پرواز تحقیقاتی برای خط هوایی سلطنتی به ایران آمده‌اند. ظرف یک یا دو روز سر گادفری رودز^{۱۱۲} باید برای رفع مشکلات راه‌آهن وارد شود. او یک کانادایی و از مهندسان سلطنتی است که چندسالی قسمتی از راه‌آهن کنیا و اوگاندا را اداره می‌کرده است.

مشکلاتی چون حمل و نقل، نظارت بر اداره امور کشور و اطمینان از اینکه مملکت دچار قحطی نشود، سانسور (که باید اعمال شود) و جز آن، همه از مظاهر جدید وظایف سفارتخانه است و دست‌آخر در حوزه مسئولیت من. تازه مرگ ناشی از دلتنگی را نباید از نظر دور داشت!

از شنیدن این خبر از ناحیه «م» به وحشت افتادم که روزنامه‌ها به دلیل اهمیت

۱۰۸. Christopher Sykes (۱۹۰۷-۸۶) وابسته افتخاری سفارت تهران از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ و دبیر دوم افتخاری از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳. مأمور خدمت در خدمات ویژه‌هوائی. تهیه‌کننده بی.بی.سی و مؤلف کتابهای بسیار از جمله: واسموس، چارلز وینگیت، بر سر دوراهی اسرائیل و جز آن.

109. Sir Mark Sykes

۱۱۰. Sykes-Picot موافقت‌نامه‌های سه‌جانبه‌ای که در سال ۱۹۱۶ به منظور تقسیم امپراتوری عثمانی از ۲۶ آوریل تا ۲۳ اکتبر بین سر مارک سایکس (نماینده انگلیس)، فرانسوا ژرژ پیکو (نماینده فرانسه) و یادداشت ادوارد گری به‌بنکندورف سفیرکبیر روسیه تزاری در لندن ردوبدل شد. سر ریدر ویلیام بولارد از این نظر آنرا «بدفرجام» می‌خواند که در سال ۱۹۱۸ بلشویکها متن این موافقت‌نامه را همراه با سایر معاهدات سری منتشر کردند که باعث سروصدای زیادی در منطقه شد.

۱۱۱. Bickham Sweet-Escott (۱۹۰۷-۸۱). تحصیل در کالج بیلپول از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰. بانکدار و مدیر نفت انگلیس. خدمات دوران جنگ او در سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا در خاورمیانه و بسیاری مناطق دیگر در کتاب میهمان پیکراسترین که در سال ۱۹۶۵ منتشر شد آمده است.

۱۱۲. Sir Godfrey Rhodes (۱۸۸۶-۱۹۷۲)، سرپرست امور حمل و نقل ایران در سال ۱۹۴۱. معاون سر رشته‌داری سازمان اطلاعاتی پی‌فورس (Paiforce) در سال ۱۹۴۲.

غیر مترقبه‌ای که تهران اکنون یافته است مزاحم او شده‌اند. گرفتن عکسهایی که ما را با روسها نشان می‌دهد، اقدام بسیار خوبی بود. این از آن نوع تبلیغاتی است که مقامات کشور تأیید می‌کنند، اما اینکه امور خصوصی و خانوادگی آدم بازیچه دست روزنامه‌نگاران شود تهوع‌آور است.

چه کسی گفته که کارمندان کشوری گمنام هستند؟ یکاش بودند. خوشبختانه سه یا چهار ماه طول می‌کشید تا روزنامه‌ها به ایران برسند و وقتی برسد به حدی قدیمی شده که اغلب کسی به آن نگاه نمی‌کند. تازه در صورت رسیدن هم، برخی از روزنامه‌ها بر اثر اقدامات دشمن، گم و گور می‌شود. حال اگر قرار است چنین بلایی بر سر بعضی روزنامه‌ها بیاید چه بهتر بر سر مزخرفات مربوط به وزیر مختار اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در تهران بیاید. اما من در این سن و سال از یک توهین در امان هستم؛ اینکه نمی‌توانند از شکل و شمایل من تعریف کنند.^{۱۱۳} می‌ترسم در آنجا حرفهای مزخرف زیادی درباره ایران – به هنگام اشغال آن – گفته شده باشد و بعضی لاف‌زدنهای ابلهانه. من فکر می‌کنم پاره‌ای از معضلات را نوشته‌ام. معضلات زیاد می‌شود، نه تنها از گرفتاریها کاسته نمی‌شود، که به آن اضافه هم می‌شود.

بعضی امور خوب پیش می‌رود. به عنوان مثال در راه آهن تهران به جنوب، ایرانیان خوب کار می‌کنند و افراد ما اصطکاک با آنها ندارند. اما طبقه حاکمه ایران، حتی وقتی که تحت فشار شدید قرار نگرفته‌اند، جماعتی فوق‌العاده نیستند و در بحران خود را می‌بازند.

همه چیز به سازماندهی مجدد نیاز دارد: ارتش بی‌مصرف، حقوقهای نازل، ژاندارمری فاسد و خشن، انحصارات که فعالیت بخش خصوصی را بدون در نظر گرفتن تدارک منظم کالا فلج کرده، امور مالی و هزار کار دیگر که به نیرو و توان دستگاه اداری هندوستان نیاز دارد و من فکر نمی‌کنم در تمام طبقه حاکمه یکصد مرد درستکار پیدا شود.

این احتمال هست که یک رایزن اضافی برای پیگیری تمام امور فوق‌العاده، که به آن اشاره کردم، در اختیار من بگذارند. در این صورت این شخص اسکوائر^{۱۱۴}

۱۱۳. بولارد قدی کوتاه داشت و شکل و شمایل نداشت.

۱۱۴. Sir Giles Squire (۱۸۹۴ – ۱۹۵۹)، سرکنسول مشهد از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱. رایزن سفارت تهران از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳. وزیر مختار و سپس سفیرکبیر در افغانستان از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۹.

خواهد بود که در حال حاضر سرکنسول مشهد است. از این انتصاب خیلی خوشحالم، چون اسکوایر را خیلی می‌پسندم. او تاکنون دو بار نزد من اقامت داشته است. اسکراین^{۱۱۵} جانشین او خواهد شد که لاریمرها از وقتی که در کرمان نایب کنسول بود او را می‌شناسند.

راستی، یک کارمند بخش سیاسی هند حالا در محمره نایب کنسول است که ظاهراً بیش از دوبرابر حقوقی که [عضو] شماره یک من - ریزن فعلی - دریافت می‌کند، حقوق می‌گیرد. باخبر هستم که او چیزی به مالیات بر درآمد هند و به طریق اولی به مالیات بر درآمد انگلیس پرداخت نمی‌کند.

تهران - هفتم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۱۵]

خوشحال شدم که از ژنرالها شنیدم سفیرکبیر بغداد کمتر از من کار دارد و بیشتر از من کارمند. مهمتر از همه، بنا به سنت، دبیر شرقی امور سفارتخانه او را می‌گرداند و به عنوان دبیر روابط عمومی عمل می‌کند. یکی از ژنرالها به من توصیه کرد از سرفرماندهی عراق تقاضای آجودان مخصوص بکنم و پیشنهاد کرد تا زمانی که من یک آجودان دایمی بگیرم مال خودش را دو ماه در اختیار من بگذارد. او گفت آنجا افسران بسیاری در حال گذراندن دوره نقاهت هستند که برای وظایف سنگین مناسب نیستند و از آمدن به اینجا خوشحال می‌شوند. راستی راستی کیف خواهد داشت که آدم فقط فهرست اسامی میهمانان را تندتند بگوید و بگذارد بقیه کارها را آجودان انجام دهد! اما این کار وقت آجودان را پر نخواهد کرد و علاوه بر این مجبور خواهیم بود وقتی میهمانی در کار نباشد یک سطحی از زندگی که مناسب او باشد فراهم کنم. نه، فکر می‌کنم با بدبختی خود بسازم بهتر است.

امروز یک میهمانی ناهار دادم و بعد از ناهار همگی پانزده دقیقه در باغ گردش کردیم. روزها بود که من بجز رفتن به وزارت امور خارجه، یا نزد یک همتا به وسیله اتومبیل، به ندرت بیرون بودم. نه، حقیقت ندارد، من روز یکشنبه برای یک تشییع

۱۱۵. Sir Clermont Skrine (۱۹۷۴-۱۸۸۸). کارمند اداری حکومت هندوستان. سرکنسول مشهد در سال ۱۹۴۲. ریزن تهران در سال ۱۹۴۶. او مأمور شد تا رضاشاه و همراهانش را تا محل تبعید در موریس همراهی کند. هنگام بازگشت گزارش مأموریت خود را به ویلیام بولارداد و در مورد نخستین ملاقاتشان با او نوشت: کمتر شده است که از گفتگویی یک ساعته بیش از این سود برده باشم. مطالب رئیس تازه‌ام از لحاظ روشنی بیان و ایجاز کلام برای من درسی محسوب می‌شد. نگاه کنید به: جنگ جهانی در ایران، متن انگلیسی، ص ۱۲۱.

جنازه بیرون رفتیم. دولت ایران روز یکشنبه را برای ما تعیین کرده بود که تا ایستگاه راه آهن دنبال تابوت مرحوم سفیرکبیر ترکیه^{۱۱۶} که قرار است در کشورش به خاک سپرده شود، برویم. ما از سفارتخانه تا وزارت امور خارجه، که فقط نیم میل فاصله دارد، پیاده رفتیم و چون روز خوبی بود تا حدی خوش گذشت، اما بعد مجبور بودیم، داخل اتومبیلها، آهسته همگام با تشییع کنندگان، اسکورت سواره نظام را که به سرعت گام زدن پیش می رفت تعقیب کنیم. ما سه ساعت از وقت روز یکشنبه را برای این کار از دست دادیم. من به کارکنانم دستور داده ام که اگر در اینجا مردم مرا با سرعت چهارنعل به خاک بسپارند.

چند روز پیش روسها یک کنسرت حیرت آور دادند. به نظر می آمد که دسته کر همگی سرباز باشند، اما حتماً برای یک مدت طولانی با هم تمرین کرده بودند. آنها بیشتر از یک دوجین آواز خواندند و چندین رقص هم اجرا شد. ما مجبور بودیم سرودهایی درباره بلشویکها و یک کانتات برای استالین را تحمل کنیم، ولی چون بیشتر حاضران نمی توانستند معنی کلمات را بفهمند اهمیتی نداشت. من بیشتر وقت را صرف نگاه کردن به مردی در ردیف جلو کردم که شکل سرهنگ لارنس^{۱۱۷} بود - اما یک لارنس کمی زمخت تر. همان طور که آدم ممکن است از نحوه سربازگیری در ارتش سرخ در مقابل سربازگیری واحد تانک یا نیروی هوایی سلطنتی انگلستان انتظار داشته باشد.

من با شنیدن شور و سرزندگی آوازه های روسی، برای هزارمین بار از این امر حیرت کردم که چگونه چنین ارتجال هنری می تواند تحت چنین استبدادی زنده بماند. حال در مورد مسئله تهیه شکر و گندم: فردا کمیسیون برنامه ریزی، مرکب از شش نفر، تشکیل می شود. دیروز کمیسיוنی درباره سرویس هوایی کشور تشکیل شد. جالب است، ولی توالی این امور کمی شتاب دارد.

نامه ریدر ویلیام بولارد به ایدن

نهم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۱۷]

[ریدر ویلیام بولارد اخیراً یک دوساعتی با شاه گفتگو داشت.] بیشتر گفتگو درباره جنگ، از نوع سخنان بیهوده ای بود که ممکن است از طرف هر مرد جوان بیست و

۱۱۶. مقصود سعادت دواس است که در شصت و هفت سالگی بر اثر عارضه سکته درگذشت.

۱۱۷. مقصود تامس ادوارد لارنس معروف به لارنس عربستان است.

سه‌ساله بی تجربه‌ای عنوان شود... او با تحسین زیاد از دنکرک^{۱۱۸} حرف زد، ولی ظاهراً فکر می‌کرد که تخلیه آنجا تنها به وسیله نیروی دریایی سلطنتی انجام شده است. بنابراین من از فرصت استفاده کردم و با بیان ماجرا، به عنوان مثال، از همکاری داوطلبانه افراد غیر نظامی، در پاسخ به درخواست کمک، صحبت کردم و با موعظه‌ای غیر مستقیم، اندرزی به او دادم که مملکت ایران و فرمانروای آن بدجوری به آن نیاز دارد. شاه - از سر حسرت، آن گونه که من فهمیدم - آهی کشید و گفت: «آه، می‌بینید این همبستگی به مملکت چه قدرتی می‌دهد».

نشانه‌هایی وجود دارد که شاه به لزوم دورنگداشتن افراد ناباب از دربار پی برده است. وزیر امور خارجه به من اطمینان داد که او می‌خواهد دو عضو باقی مانده از خانواده سلطنتی را به خارج بفرستد، یعنی مادر و خواهرش را که با [علی قوام] پسر قوام [الملک] ازدواج کرده است و می‌گویند در جستجوی کاری در هالیوود است، کاری که اگر از شکل و شمایل و استعداد بگذریم از هر لحاظ برانده اوست.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

چهاردهم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۲۲]

[ریدر ویلیام بولارد با شاه ملاقات می‌کند و به مدت پنج ساعت با او به گفتگو می‌نشیند] اعلیحضرت این بار تأثیر خیلی خوبی گذاشت... این دفعه سؤالات زیادی کرد، سخنرانی طولانی نکرد و معقول بود و در بیانانش تعادل وجود داشت... او نمایندگانی را که پس از عبودیت خفت بار در مقابل شاه پیشین اینک بدین حد در انتقاد تندروی می‌کنند تحقیر کرد، اما این امر احساسات او را که ذاتاً دموکراتیک است تغییر نداد. او فکر می‌کند که ملتش هم احساس دموکراتیک دارد، اما آنها در تحقق این احساس بدجوری به راهنمایی احتیاج دارند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

شانزدهم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۲۴]

من اخیراً یک پیغام محرمانه از شاه دریافت کردم حاکی از اینکه او مایل است بیشتر

۱۱۸. Dunkirk، بندری که در آن از ۲۶ ماه مه تا ۴ ژوئن ۱۹۴۰ حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر از نیروهای متفقین که در محاصره آلمان قرار گرفته بودند با کمک بسیار مؤثر مردم عادی به بریتانیا گریختند. بندر دنکرک تا ماه مه ۱۹۴۵ در اشغال آلمان بود.

اوقات من را، تنها و بدون اطلاع دیگر سیاستمداران، ملاقات کند. شاه می‌گوید احساس می‌کند بعضی از وزیران واقعیت را به خاطر منافع خودشان تحریف می‌کنند... [جواب بولارد به شاه:] شرفیابی بدون اطلاع حکومت ایران و همتای روس من امکان‌پذیر نخواهد بود.

تهران - بیستم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۷/۲۸]

وقتی رایزن جدید من بیاید قصد دارم بعضی اوقات به خودم مرخصی بدهم. احمقانه است که آدم هفت روز هفته را، در طول ماههای بی‌پایان کار کند. دیروز که یکشنبه بود روز خسته کننده‌ای بود، هرچند نه به علت کار. من ناگزیر بودم به خاطر جنایات آلمانیها در مورد اسلاوهای ارتدوکس یوگسلاوی، روسیه و حتی بلغارستان به مراسم عشای ربانی بروم. این مراسم در یک کلیسای کوچک پر از جمعیت که تهویه بدی داشت و شعله شمعه‌های متعدد آن را گرم کرده بود برگزار شد. خفه کننده بود. آن‌گاه پس از ملاقاتی در وزارت امور خارجه، مجبور بودم برای صرف ناهار نزد کاردار یوگسلاوی و همسرش بروم. آنان یک آپارتمان دارند که برای چله زمستان خوب است. همچنین یک اتاق ناهارخوری دراز رو به جنوب، که آن هم خفه کننده بود. ساعت سه از آنجا درآمدم و به جای پرداختن به کارهایی که طبق معمول می‌بایست انجام می‌دادم، تا وقت صرف چای به خواب سنگینی فرو رفتم. همیشه یک چیزی یکشنبه‌ها را ضایع می‌کند! یکشنبه آینده به مناسبت تولد شاه مراسم شام با لباس رسمی خواهد بود. حداقل این بار شاه حضور خواهد داشت. پدرش هرگز در مراسم شام سالیانه‌ای که به مناسبت تولدش برگزار می‌شد حضور نمی‌یافت.

چند روز پیش بار دیگر سه ساعت نزد شاه بودم: سه ساعت تمام منهای پانزده دقیقه. اگر این وضع ادامه یابد مردم چه خواهند گفت؟ دیگر هیچ روزنامه‌لندنی نخواهد توانست مرا «مردکی عامی توصیف کند که گویی هر روز صبح قطار نه‌ویست دقیقه را سوار می‌شود» خدای من!

چند روز پیش واحدهای نظامی ما از تهران خارج شدند - یا درواقع از آن فاصله گرفتند. آنها هرگز شهر را اشغال نکرده بودند، بلکه دورتادور آن اردو زدند. این احتمالاً به دولت ایران آزادی بیشتری در اعاده نظم می‌دهد. آنها به عنوان اولین

قدم حقوق ژاندارمری را افزایش دادند. حقوق پایین‌ترین درجه بیش از سه برابر حقوق سابق خواهد بود. دست‌کم حالا می‌توان امیدوار بود که به‌دست نفرت ژاندارم برسد، چون که افسرانشان حقوق بهتری دریافت خواهند کرد و دیگر نیازی ندارند که حقوق افرادشان را بدزدند. به‌هر حال باید ثابت شود که آیا ایرانیان فقط برای تفریح دزدی می‌کنند یا برایشان سستی شده است.

اخیراً مشغول خواندن زندگی سر پرسی کاکس^{۱۱۹} بوده‌ام که تصویر خوبی از ناامنی راه‌های ایران در قبل از جنگ گذشته به‌دست می‌دهد. حالا راه‌ها در اینجا و آنجا دارد امن می‌شود. ارتش و ژاندارمری از هم پاشیده است و سربازان فراری ارتش اسلحه خودشان را به‌هر کسی که می‌خریده فروخته‌اند. با بودن این عوامل کسی به تبلیغات دشمن برای ایجاد دردسر احتیاج ندارد. نه اینکه تأثیری روی ارتباطات ما بگذارد، بلکه به‌حمل و نقل مواد غذایی لطمه می‌زند و اگر مردم از رفتن به مزارع دور از شهرها بترسند، حتی ممکن است به کشت پاییزه لطمه بزنند.

تهران - بیست و یکم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۲/۲۹]

شب گذشته سه فرزند دکتر دیویس^{۱۲۰} پزشک سفارتخانه ما نامه‌ای را که ژنرال ویول به آنان نوشته است مثل یک یادگار مقدس به‌من نشان دادند. بچه‌ها از من خواهش کرده بودند که در موقع اقامت ژنرال نزد من امضای او را برای آلبومهای مخصوص جمع‌آوری امضایشان بگیرم. روز بعد برای قدردانی از موافقت ژنرال برایش گلهایی آوردند. ژنرال اسامی بچه‌ها را از من گرفت و گفت که برایشان نامه خواهد نوشت؛ و واقعاً هم این کار را می‌کند. به‌علاوه وقتی چند ساعت در کراچی بوده، سعی می‌کند برای فرستادن نامه‌ها یک جوان بلژیکی - پسر وزیر مختار بلژیک در اینجا که در ارتش هند است - را پیدا کند و به‌من هم نوشت که به‌بچه‌ها بگویم از اینکه موفق نشده بود متأسف است. این در حالی است که ژنرال یک آجودان مخصوص برای یادآوری این نوع چیزها و یادداشت کردن آنها و تلفن کردن و

۱۱۹. Sir Percy Cox (۱۸۶۴-۱۹۳۷). نماینده سیاسی بریتانیا مقیم در خلیج فارس در سال ۱۹۰۹. افسر ارشد سیاسی همراه نیروی اعزامی هند از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸. کفیل نمایندگی بریتانیا در ایران از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰. کمیسر عالی عراق از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳. زندگینامه او به قلم فیلیپ گریوز در سال ۱۹۴۱ منتشر شد.

به‌طور کلی اداره کردن امور خود در اختیار دارد.

این قضیه مرا به یاد «تحت بررسی مجدد قرار دادن» تصمیم در مورد عدم تقاضا از ارتش برای یک آجودان انداخت و آن وقتی بود که متوجه شدم ژنرال نوویکف^{۱۲۱} فرمانده ارتش روسیه در اینجا یک خانم افسر ستاد به‌عنوان آجودان مخصوص در اختیار دارد. یک خانم سروان که بجز طلای اضافی در دندانهایش، بینهایت زیبا بود، با مژگانی شبیه یک ستاره سینما، با این تفاوت که اصل بود. چون ژنرالی که پیشنهاد کرده بود آجودانش را به‌من قرض بدهد، این موجود دلپذیر را دیده بود، به‌فکر مخابره این مطلب افتادم: «بالاخره به آجودان علاقه‌مند شدم، اما از نوع نوویکف ارجحیت دارد، مژگانش هم بلند باشد اشکالی ندارد».

من عده‌ای میهمان جالب دارم. چندین روز سرمهندس سلطنتی (یک موسیقیدان و در عین حال سنگرساز) از هند و سنگرساز ارشدی از عراق میهمان من بودند. حالا سر والتر مانکتن^{۱۲۲} که وزارت اطلاعات را زیر نظر برندان براکن^{۱۲۳} اداره می‌کند میهمان من است و بودن او در اینجا باعث افتخار است. او در [کالج] بیلول تحصیل کرده و شناگرد. ا.ل. اسمیت بوده است و خانواده «م» بخصوص مولی^{۱۲۴} را می‌شناسد. به‌هر جهت باید مرد جالبی باشد و چون مستقیم از میهن آمده، و در آنجا همه را دیده است، به‌طور مضاعف جالب است. او در نظر دارد برای هماهنگ کردن امور با لوزوفسکی^{۱۲۵} کمیسر اطلاعات شوروی (من عنوان دقیق او را فراموش کرده‌ام) به آن کشور برود، ولی سفرش اندکی به تأخیر افتاده است تا روسها پایتخت خود را کمی عقب ببرند^{۱۲۶}.

امیدوارم که حدود سی ام [اکتبر] دومین رایزن من اینجا باشد. بعد از آمدن او هر کاری را می‌توان به این یا آن رایزن ارجاع کرد و من بعضی اوقات می‌توانم بیرون بروم و رنگ آفتاب را بینم، کاری که تاکنون انجامش مشکل بوده است. سعی

121. Vasili Novikov

۱۲۲. Sir Walter Monckton (۱۸۹۱-۱۹۶۵). مدیرکل وزارت اطلاعات از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱.

مدیرکل سرویس اطلاعات بریتانیا در قاهره از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲.

۱۲۳. Brendan Bracken (۱۹۰۱-۵۸). وزیر اطلاعات از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵.

۱۲۴. Mary Alice Forster (Mollie). خواهرزن ریدر ویلیام بولارد. دومین دختر آقا و خانم ا.ل. اسمیت. نخست با فرد بارینگتون وارد و سپس با سر فردریک همیلتون ازدواج کرد.

125. Lozovski

۱۲۶. مقصود انتقال موقت پایتخت شوروی از مسکو به‌کوی‌بیشف است.

خواهم کرد از مشهد و تبریز دیدن کنم، هر دو شهر به وسیلهٔ روسها اشغال شده و اگر سرویس هوایی دایر شود، شاید برای دیدن همتایانم یک سفری به قاهره و بیت المقدس و بغداد بروم. ایکاش می توانستم کمی دورتر بروم و بار دیگر انگلستان را ببینم. به نظر کاملاً عجیب می رسد که با مانکن در حال حرف زدن باشی و بفهمی که او همین دو هفته پیش در لندن بوده است.

کاردار دانمارک در شرف قطع رابطه با حکومت تحت کنترل آلمان در کپنهاگ است و می خواهد به اصطلاح اعلام استقلال کند. از دریافت این خبر که کمیته دانمارک در آمریکا می تواند چیزی به او بدهد تا سفارتخانه را سرپا نگه دارد خوشحال هستم. بیشتر دانمارکیهای اینجا حامیان پروپاقرص متفقین هستند و با خوشحالی از آنها جانبداری می کنند. آنها در اینجا یک شرکت پیمانکاری مهم به نام کامپساکس^{۱۲۷} دارند. این شرکت هم قصد دارد با حکومت تحت کنترل آلمان قطع رابطه کند.

من معتقد بودم که شیوهٔ آسوده برای ما - در جهت توسعهٔ راههای سرتاسری برای حمل و نقل کالا بین ایران و روسیه - می تواند ملزم کردن دولت ایران به استخدام [کنسرسیوم] کامپساکس به هزینهٔ ما باشد. این امر در حال اجراست و به گمان من، این شرکت بدون آنکه گروهی از افسران انگلیسی و درجه داران، کارگران محلی را سرپرستی کنند جاده‌های خوبی تحویل ما خواهد داد.

کارگران راه آهن زیادی در حال آمدن از انگلستان به تهران هستند تا در کارگاه اینجا کار کنند. یکی از رادیوهای ما دیشب گفت دویست نفر در حال آمدن از استرالیا هستند. امیدوارم صحت نداشته باشد، چون آنها در خوشترین اوقات هم به بی انضباطی تمایل دارند و اینجا، در یک پایتخت خارجی، با فقدان واحدهای نظامی جهت برقراری ضابطه، ممکن است کنترل آنها مشکل باشد. ژنرال ویول می گوید چهار پنجم استرالیاییها مردمان کاملاً نجیبی هستند، اما می گوید همیشه نسبتی از افراد ناباب و شایسته وجود دارد، بهتر است به عوض تحت فرمان درآوردن آنها، بگذارید هر کاری می خواهند بکنند.

۱۲۷. کنسرسیوم کامپساکس پس از اتمام طرح بزرگ راه آهن ترکیه مورد توجه دولت ایران قرار گرفت و در تاریخ اول خرداد ۱۳۱۲ به اتمام فروغی قراردادی بین ایران و کنسرسیوم یادشده منعقد گردید. به موجب این قرارداد کنسرسیوم کامپساکس با سمت مشاور فنی و نمایندهٔ وزارت طرق و شوارع کار ساختمان بقیهٔ خط سراسری ایران را به عهده گرفت.

در اینجا همه پیشرفت آلمان در روسیه را با علاقه دنبال می‌کنند. این امر برای کل جهان اهمیت دارد، اما برای ما که در اینجا هستیم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و چهارم اکتبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۸/۲]

کابینه هدف انتقادات زیادی قرار دارد که تنها از طرف صیادان مقام و اصلاح‌طلبان عجول نیست، بلکه همچنین از سوی افرادی است که فکر می‌کنند نخست‌وزیر با ابقای چندین عضو کابینه شاه سابق و عدم برگزاری انتخابات تازه، خود را از رژیم پیشین خلاص نکرده است. به‌علاوه در مورد حضور پنج یهودی در کابینه مشاجره پنهانی وجود دارد. [نخست‌وزیر فروغی اصل و نسب یهودی داشت - ویراستار متن انگلیسی.]

مدتی بود که برای تصدی حسن وثوق^{۱۲۸} به مقام نخست‌وزیری تبلیغ می‌شد... اگر ما شروع به کابینه‌سازی بکنیم، ممکن است نظریات سفارتخانه شوروی کاملاً با ما تفاوت داشته باشد. با این وصف ممکن است یافتن یک نخست‌وزیر فعال‌تر و ثابت‌قدم‌تر از فروغی ضرورت پیدا کند. در حال حاضر نامزد دیگری در این مملکت وجود ندارد. تقی‌زاده^{۱۲۹} یا سیدضیاء^{۱۳۰} ممکن است مناسب باشند، ولی اگر معلوم شود هر یک از این دو به‌وسیله ما به قدرت رسیده است فاتحه آنان خوانده خواهد شد.

تهران - یازدهم نوامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۸/۲۰]

چگونه آدم فرصت پیدا می‌کند نامه بنویسد؟ هر روز ساعتها کُشتی گرفتن با عهدنامه، خانه‌ای پر از میهمان: فرمانده نیروی زمینی و فرمانده نیروی هوایی از

۱۲۸. حسن وثوق یا وثوق‌الدوله (۱۸۷۴-۱۹۵۰). برادر بزرگتر احمد قوام: «قابل‌ترین، ولی منفورترین نخست‌وزیر عصر قبل از پهلوی» (فخرالدین عظیمی)

۱۲۹. وزیر مالیه قبل از جنگ و وزیر مختار ایران در لندن در آستانه جنگ. رئیس مجلس سنا (ا.ک.ل.)
۱۳۰. سیدضیاءالدین طباطبائی مدت کوتاهی (از فوریه تا ژوئن) سال ۱۹۲۱ نخست‌وزیر بود. او سپس تا سال ۱۹۴۱، نخست در اروپا و سپس در فلسطین، در تبعید به‌سر برد و مدتی نایب‌رئیس کنگره مسلمین بود. چون فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا بود و چنین شهرت داشت که بعضی از انگلیسیها مایل به بازگشت و به قدرت رسیدن او هستند، از نظر ایرانیان و روسها مأمور انگلستان تلقی می‌شد.

بغداد، مانکتن از کوی بیشف^{۱۳۱}؛ مشاور سیاسی از طرف فرمانده نیروی زمینی در کرمانشاه. ملاقات با شاه امروز بعد از ظهر (مؤدبانه پیغام فرستادم که این دفعه نمی‌توانم دو ساعت و سه ربع بمانم). مشکلات کمبود نان و شکر و بریتانیای گناهکار. جلسات مذاکره با روسها، با ایرانیان، با خودمان. فرانسویان آزاد یک کمیته تأسیس کرده و تقاضای حمایت دارند. مسئله دانمارکیها و بلغاریها و مجارستانیهای آزاد؛ و چه بسا چیزهای دیگر. مسئله تبلیغات که به تعداد افراد درباره آن نظر وجود دارد. رادیوهای برلین و رم که به زبان فارسی به ما و کابینه ایران هر شب دشنام می‌دهند، و تبلیغات متقابلی که باید طرح ریزی شود و مخابره گردد، و خانه‌ای که هر قدر آدم بی‌بندوبار باشد باز محتاج رسیدگی است. با این همه شعار خودم را تکرار می‌کنم: «ما ممکن است بمیریم، ولی از ملال نخواهیم مرد».

فراموش کردم بگویم که روسها مرا برای ساعت شش و سی دقیقه عصر امروز به یک کنسرت و رقص تاجیک دعوت کرده‌اند. نمی‌توانم بروم. به هر صورت موسیقی و آوازهای ایرانی است، یا چیزی شبیه آن و برای من زیاد جالب نمی‌تواند باشد. این سومین دسته ارکستر است که روسها به اینجا آورده‌اند، اما باید اذعان کرد که از اصل موضوع هم که جنگ باشد غافل نمی‌شوند. (با همه این اوصاف رفتیم). آقای لیتوینف^{۱۳۲} که به سمت سفیر شوروی در واشنگتن منصوب شده است امروز از تهران عبور می‌کند. او و مانکتن با یک هواپیما می‌آیند. با قضاوت از روی تعداد مسافران که اسامی آنها به ما داده شده هواپیمای بزرگی است. سرویس هوایی ما شروع به کار کرده است: از قاهره به تهران دوشنبه‌ها، از تهران به قاهره چهارشنبه‌ها. دیروز یکی از میهمانان من، با توقف کوتاهی در بغداد، شش ساعته از قاهره به اینجا رسید. من امیدوارم در آینده این هواپیمای هفتگی محمولات پستی ما را برساند، در آن صورت سریع‌تر از زمانی خواهد بود که از میهن ارسال می‌شود. البته سرعت سرویس هوایی برای پست رسمی بین مصر و انگلستان خیلی زیاد شده است.

۱۳۱. Kuibyshev، از شهرهای روسیه واقع در غرب استان نووسیبیرسک. این شهر از شانزدهم اکتبر سال ۱۹۴۱ به‌علت پیشروی آلمانها در خاک شوروی و احتمال اشغال مسکو، پایتخت موقت اتحاد جماهیر شوروی سابق محسوب می‌شد.

۱۳۲. Maxim Litvinov (۱۸۷۶-۱۹۵۱)، نخستین نماینده شوروی در بریتانیا از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸. وزیر خارجه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹. وزیر مختار در ایالات متحد از سال ۱۹۴۱ تا سال ۱۹۴۳.

دوشیزه لمبتون به طور اتفاقی از خانم وزیر صنعت^{۱۳۳} که زمانی وزیر فرهنگ بود^{۱۳۴}، ولی مورد بی مهری شاه سابق قرار گرفت و مدتی بیکار ماند، شنیده به خاطر اینکه وقتی شوهرش وزیر بوده مثل دیگران جیبهایش را پر نکرده است تا حالا بتوانند به راحتی گوشه عزلت بگیرند از شوهرش گله می کند. مقامات ایرانی که اینقدر احمق باشند زیاد نیستند! من نمی دانم چند نفر از ایرانیانی که در توزیع ارزاق عمومی ذی دخل هستند در ستکارند: شاید یک در هزار.

اسکوائر از مشهد آمده و سمت رایزن فوق العاده را پذیرفته است. امیدوارم به زودی گرفتاری ام کمتر شود، اما از وقتی که او آمده بیش از همیشه گرفتار بوده ام. این تا اندازه ای به خاطر پخته کردن مفاد عهدنامه بوده است و تا اندازه ای هم به خاطر مسائل مهمی است که موکول به آمدن او شده بود، چون هیچکس فرصت نداشت توجه لازم را به آنها مبذول دارد.

من خیلی خوشحال هستم که اسکوائر آمده است و نه بعضی از افسران بخش سیاسی هند و یا فرد دیگری که قرار بود بیاید. اسکوائر نه تنها لایق و باتجربه است، بلکه منصف و بی غرض و صادق هم هست - در واقع همان چیزهایی که یک ایرانی فاقد آن است.

تهران - سفارتخانه انگلیس

بیست و چهارم نوامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۹/۳]

به همسر عزیزم

باز نوشتن نامه ام را برای آخرین لحظه گذاشتم، یا تقریباً آخرین لحظه. پست تا ساعت دوازده و نیم فردا بسته نمی شود و حالا تازه ده و نیم بعد از ظهر است. چون فردا صبح خیلی شلوغ خواهد بود، بنابراین من باید امشب چیزی بنویسم. به شکل غریبی احساس بی خبری می کنم، شاید چون از آخرین زمانی که نامه نوشتم خیلی گرفتار بوده ام. اینجا چیز خصوصی جالبی اتفاق نیفتاده است، مگر حضور میهمانانم که عده شان زیاد بوده است. ضمناً جنگ در لیبی و همین طور در روسیه به صورت وحشتناکی ادامه دارد.

۱۳۳. عیسی صدیق (ا.ک.ل.). عیسی صدیق از سی ام شهریور تا هشتم آذر سال ۱۳۲۰ به مدت دو ماه و ده روز عهده دار وزارت فرهنگ بود و این نخستین بار بود که او به وزارت می رسید. خود او در یادگار عمر می نویسد: نخستین عضویت من در هیئت دولت در نخستین کابینه دوران سلطنت شاهنشاه بود که در سی ام شهریور سال ۱۳۲۰ تشکیل شد. ۱۳۴. مقصود پیشه و هنر است.

مردم اینجا به جنگ روسیه، که به آنان نزدیکتر است، بیشتر از جنگ شمال آفریقا توجه دارند. یکی از گرفتاریهای زندگی این است که مردم ایران همیشه از روسها واهمه داشته‌اند.

عزیزترین عشقم
شوهرت

تهران - دوم دسامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۹/۱۱]

به همسر عزیزم

باز صبحی است که پست می‌رود و باز من چیزی ننوشته‌ام. ضمناً بار دیگر پست وزارت خارجه نرسیده است. در نتیجه امیدهای خوشی که ما از سرعت بخشیدن به کار پست داشتیم نقش بر آب شد. این دومین هفته است که ما از وزارت خارجه چیزی دریافت نکرده‌ایم و در نتیجه من از تو خبری ندارم. [در جراید] خواننده‌ای که ژنرال سیکورسکی^{۱۳۵} سر راه خود به مسکو جهت ملاقات با استالین از تهران گذشت. من به افتخار او یک میهمانی ناهار دادم. ما همه از او خیلی خوشمان آمد و همین‌طور از ژنرال اندرس^{۱۳۶} که قرار است فرماندهی واحدهای لهستان در روسیه را به عهده بگیرد. اندرس و ژنرال دیگری که با او بود، وقتی روسها خائنانه از عقب به لهستان حمله کردند، در حالی که آلمانیها از سمت دیگر در حال حمله بودند، اسیر شدند و دو سال در یک زندان روسی به سر بردند. او روزگار بدی داشته، اما اکنون سر حال به نظر می‌رسد. صدها هزار سرباز لهستانی در روسیه هستند، به علاوه یک میلیون یا بیشتر از افراد عادی که [از لهستان] اخراج شده بودند. یک هیئت پزشکی لهستانی از هند راهی قزاقستان است تا سعی کند برای این پناهندگان که هنوز در شرایط بدی زندگی می‌کنند کاری انجام دهد. از آنجا که رفتار روسها با میلیونها نفر از زندانیان خودشان به همین شیوه است، انتقاد از آنها موردی ندارد.

۱۳۵. General Wladyslaw Sikorski (۱۸۸۱-۱۹۴۳). نخست‌وزیر و فرمانده کل نیروهای مسلح لهستان در تبعید. در چهارم ژوئیه ۱۹۴۳ وقتی بمبافکن «لیبراتور» او را از بازدید واحدهای لهستانی در خاورمیانه باز می‌گرداند، اندکی پس از برخاستن از زمین در جبل الطارق به قصد انگلستان سقوط کرد و وی کشته شد.

۱۳۶. General Wladyslaw Anders (۱۸۹۲-۱۹۷۰). فرمانده کل واحدهای لهستان در روسیه. اندرس از سال ۱۹۴۲ پس از حمله آلمان به روسیه و آزاد شدن زندانیان جنگی به سمت فرمانده واحدهای لهستانی در خاورمیانه منصوب شد. او خود از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ در لوبیانکا زندانی بود.

انواع مسائل پیچیده دائماً به وجود می‌آید و کارکنان سفارتخانه در حال افزایشند. دوشیزه لمبتون به تنهایی دو سال وابسته مطبوعاتی بوده است، با سرپرستی تبلیغات به عنوان کار جنبی. او اکنون حدود پنج نفر (انگلیسی، بدون احتساب ایرانیها) کارمند دارد.

عزیزترین عشقم

امیدوارم کریسمس «خیلی سخت» نباشد

تهران - سوم دسامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰/۹/۱۲]

من باید به فکر شام کریسمس باشم. سال گذشته شمار کارکنان و همسرانشان به چهل و شش نفر رسید، امسال آنها تاکنون بیش از نود نفر شده‌اند و به نظر می‌رسد هر روز افزایش می‌یابند. به عنوان مثال ما اکنون چهار وابسته نظامی داریم و آنها یک گروه کامل از افراد را در اختیار دارند که بجای خواندن رمز کاری ندارند. انواع مشاغل ویژه وجود دارد و یکی از این مشاغل به وسیله مردی اداره می‌شود که نه تنها همسر بلکه دو دختر هم دارد. چه کسی می‌تواند از عهده این میهمانی برآید؟ من نمی‌توانم نود نفر را [دور میز] بنشانم، بنابراین ما باید یک شام سرپایی بدهیم. می‌ترسم شامی درخور کریسمس از آب درنیاید. اما در مورد هدایا، من شک دارم بتوانم برای چنین جمعیتی قوطیهای ساردین پیدا کنم، حالا تهیه هدایای مناسب‌تر دیگر جای خود دارد.

«م» از دانستن اینکه سر دیوید اسکات^{۱۳۷} دارد به من کمک می‌کند تعجب نخواهد کرد. بعد از اشغال [ایران] معلوم بود که ما به افرادی با اطلاعات خوب درباره این مملکت احتیاج خواهیم داشت، بنابراین من فهرستی از کنسولها و نایب کنسولهایی را که بخصوص می‌توانستند مفید باشند برایش مخابره کردم. او قبلاً خارج از این فهرست دو کنسول و یک نایب کنسول به من داده بود و قرار است فردی را بفرستد که من جرئت نکرده بودم تقاضا کنم، یعنی ارکرت^{۱۳۸}.

ارکرت به طور موقت به وزارت کشور منتقل شد و دستیار کمیسر محلی در بریستول گردید. در مقام یک سازمان‌دهنده درجه یک از عهده آن شغل خوب

۱۳۷. Sir David Scott (۱۸۸۶-۱۸۸۷). دستیار معاون وزارت خارجه از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۴. نایب معاون اداری از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۷.

۱۳۸. Sir Robert Urquhart (۱۸۸۳-۱۸۹۶). کنسول تبریز از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸. سرکنسول تبریز از سال ۴۲ تا ۱۹۴۳. خدمت در نیواورلئان از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵.

برمی‌آید، ولی وزارت خارجه او را برای اعزام به اینجا فراخوانده است. آنها همچنین در نظر دارند کالورت^{۱۳۹} را که در جده با من بود به اینجا بفرستند. من می‌خواهم که او بخش برنامه فارسی را از رادیو تهران به عهده گیرد. او با ایران و زبان فارسی خوب آشناست و یک سال به اداره بخش رادیویی به زبان عربی از لندن کمک کرد. من امیدوار هستم هر شب پانزده دقیقه برنامه رادیویی داشته باشم. ما شاید ملزم باشیم به فرانسویان آزاد اجازه دهیم یک شب در هفته، از برنامه استفاده کنند. ما باید به میزان معتناهی از مردم سایر ممالک اشغال شده استفاده کنیم. تبلیغات می‌رود به یک حرفه بزرگ مبدل شود. دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی ما آن را در وقت اضافی خود اداره می‌کند، ولی حالا که در مورد تبلیغات ما مانع سیاسی وجود ندارد، می‌توانیم بیشتر به آن بپردازیم. ما دچار توهمات نیستیم، واضح است که نان و شکر فراوان و به قیمت پایین (و نه سیرک^{۱۴۰}) مهمتر از تبلیغات شفاهی و کتبی است، ولی ما می‌خواهیم از هر دو وسیله استفاده کنیم.

برای ارکرت شغلی در نظر گرفته‌ام. وزارت خارجه می‌خواهد او از بازرسی کنسولگریها شروع کند. من با این [پیشنهاد] موافقم؛ بخصوص او می‌تواند ملاحظه کند که آیا حداقل کنسولهای [مأمور از طرف] وزارت خارجه در حال حاضر می‌توانند بدون کارمند دفتری کار کنند، همان‌طور که غالباً در زمان صلح این کار را می‌کردند. من تصور می‌کنم او بازرسی خود را با مطالعه شرایط اقتصادی مانند افزایش قیمت‌ها، اشکالات موجود در مورد کمبود گندم و شکر و امثال آن، روشهای توزیع و از این قبیل توأم کند. چون ما هستیم که گندم و شکر را با مشکلات زیاد تهیه می‌کنیم، منطقی است که ببینیم چه بر سر آن می‌آید. با توجه به خصلت ایرانیان از پیش معلوم است که این برنامه در هر محل با خباثت آنان روبه‌رو خواهد شد. غرض اطمینان یافتن از آن است که اگر ما برای کاری که داریم انجام می‌دهیم امتیازی به دست نمی‌آوریم، حداقل مورد اتهام ایرانیها قرار نگیریم، کمالینکه رادیو آلمان به زبان فارسی ما را متهم کرده که به علت خرید مقادیر زیادی گندم و شکر برای مصرف خود دمان مسبب کمبود گندم و شکر هستیم.

۱۳۹. A. S. Calvert (۱۹۵۳-۱۸۹۷). عضو اداره کنسولی شرق. دبیر دوم در جده از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷. کنسول کرمانشاه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵.
۱۴۰. مقصود برنامه‌های نمایشی و تبلیغاتی روسها است.

چه حیف که د.ل.آر.ل.وای.او.ل.^{۱۴۱} نمی توانند به عنوان «مدیران روابط عمومی» به تهران بیایند. این عنوان جدید مدیر تبلیغات است. در حال حاضر، اسکوایر رایزن جدید ما، این وظیفه را انجام می دهد و خیلی کم به امور دیگر می پردازد و به زودی کاری را که دوشیزه لمبتون بیچاره به تنهایی از پس آن برمی آمد، چهار یا پنج نفر انجام خواهند داد. حتی در این صورت باز هم دستش از آنچه برایش باقی می ماند پُر خواهد بود: خواندن مطبوعات ایرانی، حفظ تماس با سردبیران و روزنامه نگاران، نشر یک تفسیر خبری به فارسی - تقریباً هفت بار در ماه، فیلمهای تبلیغاتی و امثال آن. وقتی کالورت بیاید سرپرستی رادیوی ما را به عهده می گیرد و سعی خواهد کرد در رادیوهایی که برنامه فارسی پخش می کنند نفوذ کند. فعلاً دوشیزه لمبتون با کمک گرفتن از هر کس باید این کار را انجام دهد. بعد یک افسر جوان بخش سیاسی هند^{۱۴۲} به اینجا خواهد آمد که کار اصلی او اداره بولتن روزانه انگلیسی خواهد بود (شش صفحه یا بیشتر به قطع وزیری) و همچنین مطالعه و توزیع مقادیر زیادی مطالب چاپ شده دارد.

یکشنبه، هفتم دسامبر ۱۹۴۱ ساعت ۱۲/۱۰ [۱۳۲۰/۹/۱۶]

تازه دست از کار کشیده ام، هر چند به هیچ وجه کار را تمام نکرده ام. احتمال دارد که برای یکی دوروزی عازم کوی بیشف شوم، ولی اصلاً قطعی نیست. راهی طولانی است، البته باید هوایی بروم. روسها اکثر هفته ها یک هواپیمای داگلاس^{۱۴۳} عظیم را برای تماس با هواپیمایی که از قاهره می آید می فرستند.

چند روز پیش تایمز درباره کُندی دیپلماسی بریتانیا در تهران شکایت کرده بود، اما امروز التفات داشته و آن را به درستی دیپلماسی متفقین خوانده. کاش آقای سردبیر ناگزیر می بود عهدنامه ای را به چهار زبان به بحث بگذارد که دو طرف از سه طرف متوافق با یکدیگر دشمنانِ خونی باشند. به هر حال کارها کم کم روبه راه شده است.

ما دو همتای جدید داریم - یک چینی و یک چک. چینیها در نظر دارند یک

۱۴۱. مقصود خانم و آقای لاریمر است.

۱۴۲. Captain John Charles Edwards Bowen، متولد سال ۱۹۰۹. افسر بخش سیاسی در هند که در ایالات گوتا و پنجاب خدمت می کرد. نایب کنسول زاهدان از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱.

۱۴۳. منسوب به «دونالد ویلر داگلاس» طراح و مؤسس شرکت سازنده هواپیماهای داگلاس و داکوتا.

سفارتخانه دایر کنند و یک وابسته گسیل داشته‌اند (که درواقع بیشتر آن‌امی به‌نظر می‌رسد تا چینی) تا خانه‌ای پیدا بکند. چکها در اینجا سفارتخانه داشتند، ولی وقتی چکسلواکی مورد حمله قرار گرفت نماینده آن دولت فراخوانده شد. حالا ما امیدواریم هیتی از چکسلواک «آزاد» در تهران داشته باشیم.

آیا برای تو نوشتم که کاردار دانمارک حکومت تحت کنترل آلمان در کپنهاگ را به‌رسمیت نپذیرفته؟ درواقع همه این اتفاقات یعنی تولید کار برای من. حتماً از بریتانیای کبیر انتظار می‌رود که به‌همه متفقین کمک کند. من قبول دارم، اما وزیرمختار یک جامعه امپراتوری در زمان جنگ بودن خود به‌اندازه کافی آدم را گرفتار خواهد کرد.

تو حتماً درباره مسافرت ژنرال سیکورسکی به‌مسکو در روزنامه‌ها خوانده‌ای. او در سر راه خود از اینجا گذشت. دیدار او خیلی کوتاه بود (دو روز)، اما من به‌افتخار او به‌زحمت ترتیب یک ناهار سی‌نفره را دادم. در حدود شش لهستانی و تمام نمایندگان متفقین (بجز ترکیه) به‌علاوه نماینده آمریکا و دانمارک میهمان ما بودند. وقتی نماینده ترکیه – یک کاردار تازه کار – رفته بوده با سفیرکبیر جدیدش ملاقات کند، سفیرکبیر به‌خاطر نیامدن او به‌میهمانی ناهار من، سخت او را سرزنش می‌کند. ترکها و لهستانیها – به عنوان دو کشور – دوستان قدیمی هستند. من معتقدم که ترکها هرگز تقسیم لهستان را به‌رسمیت نشناخته‌اند و در مراسم رسمی همواره کسانی که نام نمایندگان خارجی را اعلام می‌کنند، سفیر لهستان را «غایب» قلمداد کرده‌اند. سفیر جدید ترکیه^{۱۴۴}، برخلاف سلفش که وقتی مُرد ضرری به‌کشورش – یا به‌ما – نزد، غنیمتی محسوب می‌شود. داشتن همتایی که اگر شجاعت و نیرو می‌داشت کارهای زیادی می‌توانست انجام دهد – و آن مرحوم این هر دو را نداشت – سخت دشوار است.

ژنرال سیکورسکی تأثیر مطلوبی اینجا گذاشت. همین‌طور ژنرال اندرس که پس از گذراندن دو سال در یک زندان روسیه حالا فرمانده نیروهای لهستانی در روسیه است! بعضی تغییرات عجیب در زمان جنگ اتفاق می‌افتد. من نتوانستم به‌افتخار ژنرال سیکورسکی سخنرانی بکنم – حداقل نه از آن سخنرانیهایی که آدم دوست دارد ایراد بکند – چون سفیر شوروی حضور داشت. روسها تا حدی در

۱۴۴. مقصود جمال حسنو تارازی است.

مورد وضع فلاکت بار فعلی لهستان مسئول هستند، بنابراین ما بدون سخنرانی به سلامتی لهستان نوشیدیم.

سال خیلی سردی است – خیلی سردتر از سال گذشته. سفر به کوی بیشف (اگر بروم) سفری در سرما خواهد بود، اما یک پالتوی پوست گوسفند دارم که پارکس و همسرش سال گذشته به عنوان هدیه کریسمس به من دادند.

۱۹۴۲
(۱۳۲۰-۲۱)

تهران - پنجم ژانویه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۰/۱۵]

در پنج روز پُرمشغله‌ای که از بازگشتم از مسکو می‌گذرد لحظه‌ای وقت برای نامه‌نویسی نداشتم، ولی چون پست سیاسی فردا ارسال می‌شود، می‌بایست امشب چیزی بنویسم. احتیاجی نیست که به تو بگویم در مسکو بوده‌ام، چون مسلم به نظر می‌رسد گزارش آن در روزنامه‌های کشور منعکس شده باشد. نمی‌دانم سفرم به مسکو آیا از لحاظ اداری ارزشی داشت یا نه، اما من تعطیلی و مسافرت جالبی داشتم و وقتی برگشتم به من گفته شده خیلی بهتر از وقت رفتن به نظر می‌آیم. حقیقت اینکه به علت دوربودن از پرونده‌ها و تلفنها و مصاحبه‌ها و افزایش روزانه عده کارکنانم خوشحال بودم. حتی در هواپیما کسری خوابم را جبران کردم. من همیشه می‌توانم در یک وسیله نقلیه در حال حرکت بخوابم.

قرار چنین بود که نچبال هاجسن^۱ سفیرکبیر ما در آنکارا و من در اسرع وقت بعد از سیزدهم دسامبر - تاریخی که انتظار می‌رفت آقای ایدن وارد مسکو شود - خودمان را به آنجا برسانیم. از طرف دیگر ما مجبور بودیم منتظر یک هواپیمای شوروی باشیم. سفارتخانه شوروی در اینجا دستور داشت هر کاری می‌تواند برای ما بکند، اما درست در موقع مقرر هواپیمایی در کار نبود. عاقبت ژنرال سیکورسکی با هواپیما از روسیه وارد شد، اما به واسطه بدی هوا و سایر علل تأخیر، در بیستم دسامبر بود که حرکت کردیم. به لطف دستورات سفیرکبیر شوروی و شکیبایی خلبان روس، در دومین روز، بیش از هشت ساعت در پرواز بودیم و به موقع

۱. Sir Hughe Knatchbull-Hugessen (۱۸۹۶-۱۹۷۱). وزیرمختار انگلیس در ایران از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶. سفیرکبیر در چین از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷، در ترکیه از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴.

به کوی بیشف رسیدیم و در سومین روز، درست وقتی که ما با آقای ایدن جلسه داشتیم، در مسکو بودیم. او دو یا سه ساعت بعد مسکو را ترک کرد، ولی ما برای ملاقات با آقای مولوتف ماندیم. چون هوا برای پرواز خیلی بد بود یک روز دیگر را از دست دادیم، بالاخره در روز کریسمس حرکت کردیم و در آخرین روز سال به تهران بازگشتیم. به حدی از وقت غافل شده بودم که میهمانی شب سال نو را که معمولاً در کلوب تهران برگزار می شود و من هم چون همه انگلیسیهای مقیم به آنجا می روند، به عنوان وظیفه در آن حاضر می شوم، فراموش کردم. این بار نرفتم و به کار پرداختم. هر کسی به خاطر خستگی مفرط، به من حق می داد، بنابراین غیبت من مهم نبود. ضیافت شام کریسمس خودمان را هم از دست دادم، ولی کاردار گرین وی^۲ و خانم اسکوایر همسر رایزن جدید من آن را خوب برگزار کرده بودند. نزدیک به یکصد میهمان شامل کارکنان و همسرانشان و یک یا دو دختر حضور داشتند. در سیاهه مخارج این خانواده بزرگ چیزی وجود نداشت که نشان دهد غذا و نوشیدنی کم بوده. میهمانی تا نزدیک ساعت دوازده پایان نیافته بود، بنابراین فکر می کنم به میهمانان خوش گذشته باشد. دست کم به نظر می رسد کارمندانی ایرانی آن را «محشر» تلقی کرده اند.

اما در مورد مسافرت:

من از داشتن همسفری چون هاجسن بی اندازه خوشبخت بودم. راحت می شود با او کنار آمد و خیلی خوش مشرب است و ما حتی بدترین شرایط را قابل تحمل یافتیم. امیدوارم او هم همین قدر از من خوشش آمده باشد. انتظار کشیدن در اینجا برای او دشوار بود. من سرم به کار خودم گرم بود، اما او عاطل و باطل می گشت. به هر حال چون خودش در اینجا وزیر مختار بوده است، به سراغ چند نفری را که می شناخت رفت و وقت را پر کرد. آنچه بیش از هر چیز باعث ناراحتی شد این بود که روزها می گذشت و احتمال توفیق ما در به موقع رسیدن به مسکو برای ملاقات با وزیر خارجه آقای ایدن کمتر و کمتر می شد.

هوایما دو روز قبل آمده بود و قرار بود در نوزدهم دسامبر حرکت کند، ولی باران تا بعد از ظهر ادامه یافت و کوهها از دید هوایمایی که می خواست از آن بگذرد کاملاً پنهان بود، بنابراین حتی اگر هوایما قادر به پرواز از فرودگاه پر از آب بود،

۲. Major A. L. Greenway. نایب کنسول در بوشهر در سال ۱۹۴۴.

نمی‌توانست مسیر خود را به باکو پیدا کند. در نتیجه تلگرامی حاکی از اینکه ما به موقع نمی‌توانیم به مسکو برسیم به آنجا مخابره کردیم. من وسایلم را باز کردم و هاجسن عزیزم را به آنکارا برای روز بعد تدارک دید. وقتی همتای روس من تلفن کرد که بگوید از دولتش تلگرامی دریافت کرده حاکی از اینکه می‌توانیم به مسکو برویم و اینکه آقای آیدن تا بیست و دوم منتظر خواهد شد، هاجسن تقریباً در شرف حرکت بود. ما تا ظهر صبر کردیم، یعنی موقعی که خلبان اعلام کرد اگر از عده مسافران چهار نفر کاسته شود هواپیما می‌تواند از زمین بلند شود. با کم کردن چهار مسافر پرواز کردیم و ظرف سه ساعت در باکو بودیم. پروازی مخاطره‌آمیز بر فراز کوه‌ها، البته به خاطر اینکه ظاهراً خلبانان روسی دوست دارند تا حد ممکن نزدیک به زمین پرواز کنند. آنها در دشت معمولاً درست از بالای درختها پرواز می‌کنند و ما به هنگام طی مسیر تا باکو از لابلای کوه‌ها و درست از بالای قله کم ارتفاع‌تر پرواز می‌کردیم.

در باکو نماینده محلی کمیساریای امور خارجه و محافظین ما به استقبال آمده بودند. از حدود سال ۱۹۳۲ که یک مخطیط سعی کرد کاردار آلمان در مسکو را به قتل برساند، تاکنون دولت شوروی در اعزام محافظان گ.پ.تو جهت همراهی سران هیئت‌ها در هر جا اصرار داشته است. البته این در واقع با یک تیر دو نشان زدن است، ولی مهم نیست. نمی‌دانم اگر محافظین نبودند چه می‌توانستیم انجام دهیم! محافظین شامل دو افسر گ.پ.تو وابسته به واحدهای مرزی بودند: یک سروان و یک ستوان دو. آدمهای خیلی خوبی بودند: کارآمد و مفید و خوش مشرب و برای ما هر کاری می‌کردند.

زندگی در باکو راحت بود. در آنجا یک هتل بزرگ و کاملاً خوب برای مسافران خارجی وجود دارد. ما هرکدام یک اتاق با حمام داشتیم و اگرچه شیرهای آب ساخت شوروی خیلی خوب کار نمی‌کرد (در واقع شیر آب سرد حمام اصلاً کار نکرد و من مجبور شدم حمام را با آب سرد دستشویی که با کاسه ریش تراشی می‌آوردم خنک کنم) در مجموع بی‌اندازه راحت بودیم.

ما ساعت ده به رختخواب رفتیم، چون ساعت پنج صبح روز بعد باید بلند می‌شدیم. اما اندکی بعد با یک پیغام که: باید برای مکالمه با مسکو به شهرداری برویم، از رختخواب بیرون کشیده شدیم. برخاستیم و خودمان را به شهرداری

رساندیم. در آنجا فهمیدیم تا نیم ساعت دیگر ارتباط برقرار نخواهد شد، تازه وقتی هم ارتباط برقرار شد فقط یک پرس و جو از طرف آقای ایدن بود که اطمینان یابد ما حداقل تا باکو آمده‌ایم. در مورد سفر ما آنقدر گزارشهای ضدونقیض داده شده بود که تا صدای ما از طریق تلفن شنیده نمی‌شد کسی باور نمی‌کرد که ما تهران را ترک کرده باشیم.

نیم ساعت انتظار در شهرداری برای من خیلی جالب بود. مادر اتاق انجمن شهر به انتظار نشسته بودیم. مقامات شوروی ظاهراً همیشه کارهایشان را در شب انجام می‌دهند و رئیس شورای محلی و رئیس گ. پ. ثو هر دو آنجا بودند. در واقع عنوان او. گ. پی. یو، یا گ. پ. ثو دیگر وجود ندارد و تشکیلات و عنوان آن در کمیساریای امور داخلی ادغام شده است، ولی اساس کار درست همان است که بود. پی‌بردن به اینکه هر دو اینها - دو شاه‌فتر اداری - اسامی روسی دارند توجه مرا جلب کرد. باکو پایتخت جمهوری آذربایجان است که از نظر نژادی اکثراً ترک هستند، اما روسها آنرا اداره می‌کنند.

میزبانان با ما خیلی مهربان بودند. بدون تردید دستوراتی دریافت کرده بودند که با احترام کامل با ما رفتار کنند، ولی هر دو احساس می‌کردیم که اگر برای «بازجویی» در آنجا می‌بودیم خوش اخلاقی کمتری می‌کردند.

بالاخره ما برای حدود پنج ساعت خواب به‌رختخواب رفتیم و صبح روز بعد، قبل از آنکه هوا کاملاً روشن باشد، در حال طی کردن بیست و پنج میل فاصله هتل تا فرودگاه بودیم - در جاده‌ای پر از دکل‌های نفت. آن‌روز ما حول و حوش زمان تعیین شده برای پرواز، حرکت کردیم و به استثنای بیست دقیقه‌ای که در استرخان برای سوخت‌گیری مجدد فرود آمدیم، هشت ساعت و نیم در آسمان بودیم. تا وقتی که دوباره در استرخان هواپیما از زمین برخاست نمی‌توانستیم مطمئن باشیم که در بیست و دوم دسامبر به مسکو خواهیم رسید. وقتی هواپیما پرواز کرد آسوده شدیم. آن‌روز هواپیما گرم بود، حتی بیش از حد گرم بود و شاید به همین دلیل زیاد خوابیدیم. در تمام روز کمی مطالعه کردم و مقدار زیادی به تناوب چرت زدم. در چشم‌انداز چیزی نبود که آدم را بیدار نگاه دارد. برای یک ساعت یا همین قدر روی دریای خزر پرواز کردیم. آنگاه ساعتها بر فراز باتلاقها بودیم - کاملاً مسطح بدون چیزی بجز نیزار برای تغییر منظره - و دست‌آخر برای ساعتها بر فراز استپ پوشیده از برف. من تصور نمی‌کنم در تمام روز از فراز تکه‌زمینی که بیشتر از چند

پا بلندی داشته باشد گذشته باشیم، هرچند قبول دارم که تمام اوقات به بیرون نگاه نمی‌کردم. این یکی از روزهایی بود که ما نزدیک به زمین پرواز می‌کردیم و جایی که درخت بود، از نزدیک سر درختها عبور می‌کردیم. هوا در حال تاریک شدن بود که در کوی بیشف به زمین نشستیم تا با گالی^۳ را که منتظر ما بود ملاقات کنیم. او در غیاب کریپس مسئول سفارتخانه بریتانیا در مسکو بود.

کوی بیشف شهری در ایالت سامارا^۴ است، در یک خم رودخانه ولگا، که پس از مرگ یک کمیسر شوروی در چند سال پیش^۵ کوی بیشف نامیده شد. وقتی مسکو در اوج تهدید از طرف آلمان قرار داشت، تمام کارگزاران حکومت، بجز استالین و مولوتف به کوی بیشف عقب‌نشینی کردند^۶ و هیئتهای نمایندگی خارجی نیز مجبور به رفتن بودند. اعضای سفارتخانه ما مجبور بودند شب روزی که به آنان اطلاع داده شد حرکت کنند و در نتیجه نتوانستند چیز زیادی با خودشان بردارند. سفر آنان پنج روز طول می‌کشید و در راه چیز زیادی برای خوردن پیدا نمی‌کنند. به هیئت نمایندگی ما در کوی بیشف جهت محل سفارتخانه و زندگی یک عمارت داده می‌شود که در زمان تزار قصر یکی از اشراف بوده، اما اخیراً به سرفرماندهی پشتان^۷ مبدل شده بود - چیزی مثل پشاهنگان ما - البته اگر ایدئولوژی شوروی را که به آنان حقه شده است در نظر نگیری. عمارت بزرگی است، ولی برای کادر عظیم سفارتخانه و خانواده آنها کوچک است. ریزن سفارتخانه خودش را با داشتن یک اتاق برای خوابیدن و زندگی و کارکردن خوشبخت می‌داند. افراد دون پایه‌تر از وی در اتاقهای بزرگی که به خوابگاههایی مبدل شده می‌خوابند. در بعضی مواقع کار اداری در وسط اتاق و بین رختخوابها، انجام می‌شود. یک مقدار درهم و برهم به نظر می‌رسد، هرچند اوضاع از آنچه اول بود بهتر است، یعنی وقتی که همه مشغول ساس‌کشی بودند.

بعضی از زنان خدمتکار ولگا-آلمانی^۸ از مسکو آمده بودند و همچنین مقدار

۳. A. L. Baggallay (۱۹۴۳-۱۸۹۷). دبیر دوم سفارتخانه انگلیس در تهران در سال ۱۹۳۱. دبیر اول از سال ۱۹۳۳. کاردار سفارتخانه انگلیس در مسکو در سال ۱۹۴۱.

۴. اصل: Sarara

۵. مقصود سال ۱۹۳۵ است که نام والرین ولادیمیروویچ کوی بیشف، کمونیست برجسته، بر شهر نهاده شد.

۶. در شانزدهم اکتبر سال ۱۹۴۱.

۷. مقصود کومسومول، سازمان جوانان حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق است.

۸. جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی سابق. در سال ۶۱-۱۷۶۰ بنا به دعوت کاترین دوم امپراتریس روسیه حدود بیست و هفت هزار نفر آلمانی به منطقه ولگا مهاجرت کردند و با حق خودمختاری

قابل ملاحظه‌ای اثاث آورده شده است. سفیرکبیر یک طبقه از ساختمان را در اختیار دارد و آن را با آدمیرال و ژنرال هیئت نظامی تقسیم کرده است. ژنرال که رئیس هیئت است یک اتاق کوچک برای خودش دارد، ولی آدمیرال پشت بوفه اتاق ناهارخوری می‌خوابد. غذا راحت به دست نمی‌آید (سبزیجات و میوه در این فصل در این نواحی زیاد نیست) ولی کارکنان همگی خیلی سرحال هستند. نعمات کوچک مثل قهوه و پرتقال هرگاه یک هواپیمای روسی جا داشته باشد به اینجا فرستاده می‌شود، ولی آن هم حالا محدود شده است، چون حکومت شوروی اخیراً برای مسافران و اجناس مجدداً هزینه‌هایی وضع کرده که از زمان آغاز جنگ مسکوت گذاشته شده بود. سفارتخانه ما صورت‌حسابی متجاوز از پنجاه پوند برای جنس اضافی دریافت کرده که هم‌تایان بیچاره هرجوری شده مجبور به پرداخت آن هستند.

مادر یک صبح زود سرد طوفانی (بیست و دوم دسامبر) بعد از مدتی انتظار برای دریافت گزارش وضع هوا عازم مسکو شدیم. بالاخره تصمیم گرفته شد که ما می‌توانیم پرواز کنیم و ظرف چهار ساعت و ربع پرواز در ساعت دو به مسکو رسیدیم. در دو ساعت آخر بدجوری دچار حالت تهوع بودیم و اگر آبروریزی نبود با دل راحت استفرغ جانانه‌ای می‌کردیم.

ما برای ملاقات با آقای ایدن که در ساعت پنج با استالین خداحافظی می‌کرد و سپس به ایستگاه می‌رفت، درست سر وقت حاضر بودیم. اگر یک کمی دیرتر می‌رسیدیم، می‌بایستی همراه او، نه همه راه تا مورمانسک، بلکه حداقل تا حدود ولگدا^۹ می‌رفتیم. سفر به آنجا به اندازه کافی سریع می‌بود، چون راه آهن شوروی برای سهولت سفر آقای ایدن استثناهایی قایل شده بود، اما بازگشت ما ممکن بود چند روز طول بکشد. بنابراین ما از اینکه به موقع برای یک گفتگوی طولانی رسیدیم خوشحال بودیم.

هیئت ما تا حدی قیافه گربه چکمه‌پوش^{۱۰} را داشت. گربه‌های قطبی یا

→ کامل در این ناحیه سکنی گزیدند. در سال ۱۸۷۰ حق خودمختاری مهاجران آلمانی از آنان سلب گردید و طبق دستور صادره در سال ۱۹۱۵ ناگزیر به انتقال به سیبری شدند. حکومت انقلابی در سال ۱۹۱۸ این دستور را باطل اعلام کرد و در سال ۱۹۲۴ منطقه آلمانی‌نشین ولگا را به عنوان جمهوری خودمختار به رسمیت شناخت. در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۱ این جمهوری منحل و اراضی آن بین دو استان استالینگراد و ساراتف تقسیم گردید. براساس توافق روسیه و آلمان در دهم ژوئیه ۱۹۹۲ به دو میلیون آلمانی تبار مقیم روسیه اجازه داده شد مجدداً در ساحل ولگا یک جمهوری خودمختار تأسیس کنند.

۹. Vologda، شهری در فاصله ۳۳۰ مایلی شرق لنینگراد.

۱۰. Le Chat Botté یا Puss in Boots. داستان کودکانه مأخوذ از کتاب شبهای خوش نوشته جنووان

شبه قطبی آنها بیشتر رنگ سفید دارند. این به یادم آورد که اگر فرشته من یعنی مأمور گ. پ. ثو یک جفت والنکی^{۱۱} - پوتینه‌ای [نمدی] ساق بلندی که دهقانان می‌پوشند - تهیه نکرده بود، آن روز در هواپیما احساس بیچارگی خیلی بیشتری می‌کردم، چون هواپیما بخاری نداشت و درجه حرارت کوی بیشف ۴۵ درجه فارنهایت^{۱۲} بود. من برای گرم نگاهداشتن قوزکهایم گتر داشتم، ولی روی کفشهای زمخت بسته نمی‌شد و روی دو جفت جوراب هم تکه نمی‌شد. اما والنکی عجیب گرم بود. من ناگزیر آنرا بدون کفش به پا کردم، هرچند بعد از روز اول سه جفت جوراب نازک زیر آن پوشیدم و دیگر هرگز پاهایم یخ نزد.

در مسکو هیئت انگلیسی در بهترین هتل، یعنی هتل ناسیونال که اختصاصاً برای آنان رزرو شده بود مستقر شدند. من یک اتاق عالی داشتم با یک حمام و اگر می‌خواستم می‌توانستم یک اتاق پذیرایی هم داشته باشم؛ و مقدار زیادی غذای خوب، از جمله خاویار. ما مجاز نبودیم پولی بپردازیم. تنها خرجی که در طول اقامتم در مسکو کردم برای یک بلیت باله بود. نصف گروه باله به کوی بیشف رفته بود، ولی بقیه همان‌جا مانده بودند. روز اول نتوانستیم به تئاتر برویم، چون نمایشها به خاطر احتمال حمله هوایی در ساعت یک بعدازظهر اجرا می‌شود و ما در ساعت پنج با آقای مولوتف قرار داشتیم، ولی در دومین روز برای دیدن اسب گوزپشت^{۱۳} رفتیم. نمایش دلپذیری براساس یک افسانه پریان در مورد سومین پسر بدبختی که با کمک یک اسب گوزپشت به خوشبختی و سلطنت می‌رسد. اما دیدن هیچ چیز بعد از دو سال ونیم یا بیشتر بهتر از یک فیلم سینمایی نبود. ما از باله هم خوشمان آمد. همچنین از رفتن به کرملین برای دیدن آقای مولوتف خوشحال شدیم، هرچند دوست داشتیم برای شرکت در میهمانی خداحافظی استالین به افتخار آقای ایدن که در ساعت ده بعدازظهر شروع شده بود و تا پنج صبح با تقریباً پنجاه بار به سلامتی نوشیدن پایان یافته بود، به موقع به مسکو رسیده بودیم. من هرگز کرملین را ندیده بودم و میل داشتم آن قسمت رسمی را که ضیافتها در آنجا برگزار می‌شود

→ فرانسکو استراپارولا (۱۵۳۰)، آنجا که گربه کنستانتین برای اربابش قصری و شاهزاده‌خانمی دستوپا می‌کند. این اثر در سال ۱۵۸۵ از ایتالیایی به فرانسه ترجمه شد.

11. Valyenki

۱۲. برابر ۷/۲ درجه سانتیگراد.

13. The Humpbacked Horse

ببینم. آقای مولوتف در ساختمان جدیدی که جلوه بیشتری از سایر ادارات دولتی ندارد کار می‌کند. ما حدود یک ساعت و ربع با او بودیم. صبح روز کریسمس تقریباً زود آماده حرکت شدیم، به این امید که بعد از ظهر به کوی بیشف برسیم و در میهمانی کریسمس سفارتخانه شرکت کنیم. اما دیر راه افتادیم، چون هوا چندان خوب نبود، ولی بالاخره با شنیدن اینکه هوا در مقصد به اندازه کافی برای فرود آمدن هواپیما خوب است، حرکت کردیم. روز بعد فهمیدیم پیام بعدی که چندان خوشایند نبوده می‌بایست به ما می‌رسید و مانع پرواز ما می‌شد. وقتی خلبان پیام گرفت که، یک طوفان سهمگین برف در حال هجوم به کوی بیشف است، ما دوسوم راه را رفته بودیم. خلبان در یک فرودگاه پوشیده از برف فرود آمد، جایی که برف آن تازه بود و هنوز کوبیده نشده بود و او با اشکال زیاد تا نزدیک سالن انتظار پیش راند. ما خوشحال بودیم که او از عهده این کار برآمد، چون به سختی می‌شد زیر سنگینی پالتوی پوست خز و انواع لباسهای اضافی یک میل یا همین حدود را در برف عمیق راه رفت. ما را به یک اندرون راهنمایی کردند که متستانسیا^{۱۴} بود، یعنی ایستگاه هواشناسی و در آنجا سه ساعت روی یک کاناپه خیلی راحت به انتظار نشستیم تا ما را به شهر پنزا^{۱۵} در فاصله ده میلی ببرند.

دنباله نامه

دهم ژانویه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۰/۲۰]

به ادعاهای آلمان در مورد حملات هوایی وحشتناک به مسکو زیاد توجه نکن. من سه روز آنجا بودم و فقط یکبار آژیر به صدا درآمد و اتفاقی هم نیفتاد. در ابتدا کارکنان هتل معتقد بودند که من می‌بایست به پناهگاه حمله هوایی واقع در مترو بروم. من که فکر می‌کردم این کار اجباری است، به جای رفتن سر شام پالتویم را پوشیدم. آنها پس از دیدن اکراه من گفتند اگر مایل نیستم لزومی ندارد که بروم. بعد فرشته نجات من، یعنی مأمور گ. پ. تو تا اندازه‌ای با دلواپسی به جمع پیوست و گفت او مسئول است. اما وقتی به‌روسی و در مقابل چند شاهد گفتم که من همه مسئولیت را به عهده می‌گیرم، او اجازه داد شامم را بخورم. تقریباً نیم ساعت بعد صدای آژیر سفید بلند شد.

14. Metstantsia

15. Penza

سر استافورد کریپس در تمام مدتی که در مسکو بودم مریض بود، اما من چندین بار او را ملاقات کردم و آخرین اخبار دربارهٔ دخترش را به او دادم. او با اطمینان به من گفت که قصد دارد حدود یکی دو هفته دیگر از سمتش کناره گیری کند. من می دانستم که او می خواهد در انگلستان به کار سیاست بازگردد. اکنون به نظر می رسد که این کار را کرده است، چون تلگرامهای رسیده از روسیه به وسیلهٔ او امضا نشده است. با این همه من می دانم که احتمالاً مشغول چانه زدن بر سر تصدی مقامی است. او مرد جالب و زیرکی است، اما من به اندازهٔ کافی با او حشرونشر نداشته‌ام که بگویم آیا باهوش است یا نه. من هرگز سیاست «جبههٔ مشترک» او را هوشمندانه ندانستم. کمالینکه هرگز نپذیرفته‌ام که کمونیستهای بریتانیا پایبند هیچ قول و قراری باشند.

باگالی با امکانات بسیار محدودش ترتیب یک میهمانی را برای دیپلماتهای ممالک دوست در کوی بیشف داد. سفارتخانهٔ ما در مسکو صندوقهای مشروبش را فرستاده بود. همهٔ شرابها یخ زده و بطریهایشان ترکیده بود، ولی مشروبات الکلی قوی، سالم رسید. بنابراین ویسکی و جین برای آنهایی که این مشروبات را دوست داشتند موجود بود.

یکی از شخصیتهای حاضر سفیرکبیر چین بود. مردی ریزنقش با صورتی چروکیده که صدساله به نظر می رسید و فقط به زبان چینی صحبت می کرد. لهستانیها سر حال بودند و در اندیشهٔ تشکیل شش یا هفت لشکر از واحدهای لهستانی در شوروی و اعزام چند هزار نفر برای پیوستن به نیروهای لهستان در شرق نزدیک و همین طور به انگلستان.

ضیافت کوی بیشف با یک شام سردستی ادامه یافت که در آن تنها پودینگی که میهمان نوازی باگالی توانسته بود به زحمت فراهم کند نان بود و مربا، هرچند مقداری هم سیب بود. بعد رفتیم دومین بالهٔ خود را ببینیم. نیمهٔ بهتر گروه بالهٔ مسکو به کوی بیشف نقل مکان کرده بود و ما دریاچهٔ قو – دوست داشتنی ترین باله – را تماشا کردیم. همهٔ «مشتاقان» می گویند لپه چینسکا با^{۱۶} عالیترین رقصندهٔ این باله است، ولی ما از دیدن اولیانوا^{۱۷} خشنود بودیم. هرچند به نظر وابستهٔ هوایی ما، که یک موسیقیدان بزرگ و صاحب نظر در باله است، او سی و شش چرخش روی

16. Lepechinskaya

17. Ulyanova

یک پارا که در اصل باله ذکر شده انجام نداد، بلکه کُند چرخید و مجبور شد در چرخش بیست و نهم توقف کند.

به واسطه ماشین کردن تدریجی این نامه و نگاه نکردن به آنچه ماشین کرده بودم نقل پنزا را از قلم انداختم. باید آن را بگویم.

من تا شب قبل، وقتی که یکی از اعضای هیئت نظامی از پنزا صحبت کرد، جایی که یک بار در آن فرود آمده بود، هرگز درباره آن چیزی نشنیده بودم.

پنزا محل تقاطع راه آهن است و از اهمیت زیادی برخوردار است و یک پایگاه هوایی بزرگ دارد. ما در محل هواشناسی که حداقل گرم بود نشستیم. من جرت زدم و جین اوستن خواندم و به پیامهایی که درباره هوای نسبتاً بد محل ما به پایگاههای دیگر مخابره می شد، گوش دادم. گهگاهی این یا آن یک از فرشتگان گ. پ. نو ظاهر می شد و گزارش پیشرفت امور را می داد. افراد ما همیشه، از طریق مأموران گ. پ. نو حاضر به خدمت و مقامات حزبی، دستور بهترین چیزها، بخصوص تهیه اتومبیل را می دادند. از زمانی که اتومبیلها برای بردن ما راه افتاده بودند، زیاد نمی گذشت، منتها در وسط راه، یعنی در فاصله سه یا چهار میلی ما گیر کرده و معطل مانده بودند. اما بالاخره بعد از تقریباً سه ساعت به ما گفتند که یک سورتمه برای بردن ما به محل اتومبیلها آماده است. این یکی از قسمتهای خیلی موفق سفر بود! سورتمه چیز بزرگی بود شبیه یک قایق ته صاف؛ و ما به وسیله یک تراکتور بر روی مزارع کشیده می شدیم. به اتومبیلها رسیدیم و آنها تقریباً در اوایل شب ما را به گراند هتل بردند. این هتل در ذهن من و فکر می کنم بیشتر روی هاجسن اثر ناخوشایندی بر جای گذاشت، چون که روز کریسمس بود و انتظار جای بهتری را داشتیم. البته محل اقامت ما ممکن بود خیلی بدتر از اینها باشد. آبرومندانه ترین قسمت هتل به ما داده شد: اتاق نشیمن با دو صندلی راحتی نه چندان بد و یک اتاق خواب با دو رختخواب بدون پتو و البته بدون ساس! حُسن اتاق پذیرایی در این بود که بجای یک لامپ کم نور معمولی نزدیک سقف، یک چراغ مطالعه هم داشت که برای مطالعه کردن اصلاً بد نبود. من فکر می کنم به همین خاطر هم از شورای محلی به عاریه گرفته شده بود. ما از داشتن این روشنایی خیلی خوشحال بودیم، چون می بایست ساعتها و ساعتها مطالعه کنیم. وقتی رسیدیم دیدیم بخاری روشن شده و اتاق نشیمن گرم است. به ما چیزی به نام چای و عصرانه دادند که بد نبود و بدون

تردید از غذایی که در رستوران سر راه یک صف طولانی منتظر خوردن آن بود بهتر بود. بعد، چندی از شب گذشته، یک کومسومولکا^{۱۸} (عضو مؤنث حزب کمونیست) نسبتاً خوش سیما شروع به آوردن بشقابهایی از چیزهای مختلف کرد: ماهی دودی، خاویار قرمز از یک نوع خیلی درشت به اندازه دانه‌های انار و یکی دو چیز دیگر که به یاد ندارم. زنی مسن‌تر آمد و از مختصر بودن غذا عذرخواهی کرد و گفت قادر به تهیه چیز دیگری نبوده. ولی ما غذای کاملاً خوبی خوردیم و بعد همان دختر آمد و پرسید آیا شام را حالا می‌خورید یا بعد. نگو که در واقع ما فقط یک زاکوسکی^{۱۹} خورده بودیم، یعنی پیش غذا! ما هم برای آنکه به کسی بر نخورد گفتیم شام را فوری می‌خوریم. اتفاقاً سوپی آورده شد که اگر من تکه‌های ماهی در آن پیدا نکرده بودم، فکر می‌کنم چیز زیاد بدی نبود. سوپ ماهی تا حدی حالم را به هم می‌زند. به هر حال آنها برای بعد از آن جوجه حاضر کرده بودند (که تهیه آن در پنزا نباید آسان باشد) با کاشا^{۲۰} – نوعی حلیم با گندم سیاه – همین‌طور سبزی. تا اینجا همه چیز خوب بود، اما حماقت کردیم و پیشنهاد خوردن کمپوت را پذیرفتیم. سیبهای تازه خوبی روی میز بود و آشپز ناشی برای تهیه کمپوت، شامل ورقه‌های سیب و شربت قند در یک لیوان چایخوری، سیبهایی شبیه همانها را خراب کرده بود. من نفهمیدم چرا باید آن کمپوت تا این اندازه نامطبوع شده باشد، ضمناً بی‌مزه و بدمنظره هم بود. چون هیچ‌یک از ما نتوانست آن را بخورد شربت کمپوت را پای گلدانهای نوعی نخلهای تزئینی پزمرده ریختیم. (ادامه دارد)

تهران – هیجدهم ژانویه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۰/۲۸]

دیروز من مثل همه مواقعی که تنها هستم، تقریباً طی هفت دقیقه شام خوردم (فقط اگر موقعی که سوپم را می‌خورم مطالعه هم بکنم بیشتر طول می‌کشد) و بعد در حدود پنجاه نامه شخصی را پهن کردم تا ببینم به کدام یک در واقع باید جواب داده شود. در حدود ساعت هشت و نیم تلفن زنگ زد. تا صدا را شنیدم به یاد آمد که می‌بایست برای شام در سفارتخانه دانمارک باشم. با اینکه از میزبانم خواهش کردم که منتظر آمدن من نشود و شام را بدهد، مجبور شدم لباس بپوشم و بیرون بروم و

18. Comsomolka

19. Zakouski

20. Kasha

پنجاه نامه‌ام را رها کنم. ساعت از دوازده گذشته بود که برگشتم. من در میهمانیها طبق سنت منتظر خروج افراد ارشد، خواه مرد یا زن نمی‌شوم، اما با گفتن این موضوع که من صبح خیلی زود بیدار می‌شوم عذرخواهی می‌کنم. خوشبختانه همه می‌دانند که ما در سفارتخانه انگلیس بیشتر از اکثر مردم در تهران کار داریم، بنابراین رعایت حال ما را می‌کنند. این رعایت حتی شامل تمایل من به فراموش کردن قرارهای صرف غذا هم می‌شود. آنچه اتفاق می‌افتد این است که من صبح کار روی یک موضوع فوری را شروع می‌کنم و یادم می‌رود به دفتر قرارهای روزانه نگاه کنم. کارکنان حالا دیگر می‌دانند برخلاف موقعی که ممکن است یک کاری را فراموش کنم، در مجموع هرگز دیر نمی‌کنم، بنابراین اگر سر وقت نرسم می‌دانند که احتمالاً فراموش کرده‌ام و به من تلفن می‌زنند. داشتن یک آجودان سودمند است!

حجم کارکنانِ دایمی ما با اضافه شدن انواع متخصصان و داوطلبانی که به کار رمز یا امور دفتری اشتغال دارند متورم می‌شود. به طور مبهم شنیده بودم که یک «دبیر موقت» برای کار رمز آمده است. دو یا سه روز بعد یک چهره جدید در اتاق رمز، که به ندرت داخل آن می‌شوم، دیدم و پرسیدم که آیا این عضو جدید ماست. او خود را مایکل هر فورد^{۲۱} معرفی کرد و فهمیدم او در نیوکالج با ماتیو^{۲۲} بوده است. من یک یا دو روز بعد او را به ناهار دعوت کردم، ولی آن روز یک میهمانی دوازده نفره بود و من فرصت نداشتم زیاد با او صحبت کنم. به هر حال کار رسیدگی به کتابهایم را به او سپردم و کتاب حاجی بابا اثر موریه^{۲۳} را به عنوان معرف خوبی از زندگی در ایران به او امانت دادم. او آرام و معقول به نظر می‌رسد، با عزمی استوار — نه از سرگستاخی که جسور جلوه کند. من امیدوارم او در اتاق رمز به خوبی پیشرفت کند. در مواقع عادی رتبه کارمندان رمز از لحاظ موقعیت اجتماعی کمی بالاتر از کارکنان دفتری است که از میان آنها انتخاب می‌شوند، اما وزارت خارجه

21. Michael Herford

۲۲. پسر ارشد بولارد.

۲۳. James Justinian Morier (۱۸۴۹ – ۱۷۸۰) کنسول بریتانیا در استانبول در سال ۱۸۰۳. منشی سر هارفورد جونز فرستاده ویژه و وزیرمختار انگلیس در ایران از سال ۱۸۰۷. بازگشت به انگلستان همراه میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۰۹. ورود به ایران همراه با سر گوراوزلی وزیرمختار انگلیس در سال ۱۸۱۰. کاردار بریتانیا در تهران در سال ۱۸۱۴. عزیمت به انگلستان در سال ۱۸۱۵. جیمز موریه در سال ۱۸۲۴ کتاب سرگذشت حاجی بابا و در سال ۱۸۲۸ کتاب کم‌اهمیت‌تر حاجی بابا در لندن را چاپ و منتشر کرد.

به منظور تأمین کارکنان مورد نیاز مجبور شده است از هر جای ممکن دبیران موقت استخدام کند. دبیران در فهرست دیپلماتیک هستند، در حالی که کارمندان رمز نیستند و شایعه ضعیفی می شنوم که یک دبیر موقت (نه هر فوردد) سعی داشته است آن را شامل کارمندان رمز هم بکند. من امیدوارم هر فوردد در هر دو منصب، بدون درگیری پیش برود. کارمندان رمز آدمهای شریفی هستند و گمبل^{۲۴} مسئول ارشد رمز یکی از بهترین و لایق ترین افرادی است که می شناسم.

امروز صبح در تفسیر رادیو شنیدم که سر ا. کلارک-کر^{۲۵}، سفیرکبیر که از چونگ کینگ^{۲۶} به مسکو منتقل شده در سازمان دهی تعاونیهای چین نقش مهمی به عهده داشته است. من معتقدم این صحیح است و یکی از قابلیتها و شعور کلارک-کر را نشان می دهد، ولی وقتی گوینده [رادیو] گفت که: به این دلیل کلارک-کر در روسیه با استقبال روبه رو شده است، به نظر من اشتباه کرد. مردم شوروی از هر نوع سازمانی بجز مال خودشان بیزارند و چون چیز بهتری در چین جایگزین می شود و احتمال کمی دارد بلشویسم جانشین آن بشود، نتیجه اش آن است که روسها از تعاونیهای کلارک خیلی خوششان نخواهد آمد.

دوشیزه کریپس نمی داند پدرش چه خواهد کرد. به نظر می رسد در آنجا همه انتظار دارند او به عضویت کابینه در آید. سفیرکبیر جدید چین، سیمور سلف من، در پست فعلی است. او از زمان بازگشت به وزارت خارجه مسئول امور خاور نزدیک و میانه بوده است، از این روی باید متخصص دیگری برای تصدی شغل وی پیدا شود. وزارت خارجه فکر می کرد که ما باید یک مشاور مالی برای یک کار قریب الوقوع داشته باشیم و آنها یکی را در انگلستان در نظر گرفته بودند. من متوجه شدم که ما از قبل یکی را در اینجا داریم که به کار نه چندان مهم نظامی، در ارتباط با سفارتخانه، مشغول است؛ مرد قابلی^{۲۷} که چند سالی در این مملکت بوده و فارسی

۲۴. Frederick Herbert Gamble متولد سال ۱۹۰۷. مسئول کنسولگری شیراز از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴. کفیل کنسولگری بوشهر از اکتبر ۱۹۳۴. وابسته سفارت تهران از نوامبر ۱۹۳۴. انتقال به ایتالیا در سال ۱۹۴۴.

۲۵. Lord Inverchapel = Archibald Clark-Kerr (۱۸۸۲-۱۹۵۱). سفیرکبیر انگلیس در عراق از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸. سفیرکبیر در چین از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۲. سفیرکبیر در روسیه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶. سفیرکبیر در ایالات متحد آمریکا از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸. با ماریا ترزا دیاز سالاس اهل شیلی ازدواج کرد.

۲۶. Chungking، پایتخت زمان جنگ چین (از اکتبر ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵) و مقر اصلی ناسیونالیستها.

۲۷. Sir William Liff (۱۸۹۸-۱۹۷۲). رایزن مالی تهران از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴.

می‌داند. همان کسی که بعد سردبیر فایننشال تایمز شد. من دارم سعی می‌کنم او را به عنوان مشاور مالی به خدمت بگیرم. از فردا با ورود وابسته هوایی^{۲۸} عده کارکنان باز هم بیشتر می‌شود.

قصد داشتم نکات جالب سفرمان را به روسیه از جایی که رها کردم بنویسم، ولی نوشتم. ممکن است با تکرار حرفهای خودم حوصله‌ات را سر ببرم. فکر می‌کنم به آنجا رسیدیم که در خوردن «کمپوت» ناکام ماندیم و ویبرد^{۲۹} همسفر عضو نیروی دریایی ما تکه‌های سیب کمپوت خود را پای یکی از نخلهای تزئینی خاک کرد، حال آنکه من مال خودم و هاجسن را در جعبه صابونم چپاندم و روز بعد در قطار آن‌را دور انداختم. ما زود به رختخواب رفتیم و ساعت شش برخاستیم که برای رفتن به فرودگاه آماده باشیم. یادم نیست چقدر منتظر اولین گزارش هوایی شدیم، فکر می‌کنم دو یا سه ساعت. بعد با اتومبیل عازم شدیم و آنقدر رفتیم تا در برف گیر کردیم. آن وقت ما را به یک سورتمه کوچکی روباز منتقل کردند و در میان طوفان برف کورکننده بقیه راه را طی کردیم. دوباره در «هواشناسی» نشستیم و به مدت دو یا سه ساعت به دریافت و ارسال گزارشهای وضع هوا به وسیله تلفنچها گوش دادیم. در این ضمن شنیدیم که خانم تلفنچی به خلبان ما می‌گوید: «اگر امروز صبح به جای رفتن به شهر عازم کوی بیشف شده بودید، می‌توانستید به آنجا برسید».

باری، به کوی بیشف نرسیدیم. از آنجا گزارش یک طوفان برف شدید رسید و ما در آن روز امیدی به برخاستن به موقع هواپیما از زمین جهت یک پرواز نود دقیقه‌ای را نداشتیم، بنابراین با سورتمه و اتومبیل به گراند هتل پنزا و دستشوییهای عمومی وحشتناک آن برگشتیم. می‌گویند حتی کمونیستهای خوب انگلیسی وقتی به این قضیه می‌رسند کوتاه می‌آیند و حق هم دارند. به محض اینکه انسان پا از سلسله هتلهایی که برای میهمانان خارجی قرق شده است بیرون می‌گذارد وحشت همگانی روسیه گریبانگیرش می‌شود. نه اینکه وسایل ابتدایی است (اگر بود بهتر بود) بلکه یک ملت عقب‌مانده را آزاد گذاشته‌اند تا با وسایل جدیدی که از آن سر در نمی‌آورد کار کند. این چیزی بود که ما را مصمم کرد منتظر هوای مناسب برای

۲۸. R. M. Foster. افسر نیروی هوایی.

29. Wyburd

پرواز نشویم و قطار را امتحان کنیم. قطار نامناسبی بود، ولی آنها یک واگن راحت برای ما به قطار بستند و دو لامپ برق برای دو کوپه ما تهیه کردند و بالاخره واگن هم گرم شد. ما یک واگن برای خودمان داشتیم، و بجز «فرشتگان» و دو یاسه نفر از افراد حزبی که دوروبر هتل پرسه می‌زدند کسی در آن نبود. ما مقدار زیادی غذا داشتیم: نان و پنیر و سیب که افراد گ. پ. نو بر ایمان آورده بودند و چهار نوبت هم چای داده شد. بعد از نوبت اول، هر دفعه به خاطر تازه‌دم نبودن چای، شاهد عذرخواهیهای فراوان بودیم. این حاکی از آن بود که چای را با تفاله چای قبلی درست کرده بودند. ما حداقل از به‌دست آوردن یک نوشیدنی گرم خودمان را خیلی خوشبخت می‌انگاشتیم، هرچند آرزو کردم قوطی چای خوبی را که به‌عنوان هدیه برای کریس آورده بودم در راه کوی بیشف جا نمانده بود.

سفر طولانی بود، ولی نه آن اندازه طولانی که در کشوری درگیر چنین مشکلاتی می‌توان انتظار داشت. دیدن بی‌شتاب گوشه‌هایی از روسیه و لایتی جالب بود. همه‌جا یک شکل به نظر می‌رسید. برهوتی از اراضی پوشیده از برف و در فواصل زیاد یک شهر کوچک که خانه‌های چوبی آن نشان می‌دهد روسیه چقدر الوار دارد و پراکندگی گل‌وگشاد شهرها نشان می‌دهد چه میزان زمین بایر مانده است. بالاخره حدود ظهر روز بعد به کوی بیشف رسیدیم و فهمیدیم که اگر منتظر پرواز با هواپیما می‌شدیم، بیست و چهار ساعت قبل رسیده بودیم.

تهران - بیست و سوم ژانویه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۳]

صبح روز بعد، به این امید که به‌ما گفته شود ممکن است یک‌روزه به‌باکو برسیم، زود از خواب برخاستیم. به‌موقع به‌فرودگاه رسیدیم، اما مجبور شدیم نزدیک به دو ساعت منتظر عضو کمیساریای امور خارجی با فهرستی از مسافران باشیم. او گفت که اتومبیلش خراب شده بود. این تأخیر در حرکت، ما را مجبور کرد که شب را در استرخان بمانیم. به‌هر حال یک بعد از ظهر دل‌انگیز آفتابی و بدون باد بود، هرچند که فرودگاه پوشیده از برف بود. هوا سرد نبود و به‌نود دقیقه انتظار کشیدن برای پیدا کردن اتومبیل‌هایی که ما را به‌شهر ببرد اهمیت ندادیم. از هتل استرخان چیزهای بدی شنیده بودیم، ولی این را کسانی می‌گفتند که گراند هتل پتزارا ندیده بودند. هتل

استرخان در نظر ما مثل ریتس^{۳۰} بود، یا حداقل یک چیزی شبیه ریتس! البته هتل استرخان هم معایب خودش را داشت.

نمی دانستم که آیا خانم والکوتر^{۳۱} و دخترش هنوز در استرخان هستند یا نه، اما چندان پیگیری نکردم. «م» به یاد می آورد که یکی از معدود شهروندان شوروی که تا آن موقع در روسیه دیده بودم باستان شناس معروف پرفسور والکوتر بود. او همواره می ترسید زنش را که دختر یکی از افراد طبقه ثروتمند بود از او ربوده و به تبعید بفرستند. البته تا زمانی که پرفسور زنده بود این اتفاق نیفتاد، ولی بلافاصله پس از مرگ او، همسر و دختر کوچکش به استرخان فرستاده شدند.

شهر استرخان که در مصب ولگا واقع شده است از صنعت خوابار روزگار می گذراند. زمانی که ما، به هنگام فرارسیدن شب زودرس زمستانی، وارد شدیم تا حدی نکبت بار به نظر رسید. با اینکه بهترین اتومبیلها را در اختیار داشتیم و گ.پ. ثو در خدمت ما بود و سرپناه و غذا و گرما همه مهیا، نمی دانم چرا احساس می کردم مثل یک تبعیدی وارد آنجا شده ام. یک تبعیدی با اندکی پول، بی آنکه کسی اهمیت دهد زنده است یا مرده.

یک شب طولانی در پیش داشتیم، بنابراین سراغ تئاتر را گرفتیم. اگر در ساراتف فرود اجباری کرده بودیم ممکن بود گروه تئاتر هنرهای مسکو که باغ آلبالو یا سه خواهر^{۳۲} را اجرا می کردند می دیدیم. به هر حال آنچه دیدیم یک اوپرت به نام باغ بلبل بود. خیلی روسی بود و به همین دلیل جالب. آوازخوانی آن، مثل همیشه در روسیه، خوب بود. نمایشنامه آن خیلی شبیه بسیاری از نمایشهایی بود که ده سال پیش در روسیه دیده بودم: شادی تازه کیشان کمونیست را نشان می داد و هبوط کافران را. نمایش، با دعوا بین یک گروه کوچک کولی شروع می شود. رئیس گروه یک مرد میانسال منحوس و طرفدار حفظ زندگی چادرنشینی است، در حالی که دو عضو جوانتر – یک زن و یک مرد – طرفدار پیوستن به مزرعه اشتراکی محل هستند. در پایان همه گروه بجز «مرد بد» جذب مزرعه اشتراکی می شوند که اعضای آن ظاهراً کاری جز آوازخوانی ندارند. بعد دزدی «مرد بد» از مزرعه علنی می گردد و به زندان

۳۰. Ritz، زنجیره ای از هتل های درجه یک و اشرافی که به وسیله سزار ریتس هتلدار معروف سوئیسی (۱۹۱۸-۱۸۵۰) تأسیس شد. هتل ریتس نیویورک و لندن شهرت جهانی دارد.

31. Mrs. Walchauer

۳۲. دو نمایشنامه اثر آنتوان چخوف.

برده می‌شود. چون مجازات دزدیدن هر چیزی از دولت یا از تعاونی یا مؤسسه اشتراکی تا حد مرگ است، بنابراین وقتی او را بردند حق داشت نگران باشد. (بعد از دو سال اقامت در ایران، جایی که اکثر مقامات، خیلی عادی دولت و مردم را غارت می‌کنند و جایی که به‌ندرت کسی بدین خاطر مجازات می‌شود، آدم شدت عمل در شوروی را کمتر به چشم خصومت می‌نگرد). فکر می‌کنم گروه [نمایشی] از قزاقهای کوبان^{۳۳} که از استالینوگورسک^{۳۴} مهاجرت اجباری کرده‌اند تشکیل شده بود.

در میان پرده دوم مأموران گ. پ. نو زنی را گیر آوردند که می‌گفتند فرانسه می‌داند. ما بروز ندادیم که روسی ما خیلی بهتر از فرانسه اوست؛ و من فکر می‌کنم زن از این بابت ممنون شد. او گفت شوهرش معاون مدیر بوده و در نتیجه خود او هم بعد از اخذ مدرک از دانشگاه خارکف در زبانها و ادبیات اسلاو دو سال «آسپیران» — مدرس سال آخر — شده و عنقریب وقتی مجبور به ترک خارکف گردد به عنوان مدرس تمام وقت شروع به کار می‌کند. به نظر رسید به کارش خیلی علاقه‌مند است و اشاره کرد که اگر او و امثال او می‌توانستند برای دیدن بعضی از مظاهر کشورهای بیگانه و همکاران خارجی به خارج بروند، جای خوشبختی بود. هاجسن و من مایل بودیم در صورت امکان بیشتر درباره او بدانیم و کاری برایش انجام دهیم. زن رنگ‌پریده و مریض و درمانده به نظر می‌رسید و لباسهایش فقیرانه و ناکافی بود. وقتی روز بعد به باکو رسیدیم احساس کردیم که تقریباً در خانه هستیم، هرچند ممکن بود به آسانی چندین روز دیگر به علت بدی هوا معطل بشویم. در باکو بار دیگر خودمان را در یک هتل خوب یافتیم — خوب به لطف جهانگردان خارجی؛ و بار دیگر یک غذای خوب در یک رستوران تمیز خوردیم و در شگفت بودیم که کدام شهروند روس است که بتواند استطاعت پرداخت پول چنین غذایی را داشته باشد. انتظار دارم در این لحظه اتباع اتحاد شوروی عضو اتحادیه کارگری در انگلستان — بدون اشاره به آزادی فت‌وفراوان در مملکتشان — به اعضای انگلیسی مخالف خود بگویند که در روسیه تساوی کامل وجود دارد! از آزادی کامل که دیگر نپرس! ما در باکو پنجمین و آخرین نمایش خود را دیدیم. اپرایی که آن شب اجرا

۳۳. Kuban، قزاقهای ساکن اراضی اطراف رودخانه‌ای به همین نام.

۳۴. (Novomoskovsk =) Stalinogorsk، شهری در ایالت تولا.

می‌شد «قصه‌های هوفمن»^{۳۵} بود که توجه ما را جلب نکرد، بنابراین برای دیدن نمایشی براساس حوادث زندگی سووورف^{۳۶} رفتیم. وطن‌پرستی روسی که حالا جانی به‌خود گرفته، با رجعت به‌قهرمانان روسی تشویق می‌شود. حتی پطر کبیر حالا مورد توجه قرار گرفته است. البته هر چیز نامتناسب با تصویری که دولت می‌خواهد نشان دهد طبیعتاً ممنوع است. مثلاً اشاره به مرگ و میر بی‌شمار کارگرانی که پترزبورگ را بر روی یک مرداب ساختند قدغن است.

ما به‌وسیله یک عضو جوان کمیساریای امور خارجه تا تئاتر همراهی شدیم. او به‌ما اطمینان داد که نمایش متکی بر واقعیت است. این ادعا تا آن حد حقیقت داشت که سووورف مورد علاقه سربازان عادی بود و از انضباط نفرت داشت و نارضایتی پاول^{۳۷} تزار نیمه‌دیوانه را برانگیخت. ولی به‌گمان من این نمایش تا اندازه‌ای قصد ازپیش‌تعیین‌شده‌ای داشت و با گوشه‌چشمی به‌تصفیه‌های سیاسی چند سال پیش نوشته شده بود. نمایش شامل بسیاری کنایات مورد توجه زمان بود. مثلاً در یک‌جا سووورف می‌گوید: «روسها همیشه آلمان را شکست داده و خواهند داد». (کف بلند تماشاچیها). وقتی به‌تهران برگشتم در دایرةالمعارف بریتانیکا به‌سووورف نگاه کردم. از پی‌بردن به‌این نکته که وقتی سووورف مُرد هنوز مغضوب تزار حق‌ناشناس بود و لرد ویت‌ورث^{۳۸} سفیرکبیر انگلیس تنها شخصیت سرشناسی بوده که در مراسم به‌خاک‌سپردن او حاضر شده است، خوشحال شدم. من باید این را یک‌وقتی به‌همتای روسی‌ام بگویم. او آدم شوخ‌طبعی است.

تهران - بیست‌وهشتم ژانویه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۸]

هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که ما یا نخست‌وزیر ایران عهدنامه^{۳۹} را به‌مملکت تحمیل

۳۵. Ernst Theodor Hoffmann (۱۸۲۲-۱۷۷۶). نویسنده رمانتیک آلمانی.

۳۶. Alexander Vasilevich Suvarov (۱۸۰۰-۱۷۲۹). فیلدمارشال ارتش روس که علیه لهستانیها و ترکها شجاعانه جنگید. کاترین دوم به‌او لقب کنت بخشید و فرماندهی سپاه روس را به‌دست او سپرد. پاول اول در سال ۱۷۹۶ او را برکنار کرد، ولی سه سال بعد برای مقابله با ارتش فرانسه در ایتالیا او را به‌خدمت فراخواند.

۳۷. Paul I (۱۸۰۱-۱۷۵۴) امپراتور و تزار روسیه از سال ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱. گروهی از افسران به‌کمک پسرش الکساندر اول به‌بهانه مجنون‌بودنش بر او شوریدند و در شب ۲۳ مارس ۱۸۰۱ به‌زندگیش خاتمه دادند.

۳۸. Lord Charles Whitworth (۱۸۲۵-۱۷۵۲) نظامی و دیپلمات ایرلندی‌الاصل.

۳۹. عهدنامه اتحاد بین ایران، بریتانیا و اتحاد شوروی که نتیجه مذاکرات طولانی بود جهت

کرده است. عهدنامه چندین بار به بحث گذاشته شده و من فکر می‌کنم در پایان اکثر ایرانیان از هیاهویی که درباره آن شده است تعجب کنند. رادیو آلمان به زبان فارسی هر شب بر ضد آن داد سخن می‌دهد، اما چون بحث اصلی آن - که عهدنامه ایرانیان را مجبور به جنگیدن برای متفقین می‌کند - کاملاً نادرست است، از سایر نکات تأثیر کمتری دارد. ادعای اینکه انگلیسیها و روسها مسئول افزایش قیمتها هستند، خیلی موزیانه است. این تهمت نادرست است، ولی خوب قیمتها بالا رفته و متفقین هم در ایران هستند.

چند روز پیش یک ایرانی فهیم و خدیم (یکی از شاگردان پرشمار ای. جی. براون^{۴۰}) به دیدن من آمد. پس از مدتی صحبت معقولانه، کاغذی در آورد و پرسید آیا می‌تواند بی‌پرده حرف بزند. او می‌خواست به من بگوید چگونه بریتانیای کبیر می‌تواند به ایران کمک کند. من گفتم می‌تواند بگوید اما به شرط اینکه من هم بتوانم به او بگویم چگونه ایرانیان می‌توانند به خودشان کمک کنند. اساس حرف من این حقیقت بود که متجاوز از هزار تن گندم به وسیله ما به ایران آورده شد و به کشت گندم در اهواز اختصاص یافت. وزیر مالیه حدس می‌زند که نصف آن به وسیله مأموران ایرانی دزدیده شده. عده کارمندان بیش از حد زیاد است، حقوقشان مکفی نیست و بجز چند نفر انگشت شمار، بقیه دولت و مردم را می‌چاپند.

ظاهراً هیچ کس جرئت کم کردن عده کارکنان را ندارد، اما این کار ناگزیر باید انجام شود. یک کارشناس دانمارکی در وزارت کشاورزی به من می‌گوید سازمان کشاورزی در دانمارک ششصد عضو دارد، در ایران چهار هزار نفر؛ و به مدت چند سال هیچ کاری برای کشاورزان ایران، حتی خیلی کم، هم انجام نشده است.

من امیدوارم فردا عهدنامه را امضا کنم. فردا شب به همین مناسبت ضیافت شامی خواهد بود. تصادفاً وزیر دولت در امور خاورمیانه^{۴۱} فردا را برای سفر به تهران

→ رسمیت بخشیدن به شرایط ناشی از اشغال ایران به وسیله انگلیس و روس طراحی شد. این عهدنامه به متفقین حق می‌داد تا در طول جنگ واحدهایی در ایران مستقر سازند و از وسایل ارتباطی ایران استفاده کنند، اما مجدداً حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران مورد تأیید قرار گرفت. عهدنامه در مجلس با مخالفت شدید روبه‌رو شد و بالاخره در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (شش بهمن ۱۳۲۰) به تصویب رسید.

۴۰. Edward Granville Browne (۱۸۶۲-۱۹۲۵). استاد زبان عربی و مدرس زبان فارسی در دانشگاه کمبریج. مؤلف تاریخ ادبیات ایران، یک سال در میان ایرانیان و جز آن.

۴۱. Viscount Chandos Oliver Lyttelton (۱۸۹۳-۱۹۷۲). رئیس اتاق تجارت از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. وزیر دولت در امور خاورمیانه و عضو کابینه جنگی از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲. وزیر تولید از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

تعیین کرده بود، ولی سفر به تعویق افتاده است. خوشبختانه دعوتنامه‌های مربوط به روز ناهار و پذیرایی از حدود دویست نفر در روز بعد از آنرا نفرستاده بودم و نظافتِ سفارتخانه که خدمتکاران فوق‌العاده برای تمیزکردن آن زحمت کشیده‌اند حفظ خواهد شد.

سرهنک هی^{۴۲} و همسرش با پنج فرزند به مدت چهار روز در اینجا میهمان من بودند. همسرش کوتاه و چهارشانه است و هی تنومند و به همان نسبت بلندقد. وقتی به تو بگویم که هر دو آنان و یک راننده و پنج فرزند همه برای یک مسافرت سه‌روزه در یک اتومبیل معمولی پنج‌نفره عازم بوشهر شدند متوجه می‌شوی که یک خانواده عیالوار خوب یعنی چه.

دختر پانزده‌ساله جلو بین پدرش و راننده نشست و در عقب، خانم هی با سه پسر و یک دختر کوچک. من سعی کردم بفهمم کی روی کی نشسته است، اما این به سرنوشت لائوکون^{۴۳} می‌مانست. این قضیه مرا به یاد آنچه در یکی از شماره‌های اکتبر مجله تاتلر^{۴۴} تحت عنوان «خانواده دو چرخه‌سوار»، یعنی خانواده من، چاپ شده بود می‌اندازد. اگر چنین چیزهایی لزوماً باید طی پیروزی نه‌چندان ظفرنمون وجود داشته باشد، این عکس چندان بدک نیست، اما «خانواده دو چرخه‌سوار» بیشتر با گروهی آدمهای خوش بر احوال خنده به لب تناسب دارد، یا احتمالاً درخور رقص و سازی است که بعد از اجرای نمایشنامه «خاکسپاری خون آشام» به وسیله

→ Minister of State. در نظام حکومتی دولت بریتانیا عنوان «وزیر» به افراد زیر اطلاق می‌شود:

۱ - وزرای کابینه؛ ۲ - وزرای در سطح وزرای کابینه که عضو کابینه نیستند؛ ۳ - وزرای دولت، معاونان پارلمانی وزرای دولت، دبیران پارلمانی، دبیران مالی و سطوح مشابه؛ ۴ - لردهای مسئول خزانه‌داری؛ ۵ - مقامات عالیرتبه خاندان سلطنتی.

وزرای یادشده به پیشنهاد نخست‌وزیر از طرف پادشاه منصوب می‌شوند. همه آنان بجز معدودی استثناً عضو مجلس لردان یا مجلس عامه هستند. اگر نخست‌وزیر در مجلس عوام یا در انتخابات با شکست روبه‌رو شود وزرای فوق سمت وزارت خویش را از دست می‌دهند، چون طبق سنت کلیه وزیران و نه فقط وزیران کابینه مسئولیت دسته‌جمعی در برابر پارلمان دارند. بسیاری از مقررات مربوط به وزرا به‌زمان سلطنت ملکه ویکتوریا بازمی‌گردد. عده وزرا بعد از سال ۱۸۴۱ رو به افزایش نهاد و شمار آنان متعاقب سال ۱۹۴۵ به‌نود نفر می‌رسید.

42. Hay

۴۳. Laocoon، یکی از پسران پریام شاه تروا و کاهن معبد آپولون. شهرتش به‌خاطر مرگ دردناک او و دو پسرش است: هنگام قربانی کردن آنان برای پوزئیدون دو مار عظیم از دریا سر برآوردند و به‌دور آنان پیچیدند و آنقدر آنان را چلاتند تا مردند. می‌گویند مرگ لائوکون بدان‌خاطر بوده که آپولون را رنجانده بود، یا به‌خاطر جلوگیری از ورود اسب چوبی به تروا.

۴۴. The Tatler، نشریه انگلیسی که در آوریل ۱۷۰۹ به‌وسیله سر ریچارد استیل تأسیس شد.

دوشیزه پتوکر^{۴۵} اجرا می‌شود^{۴۶}. یکی از مأموران رمز، مجله تاتلر را با شعف و رضایت خاطر فراوان برای من آورد. آخرین نامه‌ای که از وطن داشتم اشاره به آن دارد که ماتیو احتمالاً در مدرسه سندهرست^{۴۷} است. اگر چنین باشد اوضاع مرتب‌تر از سال پیش است.

تهران - دوم فوریه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۱۳]

ما در حال تأسیس یک سفارت برای سوریه و لبنان هستیم با دو مقرر نمایندگی. مردی با قابلیت بسیار به نام لاسلز^{۴۸} که به کوی بیشف منتقل شده تا در آنجا دبیراوت شود، اخیراً وارد تهران شده است. او خبرهایی از روسیه برای ما آورد، هرچند از دو نفر دیگر هم - دوشیزه او-دنیز کوری^{۴۹} و یک خبرنگار نیوزکرونیکل^{۵۰} به نام فیلیپ جوردن^{۵۱} - خبرهایی داشتم. آنان هر دو می‌خواهند به سنگاپور بروند، اما تصور نمی‌کنم به آنها اجازه انجام این کار داده شود. من فکر می‌کنم جوردن بهتر از کامینگز^{۵۲} - مردی که روزنامه نیوزکرونیکل برای حضور در دادرسی قضیه مترو-ویکروز^{۵۳} به مسکو فرستاد، روسیه را درک می‌کند. او ظرف یک روز یا همین

45. Miss Petowker

۴۶. نگاه کنید به فصل ۱۴ و ۲۵ نیکلاس نیکلی اثر چارلز دیکنز که در سال ۱۸۳۸-۳۹ منتشر شد. نیکلاس نوجوان نوزده ساله پر نشاطی است که پس از مرگ پدرش همراه مادر و خواهرش «کیت» با جیبی خالی به قصد کمک گرفتن از عمویش رالف نیکلی که رباخوار قهاری است به نزد وی می‌رود. ... در فصل چهاردهم رمان میس پتوکر به صحنه می‌آید و در فصل بیست و پنجم حضار به اصرار از او می‌خواهند که نمایش «خاکسپاری خون آشام» را از بر اجرا کند و پس از آن دختری شروع به ساز زدن و رقصیدن می‌کند. در سال ۱۹۴۷ بر اساس این داستان فیلمی به همین نام و با کارگردانی آلبرتو کوالکانتی ساخته شد که درک باند، سدریک هاردویک، آلفرد درایتون و چند بازیگر دیگر در آن شرکت داشتند.

۴۷. Sandhurst. آکادمی نظامی سلطنتی انگلیس.

۴۸. Sir Daniel William Lascelles (۱۹۰۲-۶۷). تحصیل در کالج بیلپول از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴. دبیر سوم سفارت انگلیس در تهران از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱. انتقال به اداره مرکزی وزارت خارجه در اکتبر ۱۹۳۱. دبیر سفارت انگلیس در مسکو از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ و در بیروت از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. کاردار سفارت انگلیس در تهران از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

۴۹. Eve Denise Curie متولد سال ۱۹۰۴. پیانیست. دختر پیر و ماری کوری کاشف رادیوم. در سال ۱۹۴۰ به حکومت فرانسه آزاد در لندن پیوست و به عنوان خبرنگار جنگی در شمال آفریقا، روسیه و چین فعالیت کرد.

50. News Chronicle

51. Philip Jordan

۵۲. A. J. Cummings (متوفی در سال ۱۹۵۱). سردبیر سیاسی نیوزکرونیکل. کتاب دادرسی مسکو نوشته او در سال ۱۹۳۳ منتشر شد.

۵۳. Metro-Vickers یا Metro-vic شرکت صنعتی سازنده ماشین آلات که در سال ۱۸۶۷ تأسیس شد.

حدود پس از ورود، به روزنامه‌اش تلگراف زد که دادرسی قرار است منصفانه باشد. هر کس می‌تواند از روسیه، به عنوان یک متحد، قلباً حمایت کند، بدون اینکه اعتقاد داشته باشد این کشور برای دموکراسی - کالایی که در اتحاد شوروی هرگز هیچ مصرفی نداشته - می‌جنگد. گفته می‌شود که مردم انگلستان انتظار دارند روسیه بعد از جنگ تا حدی دست از خودکامگی بردارد. من برعکس اعتقاد دارم که حرکت به جهت دیگر خواهد بود. استالین در حال حاضر می‌داند که اتباعش هر چیزی را تحمل می‌کنند.

دوشیزه کوری همان‌طور که به او گفته بودم در روسیه فرصت خوبی داشته است. مقامات شوروی برای علم احترام زیادی قائل می‌شوند و به همین دلیل به کوری به عنوان یک شخصیت مهم احترام گذاشته‌اند و گذشته از آن کسی است که روزولت به او توجه خاصی دارد. به دوشیزه کوری سه روز قبل از سایر خبرنگاران اجازه بازدید از موزاسک^{۵۴} داده می‌شود و در مجموع از موقعیتهای استثنایی بهره‌مند می‌گردد. یکی از دلایل موفقیت او این بوده که به زبان لهستانی حرف می‌زند (به خاطر داری که مادرش لهستانی بود) و یک کمی هم روسی می‌داند. موضوعات متعددی را که در گفتگوی من با این افراد مطرح شد، نمی‌توان در نامه ذکر کرد، ولی یک یا دو مطلب از آنچه دوشیزه کوری گفت از این قرار است:

زندانیان آلمانی و کشته‌های آلمانی لباسهای پشمی به تن داشتند، ولی لباسی که به آنان پوشانده بودند مناسب مثلاً زمستان فرانسه بوده نه زمستان روسیه. دوشیزه کوری با سه زندانی آلمانی صحبت می‌کند. دستهای آنان پر از تاولهای ناشی از سرمازدگی بوده و خودشان یخ کرده بودند. وقتی دوشیزه کوری از یکی از آنها می‌پرسد آیا هیتلر کار درستی کرد که دست به جنگ زد. زندانی آلمانی در یک جواب رسمی پاسخ می‌دهد: «هیتلر وارد جنگ نشد، او مورد حمله انگلیس و فرانسه قرار گرفت». در مقابل این سؤال که آیا فکر می‌کند هیتلر حق داشت با روسیه وارد جنگ شود، او سرش را برمی‌گرداند و ساکت می‌ماند، در حالی که یکی از دو

→ در اینجا مقصود محاکمه نمایشی مهندسان و تکنیسینهای این شرکت به اتهام خرابکاری در اتحاد جماهیر شوروی است که در آوریل ۱۹۳۳ برگزار شد. از مجموع هیجده نفر افراد دستگیر شده شش نفر از مهندسان تبعه بریتانیا بودند.

۵۴ Mozhaisk، دهکده‌ای واقع در شصت و پنج مایلی غرب مسکو که در ۱۵ اکتبر ۱۹۴۱ اشغال و به آتش کشیده شد. روسها آنرا در بیستم ژانویه ۱۹۴۲ بازپس گرفتند.

نفر دیگر می‌گوید: «در حال حاضر فکر نمی‌کنم حق داشت». من فکر می‌کنم هیتلر وقتی حق دارد که پیروز شده باشد، دوشیزه کوری متوجه می‌شود که برخلاف رفتار با مردم عادی، به ارتش غذا و لباس بسیار خوبی داده می‌شود. ولی این از زمانی که ارتش سرخ شروع به سازماندهی صحیح خود کرد معمول بوده است. او ژنرالها را کاملاً مطمئن می‌یابد و در مجموع کاملاً بی‌توجه به اینکه بجز آنها کس دیگری هم در جنگ هست. من باید یک وقت سیاه‌های از مسائلی که باید روزی به آن پردازیم تهیه کنم. رئوس مهم آن به نقل از حافظه این است:

اصلاحات کردستان. وقتی که یک فرمانده محلی تهدید می‌کند که صدوپنجاه زندانی کرد را تیرباران خواهد کرد، یک کنسول چه باید بکند. امنیت در آذربایجان، در خراسان، به‌طور کلی در شرق ایران. ایران مشاور خارجی می‌خواهد یا نه. برای مشورت در مورد جیره‌بندی به یک هوور^{۵۵} احتیاج است یا نه. سفارتخانه حکومت ویشی در تهران، سفارتخانه ژاپن، نمایندگان سیاسی یونان در تهران، نمایندگان حکومت‌های چکسلواکی و نروژ. توافقنامه‌های مکمل براساس عهدنامه منعقد شده با ایران. ایالات متحد آمریکا و این توافقنامه‌ها. قیر برای راه‌ها. اعانات جنگی. شعبه اشکودا در تهران. گزارش‌های کنسولها در مورد کمبود گندم و شکر و جز آن. تازه اگر نگاهی به کاغذها ببندازم می‌توانم موضوع‌های متنوع بیشتری پیدا کنم.

وزیر دولت در امور خاورمیانه دیدارش را به تعویق انداخت. او هفته دیگر در چنین روزی وارد می‌شود. یعنی پیش از آنکه بتوانم از حوزه‌های نفتی بازدید کنم. بنابراین باید بعداً بروم. چنین دستگیرم شده که از من انتظار دارند برای بریتانیایی‌های سفیدپوست و هندی‌ها سخنرانی کنم، اول در حوزه‌های نفتی و بعد در آبادان - جایی که تصفیه‌خانه هست.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

دوم فوریه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۱۳]

۱ - تقی‌زاده در واقع بهترین جانشین ممکن برای فروغی در مقام

۵۵ Herbert Hoover (۱۹۶۴-۱۸۷۴) سی‌ویکمین رئیس‌جمهور ایالات متحد آمریکا از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲. وقتی در سال ۱۹۱۷ ایالات متحد وارد جنگ شد هوور رئیس سازمان ارزاق بود.

نخست‌وزیری است. می‌شود به تقی‌زاده گفت که به مجرد باز یافتن سلامتیش می‌باید به ایران مراجعت کند و منصبی در دولت بگیرد. در این فاصله من نخست‌وزیر را ملاقات خواهم کرد و می‌گویم که امیدوارم سلامتیش و تمایل آشکارش برای پرداختن به زندگی خصوصی، او را مجبور به کناره‌گیری فوری بعد از انعقاد عهدنامه نکند. هر دو کار، به علت حساسیتی که ممکن است به وجود آورد و اینکه برای انتقال بی‌خطر حکومت به افراد دیگر به زمان احتیاج است، ضرورت دارد.

۲- سهیلی قابلیت زیادی دارد، اما محبوب نیست و حمایت نمی‌شود. به علاوه نشانه‌هایی در دست است که در حال حاضر تمایل به قبول رشوه دارد.

۳- شخصیت برجسته دیگری بجز علا^{۵۶} وجود ندارد که او هم باید در همان سمت مدیرکلی بانک ملی ایران که هست باقی بماند. احمد وثوق^{۵۷} که خیلی جاه‌طلب است، صادق نیست و به یک روزنامه‌ای که حملات زیرجلی به عهدنامه می‌کند کمک مالی می‌رساند. تدین^{۵۸} هم هست که در حال حاضر خوب طرفدار دارد. فعلاً سیدضیاء طالبی ندارد که بازگشتش را توجیه کند و به نظر می‌رسد بیشتر ایرانیان او را از یاد برده‌اند.

تهران - سیزدهم فوریه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۲۴]

نمی‌دانم آیا درباره نامه خداحافظی سر والتر مانکتن برای تو نوشته‌ام یا نه. قصد داشتم بنویسم. می‌دانم که من و تو سلیقه مشترکی در مورد زبان انگلیسی دست‌وپاشکسته داریم. نامه غلط‌غلوط او این‌گونه شروع می‌شود:

خدا به من رحم کرد که شما مجبور شدید مرا تحمل کنید، البته با شغف بسیار من، مدتی بیشتر از آنچه منصفانه باشد. من دوستی تازه با چنین لذتی برای مدت زیاد نخواهم کرد.

۵۶ حسین علا (۱۸۸۴-۱۹۶۴)، فارغ‌التحصیل مدرسه وستمینستر. وزیرمختار در واشنگتن در سال ۱۹۲۰ و در لندن از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶. وزیر دربار در سال ۱۹۴۱. سفیر در واشنگتن در سال ۱۹۴۵. وزارت خارجه انگلیس او را «یک میهن‌پرست واقعی» می‌دانست.

۵۷ مقصود احمد قوام (قوام‌السلطنه) است.

۵۸ محمد تدین (۱۹۵۱-۱۸۸۱). بعد از استعفای رضاشاه به مقامات بالا رسید و به وزارت فرهنگ منصوب شد، ولی به‌زودی از چشم افتاد. تدین در کابینه سهیلی نخست به سمت وزیر خواربار (۱۳۲۱) و سپس به سمت وزیر مشاور (۱۳۳۲) منصوب شد.

یادت هست او در مدت دوازده‌روزی که منتظر هواپیمای شوروی بود نزد من اقامت داشت.

آقای اولیور لیتلتون باز اینجا بود و رفت. امروز صبح ساعت هشت و نیم او را بدرقه کردم. نیم ساعت بعد یک پیام تلفنی داشتیم که می‌گفت هواپیما به‌علت نقص موتور بازگشته است. من حیران بودم که آیا می‌توانم تعداد دیگری ملاقه مناسب برای پنج رختخواب فراهم کنم، که شنیدیم هواپیما می‌تواند مجدداً پرواز کند. چون خبر دیگری نرسیده تصور می‌کنم که گروه به‌بغداد رسیده باشد، هرچند به‌علت از دست دادن مقدار زیادی وقت نخواهند توانست امشب وارد قاهره شوند. من از این دیدار بیشتر از آنچه فکر می‌کردم لذت بردم. وزیر دولت در امور خاورمیانه مشاغل گوناگونی داشته: نظامی موفق، بازرگان، سرمایه‌دار، نماینده پارلمان و بعد رئیس اتاق تجارت بوده است. به‌نظر می‌رسد در زندگی خصوصی برای هر کاری آماده است. از پوکر گرفته تا اشعار جان دان^{۵۹}. خیلی اهل مطالعه به‌نظر می‌رسد. آدم جالبی است و حکایتهای زیادی در چنته دارد. به‌هرحال در مورد مبادله حکایت فکر نمی‌کنم باخته باشد. من حتی توانستم یک حکایت واقعی درباره آقای چرچیل به‌او بگویم که نشنیده بود:

وقتی پس از پیشروی ژنرال ویول به‌سوی بنگازی ناگهان آلمانیها دست به‌ضدحمله می‌زنند و ژنرال اوکانر^{۶۰} و دو ژنرال دیگر را دستگیر می‌کنند، آقای چرچیل به‌هنگام شنیدن این خبر فقط می‌گوید: «از تمام افراد شرکت‌کننده در این عملیات سه نفر از ژنرالهای ما در بازگشت قصور کردند».

مادر طول دیدار او خیلی گرفتار بودیم، ولی وزیر را در انجام امور اداری مردی فوق‌العاده یافتم - زیرک، قابل و منصف.

چند روز پیش نوع زیبایی از ببر مازندران را دیدم. من در مورد این حیوان چیزهایی شنیده بودم، ولی به‌نظر می‌رسید آن‌قدر نادر است که به‌دشواری باور می‌کردم که وجود داشته باشد. اما در تهران یک دامپزشک^{۶۱} هست که یکی از آنها را

۵۹. John Donne (۱۶۳۱-۱۵۷۲)، شاعر و روحانی انگلیسی که تی. اس. الیوت به‌او علاقه زیادی داشت.

۶۰. Sir Richard Nugent O'Connor متولد ۱۸۸۹. فرمانده نظامی بیت‌المقدس از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۳۹. فرمانده واحدی مستقر در شرق لیبی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. در سال ۱۹۴۱ اسیر شد و در سال ۱۹۴۳ از اسارت گریخت. ۶۱. احتمالاً مقصود دکتر حداد است.

در یک قفس در باغش نگهداری می‌کند و وقتی من در حال دیدار با یکی از همسایگانش بودم آن‌را دیدم. این بیر مثل بیرهای بنگال راه‌راه است، ولی موهایش بلند و دمش پُر پشت است.

اداره روابط عمومی به محلی که قبل از خروج آلمانها خانه قهوه‌ای خوانده می‌شد نقل مکان کرده است. از این نظر که یک اتاق بزرگ جهت نمایش فیلم دارد، بسیار مناسب است. آلمانها دو پناهگاه حمله هوایی ساخته بودند، اما من نمی‌دانم انتظار داشتند چه کسی تهران را بمباران کند - روسها یا آلمانها.

در حال حاضر عده زیادی کارگر راه‌آهن که از انگلستان آمده‌اند در تهران به سر می‌برند. می‌گویند بعضی از آنها تا اندازه‌ای خشن هستند و مشول آنها می‌گوید اگر ما نتوانیم صلیب شکسته سفارتخانه آلمان را برداریم، یا روی آن‌را بپوشانیم می‌ترسد بعضی از افرادش آن‌را خرد کنند. به زودی یک باشگاه برای آنها تأسیس می‌شود. این تا اندازه‌ای به خاطر آن است که به محلی برای گذراندن اوقات فراغشان نیاز دارند و تا اندازه‌ای به خاطر اینکه آنها را از ولگردی و افراط در آبخو خوری باز دارد.

به خاطر داری که واحدهای ما از مجاورت تهران عقب رفته‌اند. بدون تردید در این مورد خیلی «تفصیلات» عجیب وجود دارد. به عنوان مثال من در استفاده از نیم دوجین از افراد نیروی هوایی سلطنتی برای اداره «بارها» در میهمانیم [به افتخار عقد عهدنامه] هیچ مشکلی نداشتم. قبل از آن همیشه محدود به یک نفر بود، چون نمی‌توانستم مشروبها را بجز پارکس به هیچ یک از خدمتکاران بسپارم. دزدیدن بعضی از مشروبات در حالی که یک بطر ویسکی در بازار آزاد دو پوند قیمت دارد، خیلی وسوسه‌انگیز است.

من امیدوارم برای بازدید حوزه‌های نفتی، روز جمعه شانزدهم با ترات حرکت کنم و انتظار دارم حدود یک هفته در سفر باشم. تا اهواز با قطار خواهیم رفت، ولی از آنجا یکی از هواپیماهای شرکت نفت انگلیس و ایران ما را خواهد برد که باعث صرفه جویی در وقت ما خواهد شد. من حتی ممکن است با هواپیما به بصره بروم و دوست قدیمی خودم (نایت^{۶۲}) را که اخیراً به عنوان سرکنسول به آنجا رفته ببینم.

۶۲. W. L. C. Knight (۱۸۸۹-۱۹۵۳). عضو اداره کنسولی شرق. سرکنسول بصره از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

چندصد نفر انگلیسی در آبادان هستند و باید یک سخنرانی جور کنم. من از شکستهایی که در شرق دور متحمل شدیم به عنوان موضوع یک «موعظه» استفاده خواهم کرد. این موعظه یا چیزی شبیه به آن در حوزه‌های نفتی که جوامع کوچکتري است تکرار خواهد شد؛ و من فکر می‌کنم در هر دو مورد باید برای هندیها هم سخنرانی کنم.

در مورد جنگ زیاد ننوشتیم، اما ما مثل اکثر مردم در تمام اوقات بیداری به آن فکر می‌کنیم. من مجبورم هر روز خلاصه آنچه برلین و رم شب قبل در رادیوهایشان به زبان فارسی گفته‌اند بخوانم. در نتیجه وقتی با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم زمینه خوبی برای درک آن دارم. بعضی مواقع دول محور در تبلیغات افراط می‌کنند. دیروز به عنوان مثال آنها اعلام کردند که سنگاپور پس از مقاومت ناچیز انگلیسیها سقوط کرد و ژاپنیا در میان هلهله‌های جمعیت وارد شهر شدند. حال آنکه امروز ظاهراً سنگاپور هنوز دارد مقاومت می‌کند.^{۶۳} ایتالیاییها بخصوص در مورد شکستهای ما در شرق دور جارو جنجال می‌کنند. به نظر می‌رسد شکست خود از یونانیها را فراموش کرده‌اند.

تهران - بیست و هفتم فوریه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۲/۸]

بعد از هجوم سیل آسای میهمانان، خودم یک هفته در منزل اشخاص دیگر در آبادان و حوزه‌های نفتی میهمان بودم.

در حال حاضر من منتظر سفیرکبیر جدید خودمان در روسیه هستم. او علاوه بر یک همسر بسیار شیک و پیک، معمولاً دو سگ به همراه دارد.

پس از پنج بار عقب‌انداختن سفر به آبادان، بالاخره از تهران فرار کردم و برای یک هفته به جنوب رفتم. ترات را با خودم بردم. او همراه خوبی است و به مرخصی هم احتیاج داشت. به علاوه پس از گذراندن حدود شانزده سال از بیست و چند سال خدمتش در ایران همه را می‌شناسد و در مورد هر چیزی می‌تواند نظر بدهد. تا اهواز با قطار یک سفر بیست و چهار ساعته است. در اهواز خط راه آهن به پایان می‌رسد. قسمتی از راه که ما در شب طی کردیم از میان حدود صدوسی تونل

^{۶۳} در واقع سنگاپور دو روز بعد (۱۵ فوریه) محاصره شد. هنگ کنگ در روز کریسمس به دست ژاپنیا افتاد، دو هفته بعد از آنکه رزمناو پرنس آف ویلز و ریپولس به وسیله بمب افکنهای ژاپنی غرق شده بود.

می‌گذرد که بعضی از آنها از نظر مهندسی اعجاب‌انگیز است و من بین افسوس خوردن از ندیدن تونلها و خوشحالی از صدوسی بار «شیرجه‌نرفتن» به‌داخل تونلها و بیرون آمدن از ظلمات، مانده بودم. هنگام بازگشت هم تعدادی از تونلها را در شب طی کردیم. این قسمت فلات ایران را که ما ندیده بودیم، بجز قلل پوشیده از برف در اینجا و آنجا، جالب نیست. در نتیجه من مدت زیادی خوابیدم، کاری که همیشه در وسیله نقلیه در حال حرکت می‌کنم؛ و مطالعه کردم و غذا خوردم. در بازگشت دو همسفر جوان انگلیسی بسیار جالب، در حدود ۲۳ یا ۲۴ ساله، داشتیم که ماجراهای بسیار شنیدنی - هرچند ناخوشایند - از سر گذرانده بودند. آنها برای مبارزه به‌نفع فنلاندیها در زمستان ۱۹۳۹ داوطلب می‌شوند. وقتی به فنلاند می‌رسند جنگ پایان می‌یابد و قبل از اینکه بتوانند به میهن بازگردند، راه بازگشت با اشغال نروژ به وسیله آلمان بسته می‌شود. بعد از مدتی کارکردن در جنگل تصمیم می‌گیرند سعی کنند از راه استونی به هر جایی که امن باشد بروند. ظاهراً می‌دانستند که استونی به اتحاد شوروی «ملحق شده» اما تصور می‌کردند که هنوز مستقل است. آنها قایقی فراهم می‌کنند و به طرف جنوب پارو می‌زنند. گرفتار طوفانی می‌شوند که چند روز معطلشان می‌کند. ذخیره غذایشان تمام می‌شود و با اینکه بالاخره به نزدیک ساحل استونی می‌رسند، نمی‌توانند در آنجا پیاده شوند. فشفشه اضطرابی را روشن می‌کنند و یک قایق گشتی شوروی آنها را سوار می‌کند، و به یک زندان می‌برد. مقامات شوروی حکم می‌کنند که آنان جاسوس هستند و به مسکو اعزامشان می‌کنند، جایی که هفته‌ها با عده‌ای از زندانیان دیگر نخست در لوبیانکا و سپس در بوتیرکا - زندانهای گ.پ.ئو - به سر می‌برند. آنها بالاخره به پنج سال تبعید محکوم می‌شوند و عملاً سه ماه را با غذایی مختصر در یک اردوگاه اسیران جنگی - یکی از بیست و پنج گروه در اطراف یک مقر بازرسی در صدمیلی یا همین حدود ماورای نیژنی نوگورود^{۶۴} - می‌گذرانند و روزی چهارده ساعت چوب‌بری می‌کنند. این مدت بعد از حمله آلمان به روسیه خاتمه می‌یابد. بالاخره آنها را آزاد می‌کنند و با یک اتومبیل به نزدیک در سفارتخانه انگلیس در مسکو می‌برند و از اتومبیل پیاده و در خیابان رها می‌کنند.

من نقل ماجراهای آنان را جالب دیدم. این ماجرا را به علت صداقت آشکار خود

64. Nizhni Novogorod

این دو نفر و تطبیق آن با چیزهایی که قبلاً می‌دانستم باور کردم. یک گروه از افسران انگلیسی که مدتی در قفقاز بودند، این هفته وارد تهران شدند. سرهنگ فرمانده گفت که او فکر می‌کند این دیدار مفیدی است، اگر فقط باعث تغییر این اعتقاد کنونی افسران روسی شود که رفتار افسران انگلیسی با نفراشان مشابه رفتاری است که با افسران و نفرات روسی در زمان تزار می‌شد. محللهای تعیین شده تا حدی شلوغ بود و در یک اتاق، اما سر میزهای متفاوت، غذا می‌خوردند و همه با هم برای راهپیمایی نظامی و گردش بیرون می‌رفتند و معلوم بود که با هم خوب کنار می‌آیند.

فکر می‌کنم برای تو نوشتم که وقتی افراد ما در ایران نخستین بار در قزوین با ارتش شوروی روبه‌رو شدند، یکی از روسها به این ماجرای عجیب اشاره می‌کند: «روزی سرهنگی چمدانش را تا فرودگاهی حمل کرد.» افسر روس که همراه او بود می‌گوید: «در ارتش سرخ این کار ممکن نیست انجام شود، برای این منظور باید یک گُماشته را احضار کرد.» باری، من امیدوارم هیچ‌یک از روسها که شاهد نقل این ماجرا بوده‌اند، درباره آن در جمع صحبت نکنند، در غیر این صورت به‌خاطر تبلیغات ضدانقلابی در خطر تبعید خواهند بود.

ما قبل از صبحانه به‌اهواز رسیدیم و تا بعدازظهر در خانه مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران بودیم. مطالب زیادی برای گفتگو با نایب کنسول وجود داشت، بخصوص در مورد وضع ارزاق که دائماً باعث نگرانی ما می‌شود. درست به‌موقع بارانهای سنگینی برای حفظ بذرهای کاشته‌شده باریده، اما مشکل به‌دست آوردن گندم کافی برای زندگی مردم تا جمع کردن خرمن در ماه ژوئن است. ما از مقامات یا زمینداران یا تجار که همگی یا تقریباً همه آنها محکرم و قاچاقچی هستند کمک کمی می‌گیریم.

ما به‌وسیله هواپیمای شرکت نفت انگلیس و ایران ظرف نیم ساعت به‌آبادان برده شدیم (روز قبل بعضیها را دیدم که برای طی این فاصله تا بالای رودخانه [کارون] سه روز در یک قایق کوچک یدک کش وقت صرف کرده بودند - راه سفر به‌آبادان همین است) بعد با هواپیما به‌حوزه‌های نفتی رفتیم و با هواپیما به‌اهواز بازگشتیم. اگر تابستان بود ما می‌توانستیم تمام طول سفر را با هواپیما طی کنیم، اما در زمستان هواپیمای شرکت نفت انگلیس و ایران جرئت نمی‌کند بر فراز کوهها

پرواز کند چون ضدیخ زدگی (چه کلمه‌ای!) ندارد.

من آبادان را نخست در سال ۱۹۱۴ از روی رودخانه دیدم، وقتی که با نگرانی چندین روز در انتظار سقوط بصره بودم. در سال ۱۹۲۰ هم یک یا دو ساعت به آنجا فراخوانده شدم، اما در آن زمان [آبادان] جایی نبود. حالا مقر یک شرکت عظیم است، با یک شهر کوچک برای کارکنان، یعنی بریتانیایی‌های سفیدپوست، هندی‌ها و ایرانی‌ها. مرا در محوطه گرداندند و همه شاهکارهای مهندسی را نشان دادند، ولی آنچه بیشتر از همه توجهم را جلب کرد آموزش صنعتکاران ایرانی بود. پسر بچه‌های چهارده ساله، در حالی که هیچ چیز در مورد ابزار نمی‌دانند، حتی نمی‌توانند یک میخ بکوبند، پذیرفته می‌شوند و به مکانیک‌ها و برقکاران ماهری مبدل می‌گردند.

ایکاش می‌شد تمام دولتمردان، نمایندگان مجلس و مقامات ایرانی را برای اینکه یاد بگیرند چگونه کاری را درست انجام دهند در این کارگاه‌ها گذاشت. تمام پسر بچه‌هایی که از راه دور می‌آیند و بچه‌های اطراف که مسکن درستی از خودشان ندارند در شبانه‌روزی‌ها زندگی می‌کنند. بعد از دو سال استفاده از اسباب سفره نشکن به فنجان و بشقاب چینی ارتقا می‌یابند و همین‌طور به سایر امتیازات می‌رسند. اداره آنجا به‌نظم خردمندان رسید. به هر حال وقتی سال گذشته نیروهای انگلیسی از طریق آبادان به ایران حمله کردند، تمام کارکنان ایرانی به کارشان ادامه دادند، همین‌طور خدمتکاران ایرانی کارمندان اروپایی.

من گفتم که همه‌اش مرخصی نبود. شرکت نفت انگلیس و ایران به‌صورت یک بنگاه اقتصادی ملی مهم که تحت حمایت مقررات سلطنتی است سازمان یافته و هیچ تبعه انگلیس که در آن استخدام شده بدون رضایت وزیر کشور یا «نماینده او» — در عمل یعنی بدون رضایت من — نمی‌تواند کارش را ترک کند. من ناگزیر بودم عده‌ای را که می‌خواستند از کار دست بکشند ببینم و تصمیم بگیرم که آیا این کار آنها براساس تنها دلیل مشهود، یعنی ناکافی بودن امتیازات داده‌شده به آنها، هست یا نه. علاوه بر این بین مدیریت و صنعتگران هندی که فکر می‌کردند نسبت به ایرانیان با آنها کمتر خوشرفتاری می‌شود، اختلاف عقیده وجود داشت. چندین اروپایی ناراضی اعتراضات خویش را پس گرفتند. در دو مورد شرکت با رفتن افراد موافقت کرد. این به آن معنی بود که دیگر برای من لزومی نداشت حکمیت کنم.

با افزایش یک رتبه برای هندیها هم موافقت شد و من امیدوارم پول اضافی که در روز پرداخت حقوق بعدی خواهند گرفت رضایت آنها را جلب کند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم مارس ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۲/۱۶]

هرچند قوام السلطنه^{۶۵} در چهارم مارس بیشترین رأی را بعد از فروغی به دست آورد، ولی شاه از سهیلی خواست که کابینه را تشکیل دهد. امروز پارلمان در اجلاس غیرعلنی با اکثریتی متجاوز از صد رأی موافق در برابر دو رأی مخالف به سهیلی رأی داد. او مطمئن است که می‌تواند یک کابینه تشکیل دهد؛ و من امیدوارم که او موفق شود، ولی شک دارم که بتواند وزیرانی که ثابت قدم باشند گرد آورد. یکی از مشکلات، این اعتقاد کلی و موجه است که سفیر شوروی قوام را ترجیح می‌دهد.

تهران - هشتم مارس ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۲/۱۷]

بعضی مواقع نامه‌های من باید بی‌عاطفه و احساس به‌نظر برسد، چون که معمولاً چیزی درباره جنگ نمی‌نویسم، اما من نمی‌توانم چیز زیادی درباره این منطقه بگویم و درباره سایر صحنه‌های جنگ هم بیشتر از شما نمی‌دانم. وان آرسن‌ها، دوستان هلندی ما، در این هفته در مورد جاوه غمگین بودند. آنها جاوه را خوب می‌شناسند و برایشان غمناک است که فکر کنند جزیره زیبا و مردم دوست‌داشتنی آن مورد تجاوز ژاپنیها قرار گرفته باشند. وان آرسن در یازدهم مارس عازم استرالیا می‌شود، جایی که قرار است وزیرمختار شود. من امیدوارم سالم به آنجا برسد. او خیلی باشهامت است. چهار فرزند در هلند دارد. همسر و کوچکترین فرزندش را در اینجا می‌گذارد تا بلکه بشود یک راه مطمئنی برای بردن آنها پیدا کرد. او می‌رود بدون آنکه امیدی به رسیدن به مقصد داشته باشد. هلندیها مردمان بزرگی هستند و سهم منصفانه خود را در جنگ پرداخته‌اند.

۶۵. احمد قوام (۱۹۵۵-۱۸۷۷)، عضو یک خاندان ثروتمند. علوم سیاسی را در فرانسه آموخت. مدت کوتاهی در اوایل دهه ۱۹۲۰ نخست‌وزیر بود (ژوئن ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۲ و از ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۳)، اما به‌انجام مشارکت در یک توطئه بر ضد سردار سپه تبعید شد. پس از بازگشت موقتاً از مسائل سیاسی کناره گرفت. در طول سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در سیاست ایران نقش برجسته‌ای داشت.

افراد نیروی هوایی ما در جستجوی یک هواپیمای روسی بوده‌اند که در بیست و هشتم فوریه از بصره عازم تهران گردید و از آن موقع خبری از آن نشده است. خلبان روس آن هرگز از ما یا حتی از افراد خودشان درخواست گزارش وضع هوا را نکرد. ما می‌توانستیم به او بگوییم که با ابر کم ارتفاع و احتمالاً با خطر باران روبه‌رو می‌شود و در نتیجه بهتر است پرواز نکند. هواپیما ممکن است گرفتار باران ناگهانی شده و به یک کوه خورده باشد. اگر روسها مصمم به کشتن خودشان هستند، کسی نمی‌تواند جلوی آنها را بگیرد، ولی یک آمریکایی لایق در هواپیما بود که ما همه دوستش داشتیم.

پس ما [اولیور لیتلتون] وزیر دولت در امور خاورمیانه را از دست دادیم. به هر حال مغتنم بود که توانست چندروزی از تهران دیدن کند. فکر می‌کنم او [وزارت] تولید را خیلی خوب اداره کند. من شخصاً او را خیلی دوست داشتم و شک دارم حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] به راحتی یک جانشین قابل که در عین حال خوش‌برخورد هم باشد پیدا کند.

تهران متجاوز از یک هفته بازیچه بحران سیاسی بوده است و هیچ کاری انجام نمی‌شود. می‌گویم «بازیچه» چون رفتار نمایندگان کاملاً غیر مسئولانه است. آنها همگی منصوبان پادشاه پیشین هستند و به مدت پانزده سال دست به سینه هر وقت شاه دستوری می‌داد می‌گفتند: «به‌روی چشمانم»، ولی حالا که خطری وجود ندارد، اعمال قدرت می‌کنند و ادای قهرمانان را درمی‌آورند. نخست‌وزیر، یک پیرمرد آرام به نام فروغی، با انزجار از این سمت، کناره‌گیری کرده است. نمایندگان همیشه به خود او رأی اعتماد می‌دادند، ولی از قبول هر کابینه‌ای که تشکیل می‌داد سر باز می‌زدند. زودبندهای زیادی در کار بود و اینک یک قهرمان ناشناس – سهیلی وزیر امور خارجه – به‌طور غیرمترقبه توانسته است متجاوز از صد رأی موافق در برابر دو رأی مخالف به‌دست آورد^{۶۶}. من اعتقاد ندارم هیچ حکومتی بتواند با این نمایندگان بی‌مسئولیت، طماع، احمق و فاسد کار کند، ولی آرزوی موفقیت سهیلی را دارم. او از زمان اشغال [ایران] در ماه اوت گذشته تاکنون وزیر امور خارجه بوده

۶۶. فروغی در آغاز ماه مارس ۱۹۴۲ استعفا داد و به‌سمت وزیر دربار منصوب شد. با این حال در جلسه غیرعلنی مجلس در چهارم مارس برای تعیین یک نخست‌وزیر جدید، فروغی چهل رأی و قوام‌سی‌ونه رأی به‌دست آوردند و این در حالی بود که برای جانشین آینده فروغی، یعنی سهیلی، فقط چهار رأی انداخته شد. در همین جلسه تدین پنج رأی و مؤتمن‌الملک یک رأی به‌ترتیب به‌دست آوردند.

است. من فردا خواهم فهمید که چه نوع کابینه‌ای تشکیل داده است. بلافاصله در مجلس فریاد نمایندگانی که برادرزنانشان از قلم افتاده، یا آنهایی که با انتخاب‌شدگان دشمنی شخصی دارند، بلند خواهد شد. سعی در انجام دادن کارها در چنین شرایطی مشکل است و کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد. نمایندگانی که دسیسه‌بازی می‌کردند و روزها برای اینکه چه کسی عضو کابینه شود جارو و جنجال راه می‌انداختند، در مورد لایحه احتکار که دولت به مجلس می‌برد حرارتی نشان نمی‌دهند. این شاید به دلیل آن باشد که اکثر نمایندگان خودشان زمیندار و مُحْتَرک هستند. در مورد نادرستی مقامات مسئول توزیع ارزاق – بجز یک مرد قابل در وزارت مالیه که مسئول این بخش از امور عمومی است – هیچ‌کس نگران نیست. کم‌کم دارد باورم می‌شود که یک مقام ایرانی دزدی می‌کند، چون دزدی را دوست دارد و فکر می‌کند که اگر یک مقام انگلیسی دزدی نمی‌کند فقط به این علت است که به اندازه ایرانی زیرک نیست.

[اسکراین] سرکنسول مشهد چندروزی را با من می‌گذرانند. او چون در ایران بوده است و فارسی می‌داند از طرف فرماندار هند مأموریت یافت که شاه پیشین را تا موریس^{۶۷} همراهی کند. او در این مورد بعضی داستانهای جالب تعریف می‌کند: یکی از بچه‌ها و الا حضرت شمس^{۶۸} بوده که به رغم شوهر داشتن دخترکی لوس و حيله گر بود. همه افراد گروه مقدار بسیار زیادی چیز در بمبئی خریدند و در طول سفر با بیرون آوردن آن چیزها از جعبه‌هایی که از انبار کشتی می‌آوردند خودشان را سرگرم می‌کردند^{۶۹}. و الا حضرت نه تنها اجناس خودش را – تا جایی که می‌توانست پیدا کند – بلکه بعضی از چیزهای سفارش شده به وسیله ملکه (نامادریش^{۷۰}) را هم

۶۷. جزیره‌ای واقع در مغرب اقیانوس هند. در سال ۱۷۲۱ فرانسویان این جزیره را از تصرف هلندیها خارج کردند و آنرا «ایل دو فرانس» نامیدند. در سال ۱۸۱۰ انگلیسیها آنرا اشغال کردند. زبان مردم آن فرانسه و انگلیسی است.

۶۸. متولد سال ۱۹۱۷. دختر تاج‌الملوک، دومین همسر رضاشاه. در سال ۱۹۳۶ با فریدون جم پسر نخست‌وزیر سابق ازدواج کرد و در سال ۱۹۴۱ طلاق گرفت. وی سپس در سال ۱۹۴۵ با مهرداد پهلبد ازدواج کرد. فریدون جم در این سفر همراه او بود. شمس (خدیدجه) پهلوی در ۲۹ فوریه ۱۹۹۶ درگذشت.

۶۹. سر کلرمونت اسکراین در مقاله خودش تحت عنوان «Assignment to Mauritius» در مجله Blackwood's می‌نویسد این کار به پیشنهاد او و به منظور خوشحال کردن «جوانان مسافر» انجام شد. از طرف دیگر خود او مأمور خرید این اجناس بود و هیچ‌یک از مسافران ایرانی کشتی تا مقصد نهایی حق خروج از کشتی را نداشتند.

۷۰. مقصود عصمت‌الملوک است. سایر مسافران کشتی بجز رضاشاه عبارت بودند از: شمس، علیرضا،

به کابین خود می‌برد. به هر حال یک روز که هوا طوفانی بود حال والا حضرت بهم خورد، اما ملکه که حالش خوب بود دستش به هر چیزی که رسید برداشت و به کابین خودش بُرد؛ و به اصطلاح اسکراین یکی به نفع او تمام شد.

یک روز در جزیره شاه و بعضی از بچه‌ها بدون اطلاع اسکراین یا کس دیگری که می‌بایست مقدمات لازم را فراهم آورد، دزدکی به سینما می‌روند. آنها در میان موریسیها می‌نشینند، که پس از شناختن شاه و بچه‌ها شروع به «میو»^{۷۱} کردن می‌کنند. («م» ممکن است این را برای بچه‌ها بگوید که ببیند آیا آنها می‌توانند فرق این ماجرا را با یک لطیفه خیلی ساده تشخیص دهند).

من اخیراً یک نفر دیگر را که در روسیه بوده است دیدم. وقتی دو یا سه شب قبل اسکراین آمد با خودش یک دختر جوان شانزده ساله لهستانی را آورد که چند روز قبل از روسیه وارد مشهد شده بود. دختر جوان از اینکه یک مسافرت مجانی داشته، خیلی خوشحال به نظر می‌رسید. پدرش در لهستان ژنرال است و او می‌خواست به نزد پدرش برود. این دختر یکی از صدها هزار لهستانی است که پس از حمله روسها به لهستان شرقی به وسیله آنها ربوده شده بود. من تصور می‌کنم علت آن را باید در این دانست که او بورژوا و دختر یک ژنرال بوده است. او و عده‌ای دیگر به یاکوتسک^{۷۲}، جایی وحشتناک در سبیریه — به فاصله زیادی از راه آهن — برده می‌شوند. نزدیک دو سال آنجا بوده و مدت چهار ماه آن را در راه، سنگ شکنی می‌کرده است. (در دستهایش تاو لهایی بود که این را ثابت می‌کرد). بعد از توافق روسیه و لهستان او به اورن‌بورگ^{۷۳} در قزاقستان فرستاده می‌شود و از همان جا اخیراً وارد ایران شده است. دختر وضع روحی خوبی داشت و به ماجراهایش می‌خندید. او از ناشیگریش در استفاده از کار دو جنگال بی‌آنکه دستپاچه باشد عذرخواهی می‌کرد — وسایلی که هرگز در روسیه از آن استفاده نکرده بود. در آنجا هر کس

→ غلامرضا، عبدالرضا، احمدرضا، محمودرضا، حمیدرضا، فاطمه، فریدون جم، خواهر عصمت‌الملوک، علی ایزدی و دو نفر مستخدم.

۷۱. در سال ۱۹۳۶ نشریه فرانسوی *Excelsiore* در مطلبی راجع به غرفه ایران در نمایشگاه بین‌المللی پاریس ضمن بازی با دو کلمه *Le Chat* (گربه) و *Le chah* (شاه) حکمران ایران را به جای *Le Chah de Perse* (شاه ایران) *Le Chat de Perse* (گربه ایران) نامید که منجر به قطع روابط ایران با فرانسه شد. ظاهراً به ادعای اسکراین تماشاگران حاضر با دیدن «شاه» در سینما صدای میومیوی «گربه» از خود درآوردند. البته گفتنی است که رضاشاه هرگز در موریس به سینما نرفت.

72. Yakutsk

73. Orenburg

حداکثر یک قاشق داشته است. بعد از یک روز طولانی سفر با اتومبیل به حد مرگ خسته بود. وقتی من این دختر را به سفارتخانه لهستان بردم و فهمیدم وزیر مختار در محل نیست او را در سفارتخانه به رختخواب فرستادم و بعد از یک استراحت خوب شبانه، چنان که قرار بود «برای ادامه سفرش» به لهستانها تحویل داده شد. ظاهراً گرفتار چند سخنرانی شده‌ام. من در طول دیدارم از آبادان و حوزه‌های نفتی مجبور شدم پنج سخنرانی انجام دهم: دو سخنرانی در ملاقات با انگلیسیهای سفیدپوست و سه سخنرانی برای هندیها. چند روز پیش به هنگام افتتاح رسمی «خانه پیروزی» - خانه قهوه‌ای سابق آلمان - درباره تبلیغات برای انگلیسیهای مقیم اینجا حرف زدم و حالا مجبورم به سوالات میهمانان، در یک جلسه محلی لژ ماسونی پاسخ دهم. این آخری از همه مشکلتر است، چون که چیزی در چنته ندارم که موضوع سخنرانی قرار دهم. حرف زدن در مورد تبلیغات آسان است. من سخنرانی‌ام را با اشاره به تونونگی^{۷۴} شروع کردم و اینکه چگونه پدید آورنده‌اش، آن را با سلیقه محلی تطبیق داد - با مقداری چاشنی الکل برای مصرف مردم آن سوی مرزهای شمال. سخنرانی، مرا به دنیای قشنگ نو^{۷۵} بازگرداند: آن شاهکار زیرکی و وحشت. آنچه تصویر هاکسلی را از جهان در آینده وحشتناک می‌کند، این است که همه چیز بازتابی از برخی گرایشهای امروزی است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

چهاردهم مارس ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۲/۲۳]

این واقعیت که سهیلی بیش از صد رأی برای خودش به عنوان نخست‌وزیر و سپس برای کابینه‌اش به دست آورد، برای همه کاملاً تعجب‌انگیز است و باعث اعتبار او و همین‌طور شاه می‌شود... من فکر می‌کنم سهیلی بهترین نخست‌وزیری است که می‌توانستیم پیدا کنیم. او فعال است و از نمایندگان نمی‌ترسد.

۷۴. Tono-Bungay، یکی از مهمترین آثار اچ. جی. ولز نویسنده انگلیسی که تصویری از پریشانی جامعه انگلیسی در اواخر قرن نوزدهم و پیدایش طبقه تازه نوکیسه به دست می‌دهد.
۷۵. Brave New World، رمانی از آلدوس هاکسلی که در سال ۱۹۳۲ منتشر شد. هاکسلی در سفر مجدد به دنیای قشنگ نو که در سال ۱۹۵۹ نشر یافت، پیش‌بینیهای خود را مورد تجدید نظر قرار داد و اعتقاد داشت نگران آن است که آنها زودتر از آنچه فکر می‌کرده تحقق یابد. هاکسلی عنوان کتاب خویش را از یک عبارت نمایشنامه طوفان اثر شکسپیر گرفت. دنیای قشنگ نو درباره یک جامعه صنعتی در سال ۶۳۲ بعد از مرگ فروید (۱۸۳۹-۱۸۵۶) است. دید بدبینانه این کتاب از پاره‌ای جهات نقطه مقابل خویش باورهای اچ. جی. ولز است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و یکم مارس ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۱/۱]

جای تردید است که سهیلی بتواند حریف شود... بنابراین من فکر می‌کنم ما باید یک‌بار دیگر سعی کنیم از تقی‌زاده به‌عنوان نخست‌وزیر حمایت کنیم. او تنها آدمی است که ما، سفارتخانه شوروی، شاه و مردم ایران همه به‌قابلیت‌هایش معتقدند.

[اظهار نظر ایدن در حاشیه نامه:

من با سر ریدر بولارد همدلی زیادی دارم و از ملاحظه لحن استوارتر تلگرام‌های اخیر او خوشحال بوده‌ام.

آنتونی ایدن - ۲۶ آوریل]

تهران - بیست و دوم مارس ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۱/۲]

ما اینجا از شنیدن اینکه آقای کیسی^{۷۶} به‌عنوان وزیر دولت در قاهره، جانشین آقای لیتلتون می‌شود، خوشوقت بودیم و حالا درست از بی.بی.سی می‌شنویم که انتصاب او باعث جارو و جنجال شده است.

رادیو برلین دو روز قبل به‌زبان عربی اعلام کرد که حکومت بریتانیا و استرالیا در مورد این انتصاب اختلاف دارند و من این را به‌حساب جعلیات ماشین تبلیغاتی آلمان گذاشتم. در اینجا کسی که درباره استرالیا چیزی می‌داند و معمولاً نظریاتش نسبتاً معتبر است، فکر می‌کند کارتن^{۷۷} - که سیاستمدار زیرکی است - برای لکه‌دار کردن چهره آقای کیسی - که به‌حزب سیاسی دیگر تعلق دارد - بدون توجه به تأثیر آن بر روی اوضاع جهان، از فرصت استفاده کرده است.

آن هفته نامه از خود راضی - تایم - در بیست و نهم سپتامبر با اطمینان کامل شرح نادرستی از کناره‌گیری شاه سابق می‌دهد و می‌نویسد: «رضاشاه پهلوی، پیر سرسخت ایران با علاقه به رادیوی خود گوش می‌داد. در لندن گوینده بی.بی.سی در

۷۶. Richard Gardiner (Lord) Casey (۱۸۹۰ - ۱۹۷۶). در نوزدهم مارس چرچیل به‌پارلمان گفت که کیسی - وزیر مختار آینده استرالیا در واشنگتن - با یک کرسی در کابینه جنگی، قرار است وزیر دولت در امور خاورمیانه شود. کارتن نخست‌وزیر استرالیا از حزب کارگر به‌این علت که محروم شدن از خدمات وی منجر به‌زیان‌های جدی برای استرالیا خواهد شد، با این اقدام مخالفت کرد. تلگرام‌های طولانی مبادله شده بین چرچیل و کیسی چند روز بعد منتشر شد. سمت‌های بعدی لرد کیسی عبارت بود از: وزیر امور توسعه (۱۹۴۹ - ۵۰) و امور خارجی (۶۰ - ۱۹۵۱) و فرماندار کل استرالیا از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹.

۷۷. John Curtin (۱۸۸۵ - ۱۹۴۵)، نخست‌وزیر استرالیا از حزب کارگر از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵.

حال خواندن یک حماسه معروف ایرانی بود و شاه از و غوغ صاحب^{۷۸} خود یک داستان کهن را می‌شنید. اینکه چگونه در اعصار کهن آهنگری قهرمان به نام کاوه یک سلطان مستبد ایرانی را کشت. شعر که تمام شد گوینده پرسید: کاوه امروز کجاست؟ بعد از برنامه بی.بی.سی شاه پیغامی برای وزیرمختار قلدر و زرنگ بریتانیا می‌فرستد که لب کلام آن این بود: حالا من چه باید بکنم؟ جواب مؤدبانه، ولی خشن همان چیزی بود که شاه انتظار داشت. شاه سوار اتومبیل لیموزینش شد و به شهر آمد. در آنجا او نامه‌ای برای نخست‌وزیر تازه منصوب شده‌اش بر جای گذاشت. بعد عازم جنوب شد و به اصفهان در فاصله دویست میلی [پایتخت] رفت.^{۷۹}

اینکه بی.بی.سی افسانه کاوه را نقل کرد یا نه، من نمی‌دانم^{۸۰}، ولی تایم در مدتی متجاوز از چندین روز خود اقدام به نشر صفحات مفتضحی از زندگی رضاشاه کرده بود و شاه باید فهمیده باشد که نمی‌تواند روی حمایت نامحدود ما حساب کند.^{۸۱} اما رضاشاه دنبال من نفرستاد و من از روز ورود نیروهای متفقین [به ایران] هرگز او را ندیدم، ولی نمایندگانی که بعد از برنامه‌های بی.بی.سی کمی جرئت پیدا می‌کنند، تصمیم گرفتند از شاه بخواهند که کناره‌گیری کند و ظهر روز مقرر برای ملاقات به نزد وی می‌روند. ما اطمینان نداشتیم که آنها به نیتشان عمل کنند. درواقع ما پیش‌بینی می‌کردیم همین‌که چشم شاه به آنها بیفتد، از او تمنا خواهند کرد نرود و آنان را بی‌پدر نسازد. من فکر می‌کنم چیزی که به قضیه پایان داد این واقعیت بود که صبح آن روز در تهران شایع شد روسها در حال پیشروی به سوی پایتخت هستند. شاه احتمالاً فکر کرد این حرکت بر ضد او انجام می‌شود، هرچند که این‌طور نبود. دو دولت [روسیه و انگلیس] دیگر از آنچه فکر می‌کردند تساهل دولت ایران در اخراج هیئتهای نمایندگی [دول] محور است، خسته شده بودند. به هر حال اگر خبر وقایع با نوعی اطمینان کافی داده شود، برای نشریاتی مثل تایم صحت و سقم آن مهم نیست.

78. The Spitting of the Static

۷۹. برنامه فارسی رادیو بی.بی.سی در دو برنامه خود یکی در شب سوم شهریور ۱۳۲۰ و دیگری در شب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این بیت از شعر فردوسی را خواند:

چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان افراسیاب

۸۰. بخش اعظم مطالب برنامه فارسی رادیو بی.بی.سی به وسیله دوشیزه لمبتون در تهران تهیه و به وسیله ریدر ویلیام بولارد به لندن فرستاده می‌شد - ویراستار متن انگلیسی.

در اینجا یک هیئت نظامی آمریکایی هست که قصد دارد به زودی به شوری برود. آنها به تلافی میهمان‌نوازی ما، دعوت‌نامه‌هایی برای صرف شام فرستادند. در تهران یک تمایل جزئی و قابل ستایش به سوی سادگی و صرفه‌جویی مشاهده می‌شود، اما هیئت نظامی [آمریکایی] با این گرایش هماهنگی نکرد. آنها در محل زندگی خود در هتل دربند شام دادند و این مستلزم حدود دوازده میل رانندگی از هر طرف بود، با ماحصل کثیف‌شدن اتومبیلها و پاره‌شدن لاستیکها. دیگر اینکه از مردها خواسته بودند که کراوات سفید بزنند، در حالی که سفارتخانه‌ها و هیئتهای نمایندگی اگر اصلاً شام بدهند (ناهار بیشتر متداول شده است) می‌گویند کراوات سیاه بزنند. سفیر کبیر شوروی دیرتر از همه با یک کت و شلوار معمولی و بدون همسرش آمد. او راجع به همسرش زیر لب چیزی به من گفت حاکی از اینکه چندان دربند تشریفات نیست، ولی تا وقتی که چند روز بعد خانمش را دیدم نفهمیدم چه اتفاقی افتاده. آن دو نخست تصور کرده بودند که ضیافت شام در یک هتل در فاصله دوازده میلی می‌بایست با لباس معمولی برگزار شود. خانم می‌خواسته به من زنگ بزند (چون من می‌توانم با او روسی حرف بزنم) و بپرسد، ولی آقا فکر می‌کند که لزومی ندارد. خانم گفت: «وقتی ما به هتل رسیدیم و دیدم سایر خانمها لباس بلند به تن دارند، حال آنکه مال من کوتاه است، گریهام گرفت و به‌خانه برگشتم.» در نتیجه موافقت شد که دفعه بعد برای دانستن اینکه چه پیش شد به من تلفن کند. او و شوهرش زوج شریفی هستند. بی‌تردید اگر سفیر کبیر به شرافتمندیش ادامه دهد یکی از همین روزها اتفاقی برایش خواهد افتاد!

بعضی از ما چند روز پیش شب عجیبی را در قصر شاه گذراندیم. نمایندگان بریتانیا، روسیه و آمریکا، هر یک با وابسته نظامی خود دعوت شدند که برای دیدن یک فیلم جدید روسی ساعت پنج و ربع به قصر بروند. از سفیر شوروی معلوم شد که فیلم یک ساعت و نیم طول می‌کشد، بنابراین حساب کردم که به راحتی می‌توانم به میهمانی شامی که دعوت شده بودم برسم. ما ساعت پنج و ربع حضور یافتیم. تا ساعت شش که شاه و ملکه آمدند هیچ اتفاقی نیفتاد. ما همچنان معطل بودیم و با کمک ورموت^{۸۱} (آنهايي که دوست داشتند) تا شش و چهل و پنج دقیقه که موقع بازکردن درها شد طاقت آوردیم. آن‌گاه ما به طرف جایی که تصور می‌کردیم سالن

۸۱ Vermouth، نوعی شراب.

سینما باید باشد رفتیم. ابدأ چنین نبود، بلکه به صرف چای دعوت شدیم. در این موقع معلوم بود که برای شام دیر خواهیم کرد، بنابراین برای اطلاع دادن به خانم میزبان تلفن کردم. بالاخره در حدود هفت و ربع به یک سالن کوچک در طبقه پایین رفتیم که در آن یک آپارات بزرگ فیلم ناطق بود. اگر تو یک ساعت ونیم را به هفت و ربع اضافه کنی، می شود هشت و چهل و پنج، ولی در واقع ساعت نه و چهل دقیقه بود که فیلم تمام شد. قبل از فیلم جنگی مجبور بودیم «سرکوب کردن آلمانیها در دروازه مسکو» را نگاه کنیم. یک فیلم روسی از سیرک مسکو هم بود که در نوع خود خیلی خوب بود، ولی مناسبتی نداشت. در وسط فیلم جنگی شاه گفت، من واقعاً باید یک حلقه فیلم خبری انگلیسی را که او شب قبل دیده است ببینم، آخرین مدل هاریکین^{۸۲} را نشان می دهد. بنابراین دستور داده بود که فیلم را بیاورند. حتی بعد از آن هم کار خاتمه نیافت، چون یک فیلم خیلی بد را که در ایران برداشته شده بود نشان دادند که اول آن خاندان سلطنتی بود با والا حضرت [شهنواز] خردسال که مصممانه برای پرستار سوئیسی اش بیشتر از مادرش اشتیاق نشان می داد و بعد رژه ظفرنمون ارتش نشان داده شد که معمولاً سالی یک بار در برابر هزاران بچه مدرسه ای انجام می شود و جلوه سربازان و تانکها این حقیقت را پنهان می کرد که ارتش ایران حتی نانوایی صحرایی یا آشپزخانه صحرایی ندارد.

شب عجیبی بود. این غیرعادی است که مردم را از پنج و ربع تا نه و چهل و پنج دقیقه معطل کنند و بجز چای به آنها چیز دیگری ندهند! فیلم جنگی مثل همه فیلمهای روسی که منطبق بر نازلترین درک و فهم روسها است، یک مقدار طولانی بود، ولی از جهت دیگر فوق العاده خوب بود. فیلم نشان داد که مفهوم ضد حمله ها چه می تواند باشد. همین طور صحنه های واقعی از مناطق بازپس گرفته شده مانند تیخون^{۸۳} و موژاسک^{۸۴} در فیلم بود. صحنه و حشتناکی هم بود که نشان می داد آلمانیها هشت سرباز روس را با آویختن از یک تیر دار زده اند. من دیدم خانم اسمیرنوف سرش را پایین انداخته که پرده را نبیند.

دو روز قبل هولمن، رایزن جدید و همسرش و هنکی دبیر جدید وارد شدند. آنها تا وقتی که بتوانند به محل سکونت خودشان بروند، همگی نزد من اقامت

^{۸۲} Hurricane، هواپیمای جنگنده انگلیسی که در اوایل جنگ دوم از آن استفاده می شد.
^{۸۳} Tikhvin، شهری در شرق لنینگراد.
^{۸۴} Mozhaik، دهکده ای در غرب مسکو.

می‌کنند. من از هنکی خیلی خوشم می‌آید، خیلی قابل به نظر می‌رسد - صمیمی و جالب. هولمن هم خیلی قابل است، ولی نسبتاً مهربانی کمتری دارد و یک کمی از خود راضی است. همسرش در بغداد - بخصوص با زنان عراقی - روابط اجتماعی خیلی خوبی داشت. او خیلی ثروتمند است و همه چیز درباره شکار و تیراندازی می‌داند و فکر می‌کند «گوانو» از «گینه» هلند^{۸۵} می‌آید! ولی خیلی خوش قلب و خدیم است. می‌ترسم که نتوانم با سطح زندگی او رقابت کنم. من متوجه شدم که او یک مبلغ جزئی از پول خودش را - ماهی صد پوند - که برایش به اینجا حواله می‌شود دریافت می‌کند، ولی ما باید با قیمت‌های در حال صعود، افزایش مالیات بر درآمد و سقوط نرخ تسعیر بیشترین سعی خود را مبذول داریم. مقدمات گسترده‌ای، بخصوص به وسیله مقامات نظامی بریتانیا و همین‌طور لهستانیها - با توجه به امکاناتشان - در حال انجام بوده است که در این مملکت از چند هزار لهستانی که در روسیه نگهداری می‌شدند و اینک در حال پیوستن به نیروهای انگلیسی در انگلستان یا خاورمیانه هستند پذیرایی شود. بجز واحدهای نظامی لهستانی، پانصد کودک لهستانی در حال عبور از روسیه به هند هستند، جایی که از آنها مواظبت خواهد شد. دویست کودک لهستانی قرار است از روسیه به اصفهان بروند. در آنجا انجمن مبلغان مسیحی به مراقبت از آنها کمک خواهد کرد. این بچه‌ها و همین‌طور افراد نظامی به تغذیه احتیاج خواهند داشت.

تهران - چهارم آوریل ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۱/۱۵]

من تصور می‌کنم هر هفته دو یا سه بحران بزرگ از انواع مختلف داریم. مسائل بااهمیتی که به هر حال باید در حداقل زمان ممکن حل و فصل شود. بدترین مشکل در این هفته، بحران لهستانیها بود. وقتی ژنرال سیکورسکی به مسکو رفت با استالین قرار گذاشت که با استفاده از بعضی از واحدهای لهستانی که به هنگام حمله روسیه به لهستان از پشت، به اسارت گرفته شده بودند چندین لشکر برای جنگ بر ضد آلمانیها در روسیه تشکیل بدهد و بقیه به واحدهای لهستانی که در کنار متفقین می‌جنگند ملحق شوند. در اینجا برای آمدن نفرات لهستانی و سپس اعزام آنها

۸۵ سر ریدر بولارد با بیان شباهت ظاهری کلمات guano (فضله مرغ دریایی) و Guinea (گینه هند - اندونزی کنونی) و عدم آگاهی خانم هولمن از این مطلب او را مسخره می‌کند و با به نعل و به میخ زدن به عدم مشارکت وی در مشکلات هم‌میهنانش ایراد می‌گیرد.

ترتیباتی داده شد، اما در آخرین لحظه ما فهمیدیم که بیشتر از آنچه انتظار داشتیم در حال آمدن هستند و اینکه آنها زودتر از آنچه ما پیش‌بینی کرده بودیم از راه می‌رسند و هم اینکه هزاران پناهنده غیرنظامی - زن و کودک و پیرمرد؛ که اصلاً انتظار آن‌را نداشتیم - همراه نیروهای لهستانی وارد ایران می‌شوند.

همه این لهستانیها در یک بندر دریای خزر پیاده می‌شوند و به‌علت تقریباً کمبود کامل جا و مکان در آنجا، روانه تهران می‌گردند. آنها همه در بندر «ضدقونی» می‌شوند و ایجاب می‌کند که برای جلوگیری از آلودگی؛ لباسهایشان نابود شود. این برای نفقات اشکالی ندارد، چون ما برای آنها لباس آماده داریم، ولی برای زنان و کودکان لباسی وجود ندارد. در بعضی موارد من با تردید تصور می‌کردم که چون لباس تمیز است صاحب آن می‌تواند آن‌را حفظ کند، اما به‌رغم این بی‌احتیاطی بسیاری از آنها با پتویی که به‌دور خود می‌پیچند - بدون هیچ چیز دیگر - به اینجا می‌رسند. خانم هولمن، همسر رایزن جدید ما با زنهای انگلیسی و سایر خانمها که برای صلیب سرخ کار می‌کنند دست به کار شده‌اند و در ظرف سه روز تعداد باورنکردنی لباس و ملافه و روبالشی دوخته‌اند. ما همچنین به‌بغداد و حوزه‌های نفتی تلگراف زدیم و درخواست لباس کهنه، بخصوص برای زنان و کودکان کردیم. لهستانیها مقداری پول دارند، ولی در اینجا خریدن اجناس به‌مقدار ضروری مشکل است. مجاری عادی بازرگانی مطابق معمول جریان ندارد و یکی از اجناس که در ایران خیلی کم پیدا می‌شود قماش - انواع منسوجات چه پشمی و چه کتانی - است. نماینده‌ای از صلیب سرخ آمریکا در اینجا هست و او مقداری لباس خواهد داد، ولی آمادگی این هجوم را نداشت. عده زیادی بیمار در بین پناهندگان وجود دارد، بخصوص در میان کودکان.

من شب اول به‌سربازخانه‌هایی رفتم که دولت ایران در اختیار واحدهای لهستانی گذاشته است. نفقات نسبتاً خوب بودند. آنها مثل روسها سخت‌جانند و از زمان توافق سیکورسکی [با استالین] به‌آنان چیزی شبیه جیره بخور و نمیر داده می‌شده است. به‌هرحال کودکان رنگ‌پریده و رهاشده به‌نظر می‌رسیدند، هرچند آنها پس از دو سال زندگی بدون هیچ غذا و لباسی بیشتر از بچه‌های انگلیسی در چنین شرایطی، نیرو و عشق به‌زندگی را در خود حفظ کرده‌اند. بیشتر آنها هیچ سرنه‌ای بجز دالانهای متروکه معادن نداشته‌اند.

ما از میان دو اتفاقی که به عنوان بیمارستان کودکان از آن استفاده می شد عبور کردیم. آنها تشک نداشتند (از این جهت ترتیبی داده ایم که بیش از یکصد تشک خریداری شود) همین طور بالش یا ملافه ای. فقط پتوهای سربازی داشتند که افراد ما در بندر به آنها داده بودند. چند نفری هم که این چیزها برایشان اهمیت نداشت، اندکی بعد مردند. اوضاع تا حدی از قبل بهتر است، ولی غذا و پوشاک و مراقبت پزشکی به کنار، پیدا کردن حتی سرپناه برای افرادی که در حال ورود هستند یک کابوس است. فقط می توانم امیدوار باشم که روسها همه پناهندگان غیرنظامی را که هنوز در روسیه در اختیار دارند اعزام نکنند. هرچند تصور می کنم معدودی از آنهایی که هنوز در روسیه مانده اند، می توانند انتظار داشته باشند که از شرایط سخت آنجا جان به در ببرند. ارتش شوروی خوب تغذیه و تجهیز می شود، ولی در شرایط بحرانی کنونی ضروریات زندگی براساس میزان اهمیت فرد برای دولت، توزیع می شود.

لhestانیها در عین فلاکت مردمان بزرگی هستند. حدود پانصد کودک لهستانی از راه مشهد در حال اعزام از روسیه به هند هستند. اوضاع آنها باید تقریباً شباهت زیادی به کودکانی داشته باشد که من دیدم. بچه ها در مشهد نمایشی از رقصها و آوازهای لهستانی برگزار کردند که بسیار موفقیت آمیز بود.

بعد التحریر

لوازم مورد نیاز:

دیگهایی جهت تهیه سوپ برای ۴۵۰۰ نفر.

چنان کمبود مسی وجود دارد که ما احتمالاً باید از خیر تهیه دیگر بگذریم.

ششم آوریل ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۱/۱۷]

کار رسیدگی به امور لهستانیهای غیرنظامی با تصمیم دولت ایران در عدم اشکال تراشی و برعکس، کمک به یافتن جا و مکان و تدارک مراقبت پزشکی ناگهان سبک شد. انگیزه دولت ایران ممکن است تا اندازه ای به خاطر انسان دوستی باشد و تا اندازه ای هم به خاطر تمایلی قابل فهم جهت جلوگیری از شیوع بیماری. ولی من اعتقاد دارم که این تصمیم در اصل به خاطر خوشحالی از اوضاع فلاکت بار مردمانی

است که از روسیه آمده‌اند. آدم نمی‌تواند با آنها همدردی نکند. روسها همیشه دربارهٔ اوضاع عالی اتحاد شوروی موعظه می‌کنند و من روزنامه‌هایی را که از طرف نیروهای اتحاد شوروی در ایران توزیع می‌شود دیده‌ام که در آنها شادیهای زندگی در مزرعهٔ اشتراکی در اتحاد شوروی را نشان می‌دهد. بنابراین اگر حالا ایرانیها در کمک کردن به این مردمان لذتی می‌یابند کسی نمی‌تواند متعجب باشد، چون احتمالاً آنرا به حساب جنایات بلشویکها می‌گذارند. البته اگر من نشانه‌های آشکاری در این مورد می‌دیدم سعی می‌کردم جلوی آنرا بگیرم، ولی نمی‌بینم. من فقط به وجود آن شک دارم. به هر جهت کمک ایرانیها کارهای ما را آسان می‌کند.

کمیتهٔ اعانات جنگی بریتانیا، تا جایی که بودجه‌اش اجازه بدهد، در حال پذیرش مسئولیت یک بیمارستان پانصدتختخوابی است که دولت ایران برای بیماران لهستانی در اختیار ما گذاشته است. بیمارستان کاملاً تکمیل نیست و قبل از اینکه بشود از آن استفاده کرد، باید آب و برق آن تأمین شود. البته تا چند روز دیگر آماده می‌شود. دکتر دیویس پزشک سفارتخانه آنرا اداره خواهد کرد. او خیلی کارآمد است و همهٔ مراکز تهران را از نظر پزشک و پرستار و دارو می‌شناسد.

طبق معمول روزی یکی دو تا بحران داریم. سفارتخانهٔ ژاپن که کار مشخصی ندارد - نه تبعه‌ای دارد و نه تجارتی - مایهٔ دردسر است. مسئلهٔ بعدی پول رایج است که شرح آن مفصل است. یک جنبهٔ آن این است: حجم اسکناس در جریان ایران، حتی قبل از اشغال، خیلی ناچیز بود و حالا که نیروهای انگلیسی در حال ساختن جاده و راه آهن و خرید محصولات محلی هستند، مقدار اسکناس رایج بسیار کم است و ما به حکومت ایران اصرار کردیم کاری در این مورد انجام دهد. بالاخره هفته‌ها بعد آنها طرحی تهیه کردند که کمبود فوری ما را مرتفع کرد، ولی این طرح متضمن راه‌حلی دائمی نیست و ما خودمان سعی داریم یک راهی پیدا کنیم.

از نظر روابط اجتماعی، هفتهٔ خسته‌کننده‌ای است. یکی از نایب کنسولهای ما قرار است ازدواج کند و من امروز او و نامزدش را به ناهار دعوت کردم. گلیسین گل داده، بنابراین در نظر دارم یک گاردن‌پارتی به خاطر انگلیسیهای مقیم در یازدهم آوریل و یک ضیافت ناهار به خاطر [فروغی] نخست‌وزیر سابق در دوازدهم آوریل برگزار کنم. در نهم [آوریل] که سالگرد حمله به دانمارک است همهٔ دانمارکیها در سفارتخانهٔ خودشان جمع می‌شوند و من در نظر دارم پیش از آن در حدود پانصد

نفر از آنها را برای صرف چای به باغ سفارتخانه دعوت کنم. این به خاطر آن است که آنها ۱۱۰۰ پوند برای اسکادران اسپیت فایر^{۸۶} دانمارک جمع آوری کرده بودند، به علاوه ۲۲۰ پوند برای هنگ سلطنتی دانمارک.

شرایط زندگی هنوز خسته کننده است، ولی انجام امور مربوط به من از گذشته آسانتر است. ورود یک دبیر سوم و قابلیت فوق العاده هنکی، این امکان را برای یکی از اعضای اداری به وجود می آورد که به عنوان منشی خصوصی من کار کند و ترتیب برگزاری میهمانیهای مرا بدهد.

هولمن ها هنوز با من زندگی می کنند، ولی خانه آنها آماده شده است و ظرف یک یا دو روز دیگر به آنجا نقل مکان می کنند. به هر حال تنها نخواهم بود. هنکی مجبور خواهد بود دو یا سه روز دیگر هم بماند تا خانه اش آماده بشود. من میهمانی دارم که یک یا دو هفته اینجا خواهد بود، مقصودم کالرتون^{۸۷} خبرنگار دیلی تلگراف در مسکو است که تابستان گذشته حمله آلمان مانع مرخصی گرفتن او شد. حالا مرخصی گرفته است. حدود پانزده سال در روسیه بوده و به دلیل داشتن همسر روس، محفل آشنایان روسی او گسترده تر از اکثر افراد انگلیسی است. کالرتون مخزنی است از اطلاعات درباره روسیه. چنین می نماید که او تا اندازه ای چیزهایی دیده که سراسقف کنتربری ندیده است. خوشحالم که از او می شنوم روسها دست از مجازات تعیین شده برای زندانیان سیاسی، یعنی دستگیری فرزندان آنان به وسیله دولت، برداشته اند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هیجدهم آوریل ۱۹۴۲ ۱۳۲۱/۱/۲۹۱

۱- تغییر ناگهانی مجلس، از بی مسئولیتی کامل و هرج و مرج به تقریباً وحدت کلمه به حدی غیر مترقبه است که درخور بررسی است.

۲- آقای فروغی شخصاً وجیه المله است، چون هرگز در پی مقام نبوده. در

^{۸۶} Spitfire، هواپیمای جنگنده ساخت انگلیس. این نوع هواپیما در طول زمان معروف به «مرد بریتانیا» (۱۹۴۰) در جریان جنگ دوم نقش مهمی در مقابله با حملات هواپیماهای آلمانی به لندن و سایر شهرهای بریتانیا ایفا کرد.

^{۸۷} A. T. Cholerton، ۱۹۷۳-۱۹۹۳، خبرنگار دیلی تلگراف در مسکو به مدت شانزده سال از جمله در سالهای جنگ. در این سالها در مسکو به مدت چهار سال به عنوان خبرنگار دیلی تلگراف فعالیت کرد.

آخرین سالهای رژیم سابق مورد غضب شاه قرار گرفته و به‌اعتراف همگان کاملاً درستکار است. خصلتهایی که به‌اندازه گاو دوسر در ایران نادر است و باعث جلب توجه زیاد می‌شود. آقای فروغی طبعاً نمی‌توانست با چنین بحرانی مقابله کند. او در بده‌بستان با نمایندگان چندان موفق نیست. فروغی به قدرت خرد اعتقاد دارد - متاعی که نمایندگان مجلس چندان خریدارش نیستند. هنگامی که به‌او حمله می‌شود یک حالت «بخواید یا نخواهید همین است» به‌خود می‌گیرد، که هرچند بی‌اعتنایی او را می‌رساند، ولی مخالفانش را وادار می‌کند تا دست از مخالفت بردارند...

کابینه آقای سهیلی روی هم‌رفته متشکل از مجموعه معقولی از ایرانیان درستکاری است که احتمالاً ما می‌توانستیم فراهم آوریم.^{۸۸}

تهران - بیست و پنجم آوریل ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۲/۵]

برای اولین بار پس از چندین هفته تنها غذا خوردم. سه میهمان در منزل دارم (به‌علاوه دو کودک) ولی آنها همه برای صرف شام بیرون رفته‌اند و من به‌تهایی غذا خوردم. وقتی سوپم را می‌خوردم مطالعه می‌کردم و بجز مقداری پودینگ چیز دیگری برای خوردن نداشتم.

ارتش بریتانیا چند روز دیگر یک میهمانخانه خصوصی را افتتاح می‌کند، در نتیجه دیگر از همه ژنرالهایی که به تهران می‌آیند پذیرایی نخواهم کرد. هتلها قیامت است و من همیشه احساس می‌کردم می‌بایست از بیشتر افسران ارشد پذیرایی کنم، هرچند که غیرنظامیها هم زیاد هستند. از جمله اعضای جدید سفارتخانه، کنسولهایی که برای مشورت از استانها می‌آیند و همچنین هرازچندی بعضی خارجیها که به‌علت فقدان جای خوب در هتل به سفارتخانه می‌آیند و من برای پذیرایی چندروزه از همه آنها احساس وظیفه می‌کنم. اگر احساس کنم که می‌توانم احتمال خطر لاستیکهای ساییده‌شده را تحمل کنم در اولین فرصت برای ملاقات ارکرت به تبریز خواهم رفت. به‌رغم دعوت مؤکد ژنرال نوویکوف فرمانده ارتش

۸۸ در سی و دومین جلسه مجلس شورای ملی (۹ مارس ۱۹۴۲) به ریاست اسفندیاری اعضای کابینه معرفی شدند: مجید آهی (دادگستری)؛ علی اصغر حکمت (بهداری)؛ بدر (دارایی)؛ جهانبانی (جنگ)؛ مصطفی عدل (فرهنگ)؛ عضدی (راه)؛ هژیر (پیشه و هنر و بازرگانی)؛ احمدحسین عدل (کشاورزی)؛ بهرامی (پست و تلگراف)؛ سهیلی (نخست‌وزیر، وزیر خارجه، وزیر کشور).

روسیه که پیشنهاد کرد برای من یک هواپیما بفرستد، من تاکنون نتوانسته‌ام به تبریز بروم. تا به حال بیش از آن گرفتار بوده‌ام که بروم و به هر حال نمی‌خواهم با یک هواپیمای یک‌موتوره بر فراز یک کشور کوهستانی پرواز کنم.

آقای امری^{۸۹} را چه می‌شود که در یک سخنرانی عمومی (در مورد پیشنهاد ما به هند) می‌گوید: «من می‌دانم که هیچ ملت یا امپراتوری دیگری پیشنهادی نکرده»^{۹۰}. به گمان من این حرف ناشی از عنوان روزنامه‌ای در آمریکاست و باعث ناراحتی بسیاری از آمریکاییها شده که احتمالاً به این فکر افتاده‌اند که مسئله هندوستان در مجموع زیاد ساده نیست. به هر حال من فکر می‌کنم آمریکاییها چیزی از بحثهای بی‌حاصل آموخته باشند. آقای دریفوس همتای آمریکایی من، وقتی خبر این پیشنهاد برای نخستین بار با بی‌سیم گزارش شد از من پرسید که «آیا یک سال پیش هم اجازه می‌دادیم این پیام مخابره شود؟» من به او گوشزد کردم که مخابره این خبر تنها به این دلیل بوده است که ژاپنها در آستانه دروازه هند بودند و یک سال پیش از آن کوچکترین امیدی به چنین طرح و نقشه‌ای نبود. پس از آن او دیدار شتابزده‌ای از هند داشت تا وزیر جدید آمریکایی را که نماینده شخصی رئیس‌جمهور هم هست ببیند، اما به ادعای خودش چیزی در مورد هند نیاموخته است (همین طور است که می‌گوید). دریفوس از اینکه مأموران ما در اداره امور خارجی در مورد ایران اطلاعاتی چنین وسیع دارند حیرت کرده بود.

یک هفته پیش برای نخستین بار پس از سالها سرمای بدی خوردم. بیماری روزی در من طغیان کرد که برای ناهار سی نفر میهمان داشتم و در طول صرف غذا مجبور بودم با دو خانم ایرانی گفتگوی مؤدبانه‌ای داشته باشم. بعد از آن، مرا با تب و لرز به رختخواب بردند. با خواندن تمام قصه‌های جنایی‌ام دو روز خوشی را در بستر گذراندم و خواندن شب پر زرق و برق را برای ششمین بار تمام کردم.

۸۹ Leopold Amery (۱۸۷۳-۱۹۵۵)، وزیر دولت انگلیس در امور هند از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.
۹۰ در آغاز ماه آوریل ۱۹۴۲ دولت انگلستان پیشنهادهای خود را در مورد هند منتشر کرد: به مجرد توقف خصوصتها، یک مجلس مؤسسان، متشکل از نمایندگان سراسر هندوستان به منظور تدوین قانون اساسی که به هندوستان مانند کانادا و استرالیا وضعیت دومینیون اعطا کند، تشکیل می‌گردد. یعنی هند طبق تعریف کنفرانس امپراتوری بریتانیا در سال ۱۹۲۶ جزو دومینیونها (ملل مشترک‌المنافع یا همسود) که از لحاظ شأن و مقام با هم برابرند شناخته خواهد شد. این پیشنهاد به وسیله کنگره هند پذیرفته نشد. در ۲۳ اوت سرهنگ لوئیس جانسون نماینده شخصی رئیس‌جمهور روزولت در هندوستان در یک برنامه از رادیو دهلی گفت: «هیچ کشوری در پیروزی متفقین بیشتر از هند سهم نداشته است». جانسون از ژاپن به عنوان «مهاجمی ظالم و غارتگر که چشمان آزمندش مدتها به این کشور زیبا دوخته شده است» یاد کرد.

فکر می‌کنم ورود رایزن شماره سه را نوشتم. او یک کارشناس مالی اهل ایرلند شمالی است. ما اخیراً یک نفر چهارم هم داشته‌ایم - چایلدز^{۹۱} که مدیر روابط عمومی، یعنی تبلیغات، جدید ماست. او نخست در پاریس و سپس در واشنگتن رایزن مطبوعاتی بوده و قبل از آن با هارولد باتلر^{۹۲} در ژنو در سازمان بین‌المللی کار خدمت می‌کرده است. چایلدز قویاً از طرف والتر مانکتن سفارش شده و این کافی است. من در واقع یک گروه عالی چهار نفری دارم، بنابراین می‌توانم با خیال راحت یک سال بخوابم.

تو باید درباره خبر عزیمت ژاپنی‌ها شنیده باشی. به‌هنگام عبور آنها از [بندر] پهلوی در ساحل دریای خزر به باکو یکی دو گیر وجود داشت و وقتی بالاخره شنیدم که رفته‌اند کاملاً آسوده شدم. آنها می‌بایست در دو سال آخر تأثیر زهر آگینی گذاشته باشند. ماه‌ها پیش کارهای مشروعاتشان با رفتن آخرین افراد غیر دیپلمات آنها متوقف شد. ایرانیان یا بعضی از آنان نگرانند که مبادا سروکله ناوگان دریایی ژاپنی‌ها در خلیج فارس پیدا شود و من نمی‌توانم از تمهیداتی که برای جلوگیری از تحقق این‌گونه اقدامات انجام شده است و من از آن آگاهم چیزی به آنها بگویم. برای تو نوشتم که خانم هولمن، به‌خاطر همه قابلیت‌های بسیار زیاد و سودمندش، به‌خانم مالاپروپ^{۹۳} شهرت یافته است. آخرین کار او یک تلفظ جدید از نام «دریفوس» و زیرمختار آمریکاست. خانم این نام را به‌صورت ریفیوس^{۹۴} (آشغال) با یک «د» قبل از آن تلفظ می‌کند. بایستی او را آگاه کنم. خانم هولمن آن‌را بدون اینکه متوجه باشد اشتباه است کاملاً جدی بیان می‌کند. من تصور می‌کنم تلفظ صحیح آن‌را نمی‌شنود، چون کس دیگری «دریفوس» نمی‌گوید. اسم دیگر این خانم «پاپال نانکی او»^{۹۵} است، که من فکر نکنم تلفظ امروزی کلمه لاتین باعث این نامگذاری شده باشد.^{۹۶}

۹۱. S. L. Childs، وابسته مطبوعاتی در بنگرادر سال ۱۹۳۹، در پاریس تا ماه مه ۱۹۴۰، در واشنگتن از ژوئیه ۱۹۴۰.

۹۲. Harold Butler

۹۳. خانم مالاپروپ یکی از شخصیت‌های نمایشنامه رقیبان اثر ریچارد شیریدان (۱۸۱۶-۱۷۵۱) عمه و سرپرست لیدیا است و به‌سبب کاربرد نابجا و تلفظ نادرست کلمات، در ادبیات انگلیسی شهرت یافته است.

۹۴. Refuse

۹۵. Papal Nunkey-o

۹۶. Papal nuncio، به‌معنی سفیر پاپ است.

باری، بیشتر نیروهای لهستانی به‌جاهای دیگر اعزام گردیده‌اند، ولی غیرنظامیها هنوز اینجا هستند. لهستانیها در سربازخانه‌هایی که دولت ایران برای آنها در اختیار ما گذاشته است، به‌شکل وحشتناکی به‌زور جا داده شده‌اند. آنها از اینکه در جایی که قبلاً بودند نیستند و بهتر تغذیه می‌شوند خوشحال هستند. تغذیه لهستانیها دارد یک مسئله می‌شود. ارتش انگلیس آرد و چای و شکر تهیه می‌کند، ولی گوشت، شیر، تخم‌مرغ، سبزیجات و جز آن باید در محل خریداری شود و عرضه آنها کم است. بعد، همجواری چنین گروه عظیمی از افراد که هیچ کاری ندارند با یک شهر بزرگ، مشکلات زیادی دارد و کارشناسان برای پیدا کردن یک محل دیگر در جستجو بودند. آنها اماکن کارخانه ذوب آهن در کرج را مناسب یافتند که شاه سابق ساخته بود (چون این‌روزها همه ذوب آهن دارند). با ساختمانهای موجود در این محل و کلبه‌هایی که می‌شود با الواری که در آنجا هست ساخت، امید است تمام پناهندگان را طی تابستان آینده اسکان داد.^{۹۷} تنها مشکل پشه‌ها هستند. به‌طور کلی اوضاع فعلی اردو و سلامتی پناهندگان رو به‌بهبودی است. مرگ و میر در ابتدا زیاد بود، اما درصد مرگ و میر به‌سرعت در حال کاهش است. شگفت‌انگیز است که وقتی به‌کودک ظاهراً رو به‌مرگ که دچار بیماری سوء تغذیه است، یک کمی آب‌پرتقال و یا روغن ماهی داده می‌شود، چقدر زود بهبود می‌یابد.

بیمارستان پانصدتختخوابی از پر هم پرتر است. انبار صلیب سرخ که دفترش در سفارتخانه است اخیراً یک‌هزارمین ملافه‌اش را داده است. لباس یک مشکل بزرگ بوده است، هرچند مردم هر چه می‌توانستند داده‌اند. یک محموله بزرگ از طرف افراد انگلیسی مقیم حوزه‌های نفتی فرستاده شد. از آن می‌ترسم که لباسهای اضافی بلافاصله فروخته شود. بعضی از پناهندگان که مدت دو سال ذره‌ای شکر گیرشان نیامده است پیراهن و سایر البسه خود را می‌فروشد تا شیرینی بخرند. دوک آف گلاستر^{۹۸} که در خاور نزدیک بسر می‌برد قرار است به‌اینجا بیاید. دیدار او فرصت خوبی خواهد بود، اما یککاش قرعه پذیرایی به‌من نیفتاده بود. فکر می‌کردم که وقتی در صحرای عربستان از اتلون و خانمش پذیرایی کرده‌ام سهم

۹۷. لهستانیها تا آخر اردیبهشت از بیرون دروازه دوشان‌تپه به‌منظره منتقل شدند.

۹۸. Duke of Gloucester (۴۷-۱۹۰۰). سومین پسر جرج پنجم پادشاه انگلستان. فیلدمارشال در سال ۱۹۵۵. فرماندار کل استرالیا از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷.

خود را ادا کرده‌ام.^{۹۹}

این دیدار دو روز و سه شب تمام طول خواهد کشید. اسکان دادن دوک، چهار افسر ستاد و سه قفیلی به عهده من خواهد بود. من باید در نخستین شب به افتخار وی رؤسای هیئتهای خارجی و اعضای مهم سفارتخانه‌ها را به ضیافت شامی دعوت کنم و بعد از آن جلسه معارفه‌ای ترتیب دهم. روز دوم بعد از یک صبح پرجنب و جوش، ضیافت ناهاری به افتخار کابینه ایران، سفیر کبیر شوروی (برای اتحاد) برگزار خواهد شد. در ساعت سه و نیم من باید والا حضرت را به حضور شاه ببرم. در ساعت پنج برای حدود چهارصد نفر که همه انگلیسی هستند یک گاردن پارتی می‌دهم. در ساعت هشت و نیم شاه به ما شام می‌دهد. چه زندگی‌ای! در واقع اگر برنامه آن‌طور که تهیه شده اجرا شود، یک «یکشنبه» بی هیچ گرفتاری، میان شام شاه و دیگر میهمانها، برابرمی‌ماند.

برگرفته از صفحه ۲۴۹ شترها باید بروند.

در اوایل تابستان [۱۹۴۲] برای مشاوره به میهن فراخوانده شدم. آلمانها در قفقاز بودند، اوضاع شمال آفریقا خوب نبود و مدیترانه به روی تردد هوایی بسته شده بود و من از راه خارطوم، کنگوی بلژیک، نیجریه و گامبیا به میهن سفر کردم. حمله‌های هوایی در انگلستان پایان یافته بود، ولی به رغم این فرج بعد از شدت، دیدن وطن دردناک بود، همه چیز دست‌تنگ بود. همسرم با تبدیل باغ به لانه نگاهداری بیست و دو اردک، خانواده را اداره می‌کرد و اردکها را با آوردن روزی دو سطل لجن بر روی دسته دوچرخه‌اش، از یکی از شبانه‌روزیهای مدرسه در آگون، اداره می‌کرد... بعد از نزدیک به سه سال دوری، در وطن بودن فوق‌العاده بود، ولی دور بودن از محل کارم نمی‌توانست طولانی باشد، چون اوضاع شمال آفریقا بحرانی بود و بهتر بود تا وقتی که راه هند باز است به تهران برگردم. این بار از جبل الطارق یکسره پرواز کردم، ولی در ارتفاع زیاد و در یک هواپیمای لیبراتور.^{۱۰۰}

۹۹. نگاه کنید به قسمت آخر نامه مورخ هجدهم ژانویه ۱۹۴۰.

۱۰۰. Liberator هواپیمای بمب‌افکن و ویژه جهت حمل و نقل اضطراری که برای پنهان ماندن از شناسایی دشمن در ارتفاع بسیار زیاد پرواز می‌کرد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۵/۶]

کابینه خیلی متزلزل است. به خاطر بی لیاقتی و فساد مسئولان محلی وضعیت نان در خیلی از نواحی بد است... من آگاهم که در حال حاضر هیچ کس انتظار ندارد سهیلی^{۱۰۱} که خودش به فساد و تذبذب شهرت دارد، بتواند به شکلی کابینه خود را اصلاح کند که قادر باشد با این بحران روبه‌رو شود... از نظر افکار عمومی قوام السلطنه تنها فردی است که نقداً می‌توان امید داشت تا اندازه‌ای در مقابله با مشکلاتی که دولت ایران را احاطه کرده موفق باشد.

تهران - دوم اوت ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۵/۱۱]

وقتی در وطن بودم، تقریباً می‌توانستم برنامه‌ام را تمام کنم: بازدید از اسکادرانهای بمب‌افکن و کارخانجات مهمات‌سازی و کشتی‌سازی و در پایان گذراندن یک روز در ادینبورگ؛ زیرا من انگلستان را تا صبح جمعه - تقریباً درست در هنگامی که قرار بود از مسافرتمان به لندن بازگردیم - ترک نکردم. به هر حال همه ما که قرار بود با «لیبراتور» سفر کنیم - خود من و پنج افسر ارتش - مجبور بودیم همیشه آماده باشیم. روز دوشنبه، برای آزمایش جهت پرواز در ارتفاع، در یک اتاق فشار، زیر نظر پزشک همراهمان که به وسیله یک تلفن داخلی سؤال و جواب می‌کرد از شهر خارج شدیم. این کار جالبتر از پرواز واقعی بود و من طرفدار خطوط هوایی پان‌آمریکن شدم که می‌گویند هر کسی که می‌تواند با پای خودش به طرف هواپیما برود، می‌تواند با اکسیژن و بدون خطر در ارتفاع زیاد پرواز کند.

اول گفته شده بود که ما باید به لندن بازگردیم و بعد دوباره برای سوارشدن به «لیبراتور» بی‌درنگ عازم جایی در مرکز انگلستان شویم، ولی این دستور لغو شد و من مجبور بودم برای آن شب یک اتاق پیدا کنم. محل قرائتخانه پُر بود، ولی آنها در یکی از مسافرخانه‌های اطراف یک اتاق برای من پیدا کردند. در اجرای دستورات، روز بعد در وقت رسیدن قطار دوباره به پادینگتون (این آخرین منزلگاه بود) رفتم و از مأمور بی‌سیم آنجا شنیدم که ما باید باز هم یک روز دیگر صبر کنیم - شاید هم

۱۰۱. سهیلی در اوایل اوت ۱۹۴۲ استعفا کرد و قوام السلطنه به حق جانشین او شد. در سیزدهم اوت او و کابینه‌اش با ۱۰۹ رأی از مجموع ۱۱۶ نماینده حاضر رأی اعتماد گرفت - ویراستار متن انگلیسی.

بیشتر از یک روز. این بار در هتل گریت وسترن^{۱۰۲} جا گرفتم و متصدی پذیرش هتل لطف زیادی کرد و آخرین اتاق خالی را در اختیارم گذاشت. من این روزها را حرام نکردم و از دوستانی دیدار کردم که اگر این تأخیر دست نمی‌داد نمی‌توانستم ملاقات کنم. روز بعد ما واقعاً پادینگتون را ترک گفتیم، ولی به مجرد رسیدن به فرودگاه - جای وسیعی که به قول یکی از همراهان من، که چند میل دورتر از آن زندگی می‌کند، دو سال قبل چیزی نبود جز یک زمین کشاورزی - فهمیدیم که هنوز باید یک روز دیگر صبر کنیم. اهمیتی ندادم، چون هنوز برای رسیدن به هواپیمای هفتگی قاهره به تهران فرصت داشتم. به علاوه یک روز در کمپ نیروی هوایی سلطنتی گذراندن جالب بود. ما با خلبانان قاطی شدیم و غذای خیلی خوب نیروی هوایی سلطنتی را خوردیم. افسران همراه من می‌گفتند نیروی هوایی سلطنتی بهتر از سایر قسمت‌های جنگی تغذیه می‌شود.

جمعه دهم ژوئیه بود که ما پرواز کردیم. بعد از هشت‌روزی که در راه آمدن به وطن در هواپیماهای آب‌نشین گذراندم، با صندلی‌های راحت که می‌شود در هر یک از چهار حالت - از راست تا تقریباً خمیده - تنظیم کرد، این پرواز که در آن مجبور بودم با سه نفر دیگر مشترکاً روی دو تشک بنشینیم، کسر شأن بود. به هر حال در راه یک توقف داشتیم و از طرف افسر ارشدی که فقط چند هفته پیش در تهران نزد من اقامت داشت به خوبی پذیرایی شدم. دوست داشتم مسیری را که طی کردیم برای تو بنویسم، اما بهتر است ننویسم.

یک روز ما سیزده ساعت پرواز کردیم که تقریباً یک ساعت آن را خوابیدم - برای آخرین بار. در مورد خوابیدن با ماسک اکسیژن با اخطار جدی دکتر روبه‌رو شدم، مگر آنکه کسی مواظب می‌بود. چون قبلاً خیلی خوابیده بودم، بنابراین برای اولین بار میل نداشتم در هواپیما بخوابم. بقیه به راحتی خوابیدند. به هر حال همیشه این دلخوشی وجود داشت که قرار است ظرف سه روز در تهران باشم.

وقتی در مصر به زمین نشستیم هوا تقریباً گرم بود و خوشحال بودم که برای حمام رفتن و پوشیدن لباس استوایی به سفارتخانه می‌روم. خوشبختانه یک دست لباس تابستانی را به انگلستان برده بودم، هر چند که بقیه لباسهای سبکم را در لاگوس گذاشتم، البته به این امید که در بازگشت از سفر بردارم. قاهره به رغم

نزدیکی به خط جبهه آرام به نظر می‌رسید. پی‌بردن به اینکه مصریها عقب‌نشینی انگلیسیها را خیلی خوب تحمل کرده بودند جالب بود^{۱۰۳}. این شاید تا اندازه‌ای به خاطر آن بود که بسیاری از تهاجمات قبلی [آلمانیها] به جایی نرسیده بود. از همه جالبتر پی‌بردن به این بود که هر چه امکان تصرف مصر به وسیله نیروهای محور افزایش می‌یافت، شمار مصریهای تا اندازه‌ای طرفدار آلمان، علناً کمتر می‌شد.

من فقط حدود پانزده ساعت در قاهره بودم، ولی ترتیبی دادم که چندین نفر را ملاقات کنم، از جمله آقای کیسی وزیر جدید دولت در امور خاورمیانه. من نزد لمپسون‌ها^{۱۰۴} اقامت کردم. از بعضی کارهای سر مایلز انتقاد می‌شود، ولی حداقل پر حرف نبود. «م» شاید به یاد بیاورد که ما یک دختر او را در یک میهمانی چای در آکسفورد دیدیم. لیدی لمپسون^{۱۰۵} فعلی که همسر دوم اوست تقریباً همسن همان دختر است. او ایتالیایی است و با اینکه حرف‌زدنش به انگلیسی نقصی ندارد و مشخصاً ایتالیایی به نظر نمی‌رسد، این موضوع نمی‌تواند در شرایط فعلی برای آنان خالی از اشکال باشد.

انتظار نداشتیم آخرین مرحله سفر، یعنی پرواز از قاهره به تهران، در هوایمایی که در دو طرف آن نیمکت گذاشته بودند، انجام شود – بدون صندلی و با گنجایشی برای یک یا دو مسافر درازکش. اتفاقی. به هر حال باید گفت به شکرانهٔ تکانهایی که بر فراز آفریقا، در راه وطن و در «لیبراتور» بین انگلستان و قاهره خورده بودم، با کمی ناراحتی جان به در بردم. در حالی که چندین مسافر دیگر حالشان بهم خورد و بدحال شدند، من ترتیبی دادم که به حالت نیمه‌درازکش درآیم و در نتیجه آرامش پیدا کردم. جعبهٔ مقوایی غذا را به دو افسری دادم که در فلسطین سوار شدند و فهمیدند که ناهاری برای آنان تهیه نشده است.

وقتی در تهران پیاده شدم و مورد استقبال انبوه جمعیت کارکنان [سفارتخانه] قرار گرفتم. احساس کردم – و آنها هم به من گفتند – از بیشتر مسافران سر حال‌تر به نظر می‌رسم.

۱۰۳. در اواخر ژوئن تهاجم رومل نیروهای انگلیسی را به خط دفاعی در العلمین عقب راند که فقط شصت میل با اسکندریه فاصله داشت.

104. Lady Lampson, Sir Miles Lampson

۱۰۵. ژاکلین دختر پرفسور مارچز آلدو کاستلانی (۱۸۸۷-۱۹۷۱). پزشک خاندان ساووا و متخصص بیماریهای استوایی. در سال ۱۹۳۴ به عنوان دومین همسر سر مایلز لمپسون (لرد کپلران) با وی ازدواج کرد.

به تازگی یک بحران سیاسی دیگر به وجود آمده. بعد از یک هفته‌ای که در وزارتخانه‌های ایران هیچ کاری انجام نمی‌شد کابینه ترمیم گردید.^{۱۰۶} امید می‌رود که کابینه جدید بیشتر از قبلی فعال باشد، چون قبل از همه چیز باید بر مشکل تهیه گندم برای شهرها فائق آید. همان‌گونه که قبلاً برای تو نوشتم، شاه نادان که سال قبل کناره گیری کرد، اجازه داد تمام ذخایر گندم مصرف شود، بنابراین مدت دو سال است که مردم ایران دست به دهان زندگی می‌کنند. در زمستان ۴۱ - ۱۹۴۰ ما گندم هند را به ایران فروختیم و بعداً مقادیر عظیمی از کانادا و آمریکا آوردیم. با دادن این امکان مملکت می‌بایست مجدداً خودکفا می‌شد، ولی اقدامات انجام شده احتیاج به کارگرانی کارآمد و صادق داشت تا مؤثر واقع شود و مأموران ایرانی فاقد این دو خصلت هستند. امسال محصول نسبتاً خوب است. در بعضی نقاط خیلی خوب، ولی مثل همیشه در مواقع بحرانی میل به احتکار وجود دارد. در همه جا زمینداران و مأموران میزان واقعی محصول را پنهان می‌کنند، با این هدف که نشان دهند تولیدکنندگان گندم مازادی برای فروش به دولت برای مصرف شهرها ندارند. وقتی آدم کم‌کاری و فساد در ایران را می‌بیند با روشهای بلشویکی همدلی می‌کند. یک دیکتاتور مصلح حق خواهد داشت که همه زمینداران بزرگ را به زندان بیندازد و به قید قرعه هفته‌ای یک نفر از آنها را به دار آویزد تا انبارهای مخفی گندم آفتابی گردد. ضمناً گندم به جاهایی در خارج از کشور که قیمتها بالاتر است قاچاق می‌شود (این عمل برخلاف قانون است). این کار با اغماض مسئولان ایرانی که غالباً خودشان گندم را به خارج قاچاق می‌کنند انجام می‌شود. شکل‌های زیاد دیگری از دغلبازی وجود دارد که مسئولان در آن دست دارند. وقتی گندم وارد می‌شود مقداری از آن به وسیله مسئولان و با استفاده از مصونیت شغلی در بازار سیاه به فروش می‌رسد. بعد مسئولان و نانوایان مشترکاً قسمتی از آردی را که دولت به نانواییها فروخته مخفیانه می‌فروشند و کسری آن را با مخلوط کردن سیوس یا کاه پُر می‌کنند. ما عده‌ای از افسران [انگلیسی] را مأمور کرده‌ایم که مواظب محصول باشند و سعی کنند مانع احتکار و تقلب شوند. طبعاً مسئولان به مردم می‌گویند هدف ما این است که گندم را برای واحدهای خودمان بخریم که یک دروغ محض است، چون ما واحدهای خودمان را با غلاتی که از هند و سایر جاهای خارج از

۱۰۶. محمد ساعد به وزارت خارجه و مهدی فرخ به وزارت کشور منصوب شدند.

ایران می‌آوریم تغذیه می‌کنیم. اما ایرانیان میل دارند دروغ را باور کنند. چند روز پیش یکی از افسران در سلطان‌آباد^{۱۰۷} از نوزده نانوائی چند نمونه نان می‌خرد. همه نانها ناخالص بوده است. او نانها را به‌نزد فرماندار می‌برد که عصبانی می‌شود، چون مأموران او برایش نانهای عالی برده و گفته بودند از نانوائیها تهیه کرده‌اند. افسر یادشده در این‌موقع به‌زور فرماندار را بیرون می‌برد تا خودش نانوائیها را ببیند. کیفیت نان حالا خوب است و افسر مذکور از جاهای کاملاً دوردست تقاضاهایی دریافت می‌کند که از او می‌خواهند نان آنجا را بازرسی کند. باری، این یک مسئله. مسئله دیگر دومین سیل مهاجران لهستانی است که عنقریب از روسیه بر سر ما فرود می‌آید. عده‌ای از نخستین دسته لهستانیها در حال ترک ایران هستند. آنها از سلامتی و روحیه فوق‌العاده‌ای برخوردارند. دگرگونی حیرت‌انگیز است. چندصد نفر از آنان بعد از رسیدن به ایران مردند، ولی حداقل هزاران نفر نجات یافته‌اند.

تهران - پنجم سپتامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۶/۱۴]

شنیدن اینکه هلندیها یا بلژیکیها یا نروژیها علامت^{۱۰۸} را با گچ روی دیوارها و پیاده‌روها و حتی روی اتومبیلهای کارمندان آلمانی می‌نویسند همیشه تسلی‌بخش است، ولی وقتی در ایران علامتهای صلیب شکسته کشیده می‌شود، تا حدی ناراحت‌کننده است. تعجب می‌کنم با اینکه در اینجا طرفداران آلمان زیاد هستند، علامت صلیب شکسته زیاد به‌چشم نمی‌خورد. خط‌خطی کردن دیوارها به‌دور از چشم دیگران آسان است و ما برخلاف آلمانیها برای این نوع مزاحمت مجازاتهایی بی‌رحمانه اعمال نمی‌کنیم. دولت ایران به‌عنوان یک متفق ملزم است جلوی این نوع کارها را بگیرد، اما آنان در این‌مورد مانند هر کار دیگری نسبتاً سستی می‌کنند. روی هم‌رفته هرچند علامت صلیب شکسته به‌ندرت دیده می‌شود، ولی وزیرمختار جدید چین تعدادی صلیب شکسته کشیده‌شده روی دیوار اتاقهای خانه‌ای که برای مقر سفارت کرایه کرده - ساختمانی که تا این اواخر یک مدرسه بود - به‌چشم دیده است.

یک کلک زیرکانه به‌دولت ایران زده شد. دولت صدها هزار کارت جیره‌بندی

^{۱۰۷}. نام سابق اوک.

^{۱۰۸}. حرف اول کلمه victory به معنی پیروزی.

منتشر کرد. کاغذهایی به ابعاد شش در دوازده سانتیمتر که به خانه‌هایی برای کالاهای مختلف تقسیم می‌شد. در خانه مختص منسوجات کلمه «قماش» (پارچه) دو بار چاپ شده بود که هر یک به‌طور موزن با حروف کشیده، به‌املائی شرقی، دیگری را قطع می‌کرد. این دو کلمه بر روی هم یک صلیب شکسته خیلی کامل می‌ساخت؛ و اگر کسی دو فرم را از وسط صلیب شکسته تا می‌کرد و کنار هم قرار می‌داد، یک صلیب شکسته بی نقص می‌شد. یکی از چهار آلمانی، که ما در طول سه ماه گذشته، اینجا پیدا کردیم و با لباس مبدل در خفا به سر می‌برد، قبلاً در چاپخانه دولتی که این فرمها در آنجا چاپ شده کار می‌کرده است.

نبرد^{۱۰۹} یکی از روزنامه‌های کم‌اهمیت تهران که ظاهراً از راه باجگیری گذران می‌کند^{۱۱۰} عنوانش را با رسم الخط گوشه‌داری که کوفی می‌گویند چاپ می‌کند. مدیر زیرک روابط عمومی ما دریافت که اگر کسی عنوان روزنامه را ببرد و حروف را جدا کند می‌تواند با کمی دستکاری یک صلیب شکسته کامل بسازد. این می‌تواند تصادفی باشد، اما وقتی که روزنامه‌ها به خاطر چند نمونه تخطی از قانون مطبوعات توقیف شدند ما متأسف نبودیم.

به هر حال دشمنان خانگی خودمان از همه بدترند. ما با در دسر فراوان حکومت هند را وادار کردیم که سهمیه قابل ملاحظه‌ای از قماش هند را به ایران – جایی که منسوجات در آن خیلی کم است – اختصاص دهد. کالا در حال وارد شدن بود که ما متوجه شدیم دوهزار عدل ارسالی از بعضی کارخانه‌های بمبئی دارای علامتهای صلیب شکسته غیر قابل اشتباهی است که با الیاف پارچه بافته شده بود. البته صلیب شکسته یک علامت قدیمی هندی است، ولی این علامتها کمی ناجور به نظر می‌رسید.

در واقع زندگی با سانسور ما، آسانتر نمی‌شود. چه کسی اجازه داد در نشریات تهران تلگرامی چاپ شود که متأسفانه خبرگزاری رویتر درباره تحقیق رسمی درباره ادعاهای فساد گسترده میان زنانی که خدمات جنسی در بریتانیای کبیر انجام می‌دهند به جهان مخابره می‌کند. این کاملاً صحیح است که باید تحقیق می‌شد و

۱۰۹. اصل: HABARI

۱۱۰. نبرد یک یومیه طرفدار آلمان به حساب می‌آمد. صاحب امتیاز آن خسرو اقبال و سردبیر آن جهانگیر تفضلی بود. با کمی دستکاری تفتنی می‌شد از عنوان آنکه به خط کوفی بود تقریباً یک صلیب شکسته درست کرد.

نتایج آن به بریتانیای کبیر، آمریکا و سراسر امپراتوری ارسال می‌گردید، ولی به جای مخابره آن با بی‌سیم که هر کسی می‌تواند آن را دریافت کند، بهتر بود پیام خبرگزاری رویتر به کشورهای که با آن برخورد جدی می‌کردند تلگراف می‌شد. سانسورچی ما به آن توجهی نکرد «چون درباره یک گزارش دولتی بود». آن سانسورچی درباره ایران و برخورد اخلاقی ایرانیان هیچ چیز نمی‌داند. متن پیام از روزنامه فرانسوی زبان تهران سر درآورد و ایرانیان تحصیل کرده فرانسه که آن را ترجمه کردند نمی‌توانستند از نیشخند خودداری کنند. آنان این عنوان را بالای خبر گذاشتند: «برای تبرئه زنان شاغل در ارتش انگلیس». فرهنگها کلمه *blanchir* را به مفهوم تبرئه کردن، معنی می‌کنند و نه به مفهوم امروزی «ماست‌مالی کردن»، اما مسلماً در آن متن این کلمه به مفهوم بدش به کار برده شده است. در زمان صلح آدم مجبور است با هر خصومتی در مطبوعات خارجی بسازد، ولی وقتی آدم در یک کشور سانسور دارد که تصور می‌شود یار و مددکار است و بدون اعتراض به سانسور کردن اخبار رضایت داده می‌شود، چرا از آن در چنین مواقعی استفاده نمی‌شود.

ظاهراً کابینه جدید دارد دست به کار می‌شود. احمد قوام نخست‌وزیر جدید برادر وثوق‌الدوله شخصیت معروف ایرانی است. او در سالخوردگی (در حدود ۶۷ سالگی) مصدر کار می‌شود، اما به رغم آن و این واقعیت که تقریباً بیست سال سمتی نداشته است، با شهادت از عهده کارش برمی‌آید. اسلاف او در مقابل مجلس (پارلمان) به لرزه می‌افتادند و سهیلی احتمالاً از این موضوع به عنوان عذری برای عقب‌انداختن کاری که خودش می‌خواست به تعویق اندازد استفاده می‌کرد. اما وقتی قوام چیز ناگواری برای مجلس دارد به نمایندگان مجلس می‌گوید که باید آن را قورت دهند. آنها هم به او التماس می‌کنند که به کارش ادامه دهد و از این بابت استعفا ندهد.

شهادت اخلاقی ایرانیان به حدی کم است که وقتی آدم با اخلاقی با آنها به مقابله می‌پردازد فوری عقب‌نشینی می‌کنند. به همین دلیل رضاشاه توانست به مدت طولانی با آنها مثل سگ رفتار کند.

قوام مسئله گندم را جدی گرفته، هر چند که خیلی دیر است. امسال ایران گندم بسیار زیادی دارد، ولی گندمکاران در حال احتکار هستند و تا حالا قدمی جدی در

جهت اطمینان یافتن از اینکه ذخیره گندم شهرها برای نانشان کافی خواهد بود برداشته نشده است.

دولت [برای گندم] قیمت خیلی نازلی تعیین کرده بود و با آن قیمت نتوانست با قدرت، زمینداران بزرگ را مجبور به فروختن گندم اضافی خود کند و نتوانست جلوی فساد مأموران را که با زمینداران بزرگ تبانی کرده بودند بگیرد.

کابینه جدید^{۱۱۱} تا حد زیادی با الهام گرفتن از اسکوایر، رایزن ما، در حال قبول کردن طرحهای مناسب برای مناطق مختلف کشور است و به شدت در حال اقدام بر ضد مأموران نادرست، نانوایان متقلب و زمینداران محترک است. بدون تردید گندم در آوردن از صاحبان ترسو و طماع آن کار مشکلی است. چیزی که دولت مایل به انجام آن است خرید صدویست هزار تن گندم از متفقین برای مصرف شهرهاست. در نتیجه، کشتیهایی که باید به حمل مهمات جنگی پردازند، می‌بایست به قیمت جان ملوانان متفقین به کشوری گندم حمل کنند که اگر محترکان مال‌اندوز و مأموران خودش را مهار کند می‌تواند با گندم تولیدی خود زندگی کند. یک علت دیگر از این ناشی می‌شود که متفقین قصد ندارند به شیوه‌ای عمل کنند که وانمود شود آنها مسئولان فعلی ایران را به عمل واداشته‌اند.

در میان لهستانیایی که از شوروی به اینجا می‌آیند عده بسیار معدودی یهودی وجود دارد. دلیل اصلی این امر ظاهراً این است که دولت شوروی همه غیرلهستانیها، یهودیها، اوکرایینیها و روسهای سفید را شهروندان واقعی یا بالقوه آن بخش از لهستان می‌داند که نیروهای روس اشغال کرده‌اند.

بعدالتحریر

گزارشهای روزنامه‌ها حاکی از آن است که استاندار اهواز پس از مشاهده نان نامرغوب به انبارهایی حمله کرده که مأموران مالیه گندمی را که باید میان نانوایان تقسیم شود در آن نگاهداری می‌کردند و چهل و هشت گونی آرد پیدا کرده که با خاک زغال مخلوط شده بوده است. این امر اصلاً بعید نیست. تاکنون مأموران چنان خود

۱۱۱. علیرضا قراگزلو (دادگستری)، محمد ساعد (خارج)، باقر کاظمی (داخله)، احمد قوام (جنگ)، حسن تقی‌زاده (دارایی)، علی اکبر سیاسی (فرهنگ)، عبدالله عضدی (راه)، اسماعیل مرزبان (بهداری)، حمید سیاح (پست و تلگراف)، عبدالحسین هژیر (پیشه و هنر)، احمدحسین عدل (کشاورزی) و علی امینی (معاون نخست‌وزیر).

را مصون از مجازات حس کرده‌اند که قادرند دست به هر حقه‌ای، هر قدر هم گستاخانه باشد، بزنند. درست پیش از سقوط سهیلی از او پرسیدم آیا تاکنون یک مأمور از زمان اشغال تاکنون به جرم فساد تعقیب قانونی شده است و او جواب منفی داد، ولی ادعا کرد (به اعتقاد من به دروغ) که بعضی از آنان را به خاطر فساد اخراج کرده‌اند. آن کسی که اخراج می‌شود آدمی است که با امتناع از همکاری در فساد، یک مقام محلی را رنجانده است. چه مملکتی!

تهران - بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۷/۶]

طرحی را که من در حدود اواخر دسامبر شروع کردم در حال عملی شدن است، یعنی استخدام مستشاران آمریکایی به وسیله دولت ایران. واضح بود که انجام این کار با اوضاع و احوال اداری ایران و با مشکلات روزافزون جنگ نمی‌توانست بدون کمک خارجی پیشرفت کند. از آنجا که مشاوران انگلیسی و روسی به دلایل روشن مطرح نبودند، بهترین کار این بود که از آمریکاییها استفاده شود، بخصوص چون ایرانیان در همه زمینه‌ها به شدت علاقه‌مند سهم کردن ایالات متحد در سرنوشت ایران هستند. متأسفانه دولت آمریکا، نخست برای تصمیم‌گیری در اصل موضوع و سپس یافتن افراد مناسب برای مشاغل، ماهها وقت صرف کرد. به هر حال دولت آمریکا به مجرد قبول طرح مسلماً به خاطر ایران حداکثر کوشش را انجام داده و افراد ممتازی را انتخاب کرده است. متأسفانه شریدان^{۱۱۲} مستشار خواربار به تازگی وارد شده است، حال آنکه او می‌بایست وقتی گندمها در حال آردشدن بود و می‌شد آن را برآورد کرد اینجا می‌بود. حالا دیگر آردها مخفی شده است. البته بجز مقادیر کمی که با تبانی زمینداران و مأموران مالیه، به میزان اضافه تولید سابق، اعلام گردیده است. شریدان یک آمریکایی ایرلندی است، ولی بدون هیچ سابقه دشمنی نسبت به انگلستان. او در قبرس، سوریه، فلسطین و مصر بازرگان بوده است و چیزی نادر در مورد یک بازرگان آمریکایی اینکه او به زبان فرانسه و عربی صحبت می‌کند.

۱۱۲. J. K. Sheridan، دکتر میلیسو درباره شریدان می‌نویسد: «وقتی او آمد، بجز اقدامات عاجل، برای انجام هر کاری دیر شده بود» (نگاه کنید به: آمریکاییها در ایران، ص ۴۵ متن انگلیسی). به موجب تصویبنامه هیئت وزیران در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ وزارت خواربار که تدین وزیر آن بود منحل گردید و تمام کارمندان، پرونده‌ها، اموال و اعتبارات بودجه‌ای آن در اختیار میلیسو رئیس کل دارایی قرار گرفت و شریدان مستقیماً تحت نظارت میلیسو خدمت می‌کرد.

شریدان اخیراً به دیدن من آمده بود و از او خوشم آمد. من از سرهنگ شوارتسکف^{۱۱۳} هم که مأمور سازمان دادن ژاندارمری شده است خوشم آمد. فکر می‌کنم برای تو نو شتم این او بود که مسئولیت اصلی جهت دستگیری مردی که بچه لندبرگ^{۱۱۴} را کشت به عهده داشت. شوارتسکف همچنین سالها یک سریال جالب رادیویی به نام «ضدگانگستر» را اجرا می‌کرده است. هدف این سریال آن بوده که این تصور را که گانگستر فردی باشهامت و خوب است زایل کند و پلیس جای آن را در ذهن جوانان بگیرد. شوارتسکف اعتقاد دارد که این منظور برآورده شده است، اگر چنین باشد شاید بتواند بر بی‌اعتنایی ایرانیها نسبت به فساد در صفوف ژاندارمری فایق آید.

این یکی از دل‌سردکننده‌ترین کارها در اینجا است که هیچ ایرانی نظر بدی نسبت به کسانی که ثروت خود را از راه نامشروع به دست آورده‌اند ندارد. من همچنان حیرانم که چرا معدود ایرانیان صادق خودکشی نمی‌کنند. یک تباری زیرجلی علیه هر مقامی که بخواهد صادق باشد وجود دارد، چون چنین شخصی دیگران را رسوا می‌کند. در چنین مواردی سلاح رایج یک اتهام دروغین است که هر چه کثیف‌تر باشد کارسازتر است. در نتیجه فرد صادق یا مثل دیگران فاسد می‌شود، یا از خدمت دولت کناره‌گیری می‌کند.

شنیدم که به زودی سروکله یک عضو پارلمان - شخصی به نام سرهنگ میچل^{۱۱۵} - که به لهستانیها علاقه‌مند است پیدا خواهد شد.

اما تهران پر از افرادی است که مایلند کار تخصصی انجام دهند. ما در اینجا یک

۱۱۳. H. Norman Schwartzkopf، مأمور وزارت جنگ آمریکا جهت فرماندهی ژاندارمری ایران با اختیارات اجرایی. سرهنگ شوارتسکف در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مهمی ایفا کرد. او در تهران صاحب پستی شد (ژنرال نورمن شوارتسکف) که در جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) فرماندهی عملیات را به عهده داشت.

۱۱۴. Charles Augustus Lindbergh (۱۹۰۲-۷۴) خلبان مشهور آمریکایی که در ۲۱ مه ۱۹۲۷ با هواپیمای یک موتوره خویش به نام Spirit of St Louis فاصله هوایی نیویورک تا پاریس را بدون توقف ظرف سی و سه ساعت و نیم طی کرد. کتاب خاطرات لندبرگ تحت عنوان روح سنت لویس در سال ۱۹۵۴ موفق به کسب جایزه پولیتزر شد. ماجرای ربودن و کشتن «چارلز کوچک» پسر بیست‌ماهه سرهنگ لندبرگ در مارس ۱۹۳۲ به یک مسئله ملی و عمومی در ایالات متحد مبدل شد. سرهنگ شوارتسکف رئیس پلیس ایالت نیوجرسی در دستگیری برونو ریچارد هاپتمان نقش مهمی به عهده داشت.

۱۱۵. Harold Mitchell (۱۹۰۰-۸۳). نماینده حزب محافظه کار از ایستهم. رابط نیروهای لهستانی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱.

کارشناس [مبارزه با] ملخ داریم و امروز هواپیما کارشناسانی برای انبار گندم و جیره‌بندی آورد. آقای کیسی وزیر جدید دولت در امور خاورمیانه هنوز به‌اینجا نرسیده، ولی هر لحظه ممکن است وارد شود. او حالا یک معاون دارد - لرد موین^{۱۱۶} - که مورد احترام من است، چون دعای تقدیس را به زبان بلشمار^{۱۱۷} - که نوع [جزایر] اقیانوس آرامی انگلیسی دست‌وپاشکسته است، در یکی از کتابهایش چاپ کرده.

برای جلوگیری از یکنواختی بیشتر، یک کلمه هم درباره ستایش تازه‌ای که «وزیر مختار» ما به‌راستی مستحق آن است حرف بزنیم. بگذار متن آن را که اخیراً به‌وسیله دبیر شرقی ما از فارسی به انگلیسی ترجمه شده است نقل کنم:

«سر ریدر بولارد مردی با اصول است، یک دیپلمات خردمند، یک وزیر مختار خوش‌بخت، روح شرافت، کسی تاکنون همتای او را ندیده است.

ای مشعل درخشان اروپا! ای تو که مورد ستایش همه انگلوساکسونها هستی!

در میان مردم جهان کسی نیست که چون تو خردمند باشد.»

چیز خیلی عجیب اینکه مردی که این تحلیل شخصیت زیرکانه را نوشته هرگز در زندگیش مرا ندیده است. فقط یک انتقاد دارم: چرا فقط مرا «مشعل درخشان اروپا» خوانده است؟ من از این مردم دور و بیزارم.

میهمانی بزرگ بعدی من به‌خاطر فروغی، نخستین نخست‌وزیر ایران پس از اشغال است. او یکی از سه مرد صادق در ایران است. فروغی به‌عنوان وزیر مختار به ایالات متحد می‌رود^{۱۱۸} و نمی‌تواند خوشحالی خود را از ترک کردن مملکتی که بدان امیدی نیست پنهان کند. او یک دانشمند و وطنپرست است و فاقد طبع لازم

۱۱۶. Walter Edward Guinness = Lord Moyne (۱۸۸۰ - ۱۹۴۴). دبیر مستعمرات از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. معاون وزیر دولت در خاورمیانه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. وزیر دولت در سال ۱۹۴۴. در ششم نوامبر ۱۹۴۴. به‌دست یکی از اعضای زیرزمینی یهود به‌قتل رسید.

۱۱۷. اصل: Bècha Mar.

مقصود Bèch-de-Mer است که به‌عنوان زبان ارتباط در گینه جدید، مجمع‌الجزایر بیسمارک، سلیمان و دیگر جزایر نزدیک آن به‌کار برده می‌شود.

۱۱۸. فروغی پس از درگذشت فرزین وزیر دربار در ۲۲ دیماه ۱۳۲۰ جانشین وی شد.

برای مبارزه با فساد و مقامات و نمایندگان خودخواه است. به اعتقاد من نمایندگان مجلس از همه ایرانیان نفرت‌انگیزترند. آنها [از طرف مردم] انتخاب نشده‌اند، چون رضاشاه فقط به نامزدهای مورد علاقه خودش اجازه می‌داد که در انتخابات شرکت کنند. این نمایندگان در مدت زمامداری او فقط دست به سینه می‌ایستادند و به هر دستوری که به آنها می‌داد می‌گفتند: «چشم». حالا همه آنها طرفدار دموکراسی شده‌اند و چند روز پیش بدترین آنها خطاب به نخست‌وزیر خطابه‌ای طولانی راجع به «حاکمیت مردم» ایراد کرد. یک رذل دیگر در مجلس – که حالا طرفدار آزادی است – در زمان رضاشاه از بزرگترین کاسه‌لیسان بود و عملاً در ستایش رضاشاه، به شیوه تاریخ مشهور ایران به صورت شعر، به نام شاهنامه، پهلوی نامه^{۱۱۹} سرود. چه مملکتی!

باری، ما ممکن است بمیریم، ولی از ملال نخواهیم مرد. امیدوارم به دست یکی از کارکنان که می‌خواهد همسرش را به اینجا بیاورد و نمی‌تواند موافقت مرا کسب کند کشته نشوم. در چنین روزهایی این کار دیوانگی است، اما طی این هفته دو نفر خواسته‌اند این کار را بکنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و نهم سپتامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۷/۷]

۱ – در دو ساعتی که در بیست و هفتم سپتامبر با شاه گفتگو کردم، او تقریباً فقط درباره توسعه ارتش و نقش تهاجمی دادن به آن صحبت کرد... در حال حاضر ذهن شاه متوجه طرحی است که طبق آن اگر یکی از دو کشور ترکیه یا ایران به وسیله [دول] محور مورد حمله قرار گیرد، دیگری عیناً مانند بریتانیای کبیر و روسیه به کمک کشور مورد تجاوز بشتابد...

۲ – چیزی که شاه را نگران می‌کند روحیه ملتش است. او می‌گوید – درست هم می‌گوید – آنها آرمان ندارند و او می‌خواهد به آنان آرمانی ببخشد و احساس می‌کند اگر آنها به ندای میهن پرستی پاسخ ندهند به هیچ چیز پاسخ نخواهند داد...

۱۱۹. در پانوش متن انگلیسی آمده است: «احتمالاً ملک الشعراء بهار». هرچند بهار در متبیت رضاشاه اشعار مبسوطی سروده است، ولی شاهنامه پهلوی متعلق به میرزا حبیب‌الله نوبخت شیرازی است که کارمند دولت و مدیر روزنامه بهارستان بود و نماینده دوره ششم و هفتم از بهبهان و دوره نهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم از فسا. نوبخت با عناصر حکومت آلمان در ایران روابط بسیار نزدیکی داشت.

میهن پرستی مستلزم فداکاری و ایثار است که ایرانیان از آن بیزارند. آنها این جنگ را، در هر حالت، جنگ خودشان تلقی نمی کنند. ایرانیان اگر به یک سمت بیشتر از سمت دیگر گرایش پیدا کنند مسلماً به جانب متفقین که ارتش آنها در کشورشان حضور دارد نخواهد بود...

۳- ما ممکن است با شاه در تلاش ناامیدانه اش برای یافتن نشانه های اصالت شخصیت در ایرانیان همدلی کنیم، ولی سیاست ارتش بزرگ او طرز فکر ناخوشایندی است، چون منجر به قطع یا تعلل در همکاری بی طرفانه اش می شود که برای ما مهم است.

۴- پشتیبانی کلی شاه برای متفقین کمک بزرگی است و متأسف شدم که آب سردی روی طرح نظامی اش ریختم، ولی با تهذیب اخلاقی ملتشن مخالفت نکردم و با حداکثر همدلی راجع به آن بحث کردم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم اکتبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۷/۱۵]

در ششم اکتبر نخست وزیر و وزیر امور خارجه را فوق العاده افسرده دیدم، چون به آنها معلوم شده بود هر کاری که می خواهند انجام دهند به وسیله نمایندگان بی بندوبار که جویای آراء یا نام هستند معوق می ماند یا با مخالفت روبه رو می شود... به نظر می رسد نخست وزیر از همه وزرا شجاع تر باشد و بهترین راه کمک به او و خودمان موافقت با انحلال مجلس است، هر چند ما با این کار خوراک تبلیغاتی برای [دول] محور آماده می کنیم.

تهران - دوازدهم اکتبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۷/۲۰]

ما بازدید رسمی دیگری خواهیم داشت که از یک جهت تا حدی خوشایند، اما بدون شک نوعی بیگاری است. آقای کیسی وزیر جدید دولت در امور خاور میانه در چهاردهم [اکتبر] برای سه روز اقامت وارد می شود. هر چند بازدید او خیلی مفید خواهد بود و من از دیدن او و همچنین همسرش، که دختر عموی دیوید اسکات، دوست وزارت خارجه ای من است، خیلی خوشحال خواهم شد، ولی سه روز پر مشغله خواهد بود. وقتی مجبور باشی کار روزانه خود را انجام دهی و تقریباً

همه اوقات با یک میهمان مهم به سر ببری و مراقب باشی که میهمانیها درست برگزار شود، در مجموع تا حدی خسته کننده است.

من فهرست یک میهمانی شام سی و چهار نفری با حضور خانمها و فهرست یک میهمانی ناهار سی و چهار نفره بدون حضور خانمها را تهیه کرده‌ام و تازه باید برای یک ضیافت، فهرست میهمانانی را که به سختی می شود عده آنها را به سیصد نفر کاهش داد تنظیم کنم. من دارم بیش از درآمد خرج می‌کنم. با این حال خودم را خوشبخت تصور می‌کنم که دولت خودمان مانند جنگ گذشته جلو افزایش قیمتها را گرفته است.

اینجا شرایط زندگی برای مردمان کم‌درآمد اسفبار است و به اندازه کافی ناراحت کننده برای من. لیره استرلینگ معمولاً ۱۷۲ ریال بود و حالا ۱۲۸ ریال است - ضرری معادل یک چهارم. به هر حال بزرگترین ضرر در میزان قیمتهاست. قیمت هیچ چیز کمتر از دو برابر پیش نیست و قیمت بعضی از چیزها سه یا چهار یا پنج برابر بیشتر شده است. فقرا فقط با نان خالی زندگی می‌کنند. به قیمت نان سوبسید زیاد داده می‌شود و الا فقرا حتی آنرا هم نمی‌توانند بخرند. دولت ایران در فکر افزایش قیمت نان است تا آنرا به سطح اقتصادی برساند، چون هزاران نفر در حال آمدن از دهات و زندگی در جایی هستند که نان ارزان است. این افراد اگر قادر باشند مایلند راه بازگشت پیش گیرند. تا یک یا دو هفته پیش مشکل نان تا حد گسترده‌ای در حیطه مسئولیت ما بود. چون دولت ایران برای برآورد میزان گندم موجود در کشور، یا حمل مقداری از آن، مسئولیت چندانی تقبل نمی‌کرد، ولی تنها بر سر متفقین داد می‌زد که از کانادا یا ایالات متحد گندم برایش وارد کنند، ما مجبور شدیم به سرعت یک سرویس فوق‌العاده از مأموران کنسولی جهت کنترل آمار مأموران محلی و دادن اطلاعات قابل اعتماد دیگر به ما درباره محصول گندم به وجود آوریم. به هر حال اینک کارشناس تدارکات که به توصیه من در دسامبر گذشته استخدام شده از آمریکا آمده است. در هر صورت مشکل گندم دیگر در حیطه مسئولیت ما نیست. من به مساعی شریدان در ابداع روشی که منجر به کشف گندم کافی از محل اختفایش برای تغذیه شهرها و بخصوص تهران خواهد شد غبطه نمی‌خورم. دولت ایران اخیراً، بدون اجازه گرفتن از کسی، پانصد تن گندم را که ما برای لهستانیها وارد کرده بودیم مصرف کرده است. آنها گندم را پس خواهند

داد، اما کی، معلوم نیست.

شورای فرهنگی بریتانیا در حال افتتاح است. شورا با اختصاص یک استاد زبان انگلیسی برای دانشگاه تهران و یک محل برای کلاسهای انگلیسی شروع به کار می‌کند. یکی از استادان دانشگاه آکسفورد به نام دیتون^{۱۲۰} که در حال حاضر استاد تاریخ معاصر در قاهره است چندروزی برای ایراد تعدادی سخنرانی برای شنوندگان ایرانی و انگلیسی در اینجا به سر می‌برد. شورای فرهنگی بریتانیا در جایی که عدم صداقت در تعلیم و تربیت امری مسلم بوده وظیفه مشکلی به عهده خواهد داشت. اینک داستانی که نشان‌دهنده شرایطی است که جوانان ایرانی در آن تحصیل می‌کنند: یک مرد انگلیسی در اینجا به جوانی که می‌شناخت بر می‌خورد و جوان به او می‌گوید می‌خواهد برود امتحان زبان آلمانی بدهد. مرد انگلیسی که خیلی خوب آلمانی می‌داند از مرد جوان چند سؤال می‌کند. جوابی نمی‌شنود. مرد انگلیسی می‌گوید: «آیا اصلاً آلمانی می‌دانی؟» مرد جوان جواب می‌دهد: «دو خطی را که قرار است آنها بپرسند بلدم.»

ما میهمانان زیاد دیگری هم داشتیم، چه نظامی و چه غیرنظامی. یکی از آنان را که روزی ملاقات کردم و قرار بود روز بعد مجدداً بیاید، شب آن‌روز از طبقه فوقانی هتلش افتاد و کشته شد^{۱۲۱}. این هتل یکی از هتلهایی بود که شاه سابق برای پول درآوردن شخصی بنا کرد. یکی از معایب هتل این است که نرده پله‌ها و پاگرد آن کوتاه است. مرد بدبخت روی آن خم می‌شود تا مستخدم را صدا کند تا کلید اتاقش را بیاورد که معلق می‌شود و به طبقه تختانی می‌افتد. آنچه بخصوص غم‌انگیز است اینکه او برای اقامت نزد من دعوت دایمی داشت، ولی چون با عجله و بدون اطلاع قبلی آمد و دستگیری به همراهش بود، فکر کرد باید به هتل برود.

اسمیرنوف سفیر کبیر روسیه از مرخصی برگشته است و من خیلی خوشحالم. او با خودش یک سوغاتی آورده که در یکی از روستاهای بازپس گرفته شده از آلمانها به وسیله روسها، تهیه کرده است؛ و آن یک تکه چوب نازک است که روی آن

۱۲۰. Herbert S. Deighton، عالیجناب کشیش مدرس ادبیات و تاریخ باستان در کالج پمبروک دانشگاه آکسفورد.

۱۲۱. اچ. اف. آدریان بی‌شاپ (H. F. Aderian Bishop) شخصی بود که به هوش سرشار و جذابیت و خلبازی شهرت داشت و در این زمان مأمور سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا (SOE) در ایران و عراق بود. او به سبب پرت شدن از روی نرده پارک هتل جان باخت و شایعه قوی وجود داشت که یک مأمور آلمانی او را هل داده و سبب مرگ وی شده است.

با مداد کپیه نوشته شده AKULINO.^{۱۲۲} آلمانیها آن را به عنوان علامت شناسایی به دور گردن یک بچه کوچک آویخته بودند. هر یک از ساکنان مناطق اشغال شده شماره‌ای داشته و این علامت الزاماً می‌بایست همیشه دور گردنش باشد.

اسمیرنوف ترتیبی داده که والدین همسرش را از لنینگراد دور کنند و آنها را به سیبری بفرستند، جایی که هر چند ملال‌آور است، ولی غذای خوبی می‌خورند. پدر و مادر خودش و خواهر شوهردار و بچه‌اش یک سال قبل وقتی که در شلیسبرگ^{۱۲۳} واقع در حومه لنینگراد زندگی می‌کردند، پس از اشغال آنجا به وسیله آلمانیها، ناپدید شدند.

پاسخ استالین به روزنامه‌نگار آمریکایی تقریباً ناخوشایند بود.^{۱۲۴} البته او می‌داند که جوابش را با این سؤال نخواهیم داد که چرا جنگ را دو سال دیر شروع کرد. وقتی ما در حال جنگیدن در نبرد بریتانیا و جز آن بودیم او درباره جبهه دوم چه فکر می‌کرد؟ به هر حال تنها کاری که باید کرد کمک‌رساندن تا حد امکان به روسهاست. من زندگی جالبی دارم و اگر به سبب مازاد میهمانان سرشناس نبود وضعم بهتر می‌بود!

ما ظاهراً همه نوع مشکلی داریم. بسیاری از آنها اقتصادی است و در نتیجه بخصوص برای من جالب. من هرگز پشیمان نیستم که وقتی در کمبریج بودم در مقابل جاذبه پرفسور ا. جی. براون مقاومت کردم و در السنه شرقی فقط به اندازه‌ای کار کردم که بتوانم طی سالی بسیار بیهوده بهترین شاگرد باشم و بیشتر وقتم را با پشتکار در قسمت اقتصاد و علوم اجتماعی کتابخانه دانشگاه کمبریج به مطالعه گذراندم.

من همیشه سعی می‌کنم فهرستی از موضوعاتی که در طول یک یا دو روز انجام می‌شود نگاه دارم و برای تو بنویسم، به شرطی که بتوانم این کار را بدون آنکه از

۱۲۲. از اعلام مؤنث در زبان روسی.

۱۲۳. Schlüsselburg = (Petrokrepost)، شهری در شمال غرب لنینگراد. ساکنان این شهر در سال ۱۹۴۱-۴۲ به سختی علیه آلمانیها جنگیدند.

۱۲۴. در سوم اکتبر ۱۹۴۲ استالین در یک نامه خصوصی به سؤالاتی که هنری کاسیدی خبرنگار آوسیتدپرس در مسکو از او کرده بود پاسخ داد. او گفت: «کمک متفقین به اتحاد شوروی تاکنون در برابر کمکی که اتحاد جماهیر شوروی به جلب دشمن به سوی خود می‌کند تأثیر کمی داشته است» و مصرانه خواستار گشودن جبهه دوم شد: «تشدید و بهبود کمک متفقین به شوروی تنها می‌تواند با انجام به موقع تعهدات آنها برآورده شود.»

احتیاط به دور باشد انجام دهم. از جمله: مسائل مالی، بخصوص پول رایج، تدارکات تبلیغات، سانسور، مسائل مربوط به لهستانیها و مبارزان فرانسوی و چکها و یونانیها و دانمارکیهای آزاد؛ - درواقع «معجونی» از چیزهای مختلف. من این سمت را با هیچ پست دیگری عوض نمی‌کنم، هرچند مایلیم عده کمتری از آن نوع میهمانها داشته باشیم که طی اقامتشان در اینجا ضیافتهای بیش از حد طولانی و شلوغ را ایجاب می‌کنند. می‌دانم که لازم است و معمولاً مفید، ولی فوق‌العاده خسته‌کننده است و آدم باید کار را برای رسیدن به سرنخ آن دوباره تقریباً از سه روز قبل شروع کند.

باری، من یک‌بار دیگر تکرار می‌کنم که فقط سه سال دیگر به پایان خدمتم مانده است. با چه شعفی همه لوازم زندگی بیش از اندازه اجتماعی و تشریفاتی را خواهم فروخت.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و دوم اکتبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۷/۳۰]

متأسفانه مجلس نظریات مردم ایران را درباره دو مسئله بزرگ که در حال حاضر مردم آن را از همه مهمتر می‌دانند منعکس می‌کند یعنی، گرانی و نان.

تهران - نهم نوامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۸/۱۸]

باید چند هفته از زمانی که نامه‌ای برای تو نوشتم گذشته باشد و این هفته هم نمی‌توانستم نامه‌ای ماشین کنم، ولی تأخیر یک‌روزه هواپیمایی که به اینجا می‌آید این فرصت را داده است.

من کوک^{۱۲۵} کنسول خودمان در کرمانشاه را نزد خودم نگاه داشته‌ام. او هم در مراکش بوده و ما دیروز وقتی در ساعت هشت صبح رادیو را روشن کردیم و پیاده شدن آمریکاییها رادر شمال آفریقا شنیدیم، زمینه‌های مشترکی برای هیجان زدگی داشتیم.^{۱۲۶}

۱۲۵. Frank Allan Grafton Cook (۱۹۰۲-۷۳). مأمور اداره کنسولی شرق. کنسول در ریاط از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹. کنسول در تهران با رتبه محلی دبیراول در سال ۱۹۴۱. کفیل کنسولگری تبریز از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲. کنسول کرمانشاه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴.

۱۲۶. مقصود عملیات موسوم به «مشعل» است. پیاده شدن متفقین در الجزایر و مراکش در هشت نوامبر ۱۹۴۲ یکی از بزرگترین تهاجمات دریا-خشکی در تاریخ جنگ تا به امروز است.

شنیدن مقاومت سرسختانه فرانسویان غمناک است و آن‌هم تحت فرمان نوگس^{۱۲۷} نماینده ارشد مقیم که به نظر می‌رسید به‌هنگام آتش‌بس درصدد پیوستن به فرانسه آزاد بوده، ولی فرانسویان در چنان سردرگمی ذهنی و اخلاقی به‌سر می‌برند که قادر به هر کاری هستند. به‌سختی می‌توان کسی را یافت که آرزوی سرکوبی آلمانیها را نداشته باشد و با این‌همه فرانسویان هستند که باید عده‌ای از انگلیسیها و آمریکاییها را بکشند تا تصورات خودشان را از مفهوم ترس ارضا کنند. یا بدان دلیل که ردل شناخته‌شده‌ای همچون دارلان^{۱۲۸} به‌آنها بگوید چنین کنند. یا شاید می‌ترسند که اگر جنگ نکنند آلمانیها جنوب فرانسه را اشغال کنند^{۱۲۹}. البته بعد از جنگ در انگلستان بی‌نظمی وجود خواهد داشت، ولی بی‌نظمی هیچ کشوری به پای فرانسه نخواهد رسید. درگیریهای داخلی آن وحشتناک خواهد بود؛ و به‌خاطر آنکه بیشتر از آنها قاطعیت نشان داده‌ایم از ما خوششان نخواهد آمد و همین‌طور به‌خاطر اینکه از قبول شکست سر باز زدیم، هرچند که سایرین گفتند که از پای درآمده‌ایم.

ما حالا مشتاقانه منتظریم بشنویم که آیا به‌بیزرت^{۱۳۰} حمله می‌شود یا به‌بعد موکول می‌گردد.^{۱۳۱} پاکسازی شمال آفریقا و بازگشایی مدیترانه به‌روی کشتیهای ما روی اینجا تأثیر می‌گذارد، چون حمل و نقل دریایی را کوتاه می‌کند و آوردن تدارکات برای ما و برای روسها را آسانتر می‌سازد.

تدارکات برای روسیه یکی از صد موضوعی است که سرگرم آن هستیم، زیرا هرچند نظامیان راه‌آهن خلیج [فارس] تا تهران را می‌گردانند (البته به‌وسیله کارکنان

۱۲۷. Maréchal Charles Noguès (۱۸۷۱-۱۸۷۶). نماینده ارشد مقیم در مراکش از سال ۱۹۳۶. دریاسالار دارلان او را در مقامش ابقا نمود، ولی دوکل او را برکنار کرد.

۱۲۸. Admiral Darlan (۱۸۸۱-۴۲). نامزد جانشینی پتن در حکومت ویشی. به‌هنگام پیاده‌شدن نیروهای متفقین او فرمانده کل نیروهای مسلح در الجزایر بود و با ژنرال کلارک قرار آتش‌بس امضا کرد. دارلان در چهارم دسامبر به‌قتل رسید.

۱۲۹. درواقع آلمانیها دو روز بعد در یازدهم نوامبر سراسر خاک فرانسه را اشغال کردند.

۱۳۰. بندری در شمال کشور تونس.

۱۳۱. بین طراحان متفقین در مورد عملیات مرسوم به «مشعل» اختلاف وجود داشت. انگلیسیها می‌خواستند شهر تونس و بندر بیزرت را قبل از آلمان متصرف شوند و پیشنهاد کردند در بونه واقع در الجزایر در یکصد و چهل میلی شهر تونس پیاده شود. آمریکاییها می‌ترسیدند آلمانیها احتمالاً با کمک اسپانیا تنگه جبل الطارق را مسدود کنند. شهر تونس و بندر بیزرت تا ۷ مه ۱۹۴۳ به‌تصرف متفقین درنیامد. درواقع پس از سقوط فرانسه (ژوئن ۱۹۴۲) کشور تونس به‌حکومت ویشی پیوست و پایتخت آن از نوامبر ۱۹۴۲ تا ۷ مه ۱۹۴۳ در دست نیروهای محور بود.

ایرانی) و ترتیب حمل بار را می‌دهند، ولی با مشکل تنظیم نسبت مناسب میان انتظارات و توقعات گوناگون و امکانات راه‌آهن مواجه هستیم. یکی از این متوقعان ایرانیها هستند، خواه حکومت و خواه افراد معمولی.

در حالی که تدارکات روسیه از طریق جاده‌ها حمل می‌شود، همیشه این سؤال وجود دارد که آیا ایرانیان برای احتیاجات خودشان کامیون کافی دارند؟ بعضی مواقع این امکان هست که کامیونهای کرایه‌ای و حتی کامیونهای نظامی ما کاری برای دولت ایران انجام دهند. مثلاً از طریق حمل سریع چغندر قند به یک کارخانه، یا انتقال گندم به شهری که در مضیقه است. احداث راه و حمل و نقل دو کابوس ماست. گهگاه ایرانیان بهانه برای شکایت دارند، ولی همیشه نمی‌شود با آنها همدلی کرد، چون مأمور معمولی یا هیچ کاری برای کمک کردن به خودش نمی‌کند یا سرگرم پرکردن جیبهایش است. من سه سال است اینجا هستم و هرگز نشنیدم که یک مأمور به خاطر فساد مجازات شده باشد، با اینکه از بیست مأمور یک نفر درستکار نیست. مأمور مربوطه با تقسیم رشوه‌ها با رؤسایش خودش را حفظ می‌کند. در حال حاضر که انضباط کاهش یافته و اوضاع غیرعادی است، مبالغ رشوه جمع شده به حدی زیاد است که متهم می‌تواند به آسانی همه مأموران دادگستری را بخرد و خود را آزاد کند. شریدان مستشار آمریکایی وزارت خواربار یک جریان فساد را که به داخل سیستم تدارک نان رخنه کرده بود علنی ساخت. گندم در انحصار دولت است و این مأموران دولت هستند که تا لحظه تحویل گندم و آرد به نانواییها با آن سروکار دارند. تهران به یک سیلوی عظیم می‌نازد. یکی از سیلوهای متعددی که شاه سابق ساخت. آفرین! فقط نتوانست ذخیره گندمی فراهم آورد که در آنها بگذارد. گندم در سیلو آسیاب می‌شود. بنابراین شما انتظار دارید گندم در سیلو انبار گردد و آرد آسیاب شده همان جا نگهداری شود. اصلاً چنین نیست. گندم در محلی که سه میل دور از شهر است انبار می‌شود و برای آسیاب کردن به سیلو حمل می‌گردد و سپس آرد را به انبار برمی‌گردانند و در نتیجه نانوایان باید برای آوردن آرد سه میل راه اضافی طی طریق کنند. مدیریت بد؟ نه، به هیچ وجه! مدیریتی بسیار خوب برای همه دست‌اندرکاران بجز مصرف کننده: در بین راه انبار و سیلو تعدادی چاه خشک وجود دارد که از آن به عنوان مخازن کیسه‌های اضافی گندم و آرد استفاده می‌شود که هرگز از پایین انداختن آنها از گاریها یا کامیونها کوتاهی نمی‌شود. این یک نمونه از مدیریت

ایرانی است، از صدر گرفته تا به ذیل. چه جماعتی!

چند روز پیش کسی متذکر شد که مواد غذایی در ایران به خوبی سایر کشورها نیست و من گفتم تصور می‌کنم در ایران حتی ویتامینها هم خوب انجام وظیفه نمی‌کنند. این احساسی است که آدم در مورد این مملکت پیدا می‌کند. فکر کردن درباره فلاتی که می‌شود با اندکی درستکاری و کوشش جلوی آن را گرفت حال آدم را به هم می‌زند. ایرانی در حال حاضر به دو جهت از دزدی سود می‌برد: افزودن بر قیمت‌ها تا مرحله قحطی و جز آن و اینکه همیشه انگلیسیها را مقصر قلمداد کند. او اصلاً از روسها ذکری به میان نمی‌آورد، چون که روسها ممکن است کمی خشن باشند. معمولاً می‌گویند خرید مواد غذایی از جانب ما بیشترین تأثیر را در افزایش قیمت‌ها دارد. یا می‌گویند که دستمزدهای کلانی که ما به کارگران راهسازی و دیگر کارهای عمومی می‌دهیم بیشتر از آن است که کالاهای نقصان یافته موجود در کشور بتواند جوابگو باشد.

در حقیقت تورم چندین سال در حال افزایش بوده است (قیمت‌ها بین ژوئن ۱۹۴۰ و ژوئن ۱۹۴۱ یعنی قبل از اشغال [ایران] به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت) چون دولت ایران هرگز به بودجه خود توازن نبخشیده است، بلکه همیشه با کسر بودجه گذران کرده که در حال حاضر حدود ۲۴,۰۰۰,۰۰۰ پوند است. مبلغی کلان برای یک مملکت. علت دیگر تورم در طول سال گذشته اعطای امتیازات بی حساب به وسیله بانک ملی بوده است. تصور می‌شد برای جلوگیری از تورم و سفته‌بازی دادن اعتبارات محدود می‌شود ولیکن در واقع به شیوه‌ای لاقیدانه حاتم بخشی شد. این جای تعجب نیست، چون مدیرکل بانک ملی^{۱۳۲} هر چند یکی از دو یا سه نفر مرد درستکار در ایران است، چیزی درباره امور مالی نمی‌داند. کافی است به اداره اعتبارات رفت و رشوه کلانی به منظور اخذ بالاترین اعتبار پرداخت و با دست پر بیرون آمد و تمام موجودی یک جنس را خرید به این امید که روز بعد به دو برابر یا همین حدود فروخت.

چند روز پیش در روزنامه‌ها اعلام رقت‌انگیزی ملاحظه شد حاکی از آنکه

۱۳۲. حسین علامدیرکل بانک ملی از سپتامبر ۱۹۴۱ تا دسامبر ۱۹۴۲. در دسامبر ۱۹۴۲ ابوالحسن ابتهاج که به صداقت و قابلیت شهرت داشت جانشین حسین علا گردید و تا ژوئیه ۱۹۵۰ در این سمت بود. تا قبل از تصویب قانون خرداد ۱۳۳۹ و تقسیم وظایف بانک ملی و تأسیس رسمی بانک مرکزی ایران وظیفه حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات و نشر اسکناس به عهده بانک ملی (بانک دولتی) بود.

چون ملکه مادر به واسطه کمبود نان غمگین شده، از املاک خود برای خیرات عمومی گندم اهدا نموده است. واقع امر این بود که مستشار آمریکایی کشف کرده بود ملکه مادر، مثل سایر زمینداران، با نگهداری گندم بیش از نیاز مصرف خود و بذر سال بعد، قانون ضداحتکار را نقض می‌کند.

ارکرت سرکنسول مادر تبریز که اخیراً در سرزمین کردها بوده به یک زن نروژی برمی‌خورد^{۱۳۳} که با یک کرد ازدواج کرده و در روستایی دورافتاده زندگی می‌کند. ظاهراً این زن در آنجا خیلی نفوذ و قدرت داشته است. ارکرت این زن را به تبریز بازمی‌گرداند که با او و همسرش زندگی کند. زن که متولد نروژ است، به آمریکا برده می‌شود و در آنجا درس می‌خواند و دوره پرستاری می‌بیند. او به عنوان پرستار بیمارستان میسیون آمریکایی به تبریز می‌آید و عاشق مرد کردی چند سال جوانتر از خودش می‌شود و آن قدر بی‌پروا بوده که با او ازدواج کند. از آن زمان در روستای دورافتاده شوهرش زندگی می‌کند. میزان دوری روستا را می‌توانی از روی این واقعیت که زن از سقوط فرانسه یا حتی اشغال نروژ به وسیله آلمان چیزی نشنیده بوده قضاوت کنی.

ژنرال میتلند ویلسون^{۱۳۴} یک هفته یا همین حدود پیش اینجا بود. قرار بود کنفرانسی در اینجا تشکیل شود و ژنرال ویول و ژنرال الکساندر^{۱۳۵} در آن حضور یابند، ولی لغو شد. ممکن است بعداً برگزار شود. من از ویلسون خوشم آمد. مردی است بزرگ و عظیم‌الجثه با چهره‌ای مطبوع. وقتی حمله در مصر شروع شد او اینجا بود، بنابراین در مورد نقشه جنگ همه چیز را فهمیدم. موفقیت حمله به خودی خود خبر داغی بود، ولی من حالا به خودم اجازه می‌دهم به امکان تصرف تریپولی از سمت دیگر خوشبین باشم.

در دفتر یادداشت روزانه‌ام فهرستی از موضوعات مناسب برای نامه دارم و

۱۳۳. Miss Dahl. نام شوهرش حبیبی بود، از یک خانواده مهابادی. خانم دال در میان کردها مامای می‌کرد. (ا.ک.ل.)

۱۳۴. Sir Henry Maitland (Lord) Wilson (۱۸۸۱-۱۹۶۴). فیلد مارشال. فرمانده ارتش نهم و نیروهای متفقین در سوریه در سال ۱۹۴۱. فرمانده نیروی زمینی در ایران و عراق از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳. فرمانده نیروی زمینی در خاورمیانه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴.

۱۳۵. Earl Alexander of Tunis (۱۸۹۱-۱۹۶۹). فیلد مارشال. فرمانده کل نیروهای خاورمیانه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳. فرمانده کل ارتشهای متفقین در ایتالیا از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴. فرمانده عالی ستاد مشترک متفقین در منطقه مدیترانه از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

به نظر می‌رسد که این فهرست به‌انتها رسیده باشد. این تا اندازه‌ای به‌خاطر این است که من معمولاً بیشتر از آن گرفتارم که موضوعات «مجاز» را یادداشت کنم و تا اندازه‌ای هم به‌علت اینکه موضوعات غیر مناسب برای نامه زیاد است. یکی از موضوعاتی که بخصوص جالب به نظر می‌رسد ممکن است طی چند هفته بعد بنویسم، ولی حالا نه. واقعاً خیلی مهیج است^{۱۳۶}. به هر حال نباید به هفته‌های کسل‌کننده‌ای که برخلاف معمول بی‌هیچ هیجان و بحران فرصتی برای مطالعه دارم اهمیتی بدهم.

رادیو آلمان هر روز از برلین سه برنامه به زبان فارسی پخش می‌کند. روی امواج دو برنامه - احتمالاً به وسیله روسها - اختلال ایجاد می‌شود، ولی یک برنامه شنیده می‌شود و ما آن را یادداشت می‌کنیم تا سر فرصت بخوانیم. برنامه به وسیله یک زرتشتی^{۱۳۷} خیلی زیرک، که برای فرار از تعقیب به‌خاطر کلاهبرداری به آلمان گریخته، اجرا می‌شود. او کاملاً فاقد اصول اخلاقی است، ولی خیلی زیرک است و مزخرفاتی که سر هم می‌کند به مذاق ایرانی بی‌فرهنگ خوش می‌آید. در چند روز اخیر با گزارشهای او در مورد جنگ مصر سرگرم بودیم. این است یک نمونه آن: ایتالیا و آلمان عملیاتشان را محرمانه انجام دادند تا به دشمن اجازه دهند با سر به طرف نابودی پیش رود. جنگ مصر نمونه کامل یک جنگ صحرایی است. برای دیدن نتیجه، ما باید مدتی صبر کنیم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هیجدهم نوامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۸/۲۷]

به نظر می‌رسد سفیر شوروی برای یکبار هم شده دریافته که بحران پول رایج، منافع روسها را هم مانند انگلیسیها تحت تأثیر قرار داده است. ما با هم نزد رئیس و نایب‌الرئیس مجلس رفتیم و شفاهاً فهرستی طولانی از مواردی را که مجلس به‌ظاهر از سر دشمنی با متفقین عمل کرده است برشمردیم و به اطلاع آنان رسانیدیم که ما از این رفتار به شدت ناراحت هستیم و از آنان خواستیم همین مطالب را به اطلاع نمایندگان مجلس برسانند.

^{۱۳۶}. این موضوع ممکن است به انتصاب آرتور میلسپو به عنوان مدیرکل مالیه مربوط باشد، اقدامی که ریدر بولارد مدتها از آن حمایت می‌کرد. قانون اجازه این انتصاب در نهم نوامبر از تصویب مجلس گذشت و میلسپو در ماه فوریه بعد وارد تهران شد.
^{۱۳۷}. مقصود بهرام شاهرخ است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه نوزدهم نوامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۸/۲۸]

[قوام به سه سفیر (انگلیس، روسیه، آمریکا) گفته بود یا باید استعفا بدهد یا مجلس باید منحل شود - ویراستار متن انگلیسی]. شاه مرا فراخواند و نظرم را پرسید. من نظر خودم و دو همتایم را گفتم... به او گفتم اگر ما با انحلال [مجلس] موافقت داریم به خاطر هماهنگی با جنگ است و نه اینکه نخست وزیر را وادار به تغییرات اساسی کنیم.

تهران - بیست و دوم نوامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۱]

من کم کم به فکر شام کریسمس برای کارکنان افتاده ام. عده کارکنان در سه جشن سالیانه آخر، تقریباً سی و پنج، چهل و شش و نود و پنج نفر بود. امسال اگر من همه [افراد] دفتر روابط عمومی - سازمان تبلیغات که از کنار وابسته مطبوعاتی سبز شده است - را هم حذف کنم، امیدوارم شمار میهمانان را به حدود صد و ده نفر کاهش دهم. من نمی توانم همه آنها را [دور میز] بنشانم، بنابراین باید یک شام ایستاده برگزار کنیم. میهمانی به نحو متعادل تری نسبت به سال گذشته برگزار خواهد شد. در این مدت قیمتها تقریباً دو برابر شده و مشروبات در حال ته کشیدن است. باید به تو یادآوری کنم که ما برای جشن کریسمس از مترجمهای ایرانی و همسرانشان دعوت می کنیم و امسال در نظر دارم تلفنچیهای ایرانی را هم دعوت کنم. ما صد و ده نفر کارمند انگلیسی نداریم.

آقای سندیز^{۱۳۸} دبیر دارایی در وزارت جنگ (داماد نخست وزیر) این هفته چند روز نزد من اقامت داشت. همین طور فیتزروی مک لین^{۱۳۹} یکی از دبیران وزارت امور خارجه که با استعفایش به منظور پیوستن به ارتش موافقت نشد و خودش را نامزد نمایندگی پارلمان از جایی کرد که خود به خود به خدمات دولتی اش پایان

۱۳۸. Duncan Sandys (Lord Duncan-Sandys) (۸۷-۱۹۰۸). نماینده پارلمان از نورث وود از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵. عضو مالی شورای نظامی از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳. دبیر وزارت تدارکات از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴. وزیر دفاع از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹. ارتقا به مقام لردی در سال ۱۹۷۴. او در سال ۱۹۳۵ با دایانا دختر چرچیل ازدواج کرد و در سال ۱۹۶۰ وی را طلاق داد.

۱۳۹. Sir Fitzroy Maclean متولد سال ۱۹۱۱. خدمت در سفارتخانه انگلیس در مسکو از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹. خدمت در هنگ خدمات ویژه هوایی در سال ۱۹۴۲. خدمت با درجه سرتیپی در میان پارتیزانهای یوگسلاوی از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵. نماینده پارلمان (حزب محافظه کار) از لنکستر از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۹.

می‌بخشید. او بعداً با کمک کمونیستهای محل که از وی به‌خاطر آنکه احتمال داشت بیشتر به شوروی کمک کند در برابر فنر براکوی^{۱۴۰} حمایت کردند انتخاب شد. در مورد مک‌لین حکایتی وجود دارد که قصد داشتم وقتی نزد من بود صحت و سقم آنرا به تفصیل بپرسم، ولی فراموش کردم.

مک‌لین همراه یک واحد کماندویی به شهری در لیبی^{۱۴۱} حمله می‌برد و وقتی بعد از حمله به اتومبیلش بازمی‌گردد با یک نگهبان ایتالیایی درگیر می‌شود. مک‌لین زبان ایتالیایی را کامل حرف می‌زند و من اعتقاد دارم این صحیح است که او نگهبان را به‌خاطر عدم هوشیاری به‌باد ناسزا گرفته و وادارش کرده همه افراد نگهبانی را از خواب بیدار کند و پس از سان دیدن از آنها به‌دنبال کارش رفته است.^{۱۴۲}

من نمونه کوچکی از تبلیغات ابلهانه [رادیو] آلمان به زبان فارسی را نقل کردم. حالا یک نمونه بهتر: «تمام روزنامه‌ها در فرانسه پیام هیتلر خطاب به فرانسویان را در صفحه اول چاپ کرده‌اند.» این تبلیغات حالا که دیگر آلمان پشمن ریخته قطعاً زهرش را از دست داده است. آدم احساس می‌کند ایرانیانی که در نقش جارچی آنرا مطرح می‌کنند، کم‌کم به تردید افتاده‌اند. من امیدوارم لردها و -هاو^{۱۴۳} هم به تردید افتاده باشند. چه بر سر موجوداتی مثل لرد «هاو» خواهد آمد؟ موجود بدبخت دیگر پسر ارشد امری^{۱۴۴} خواهد بود.

دو روز قبل رادیو برلین به زبان فارسی گفتاری پخش کرد که می‌گفت از یک کشور بی‌طرف پخش می‌شود. گفتار پر از گنده‌گویی آیین نازیسم بود و انگلیسیها را از آمریکاییها و یهودیها می‌ترساند و می‌گفت که تنها پناه ما انگلیسیها در برابر اینان ارتش آلمان است.

۱۴۰. Lord Fenner Brockway (۱۸۸۸-۱۹۸۸). در سال ۱۹۱۴ به‌خاطر اعتراض عامدانه به زندان افتاد. مبارز اصلاح امور زندانها و استقلال هند و بسیاری مسائل بین‌المللی، سوسیالیستی و انسانی. نماینده پارلمان از حزب کارگر. مقصود بنغازی است. ۱۴۱.

۱۴۲. شرح ماجرا را می‌توان در کتاب او پرخوردهای شرقی (۱۹۴۹) یافت و همین‌طور شرح دلایلی که او را به ایران کشید و ماجرای مأموریت جالبی که شامل فرماندهی نیروهای ایرانی در اصفهان بود، کاری که به‌خوبی از عهده‌اش برآمد.

۱۴۳. William Joyce (Lord Haw Haw)، در نوزدهم سپتامبر ۱۹۴۵ به‌علت «طرداری خائنانه از دشمنان پادشاه انگلستان در آلمان از طریق پخش تبلیغات رادیویی بین هیجدهم سپتامبر ۱۹۳۹ تا دوم ژوئیه ۱۹۴۵ محکوم» و به‌دار آویخته شد.

۱۴۴. John Amery، پسر لئو امری دبیر دولت انگلستان در هند از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵. دوران جنگ را در آلمان گذراند و سعی کرد زندانیان جنگی انگلیس را به مبارزه به‌نفع آلمان ترغیب کند. او را به انگلستان بردند و در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵ به‌گناه خیانت به‌ملک و ملت اقرار کرد و متعاقباً اعدام شد.

هنکی دبیراول ما می‌گوید که این امری بی‌جهت نیم‌وجبی و حشمت‌ناکی بود که والدینش بدون اینکه هرگز به خواسته‌های بی‌جگانه‌اش نه بگویند بزرگش کردند. ما در اینجا یک بحران بزرگ داشتیم، اما دو روز قبل مطابق میل من حل و فصل شد. نه اینکه ما نگرانیهای زیادی نداشته باشیم، بلکه این یکی از آن نگرانیهای عمده بود.

ما یک قرارداد مالی داریم که براساس آن دولت ایران متعهد است برای حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] با تسعیر لیره استرلینگ (هر پوند ۱۲۸ ریال) پول رایج ایران تهیه کند.^{۱۴۵} مخارجی که ما متحمل آن هستیم (مثل مخارج هزاران کارگری که در جاده‌ها کار می‌کنند) به ریال بیشتری احتیاج دارد که بدون افزودن بر نشر اسکناس در مواقع لزوم نمی‌توان تأمین کرد، اسکناسی که به هر حال قبل از جنگ هم کمتر از نیاز کشور بود. نشر اسکناس جدید در بیشتر کشورها تحت کنترل نوعی کمیسیون معتبر است، ولی در ایران موقوف به تصویب مجلس است که کوچکترین اطلاعی از مسائل مالی ندارد، حال آنکه اطلاع هوشمندانه‌ای در باج‌خواهی دارد. نتیجه مباحثات مجلس نه تنها منجر به تحریف حقایق شد، بلکه چون بعضی از نمایندگان می‌گفتند افزایش نشر اسکناس لزوماً منجر به افزایش قیمت‌ها می‌شود، باعث شد تجار بلافاصله قیمت‌های خود را بالا ببرند. سرانجام ما سرکردگان مجلس را مجبور کردیم که در مورد پول رایج قضیه به کمیسیون مناسبی ارجاع شود، اما چون این مستلزم نفی مجلس بود و دست کم گرفتن قدرتی که آنها خیلی دوست دارند، این کار آسان نبود.

قرار است چند روز دیگر یک باشگاه جدید برای واحدهای انگلیسی افتتاح شود و ریاست برنامه افتتاح با من است. فکر می‌کنم برای آنها درباره دانش‌آموزی بگویم که در یک کشتی «شرکت شبه جزیره ایبری و شرق» در راه طنجه تقلا می‌کرد بفهمد چقدر تا موز می‌تواند بخورد و قبل از اینکه خدمه کشف کنند که چه اتفاقی افتاده است به شماره نوزده رسیده بود؛ و به آنها خواهیم گفت که در باشگاه جدید محدودیتی در تعداد موزهایی که آنها ممکن است بخورند وجود ندارد. البته موزی

۱۴۵. قرارداد مالی ایران و انگلیس که در ۲۶ ماه مه ۱۹۴۲ به امضای طرفین رسید می‌بایست به تصویب مجلس برسد و تا آن زمان ماده واحدی به شرح زیر تصویب شد: بانک ملی ایران مجاز است علاوه بر ۲۷۰۰ میلیون ریال اسکناس که تاکنون اجازه انتشار آن داده شده است تا میزان ۳۰۰ میلیون ریال به جریان بگذارد. پشوانه مبلغ ۳۰۰ میلیون ریال مذکور تابع مقررات قانون نوزدهم اسفند ۱۳۱۸ خواهد بود.

در کار نیست! این برای سربازان ساده چیز خوشمزه‌ای خواهد بود. همچنین از آنها خواهم خواست از مغازه‌ها مواد غذایی نخرند. قیمت‌ها از سال گذشته خیلی افزایش یافته است و هرچند این تا حدی ناشی از بی‌لیاقتی دولت و حرص تجار است، ولی حضور ارتشهای خارجی و پناهندگان لهستانی هم بی‌تأثیر نیست. یکی از ناراحتیهای ایرانیان این است که می‌بینند چیزی را که در یک مغازه با کلاه گذاشتن بر سر یک سرباز انگلیسی می‌فروشند، می‌توانند در غیاب ما بسیار ارزانتر بخرند. فرماندار کل فلان منطقه که واحدهای ما در آنجا مستقر است به فرماندار نظامی ما شکایت کرده که از زمان ورود واحدهای انگلیسی قیمت خرید تخم مرغ، میوه و شیرینی به میزان قابل ملاحظه‌ای بالا رفته است. فرماندار نظامی که خودش یک پیوریتن^{۱۴۶} و قناعت‌پیشه است، دستور می‌دهد که واحدها نباید از بازار مواد غذایی بخرند و به جیره مکفی خود و رفع کسری آن با آنچه می‌توانند از فروشگاه ویژه نیروی زمینی و هوایی بخرند قانع باشند. من مایل‌م در تهران نیز بجز رستورانهای شخصی که افراد هنوز مجاز به خوردن غذای مختصری در آن هستند، اقدام مشابهی صورت بگیرد.

در نیواستیتسمن خواندم که مردم انگلستان درباره قدرت خرید فوق‌العاده نظامیان آمریکایی نگران هستند. آنها از مغازه‌ها اشیای لوکس می‌خرند و به عنوان هدیه به میهنشان می‌فرستند. اشیایی که سربازان ما توان خرید آنرا ندارند و شهروندان هم به توصیه دولت، به جهت اقتصادی، مجاز به خرید آن نیستند. در یک ناحیه ایران عده‌ای آمریکایی مشغول کار هستند که قبل از ورود آمریکا به جنگ استخدام شده‌اند و در نتیجه حقوقهای کلان می‌گیرند. داوطلبان دیگر هم خواهان دریافت چنین دستمزدهایی هستند. همتای آمریکایی من می‌گوید کارگران ۱۰۰۰۰ دلار (۲۵۰۰ پوند) در سال می‌گیرند و یکی از آنها وظیفه‌ای جز این ندارد که مانع ورود ایرانیان به مستراحهای ویژه آمریکاییها شود. از طرف دیگر چون حقوق خود همتای من ناکافی است، شاید حسادت می‌کند. او نگران است که مبادا کارگران آمریکایی همچنان در اینجا مستقر باشند و قیمت‌ها را باز هم افزایش دهند. من به جرئت می‌گویم که او قطعاً نگران تأثیر ودکای ارزان بر روی خلق و خوی آمریکایی جماعت است که در مقابل مشروب به خوبی مقاومت ندارند.

۱۴۶. Puritan، عضو فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که به ایمان راسخ و زندگی ساده گرایش دارند.

نمی‌دانم حرف نخست‌وزیر که: «من صدراعظم نشده‌ام تا شاهد تجزیه امپراتوری انگلستان باشم» چه تأثیری بر مردم انگلستان گذاشته است. در اینجا، برخی از ما از شنیدن این ادعا واقعاً سرمان را از روی تأسف تکان دادیم. ادعایی که هرچند با توجه به آمادگی برخی از آمریکاییها برای انجام خدمتی به خرج ملت دیگر به اندازه کافی قابل فهم به نظر می‌رسد، اما می‌شد این حرف را به شیوه‌ای مؤدبانه‌تر زد. این حرف سریعاً به ما منتقل شد. آقای ویلکی^{۱۲۷} ظاهراً این اظهار را مناسب یافته و در مقام مردی که امیدوار است رئیس‌جمهور شود آن را برای حمله به رقیب برگزیده است. «اصلاح» (به‌زعم ما) امپراتوری بریتانیا، در برنامه حزب جمهوریخواه، سکوی پرش خوبی است: چون (۱) ضدانگلیسی است؛ (۲) تقدس دارد؛ (۳) در آن پول هست. شاید عصبانی باشم، اما این سنت آمریکاییها که هر ناسزا یا دروغی، اگر متوجه انگلیس باشد، دیگر ناسزا و دروغ نیست، همراه با سنت دیگرشان که کوچکترین انتقاد از هر چیز آمریکایی، از جانب هر کس که انگلیسی باشد، به‌طور قطع هم دروغ و هم ناسزا است، کم‌کم دارد از سکه می‌افتد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هشتم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۱۷]

تظاهرات امروز صبح جلوی مجلس به‌خاطر وضعیت ارزاق به یک غارت و بلوای نسبتاً جدی منجر شد. خانه نخست‌وزیر غارت و به‌آتش کشیده شده است... من نمی‌توانم شاه را از سهمی که در این ماجرا داشته تبرئه کنم. شاه دیروز به‌بعضی نمایندگان مجلس که فراخوانده بود گفت: اگر کاری انجام نشود انقلابی از پایین صورت خواهد پذیرفت. شاه سپس اشاره می‌کند که: انقلابی از بالا بهتر خواهد بود. عدم مداخله شهربانی و ارتش به‌دستور بعضی مقامات بلندپایه ظاهراً محتاج توضیح است. [ریدر بولارد مثل بیشتر کسان دیگر نسبت به تمایل شاه از کوشش برای بی‌اعتبار کردن نخست‌وزیر مشکوک بود - ویراستار متن انگلیسی].

۱۲۷. Wendell L. Willkie (۱۸۹۲-۱۹۴۴). وکیل دعاوی. نامزد جمهوریخواهان برای احراز مقام ریاست جمهوری در سال ۱۹۴۰. او از روزولت شکست خورد و روزولت برای سومین بار به‌ریاست جمهوری برگزیده شد. ویلکی به‌خواست روزولت از اوت تا اکتبر ۱۹۴۲ به‌مسافرت دور دنیا رفت که حاصل آن کتاب پرفروش یک جهان بود. ویلکی به‌ایران هم آمد و چندروزی در تهران اقامت گزید. پیام او در مورد تصمیم ایالات متحد در مبارزه با دول محور از رادیو تهران پخش شد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

دوازدهم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۲۱]

نظم دوباره برقرار شده. سپهبد [امیر] احمدی فرماندار نظامی تهران است. روزنامه‌ها توقیف شده‌اند. بعضی روزنامه‌نگاران دستگیر گردیده‌اند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

پانزدهم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۲۴]

[ریدر بولارد دو ساعت به‌طور خصوصی با شاه گفتگو می‌کند - ویراستار متن انگلیسی] شاه از اینکه بی‌دلیل گفته شود او محرک تظاهرات بوده عصبانی بود. من با گفتن اینکه اینجا مشخصاً مملکت شایعه و دسیسه است و اینکه من خودم تقریباً متعجب هستم که سفارت حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] هنوز متهم به طراحی توطئه نشده، او را آرام کردم.

تهران - هیجدهم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۲۷]

هرگز تهران را به این آرامی ندیده بودم. همه ساکنان، بجز اشخاص متشخص مانند دیپلماتهای خارجی، برای ثبت‌نام جهت صدور کوپن جیره‌بندی نان درون خانه‌ها مانده‌اند. امید است مصرف روزانه گندم در تهران از ۲۵۰ تن به حدود ۲۰۰ تن کاهش یابد. جیره از مقداری که بعضی از اغنیا در حال حاضر می‌توانند بخرند به مراتب کمتر خواهد بود، ولی بیشتر از آن است که بسیاری از مردم طی و انفسایی که یکی از بدبختیهای مردم فقیر در ایام اخیر بوده است می‌توانستند بخرند. بعد قرار نیست به‌مردمانی که از ولایات آمده‌اند و در تهران کاری ندارند کوپن داده شود و گمان می‌رود این کار هم احتمالاً بسیاری از این افراد را مجبور کند به روستاهایشان بازگردند.

من احتمالاً قبلاً نوشته‌ام که در این مملکت بی‌دروپیکر نان در شهرها ارزانتر از گندم در روستاهاست، تا حدی که بسیاری از روستاییان تمام گندمشان را فروخته و به‌شهر آمده‌اند و از محل سود حاصله با نان زندگی را می‌گذرانند. در زمانی که تهیه نان خیلی مشکل بود وزارت امور خارجه ایران یک نانوایی را به هیئت‌های دیپلماتیک اختصاص داد. نانها نزد شیخ‌السفرای جمع می‌شد و ما آنرا از او تحویل

می‌گرفتیم. من خیلی کم نان می‌خورم، ولی مجبورم برای میهمانان نگاه دارم که عده‌شان کم نمی‌شود.

دو هفته پیش لرد موین، معاون آقای کیسی، با دو کارمند و شخصی از وزارت کار (در حال حاضر زیر نظر وزیر کشور است) برای بررسی حقوق و هزینه زندگی، میهمان من بودند. در حال حاضر معاون قاضی عسکر که از بغداد آمده در خانه من است و در اجرای یک امریه سلطنتی در مورد تدوین یک نظامنامه قرض و محکم به ماکمک می‌کند؛ و یک کارشناس کشاورزی به نام بیلی^{۱۴۸} که در آتن با او آشنا شدم. او یک طرح عظیم کشت گندم و پنبه را در لیک کوپیس^{۱۴۹} [یونان] اداره می‌کرد. فردا سریشک خاورمیانه برای سه روز به اینجا می‌آید و دو روز بعد وزیر مختار جدید استرالیا^{۱۵۰} در روسیه با دو نفر از کارمندانش خواهد آمد. اکثر روزها برای ناهار میهمان دارم. ظرف چند روز آینده به افتخار افراد [هنگ] سی فورث^{۱۵۱} که اینک اینجا اقامت دارند یک میهمانی بزرگ برگزار می‌شود و البته میهمانی کریسمس برای صدوده نفر هم سر جای خودش باقی است.

صاحب یکی از سینماهای تهران دیروز تمام افراد هنگ اسکاتلندی سی فورث را به دیدن یک فیلم مجانی دعوت کرد و وقتی نفرات از جلوی سفارتخانه می‌گذشتند از وزیر مختار^{۱۵۲} خواسته شد از آنها سان ببیند. این کار از بازدید واحدها راحت تر است. سرهنگ شومبرگ^{۱۵۳} که شب قبل وارد شده بود میهمان من بود. او برای دیدن رژه هنگ قدیمی اش درست به موقع رسیده بود. شومبرگ داوطلبانه آمده تا هر کاری که باشد انجام دهد و قرار است به عنوان مأمور رابط در فارس (شیراز) به کار مشغول شود. سمتی که برای عده‌ای از مأموران وابسته به کنسولگریهای مختلف ابداع شده و وظیفه آنها کمک و نظارت به کار مقامات محلی در جمع‌آوری گندم برای مصرف شهرهاست. این اقدام وظیفه دلچسبی نیست، ولی به انجامش می‌ارزد. شومبرگ در یک استان ایلیاتی خیلی بزرگ به کار خواهد پرداخت، و این پاداشی برای زحمات اوست. ما عده زیادی افراد مختلف

148. Bailey

149. Lak Kopais = Copais

۱۵۰. William Slater، رئیس مجلس قانونگذاری ایالت ویکتوریا در استرالیا از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲.
وزیر مختار استرالیا در مسکو از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳.

151. Seaforth

۱۵۲. مقصود خود ریدر ویلیام بولارد است.

153. Schomberg

به عنوان مأمور رابط داریم: یک غیرنظامی از برمه، یک سرهنگ پلیس برمه در دولتهای شان^{۱۵۴}، یک هندی از ارتش هندوستان، یک نفر اهل آفریقای جنوبی که در طول جنگ گذشته در «پلیس جنوب ایران»^{۱۵۵} خدمت می‌کرده و اندکی فارسی یاد گرفته است و چندین نفر دیگر. ذکر «پلیس جنوب ایران» به یادم آورد که کتاب کسل‌کننده تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس^{۱۵۶} به فارسی ترجمه شده و به زودی منتشر می‌شود. با آنکه این کتاب دارای اطلاعاتی است که در جای دیگر پیدا نمی‌شود، ولی خودپرستی که از هر صفحه آن تراوش می‌کند مسخره است؛ و فکر اینکه به فارسی منتشر شود نازاحت‌کننده است. این کتاب به ایرانیان دید نامطلوبی از یک نویسنده انگلیسی می‌بخشد. یک عبارت آن را به یاد می‌آورم که قریب به این مضمون است: «این کاخ باشکوه را که من ده سال قبل در آن اقامت داشتم شاه عباس ساخته». اما جای جای کتاب آکنده از جملاتی است که همین قدر مسخره است. به هر حال من باید پشتکار پیرمرد را ستایش کنم. او هفتاد و پنج سال دارد و در مورد کتابش، مکاتبه گسترده‌ای با مترجم^{۱۵۷} می‌کند. همه نامه‌ها و ضمائم و نسخ به خط کاملاً خوانای خودش است.

در هشتم دسامبر [۱۷ آذر ۱۳۲۱] در خیابانها نوعی قیل و قال وجود داشت. جلوی مجلس مختصر تظاهراتی با شرکت دانش‌آموزان برگزار شد (یکی از چیزهایی که می‌خواستند امتحانات آسان‌تر بود). بعد جمعیت قابل ملاحظه‌ای گرد آمد. شهربانی هیچ کاری نکرد و وقتی نیروی نظامی فراخوانده شد باز کاری صورت نگرفت. تا حدود پنج بعد از ظهر که عده‌ای از چپاولگران دستگیر شدند. بعضی از مغازه‌ها و انبارهای قندوشکر دولتی غارت شد و در پایان گروهی خانه نخست‌وزیر را غارت کردند و هر چیزی را که نمی‌توانستند ببرند شکستند و آتش زدند. من دلایل این کار را می‌دانم، اما مانند هرودوت از افشای آن معذورم. لرد

۱۵۴. Shan States، شامل سی و دو دولت نیمه‌مستقل سابق، واقع در مرز شرقی برمه که در سال ۱۹۴۷ به اتحادیه برمه پیوستند.

۱۵۵. نیروی متشکل از حدود شش هزار نفر ایرانی تحت تعلیم و نظارت افسران انگلیسی به فرماندهی سایکس که در سال ۱۹۱۶ در جنوب ایران (فارس، کرمان، یزد و اصفهان) تأسیس شد.

۱۵۶. Sir Percy Sykes (۱۸۶۷-۱۹۴۵)، نظامی و مستشرق. از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ وظیفه تأسیس و سرپرستی تشکیلات «پلیس جنوب ایران» را به عهده داشت. از جمله تألیفات او می‌توان به این عناوین اشاره کرد: تاریخ ایران (۱۹۱۵)، ده هزار میل در ایران (۱۹۰۲)، افتخار عالم تشیع (۱۹۱۰)، تاریخ اکتشافات جغرافیایی. ۱۵۷. مقصود محمدتقی فخرداعی گیلانی است.

مورین آن روز اینجا بود و بی‌لیاقتی شهربانی را به‌چشم دید. در حدود ساعت شش افراد شهربانی را دیدم، یعنی وقتی که تازه شروع به‌جلوگیری از غارت و شکستن اشیاء و بخصوص شیشه پنجره‌ها کرده بودند. شیشه‌هایی که قابل تعویض نیستند، چون تقریباً شیشه‌ای برای خریدن وجود ندارد. کمبود نان به‌عنوان بهانه آشوب مطرح شده بود، ولی قضیه به‌این سادگی نیست. به‌هر حال برای نخست‌وزیر سخت است که مورد حمله قرار گیرد، آن هم هنگامی که موضوع توافق تأمین گندم را با ما و آمریکاییها به‌پایان رسانده است.

هیجان سیاسی در تهران خیلی بالا گرفته و به‌نظر می‌رسد هر وقت یک نخست‌وزیر تقریباً سه ماه در مقامش دوام آورد و تمام مشاغل را پر بکند و سایر افراد پی ببرند که قرار نیست چیزی نصیبشان شود، به‌اوج خود می‌رسد و تداوم می‌یابد. اگر کسی نداند که بسیاری از روزنامه‌ها فقط چند نسخه چاپ می‌شود و از راه باجگیری گذران می‌کنند، از سمپاشی بعضی از آنها شگفت‌زده خواهد شد.

من می‌پذیرم که مسئله مطبوعات و مجلس، در چنین مملکتی که مردم بی‌مسئولیت هستند و تقریباً تا آخرین نفر فاسد، از درک من خارج است و اینکه نمی‌دانم این مملکت چگونه می‌تواند از انتخاب بین هرج و مرج و استبداد بگریزد. یک حادثه در بی‌نظمی روز هشتم دسامبر: یک زن انگلیسی در حال خرید بوده که می‌بیند از دحام در حال افزایش است. او به‌داخل مغازه‌ای می‌رود. در همین موقع دو نفر دیگر وارد مغازه می‌شوند. مغازه‌دار کرکره را پایین می‌کشد و آنها دو ساعت در آنجایی مانند تا‌خیابان خلوت می‌شود. آن دو نفری که وارد مغازه شدند پلیس بودند! تا زمانی که کارها مثل حالا در روسیه و آفریقای شمالی بر وفق مراد پیش می‌رود، ایرانیان از زور ترس به‌ابراز علاقه خود به‌متفقین ادامه خواهند داد یا حداقل علاقه آنها به‌هیتلر کمتر از سابق می‌شود. من مطمئنم که ابراز علاقه آنها به‌هیتلر به‌خاطر پیروزی خشونت‌آمیز او بود. ایرانیان هم اگر می‌توانستند همین کار را می‌کردند. آنان بی‌رحمی را دارند، ولی شجاعت و قدرت ندارند که از بی‌رحمی خود در یک مقیاس وسیع استفاده کنند.

زمانی پوسترهای کوچکی با تصویر هیتلر در خیابانهای تهران فروخته می‌شد. یک آدم زیرک عکسهای دیگری از هیتلر به‌هنگام یک سخنرانی تهیه کرده بود که دهانش تقریباً به‌طور مسخره‌ای باز بود و در پشت آن بعضی از عبارات زیانبار

کتاب نبرد من هیتلر چاپ شده بود. این عکسها هم به فروش رفت، ولی حالا دیگر حرفی از آلمانها در میان نیست. ایرانی جماعت، آدمی نیست که به یک کشتی در حال غرق شدن بچسبد.

ایرانیان در مورد جمع‌آوری گندم در مراکز عمده شهری سستی نشان داده‌اند. به‌زودی برف زیادی خواهد بارید و راههای فرعی تا چندین ماه قابل استفاده نخواهد بود. بنابراین باید طبق معمول برای مدتی به‌زندگی بخور و نمیر خودشان ادامه دهند. بعضی از شهرهای ولایات با کمبود گندم روبه‌روست، ولی دولت زیاد نگران نیست. آنها می‌خواهند فقط تهران را سیر نگه دارند، چون در غیر این صورت سروصدا به‌راه می‌افتد.

فیلم برپادرفته^{۱۵۸} رسیده است، ولی من نمی‌دانم وقتی دست‌اندرکاران اینجنا کارشان با آن تمام شد چه وضعی پیدا می‌کند. آنها دوست دارند که فیلم سر دو ساعت تمام شود و قیچی‌کردنها وحشتناک است. من می‌خواهم آنرا ببینم، چون چشم‌انداز آن برای من تازگی دارد و دیگر اینکه این فیلم درباره جنگ داخلی آمریکا^{۱۵۹} است که به آن علاقه‌مندم و هرگز نتوانسته‌ام از آن سر در بیاورم.

ایدن به‌ریدر ویلیام بولارد

بیستم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۹/۲۹]

به‌شما تبریک می‌گویم که بحران اخیر را سروسامان دادید. شما از حمایت کامل من برخوردارید و من با [جان وینانت]^{۱۶۰} سفیر آمریکا در مورد مشکلاتی که به‌علت قصور همتای آمریکایی در همکاری با شما در حل و فصل مسائل متوجه منافع عمومی متفقین شد صحبت کرده‌ام.

تهران - بیست و نهم دسامبر ۱۹۴۲ [۱۳۲۱/۱۰/۸]

ویلیام اسلاتر وزیر مختار استرالیا در روسیه و یکی از دبیرانش به‌نام هیدون^{۱۶۱}

^{۱۵۸} Gone with the Wind فیلم آمریکایی به‌مدت ۲۲۰ دقیقه به‌کارگردانی ویکتور فلمینگ و با شرکت کلارک گیبل، ویویان لی، لسلی هاوارد و دیگران. این فیلم در سال ۱۹۳۹ موفق به کسب هفت جایزه اسکار شد.

^{۱۵۹} جنگ بین ایالت‌های شمالی و جنوبی ایالات متحد آمریکا که از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ به‌درازا کشید.

^{۱۶۰} John Winant (۱۸۸۹ - ۱۹۴۷). سفیر ایالات متحد در انگلستان از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

^{۱۶۱} P. R. Heydon متولد ۱۹۱۳. دبیر دوم در سفارتخانه واشنگتن از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴. دبیر دوم در سفارتخانه مسکو در سال ۱۹۴۲.

متجاوز از یک هفته نزد من اقامت داشتند و کیث آفیسر^{۱۶۲} رایزن در یک عمارت دیگر در محوطه سفارتخانه سکنی دارد. این سه نفر، اگر هوا برای عبور از فراز کوهستانها به اندازه کافی صاف باشد، فردا عازم کوی بیشف می شوند. امروز دو نفر دیگر آمدند و تا پرواز هواپیمای بعدی نزد من خواهند ماند: پرفسور کرافورد^{۱۶۳} و مردی به نام دانکن^{۱۶۴} که رهبر یک اتحادیه کارگری در استرالیاست. من از این میهمانان خوشم می آید و آنها را آدمهای جالبی می بینم. اسلاتر حقوقدان است و بیست و پنج سال نماینده پارلمان [ایالت] ویکتوریا [در استرالیا] بوده و در این چند سال اخیر ریاست پارلمان را به عهده داشته است. او در جنگ گذشته عضو ارتش استرالیا در فرانسه بود و بجز این مورد هرگز خارج از استرالیا به سر نبرده است. اسلاتر بیشتر به بره معصومی می ماند که به میان گرگهای روسی فرستاده می شود. به هر حال مردی شریف و مهربان است و اگر هر نوع توهمی درباره اتحاد شوروی داشته باشد، این توهّمات در صورتی که نشانه‌ای از نامهربانی و ظلم در آنجا بیابد دیرپا نخواهد بود. دیروز وقتی دستیار وابسته نظامی ما که به تازگی از مسکو و کوی بیشف بازگشته گفت خدمتکاران روسی که به وسیله هیئت نظامی انگلیس استخدام شده بودند، به دستور مقامات روس، از قبول دعوت میهمانی سال نو که افسران هیئت نظامی می خواستند برای آنان ترتیب دهند، منع شده بودند [اسلاتر] تکان خورد. هیچ دلیلی برای رد دعوت عنوان نشده بود، ولی این مثل همه نمونه‌های دیگری است که نشان می دهد مقامات شوروی مانند همیشه علاقه‌ای ندارند که هیچ نوع دوستی بین شهروندان روس و خارجی‌ان برقرار شود.

رایزن کیث آفیسر که وقتی ژاپنیها به ما حمله کردند در توکیو بود و تا زمان مبادله در بازداشت به سر می برد، یک دیپلمات حرفه‌ای است با ذهنی بیشتر شکاک. دبیر جوان هم که قبلاً مشاور حقوقی بوده کاملاً هوشیار است.

میهمانی کریسمس معرکه بود. سرهنگ گالووی^{۱۶۵} که با ارتش انگلیس مستقر در

۱۶۲. F. Keith Officer (۱۸۸۹-۱۹۶۹). رایزن در توکیو از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. بازگشت به استرالیا بر اساس طرح مبادله در اکتبر ۱۹۴۲. رایزن در مسکو از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. کاردار در چونگ کینگ در سال ۱۹۴۴.

۱۶۳. R. M. Crawford. تحصیل در کالج بیلویل از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰. دبیراول سفارتخانه استرالیا در مسکو از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. استاد تاریخ در دانشگاه ملبورن استرالیا از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۷۰.

164. Duncan

۱۶۵. Arnold Crawshaw Galloway (۱۸۹۵-۱۹۷۷). افسر بخش سیاسی در هند. نایب کنسول

سلطان آباد (اراک) کاری دارد، در مواقع فراغتش بوقلمونهایی پرورش داده بود و دوازده تایی آن را به من فروخت (یک بوقلمون هم برای شگون به آن اضافه کرد، چون فکر می‌کرد بوقلمونها کمی ریز هستند) به قیمتی پایین‌تر از بوقلمونهایی که در تهران می‌توانستم بخرم. پارکس سفره مفصلی چید و حتی وقتی که حدود صد زوج میهمان و دسته موزیک تا خرخره خوردند، مقدار زیادی غذا مانده بود. پارکس میز پذیرایی را پشت درهای بسته چیده بود و بعد چراغ برق را خاموش کرد و میهمانان را به داخل اتاقی راهنمایی کرد که با شعله هشت پودینگ کریسمس روشن می‌شد - شعله‌ها از شکر و الکل متیلک برمی‌خاست. دسته ارکستر برای آهنگهای رقص به وسیله هنگ سی فورث تهیه شده بود. آنها حتی یک نی‌انبان زن هم فرستادند که دور میز رژه می‌رفت و پس از هر بار چرخ زدن به دور میز به زبان اسکاتلندی به سلامتی جمع می‌نوشتید. ایرانیان از این کارها دهانشان باز مانده بود. من مطمئنم نه تنها اعضای ایرانی سفارتخانه و همسران چاقشان، بلکه همچنین اعضای جوان در میان کارکنان انگلیسی هم از میهمانی خوششان آمد. همه این تعریفها در واقع یک دلداری برای سیزده بوقلمون، دو ران خوک شش‌پوندی و مخارج دیگری است که خوب خط بدهی را بالا می‌برد. می‌بخشی که به پول اشاره می‌کنم، اما من برای اینکه هزینه سفره را تا حد غیرانسانی و غیردیپلماتیک پایین نیآورم و از جادادن به افرادی مثل استرالیاییهای خودمان سر باز نزنم - کسانی که برای پیدا کردن حتی یک اتاق درجه دو در هتل مشکل زیادی دارند - در حال حاضر باید بیش از درآمدم خرج کنم. خوشحالم که بگویم وزیر دولت با یک فوق‌العاده موقت برای تقریباً همه کارکنان موافقت کرده است.

وضع نان بهتر نشده. ارتش انگلستان اخیراً مجبور شد با قرض دادن ۱۵۰۰ تن آرد و تهیه مقداری جو که می‌شود با گندم موجود در انبارها مخلوط کرد به نجات تهران بشتابد. ما در این مورد تبلیغات زیادی کردیم، چون دریافتیم مقادیر زیادی - حدود هفتاد هزار تن - گندم که سال پیش به دولت ایران داده‌ایم به حساب حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] نگذاشته‌اند. در حقیقت بسیاری از ایرانیان می‌گویند که باور نمی‌کنند ما اصلاً گندمی برای آنها تهیه کرده باشیم. ایرانیها

→ زاهدان در سال ۱۹۳۴. نماینده سیاسی در کویت در سال ۱۹۳۹. سرکنسول اهواز در سال ۱۹۴۳. نماینده سیاسی در مسقط در سال ۱۹۴۴.

چه مردمان نازنینی هستند! بخصوص ناناها!

فکر می‌کنم این عبارت را از نامه‌ای که اسپرینگ رایس^{۱۶۶} در سال ۱۸۹۹ از تهران نوشته است نقل کرده‌ام که تقریباً از این قرار است: «حاکم جدید منصوب شد. اولین اقدام رسمی حاکم بریدن گوش سه نانا بود و این کار او قیمت نان را چندروزی کاهش داد.» من این موضوع را به نخست‌وزیر که بسیار شوخ طبع است گفتم. او خوشش آمد و گفت: «آهان، فقط برای چندروزی.» حیف که آن حاکم حالا بر سر کار نیست. او می‌توانست مجالی برای بروز دادن استعدادهایش داشته باشد. همان‌طور که می‌دانی دولت به علت تقلب نانوایان و فروش قسمتی از آردی که دولت با قیمت پایین به آنها داده در بازار سیاه، پخت و فروش نان خمیر به خاطر فرار از مقررات مربوط به حدود وزن نان، مخلوط کردن آرد با انواع زغال و سرگین و ارتکاب هر نوع تقلب ممکن دیگر، مجبور به تأسیس یک نانوایی بزرگ مرکزی شده، تا تمام نان مورد نیاز تهران در آن طبخ گردد و نانوایان صرفاً برای توزیع نان به کار گرفته شوند. برای انجام این کار، به شرط صداقت، بالاترین دستمزدی که در حال حاضر می‌توانند بگیرند به آنها داده می‌شود و اصلاً مجبور به طبخ نان نیستند. قابل پیش‌بینی است که آنها صداقت نشان ندهند، چون که به شدت با طرح جدید مخالفند. دیروز بعضی از نانوایان راه زیرکانه‌ای برای بی‌اعتبار کردن نانوایی دولتی پیدا کردند. آنها قرصهای نانی شبیه به نانهای دولتی – که برخلاف آن هر نوع آشغالی در آن بود و مطلقاً قابل خوردن نبود – به همه نانواییهای قسمت پرجمعیت شهر فرستادند. بعد همدستان آنها در مغازه‌ها قسمتی از این قرصهای نان را به عنوان نانی که از نانوایی دولتی آمده به مشتریان خود نشان دادند. تاکنون عاملان این کار شناخته نشده‌اند.

چند روز پیش مایکل ویویان^{۱۶۷} یکی از دوستان من و همچنین فارغ‌التحصیل [کالج] بیلپول سروکله‌اش پیدا شد. وقتی من در مسکو بودم او یک دبیر جدیدالاستخدام در سفارتخانه محسوب می‌شد. بعداً سه سال را در سفارتخانه ما

۱۶۶. Sir Cecil Spring Rice (۱۹۱۸-۱۸۵۹)، دبیر و سپس کاردار انگلیس در تهران از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱، فرستاده ویژه و وزیرمختار انگلیس از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸، سفیرکبیر در واشنگتن در طول جنگ بزرگ از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸.

۱۶۷. J. Michael C. Vyvyan متولد سال ۱۹۰۷، تحصیل در کالج بیلپول از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸، خدمت سیاسی از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰، خدمت در هنگ خدمات ویژه هوایی در ایران و فلسطین با درجه ستوانی، خدمت در واحد کماندویی شماره ۳ ایتالیا در سال ۱۹۴۳.

در واشنگتن گذرانید، ولی به علت عدم علاقه به زندگی دیپلماتیک این شغل را رها کرد و استاد تاریخ آمریکا در [دانشگاه] کمبریج شد. وقتی جنگ شروع شد به ارتش پیوست و به ارتش هند منتقل گردید، چون فکر می‌کرد از طریق آنجا امکان بهتری برای خدمت فعال خواهد داشت. ویویان یکبارہ خود را با درجۀ ستوانی در ارتش هند می‌یابد. بعد داوطلب خدمت در ایران می‌شود و به سبب آشنایی با زبان فارسی، برای یک شغل پشت میز نشینی، به اینجا اعزام می‌گردد. در حال حاضر ترتیبی داده که دورۀ کماندویی را طی کند. در این حیص و بیص تلگرامی به دستش رسید که تولد اولین فرزندش را اعلام می‌کرد. این روزها سر حال است. او مرد بسیار پرتحرکی است و من متأسفم که اینجا را ترک می‌کند.

به خاطر می‌آورم یکی از دلایلی که وقتی من در سال ۱۹۱۸ چند هفته‌ای در تهران بودم از آن خوشم نیامد این بود که تهران بن بست و سوت و کور بود. اکنون تهران یک چهارراه ارتباطی است و گذشته از نیروهای نظامی که ممکن است از هر جایی آمده باشند، انواع و اقسام مردم را هم در آن می‌بینیم.

۱۹۴۳
(۱۳۲۱-۲۲)

سفارتخانه انگلیس

تهران - یازدهم ژانویه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۰/۲۱]

به همسر عزیزم

نمی نویسی در مورد سوخت چه کار می کنی. به نظر می رسد جیره بندی در آنجا وضع شده باشد. در این مورد مشکلی نداری؟ می ترسم تهیه مواد غذایی از آنچه در ژوئن گذشته بود بهتر نباشد. امیدوارم بدتر نباشد. من بخصوص امشب در این مورد احساس ناراحتی می کنم، چون میهمانی که نزد من اقامت دارد مقدار زیادی خاویار آورد و ما آن را با کلوچه های روسی خوردیم. میهمان من پرنس علی خان^۱ پسر آقاخان^۲ است. او در پول غلت می زند، بنابراین خریدن خاویار به جیبش ضرر نمی زند.

دو استرالیایی هنوز نزد من هستند. امروز دو هفته از روزی که آمدند می گذرد و همچنان در انتظار هواپیمای روسی اند که آنان را به کوی بیشف ببرد. تعجبی نیست که من بیش از درآمد خرج می کنم. اما حتی اگر از آنها خوشم نیاید (که می آید) باز باید به خودم بقبولانم تا زمانی که در انتظار رفتن به کوی بیشف به سر می برند از آنها پذیرایی کنم.

۱. پرنس علی خان (۱۹۱۱-۶۰). در آغاز جنگ به عنوان افسر سواره نظام به لژیون خارجی فرانسه پیوست. در ژوئن ۱۹۴۱ در سوریه علیه رژیم ویشی جنگید، بعد از آن به فلسطین رفت و به نیروهای انگلیسی ملحق شد. در دوران باقیمانده جنگ در خاورمیانه بیشتر وظیفه اطلاعاتی انجام می داد.

۲. پسر سلطان محمدشاه معروف به آقاخان سوم (۱۸۷۷-۱۹۵۷). او در هشت سالگی جانشین پدرش علی شاه (آقاخان دوم) گردید. آقاخان سوم از دهه ۱۹۳۰ به بعد نماینده هند در جامعه ملل بود. کریم آقاخان یا آقاخان چهارم (متولد ۱۹۳۶) در حال حاضر امامت فرقه اسماعیلیه را به عهده دارد.

خانه من به اندازه کافی گرم است، ولی شانهام رماتیسم دارد و درد مفاصل انگشتانم بیش از حد معمول است و اکثر مواقع تقریباً خشک می شود. زهوارم دارد در می رود؟

پس از یک وقفه هیجده ماهه پیش دندانپزشک رفتم. او مجبور شد تقریباً شش دندان را بپر کند، ولی فکر می کنم بجز جرم گیری کارش تمام شده است. در حال حاضر آمریکاییهای زیادی اینجا هستند. دیگر همراهی با تازه واردان، حتی انگلیسیها ممکن نیست. دفتر یادداشت مربوط به کسانی که باید به میهمانی دعوت شوند پر از اسامی جدید است. فرصت پیدا نمی شود که همه آنها را به صرف غذا دعوت کنم. گهگاهی برای از سر باز کردن میهمانی کوکیل می دهم، ولی حتی این هم دردی را دوا نمی کند.

یکی از صد مسئله ای که من با آن روبه رو هستم این است که آیا همسران اعضای سفارتخانه برای پیوستن به شوهرانشان به اینجا بیایند، و اگر قرار است بیایند تحت چه شرایطی باشد. این قضیه ای بسیار دشوار است و ایجاد رنجش می کند و با انواع ملاحظات، مسائل نظامی و جز آن در هم آمیخته. مسئله گندم یک کابوس دایمی است. این قضیه هم مانند همه مسائلی که به ایرانیان ربط دارد، دستخوش بی کفایتی، فساد و فقدان کامل روحیه اجتماعی است. من به مستشاران آمریکایی حسادت نمی ورزم!

تهران - هیجدهم ژانویه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۰/۲۸]

هتل خصوصی من خوب مشتری دارد. اضافه بر میهمانان استرالیایی ام، چند روزی سرگرد علی خان پسر آقاخان نزد من اقامت داشت. او سر راه اصفهان یک دیدار برق آسا از محلات به عمل آورد، جایی که پدر بزرگش^۳ (تصور می کنم) از آنجا جهت اقامت، عازم هندوستان شد. اما چند روز قبل و بعد از آن نزد من ماند. او هم میهمان خوبی بود. علی خان و دانکن عادت داشتند تقریباً یک ساعت گپ بزنند و همدیگر را سرگرم کنند. سوابق آنان یکسان نیست. دانکن هر چند ظاهراً دبیر اتحادیه کارگران صنایع شیمیایی است، ولی هنوز در کارخانه کار می کند. علی خان

۳. حسن علی شاه معروف به آقاخان اول فرزند شاه خلیل الله محلاتی. آقاخان اول که داماد فتحعلی شاه بود، نخستین بار در سال ۱۸۴۰ در کرمان سر به شورش برداشت و پس از چندی به هند رفت و در بمبئی مستقر شد و این شهر را مرکز فعالیت خود قرار داد.

در پول غلت می‌زند و ظاهراً هیچگاه چیزی را از خود دریغ نکرده است. علی‌خان از اصفهان با یک صندوق به و در حدود یک دوجین خربزه برای من بازگشت و بعد تقریباً حدود یک کیلو خاویار خرید و آن را به من هدیه کرد. مدت‌ها بود که من خریدن خاویار را حتی برای سرشناس‌ترین میهمان متوقف کرده بودم، چون آخرین باری که قیمت آن را پرسیدم نیم‌کیلوی آن بیش از یک پوند بود؛ اما چون این خاویار بدون درخواست من خریداری شده بود، توانستم با وجدان راحت در آن سهم شوم. ما آن را به رسم روسی با بلینکی (کلوچه) خوردیم. ایکاش که «م» می‌توانست در خوردن آن سهم شود. هرچند نمی‌دانم از آن خوشش می‌آید یا نه. فراموش کردم که وقتی مسافرت ناموفقش را انجام می‌داد خاویار را چشید یا نه.^۴

امروز روز آخر سه روز عزاداری در ماه محرم است، یعنی روزهای عزاداری برای مرگ [امام] حسین پسر [امام] علی که داماد پیامبر بود. دولت اجازه دسته‌راه‌انداختنهای مرسوم در خیابانها را نمی‌دهد که مردم در آن به‌سینه‌های خود می‌زنند و حتی سرشان را با قمه می‌شکافند، ولی از زمان خروج رضاشاه تا اندازه‌ای بازگشت به اجرای مراسم مذهبی وجود داشته است. با رضاشاه شوخی نمی‌شد کرد، اما نخست‌وزیر فعلی خودش پیر و متعصب اصول شیعه است و در چنین مواردی امتیازاتی به مردم می‌دهد. به‌عنوان مثال دولت از مأموران کنترل حمل و نقل^۵ ما که الزاماً تصمیم می‌گیرند چه چیزی با راه‌آهن از خلیج [فارس] به تهران و برعکس حمل شود درخواست کرد در طول تعطیلات محرم ترتیب رفت و بازگشت پنج‌هزار نفر از زوار را به‌قم بدهد. مأموران کنترل حمل و نقل متوجه شدند که می‌توانند عده‌ی زیادی از زوار را بدون مختل شدن برنامه‌ی راه‌آهن (از جمله کمک‌رسانان به‌روسیه) جابه‌جا کنند، ولی نه همه‌ی آنها را. چه می‌شد کرد: متهم شدن به‌نادیده گرفتن مقدس‌ترین اعتقادات جهان شیعه یا وقفه در کمک به‌روسیه؟ حدس می‌زنم آنچه اتفاق افتاد این بود: همه‌ی دست‌اندرکاران با زحمت ترتیبی می‌دهند که همه را راضی کنند، ولی بعد تعداد کافی زائر نمی‌آید که قطارها

۴. همسر یک‌بار هنگامی که در روسیه بودم و چندروزی مرخصی محلی داشتم، سعی کرد تا تعطیلات را خارج از انگلستان با من بگذراند. او پس از آنکه به‌خوبی ترتیب نگهداری بچه‌ها را داد به‌لنینگراد - جایی که در آن موقع مأموریت داشتم - آمد و ما به‌دعوت استرنج‌های میهمان‌نواز (سر ویلیام استرنج راین سفارتخانه انگلیس در مسکو از سال ۱۹۳۲. او با الیز جونز ازدواج کرد) فوراً عازم مسکو شدیم. هنوز همسر از راه نرسیده بود که به‌سختی بیمار شد و استرنج و همسرش مجبور شدند دو هفته ما را تحمل کنند. (شترها باید بروند - متن انگلیسی ص ۱۵۵).

پر شود. ایرانیان همیشه شکایت می‌کنند که به تعداد لازم وسایل حمل و نقل زمینی ندارند، اما اکثر مواقع وقتی کامیونها به جایی فرستاده می‌شود که ایرانیان مدعی شده‌اند گندم روی زمین مانده است گندمی در آنجا نبوده است.

یک‌روز داشتم دربارهٔ این عادت ایرانی جماعت گله می‌کردم، ولی ترات که حدود بیست سال در ایران بوده گفت: «آه، اما شما باید نکتهٔ اصلی را درک کنید. وقتی ایرانی می‌گوید هزار تن گندم روی زمین مانده منظورش این است که دوست دارد همین قدر گندم در آنجا باشد تا موجب خشنودی رؤسایش شود. گندم باشد یا نباشد برایش اهمیتی ندارد.»

در این اواخر ارتش انگلستان با یک تیم ایرانی فوتبال بازی کرد و با یک گل شکست خورد. ایرانیها قبلاً با یک تیم دستچین شده از میان سربازانی که به‌طور اتفاقی در تهران بودند بازی کردند و یک‌بار باختند و یک‌بار مساوی کردند. بعد ایرانیان تقاضای بازی در مقابل بهترین تیمی را کردند که ارتش می‌توانست فراهم کند. ارتش سه بازیکن بین‌المللی (دو انگلیسی و یک اسکاتلندی) و شش نفر دیگر را که حرفه‌ای بودند پیدا کرد، ولی این تیم از تیم سرهم‌بندی‌شدهٔ قبلی که پیش از آن با ایرانیان بازی کرده بود بدتر از آب درآمد. زمین سفت و توپ سبک و خشک بود و بازی کردن در ارتفاع ۳۵۰۰ پا بالاتر از سطح دریا بیشتر از بازی در زمین همسطح دریا خسته‌کننده است، که این در مورد تیم منتخب ارتش هم مصداق داشت. نه، باید اعتراف کرد تیم ایرانیان تا اندازه‌ای بهتر بود و بازی را جدی گرفت، که شک دارم افراد تیم ما در اول چنین کرده باشند. حق انتخاب داور به ایرانیان داده شد و آنها یک سرگرد فرمانده در ارتش سلطنتی انگلیس که صد مسابقه را در داخل و خارج کشور داوری کرده بود انتخاب کردند. سرگرد قبلاً برای آنها داوری کرده بود و انتخاب ایرانیان درست بود. او بهترین داوری بود که دیده بودم. بعضیها می‌ترسیدند که بازی منجر به خصومت و ایجاد دردسر شود و حتی پیشنهاد شد که می‌بایست از آن صرف‌نظر کرد، ولی کسانی از میان ما که فکر می‌کردند بازی در مجموع یک کامیابی است حرفشان به کرسی نشست. جمعیت، چه انگلیسی و چه ایرانی، خیلی خوب رفتار کردند و هنگامی که افراد نظامی ما سوار بر کامیونها از محوطه خارج می‌شدند با جمعیت ایرانی متلکهای دوستانه ردوبدل می‌کردند. دیدن این چیزها خوب بود و تغییر مطبوعی در متن دشواریهای ناگزیر وظایف روزانه ما محسوب می‌شود.

فکر می‌کنم درست در آخرین نامه‌ام به موریس هینداس^۵ اشاره کردم. تو شاید بعضی از کتابهایش را دربارهٔ روسیه خوانده باشی. وقتی من در روسیه بودم او معمولاً هر سال برای جمع‌آوری مطالبی برای کتابها یا مقالاتش به آنجا می‌آمد. او تبعهٔ آمریکاست، ولی در روسیه به دنیا آمده است. علاوه بر آن برخلاف اکثر یهودیان روس، در یک روستا متولد شده و دربارهٔ کشاورزی روسیه اطلاعاتی دارد - یک سرمایه‌مفید برای هر کس که می‌خواهد دربارهٔ روسیه مطلب بنویسد. من می‌گویم او یک یهودی است: چون به یک یهودی شباهت دارد، چون «موریس» یکی از معادلهای متعارف «موسی» است و چون مثل یک یهودی نیویورکی حرف می‌زند. ولی قسم نمی‌خورم که یهودی باشد. اگر می‌بود، بایستی دربارهٔ محاکمه قتل آئینی^۶ در کیف که چند سال پیش از جنگ ۱۹۱۴ اتفاق افتاد شنیده باشد، ولی او گفت که شنیده است. ما دربارهٔ محاکمات دولتی که به وسیلهٔ مقامات شوروی صحنه‌پردازی شده بود، صحبت کردیم و همین‌طور دربارهٔ شرایط غیرقابل پذیرش و کیلی که جرئت نمی‌کند در دفاع از موکل خود اقدام به اقامهٔ دفاع جدی نماید؛ و من گفتم چقدر جالب بود که در عصر تزار وقتی پلیس مخفی یک محاکمه ساختگی قتل آئینی برای یک یهودی راه انداخت، یکی از معروفترین وکلای روس توانست دفاع از فرد یهودی را متقبل شود و یهودی را نجات دهد.

هینداس مردی است با قیافه‌ای عجیب، با صورت گندمگون رنج‌کشیده و موهای پُرسِ و زوزی. با لهجهٔ ناخوشایندی حرف می‌زند، اما تاکنون شنیده‌ام کسی بهتر از او صحبت کند - حتی اگر به همان خوبی باشد. من سر شام با هینداس آشنا شدم و برای صرف چای و دیدار با حدود هشت نفر از اعضای ارشد از او دعوت کردم. نزدیک دو ساعت ماند و تقریباً همهٔ مدت حرف زد، وقتی سکوت می‌کرد ما متأسف می‌شدیم.

فرماندهی خاورمیانه از چهار نفر از افراد نخبهٔ نیروی زمینی و افسران نیروی

۵. Maurice G. Hindus (۱۸۹۱-۱۹۶۹)، متولد روسیه. در شش سالگی به ایالات متحد رفت. نویسندهٔ امور شوروی بود.

۶. مخالفت با یهودیت از ستهای قدیمی کلیسای ارتدوکس روسیه بوده است و از این نظر با کلیسای رم اختلاف چندانی ندارد. پطر کبیر با ورود یهودیان سوداگر به روسیه مخالفت کرد و متذکر شد: «من می‌خواهم شرارت را ریشه‌کن کنم، نه اینکه بدان دامن بزنم.» کاترین کبیر هم چنین می‌اندیشید. این سنت دیرینه تا قبل از انقلاب اکبر و گاه پس از آن پیروان زیادی داشته و گهگاه همراه با حوادث محلی و تشنجات اجتماعی منجر به حوادث تأسفباری شده است.

هوایی ایران دعوت کرد از مصر بازدید کنند و تا اندازه‌ای ببینند ما در آنجا چه کار می‌کنیم و از صحنه‌های جنگ صحرای غربی بازدید به عمل آورند. دعوت با خوشحالی مورد قبول قرار گرفت و چهار نفر از بهترین افراد انتخاب شدند.^۷ آنها دیروز همراه وابسته هوایی ما، گرینلا^۸ افسر نیروی هوایی و چایلدز مدیر روابط عمومی ما با هواپیما عازم مصر شدند. درست بعد از اینکه من صفحه دوم نامه را تمام کردم به من گزارش دادند که هواپیما مفقود شده است. نیروی هوایی سلطنتی [انگلستان] با ارسال پیام به سراسر منطقه کوشید رد هواپیما را پیدا کند، که موفق نشد. هوا در این موقع از سال در مناطق کوهستانی گولزنک است، یک دقیقه صاف است و دقیقه بعد ابری. هواپیما در هوای تقریباً خوبی از زمین بلند می‌شود، ولی بعد از بیست و پنج دقیقه پیام می‌فرستد که در حال بازگشت است. از آن زمان خبری از هواپیما نیست. احتمال زیاد دارد که در یک محل دوردست فرود آمده باشد و تکان ناشی از فرود اضطراری هرچند بی‌سیم را از کار انداخته، سرنشینان را نکشته باشد، ولی من می‌ترسم سقوط کرده باشد. اگر ابرها پایین بوده و هواپیما را احاطه کرده باشد، هواپیما ممکن است به راحتی به طرف کوه پرواز کند. تهران فقط چند میل از سلسله کوه‌های بلند فاصله دارد و یک انحراف کوچک از مسیر اصلی ممکن است به معنی یک سقوط مرگبار باشد. نیروی هوایی سلطنتی [انگلستان] از سحرگاه امروز به طور کامل آماده بود تا به تمام مسیرها هواپیماهای گشتی بفرستد، ولی تقریباً تمام روز برف می‌آمد و از آن گذشته ابرها هم پایین بود و هیچ هواپیمایی نمی‌توانست برخیزد. ارتش ایران و مقامات کشوری در اینجا گوش به زنگ هستند، اما هواپیما ممکن است ماهها یک جا بیفتد و پیدا نشود. کما اینکه یک سال پیش هواپیمایی با عده‌ای سرنشین روسی و آمریکایی مفقود شد. امروز حتی خبرهای خوش رسیده از روسیه و تریپولی نتوانسته است روحیه ما را بالا ببرد. ایرانیان نمی‌توانند متحمل از دست دادن چهار مرد شایسته شوند و به گفته همگان عده این نوع افراد زیاد نیست؛ و اما تلفات ما: اگر گرینلا و چایلدز کشته شده باشند مصیبتی است. هر دو از نظر قابلیت و شخصیت ممتاز بودند. من از آنها خیلی خوشم می‌آمد و به آنها اعتماد داشتم. همسر گرینلا از جمله همسران

۷. سرتیپ ابراهیم ارفع، سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی، سرهنگ غلامحسین شیبانی و سرگرد افخمی.

8. Robert Richie Greenlaw

کارکنانی بود که وقتی در انگلستان بودم توانستم او را ببینم. خانمی جذاب و حساس با یک دختر کوچک ده‌ساله یا همین حدود. چایلدز در ایالات متحد همسر و کودکی دارد و یک پسر در [کالج] بیلپول.

هینداس جزوهای را برای یک‌روز به من امانت داد که در روسیه به‌چنگ آورده است. جزوه شامل تمام کتابهایی است که از انگلیسی به‌روسی ترجمه شده و کلیه کتابهای روسی درباره ادبیات انگلیس و آمریکا. جالب توجه اینکه تقریباً تمام نویسندگان کلاسیک انگلستان در آن آمده است و اول از همه چاسر.^۹ یک خلاصه جدی در جزوه وجود داشت. از جمله جین اوستن در آن نبود. شاید به‌جهت اعتقادی از قلم انداخته شده است. خلاصه شگفت‌انگیزتر دیگر برونته‌ها^{۱۰} بودند. از جرج الیوت^{۱۱} زیاد بود، ولی برونته‌ای وجود نداشت. روسها باید از جین ایر^{۱۲} خوششان بیاید، آنها عاشق داستانهای پر آب و تاب‌اند. بلندبهای بادگیر^{۱۳} برایشان جذاب خواهد بود و همین‌طور زندگی غیرعادی خانواده برونته. یک وابسته مطبوعاتی مأمور کوی بیشف، که در آن‌وقت در سر راه خود از تهران می‌گذشت و یکی از وظایف او کمک به‌روزنامه‌ای است که ما در آنجا به روسی منتشر می‌کنیم، به‌دنبال مقاله می‌گشت و من به‌او چند مقاله درباره برونته‌ها پیشنهاد کردم.

در حال حاضر آمریکاییها دسته‌دسته شروع به آمدن کرده‌اند. ما در رقابت با ولخرجیهای آنها دچار عذاب خواهیم شد. من سعی دارم با تأسیس یک هیئت انگلیسی-آمریکایی برای تثبیت میزان حقوق، ترتیبی فراهم آورم تا هر دو گروه از آن تبعیت کنند. در این صورت ما ماشین‌نویسها و کارمندان یکدیگر را غر نخواهیم زد. یکی از دو سرپیشخدمت من اخیراً ترک خدمت کرده است و من تصور می‌کنم آمریکاییها او را برده‌اند، چون که او یک کمی انگلیسی می‌داند و به‌درد خدمت در یک ناهارخوری عمومی آمریکایی می‌خورد.

۹. Geoffrey Chaucer (۱۳۴۵-۱۴۰۰). شاعر و داستان‌نویس انگلیسی. شاهکار او قصه‌های کتبری است از زبان بیست‌ویک زائر مرقد بکت در کتبری که در مسافرخانه «تابارد» در سات‌وارک گرد آمده‌اند.

۱۰. مقصود خواهران برونته است، یعنی: شارلوت (۵۵-۱۸۱۶)، امیلی (۴۸-۱۸۱۸) و آن (۴۹-۱۸۲۰).
۱۱. Mary Ann Cross George Eliot (۸۰-۱۸۱۹). داستان‌نویس و شاعره انگلیسی. مهمترین رمانهای او عبارتند از *Adam Bede*، *The Millonthe Floss* و *Middlmemarch* شاهکار او محسوب می‌شود.

۱۲. *Jane Eyre*، نخستین و معروفترین اثر شارلوت برونته.
۱۳. *Wuthering Heights* (عنوان ترجمه فارسی آن عشق هرگز نمی‌میرد)، نوشته امیلی برونته.

یکی از شماره‌های اخیر روزنامه روسی در تهران یک مقاله از (فکر می‌کنم) پراودا داشت به قلم یک نویسنده نظامی روس درباره خط‌مشی و تدابیر جنگی. نویسنده ضمن مقاله خود به تشریح معانی خط‌مشی و تدابیر جنگی و بعضی مفاهیم دیگر پرداخته بود: از کلاوزویتس^{۱۴} یا ناپلئون یا سووورف؟ نه، از استالین. هینداس می‌گفت که از دیدن چند نسخه از مجله تبلیغاتی متفقین با عکسی از تیموشنکو^{۱۵} بر روی جلد آن حیرت کرده بود. او می‌گفت در روسیه هرگز کسی از او یاد نمی‌کند و هیچ‌کس نمی‌داند که آیا او هنوز فرماندهی نیرویی را به عهده دارد یا نه. خیلی اوقات نباید از هیچ ژنرالی به کرات یاد شود. دقت زیاد به عمل می‌آمد که هیچ‌یک از آنان مبدل به قهرمان مورد ستایش مردم نشود. در حال حاضر ممکن است از کسی برای یک یا دو روز نامی برده بشود، ولی بعد باید فراموش گردد. تصفیه و حشتناکی در ارتش صورت گرفت و ژنرالهای بسیاری ناپدید شدند. تقریباً همه ژنرالها در حال حاضر مردان جوان یا نسبتاً جوان هستند. بسیاری در سی‌سالگی و بعضی در چهل‌سالگی و معدودی در پنجاه‌سالگی. به هر حال رئیس ستاد یک افسر دوران تزار است با بیش از شصت سال سن^{۱۶}.

تهران - هفتم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۱/۱۸]

بیش از یک هفته گذشته بود که ما خبری از هواپیمای گمشده به دست آوردیم.

۱۴. Carl Von Clausewitz (۱۸۳۱ - ۱۷۸۰)، افسر ارتش پروس. در سال ۱۸۰۱ وارد دانشکده جنگ برلین شد. در طول جنگهای ناپلئون در ارتش پروس و روس خدمت کرد. در سال ۱۸۱۸ به مقام ژنرالی ارتقا یافت و به ریاست اداری دانشکده جنگ برلین منصوب گردید. در طول دوازده سال خدمت در دانشکده جنگ تألیفات زیادی داشت که از جمله مهمترین آنها می‌توان به *Vom Kriege* (درباره جنگ) اشاره کرد.

۱۵. Semyon Kontantinovich Timoshenko (۱۹۷۰ - ۱۸۹۵). از فرماندهان مشهور ارتش روسیه که در جنگ اول جهانی شرکت داشت. فرمانده نیروهای شوروی به هنگام اشغال شرق لهستان در سال ۱۹۳۹. شرکت در عملیات علیه فنلاند از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰. کمیسر دفاع در سال ۱۹۴۰. فرمانده کل جبهه جنوب غربی و مدافع استالینگراد و مسکو از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲.

۱۶. مقصود مارشال الکساندر میخائیلویچ واسیلوسکی (۱۹۷۷ - ۱۸۹۵) است. او به رغم آنکه فرزند یک کشیش بود و آموزش مذهبی داشت در سال ۱۹۱۵ به ارتش تزاری پیوست. واسیلوسکی در جنگ بزرگ (۱۸ - ۱۹۱۴)، جنگ داخلی روسیه (۲۲ - ۱۹۱۷)، جنگ دوم جهانی (۴۵ - ۱۹۳۹)، نبرد استالینگراد (۱۹۴۲) و جنگ در پروس شرقی (۱۹۴۵) شرکت داشت. او پس از پایان تحصیلات در آکادمی ستاد کل (۱۹۳۷) به مقامات عالی نظامی دست یافت و اندکی بعد به ریاست ستاد منصوب شد. مقامات بعدی او عبارتند از: معاون وزیر دفاع (۱۹۴۶)، وزیر نیروهای مسلح (۱۹۴۹)، وزیر جنگ (۵۳ - ۱۹۵۰) و وزیر دفاع (۶۱ - ۱۹۵۹).

هوایمای درهم‌شکسته در یک دره مرتفع در مسیر همدان پیدا شد. می‌بایست تمام سرنشینان در دم کشته شده باشند. وقتی تقریباً بیست و پنج دقیقه از پرواز هوایما گذشته بوده است علامت راهنمای بی‌سیم از تهران قطع می‌شود و خلبان بی‌سیم می‌زند که در حال مراجعت است. هوا در آن منطقه ابری بوده و رعایای محلی می‌گویند در آن روز رعدوبرق شدیدی هم بوده است. خلبان - مرد باتجربه‌ای که در عملیات جنگی کُرت، یونان و لیبی حضور داشته و این منطقه را هم می‌شناخته - می‌بایستی پایین آمده و سعی کرده باشد زیر ابر پرواز کند تا موقعیت خود را تشخیص دهد. کف دره از آنچه خلبان تصور می‌کرده بلندتر بوده و او سقوط می‌کند. بعد از چهار افسر ایرانی و وابسته‌های ما، پنج انگلیسی نیز در هوایما بودند: خلبان و سه خدمه و یک سروان ستاد که عازم بغداد بود. همه هفت نفر افراد ما همان‌روز به خاک سپرده شدند. شش نفر غیرنظامی در یک قبر و چایلدز در گوشه‌ای که قبرهای عده‌ای از دیپلماتهای خارجی و از جمله یک وابسته نظامی ما که در طول مدت اقامت کوتاه من در اینجا به سال ۱۹۱۸ به قتل رسیده بود به خاک سپرده شدند.^{۱۷} قبل از تشییع جنازه انگلیسیها من مجبور بودم در مسجدی که جنازه‌های چهار ایرانی را گذاشته بودند حضور یابم. ما در آنجا، در حالی که قرآن به صدای بلند خوانده می‌شد، برای نیم ساعت یا همین حدود فقط ایستادیم و بعد به اندازه یک میل یا همین حدود پیاده به دنبال جنازه‌ها رفتیم. در میان وابستگان، زنان بسیاری بودند که هق‌هق گریه می‌کردند و گهگاه جیغ می‌کشیدند و افراد مرده را به نام صدا می‌زدند. من برای این بیچاره‌ها متأسف بودم. از آنجا که به نظر می‌رسید ایجاد سروصدا قسمتی از مراسم است، بنابراین من نتوانستم به حدی که اگر به شکل دیگری بود همدردی نشان دهم. وقتی یک نفر جیغ می‌کشید دیگران همه با هم جیغ می‌کشیدند. معدودی از مردان ضحجه می‌زدند (کلمه دیگری نمی‌توان به کار برد) و مثل زنان فریاد سر می‌دادند که اصلاً واقعی به نظر نمی‌رسید...

عده‌ای سیاهپوست در بین نیروهای آمریکایی هست و بعضی از آنها عصر یکشنبه در محل مربوط به کلیسای انگلیکان آوازهای مذهبی می‌خوانند. قصد

۱۷. این هوایما در هیجدهم ژانویه ۱۹۴۳ از فرودگاه قلعه مرغی به پرواز درآمد، ولی به علت بدی هوا و نقص فنی در شمال خرقان سقوط کرد و همه سرنشینان آن به هلاکت رسیدند. افسران ایرانی سابق‌الذکر در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شدند.

داشتم عصر امروز به آنجا بروم، ولی وقتی جهت پیدا کردن موضوعاتی برای این نامه به دفتر یادداشت روزانه‌ام نگاه می‌کردم، دیدم برای صرف غذا با وزیرمختار چین وعده دارم. او آدم خوبی است، ولی نسبتاً رفتار بی‌جگانه‌ای دارد. مشکل می‌توانم باور کنم که او روز یکشنبه مرا دعوت کند، در حالی که می‌داند ترجیح می‌دهم یکشنبه‌ها در خانه بمانم. درواقع تمام ضیافتهای شام رسمی ملغی شده است و این خود شکایت دیگری است که من علیه او دارم. از او خوشم می‌آید. همه ما چنین هستیم، اما او واقعاً خراب است. به هر حال مواظب هستم احساسات او را جریحه‌دار نکنم و اگر از من بخواهد، باید هر یکشنبه با او غذا صرف کنم.

دو [میهمان] استرالیایی من متجاوز از چهار هفته نزد من اقامت داشتند. در بیست و نهمین روز آنها عازم فرودگاه شدند. من فکر کردم که واقعاً رفته‌اند، اما بعد از سه ساعت انتظار [در فرودگاه] گزارش وضع هوای دریافتی از باکو به اندازه کافی مناسب نبوده، در نتیجه آنها برگشتند. همیشه نمی‌توان در زمستان روی پرواز از اینجا حساب کرد. از این جهت وقتی میهمانانی که نزد من اقامت دارند به فرودگاه می‌روند، پارکس هرگز رختخوابها را جمع نمی‌کند، بلکه برای مطمئن شدن از عدم بازگشت آنها، تا روز بعد صبر می‌کند. به هر حال دو استرالیایی روز سی‌ام رفتند و این بار بازنگشتند.

[تهران] - هشتم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۱/۱۹]

ضیافت شبانه چینی بد نبود. شام مفصل و پرخرج بود. وزیرمختار حالا یک آشپز خوب دارد که در چند ماه اول اقامتش در تهران نداشت. او به من گفت اخیراً یک آشپز چینی در مصر گیر آورده و منتظر فرصت است که اگر بشود او را با هواپیما به تهران بیاورد. من واقعاً امیدوارم که او تصمیم به دادن غذای چینی نداشته باشد. این دیگر غیر قابل تحمل خواهد بود.

بحران ادامه دارد. من می‌ترسم که [قوام السلطنه] نخست‌وزیر فعلی موفقیت خود را بیشتر مرهون دسته‌بندیهای سیاسی که تشکیل می‌دهد بداند و نه در کارهایی که انجام می‌دهد. او به تازگی پیشنهاد کرده است شش نماینده را وارد کابینه کند و با دادن این رشوه اکثریت ناچیزی در مجلس به دست آورد. متأسفانه نمایندگان تقریباً همه آدمهای پست فطرتی هستند که به همین خاطر به وسیله شاه

سابق برگزیده شده بودند و پیدا کردن شش نفری که تا حد قابل قبولی صادق باشند و بتوانند سمتی را به عهده گیرند ناممکن است. حال آنکه لازمه جابازکردن برای آنان فداکردن یک یا دو وزیری خواهد بود که با ماهها مراقبت دلسوزانه کم‌کم کارهایی را به جریان انداخته‌اند. ایرانی جماعت به دشواری با حس مسئولیت رفتار می‌کند. از کردار نمایندگان و وزرا و روزنامه‌نگاران هیچ‌کس فکر نمی‌کند آنها دهها مسئله حاد دارند که باید حل کنند. من هرگز ملتی را تا به این حد سبک مغز ندیدم.

من گهگاه در اینجا به سینما می‌روم. معمولاً به این علت که دعوت می‌شوم، یا اینکه می‌خواهم کسی را میهمان کنم. جای جای فیلم را برای اضافه کردن یک شرح طولانی [میان‌نویس] به خط فارسی قیچی می‌کنند. این کار نه تنها باعث قطع فیلم برای یک یا دو دقیقه می‌شود، بلکه در حساسترین لحظه و حتی در وسط یک گفتگو گنجانده می‌شود. صاحب یکی از سینماهای اینجا^{۱۸} اخیراً فیلم برپادرفته را دریافت کرد. طبق معمول وقتی شرح صحنه‌ها به فارسی به فیلم اضافه گردید، این فیلم در دو قسمت به نمایش گذاشته خواهد شد. او پیشنهاد کرد که فیلم برپادرفته را قبل از بریدن و افزودن متن فارسی، به نفع امور خیریه نشان دهد. ترتیبی داده شد که نصف درآمد به صندوق خیریه انگلیس و ایران که حکومت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] بیشترین کمک را به آن می‌کند واریز شود. ما امیدواریم مبلغ قابل ملاحظه‌ای جمع شود. فیلم برپادرفته را قبلاً ندیده بودم. من مایلیم هر چیزی را درباره جنگ داخلی [آمریکا] بینم یا بخوانم، ولی در این فیلم درباره آن زمان چیز زیادی نبود و بیشتر درباره قهرمان زن و قهرمان مرد فاسد آن بود. دختری که نقش اسکارتلت آهارا^{۱۹} را بازی می‌کند از طرف شوهرش با هولمن رازن ما نسبت دارد. هولمن می‌گوید ویویان لی^{۲۰} در زندگی واقعی هم همین‌طور است. آهارا [ویویان لی] با پسر عمومی هولمن ازدواج کرد، اما نه برای همیشه. در حال حاضر فیلم زنان کوچک^{۲۱} روی پرده است و با اینکه آن‌را در انگلستان دیده‌ام باید باز بروم و بینم.

۱۸. صاحبان سینما ایران و سینما البرز که به ترتیب در دوم اردیبهشت ۱۳۰۶ و سوم اسفند ۱۳۱۹ افتتاح شد آرنولد یاکوبسون، الکساندر لوین و اسحاق زنجانی بودند. نسخه ۳۵ میلیمتری فیلم مشهور برپادرفته برای نخستین بار در این دو سینما به نمایش درآمد.

19. Scarlett O'Hara

۲۰. Vivien Leigh (۱۹۱۳-۶۷)، ایفاگر نقش اسکارتلت آهارا در سال ۱۹۳۲ با لی هولمن ازدواج کرد و سپس در سال ۱۹۴۰ همسر لارنس اولیور شد.

۲۱. Little Women این فیلم آمریکایی در سال ۱۹۳۳ به بازار عرضه شد. کاترین هپبورن، بل لوکاس،

دوشیزه لمبتون هم با این کتاب بزرگ شده است.^{۲۲} بنابراین در نظر دارم او را برای دیدن فیلم ببرم. من این فیلم را دوست دارم، چون به متن کتاب خیلی نزدیک است و به این علت که انتخاب هنرپیشگان آن تقریباً با تصویر ذهنی من از شخصیت‌های کتاب نزدیک است، بجز «بت» که نسبت به متن کتاب احساساتی‌تر بازی می‌کند. یا شاید به خاطر آن باشد که من در پنجاه و هفت سالگی نسبت به زمانی که ده ساله بودم و کتاب را خواندم، پخته‌تر هستم.

همتای ترک من از ملاقات آدنه هیجانزده است.^{۲۳} من فکر می‌کنم ترک‌ها احساس می‌کنند (این محرمانه نیست: به نظر می‌رسد همه ترک‌ها احساسی شبیه این دارند) که اگر آنها همین‌طور مُصممانه تا پایان جنگ بیطرفی خود را حفظ کنند، منزوی خواهند ماند. این لزوماً به مفهوم چیز خاصی نیست، اما اگر آلمانی‌ها اطلاعات مشابهی داشته باشند تعجب می‌کنند که این حاکی از چیست. من تردید دارم که اگر آلمانی‌ها خود را نزدیک به پیروزی نهایی ببینند، با قول و گذاری قسمتی از قفقاز و بخش ترک‌زبان ایران، ترک‌ها را به طرف خودشان بکشانند، اما آلمانی‌ها احتمالاً چنین خیالی داشته‌اند و شاید با دلوپسی منتظر این باشند که متفقین نیز از سوی دیگر به همین بازی بپردازند.

پیروزی عظیم روسیه روحیه آن‌دسته از ایرانیان را که غم نان ندارند افزایش می‌دهد. در هر یک از سال‌های معمولی بیست یا سی هزار تن از گندم اضافی آذربایجان را می‌شد به تهران آورد و پس از مخلوط کردن آن با جو، بین چهار تا شش ماه آذوقه شهر را تأمین کرد. به هر حال امسال گندمی در کار نبود و ما در نظر داریم با دادن آرد از انبارهای ارتش [انگلستان] به امید آذوقه زیادی که از کانادا در راه است، تهران را نجات دهیم. برای قصور در ارسال گندم آذربایجان به تهران چندین دلیل اقامه می‌شود، از جمله اینکه: گندمی وجود ندارد، به ترکیه قاچاق شده، مالکان احتکار می‌کنند، مالکان محتکر به مأموران رشوه داده‌اند که گندم‌ها را کشف نکنند،

→ جان بنت، داگلاس مونتگمری از جمله نقش‌آفرینان فیلم زنان کوچک بودند. سناریوی این فیلم موفق به دریافت جایزه اسکار شد و ضمناً کاندید بهترین فیلم سال جهت دریافت جایزه اسکار گردید.
 ۲۲. فیلم سینمایی زنان کوچک از روی کتابی به همین نام نوشته ل. م. الکوت تهیه شد. این کتاب که در سال ۱۸۶۸ منتشر گردید درباره چهار دختر یک خانواده به نام‌های جو، مگ، بت، و امی است که در نیوانگلند زندگی می‌کنند و ماجراهای سرگرم‌کننده‌ای که برای آنان اتفاق می‌افتد.
 ۲۳. در اواخر ژانویه ۱۹۴۳ چرچیل در یک کوشش ناموفق جهت ترغیب ترکیه به ورود در جنگ به ترکیه سفر کرد و در آدنه با عصمت اینونو گفتگو کرد.

روسها می‌خواهند اهالی آن بخش از مملکت که در اختیار دارند خوب زندگی کنند و ضمناً مردم نواحی‌ای که انگلیسیها در آن حضور دارند گرسنگی بکشند. تو می‌توانی هر یک از دلایل یادشده را انتخاب کنی. من در این مورد عقایدی دارم، ولی اینجا جای مطرح کردن آنها نیست.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

نهم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۱/۲۰]

ترس من از این است که قوام موفقیت در مانور سیاسی را کافی بدانند و امور مربوط به اداره مملکت برایش اهمیت چندانی نداشته باشد. از طرف دیگر چون مورد مخالفت شاه قرار گرفت و در میان مردم چندان محبوبیتی ندارد، طبیعی بود که سعی نماید مجلس را با خود همراه کند. به‌رحال نمایندگان مجلس ایران از اصولی پیروی نمی‌کنند و از نژاد متلونی هستند و من از موقعیت قوام که بسیار متزلزل است می‌ترسم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

سیزدهم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۱/۲۴]

شب گذشته نخست‌وزیر را دیدم. او را سردرگم و مذبذب یافتم و مانند همه ایرانیان اطمینان داشت که قربانی یک توطئه است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

چهاردهم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۱/۲۵]

دیروز هیئتی از مجلس به حضور شاه رسید و پیشنهاد کرد که سهیلی به‌عنوان نخست‌وزیر جانشین قوام شود. شاه گفته است می‌خواهد ساعد^{۲۴} وزیر امور خارجه فعلی را به‌نخست‌وزیری منصوب کند...

دلیل انتخاب وکلاروشن است. وقتی سهیلی مصدر کار بود سعی می‌کرد آنها را با پول و وعده و وعید بخرد و در هر صورت مانند خود آنها فاسد است. سهیلی

^{۲۴} محمد ساعد مراغه‌ای (۱۹۷۳-۱۸۸۵). در سوئیس و روسیه حقوق و سیاست خواند. وزیرمختار ایران در ایتالیا از آوریل ۱۹۳۶. سفیرکبیر در شوروی از آوریل ۱۹۳۸. وزیر امور خارجه از ژوئن ۱۹۴۲. نخست‌وزیر از مارس ۱۹۴۴ تا نوامبر ۱۹۴۴ و از اکتبر ۱۹۴۸.

نفوذپذیر است، حال آنکه ساعد آن قدر درستکار و بدون جاه‌طلبی و معقول هست که متوجه شود باج‌خواهی در درازمدت فایده‌ای ندارد. از نظر ما ایراد ساعد ضعف اوست. اگر او نخست‌وزیر شود، احتمالاً مملکت به وسیله شاه و رئیس ستاد^{۲۵} اداره می‌شود. به هر حال هیچ چیز نمی‌تواند بدتر از اغتشاش چند هفته اخیر باشد و من فکر می‌کنم ما احتمالاً باید یا سهیلی یا ساعد را قبول کنیم. ساعد از روی اعتقاد با ما کار خواهد کرد و سهیلی به این دلیل که حالا برخلاف موقعی که مصدر کار بود معلوم شده است که متفکین در حال پیروزی هستند.

به نظر می‌رسد جنبشی به طرفداری از سیدضیاء در حال قدرافراشتن است که در آغاز قابل توجه نبود.

تهران - بیستم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۲/۱]

یک افسر ارشد نیروی هوایی سلطنتی به نام هیل^{۲۶} اخیراً به تهران مأمور شده است و امروز ناهار میهمان من بود. بعد از چندکلمه‌ای که با او ردوبدل کردم، پرسیدم آیا او همان کسی است که در زمان جنگ گذشته با تظاهر به دیوانه‌بودن از ترکیه گریخت؛ و او تأیید کرد که خودش است. من از حرف‌زدنش فکر کردم که او باید استرالیایی باشد و یادم آمد که همراه جونز [نگاه کنید به: جاده اندور^{۲۷}] یک استرالیایی در نیروی هوایی سلطنتی بود به نام هیل. به علاوه به یاد تصویری در کتاب جونز افتادم که یک نسخه زهوار در رفته آن را ما در خانه خودمان داریم. هیل به من گفت جونز درست قبل از کریسمس فوت کرده، و گفت که «مونیز» مترجم یهودی بنا به گزارشها اندکی قبل از جنگ در سوئیس بوده است. از قیافه هیل خوشم می‌آید و خوشحالم که او

۲۵. مقصود سبهد مرتضی یزدان‌پناه است که در نهم مهرماه ۱۳۲۰ جانشین سرلشکر عزیزالله ضرغامی شد.

26. C. W. Hill

27. Endor، از شهرهای قدیمی سرزمین فلسطین. The Road to Endor به قلم ای. اچ. جونز (۱۹۴۲-۱۸۸۳) و با تصویری از سی. و. هیل (۱۹۲۰). جونز در سال ۱۹۰۵ در بیلبول تحصیل می‌کرد و سپس در برمه قاضی صلح شد. مدتی بعد با درجه ستوانی به خدمت در ارتش هند پرداخت و در سال ۱۹۱۶ در کوت‌العماره به اسارت درآمد. او با همکاری هیل، یک افسر استرالیایی نیروی هوایی سلطنتی، با نیروی به فرمانده اردوگاه زندانشان در آناتولی مرکزی قبولاندند که از طریق «لوح مکتوب احضار ارواح» که آشکار می‌کند گنج معروف ارامنه در کجا مدفون است، با جهان ماوراءالطبیعه در تماس هستند. جونز و هیل به علت تظاهر به دیوانه‌بودن به قسطنطنیه منتقل شدند و قبل از استخلاص نهایی که با آتش‌بس همزمان شد، سخیهای زیادی کشیدند. کتاب یادشده فرار آنان را شرح می‌دهد. تصاویر آن توسط هیل با یک دوربین که با یک جعبه کاکائو ساخته شد، عکسبرداری گردید: «شاهکاری از نبوغ و شکیبایی».

اینجاست. من از او برای صرف شام در بیست و دوم [فوریه] دعوت کرده‌ام. دو میهمان دیگر کسانی هستند که هوگو کرینز^{۲۸} را می‌شناسند: یکی از آنان دکتری استرالیایی است به نام آبرن^{۲۹} و دیگری کوشینگ^{۳۰} پسر یک جراح آمریکایی است که وقتی هوگو در ایالات متحد بود در کلینیک او کار می‌کرد.

سر رونالد استورس^{۳۱} میهمانی که من اصلاً دلم نمی‌خواهد او را بینم به زودی به اینجا می‌آید. او ظاهراً به منظور نگارش تعدادی مقاله در خاور نزدیک و میانه سفر می‌کند. من خیال ندارم برای مدت طولانی به او جا بدهم، هرچند تا هنگامی که جایی برای اقامت پیدا کند، دو یا سه روز او را نگاه خواهم داشت. آدمی زرنگ و خوش مشرب، ولی متظاهر است. به علاوه همان کسی است که پیش‌نویس نامه‌های مک‌ماهون^{۳۲} را تهیه می‌کرده و به گمان من باور داشته که مبهم بودن نامه‌ها علامت هوش است. من باید در مورد این مطلب تحقیق کنم، مبادا در مورد استورس بد قضاوت کرده باشم.

گروهی از ملوانان دانمارکی اخیراً بر سر راه خود به جنوب برای خدمت رسمی در کشتیهای متفقین در خلیج [فارس] از تهران عبور کردند. وقتی آلمانیها دانمارک را اشغال کردند و وزیر مختار دانمارک روسیه را ترک کرد، کشتی آنها در لنینگراد بود و خود آنها تا این اواخر بازداشت بودند. آنان به یک روزنامه‌نگار مطلبی در مورد رفتار خوبی که در روسیه با آنان شده بود می‌گویند. من از همتای دانمارکی‌ام صحت این قضیه را جویا شدم. او گفت: «به هیچ وجه، فقط سروان ناخدا فکر کرده بود بهتر است چیز تعارف آمیزی بگوید. در غیراین صورت دولت شوروی بعد از جنگ به کشتیهای شرکت او اجازه ورود به بنادر شوروی را نخواهد داد.» این

۲۸. Sir Hugh (Hugo) Cairns (۱۸۹۶-۱۹۵۲). استاد جراح در کالج نافیلد دانشگاه آکسفورد. عضو علمی کالج بلیول از سال ۱۹۳۷. برادرزن ویلیام بولارد.

۲۹. W. A. Osborne, رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه ملبورن استرالیا از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸. نویسنده مقالات و تراجم ادبی که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد.

30. Cushing

۳۱. Sir Ronald Storrs (۱۸۸۱-۱۹۵۵)، دبیر شرقی در قاهره. در زمان جنگ ۱۸-۱۹۱۴ شدیداً درگیر مذاکرات بین سرهتری مک‌ماهون کمیسر عالی مصر و حسین شریف حجاز در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بود و باعث تبادل نامه‌هایی شد که از آن زمان تاکنون (۱۹۴۳) تضادهایی را در مورد قول بریتانیا به شریف حسین به عنوان نماینده اعراب برانگیخته است.

۳۲. Sir Henry McMahon (۱۸۶۲-۱۹۴۹). مقصود تعداد ده نامه‌ای است که بین ۱۴ ژوئیه تا ۳۰ ژوئن ۱۹۱۵ بین شریف حسین و مک‌ماهون در مورد آینده سرزمینهای عربی منطقه و طرد حاکمیت ترکها و جز آن مبادله شد.

دانمارکیها را نخست به اردوگاه چوب‌بری در ماورای گورکی (نیژنی نوگورود) می‌فرستند. شاید همان جایی که آن دو جوان انگلیسی بودند - همان کسانی که من یک سال پیش وقتی از اینجا عبور می‌کردند ملاقات کردم - و بعد آنها را طی بیست و هفت روز در هوایی سرد با کامیون حمل دام به یک معدن نزدیک مگنی توگورسک^{۳۳} می‌فرستند. در آنجا عذاب بسیاری می‌کشند، و سه نفر از گروهشان می‌میرند. همه این کارها ممکن است به عنوان تدابیر دفاعی لازم بوده باشد، اما مشکل می‌تواند رفتاری محبت‌آمیز تلقی شود. به هر حال سهم سنگین روسها از نظر تلفات در جنگ، آنها را از انتقاد مصون می‌دارد.

در اینجا افسران شوروی با سردوشیهای طلایی، خیلی شیک به نظر می‌رسند؛ درست مثل رژیم قدیم. تا این اواخر درجه نظامی روی یقه دوخته می‌شد و کاملاً با افسران دوره تزار تفاوت داشت، اما حالا به سردوشیها و درجاتی که در ارتش تزار استفاده می‌شد بازگشته‌اند. چند روز پیش در یک روزنامه تبلیغاتی که در اینجا به وسیله روسها منتشر می‌شود مقاله‌ای بود که خواننده را در این مورد مطمئن می‌کرد. مقاله شرح می‌داد که: سووورف بیش از یک قرن پیش سردوشی را به عنوان عکس‌العمل در برابر آلمانی‌مآب کردن ارتش روسیه متداول کرد، اگرچه تحریم آن به عنوان نشانه قیام علیه رژیم قدیم درست بود، اینک که تمام تأثیرات بد از ارتش زدوده شده، بازگشت به سردوشی بی‌خطر و صحیح است.

مسئله نان هنوز موجب دردسر است. ۲۵۰۰ تن گندم آمریکای شمالی^{۳۴} که دولت انگلستان و آمریکا قول داده بودند به ایران تحویل دهند، هنوز نرسیده است. هرچند ارتش ما و سایر منابع انگلیسی در حال وام‌دادن گندم و آرد هستند، این مقدار تکافوی تغذیه تنها تهران را نمی‌کند. صاحبان گندم در منطقه تهران هنوز به گندمهای خود چسبیده‌اند. آنها حاضر به فروش گندم خود به قیمت دولتی نخواهند شد و می‌ترسند اگر سعی کنند گندم را به نرخ بازار سیاه به فروش برسانند، به اتهام احتکار مجازات شوند. ما در این سفارتخانه همیشه اعتقاد داشته‌ایم که اگر دولت ایران نتواند مردم را مجبور به فروش [گندم] به قیمت دولتی کند، یا باید گندم را به قیمتی که مردم می‌فروشند بخرد، یا بگذارد پایتخت دچار گرسنگی شود.

۳۳. Magnitogorsk، شهری بر ساحل چپ رودخانه اورال.

۳۴. مقصود کاناداست.

متأسفانه شریدان مستشار آمریکایی وزارت خواربار تاکنون از خرید گندم از بازار آزاد (یا بازار سیاه) سر باز زده است. نه به این دلیل که او مثل همه ما از اینکه از محترکان شکست بخورد متنفر است، بلکه می‌گوید اگر حالا در مورد قیمتها عقب‌نشینی کند، این افراد به امید تحت فشار گذاشتن دولت برای افزایش قیمت گندم، پس از خرمن بعدی نیز گندم را نگاه خواهند داشت. در این میان تهران با کمبود نان روبه‌رو می‌شود و انگلیسیها مقصر شناخته می‌شوند.

قبلاً برای تو نوشته‌ام چگونه این سنت در اینجا گسترش یافته که انگلیسیها مقصر هر اشتباهی در ایران هستند. نمی‌دانم دو شایعه‌ای را که اخیراً در کرمانشاه شنیده شده، برای نوشتن یا نه. این شایعات از این قرار است که لرها - کسانی که وقتی غلات کم است نان بلوط می‌خورند - به وسیله انگلیسیها - که بلوطها را برای خودشان جمع‌آوری می‌کنند - دچار گرسنگی شده بودند. دیگر اینکه انگلیسیها برای گرسنگی دادن به کردها چهار هزار بز را در منطقه کرمانشاه سوزاندند (بله سوزاندند). شایعه مربوط به کردها ما را مغلوب کرد، ولی چند روز پیش یکی از روزنامه‌های تهران، در مطلبی راجع به بلاهایی که این روزها بر سر ایران نازل می‌شود، متذکر شده بود که سیصد گوسفند بنا به مشیت الهی در آتش سوختند. احتمالاً تعدادی گوسفند در آغلی بوده‌اند و سقف پوشالی آن بر اثر صاعقه آتش گرفته است.

افکار عمومی تمایل دارد در منطقه‌ای که روسها حضور ندارند ما را مسئول هر اتفاقی بدانند، هرچند که دولت ایران آزاد است در این منطقه هر کاری میل دارد انجام دهد. دست بر قضا منطقه‌ای که روسها در آن حضور دارند بزرگترین منبع برنج، گندم و گوشت برای بقیه کشور است. مأموران ایرانی در منطقه‌ای که روسها حضور دارند نسبتاً از جاهای دیگر بی‌بخارترند. من قصد ندارم بگویم که کسی مقصر است، ولی فقط یک واقعه حقیقی را ذکر می‌کنم: معمولاً تهران باید تا سی هزار تن گندم از آذربایجان به دست آورد و اگر گندم با جو مخلوط شود تهران می‌تواند با پنج هزار تن زندگی کند، اما اگر تهران امسال پنج هزار تن گندم به دست آورد شانس آورده است. همه چیز برعکس است. البته معدودی از ایرانیان در این مورد کاری انجام می‌دهند. به هر حال خبرهای خوبی درباره محصول آینده وجود دارد. تقریباً در همه جا برف و باران سودبخشی باریده است و به شرط آنکه جلو ملخها گرفته

شود محصول باید خیلی خوب باشد. جسارتاً باید متذکر شوم که اگر جلو ملخها گرفته شود این کار عمدتاً کار انگلیسیهای بدجنس است که مقدمات جنگی علیه این نوع آفات را فراهم کرده‌اند!

نانوایان به شرارت خودشان ادامه می‌دهند و نان از این بدتر نمی‌تواند باشد، چون نانوایان قسمتی از آرد را بسیار بالاتر از قیمتی که دولت از آنها می‌گیرد می‌فروشد. من درباره‌ی گزارش اسپرینگ رایس برای تو نوشتم که حاکم جدید، قیمت نان را با بریدن گوشهای نانوایان، چندروزی پایین آورد. جکسن^{۳۵} محقق آمریکایی که در سال ۱۹۰۳ در ایران بوده از بریدن زبان بعضی از نانوایان در کرمان (فکر می‌کنم^{۳۶}) برای پاره‌ای جرایم علیه مقررات نان یاد می‌کند. موارد بسیار زیادی از پزاندن یک نانوایان در تنور خودش ثبت است که به دستور بعضی حکام خشمگین صورت گرفته است. اگر نانوایان به رغم وجود چنین مجازاتهایی به تخلف ادامه می‌داده‌اند، آدم حالا چه انتظاری می‌تواند داشته باشد، آن هم وقتی که اعمال هر نوع مجازاتی غیر ممکن به نظر می‌رسد. تاکنون نانوایان هم در اینجا و هم در اصفهان توانسته‌اند این تهدید را که نانوایی مرکزی دولتی جایگزین آنها می‌شود خنثی کنند. آنها به حدی در شرارت تیزهوش بوده‌اند که پیروزی حقشان است، اما این فقط نانوایان نیستند که جیششان را پر می‌کنند. شریدان یک مأمور وزارت مالیه را جهت خرید گندم برای وزارت خواربار به مشهد فرستاد. مأمور به رذالت شهرت دارد، ولی شرایطی به او پیشنهاد می‌شود که ظاهراً او را به راه راست هدایت می‌کند. این مأمور در واقع در مشهد مشغول خریدن مقدار ناچیزی گندم برای هموطنان گرسنه‌اش در تهران است، اما ما می‌شنویم که او برای خودش مقدار زیادی گندم خرید و فروش می‌کند و با درآمد حاصل از آن نفت و چیزهای دیگر می‌خرد و به افغانستان قاچاق می‌کند و در آنجا با قماش ژاپنی مبادله و به ایران قاچاق می‌کند و

۳۵. Abraham Valentine Williams Jackson (۱۹۳۷-۱۸۶۲). استاد دانشگاه کلمبیا در رشته زبانهای هندواروپایی و آیینهای ایران باستان. جکسن در سالهای ۱۹۰۳، ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰ به ایران سفر کرد. نخستین کتاب او که در سال ۱۹۰۶ در ایالات متحد منتشر شد ایران در گذشته و حال نام دارد. از جمله آثار او می‌توان به کتابهای زیر اشاره کرد: از قسطنطنیه تا زادگاه عمر خیام (۱۹۱۱)؛ قدیمیترین اشعار فارسی از آغاز تا زمان فردوسی (۱۹۲۰). جکسون قبل از سفر به ایران سرودی از سرودهای زرتشت و الفبای اوستایی را به ترتیب در سال ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ منتشر کرد.

۳۶. این مجازات در شیراز اعمال می‌شود: جکسن خود می‌نویسد: «... از کسی شنیدم که در شیراز زبان سه نفر نانوایان را به جرم گرانفروشی بریده‌اند».

بایک سود سرسام‌آور می‌فروشد. اگر از فرصت مناسب برای قاچاق استفاده نکنی، چه لزومی دارد مأمور مالیه باشی!

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و پنجم فوریه ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۲/۶]

[با پست عادی ارسال شده است]

واقعیت این است که از خروج رضاشاه تاکنون دستگاه حاکمه کشور در دست گروه کوچکی از افراد بوده است که طبقه حاکمه را در جهت منافع خودشان سوق می‌دهند. بسیاری از مردم، از جمله شاه، می‌ترسند که احتمالاً در آینده‌ای نه‌چندان دور، در صورت تداوم بی‌نظمی، اوضاع فعلی به یک طغیان عمومی منجر شود و کل نظام را از صحنه خارج سازد. حتی عده‌ای از مردم می‌گویند حمایت شوروی از نظام فعلی به همین خاطر است. من تردید دارم در حال حاضر بتوانیم چیزی این‌گونه ماکیاولی‌وار را بپذیریم. حقیقت این است که شیوه‌های خودکامه رضاشاه، ورود هر جوان قابل و درستکاری را به نظام اداری و سیاسی ناممکن ساخت و شاید چندین سال طول بکشد تا شخصیتهای تربیت‌شده خلئی را که رضاشاه ایجاد کرده است پر کنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

دوازدهم مارس ۱۹۴۳ [۱۳۲۱/۱۲/۲۱]

اوضاع سیاسی اینجا تحت‌الشعاع مسئله نان قرار دارد، اما طبقات ثروتمندتر بیشتر نگران حزب توده‌اند که به اعتراف آنان عوامل شوروی پشت سر آن هستند... نادرستی بسیاری از داستانهای مربوط به فعالیت سیاسی شوروی به اثبات رسیده است، اما کاملاً آمادگی دارم که ادامه این فعالیتها را که غیرمنتظره هم نیست باور کنم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و چهارم مارس ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱/۳]

ما فهرست اصلاحاتی را که انجام آن به خوبی در توان ایران است آماده کرده‌ایم و من مجدداً نخست‌وزیر را ترغیب خواهم کرد بخشی از این برنامه را هر چه زودتر

اعلام کند. با این همه نباید به تصویب قوانین در کشوری مثل ایران چندان اهمیت داد. قوانین کامل بدون تشکیلات اداری بهتر بی‌فایده است و اگر تشکیلات اداری به‌شیوه مطلوب بهبود یابد، مردم ایران شاید تا مدتی نگران قوانین نباشند.

تهران - بیست و پنجم مارس ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱/۴]

چند روز پیش از خانم شورو^{۳۷} که وقتی در مراکش بودم شوهرش رئیس امنیت ملی در مراکش تحت سلطه فرانسه بود، نامه‌ای دریافت کردم که موجب خوشحالی زیاد من شد. آنها مردمان فوق‌العاده‌ای هستند و مایلیم آرزوی آنها در اتحاد با بریتانیای کبیر تحقق یابد و اکثریت بزدل رباط خیط بشوند. من بلافاصله به‌نامه پاسخ دادم، چه به‌نظر می‌رسد وقتی ارتش انگلیس، ظاهراً در حمله به‌خط [دفاعی] مارت^{۳۸} [در تونس] خوب پیشروی می‌کند، لحظه مناسبی برای پاسخ دادن به‌نامه است. به‌هر جهت وقتی نامه به‌رباط برسد - شاید یک ماه دیگر - باز باید خبرهای خوبی وجود داشته باشد.

با این عقب‌نشینی [آلمانیها] باز فریاد روسها درباره [گشودن] جبهه دوم بلند خواهد شد. من فکر می‌کنم بهترین جواب تشریح این قضیه است که انگلستان بیشتر از روسیه نیاز دارد که سواحل غربی اروپا در اختیار متفقین باشد، چون این تنها راه برای مبارزه علیه زیردریایها (با تصرف پایگاه آنها) و بمب‌افکنهای آلمانی است (با مجبور کردن آنها در استفاده از فرودگاههای دورتر). دریا سالار استندلی^{۳۹} سفیر کبیر آمریکا در روسیه حق داشت بگوید روسها در آنچه راجع به کمک دریافتی به مردم شوروی می‌گویند حق مطلب را ادا نمی‌کنند. به‌هر حال اگر او فکر می‌کرد این [پنهانکاری] یک امر استثنایی است، در اشتباه بود. این جزئی از سیاست شوروی است که هرگز در مقابل مردم خودش از هیچ کشوری تمجید نکند. همان‌گونه که ممانعت از آگاهی خارجیان درباره حقایق مربوط به روسیه بخشی از سیاست آنهاست. هر چه بیشتر روسها را می‌بینیم بیشتر برای من روشن می‌شود که

37. Chevreux

38. Mareth Line، خط دفاعی واقع در جنوب غربی تونس که از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳ آلمانیها از آن دفاع می‌کردند. نیروهای انگلیسی در ۲۷ مارس ۱۹۴۳ در این خط دفاعی نفوذ کردند.

39. William H. Standley (۱۹۶۳ - ۱۸۷۲). رئیس عملیات دریایی. عضو هیئت همراه هریمن در مأموریت مسکو در سال ۱۹۴۱. سفیر کبیر آمریکا در مسکو از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳.

مقامات روسی وحشت دارند مبادا مردم کشورشان بفهمند خارجیه‌ها مردمان شریفی هستند که حتی اگر به نسبت فقیرند از اکثر شهروندان روسی زندگی بهتری دارند.

ژنرال پونال^{۴۰} فرمانده کل جدید، ظرف یک هفته یا همین حدود، برای اقامت نزد من می‌آید. به هر حال او قصد دارد فقط دو روز بماند.

در این اواخر با اوضاع جوی بدی روبه‌رو بوده‌ایم که تمام برنامه‌های پرواز را بهم زده و باعث شده است دو دبیر کانادایی هیجده روز در سفارتخانه ماندگار شوند. بن^{۴۱} و ریگا^{۴۲} جفت خوبی بودند. یکی از آنان زبان‌دان زبردستی است که در پاریس تحصیل کرده است. او قبلاً در ایران بوده و بعد به کانادا فراخوانده می‌شود. کشتی حامل وی در نزدیک سواحل غربی آفریقا به‌اژدر اصابت می‌کند و شش هفته در اردوگاهی نزدیک کازابلانکا اسیر می‌شود، تا اینکه پس از پیاده‌شدن نیروهای متفقین^{۴۳} آزاد می‌گردد. نفر دیگر در دفاتر روابط عمومی ماکار می‌کرده: در قاهره و پیش از آن در استونی. وقتی استونی «درخواست» کرد به شوروی ملحق شود او در تالین^{۴۴} بوده است. من چگونگی جریان وقایع را فراموش کرده بودم و از او خواستم برای من بگوید. او گفت:

حکومت شوروی از دولتهای بالتیک تقاضای حق داشتن پایگاههای زمینی، هوایی و دریایی در سرزمینهایشان می‌کند. روسها پس از به‌دست آوردن پایگاهها اعلام می‌کنند که از حکومت استونی ناراضی هستند و تقاضا می‌کنند حکومتی که با روسیه شوروی روابط دوستانه‌تری داشته باشد باید به‌روی کار بیاید. رئیس‌جمهور^{۴۵} نمی‌پذیرد و در نتیجه آشوبهای کمونیستی شروع می‌شود. به‌اعتقاد [میهمان] کانادایی من نیروهای روسی در درگیریها شرکت نکردند، فقط هر جا که درگیری رخ می‌داد، تانکها و زرهپوشهای ارتش سرخ – البته به‌طور اتفاقی – سبز می‌شدند. ظرف دو روز رئیس‌جمهور دستگیر شد و حکومت

۴۰. Sir Henry Pownall (۱۸۷۷-۱۹۶۱). سپهبد. فرمانده کل در ایران و عراق (Paiforce) در سال ۱۹۴۳. رئیس ستاد فرماندهی عالی متفقین در جنوب شرقی آسیا از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴.

41. Bonn

42. Riga

۴۴. Tallinn، پایتخت استونی.

۴۳. یازدهم نوامبر ۱۹۴۲.

۴۵. Konstantin Päts (۱۸۷۴-۱۹۵۶). رئیس دولت استونی از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳ و از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۸. رئیس‌جمهور از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰. روسها پس از اشغال استونی در سال ۱۹۴۰ او را به شوروی تبعید کردند.

دلخواه روسیه شوروی به روی کار آمد. این حکومت، تاریخ انتخابات جدید را که می‌بایست ظرف دو ماه بعد انجام شود تعیین کرد. نامزدهای زیادی در انتخابات ثبت‌نام کردند. با این حال در آستانه انتخابات، همه نامزدها بجز کمونیستها به عنوان دشمنان خلق حذف شدند، بنابراین رأی‌گیری بسیار ساده بود! حکومت جدید تشکیل شد و نماینده‌ای جهت «درخواست» پیوستن به اتحاد شوروی به نزد مولوتف گسیل داشت. همان‌طور که احتمالاً به خاطر داری این «درخواست» مورد موافقت قرار گرفت!

لهستانیهای اینجا از اعلامیه روسها حاکی از اینکه قصد دارند در جایی که لهستان شرقی بود ماندگار شوند نگران هستند. بیچاره‌ها! انسان، بدون اطلاع از جزئیات جمعیت به شدت نامتجانس در منطقه مورد دعوا، برای آنها متأسف می‌شود. درواقع لهستانیها به آرامی در حال ترک گفتن ایران هستند. امید است تا ژوئیه همه آنها رفته باشند.

[تهران] - بیست و نهم مارس ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱/۸]

نقداً اخبار شمال آفریقا بهتر است: گزارش تصرف خط [دفاعی] مارت رسید.^{۴۶} امروز بعد از ظهر به رغم آنکه مجبور بودم در یک میهمانی حضور یابم که روسهای زیادی در آن شرکت داشتند، خوشحال بودم. روسها چیزی در مورد دریا نمی‌دانند و فقط روی پیروزیهای زمینی حساب می‌کنند.

استورس با خودش یک کتاب از لارنس دارد که خانواده او تا پایان عمرش به او سپرده‌اند. جنگی ضخیم که روی جلدش نوشته شده است: میراث گذشته.^{۴۷} این جنگ را موریس بارینگ^{۴۸} برای لارنس تهیه کرده است. کتاب ظاهراً شامل چهار یا پنج مجموعه چاپ شده است و تهیه کننده روی اشعاری را که دوست نمی‌داشته با

۴۶. خط دفاعی مارت از ساحل دریا در جنوب قابس به داخل خشکی کشیده شده بود. این خط دفاعی به وسیله رومل به منظور سد کردن پیشرفت ارتش هشتم - که در پیشروی خود از لیبی وارد تونس شده بود - حراست می‌شد. دست‌آخر این خط بعد از یک جنگ سنگین به فرماندهی مونتگمری به تصرف درآمد و ارتش هشتم در بیست و نهم مارس وارد قابس شد.

47. *Das retrospective Gepäck*

۴۸. Maurice Baring (۱۸۷۴-۱۹۴۵). شاعر و رمان‌نویس. نخست وارد خدمت سیاسی شد، اما به زودی آنرا رها کرد تا روزنامه‌نگاری کند. اولین مجموعه اشعارش در سال ۱۹۲۵ چاپ شد. مجموعه نمایشنامه‌هایش تحت عنوان نمایشهای کوتاه، فرهنگ ادبی و جوراب خاکستری به چاپ رسید.

شعرهایی که از کتابهای دیگر چیده، پوشانده است. مجموعه معرکه‌ای است به شش زبان، هرچند لارنس در نامه‌ای که پشت جلد چسبانیده می‌گوید قصد ندارد به مصاف اشعار روسی برود. این هدیه بسیار خوبی است. حتماً هفته‌ها صرف تهیه آن شده است.

اگر فردا هوا که به طور استثنایی ظرف دو هفته بد بوده است، مناسب باشد استورس اینجا را ترک می‌کند. من به زودی میهمانان دیگری خواهم داشت. مک‌مایکل‌ها امشب باید در بغداد باشند. آنان از آنجا مستقیماً عازم تهران خواهند شد. من از مک‌مایکل خوشم می‌آید، مرد قابل‌ای است و (در مورد هر مسئله‌ای که در ارتباط با فلسطین بپرسی) صریح و رک گو است. بعضی سخنرانیهای اخیر به سادگی ترشدن مسئله فلسطین کمکی نکرده است. در آمریکا بخصوص عقاید تند و وجود دارد و طبیعتاً همه در طرفداری از یهودیه‌ها. آقای لویس جرج^{۴۹} بی‌خردی کرده و گفته است فلسطین باید به دولت یهودی بدل شود و حتی مارشال اسموتس^{۵۰} گفته است که می‌تواند گروهی از دولتهای سامی را در خاور میانه تصور کند که نوعی مشترک‌المنافع یهودی در آن نقشی به عهده گیرد. من نگران آن هستم که با اجازه ورود دادن به عده بیشمار یهودی، جهت اقامت در فلسطین، فشار بر روی حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در بعد از جنگ خیلی شدید باشد. در حال حاضر اعراب دل به آن خوش دارند که طرح رسمی سال ۱۹۳۹ را که به هنگام عدم توافق اعراب و یهودیان در کنفرانس لندن به وسیله دولت انگلیس تهیه شد پذیرفته‌اند. این طرح جسورانه‌ای بود که حداکثر عده یهودیانی را که ممکن بود پس از آن تاریخ وارد فلسطین شوند هفتاد هزار نفر^{۵۱} تعیین کرد، مگر آنکه اعراب فلسطین موافقت خود را با افزایش آن اعلام کنند. به موجب این طرح عده یهودیان حدود یک سوم کل جمعیت می‌شد و اعراب را از خطر در اقلیت قرار گرفتن حفظ می‌کرد. متأسفانه وجود عنصر افراط‌گرایی در میان اعراب باعث رد طرح از سوی آنها شد و بدیهی است که یهودیان هم آن را نپذیرفتند، در نتیجه کمیسیون قیمومت

۴۹. David Lloyd George (۱۸۶۳-۱۹۴۵). نخست‌وزیر انگلیس از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲. مؤلف کتابهای خاطرات جنگ و حقایق درباره عهدنامه صلح.

۵۰. Jan Christian Smuts (۱۸۷۰-۱۹۵۰). نظامی و سیاستمدار آفریقای جنوبی. نخست‌وزیر آفریقای جنوبی از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴. وزیر دادگستری از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹. نخست‌وزیر از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸. در سال ۱۹۴۱ به درجه فیلدمارشالی ارتقا یافت.

۵۱. در اصل هفتاد و پنج هزار نفر در یک فاصله زمانی پنج ساله تعیین شده بود.

جامعه ملل هم با آن مخالفت کرد.

در اول آوریل به مناسبت بیست و پنجمین سال تأسیس نیروی هوایی سلطنتی [انگلستان] در یکی از فرودگاههای نزدیک تهران از یک واحد سان دیدم. قرار بود سخنرانی کوتاهی ایراد کنم، ولی معلوم شد که نصب میکروفون خیلی گران تمام می‌شود، بنابراین فقط سان دیدم. متن سخنرانی که قرار بود ایراد شود به صورت اصلاح شده در نشریه روزانه‌ای که اداره روابط عمومی منتشر می‌کند چاپ خواهد شد. فکر می‌کنم باید با این جمله ولتر در زبان فرانسه شروع کنم: کسی که به میهن خودش خوب خدمت می‌کند نیازی به تفاخر به نیاکان ندارد.^{۵۲} البته به زبان انگلیسی.

در اینجا آمریکاییها بیشتر و بیشتر می‌شوند. ما یک افسر رابط به نام سرهنگ هندرسن^{۵۳} داریم که در محل ناهارخوری شماره یک آمریکاییها زندگی می‌کند و برای این سمت مرد ایده‌آلی است. او مجاز است که هر شنبه دو یا سه نفر از افسران ارشد را برای صرف ناهار با من دعوت کند و بدین ترتیب در حال آشناشدن با عده قابل ملاحظه‌ای از آنها هستم. بجز یک استثناء، آنها را مردمان خوبی یافتیم. ظاهراً آن یک استثناء هم زیاد مورد علاقه هم میهنان خودش نیست، بنابراین من تنها کسی نیستم که او را بلغمی مزاج می‌دانم. به نظر می‌رسد هیچ‌کس نمی‌تواند با او کار کند. متأسفانه پست مهمی هم دارد.

از اینکه دیدم آقای روزولت ژنرال هرلی^{۵۴} را به عنوان نماینده شخصی خود در این مناطق تعیین کرده است خوشحال شدم. من ژنرال را چندماه پیش در اینجا ملاقات کردم و فکر می‌کنم او مردی است که دقیقاً همتای آقای کیسی محسوب می‌شود.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

شانزدهم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱/۲۶]

نشد چیزی از پیشنهادات نسل جدید [ایران] بشنوم که با نسل قدیم تفاوت چندانی

52. Qui sert bien son pays n'apas besoin d'aïeux

53. Henderson

۵۴ Patrick J. Hurley (۱۹۶۳-۱۸۹۲). وزیر جنگ در دوران هورر سی و یکمین رئیس جمهور آمریکا (۱۹۲۹-۳۳). نماینده ویژه آمریکا در روسیه در سال ۱۹۴۲، خاورمیانه در سال ۱۹۴۳ و چین در سال ۱۹۴۵.

داشته باشد. واقعیت این است که ظاهراً فقط در پی ثروت نامشروع بودن به ایرانی شهامت و نیرو می‌بخشد. مردان درستکار مثل علام‌مولا بی‌خاصیت و ترسو هستند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیستم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱/۳۰]

رفتار سردبیران در کنفرانس مطبوعاتی غیررسمی [در ملاقات با آقای کیسی وزیر دولت] و سؤالاتی که در مورد کمک به ایران شد معقول بود، اما مقالاتی که پس از رفتن وزیر چاپ شد خصمانه و دروغین بود. به درخواست سفارتخانه شش روزنامه توقیف شد^{۵۵}...

افزایش تردید دولت [ایران] به نفع روسها تمام می‌شود تا با افزایش قیمتها و سوء مدیریت موجبات سرخوردگی عمومی را فراهم کند.

تهران - بیست و پنجم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۴]

احتیاط ادوارد هاجکین در مورد نشانی‌اش به حدی است که بعد از ماهها فهمیدم در بغداد است^{۵۶}.

از او دعوت کرده‌ام که با یک ریش مصنوعی و تحت یک نام عوضی برای اقامت نزد من بیاید. امیدوارم او با تغییر قیافه یا بدون آن بیاید. درواقع فکر می‌کنم که او می‌بایست به جای بغداد در اینجا می‌بود. یکی از دوستان آکسفوردی او نزد ما به سر می‌برد، کسی که فارغ‌التحصیل [کالج] کرایست چرچ^{۵۷} است، با اصلیت سوئیسی که هنوز اسمش را نفهمیده‌ام^{۵۸}. به نظر آدم قابل و جالبی می‌رسد و فارسی خوب می‌داند.

۵۵ مهر ایران، کیهان، نبرد امروز، میهن پرستان، نوبهار و باختر در ۲۱ فروردین و اقدام، آزادگان و نجات ایران در ۳۰ فروردین ۱۳۲۲ توقیف شد.

۵۶ ادوارد هاجکین در سپتامبر ۱۹۴۲ جهت انجام وظایف اطلاعاتی از ارتش مأمور خدمت در سفارتخانه انگلیس در بغداد شده بود و تا ژوئیه ۱۹۴۵ در آنجا بود. او در این مدت به‌واقع در دو یا سه موقعیت به‌نزد سر ریدر بولارد آمد.

۵۷ Christ Church، یکی از کالجهای دانشگاه آکسفورد.

۵۸ R. C. Zaehner (۷۴-۱۹۱۳). دستیار وابسته مطبوعاتی و سپس وابسته مطبوعاتی سفارتخانه انگلیس در تهران از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷. نایب‌کنسول سفارتخانه انگلیس در تهران از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۲. یعنی زمانی که او سخت درگیر بحران ملی کردن نفت ایران به‌وسیله مصدق بود. استاد مذاهب و فلسفه اخلاق شرق در دانشگاه آکسفورد از سال ۱۹۵۲.

ژنرال هرلی نماینده شخص رئیس‌جمهور روزولت در تهران است. من او را قبل و بعد از رفتن به روسیه در اینجا ملاقات کردم. مرد جالبی است و نظریات معقولی درباره لزوم همکاری انگلستان و آمریکا پس از جنگ دارد. من تاکنون بیشتر افسران ارشد آمریکایی را در اینجا ملاقات کرده‌ام و آنها را دارودسته خوبی دیده‌ام. سعی می‌کنم هر هفته چندین نفر از آنها را برای صرف ناهار دعوت کنم. با اتخاذ این شیوه همه ژنرالها و سرهنگ‌تمامها و بعضی سرهنگ‌دومها را یک دور دیده‌ام. خیال دارم یک یا شاید دو گاردن‌پارتی برگزار کنم، چون که گلیسین به‌زودی شکوفه می‌کند. در نظر دارم عده زیادی از افسران و پرستاران آمریکایی را دعوت کنم. دارم حساب می‌کنم ببینم قادر به دعوت چند نفر میهمان هستم. با آبجو بطری دو شلینگ و دو پنس [۱۱ پنس] و قیمت بقیه چیزها به‌همین نسبت و هزینه کرایه یک فنجان یا نعلبکی یا لیوان دو پنس یا بیشتر برای یک روز، دیگر میهمانی بزرگ‌دادن کار معمولی محسوب نمی‌شود. با این‌همه به‌نظر غیرمعقول می‌رسد که آنان را برای دیدن قشنگترین منظره تهران که همانا یک گلیسین پنجاه‌متری در مجاورت آب و درخت باشد دعوت نکرد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست‌وششم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۵]

[ریدر بولارد گزارش می‌دهد که در مورد حادثه پانزدهم آوریل که طی آن پنج ایرانی به‌هنگام دزدیدن سیمهای تلفن با تیراندازی یک افسر هندی کشته شدند اعتراض شدیدی از نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه (ایران) دریافت کرده است - ویراستار متن انگلیسی]

با توجه به‌خود یادداشت جواب آن آسان است، چون اشاره‌ای به‌اهمیت قطع ارتباطات، که ما بارها در مورد آن شکایت کرده‌ایم نمی‌کند.^{۵۹}

۵۹. گزارشهای اشتباه‌انگیز چندی راجع به‌تیرخوردن چهار نفر ایرانی در نزدیک تهران در روز ۲۵ فروردین در جراید چاپ شده است. حقیقت موضوع از این‌قرار است: تقریباً یک سال‌ودنیم است سیمهای تلفن ارتش انگلیس در خود تهران و اطراف آن سرقت می‌شده. مقدار هنگفتی سیم دزدیده شده است. دزدیده‌شدن سیمهای مزبور ارتباط مقامات نظامی انگلیس را شدیداً مختل کرده و چندین مرتبه در ماه مارس ۱۹۴۲، در آوریل ۱۹۴۲، در اوت ۱۹۴۲، در ژانویه ۱۹۴۳ و در آوریل ۱۹۴۳ به‌اداره کل شهربانی ایران اطلاع داده شده و تقاضا گردیده است برای جلوگیری از این سرقت و دستگیری مرتکبین کمک نمایند و چون کمک اداره شهربانی نتیجه‌ای نداد مقامات انگلیسی در

به هر حال اوضاع پیچیده است. در واقع افسر هندی که در بازرسی انفرادی تیراندازی کرده و پنج نفر را کشته (او روز قبل در همین شرایط یک ایرانی دیگر را زخمی کرده است) در روز نوزدهم آوریل هم یک ایرانی دیگر را در روز روشن و در حضور شاهدان ایرانی و انگلیسی به قتل رسانیده است و تا آنجا که می‌توان از ظواهر امر فهمید هیچ دلیل مشخصی وجود ندارد.

[بازجویی نظامی قرار است انجام شود. یادداشت آقای چرچیل که خواستار نتیجه بازجویی است - ویراستار متن انگلیسی]

نخست‌وزیر انگلستان به وزیر خارجه

بیست‌وهشتم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۷]

من فکر نمی‌کنم که ما باید از شدت عمل یک افسر هندی مثل این [فرد] و تیراندازی به ایرانیان «بدون دلیل مشخص»، «به‌هنگام بازرسی انفرادی» بی‌مطالعه اغماض کنیم. افسر هندی یا باید بهای این کار را با زندگیش بپردازد، یا به تیمارستان برود. سر ریدر بولارد نسبت به همه ایرانیان کینه دارد که طبعاً به کفایت او و منافع ما لطمه می‌زند.^{۶۰}

→ مناطقی که سرقت بیشتر اتفاق می‌افتاد نگهبان و گشتی گذاشتند. در واقعه ۲۵ فروردین چهار نفر ایرانی با کمک یک نفر دیگر که به‌عنوان مراقب گماشته بودند چهارصد متر سیم را سرقت کرده بودند. یکی از افسران کشیک دو نفر از سارقین را، در حالی که مشغول پیچیدن سیم بود، دیده و به آنها امر می‌کند که بایستند، کمی دورتر دو نفر سارق دیگر مشغول پیچیدن سیمی بودند که دنباله آن از تیری که سیم از آن بریده شده بود آویخته بود. قراولی آنها را نیز دیده و ایست می‌دهد، ولی هر چهار نفر فرار می‌کنند. قراولان شلیک کرده و سارقین کشته می‌شوند. شخصی هم که به‌عنوان مراقب گماشته شده بود درصدد فرار برمی‌آید، ولی به او نیز تیراندازی شده و زخم برمی‌دارد و بعد فوت می‌کند. در جیب یکی از سارقین گازانبر مخصوص بریدن سیم به‌دست آمده است.

اداره مطبوعات سفارتخانه انگلیس

۶۰. بعضی از جرایم داخلی حملات شدیدی علیه این واقعه کردند: ... مگر این چند سرباز پست که مرتکب این جنایت شده‌اند فراموش کردند اینجا کشور ایران است و جز ایرانی احدی حق حکومت و آقایی بر این سامان ندارد. مگر این سه چهار هندی سیاهپوست که این غلطهای بیجا را کرده‌اند فراموش کرده‌اند استخوان نادرشاه افشار زیر خاک این کشور مدفون است و اگر شمشیر جهانگشای نادری بر اثر نادانی چند تن از اولاد ناخلف او زنگ زده، ولی بالمره از میان نرفته... از این وحشیگری... این چند نفر هندی لچک به‌سر نخواهیم گذشت. (کیهان).
... هرچند سرباز مسکین از مردم هند بوده است، اما این جنایت را نمی‌توان به او نسبت داد... گناه این جنایت با مرد عالیرتبه‌ای است که گویا از کم‌شدن چند متر سیم تلفن یا تلگراف که دزدان سرقت کرده بودند عصبانی شده و به این سرباز مسکین امر کرده هر کس این دوروبرها بگردد، خواه شب و خواه روز او را تیرباران کند... (نوبهار).

یادداشت پینک^{۶۱} از وزارت خارجه

بیست و نهم آوریل ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۸]

انتقاد نخست‌وزیر از سر ریدر بولارد به‌خاطر انزجار از ایرانیان به‌نظر من سخت غیرمنصفانه است. در سپتامبر ۱۹۴۱ نخست‌وزیر در این زمینه که سر ریدر بولارد پیش‌بینی نادرستی دارد و محتاج «تندی عمل» است برای او یک پیام خصوصی فرستاد. این پیام به‌سر ریدر بولارد دستور می‌داد با ایرانیان شیوه سخت‌تری پیش گیرد. او دستور نخست‌وزیر را اجرا کرده است و حالا برای ادامه متابعت از حدودی که برایش ترسیم شده، مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

وزیر خارجه به‌نخست‌وزیر

سوم مه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۱۲]

این کابل دزدی یک موضوع جدی است... تا آنجا که به‌حادثه پانزدهم آوریل مربوط است بولارد متذکر می‌شود که او در این مورد کاملاً وجدان راحتی دارد... اگر بخواهیم در مورد بولارد منصف باشیم من واقعاً فکر نمی‌کنم او اجازه دهد عقایدش درباره ایرانیان او را به‌راهی سوق دهد که به‌ضرر منافع ما تمام شود. اگر ایرانیان مسئله‌ای داشته‌اند او از طرح آن کوتاهی نکرده و در موارد مقتضی از این مسائل دفاع کرده است.

بخشنامه ریدر ویلیام بولارد به کنسولگریها

ششم مه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۱۵]

اعضای حزب توده^{۶۲} و سایر گروه‌های چپ، به‌شرط آنکه احساس مسئولیت کنند،

→ آقای [کیسی] وزیر انگلیسی شنیدید که همین دو روز پیش هندیهای مزدور و معلوم‌الحال با چه توحش و بربریتی جمعی ایرانی بیگناه را بی‌جهت هدف گلوله قرار دادند که در آن میان دو جوان پانزده‌ساله و یک نفر زن بود... افراد نیروی شما فجایع و مظالمی در ایران مرتکب می‌شوند که عالم انسانیت و جهان دموکراسی از شنیدن آن شرم دارد و اگر این وقایع ننگین به‌گوش روزولت و چرچیل برسد موی بر تن آنها راست می‌شود... افراد نیروی شما در خرمشهر شبانه در خانه مردم شریف ایران به‌زور وارد شده و قصد تعرض به‌ناموس آنها داشته و چون مرد باغیرت ایرانی درصدد دفاع از شرافت و ناموس خود برمی‌آید او را به‌ضرب گلوله از پای می‌اندازند... (مهر ایران).

61. Pink

۶۲ حزب توده (عامه مردم - خلق) در سال ۱۹۴۱ تشکیل شد. این حزب ایدئولوژی مارکسیستی داشت و بیش از پیش مقلد سیاست خارجی روسیه بود. حزب توده در سال ۱۹۴۹ غیرقانونی شد - ویراستار

←

در بسیاری موارد می‌توانند منافع کشورشان را به‌بهترین وجه حفظ کنند و بر اعضای مرتجع و کارشکن فعلی در مجلس ترجیح دارند و به‌منفعت ما نیست که چنین نامزدهایی فقط به‌خاطر اینکه عقاید چپی دارند از انتخابات محروم شوند.

ریدر ویلیام بولارد به‌وزارت خارجه شانزدهم مه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۲/۲۵]

فلج‌شدن امور اقتصادی که همیشه وقتی هر نخست‌وزیری برای چند ماه مصدر کار بوده افزایش می‌یابد، اینک شروع شده است. این دفعه با اقدامات وکلای مجلس که در پی شخصی هستند تا آنان را از انتخاب مجددشان مطمئن سازد، شدت گرفته است.

تهران - یازدهم ژوئن ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۳/۲۰]

از زمان فرستادن آخرین نامه در حال سیروسفر بودم. سفر به‌قاهره بازدیدی عجولانه بود نه یک مرخصی. ملاقاتهای زیادی برگزار شد و وقتی برای «خوشگذرانی»^{۶۳} نبود. به‌رحال از اقامت نزد کیسی‌ها و خانه‌زیبایی که چستر بیتی^{۶۴} نزدیک اهرام جهت استفاده وزیر دولت در امور خاورمیانه در اختیار حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] گذاشته است لذت بردم. چستر بیتی یک ثروتمند آمریکایی است که به‌تابعیت بریتانیا درآمده است. (تو احتمالاً او را به‌عنوان صاحب زیباترین مجموعه مینیاتورهای ایرانی در جهان می‌شناسی). من ضمناً از ملاقات بعضی از همکاران که از مناطق مختلف خاور نزدیک و میانه آمده بودند مشغوف شدم. مانند ویکلی^{۶۵} از جده، هاتورن هال^{۶۶} از عدن و بعضیها که پیش از آن ملاقات نکرده بودم، مثل کورن والیس از بغداد و اسپیرز^{۶۷} از بیروت. در

→ متن انگلیسی.

۶۳. نگاه کنید به زمان فکاهی میهمانان جوان نوشته خانم دیزی اشفورد (۱۹۷۲-۱۸۸۱).

۶۴. Chester Beatty (۱۹۶۸-۱۸۷۵). بازرگان و گردآورنده مخطوطات که اکنون در کالج وابسته به دانشگاه دابلین نگاهداری می‌شود.

۶۵. Thomas Wikeley (۱۹۰۲-۸۴). مأمور اداره کنسولی شرق. کنسول در پورت سعید از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱. دبیر اول در جده از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴.

۶۶. Sir John Hathorn Hall (۱۹۷۹-۱۸۹۴). دبیرکل حکومت فلسطین از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷. نماینده مقیم زنگبار از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰ و فرمانده کل نظامی در عدن از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴.

۶۷. Major General Sir Edward Spears (۱۹۷۴-۱۸۸۶). نماینده پارلمان از حزب محافظه‌کار

قاهره افراد زیادی بودند که میل داشتم آنها را ببینم، ولی فرصت نشد پیدایشان کنم. دیدار از قاهره را با کوهی خرید پایان دادم. در قاهره متوجه شدم که خیلی بهتر از تهران کالا عرضه می شود و قیمتها پایین تر است. به عنوان مثال پنج قابلمه لعابی را که سه تایی آن در داشت به کمتر از هفت پوند خریدم. همچنین توانستم چیزهایی بخرم که در تهران مشکل به دست می آید، مثل جوش شیرین برای پختن کیک، که اگر اصلاً پیدا شود قیمت آن باورنکردنی است. من شانس آوردم و در یک فرصت نادر چیزهایی را که خریده بودم به تهران فرستادم و اندکی پس از بازگشتم به تهران رسید. ضمناً خانم مک مایکل در فلسطین برای لباس متحدالشکل خدمتکاران سفارتخانه پارچه پیدا کرد. در حقیقت من حالا در مورد نیازمندیهای اساسی احساس تأمین بیشتری می کنم.

قاهره سرزنده به نظر رسید. هرگز بهار در مصر نبوده ام و هرگز جاکارا ندا^{۶۸} و گل طاووس را به هنگام گل دادن ندیده بودم، همین طور گل گندم آبی و ارغوانی را. مقدار زیادی گل کاغذی بود، اما معمولاً روی پرچینها کشیده شده بود نه به بلندی ساختمانها - طبق معمول مقدار زیادی از نوع قرمز روشن و خیلی کم به رنگ ارغوانی.

دیروز از ماتیو تلگرامی داشتم که خبر از انتقال او به کوی بیشف می داد. پیش بینی می کند که سر راه خود از تهران بگذرد. این محشر است! ایکاش می توانستم ادوارد هاجکین را از بغداد و چارلز رانگ^{۶۹} را از هر جا که هست فراخوانم، تا در آن موقع نزد من باشند. ماتیو در کوی بیشف در شرایط جنگی زندگی خواهد کرد. او مجبور است در خوابگاه عمومی، نمی دانم با چند نفر دیگر، بخوابد و اصلاً تنها نخواهد بود، مگر آنکه سفارتخانه ما مکان دیگری پیدا کرده باشد. متأسفانه غذا هم خوب نیست. جیره ناکافی است و تصور می کنم که پس از تنوع غذاهای الجزایری [غذاهای کوی بیشف] برایش بیمزه باشد. از وقتی که از دومین سیروسفرم (به شیراز) برگشتم از نظر میهمان در مضیقه

→ از حوزه کارآیل از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵. رئیس «هیئت اسپرز» مأمور سوریه و لبنان در سال ۱۹۴۱. نخستین وزیرمختار انگلیس در جمهوری سوریه و لبنان از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. ۶۸. jacaranda، از درختان بومی آمریکای جنوبی که گلهای آبی رنگ قشنگی می دهد. ۶۹. Charles Wrong، خواهرزاده سر ریدر بولارد که در نیروی هوایی انگلستان خدمت می کرد.

نبوده‌ام! سرهنگ ویکتور کازالت^{۷۰} نماینده پارلمان و سرلشکر بومونت نسبیت^{۷۱} چند روز نزد من اقامت داشتند. وقتی آنها رفتند با هجوم مأموران سیاسی هند از بوشهر، کرمان، مشهد و کویت روبه‌رو شدم. من از این گروه مأموران سیاسی خوشم آمد، جز آنکه به‌ذهنم خطور کرد رده‌های حرفه‌ای در حال نابودی است. این چهار نفر که هیچ‌کدام کمتر از سی و پنج سال نداشت، همگی به‌خاطر وضع جسمانی و توانایی انتخاب شده بودند و همه پولدار (خیلی مرفه، چون مالیات بر درآمد نمی‌دهند). از آن میان تنها اسکراین ازدواج کرده و بچه‌ای ندارد که مایه تأسف است. ناراحت‌کننده‌تر از آن شنیدن حرف ارشدترین آنها بود که گفت فکر کرده وقتی بازنشسته شود — که امیدوار بود به‌زودی بشود — در کنیا زندگی کند، چون دوست ندارد برای حمایت از برنامه بوریج^{۷۲} مالیات بر درآمد پرداخت کند. با وجود این من تصور می‌کنم او در حالت عادی خودش را یک خدمتگزار جامعه می‌داند.

فکر کردن به بیمارستان هزار تختخوابی که مقامات نظامی ما برای موارد تیفوس در افراد غیر نظامی در اختیار دولت ایران گذاشته‌اند خوشایندتر است. در ایران تیفوس یک بیماری بومی است، اما طولانی‌شدن هوای بارانی امسال باعث گسترش آن گردید و همه‌جاگیر شد، هر چند خوشبختانه از نوع سبک است. دولت ایران اصلاً پرستار واقعی ندارد و برخورد پرستاران در مواقع اضطراری خوب نیست. بنابراین مقامات ایرانی از اینکه بیمارستان ما اجازه پذیرش حدود هشتصد بیمار مبتلا به تیفوس را داد خوشحال بودند. با شروع هوای آفتابی اپیدمی در حال نقصان است و هر روز به سرعت عده افراد بستری کاهش می‌یابد، ولی چند روز پیش حدود چهارصد مرد و پسر بچه را در بیمارستان دیدم. همه آنها بجز کسانی که

۷۰. Victor Cazalet (۱۹۴۳-۱۸۹۶). نماینده حزب محافظه‌کار از چینپهام در پارلمان از سال ۱۹۴۲. افسر رابط سیاسی با ژنرال سیکورسکی تا زمانی که هر دو در سقوط هواپیما به‌هنگام ترک جبل الطارق در چهارم ژوئیه ۱۹۴۳ کشته شدند.

۷۱. Major General F. G. Beamont-Nesbitt (۱۹۷۱-۱۸۹۳). مدیر اطلاعات نظامی وزارت جنگ از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰. وابسته نظامی در واشنگتن در سال ۱۹۴۱. ستاد ارتش از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵.

۷۲. William Henry Beveridge (۱۹۶۳-۱۸۷۹). اقتصاددان انگلیسی. استاد مدرسه اقتصادی لندن از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۷، آکسفورد از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵. نماینده پارلمان از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵. نویسنده کتابهای: بیکاری مشکل صنعت، بیمه همگانی، برنامه‌ریزی در نظام سوسیالیستی، اشتغال کامل در یک جامعه آزاد، ستونهای امنیت و جز آن.

یک یا دو روز قبل پذیرفته شده بودند (این افراد معمولاً یا خواب بودند یا مبهوت) راحت و خوشحال به نظر می‌رسیدند. همه مردمان فقیری بودند و من مطمئنم هیچ‌یک از آنها پیش از آن تا این اندازه راحت نبوده است. ما شواهد بسیاری داشته‌ایم که بیماران شفایافته سپاسگزار بوده‌اند. این خیلی حرف است، چون قدردانی جزو محسنات ایرانی جماعت نیست.

امروز من، نه به صورت عادی، بلکه در یک مراسم رسمی و تشریفاتی به سه نفر از افراد جمع خودمان مدالهایی دادم که به مناسبت سال نو اعطا می‌شود.^{۷۳} یکی از آنان دوشیزه لمبتون بود که طی نزدیک به چهار سال بدون مرخصی، در سمت وابسته مطبوعاتی خدمت کرده است. خوشحالم که بگویم او این هفته عازم میهن است. دیگری همسر مردی در بانک [ملی ایران] است، یکی از خانمهای ساکت و کارآمدی که امور خیریه را می‌گرداند؛ و همان‌طور که گفتم از آن زنانی نیست که سعی می‌کنند از بانوی چراغ به دست^{۷۴} به این دلیل تقلید کنند که با چراغ خود را بنمایانند.

بعدالتحریر

هم‌اکنون در حال تدارک یک میهمانی ایستاده به افتخار پرنس پتر^{۷۵} یونانی و همسرش هستم که مدتی است در تهران اقامت دارند. من از میهمانی ایستاده بیشتر از ضیافت‌های نشسته ناهار و شام خوشم می‌آید، چون آدم می‌تواند برای صحبت کردن با هر شخصی که مایل است به این طرف و آن طرف برود. وقتی پرنس و همسرش وارد تهران شدند من در شیراز بودم. آنها در ضیافت‌های شام و ناهار هیئت‌های نمایندگی و سفارتخانه‌ها شرکت کرده‌اند و من در نظر دارم برای تنوع یک میهمانی به صورت گاردن‌پارتی کوچک برگزار کنم. باغ سفارتخانه در حال حاضر منظره خیلی قشنگی دارد. گل‌ها کم‌کم پژمرده می‌شوند، ولی درخت‌ها هنوز گردگرفته و بی‌طراوت نشده‌اند. پرنس بیشتر از نظر نژادی یک دانمارکی محسوب می‌شود و

۷۳. دوشیزه لمبتون مدال «خادم نظام امپراتوری بریتانیا» گرفت. خانم شیخان همسر بازرس کل بانک ملی ایران مدال «عضو نظام امپراتوری بریتانیا» دریافت کرد. به بیشاپ بایگان هم مشابه همین مدال داده شد.
۷۴. مقصود فلورانس نایتینگل (۱۸۲۰-۱۹۱۰)، پرستار انگلیسی است که مشهور به بانوی چراغ به دست بود.

۷۵. Prince Peter (۸۰-۱۹۰۸). انسان‌شناس. با ایرن دختر الکساندر اوجینیکوف (۹۰-۱۹۰۴) ازدواج کرد.

به دانمارکیها شباهت دارد. همسرش روس است و خیلی خونگرم. چند روز پیش در یک ضیافت شام کنار او نشستم و گشودن باب صحبت را با او راحت یافتم. او بیشتر از نظر دانستن واژه‌های قالبی که روسها بعد از انقلاب برای ساده کردن زبان متداول کرده‌اند جالب بود. او خودش یک کلکسیون از این واژه‌ها داشت، ولی مجبور شد بپذیرد که من بهترین نمونه را دارم: «LIK BES». هیچ‌کس نتوانست حدس بزند که معنی آن «likvidatziabezgramotnostyi»^{۷۶} یا «مبارزه با بیسوادی» است، یعنی یاد دادن خواندن به مردم. همسر پرنس زن معقولی است. هنگامی که به ناگزیر با سفیر کبیر شوروی طرف صحبت شد و احساس کرد اگر او را «رفیق نماینده سیاسی»^{۷۷} خطاب کند به او بیش از حد احترام گذاشته است، سفیر را با اسم و کنیه‌اش خواند و وقتی سفیر پرسید او را به چه نام باید بخواند، او روی عنوان اشرافیش - در مقام یک شاهزاده - تأکید نکرد، بلکه گفت اسمش سوفیا پترونا (یا چیز دیگری - فراموش کرده‌ام) است.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که کابینه ایران پایش لب‌گور است. سهیلی نخست‌وزیر معتقد است که هر کس می‌تواند با دادن امتیازات به افراد فاسد، تا مدتی نامحدود به کار ادامه دهد، ولی این در کشوری مثل ایران که درصد افراد فاسد بالاست امکانپذیر نیست. به هر حال یکی از مشکلات عاجل سهیلی این است که نمایندگان مجلس از او انتظار داشتند گزینش مجدد آنها را در انتخابات عمومی آتی تضمین کند و وقتی فهمیدند نمی‌توانند در این مورد به او متکی باشند، از حمایتش دست کشیدند. جانشین مطلوب برای او علی منصور است که به هنگام اشغال [ایران] در اوت ۱۹۴۱ نخست‌وزیر بود. منصور از همه نخست‌وزیرانی که شناخته‌ام قابل‌تر است و در یک سال اخیر به عنوان استاندار مشهد خیلی خوب کار کرده است.

شخصی به نام فاللا^{۷۸} که مرد جوان بسیار زیرکی است، جانشین هنکی دبیراؤل ما شده است که برای خدمت در وزارت خارجه به لندن منتقل گردید. قیافه فاللا مثل

۷۶. درواقع کلمه ساختگی likbes مخفف دو کلمه «لیک‌وی‌دات‌زیا» (likvidatzia) به معنی «از میان بردن» و «بزرگه‌موت‌ناستی» (bezgramotnostyi) به معنی «بیسواد» است.

77. Tavarisch Polpred

۷۸. P. S. Falla، متولد سال ۱۹۱۳. تحصیل در کالج بیلپول از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱. عضو سیاسی در آنکارا از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۳. سیاسی عضو تهران از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶. دبیر دوم و دبیراؤل در سال ۱۹۴۵.

اسمش اسپانیایی به نظر می‌رسد، ولی در نیوزلند متولد و بزرگ شده است. او در [کالج] بیلپول (در رشته فلسفه جدید) تحصیل کرده. حالا از من کتاب قرض می‌کند و دو کتاب به من امانت داد که مدتها بود می‌خواستم بخوانم. کتابی نوشته پیرن^{۷۹} بلژیکی که وقتی در آلمان زندانی جنگی بوده، تاریخ اروپا را بدون دسترسی به مأخذ نوشت^{۸۰}. این یکی از دو کتابی است که از فاللا قرض گرفتم، دیگری محمد و شارلمانی به قلم همین نویسنده است.

تهران - بیست و یکم ژوئن ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۳/۳۰]

از تعطیلاتم در اصفهان و شیراز لذت بردم. [در اصفهان] دوباره به دیدن همه مساجد رفتم، هرچند از دیدن مجدد مسجد سلجوق با آن آجرکاریهای عالیش نتوانستم بگذرم. بناهای ایرانی همیشه در ساختن طاق و رواق مهارت داشته‌اند. تعجب می‌کنم چگونه است که آنها هرگز ساختن پلکان مناسب را یاد نگرفته‌اند. ظاهراً آنها دو طبقه را می‌ساختند، بدون اینکه به فکر وسیله رفتن از یکی به دیگری باشند و بعد پلکان را با پله‌هایی که مناسب پاهای آدم نیست به زور یک جا می‌کشیدند. آیا در غرب طول شناخته‌شده‌ای (هفده اینچ؟) وجود ندارد که حاصل جمع عرض و ارتفاع پله نباید از آن تجاوز کند؟ ایرانیان هرگز در این مورد چیزی به گوششان نخورده است. شاید پله‌های تخت جمشید آنها را گمراه کرده است، جایی که پله‌ها کوتاه‌تر از هر محلی است که قبلاً دیده‌ام. من فکر می‌کردم این شاید به جهت مراسم تشریفاتی بوده است، مانند آنهایی که به صورت برجسته در کنار پله‌ها حجاری شده، تا افراد را قادر سازد که به آرامی و جلال بالا روند، اما یکی از متخصصان می‌گوید این به خاطر آن بوده که سوار بر اسب بتوان تا بالای پلکان رفت. به نظر من اولین کسانی که از پله‌های تخت جمشید در خانه‌هایشان تقلید کردند و دریافتند که انتهای پلکان باز از ارتفاع طبقه بالا یک سوم کسر دارد، صناعت خود را تغییر دادند و این پلکانهای پرتگاه‌مانند را ساختند که اکنون بسیاری از خانه‌های ایرانی را ضایع می‌کند. خانه‌های قدیمی در ایران مناسب وضع اقلیمی آن است و در مجموع هم راحت و هم دیدنی است. معماران، تحت رهنمودهای نادرست رضاشاه، تهران را

۷۹. Henri Pirenne (۱۸۶۲-۱۹۳۵). مورخ مشهور بلژیکی. او از قبول پیشنهاد آلمانیها برای تدریس در زمان اشغال بلژیک سر باز زد و زندانی شد و از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ در زندان به سر برد.
۸۰ مقصود تاریخ بلژیک (*Histoire de Belgique*) است که در هفت جلد نشر یافت.

پر از خانه‌هایی کردند که مشابه آنها را در برلین امروزی و وین می‌توان یافت: دیوارهای سیمانی نازک، پر از پنجره‌های شیشه‌ای و در مجموع به‌دور از شرایط محلی.

در اصفهان بیشتر از کارخانجات بازدید کردم تا بناهای تاریخی. در آنجا تقریباً یک دوجین کارخانه نخریسی و بافندگی برای منسوجات کتانی و پشمی وجود دارد که همه از زمان جنگ گذشته تأسیس شده است. صاحبان کارخانجات در زمان رضاشاه ثروتهای کلان اندوختند، چون کارخانجات آنان تحت حمایت بود و از آن زمان به بعد هم با رقابت خارجی ناچیزی روبه‌رو بوده‌اند و تا همین اواخر هر چه دلشان می‌خواست به کارگران حقوق می‌دادند. به هر حال در طول چند ماه گذشته کارگران سختگیرتر شدند و صاحبان کارخانجات که به وحشت افتاده بودند یک توافقنامه منعقد کردند، که اگر اجرا شود، کارگران را مشمول حقوق و شرایطی می‌کند که برای [کشوری مثل] ایران خیلی خوب است. متأسفانه داوری منصفانه یا شخصی که بتواند حکمیت بین دو گروه را به عهده گیرد وجود ندارد و اجرای توافقنامه به برآورد قدرت هر طرف - از خود و از طرف مقابل - بستگی خواهد داشت.

آدم در این مملکت هر جا که برود فقدان افراد قابل اعتماد را برای هر شغلی ملاحظه می‌کند. درواقع ایرانیان به سختی به کلمه «قابل اعتماد» احتیاج دارند. وقتی در اواخر جنگ گذشته در اینجا بودم متوجه شدم که مأمور ایرانی برای جبران کسری زندگیش دزدی نمی‌کند، بلکه در قدم اول برای داشتن یک خانه بزرگ و ثروتی که مخارج خانه را تأمین کند دست به دزدی می‌زند. هرچند شاهزادگان قاجار و امثال آنها، که از دیرباز سهم مهمی از مشاغل را در اختیار داشتند، تا حد زیادی از کار برکنار شده‌اند، اما کارمندان جدید ایران از این لحاظ تغییر چندانی نکرده‌اند. حقوق کارمند کم است، ولی حتی اگر کل رقم به وسیله خیل عظیم مأموران بی‌خاصیت که با پارتی استخدام شده‌اند، بلعیده نمی‌شد، می‌بایست هزینه فساد را هم به بودجه مملکت افزود.

یک مرد انگلیسی را می‌شناسم که در شهر محل زندگی خود علاقه زیادی به بافتن قالیهای ایرانی نشان می‌دهد. او از بافت یکی از قالیها در خانه‌ای در این نزدیکی تقلید کرد و چون این قالی مخصوص، ظریف و خوش بافت بود، دو سال یا

همین حدود صرف بافتن آن شده بود و بالاخره معادل حدود هزار و دویست پوند به فروش رفت. مرد انگلیسی تحقیق می‌کند که بفهمد چه کسی آن فرش درخور موزه را خریده و پی می‌برد این شخص یک مأمور پلیس با حقوق حدود هفت پوند در ماه بوده است. این مأمور مردی است که از داوطلبان اخذ گواهی رانندگی آزمایش به عمل می‌آورد.

میلسپو^{۸۱} مستشار مالی آمریکایی در حال دست‌وپازدن در این لجنزار است تا چند مأمور شریف برای تشکیل هسته یک تشکیلات اداری منزله پیدا کند. او کسر بودجه عظیمی دارد، با این حال باید حقوق بعضی از مأموران را افزایش دهد. عده زیادی از مأموران بیکاره می‌بایستی اخراج شوند، اما هر یک در پشت سر خود دوستان و اقوامی دارد که آن شغل را برایش دست‌وپا کرده‌اند. جهت کمک به پرکردن کسری بودجه یک لایحه مالیات بر درآمد سفت‌وسخت تهیه شده بود و این موجب بیشترین نارضایتی در میان افرادی شد که خود می‌بایست مالیات بدهند، مثلاً صاحبان کارخانجات که برای چند سال صددرصد سود سالیانه به دست آورده بودند.

با نزدیک شدن انتخابات هرج و مرج افزایش می‌یابد. برای مدت بیست سال انتخابات آزادی وجود نداشته است. رضاشاه ظاهر قانون اساسی را حفظ کرد، ولی از آنجا که نمایندگان صرفاً قانونی را تصویب می‌کردند که او پیش روی آنها می‌گذاشت، بنابراین انتخاب کنندگان کاندیداهایی را برمی‌گزیدند که شاه مایل بود انتخاب شوند و به عنوان یک قاعده، رقابتی در کار نبود. چنین نظامی — همان‌طور که روسها دریافته‌اند — جلو بسیاری از مشکلات را می‌گیرد. حالا که رضاشاه رفته است ظاهراً به نظر می‌رسد گروه‌هایی از مردم داوطلب نمایندگی مجلس خواهند شد. احزابی وجود ندارد که از آن صحبت شود، بجز حزب توده (یا حزب خلق) که به نظر می‌رسد تا حدی متشکل است. سپرده‌ای هم وجود ندارد که مثل انگلستان با ضبط آن جلو داوطلبان فاقد شرایط را گرفت.^{۸۲}

۸۱ Dr. Arthur C. Millsbaugh (۱۹۵۵-۱۸۸۳). در آغاز ژانویه ۱۹۴۳ (۱۰ بهمن ۱۳۲۱) برای تصدی مقام رئیس کل دارایی ایران همراه پسر هفده ساله‌اش وارد تهران شد. او پیش از آن هم از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ عهده‌دار این سمت بود. قرارداد استخدام میلسپو برای پنج سال بود، ولی در فوریه ۱۹۴۵ زمانی که دولت ایران نتوانست شرایطی را که از نظر او اساسی بود فراهم آورد استعفا کرد.

۸۲ داوطلبان نمایندگی در انگلستان قبل از ثبت نام می‌باید حمایت و تضمین کتبی ده نفر از رأی‌دهندگان را کسب کنند و ارائه دهند. به علاوه ناگزیرند مبلغی پول بپردازند که در صورت به دست نیاموردن تعداد

نمایندگان فعلی به هیچ چیز جز امکان انتخاب شدن مجدد خود فکر نمی‌کنند. از امور ضروری مردم غفلت می‌شود. یک نماینده حقوق کاملاً خوبی دریافت می‌کند، اما این انگیزه اصلی نیست. یک نماینده می‌تواند از نفوذ خود بر روی وزرای مختلف، جهت کسب امتیازات برای خودش و مشاغلی برای اقوام و دوستانش استفاده کند. یکی از بهترین وزرای کابینه فعلی^{۸۳} - مرد جوانی که واقعاً در شغلش سخت کار می‌کند و هیچ‌کس او را متهم به فساد نمی‌کند - می‌گوید نصف روز او صرف دیدن نمایندگانی می‌شود که می‌خواهند بعضی از کارمندان از کار برکنار شوند، یا به بعضی از دوستان و اقوامشان شغلی داده شود، یا مشاغل آنها تغییر، یا حقوقشان افزایش یابد. اخیراً دو نماینده برای خیرخواه نشان دادن خود، به وزارت راه ایران حمله کردند. اتفاقاً ما از حقایق امر مطلع بودیم. یکی از این دو برای اتومبیلش تقاضای لاستیک کرده و موافقت نشده بود، دیگری در کوشش برای افزایش حقوق کسی ناکام مانده بود.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفتم ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۴/۱۵]

خلاص شدن از دست رئیس شهربانی^{۸۴} یک هفته وقت نخست‌وزیر را گرفت. طی آن مدت رئیس شهربانی [اصغر] شریف را که رئیس بخش سیاسی بود و تنها عضو درستکار و مفید در میان نفرات ارشد محسوب می‌شد، از کار برکنار کرد. نخست‌وزیر یک سرهنگ ارتشی^{۸۵} را به عنوان رئیس شهربانی منصوب کرد که می‌گویند درستکار است و قول داده که شریف را به کار بازگرداند. این دو شاید قادر باشند شهربانی را از وجود افسران ارتش که وقتی از دعوای داخل کافه‌ها پول هنگفتی به جیب نمی‌زنند، از ستون پنجم [آلمان] حمایت می‌کنند، پاک کنند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

نهم ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۴/۱۷]

دیدار حاج آقا حسین قمی از ایران هیجان عمومی زیادی برپا کرده است. این

→ مناسبی از آرا ضبط می‌شود.

۸۳ مقصود نصرالله انتظام وزیر پست و تلگراف و تلفن است.

۸۵ عبدالله سیف.

۸۴ سرتیپ محمود خسروپناه.

روحانی سالخورده ایرانی سالهاست که در عراق اقامت دارد. می‌گوید قمی مصرانه از دولت خواسته که حجاب را بازگرداند و به مجتهدان حقوقی را بدهد که در [متمم] قانون اساسی پیش‌بینی شده. اما همین حقیقت که این داستانها بر سر زبان افتاده نشان می‌دهد که این دیدار چه تأثیری در تشویق ارتجاع در برابر دستاوردهای معتبر رضاشاه داشته است. این دستاوردها عبارتند از آزادی زنان و ازبین بردن قدرت سیاسی روحانیان.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

سیزدهم ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۴/۲۱]

۱- اصلاً نمی‌توان گفت که اوضاع ایران خوب است.

۲- در میان این نابسامانی، طبیعی است سؤال شود آیا سلطنت که می‌بایست یک عنصر دائمی باشد، می‌تواند در استقرار نظم نقشی داشته باشد... اخیراً چنین به نظر من رسیده است که شاه با سیاست کلی‌اش در راه عدم محبوبیت گام نهاده باشد. اگر که این عدم محبوبیت به زبان آید ممکن است ما همدست او شناخته شویم و متهم گردیم که می‌خواهیم مجدداً نوعی دیکتاتوری نظامی را که در زمان رضاشاه وجود داشت برقرار سازیم...

۳- شاه رفتار جالبی دارد. او به نسبت سن و سالش در مورد مسائل جهان و بخصوص موضوعات نظامی اطلاعات خوبی دارد. او صادقانه مشتاق رفاه کشورش است و برخلاف پدرش آنرا مایملک شخصی خود تلقی نمی‌کند. شاه احساسی دمکراتیک دارد، به این معنی که ثروتمندان را بسیار ثروتمند و فقرا را بسیار فقیر می‌داند. از طرف دیگر جوان بی‌تجربه و تقریباً ضعیفی است و به راحتی تحت تأثیر محارم بی‌شخصیت خود قرار می‌گیرد. هنوز به اثبات نرسیده که او دخالت‌های بیجای خود و خانواده‌اش را در منافع عمومی محدود خواهد کرد. شاه با ستایش کورکورانه از پدرش و ارتش ایران نشان می‌دهد که از درک احساسات ملتش قاصر است. او از حمله ما به کشورش و به طریق اولی از تبعید پدرش که به ما نسبت می‌دهد دلگیر است و اساساً ما را مسئول نابسامانی فعلی ایران می‌داند و اگر به ما لطفی کند این خطر وجود دارد که هدف او جلب حمایت علیه روسها باشد و نه پذیرش و تعقیب توصیه‌های خیرخواهانه ما.

[ریدر ویلیام بولارد بر لزوم حفظ شاه بر تخت سلطنت تأکید می‌کند و رئوسی را پیشنهاد می‌کند که به موجب آن توصیه او باید عملی گردد - ویراستار متن انگلیسی]

۱- با وسوسه پیش‌انداختن اصلاحات به قیمت تبدیل شدن به مستبدی خیرخواه باید مقابله شود.

۲- تفهیم اینکه ایران هرگز از دشمنی متقابل انگلیس و روس سودی عایدش نمی‌شود.

۳- حمایت واقعی از مستشاران آمریکایی.

۴- کوشش در استوارکردن تاج و تخت او بر روی محبوبیت و حمایت عمومی و نه فقط بر روی ارتش.

۵- دربار باید توسط [حسین] علا پاکسازی شود.

تهران - بیست و ششم ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۳]

به همسر عزیزم

تبریک به خاطر حل مسئله «رؤیای زنان زیبا»^{۸۶}. اگر سطری که تو نقل کرده‌ای تنها اشاره به آن است، شک دارم که می‌توانستم خودم آن را پیدا کنم، هرچند که زندگی سر تامس مور^{۸۷} را خیلی خوب می‌دانم. من این هفته تجربه مشابهی داشتم. ماجرا این‌گونه شروع شد:

در باغ صدای شلپ و شلپ آب شنیدم و دقت کردم و دیدم مردی در وسط حوض نیلوفر من شنا می‌کند. مرد لخت و عور بیرون آمد و لباس مندرسش را پوشید. من فکر کردم او یک باغبان جدید است و یکی از امیربران سفارتخانه را فرستادم او را از محوطه بیرون کند. اتفاقاً خانم هولمن و شوهرش در اتاق پهلوی محل کار من بودند و هر دو بیرون آمدند. من قدری ناراحت شدم، چون از آن دسته افرادی هستند که شوخیهای رکیک را دوست دارند. به هر حال به من گفته شد آن مرد یک گاریچی است که برای مأمور اداره تأسیسات مصالح ساختمانی آورده بود. مأمور برای من یادداشتی فرستاد که در آن آمده بود: به متخلف گفته شده دیگر وارد

^{۸۶} A Dream of Fair Women. عنوان یکی از اشعار آلفرد تنیسن (۱۸۰۹-۱۹۲۰) شاعر انگلیسی.

^{۸۷} Sir Thomas More (۱۴۷۸-۱۵۳۵). نویسنده و سیاستمدار انگلیسی.

سفارتخانه نشود. من این یادداشت را با یک یادداشت دیگر نزد هولمن فرستادم با ذکر اینکه: «در نتیجه ما به آرمان پاداسنپ^{۸۸} می‌رسیم – که نباید هیچ اتفاقی بیفتد که باعث شرمندگی شخص جوان شود.» هولمن جواب داد: «ایتن، هرو و راگبی^{۸۹} حداکثر کوششان را کرده‌اند، ولی بی‌نتیجه. پکسنیف^{۹۰} را ما می‌شناسیم و اسنودگرس^{۹۱} را هم می‌شناسیم، ولی پاداسنپ کیست؟» (راگبی، ژنرال پونال فرمانده کل بود که داشت با هوفمن‌ها عصرانه می‌خورد، ایتن آجودان مخصوص او بود و هرو خود هولمن است).

فراموش کردم بگویم که مدیر شورای فرهنگی بریتانیا هم سر عصرانه حضور داشت و او هم متوجه قضیه نشد. من جواب دادم: «ای عجب! همانطور که دوک آف دونشر گفته بود وقتی به او گفته شد که این گیره‌های دستمال سفره^{۹۲} برای چیست – غمبار اینکه انسان جهل را در مکانهای بالا و فساد را در مکانهای پست بیابد».

من پیشنهاد کردم که مدیر شورای فرهنگی بریتانیا باید این موضوع را از پرفسور ایفور اوانز^{۹۳} استاد زبان انگلیسی در دانشگاه لندن بپرسد. آنها از او پرسیدند و حضرتش نمی‌دانست. بنابراین من دست برداشتم و همان‌طور که گفتم احساس آخرین بازمانده مریخی را در کتاب جنگ دنیاها^{۹۴} داشتم که همچنان

۸۸ «آقای پاداسنپ آدم مرفهی بود و از نظر خودش مقام والایی داشت... در ذهن آقای پاداسنپ نهادی وجود داشت که آن را «شخص جوان» می‌خواند که تجسد آن، دوشیزه پاداسنپ، دختر خود او بود. هر مسأله‌ای که پیش می‌آمد سؤال مقدر این بود که آیا باعث شرمندگی «شخص جوان» می‌شود؟»

(فصل دهم دوست مشترک ما اثر چارلز دیکنز)

۸۹ Harrow, Eton و Rugby سه مدرسه اشرافی و معروف انگلستان. در جامعه سنتی بریتانیا مدرسه و کالج محل تحصیل فرد، از اهمیت فراوانی برخوردار است و گزیدگان که معمولاً فارغ‌التحصیل این مراکز اشرافی هستند گاه تا پایان عمر یکدیگر را به نام مدرسه یا کالج دوران تحصیل می‌خوانند.

90. Pecksniff

91. Snodgrass

۹۲ حلقه‌ای که دستمال سفره را درون آن جای می‌دهند و اسم عضو خانواده را که دستمال به او تعلق دارد روی آن حک می‌کنند.

۹۳ B. Ifor Evans متولد سال ۱۸۹۹. استاد زبان انگلیسی و ادبیات در دانشگاه لندن از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۴. مدیر آموزشی شورای فرهنگی بریتانیا از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴.

۹۴ *The War of Worlds* عنوان یکی از کتابهای اچ. جی ولز که در سال ۱۸۹۸ هنگامی که در ولینگ می‌زیست منتشر شد. ولز در این داستان ورود مریخیا را به این شهر توصیف می‌کند. مریخیا به دلیل سرشدن سیاره خودشان مایل به پناه گرفتن در مکانی گرم بودند. اهمیت این داستان در برخورد و تضادهای قراردادی بورژوازی نادان و هوش وحشتناک و مخرب مریخیهاست. اجرای رادیویی این داستان در سی‌ام اکتبر ۱۹۳۸ توسط اورسن ولز در ایالات متحد غوغایی برپا کرد.

به‌بوق‌زدن ادامه می‌دهد و کسی پاسخ نمی‌دهد. من رمان دوست مشترک ما^{۹۵} را به‌هولمن قرض دادم تا فصل دوم آن را بخواند که تمام شخصیت‌های خنده‌دار کتاب در آن آمده است. ایتن، هرو و راگبی همه آن را خوانده‌اند. متأسفانه باید بگویم تنها راگبی^{۹۶}، فرمانده ارتش بود که به‌من گفت آن را نفهمیده است.

دیروز موقع کناره‌گیری موسولینی هیجان فوق‌العاده‌ای وجود داشت. ایرانیان طرفدار [دول] محور رویشان را دارند کم می‌کنند. اکنون همه ایرانیان عقیده دارند که جنگ در شرف پایان‌یافتن است، که البته به‌هیچ‌وجه حقیقت ندارد. به‌هر حال چون باعث سقوط قیمت‌ها شده است این اعتقاد بد نیست.

عزیزترین عشقم
شوهرت

تهران - سی‌ام ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۷]

به‌نظر می‌رسد متفقیین همه‌جا شیرین می‌کارند، ولی پیشرویها ظاهراً به‌نظر ساکنان مناطق اشغالی و اقوام آنها در خارج کُند می‌رسد. من اخیراً نامه‌ای از بارونس وان‌آرسن داشتم، همسر وزیر مختار هلند که سال قبل به استرالیا منتقل شد. آنها یک سال است که از چهار فرزندشان در هلند اطلاعی ندارند. خبر مربوط به‌وان‌درپلاس^{۹۷} دوست هلندی ما که در سال ۱۹۲۴ در جده بود حتی از این بدتر است. او نه‌تنها از همسر و دخترش که در جاوه هستند خبری نداشته است، بلکه از طریق حکومت [آزاد] هلند در لندن رسماً مطلع می‌شود که نازیها پسرش (تقریباً ۲۳ ساله) را در هلند به‌خاطر خرابکاری تیرباران کرده‌اند.

ما اخیراً در تهران کنفرانسی درباره‌ی ملخها داشتیم. بلوچستان هند و ایران یکی از نقاط خطرناک جهان محسوب می‌شود. از سال ۳۰ - ۱۹۲۹ حمله‌ی خطرناکی در آنجا نبوده است، ولی تهاجم موسمی ملخها دوباره شروع شده. انگلیسیها، روسها و ایرانیها در زمستان گذشته برای مبارزه با دستجات کوچکی که ظاهر شدند مشترکاً اقدام کردند و این کار هنوز در شرق و شمال شرقی ادامه دارد. به‌دلیل بهار پرباران،

۹۵. *Our Mutual Friend*، عنوان یکی از کتابهای چارلز دیکنز که برای نخستین بار به‌صورت پاورقی بین ماه مه ۱۸۶۴ تا نوامبر ۱۸۶۵ نشر یافت.

۹۶. مقصود سپهد سر هنری پونال است.

ملخها موفق به تولید یک نسل اضافی گردیده‌اند که روانه شمال شدند و در سراسر منطقه تخمگذاری کرده‌اند. قرار است در پاییز بعدی کوشش مشترکی برای نابودی ملخهای در حال پرواز که از بلوچستان هند می‌آیند صورت گیرد. ملخها در مسیر باریکی پرواز می‌کنند و امید است بخش عظیمی از آنها به وسیله سمپاشی با هواپیما و گرد شیمیایی جدیدی که به مجرد تماس ملخها را می‌کشد از بین بروند. روسها در این نوع کار تخصص داشته‌اند و بیشتر وسایل پرواز را آنها تهیه خواهند کرد. بعد، دومین «خط حمله» علیه بچه‌ملخها، گودالهای آلوده و گذاشتن طعمه سمی و جز آن خواهد بود. دولتهای انگلستان و هند احتمالاً واحدهای کمکی را در اختیار خواهند گذاشت و حمل و نقل را به عهده خواهند گرفت.

روسها که یک هیئت نمایندگی قوی به کنفرانس فرستادند متوجه شدند ریاست هیئت نمایندگی ما با یک روس به نام اووالوف^{۹۸} است. - یک پناهنده روس که تبعه بریتانیا شده است. اووالوف که در روسیه تزاری استاد بود، یکی از بزرگترین صاحب‌نظران در مورد ملخ است. این او بود که زمینهای تخمگذاری شده در صحرای آفریقا را کشف کرد و امکان مبارزه علمی با ملخها را ممکن ساخت. مرد جالبی است. او تا حدی شیفتگی نسبت به روسیه را که اکنون در انگلستان، از جانب مردمی که هیچ چیز راجع به این کشور نمی‌دانند، ابراز می‌شود مسخره می‌کند. اووالوف می‌گوید: همه [در انگلستان] در حال آموزش زبان روسی هستند. خوب، ضرری ندارد. زبان خوبی است. ایکاش من آنرا بهتر بلد بودم.

خانمی به نام ترنر^{۹۹} که من یکی دو بار او را در لنینگراد دیده بودم اخیراً به ایران آمد. او یکی از انگلیسی-روسهایی بود که بیشتر روسی هستند تا انگلیسی. بعد از آمدن من با یک روس ازدواج می‌کند، ولی شعور به خرج می‌دهد و گذرنامه انگلیسی خود را حفظ می‌کند. طبق قانون شوروی او خود به خود روس شناخته نمی‌شود و بنابراین طبق قانونی که حدود بیست سال قبل در بریتانیای کبیر تصویب شد تابعیت انگلیسی خود را دارد. بنا به روایت او، وقتی در سال ۱۹۳۶ کنسولگریهای دول خارجی در لنینگراد تعطیل می‌شود، مقامات [شوروی] از او اعتراف گرفتند که رفت و آمد زیادی با کنسولگری انگلیس داشته است (نه در زمان من، بلکه در زمان جانشین من). با او کاری نکردند چون گذرنامه انگلیسی داشته، اما

98. Uvalov

99. Turner

مادر و شوهرش را به سیبری تبعید می‌کنند. مدتی از شوهرش خبر داشته، ولی از زمان حمله آلمانیها به روسیه نامه‌ای از او دریافت نکرده است. مادرش پس از گذراندن دوران محکومیتش دیگر زندانی نیست، ولی حق بازگشت به لنینگراد را ندارد. حالِ مادرش خوب است، فقط یک بازویش به علت ضربات وارده، جهت گرفتن اعترافات، فلج شده است.

این داستان خانم ترنر است. من نام پس از ازدواجش را نمی‌دانم. خانم ترنری که به اینجا آمد یک معتاد به مرفین بود. زمانی که او را در [لنینگراد] دیدم یک پرستار بود و به مرفین اعتیاد نداشت. او گفت که برای بعضی خدمات ابتدایی پزشکی دیپلم گرفته و اینکه وقتی در طول محاصره لنینگراد در یکی از بیمارستانهای آنجا کار می‌کرده، بعضی مواقع به حدی گرسنه بوده که برای کشتن احساس گرسنگی مرفین می‌زده است. فکر می‌کنم گفت که به آنها تنها روزی ۱۲۸ گرم نان می‌دادند و نه چیز دیگر، البته بجز سوپی که بعضی مواقع از تسمه‌های چرمی کارخانجات از کارافتاده درست می‌شد. روزی دو اونس^{۱۰۰} نان برای ادامه زندگی کافی نیست.

هفته گذشته هیئتی شامل هفت جراح انگلیسی و آمریکایی از روسیه بازگشتند. دو روز سخت گرفتار بودم، چون هیئت دیگری شامل چهار نفر از کنگره اتحادیه‌های کارگری همزمان وارد شدند. خانه‌ام پُر بود، اما همگی در یک فاصله چهل و هشت ساعته رفتند. شنیدن داستانشان خیلی جالب بود. پزشکان در کارهای جراحی که به آنها نشان داده شده بود اصلاً چیز جدیدی ندیده بودند، ولی درمی‌یابند که روسها تقریباً تا حد زیادی مثل پزشکان غربی به نتایج مشابهی دست یافته‌اند. هرچند در یک یا دو مورد افراد ما توانسته بودند اکتشافانی ارائه دهند.

روسها تا روز آخر نظر افراد ما را درباره چیزهای مختلف نمی‌پرسند. البته به افراد ما «غذای بسیار» زیاد و «آزادی» بسیار کمی می‌دادند. گوردون تیلور^{۱۰۱} رئیس گروه مأموریت داشت که به دو دانشمند شوروی درجه افتخاری اعطا کند، ولی درجات می‌بایست به‌طور غیرعلنی داده شود، چون پزشکان حق نداشتند اجازه حضور به هیچ خارجی بدهند - حتی به سفیر کبیر انگلستان. من تصور

۱۰۰. ۱ oz (ounce) حدود ۳۲ گرم. سر ریدر بولارد این اشتباه محاسبه خود را در واسط نامه سیزدهم اوت (۲۱ مرداد) تصحیح می‌کند.

۱۰۱. Sir Gordon Gordon-Taylor (متوفی به سال ۱۹۶۰). استاد محقق در امر جراحی. رئیس انجمن پزشکان لندن از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲. رئیس مجمع جراحان بریتانیای کبیر و ایرلند از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

می‌کنم فرصت برای کسب اجازه از کرملین وجود نداشته. حتی جالب‌تر از جراحان، سیتین^{۱۰۲}، هریسن^{۱۰۳}، کانلی^{۱۰۴} و فدر^{۱۰۵} افراد اتحادیه کارگری بودند. سیتین دبیرکل اتحادیه‌های کارگری فقط یک شب ماند، هریسن هم همین‌طور؛ و کانلی مریض از راه رسید و دوروزی که در اینجا بود در رختخواب به سر برد. ولی فدر جوانِ یورکشایری را که دبیر هیئت بود، سیر دیدم. پرچانه سرگرم‌کننده‌ای بود. ایکاش می‌توانستی داستانهایش را درباره روسیه بشنوی. به افراد کنگره اتحادیه کارگری هم مثل جراحان در همه‌جا غذای بسیار زیادی داده می‌شده است. آنها با اطلاع از آنکه مردم روسیه چقدر کمبود دارند، از اینکه به آنها قلمبه‌قلمبه‌کره و مقدار زیادی از انواع غذاها می‌دادند دل‌چرکین بودند. وقتی آنها با هواپیمایی که آن‌روز عازم مقصد خود بوده، آنجا را ترک می‌کنند، به عنوان ناهار چهار نفر، به آنها یک صندوق غذا که حدود سه کیلو کره در آن بوده می‌دهند، به علاوه نان و کمی کلوچه که به اندازه مصرف یک هنگ بوده است.

آنها هر جا می‌رفتند تفریح می‌کردند، چون هر جا که پا می‌گذاشتند یک کسی – معمولاً خوشگل‌ترین دختر کارگر – را وادار می‌کردند از آنها بپرسد: «چه موقع بریتانیای کبیر و آمریکا خیال دارند جبهه دوم^{۱۰۶} را شروع کنند.» البته این به معنی جبهه‌ای در ساحل غربی اروپا بوده، چون کرملین هنوز به روسها اجازه نداده که اصلاً جبهه‌های دیگر را به عنوان جبهه دوم تلقی کنند! افراد هیئت متوجه می‌شوند که به سؤال‌کننده آموزش بیشتری داده نشده و فقط قادر به پرسیدن همین یک سؤال است، بنابراین اگر خود دختر مورد سؤال قرار گیرد نمی‌تواند جواب دهد. وقتی هیئت نمایندگی در بزرگترین کارخانه ذوب فولاد اتحاد شوروی بودند یک‌بار

۱۰۲. Walter (Lord) Citrine (۱۸۸۷-۱۹۸۳). دبیرکل کنگره اتحادیه کارگری از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۶.
 ۱۰۳. Harry N. Harrison. رئیس کنفدراسیون اتحادیه‌های کشتی‌سازی و مهندسی، عضو شورای عمومی کنگره اتحادیه کارگری از سال ۱۹۳۷ تا زمان مرگش در سال ۱۹۴۷. در گزارش سال ۱۹۴۸ کنگره اتحادیه کارگری آمده است: «گفتن اینکه هری هریسن یکی از بهترین شخصیت‌های دوست‌داشتنی در جنبش اتحادیه کارگری بود مبالغه نیست».

۱۰۴. Andrew Conley (۱۸۸۲-۱۹۵۲). دبیرکل اتحادیه ملی خیاطان و کارگران صنایع پوشاک از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۴۸، عضو مجمع عمومی کنگره اتحادیه کارگران از سال ۱۹۲۱.

۱۰۵. Victor (Lord) Feather (۱۹۰۸-۷۶). در سال ۱۹۴۷ به‌اعضای کنگره اتحادیه کارگری پیوست. دستیار دبیرکل از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹. دبیرکل از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳.

۱۰۶. مقصود گشودن جبهه‌ای مانند عملیات موسوم به Overlord یا D-Day (Designated Day) است که تقریباً یازده ماه بعد در ششم ژوئن ۱۹۴۴ از ساحل نورماندی شروع شد.

دیگر با این سؤال روبه‌رو می‌شوند. سؤال و جواب به‌شرح زیر ادامه می‌یابد:

سؤال: رفیق! شروع جبهه دوم چه موقع خواهد بود؟

جواب: آیا از حمله به سیسیلی چیزی شنیده‌اید؟

سؤال: چرا؟

جواب: خوب، آنها از دوهزار کشتی استفاده کردند. می‌دانید چقدر فولاد

می‌برد؟

سؤال: نه.

جواب: خوب، اگر همین کارخانه برای هیجده ماه سخت کار کند و کار دیگری

انجام ندهد، تازه به‌اندازه لازم برای افراد دیگری که بخواهند دوهزار کشتی بسازند

فولاد تولید خواهد کرد.

سؤال: ...

روسها هرگز این را تصدیق نمی‌کنند، اما سیر حوادث در ایتالیا به‌نظر من تأیید

کاملی است بر درستی خط‌مشی متفقین و در عین حال علیه دادو فریاد روسها و

طرفداران آنها در انگلستان که خواستار پیاده کردن نیرو در ساحل غربی اروپا

هستند. جایی که پیاده کردن نیرو بسیار مشکل خواهد بود و می‌تواند به‌وسیله

نیروهای کاملاً آلمانی که خیلی راحت و به‌سرعت به‌نقطه مورد حمله انتقال

می‌یابند سرکوب شوند.

راستی سقوط موسولینی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده است و کم‌کم دارند

باور می‌کنند که محور نمی‌تواند پیروز شود.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

سی‌ویکم ژوئیه ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۸]

دیروز شاه نزد همتای آمریکایی من قوام را سخت مورد اتهام قرار داد. او اعلام کرد

قوام دسته‌ای آدمکش گرد آورده و فقط منتظر بازگشت سفیر کبیر شوروی است تا

نقشه‌ای نامشخص، اما مذبوحانه را اجرا کند...

سلطنت که می‌بایست یک عنصر ثبات باشد، اخیراً به‌شکل قابل ملاحظه‌ای

متزلزل شده و قوام دشمن آب‌زیرگاهی است که شاه حریفش نیست.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه هشتم اوت ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۱۶]

موقعیت ایران در مقایسه با آخر سال قبل واقعاً خرابتر شده است. گزارش ورود مأموران آلمانی از راه هوایی به شدت اوضاع خطرناک قبلی را بدتر کرده است.

تهران - سیزدهم اوت ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۲۱]

از زمان نوشتن آخرین نامه، افراد جالبی در اینجا اقامت داشتند. از جمله ایفور اوانز استاد زبان انگلیسی در دانشگاه لندن (یا قبلاً بوده؟) و دانکن دوست استرالیایی اتحادیه کارگری من. ایفور اوانز درباره بعضی خصوصیات ادبیات انگلیسی سخنرانی خوبی در دانشگاه [تهران] برای مردم انگلیسی‌زبان که بیشتر آنها ایرانی بودند ایراد کرد. این سخنرانی در حدی بود که بتوان برای چنین شنوندگانی تهیه کرد: از نظر ساخت ساده و از لحاظ مضمون جاذب و سرگرم‌کننده. خیلی خوب ایراد شد.

اخیراً برای نیروهای مستقر در ایران سومین سخنرانی را ایراد کردم و حالا برای صحبت درباره ساموئل جانسون که قول داده‌ام در دانشگاه ایراد نمایم باید مطلب جور کنم. بدون فکرکردن زیاد در این مورد، قالب سخنرانی در ذهنم شکل گرفته است.

فرمانده آمریکایی اینجا از من و بعضی افراد ارشد ما جهت دیدن فیلمی که برای نیروهای نظامی تهیه و به تازگی از آمریکا رسیده بود دعوت کرد^{۱۰۷}. به نظر می‌رسد که در آمریکا هنرپیشه‌ها و خواننده‌های حرفه‌ای نمایش و فیلم و سالن تئاتر، رستورانهای واحدهای نظامی را اداره می‌کنند. این فیلم بسیار طولانی چنین رستورانی را نمایش می‌داد، که هنرمندان به نوبت آن را می‌گرداندند و داستانی هم چاشنی آن کرده بودند.^{۱۰۸}

۱۰۷. نام فیلم «بوفه پشت صحنه» (Stage Door Canteen) بود.

۱۰۸. این فیلم که فرانک بورزیج کارگردان آن بود و کاترین هپبورن، بانوگریسی فیلدز، چریل واکر، ویلیام پری و مارجوری ریوردان هنرپیشگان اصلی آن بودند در سال ۱۹۴۳ به بازار آمد. داستان فیلم در مورد روابط بین یک سرباز آمریکایی و زنی است که در کافه کار می‌کند. در جریان فیلم هنرپیشگان معروفی چون کاترین هپبورن، هارپو مارکز و پل میونی به مناسبت‌هایی در سکانسهای مختلف حضور می‌یابند و برنامه اجرا می‌کنند. یهودی منوهین نیز قطعه دلنشین آواماریا اثر شوپرت را می‌نوازد. مدت این فیلم ۱۳۲ دقیقه است.

داستان احساساتی فیلم به حدی تهوع‌آور بود که من به سختی توانستم تا آخر فیلم بنشینم، ولی ژنرال آمریکایی از این فیلم به خود می‌بالید. بازیها، تطبیق صدا و گریسی فیلدز^{۱۰۹} خوب بود - نه، بازیها بد نبود اگر موسیقی حذف می‌شد^{۱۱۰}. یهودی منوهین^{۱۱۱} ویلون می‌زد و ارزش شنیدن داشت. اما بقیه موسیقی این فیلم یک جاز لقوه‌ای از بدترین نوع بود. در فیلم یک لحظه خوب وجود داشت: سربازان - بیشتر آمریکایی، اما تک‌وتوک انگلیسی و استرالیایی - از کنار یک پیشخوان در حال حرکت بودند تا به وسیله هنرپیشه‌هایی که در رستوران کار می‌کنند به آنها ساندویچ یا چیزی مثل آن داده شود. یک آمریکایی به زنی - نه یک زن جوان یا خوشگل - می‌گوید: «شما خانم...» (این اسم به گوشم نخورده بود و حالا فراموش کرده‌ام) نیستید که دیدم نقش ژولیت را ایفا می‌کردید». مرد آمریکایی اقرار می‌کند که در اجرایی غیر حرفه‌ای نقش رومئو را بازی کرده است و زن بعضی از دل‌انگیزترین جملات ژولیت را به زبان می‌آورد. این همه صحنه را دگرگون کرد، ولی ابتذال بعدی دردناک بود.

می‌بینم در محاسبه جیره نان لنینگراد در زمان محاصره اشتباه کردم. ۱۲۸ گرم دو اونس نمی‌شود، بلکه نزدیک به چهارونیم اونس است.

ارتش انگلستان برای سرکشی به جنوب [ایران] نوعی داروخانه سیار در اختیار ما گذاشته است تا به خدمات ساده پزشکی بپردازد. اخیراً مردی را که مسئول آن است دیدم، سروانی به نام گارود^{۱۱۲} که در هیئت پزشکی ارتش سلطنتی در طی جنگ در اینجا خدمت می‌کند. او، چنانکه ما از پیش می‌دانستیم، همه‌جا حالت بی‌توجهی و حشمتاکی را مشاهده کرده است. معدودی پزشک ایرانی هستند، اما برای سلامت عمومی کاری نمی‌کنند، یعنی برای جلوگیری از مالاریا. پزشکهای ایرانی در فروش داروهایی که باید صرف بیماران فقیر کنند، ماهرتر از مداوای مردم هستند. او دریافته که مردم از ژاندارمری نفرت و از پزشکان انزجار دارند. این راهم می‌دانستیم. این پلیس روستایی انگل روستاست (درست است که به اندازه کافی

۱۰۹. Dame-Gracie Fields (۱۸۹۸-۱۹۷۸). هنرپیشه فوق‌العاده محبوب اهل لانکشر. خواننده و کمدین.

۱۱۰. فردی ریچ آهنگساز این فیلم به‌خاطر تصنیف ما نباید وداع کنیم نامزد دریافت جایزه اسکار شد.
۱۱۱. Sir Yehudi Menuhin متولد سال ۱۹۱۶. نوازنده چیره‌دست ویلون. او در طول جنگ پانصد کنسرت برای نیروهای نظامی متفقین و به نفع صلیب سرخ اجرا کرد.

112. Garrod

به آنها حقوق پرداخت نمی‌شود و افسرانشان اغلب حقوقی که باید به آنها پرداخت شود بالا می‌کشند) و بیشتر شریک دزدان و راهزنانند. مملکت به‌ده‌بیست تا در مانگاه سیار نیاز دارد که کارکنانش مردان و زنانی به حساب آیند که حداقل علاقه حرفه‌ای و شرافت داشته باشند، چیزی که هیچ ایرانی ندارد. البته چنین درمانگاهی را نمی‌توان تأمین کرد و به‌هر حال وقتی که باز نوبت صلح شود ایرانیان با مسائلشان تنها گذاشته خواهند شد.

کسی اصلاً با طبقه حاکم همدلی نمی‌کند. طبقه‌ای که ظاهراً سراسر خبیث‌اند، اما جای دروغ است که انسان درباره بیماری بشنود که با اندک مراقبت، بیماری‌اش پیشگیری یا معالجه می‌شود، مخصوصاً نابینایی. گارود معمولاً طوری برنامه‌ریزی می‌کند که بامدادان به جایی وارد شود و پس از یکی دوساعتی، وقتی خبر ورودش همه جا پخش شد، کار را شروع می‌کند. بیماران را از فرسنگها راه می‌آورند.

وقتی در اصفهان بودم از مدرسه حرفه‌وفن بازدید کردم. دو مرد جوان در آنجا هستند که به‌سبک سنتی ایران خوب نقاشی می‌کنند (هیچ‌یک از این حد فراتر نرفته‌اند) و حالا یکی از آنها به‌رسم هدیه تابلویی برای من فرستاده است. اول فکر کردم قیمت روز آن را – چیزی حدود دوازده پوند یا بیشتر – برای او بفرستم، اما تابلو از نظر هنری اصلاً ارزش ندارد و من نمی‌توانم خودم را راضی به پرداخت مبلغ زیادی برای آن بکنم. نقاش هم پولی نخواسته. قبول آن از سوی سفارتخانه انگلیس خود می‌تواند به‌منزله تعریف و تبلیغ باشد. به‌هر حال من نمی‌توانم هدیه بپذیرم، بنابراین یا باید پول آن را بدهم و یا پس بفرستم. من تصمیم گرفته‌ام آن را پس بفرستم. تابلو زنی را در حال چیدن گلها در مزرعه‌ای با زمینه درخت و جویبار نشان می‌دهد. پیکر زن داد می‌زند که ناجور است و تابلو را خراب کرده، که در غیراین صورت خیلی خوب از آب درمی‌آمد. از این عیب که بگذریم این نوع کار هنری حداقل قرن‌هاست که توسعه نیافته. پیکر زن برای تابلو بسیار بزرگ است. سر زن نسبت به هیكلش بیش از حد بزرگ است و تمام هیكل زن در یک حالت عدم تعادل به جلو خم شده است. فکر کردن به‌مردی که هفته‌ها صرف ریزه کاری زمینه تابلو کرده، که پی بردن به زیبایی آن به‌ذره‌بین احتیاج دارد، غمناک است. ایرانی در هنر نیز مانند سایر چیزها در گذشته زندگی می‌کند.

دکتر میلسپو مستشار مالی آمریکایی چوب به‌لانه زنبور کرده است. بودجه

کسری عظیمی دارد و حتی اگر او حاضر باشد که از سرمشق شاه سابق پیروی کند و با افزایش مالیات غیرمستقیم، همچنان بارهای سنگین‌تر را بر دوش مردمان فقیرتر بگذارد، از این راه هم نمی‌تواند به پول زیادی دست یابد. بنابراین چشم به لایحه مالیات بر درآمد، با نرخهای تصاعدی از دو درصد تا شصت درصد دوخته است. ثروتمندان که هرگز مالیاتی پرداخت نکرده‌اند که قابل گفتن باشد با عصبانیت جنجالی به پا کرده‌اند. آنها بیشتر از این عصبانی‌اند که می‌ترسند با بودن آمریکاییها در رأس مشاغل رسمی، دیگر خریدن مأموران ارزیابی مالیات بر درآمد و قضات دادگاهها، آن‌گونه که تاکنون می‌شد، آسان نباشد. مرد ثروتمندی که ما همیشه او را یکی از امیدهای ایران می‌دانستیم (او در اولین کابینه بعد از اشغال عضویت داشت و از خود قابلیت و صداقت نشان داد)^{۱۱۳} به اطلاع وزیرمختار آمریکا رسانیده که لایحه ننگ‌آور است و حتی اگر تصویب شود وی هرگز این نرخهای سنگین را نخواهد پرداخت. این است روحیه تعاون در ایران. در چنین حالی شنیدن این مطلب از ارکرت - او نزد من اقامت دارد - که چه میزان عظیمی همکاری داوطلبانه در طول جنگ در انگلستان انجام شده جالب است. ارکرت دستیار کمیسر از جانب پنج استان غربی در طول بمباران هوایی بریستول بوده و بیشتر تشکیلات سایر واحدها در کنار واحد خود را دیده است. من امیدوارم او را در این باب وادار به ایراد سخنرانی در مؤسسه ایران و انگلیس بکنم و ما ممکن است بعد ترجمه آن‌را در بعضی روزنامه‌های ایرانی منتشر کنیم. فقط مسئله این است که احتمالاً ایرانیها فکر خواهند کرد که مردم انگلیس این کارها را به خاطر لفت‌ولیزی که می‌توانند بکنند انجام داده‌اند، یعنی مثلاً پیرزنان انگلیسی که به تهیه کارتهای جیره‌بندی کمک کرده‌اند، حتماً دوسه تایی برای خودشان کیش رفته‌اند.

[تهران] - پانزدهم اوت ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۵/۲۳]

چون به زودی در اینجا همه خواهند فهمید بنابراین من می‌توانم برای تو بنویسم که امروز صبح افراد ما دو آلمانی را در این مملکت دستگیر کردند. یکی از آن‌و از زمان اشغال [ایران] در دو سال پیش در خفا زندگی می‌کرده است. دیگری - یک تازه‌وارد - با یک فرستنده بی سیم رمز دستگیر شد. جنبه‌های زیاد دیگری از یک

۱۱۳. مقصود دکتر حسن مشرف نفیسی وزیر دارایی است.

موضوع جالب وجود دارد، اما در حال حاضر فقط باید در اسناد رسمی به آن پرداخت.

نیروهای نظامی مستقر در اینجا بعضی از فیلمهای بهتر به زبان انگلیسی را می بینند. از جمله «خانم مینیور»^{۱۱۴} و «خویشاوند نزدیک»^{۱۱۵} و من از افسر فرمانده محلی خواسته ام که به ما اجازه دهد خدمه غیر نظامی هم فیلمها را ببینند. دو فیلم خوب درباره نروژ اخیراً نشان داده شد. من کنار همسر سرکنسول نروژ نشسته بودم. او یکی دو بار حق هقی آرامی کرد.

پسر نروژی که در پایان فیلم تور ماهیگیری را به روی سر کویسلینگ^{۱۱۶} می اندازد و بدین سان او را از کشتی به دریا پرتاب می کند و غرق می سازد، همسن پسر او در نروژ بود که به مدت سه سال بجز چند کلمه بر روی کارت صلیب سرخ حاکی از اینکه زنده است، از او خبری ندارد.

خبر شدم که یک ماه در روستا اثر تورگنیف^{۱۱۷} در ماه فوریه در لندن اجرا شده است. ایکاش به موقع فهمیده بودم و به هر کسی که به اندازه کافی به آنجا نزدیک بود توصیه می کردم که به دیدن آن برود. ایکاش آن را به زبان روسی با هنرپیشه هایی که در تئاتر هنری مسکو «باغ آلبالو» را بازی می کردند و از جمله بیوه چخوف، می دیدم. به خاطر نمایشنامه ها، اپراها و باله های مسکو به ماتیو رشک می برم.

تهران - ششم سپتامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۶/۱۴]

موریس هینداس امروز برای صرف ناهار نزد من آمد. او در حدود ماه ژانویه سر راه

۱۱۴. Mrs. Miniver این فیلم آمریکایی که مدت آن ۱۳۴ دقیقه است در سال ۱۹۴۲ به وسیله کمپانی متروگلدین مایر و به کارگردانی ویلیام وایلر از روی رمان نوشته جان استراتر تهیه شد. بازیگران این فیلم عبارتند از: گریر گارسن، والتر پیجیون، ترسا رایت، ریچارد نی و ریچینالد اوون. این فیلم موفق به دریافت شش جایزه اسکار شد.

۱۱۵. The Next of Kin. محصول سال ۱۹۴۲ انگلستان. کارگردانی این فیلم تبلیغاتی ۱۰۲ دقیقه ای را تورولد دیکینسن به عهده داشت و بازیگران آن عبارت بودند از: مرویان جانز، نووا پیلیم، استفن موری و بازیل سیدنی.

۱۱۶. Vidkun Abraham Lauritz Jonsson Quisling (۱۸۸۷-۱۹۴۵) نظامی و سیاستمدار نروژی. وابسته نظامی در پرتغال از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ و در فنلاند از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱. وزیر دفاع از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳. مؤسس حزب اتحاد ملی در سال ۱۹۳۳. نخست وزیر نروژ در طول اشغال این کشور به وسیله آلمانها از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵. ویدکون کویسلینگ پس از جنگ به جرم خیانت به کشورش محاکمه و تیرباران شد.

۱۱۷. Ivan Sergeevich Turgenev (۱۸۸۳-۱۸۱۸) نویسنده روسی.

خود به میهن از اینجا گذشت. کتاب جدیدش را نوشته و بر کار چاپ آن در ایالات متحد آمریکا نظارت کرده است و حالا در نظر دارد به روسیه بازگردد، به امید اینکه به او اجازه بازدید از سیبری داده شود. من نام کتاب جدیدش را پرسیدم. او گفت روسیه مادری^{۱۱۸}. من توضیح واضح‌تر دادم که این عنوان متضمن نگرش تازه رهبران شوروی است. هینداس گفت: «آنچه برای او بدیهی است، برای مردم آمریکا چنین نیست. این مردم گمان می‌برند که منظور او از این عنوان حالت احساساتی آن است. آیا به شما گفته‌ام در آخرین قانونی که از مجموعه قوانین جزایی شوروی در سال ۱۹۳۴ ترجمه کردم برای نخستین بار از زمان انقلاب ۱۹۱۷ کلمه 'سرزمین پدری'^{۱۱۹} به کار رفته است؟»

در زمان کنفرانس قاهره در ماه مه روزنامه‌ای مطلب کوتاه ناخوشایندی درباره «تسلط عالی من به زبان روسی» انتشار داد. نویسنده روس حرف زدن مرا نشنیده بود. این تسلطی که من در طول دو سال گذشته کسب کرده‌ام بیشتر به خاطر این بوده است که همتای روس من نه فرانسه حرف می‌زند و نه انگلیسی. اینک این تسلط کاهش خواهد یافت، چون قرار است سفیرکبیر شوروی در کابل که خوب انگلیسی صحبت می‌کند جانشین اسمیرنوف شود.

شب گذشته فرصت یافتم تا روسی حرف بزنم. مقامات شوروی یک گروه نوازنده آورده‌اند که دیروز در اردوگاه آمریکاییها برنامه اجرا کردند. ژنرال کانالی مرا دعوت کرد و بعد از مراسم در ناهارخوری افسران به افسران آمریکایی و هنرمندان پیوستم. فالادیر جدید ما (یک نیوزلندی) با من بود. او خوب روسی حرف می‌زند و با یک خواننده هم پیاله شد: یک یهودی به نام شوارتس^{۱۲۰} که معلوم شد همه چیز خوانده است، از جمله فلسفه جدید ایتالیا به زبان روسی. من با اعجوبه شانزده ساله‌ای صحبت کردم که بایان^{۱۲۱} را بسیار عالی می‌نواخت. او ضمناً پیانیستی است مفتخر به هفت سال آموزش در کنسرواتوار مسکو. او می‌گفت: «اما در زمان جنگ آکوردئون طرفدار بیشتری دارد.»

جالبترین فردی که دیدم زن زیبای میانسالی بود که بعضی آوازهای عامیانه را با احساسات زیاد می‌خواند و بعد یک سرود جنگی را به انگلیسی لفظ‌قلم اجرا کرد. او

۱۱۸. Mother Russia مام روسیه یا وطن.

119. Fatherland

120. Schwartz

۱۲۱. Bayan کلمه روسی به معنی آکوردئون.

به من گفت که پسر هفده ساله اش - یک مهندس هواپیما - عاشق زبان انگلیسی است و او را وادار به یادگرفتن این آواز انگلیسی کرده و آن را به او درس داده است. او ضمناً کمی هم فرانسه لفظ قلم حرف زد و وقتی پرسیدم کجا فرانسه یاد گرفته، او صدایش را کمی پایین آورد و گفت در «مؤسسه اسمولنی». این مؤسسه که از زمان انقلاب مقر مرکزی حزب کمونیست لنینگراد شده است اشرافی ترین مدرسه برای دختران اشراف بود.

من فهمیدم که خانم؟ زمان کوتاهی قبل از حدود سال ۱۹۱۱ که من در ترابوزان مدتی نایب کنسول بودم، در آنجا به دنیا آمده است. پدرش سروان نیروی دریایی بوده و مصدر بعضی مشاغل نامشخص در ترابوزان. در این محل که نزدیک مرز روسیه است، همیشه عده زیادی از کارکنان کنسولگری روسیه حضور داشتند و پدرش احتمالاً یکی از کارکنان کنسولگری بوده است. نتوانستم اسم پدرش را که فیلیپوف^{۱۲۲} بود به یاد آورم. البته مربوط به خیلی وقت پیش است. والدین هنوز در قید حیاتند، یا تا آخرین خبر در قید حیات بوده اند. آنها در کیف زندگی می کنند. شوهرش در این جنگ کشته شده است. من برای ذکر این جزئیات از تو معذرت می خواهم. صحبت کردن با یک روس به حدی جالب و به حدی غیرعادی است که هر داستان زندگی مربوط به روسیه به نظر سرگرم کننده می رسد. خانم؟ در مواقع عادی یک خواننده ابراست. او گفت آیدا^{۱۲۳} یکی از نقشهای او بوده است. والدینش دوست ندارند او خواننده باشد. آنها فکر می کنند این کار دون شأن است. تاکنون به آنها اجازه داده شده است در روسیه زندگی کنند. به قول روسها بی وایت^{۱۲۴} یعنی - پیش می آید.

من شب گذشته گناه رژیم شوروی را شستم و مجبور شدم همان شب توبه کنم. در طول نیمه اول برنامه، هر قسمت به وسیله خانمی با خنده ای مکش مرگ ما و خرمی از گیسوان پیچ در پیچ و رفتاری و سوسه انگیز اعلام می شد که جان می داد برای «سربازان داوطلب» آمریکایی. من با خودم گفتم: «در شوروی همان گونه که

122. Philippov

۱۲۳. Aida، شخصیت زن اپرایی به همین نام (در چهار پرده) که وردی آهنگساز ایتالیایی به سفارش خدیو مصر اسماعیل پاشا (۹۵-۱۸۳۰) به منظور افتتاح کانال سوئز (۱۷ نوامبر ۱۸۶۹) تصنیف آن را به عهده گرفت. متن اپرا به موقع به مصر نرسید بنابراین از آن برای افتتاح اپراخانه جدید قاهره در ۲۴ دسامبر ۱۸۷۱ استفاده شد.

124. Byvayet

رژیم پیانیست و رقصنده باله پرورش می‌دهد، همان‌طور هم دخترانی با جاذبه جنسی برای آن‌جور کارها تربیت می‌کند». به هر حال در نیمه دوم برنامه آن خانم به عنوان یک ویلون نیست درجه یک به روی صحنه آمد و من بعد فهمیدم که او در فرانسه بوده و زیر دست تی‌بو^{۱۲۵} تعلیم دیده است.

از اینکه اسمیرنوف در حال رفتن است خیلی متأسف هستم. علت ظاهری انتقال او به مسکو که ناخوشی عنوان شده احتمالاً صحت دارد. او هیچ‌گاه در اینجا خیلی سالم نبود و اگرچه من بیست سال از او پیرتر هستم، همیشه احساس جوانی بیشتری می‌کنم، چون که او ضعیف‌تر از من به نظر می‌رسد. در همین اواخر پزشکان روسی آپاندیسیت او را عمل کردند و سپس به او اطمینان دادند که بعد از آن حالش خوب می‌شود. ولی حالش خوب نشد و ما شنیدیم که مجبور به انجام عمل جراحی دیگری در مسکو شده است. دلم برای او تنگ خواهد شد، چون آدم خوبی است با شوخ طبعی بسیار زیاد. به هر حال از جانشینش چیزهای کاملاً خوبی می‌شنوم.

تو حتماً در روزنامه‌ها مطالبی در مورد توطئه اینجا خوانده‌ای. مطالب زیاد دیگری هست که هنوز نمی‌تواند منتشر شود، اما همه می‌دانند که دولت ایران حدود هفتصد ایرانی را دستگیر کرده است. چند آلمانی که ممکن است هنوز آزاد بگردند به علت سر به نیست شدن حامیان اصلی آنها، تا مدتی چندان خطری نخواهند داشت. متأسفم که در حال حاضر نمی‌توانم توضیح بیشتری بدهم.

ارکرت جهت عزیمت از تبریز به نیواورلئان به تازگی از تهران خارج شد. او حالا می‌تواند چهار دخترش را که در سه منطقه مختلف ایالات متحد آمریکا زندگی می‌کنند به نزد خود ببرد. من وادارش کردم درباره اینکه چگونه خدمات داوطلبانه در طول حملات هوایی، کشور را سرپا نگاه می‌دارد در مؤسسه ایران و انگلیس سخنرانی کند. فکر کردم این کار احتمالاً برای شنوندگان ایرانی تا حدی مفید باشد. در نظر دارم سخنرانی را به فارسی هم منتشر کنم، ولی می‌ترسم رفتار ایرانی جماعت نسبت به روش ما شبیه تلقی آن عرب عراقی باشد در مورد هواپیما در جنگ گذشته. این عراقی مطمئن بود که هواپیما به وسیله «اشتیم»^{۱۲۶} حرکت می‌کند و می‌گفت: آنها در غرب «بخار» دارند، بنابراین می‌توانند هواپیما داشته

۱۲۵. Jacques Thibaud (۱۹۵۳ - ۱۸۸۰). ویلون‌زن مشهور فرانسوی که در حادثه سقوط هواپیما کشته شد. ۱۲۶. مقصود Steam به معنی بخار است.

باشند، اگر او هم «بخار» می‌داشت می‌توانست هواپیما داشته باشد. ایرانیها به انگلیسیها چنان نگاه می‌کنند که گویا آنها هیچ لیاقتی ندارند و کیفیاتی که انگلیسیها را قادر می‌سازد بعضی کارها را انجام دهند از نظر ایرانیها پیش‌پاافتاده است. مثلاً اتحاد برای منافع ملی که متناسب با شخصیت جدابافته ایرانی نیست و کاری هم نمی‌شود کرد. در حال حاضر نشانه‌ای از روحیه ملی در خیل عظیم طبقه حاکمه به نظر نمی‌رسد. سال گذشته وقتی فقرا به خاطر کمبود گندم از گرسنگی می‌مردند، اغنیا زیرزمینهای خود را پر از گندم و آرد می‌کردند، بسیار بیشتر از آنچه تا خرمن بعدی مورد نیاز آنها بود. دکتر میلسپو با صدور اجازه ساختن انبارهای خصوصی مخالفت کرده است تا فرصت یابد سیلوها را از مازاد گندمی که می‌توان نان برای فقرا و اغنیا - به‌طور یکسان - تهیه کرد پر کند. اما ثروتمندان خشمگین هستند و اگر بتوانند میلسپو را به خاطر این عمل منصفانه ناخوشایند سرنگون خواهند کرد.

چند شب پیش در یک ضیافت شام ایرانی شرکت کردم. در آنجا یک وزیر شوخی جالبی علیه یکی از اهالی کاشان کرد که نامزد نمایندگی مجلس^{۱۲۷} از شهر زادگاه خود است. وزیر با ادعای اینکه خودش نیمه کاشانی است و بنابراین در گفتن این حکایت محق است، گفت: «همه می‌دانند که کاشانیها شجاع‌ترین نژاد انسانی هستند. این ادعا با شلیک خنده همه ایرانیان حاضر بجز خود کاشانی مواجه شد. من نمی‌دانستم، حتی از ایرانیان هم نشنیده بودم که کاشانیها ترسو قلمداد می‌شوند. «یک شب یک کاشانی سراسیمه وارد قهوه‌خانه‌ای می‌شود و می‌گوید: 'یک سگ به من حمله کرد و من کشتمش.' دیگران می‌گویند: 'دروغ می‌گویی.' کاشانی می‌گوید: 'حقیقت دارد، بیایید و ببینید.' چراغی می‌آورند و همه بیرون می‌روند و کاملاً مطمئن می‌شوند که آنجا حیوان مرده‌ای افتاده است. آنها می‌گویند: 'اما، اینکه سگ نیست، یک ببر است.' کاشانی به حیوان نگاه می‌کند و وقتی متوجه می‌شود که واقعاً ببری را کشته است از ترس می‌افتد و می‌میرد.»

این یکی از چند حکایت آن شب درباره حیوانات بود که یکی از دیگری مسخره‌تر بود. من هم دو حکایت گفتم که به نظر رسید برای شنندگان خنک^{۱۲۸}،

۱۲۷. احمد اخوان فرزند حاج‌علی اکبر. متولد سال ۱۲۷۵ شمسی. نماینده دوره چهاردهم و پانزدهم از کاشان.

۱۲۸. اصل: Boeotian. اهل بئوشیان از نواحی یونان باستان، واقع در شمال آتیكا. می‌گویند مردم این

داستان من تازگی داشت. من این را دوست دارم که تو احتمالاً می‌دانی: مردی در هندوستان یک ببر رام داشت. روزی وقتی با اتومبیلش در جایی، به فاصله چند میلی دورتر از خانه‌اش بود، ببرش را می‌بیند که سرگردان است. مرد از اتومبیل بیرون می‌پرد، ببر را شمات می‌کند و حیوان را به‌زور در صندوق عقب اتومبیل می‌چاند و به‌خانه می‌برد و می‌بیند ببر خودش دارد روی چمن بازی می‌کند.^{۱۲۹}

دوست دارم برای مدت کوتاهی هم شده آن مردم سبیری را ببینم که بیست‌وشش نوع متمایز عدد دارند و هر یک را برای گروهی از اشیاء به کار می‌برند و نوع اعداد مشخص می‌کند که آن شیء دراز است یا کوتاه، مربع است یا گرد، سخت است یا نرم و جز آن.

تهران - یازدهم سپتامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۶/۱۹]

اسقف اعظم یورک^{۱۳۰} بنا به دعوت رهبران کلیسای روس ظرف چند روز آینده در سر راه خود به مسکو از تهران عبور خواهد کرد. اگر این قبیل رفت‌وآمدها بین روسیه و سایر کشورها می‌توانست پس از جنگ هم ادامه یابد، احتمالاً روسیه بیشتر عادی و کمتر خطرناک می‌شد. بدبینان می‌گویند: «تغییر زیادی حاصل نمی‌شود...».

وزیر مختار نروژ در روسیه و ایران که به تازگی پس از چهار ماه از روسیه به تهران وارد شده معتقد است که رهبران روسیه واقعاً مایلند که کشورشان پس از جنگ بیشتر عادی شود. یک نظر این است که دولت شوروی تا زمانی که توانسته باشد سطح زندگی در روسیه را بالا ببرد، قادر نخواهد بود به اتباعش اجازه دهد که با مردم بریتانیای کبیر و سایر ممالک دمکراتیک تماس نزدیک برقرار کنند. با

→ سرزمین و بخصوص ساکنان «تب» پایتخت آن به‌کودنی شهرت داشتند. ضرورت دارد که بگویم پلوتارکوس (مورخ مشهور)، اپامینداس (سردار مشهور)، هنریودوس (شاعر مشهور)، پینداروس (غزلسرای مشهور) و جز اینها اهل بوشیان بودند.

۱۲۹. مقایسه کنید با فیلم «بزرگ کردن ببی» (Bringing up Baby) با شرکت کاترین هیپورن و کاری گرانت که در سال ۱۹۳۸ توسط کمپانی آر.ک. او تهیه گردید. در این فیلم دانشمندی با دختری ثروتمند و لایالی آشنا می‌شود که پلنگ تربیت‌شده‌ای دارد. در جریان فیلم این دو به جای پلنگ رام، یک پلنگ وحشی را که از سیرک گریخته است عوضی می‌گیرند و...

۱۳۰. Dr. Cyril Forster Garbett (۱۹۵۵-۱۸۷۵). سراسقف یورک از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۵.

ویران شدن بخش وسیعی از قلمرو اروپایی روسیه، چگونه این کار می‌تواند انجام شود؟ خوب، روسها نمی‌بایست تا این اندازه وقت و کار خود را صرف تدارکات جنگی بکنند. روسها روی مجبور کردن آلمانیها به بازسازی شهرها و صنایع ویران شده در طول جنگ و آزادگذاشتن اتباع خودشان برای کارهای دیگر حساب می‌کنند.

کاش که سلف مرحوم اسقف اعظم یورک میهمان من بود. به هر حال می‌توانم به جرئت بگویم که جانشین او مرد جالبی است. قدم خلف آن مرحوم روی چشم خواهد بود.

اخیراً در مسکو یک گروه‌هایی از اسلاوها تشکیل شد و همه ناظران متوجه این امر شدند که سخنرانی‌ای که با بیشترین ابراز احساسات روبرو شد سخنرانی کفیل ریاست کلیسای ارتدوکس روس بود.

«م» به خاطر می‌آورد که یکی از موارد بی‌دقتی در زبان انگلیسی که من به طرز وسواس آمیزی با استفاده از آن مخالفم کاربرد «فقط بسیار خوشبخت»^{۱۳۱} به جای «خیلی خوشوقت»^{۱۳۲} است. بحث من این است که مواقعی هست که «فقط بسیار خوشبخت» معنای دقیقی دارد و کسی نباید آن را بیجا به کار ببرد و خانم میزبان خود را (اگر فرق انگلیسی خوب و بد را می‌داند) همراه کند و بگوید که: «فقط بسیار خوشبخت» است که دعوت معمولی میزبان خود را برای صرف غذا قبول می‌کند. امروز صبح رایزن در یادداشت خود از این عبارت استفاده کرد و من نتوانستم او را قانع کنم که غلط است. چند دقیقه بعد در مقاله‌ای نوشته والتر لیپمن^{۱۳۳} نویسنده آمریکایی درباره سیاست خارجی آمریکا دلیل خوبی برای مدعای خود یافتم. لیپمن در مقاله خود می‌کوشد تا این اعتقاد عمومی مردم آمریکا را از میان بردارد که قائل به این هستند که: بنیانگذاران جامعه آمریکا نشان می‌دهند آنها، هرگاه به سود منافع ملی می‌بود «فقط بسیار خوشبخت» می‌شدند متحدانی داشته باشند. حال در این مورد کاربرد «فقط بسیار خوشبخت» مفهومی را که لیپمن می‌خواسته القا کند برعکس می‌کند. فرد عامی آمریکایی است که احتمالاً به حق می‌گوید که

131. only too pleased

132. very pleased

۱۳۳. Walter Lippmann (۱۸۸۹-۱۹۷۴). نویسنده و روزنامه‌نگار بانفوذ آمریکایی. برنده جایزه پولیتزر در سال ۱۹۵۸ و ۱۹۶۲. پاره‌ای از تألیفات او عبارتند از: افکار عمومی، مقدمه‌ای بر سیاست، فریفتگی عمومی، مقدمه‌ای بر اخلاقیات، روش آزادی و هدفهای ایالات متحد از جنگ.

بنیانگذاران «فقط بسیار خوشبخت» بودند متحدانی داشته باشند، یعنی آنها اگر شعور بیشتری می‌داشتند تا به این حد «خوشبخت» نبودند.

از خود می‌پرسم که این کاربرد نابجای عبارت از چه موقع باب شده است. می‌خواهم در مؤسسه ایران و انگلیس در ماه اکتبر درباره تغییرات زبان انگلیسی در زمان حیات خودم سخنرانی کنم. من علیه تغییر به مفهوم تحول جبهه نخواهم گرفت. شاید غصه از میان رفتن shall و should را بخورم، چون کاربرد صحیح آنها برای آدمهای نسل من که در جنوب انگلستان متولد شده و بالیده‌اند امری طبیعی است، اما اشک ریختن بر سر تمایزی ضعیف که سایر زبانها توانسته‌اند از شر آن خلاص شوند بیهوده است.

نوآوری دیگر کاربرد «I don't have» به جای «I haven't» است. در اینجا نیز تنها اتفاقی که می‌افتد از میان رفتن استثنایی است که اهمیت ندارد. آنچه مرا تکان می‌دهد گرایش به استفاده بی‌ربط از کلمه دقیق است، که معمولاً به گمان من برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران انجام می‌شود. بدترین نمونه‌ای که می‌شناسم کاربرد «عقد حقارت»^{۱۳۴} در مورد آدمی است که فقط خجالتی یا مردد است. اما نمونه‌های بسیار دیگری هم هست از جمله «دیرکرد»^{۱۳۵} برای هر نوع تأخیر، «نجومی» برای هر عدد بیشتر از ده و جز آن. «سین جیم»^{۱۳۶} یا «سؤال پیچ»^{۱۳۷} به جای تفتیش یا پرس و جو نمونه دیگری است. اما این در دوران عمر من صورت نگرفته است. مایلم تصور کنم که گانگسترها اصطلاح «ناروزدن»^{۱۳۸} را که اکنون برای فریب دادن به کار برده می‌شود برای فریب ساده به کار نمی‌برند. اگر اشتباه نکنم من وقتی به کارفرمایانم نارو می‌زنم که در استخدام فرانسویها باشم تا جاسوسی آلمانیها را بکنم و آن وقت به آلمانیها بگویم و از طرف آنها جاسوسی فرانسویها را بکنم. به هر حال من هیچ گانگستری را نمی‌شناسم که این مسئله را برای من حل کند.

پیشنهادی که به نظرم خیلی عجیب رسید روز گذشته به من شد و عبارت از آن بود که از حقوق بازنشستگی‌ام با سکونت در ایرلند بیشترین استفاده را بکنم. به ادعای پیشنهادکننده می‌شود خانه‌ای را با مقداری زمین به مبلغی کمتر از ۱۰۰۰ پوند خریداری کرد و زندگی در آنجا ارزانتر از انگلستان خواهد بود.

134. Inferiority complex

136. Cross-examine

138. Double-cross

135. Timelag

137. Cross-question

دنباله نامه

۱۴ سپتامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۶/۲۲]

گذشت سه روز این پیشنهاد را معقول تر نکرده است. به گمان من هیچ وقت نامه های من به تو این قدر سبکسرانه نبوده است که پیشنهاد کنم برویم و در ایرلند مستقر شویم، در میان اکثریت کاتولیک، بدون هیچ تضمینی که ۱۰۰۰ پوند مان به وسیله بچه های محل که صورت و سیمای انگلیسی ما را خوش نمی دارند به هیچ بدل شود. مگر نه اینکه حتی در ایرلند شمالی هم ما کاملاً بی کس و کار خواهیم بود. پس از تساهل زندگی در انگلستان، تاب زندگی کردن در میان صفوف نارنجی^{۱۳۹} و سبز^{۱۴۰} را ندارم. دوست و همتای من رایان^{۱۴۱} که هر چند متولد ایرلند و کاتولیک است، خیلی پیش از اینکه به سن بازنشستگی برسد تصمیم گرفت بچه هایش را جایی بزرگ کند که در آن جو نفرت مذهبی - که در ایرلند غالب است، یا قبلاً غالب بوده - بر آنان اثر نگذارد. او در انگلستان سکونت گزیده است و من که شهرنشینی علاج ناپذیرم با ملک و املاک چه کار دارم؟ بدون کتابفروشیها و طرح بوريج^{۱۴۲} و دیگر چیزهای انگلستان که مشتاقانه منتظر دیدنش هستم چه کنم؟ مرا چه به شهر اولستر؟ الکساندرها^{۱۴۳} و مونگمریها^{۱۴۴} شاید مرا غریب و غیر قابل اعتماد بدانند. بچه هایمان چه فکر خواهند کرد اگر به آنها بگوئیم که می خواهیم در روستایی در وسط ایرلند شمالی زندگی کنیم. پیشنهاد غریبی است!

از هفته پیش که کتاب ماری آنتوانت نوشته بلوک^{۱۴۵} را خواندم، جو کاتولیکی

۱۳۹. Orange، مقصود علامت پروتستانهای افراطی ایرلند است که انجمن آنها در سال ۱۷۹۵ در اولستر تأسیس شد. این نام یادآور ویلیام اورانژ (ویلیام سوم) است که جیمز دوم و پیروان کاتولیک او را شکست داد.

۱۴۰. Green، اشاره به سرود میهن پرستانه و انقلابی ایرلندی دارد که به سال ۱۷۹۸ بازمی گردد. رنگ سبز نمادین میهن پرستان ایرلندی است.

۱۴۱. Sir Andrew Ryan (۱۸۷۶ - ۱۹۴۹). مأمور اداره کنسولی شرق. نایب کنسول در قسطنطنیه در سال ۱۹۰۳. مترجم دوم در سال ۱۹۰۷. مترجم اول از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۲. سرمترجم در سال ۱۹۲۱. سرکنسول در رباط از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰. وزیرمختار در جده از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶. وزیرمختار در آلبانی از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹. ریدر بولارد برای زندگینامه او به نام آخرین دیپلماتان مقدمه ای نوشت. ۱۴۲. طرحی برای تأمین اجتماعی که توسط سر ویلیام بوريج تهیه و در آغاز سال ۱۹۴۳ به چاپ رسید و از حمایت دولت برخوردار شد.

۱۴۳. مقصود فیلدمارشال الکساندر (۱۸۹۱ - ۱۹۶۹) است.

۱۴۴. مقصود فیلدمارشال سر برنارد لا مونگمری (۱۸۷۶ - ۱۸۸۷) است.

۱۴۵. Joseph Hilarie Pierre Belloc (۱۸۵۳ - ۱۸۷۰). متولد فرانسه. فارغ التحصیل کالج بیلول. نویسنده و شاعر جامع الاطراف مقاله، رمان، سفرنامه، تاریخ، تراجم و نقد ادبی. از جمله کتابهای او

چندان چنگی به دلم نمی‌زند. در معدود صفحات اولیه داد و فریاد او را درباره ایمان و فرانسه خواندم و از خودم پرسیدم که او درباره نمونه‌های فرانسوی کاتولیک رمی همچون پتن چه می‌اندیشد و تجدید حیات کاتولیک رمی که به ادعای بلوک از انقلاب به بعد پیش آمده است چه می‌شود. آن‌گاه دریافتم که او به یهودیان حمله می‌کند و از خود پرسیدم چگونه می‌توانسته است در کتابی که در سال ۱۹۰۹ منتشر شده، هنگامی که احتمالاً محاکمه دریفوس^{۱۴۶} خاطره‌ای تازه یا همزمان بوده چنین نادرست بوده باشد.

باری، بعدها دریافتم که بلوک قائل بر آن است که دریفوس مجرم بوده است. کتاب را به پایان رساندم، اما با اکراهی که سبک متصنع کتاب نتوانست آن را مرتفع سازد. می‌دانم اعضای اقدام فرانسه^{۱۴۷} مردمانی هستند که این اعتقادشان را بیان می‌کنند که دریفوس مجرم بود و سرهنگ هانری جاعل، شهید راه حقیقت و تنها کاری که کرده جعل سندی علیه دریفوس بوده است تا از قضیه‌ای حمایت کند که به زعم او کاملاً صحیح بوده است. اما دست بر قضا شواهد زیادی که او آنها را مطلوب بیابد در حمایت از قضیه وجود نداشته است، ولی یک انگلیسی... اسقف اعظم میهمان من در قاهره جا خوش کرده و بنابراین امروز نخواهد آمد. برای آنکه در خدمت او و دو پدر روحانی همراهش باشم دیویس^{۱۴۸} و همسرش را

→ می‌توان به‌ماری آنتوانت، جاده متهمی بهم و نبرد بریتانیا اشاره کرد.

۱۴۶. Alfred Dreyfus (۱۸۵۹-۱۹۳۵). پسر یک یهودی ثروتمند اهل آلزاس که پس از واگذاری آلزاس به آلمان (۱۸۷۱) به فرانسه آمد و در سال ۱۸۸۲ وارد ارتش گردید. دریفوس در سال ۱۸۹۴ به اتهام خیانت و جاسوسی محاکمه و در جزیره شیطان زندانی شد. قضیه دریفوس به مدت ده سال بهانه‌ای بود در دست سلطنت‌طلبان، نظامیان، ضدیهودیان و طرفداران کلیسا از یک طرف و سوسیالیستها، جمهوریخواهان و مخالفان کلیسا از طرف دیگر. در دادگاه تجدیدنظر که امیل زولا در تشکیل آن نقش مهمی داشت و طی آن معلوم شد سرهنگ هانری (در سال ۱۸۹۸ خودکشی کرد) و سرگرد استرازی نامه‌های مربوطه را جعل کرده بودند، محکومیت دریفوس تخفیف یافت، ولی امیل لویه رئیس‌جمهور فرانسه (۱۹۰۶-۱۸۹۹) او را مورد عفو قرار داد و دیوان عالی تمیز فرانسه در سال ۱۹۰۶ دریفوس را کاملاً تبرئه کرد و او را با درجه سرگردی و نشان لژیون دانونر به خدمت ارتش بازگرداند.

۱۴۷. Action Française. نام سازمان و نشریه‌ای که شارل موراس و لئون دوده رهبری آن را به عهده داشتند. شارل موراس شاعری بود ناشنوا و روزنامه‌نگاری جنجالی. موراس اعتقاد داشت فرانسه را چهار بیگانه مسموم‌کننده از پای درمی‌آورد: پروتستانها، یهودیان، فراماسونها و بیگانگان تبعه فرانسه (metics). لئون دوده (فرزند آلفونس دوده) مسئول نشریه این سازمان بود. آکسیون فرانسز به تقلید از هیتلر و موسولینی و به طرفداری از رژیم قدیم اقدام به تشکیل گروههای فشار به نام Camelots Du Roi (خیابانگردان شاه) کردند. این سازمان مخالف ورود فرانسه به جنگ و موافق حکومت ویشی به رهبری مارشال پتن بود.

۱۴۸. Archibald William Davis متولد سال ۱۹۰۰. نایب‌کنسول تهران در سال ۱۹۲۳. کفیل

که نزدیک به یک ماه اینجا اقامت داشتند دست به سر کردم. دیویس در اینجا کنسول بود و چون سالهای متمادی به مرخصی نرفته بود و باید پسر دوازده ساله اش را به مدرسه می گذاشت سال گذشته با زن و فرزندش به وطن بازگشت. او و همسرش اخیراً بازگشته اند و من به آنها جا دادم و درست در این زمان خانم دیویس از تب مالاریا از پا افتاد. او اکنون بهتر شده است. خانم دیویس دلواپس پایان یافتن «اقامتش» در خانه من بود^{۱۴۹} و من با مشاهده مرد روحانی در افق، گذاشتم او و شوهرش بروند.

من به تازگی یک فیلم آمریکایی تحسین برانگیز را دیدم. یکی از آن سلسله فیلمهای هشت تایی که به این منظور ساخته شده تا به عامه مردم آمریکا توضیح دهد که چرا آمریکا وارد جنگ شده است. این ظاهراً دومین فیلم از آن مجموعه است. فیلم اول درباره لهستان بوده است. این فیلم سیر جنگ را از حمله به نروژ و دانمارک تا آتش بس فرانسه-آلمان نشان می دهد. فیلم عمده تا از فیلمهای «خبری آلمان» ساخته شده است^{۱۵۰}. بیشتر تصاویری که امشب دیدیم احتمالاً در فیلم دیگری که آلمانیها برای دیپلماتهای [دول] محور و دیپلماتهای [ممالک] بیطرف و مقامات ایرانی در پایان سال ۱۹۴۰ در تهران نشان داده بودند، تا آنها را با قدرت و بیرحمی بی حد و حصر آلمان تحت تأثیر قرار دهند، وجود داشته است. تماشای فیلمی که امشب دیدم، در هیجده ماه قبل یا حتی یک سال قبل دردناک بود، اما اکنون دیدن موسولینی که پس از اشغال فرانسه جولان می داد، یا هیتلر که پس از شنیدن خبر تسلیم فرانسه و رجه و رجه می کرد دلپذیر است. چگونه قدرتمندان سقوط می کنند!

تهران - پنجم اکتبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۷/۱۲]

رادیوی ما در خاورمیانه ظاهراً در حال آماده کردن ما در مورد از دست دادن [جزیره]

→ کنسولگری کرمانشاه و اصفهان در سال ۱۹۲۷، شیراز در سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰، رشت و تبریز در سال ۱۹۳۲. کنسول تهران با رتبه محلی از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. کنسول کرمانشاه از سال ۱۹۴۵. ۱۴۹. در واقع دلواپسی و نگرانی خانم دیویس بیمار به این خاطر بوده است که می ترسد با ورود مرد روحانی (سراسقف کتربری) که در راه قاهره به تهران بود به گونه ای مقدمات صوری آخرین دیدار بیمارانش رو به موت با کشیشان فراهم شود و او دعوت حق را لیبک گوید. ۱۵۰. مقصود فیلمهای «مستند پیوندی» است. تهیه کنندگان آمریکایی این گونه فیلمهای سریالی - که فرانک کاپرا سرآمد آنان بود - از فیلمهای داستانی و خبری و جنگی قسمتهایی بهم پیوند می زدند تا نمای کاملی از حوادثی که منجر به جنگ شده و نحوه ادامه آن را به بینندگان نشان دهند.

خنوس و متعاقب آن جزایر ساموس و لروس^{۱۵۱} یونان است که گرفته بودیم. جای تعجب نیست، چون پایگاه هوایی خنوس پشتیبانی نداشت، اما پس از یک سلسله خوش‌بیاریها تحمل هر انتقادی مشکل است.

من بخصوص برای یونانیهای اینجا متأسفم و یوگسلاویها. آنها احساس خواهند کرد که عقب‌نشینی، بازگشتشان را به عقب می‌اندازد. همتای یوگسلاو من اهل کروات است (هرچند یوگسلاو دو آتش‌ای هم هست) بنابراین خبر مقاومت هم‌میهنانش در مقابل آلمانیها در دالماسی او را آکنده از غرور و امید کرد. همسرش اهل اسپلیت^{۱۵۲} است و در طول چندروزی که اسپلیت در مقابل آلمانیها مقاومت می‌کرد شب و روز کنار دستگاه رادیو بود. من تصور می‌کنم عقب‌نشینی از جزایر یونان، اگر اتفاق بیفتد، به‌خاطر قصور ایتالیاییها در خلع سلاح عده بسیار محدود آلمانی در [جزیره] رودس است. به‌هرحال، من می‌توانم درک کنم که یک ایتالیایی حاضر نیست به‌خاطر هدف عاجل اشغال یک جزیره خود را به کشتن دهد، در حالی که می‌داند بعد از جنگ به یونان واگذار خواهد شد، یا دست کم از ایتالیا مجزا می‌شود.^{۱۵۳}

امروز فکر می‌کردم کدام‌یک از میهمانان من از زمان اشغال [ایران] در دو سال قبل تاکنون از همه جالب‌تر بوده‌اند. بدون نگاه کردن به فهرست می‌توانم از ژنرال ویول، والتر مانکتن و [دکتر گاربت] سراسقف یورک اسم ببرم. هر کسی که دکتر گاربت را به‌عنوان نماینده کلیسای انگلیکان انگلیس در روسیه برگزیده، انتخاب خوبی کرده است. من اعتقاد دارم که او با دیدی «مترقیانه» کتابهایی در مورد مسائل اجتماعی نوشته است، و برخلاف اسقف اعظم کتبری ساده‌ لوح نیست. اعزام اسقف اعظم کتبری به‌عنوان مخبر برای ما فایده‌ای نداشت و روسها از آن استقبال نمی‌کردند. آنها برای چنین افرادی احترام قائل نیستند. همه می‌دانند آن روزنامه‌نگار انگلیسی که در مسکو از کمترین احترام برخوردار است خبرنگار

۱۵۱. جزایر خنوس، ساموس و لروس پس از محاصره ایتالیا به‌اشغال نیروهای انگلیسی درآمد. بسیاری از پادگانها به این جزایر منتقل شدند. ولی آلمانیها مجدداً کنترل رودس را به‌دست گرفتند و پس از بمباردمان سنگین در ماه نوامبر جزایر را از نو اشغال کردند.

۱۵۲. Split یا Spiljet یا Spalato بندری بر ساحل دریای آدریاتیک.

۱۵۳. ایتالیا در سال ۱۹۱۲ جزیره رودس را که متعلق به عثمانی بود تصرف کرد. این تجاوز در سال ۱۹۲۳ مورد تأیید دولت ترکیه قرار گرفت و تا سال ۱۹۴۷ که رودس به یونان واگذار شد این جزیره در اختیار ایتالیا بود.

دیلی ورکر است. روسها می‌دانند که دیلی ورکر در هر حال چکمه‌های آنان را لیس خواهد زد، بنابراین چرا زحمت جلب رضایت آن‌را به خود بدهند؟ سراسقف یورک اهل همدلی است، اما باذکات و خوش‌مشرّب هم هست و کاملاً مواظب است که کلاه سرش نرود. او خطاب به مطبوعات روسیه خیلی بادقت صحبت کرد و هنگامی که فهمید حرفهایش را رادیو بی. بی. سی در لندن تحریف کرده است خیلی ناراحت شد. سراسقف از به کار بردن صفت «کبیر» برای استالین خودداری کرد. او نگفت در مراسم مذهبی که او در آن شرکت کرد افراد ارتش سرخ حضور داشتند، بلکه گفت معدودی اینجا و آنجا بودند. از همه مهمتر او نگفت که در روسیه آزادی کامل مذهبی وجود دارد، بلکه گفت در روسیه در داخل کلیسا آزادی کامل برای عبادت کردن وجود دارد. امیدوارم که خودم هم دقیقاً درست فهمیده باشم. فکر می‌کنم درست فهمیده‌ام. معلوم نیست این تحریف در کجا صورت گرفته است. شاید روزنامه‌نگاران اشتباه یادداشت کرده‌اند، یا سانسور روسی عمداً آن‌را دستکاری کرده، یا بی. بی. سی - بدون اینکه اولین بارش باشد - در بیان آن به‌شیوه خودش مفاد آن‌را زیور و کرده است. احتمالاً روزنامه‌نگاران برای مخایره خبرها از طریق واحد سانسور، مجبور به افزودن «کبیر» بوده‌اند. ظن من این است که سانسورچها با گفتگو با روزنامه‌نگاران به‌نرمی آن‌ها را مجبور به مخایره متنی کرده‌اند که درست مثل متن اصلی به‌نظر برسد، ولی در مورد آزادی مذهب کاملاً با متن اصلی تفاوت داشته باشد. از طرف دیگر آیا روسها می‌خواهند که همه دنیا باور کنند که تعداد زیادی از افراد ارتش سرخ در کلیسا حضور داشتند؟ دانستن اینکه روسها در یک لحظه مشخص چه می‌خواهند ساده نیست.

در تهران ما مشاهده می‌کنیم که روسها نسبت به ما سردی را کنار گذاشته و بر سر مهر آمده‌اند. بجز اینکه ما می‌دانیم باید به‌دستور مقامات بالا باشد، دلیل دیگری نمی‌توانیم ارائه دهیم.

سراسقف تصور می‌کرد آن‌دسته از رهبران کلیسا که او ملاقات کرده، همان مردان خوش‌طینتی بودند که در حفظ کلیسا در دوران سخت پس از انقلاب کار برجسته‌ای انجام داده‌اند. او علاوه بر مطران پیر که چیزی مثل یک رئیس صوری است، بخصوص از رهبر روحانی کیف، اسقف اعظم لنینگراد و کشیش دون‌پایه‌تری به‌نام نیکلا که به‌نظر می‌رسید سرمدار مراسم باشد یاد کرد. بیشتر مراسم دیدار در

روزنامه انگلیسی‌زبان مسکونیوز چاپ شد، ولی در سایر روزنامه‌های روسی چیزی درج نگردید. ظاهراً این ترس وجود داشته است که اگر در سطح وسیعی نشر یابد میزان جمعیت غیرقابل کنترل شود. حتی به همین صورت هم وقتی سراسقف برای شرکت در مراسم به سوی کلیسای جامع می‌رفته است محوطه کلیسا به حدی پر بوده که: «فقط چهره مردم دیده می‌شد و آدم نمی‌فهمید بدنهایشان چه شده».

مطران در معرفی دکتر گاربت به اجتماع کنندگان می‌گوید: «لطف این اسقف پیر که راه دوری را برای دیدن ما آمده است». و بعد می‌گوید: «و ما حالا باید آواز خودمان را برای اسقف جدید بخوانیم». دکتر گاربت گفت وقتی جماعت شروع به خواندن سرود سستی خوشامدگویی به اسقف جدید کرد، موجی سرشار از هیجان، مردم را فراگرفت. وقتی مراسم نیایش تمام می‌شود، بازکردن راه از میان مردم به سوی در خروجی به اندازه‌ای که دکتر گاربت بتواند از آن عبور کند خیلی مشکل بوده است. او در خارج کلیسای جامع هم با انبوه عظیمی از مردم روبه‌رو می‌شود که نتوانسته بودند به داخل کلیسا راه یابند. ضمن عبور دکتر گاربت از میان مردم به هم‌فشرده در داخل کلیسای جامع، حاضرین فریاد می‌زدند: «سراسقف تشکر، تشکر، کمکمان کن، کمکمان کن». بسیاری از مردم برای لمس آستین، یا جبه او به جلو فشار می‌آوردند.

مسئله جالب آن است که این احیای مذهب واقعاً چقدر جنبه مذهبی دارد. ممکن است تا حدی برای رفع نگرانی از امکان بیان آزادانه احساسات در مورد یکی از صد چیزی باشد که سالها تحت کنترل بوده است. این احساسات می‌بایست رابطه نزدیکی با احیای احساسات ملی‌گرایانه داشته باشد که ده سال پیش اجازه شروع آن صادر شد و در طول جنگ به سرعت گسترش یافت. من از سراسقف پرسیدم آیا او موافق است که این محکی برای رفتار حکومت شوروی نسبت به سایر فرق مسیحیت باشد؛ و استنباط کردم او موافق است. تا آنجا که من می‌توانم دریابم بابتیستها^{۱۵۴} پیشاپیش احساس می‌کنند که شرایط برای آنها دارد بدتر می‌شود (من باید بگویم: «حتی وخیم‌تر») و کاتولیکهای رومی^{۱۵۵} نگران آنند که مبادا کلیسای

۱۵۴. Baptist، یکی از فرقه‌های دین مسیح که پیرو سنت جان تعمیددهنده مسیح است و اعتقاد دارد تنها مؤمنان واقعی و بالغ می‌باید تعمید داده شوند.

۱۵۵. Roman Catholic، پیرو کلیسای کاتولیک رم که پاپ جانشین پطرس حواری در مقام «نایب مسیح در روی زمین» ریاست آن را به عهده دارد.

ارتدوکس^{۱۵۶} به عنوان کلیسای وطنی مورد عنایت قرار گیرد و کاتولیکهای رمی به عنوان کسانی که ممکن است از خارج تأثیر بپذیرند سرکوب شوند. یکی دو روز بعد از دیدار سراسقف، من یک مرد فرانسوی سرشناس را دیدم که در مسکو بوده و فکر کردم با احیای کلیسای ارتدوکس خیلی مخالف است. او حتی عقیده داشت این کلیسا به عده‌ای که نمی‌خواستند در خدمت اهداف دولت باشند تحمیل شده است. درست است که کلیسای ارتدوکس، مانند هر چیز دیگری در یک کشور توتالیتار، نباید اصلاً از مخالفت با حکومت خودداری کند، اما باید با جدیت از آن حمایت نماید. رهبران کلیسای ارتدوکس در روسیه، وقتی در آغاز جنگ، خودشان را به جریان میهن‌پرستی انداختند، کاری را که ضرورت داشت انجام دادند. آدم فقط می‌تواند حدس بزند که بندگی آنها نسبت به حکومت تا کجا ادامه خواهد یافت.

چند روز پیش در یک روزنامه روسی استمداد رهبران عظیم‌الشان کلیسای روسیه از جهان مسیحی به چشم خورد. خودم را واداشتم تا به دقت به دنبال مطلب مألوفی درباره لزوم «جبهه دوم» بگردم و اشتباه نکرده بودم و آن را یافتم، در قالب عبارتهای تندوتیز که حتماً حکومت شوروی دیکته کرده بود: «سرانجام»، «جبهه دومی که مدتها انتظارش را کشیده بودیم»، «مناسبت‌ترین لحظه» (یعنی آنکه مثلاً روسها همه کارها را کرده‌اند). به هر حال، ببینیم و تعریف کنیم!

تهران - پنجم نوامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۸/۱۳]

وقتی داشتم درباره مذهب در روسیه می‌نوشتم، این ماجرا را که از پارکر^{۱۵۷} خبرنگار تایمز در مسکو شنیدم فراموش کردم. او چند هفته پیش به هنگام بازگشت از مرخصی در سر راه خود به مسکو از اینجا گذشت.

پارکر با مترجم خود در یک تراموای بوده. تراموای طبق معمول شلوغ بوده. یک زن مُسن سوار می‌شود و شروع می‌کند با آرنجهایش فشار آوردن و تقاضای جا برای

۱۵۶. Orthodox Church یا کلیسای ارتدوکس شرقی. کلیسای مستقل اروپای شرقی و جنوب‌غربی آسیا که منکر برتری معنوی و سلطه پاپ است.

۱۵۷. Ralph Parker (۱۹۰۷-۱۹۶۴). خبرنگار تایمز در مسکو از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷. «او هر چه بیشتر درباره جنگ گزارش می‌داد به نظر می‌رسید بیشتر از دیدگاههای روسیه طرفداری می‌کند». نگاه کنید به تاریخ روزنامه تایمز، جلد پنجم، عنوان «منازعات در جنگ و صلح» (۱۹۸۴). بعد از قطع رابطه با روزنامه با یک زن روس ازدواج کرد و تا زمان مرگش در روسیه اقامت گزید.

نشستن کردن که بالاخره هم به دست می‌آورد. مترجم به زبان روسی به کناردستیهایش می‌گوید که نباید اجازه چنین رفتار و قیحانه‌ای داده شود، بخصوص چون که زن مسن احتمالاً یکی از آنهايي است که کارشان فقط ول‌گشتن و رفتن از این کلیسا به کلیسای دیگر است. مسافران دیگر تراموای مترجم را مورد اعتراض قرار می‌دهند و می‌پرسند: «اگر می‌خواهد به کلیسا برود چرا نباید این کار را بکند؟»

در اینجا از یک خانم مُسن روسی که اتاق کرایه می‌دهد، داستان دیگری شنیدم. او در یکی از اتاقها مستأجری دارد با همسر و دختر کوچک دوازده ساله. مرد در سفارتخانه شوروی کار می‌کند. خانم مسن به دختر کوچک فرانسه درس می‌دهد. این بچه از مبادله تعارفات مابین استالین و مطران گیج می‌شود. شکایت اصلی او این بوده: «شما نمی‌دانید چه کار می‌کنید، آنها اول یک چیز می‌گویند و بعد چیزی دیگر». و این به راستی برای بچه‌هایی که با هدف بی‌دینی تربیت رسمی می‌شوند گیج‌کننده است.

و بر سر افرادی که روزنامه بزبوزنیک^{۱۵۸} را منتشر می‌کردند چه آمد؟ انتشار این روزنامه بعد از تجاوز آلمان به روسیه خیلی زود متوقف شد. چرا؟ کمبود کاغذ! افراد جالبی می‌آیند و می‌روند و من اسامی آنها را همیشه یادداشت نمی‌کنم. اخیراً یک خانم باشعور اهل آفریقای جنوبی اینجا بود. او خلبان بسیار ماهری است که می‌خواست به روسیه برود، جایی که فکر می‌کرد اجازه کاری را به او می‌دهند که انگلیسیها به او نداده‌اند، یعنی خلبانی یک آمبولانس هوایی برای تردد به خط اول جبهه. او پس از پی بردن به اینکه روسها در مقابل چنین درخواستی نظر مشابهی دارند، تصمیم گرفت به قاهره بازگردد، جایی که فکر می‌کنم شغل مورد علاقه‌اش را پیدا کرده است. این خانم با یکی از شاگردانش ازدواج می‌کند (او به وسیله حکومت آفریقای جنوبی برای تربیت خلبان استخدام شده بود) و شوهرش در جنگ کشته می‌شود. زن جالبی بود و یک حرف خوش‌مشرّب. روایت جالبی نقل کرد از شبی که دو ایتنی^{۱۵۹} و یک وینچستری^{۱۶۰} برای دیدن فیلم «یک یانکی در ایتن»^{۱۶۱} او را

۱۵۸. Bezbozhnik کلمه روسی به معنی خداستیزی.

۱۵۹. Etonian، دانشجو یا فارغ التحصیل کالج ایتن که هنری ششم در سال ۱۴۴۰ به منظور تربیت مدرس در کالج سلطنتی و کمبریج تأسیس کرد. اعتبار شهر ایتن در ساحل چپ رود تیمز به این کالج وابسته بود.

۱۶۰. Wykehamist، دانشجو یا فارغ التحصیل کالج وینچستر. منسوب به William of Wykeham (۱۳۲۴-۱۴۰۴). سراسقف و دولتمرد انگلیسی و مؤسس کالج وینچستر و کالج جدید آکسفورد.

۱۶۱. A Yank at Eton محصول سال ۱۹۴۲ ایالات متحد. کارگردانی این فیلم را که مدت آن ۸۸ دقیقه

به سینما می‌برند. ایتنی‌ها نتوانستند در صحنه‌پردازی فیلم عیبی مشاهده کنند، مگر هنگامی که اسبهای مسابقه به عوض رفتن به طرف چپ به طرف راست حرکت می‌کنند.

در حال حاضر مرد بسیار جالبی نزد من اقامت دارد. شخصی به نام گروب^{۱۶۲} که به مدت سه سال در وزارت اطلاعات مرد شماره دو بوده است؛ و شنیدم که وزارت خارجه از او دعوت کرده است که بعد از جنگ در آن وزارتخانه خدمت کند. پدر گروب دبیر انجمن مبلغان مسیحی بود و همه شش فرزندش مبلغ مذهبی شده‌اند: دو دختر در چین، سه پسر در آفریقا و این یکی در برزیل. دولت برزیل پس از چند سال گروب را برای کمک به وزارت داخله، جهت رسیدگی به امور قبایل وحشی مناطق جنگلی، به خدمت می‌گیرد و دست آخر او خود را در مقام ریاست اداره مربوطه می‌یابد. از آنجا که بودجه تعیین شده کافی نبوده است، او به عنوان کار فرعی تعدادی روزنامه راه می‌اندازد تا کمبود بودجه را جبران کند. شورای فرهنگی بریتانیا گروب را کشف می‌کند، چون قبل از شروع کار شورای فرهنگی در آمریکای جنوبی او تربیتی داده بود که شصت هزار پوند برای تأسیس اولین مدرسه انگلیسی جهت پسر بچه‌های محلی در آمریکای جنوبی تهیه شود. وقتی جنگ شروع شد وزارت اطلاعات او را استخدام کرد. گروب آدم آرام و فروتنی است و ضمناً بسیار لایق و جالب. من از داشتن چنین میهمانی خوشحال هستم، هر چند حتی با بهترین میهمانان هم یک کمی (باطناً) بی‌شکیب می‌شوم. وقتی به علت نیامدن هواپیمای روسی یا آمدن و قادر به پرواز نبودن به موقع آن، اقامت میهمانان روز به روز طولانی‌تر می‌شود من ناگزیرم اشخاص را برای سه روز دعوت کنم و بعد عذرشان را بخواهم. گروب یک هفته کار داشت، ولی پس از این مدت در واقع منتظر هواپیما است. من استطاعت ندارم هتلدار باشم. هر چند وزارت خارجه [انگلستان] حق سفره مرا افزایش داده است، ولی هیچ مدد معاشی نمی‌تواند با قیمتهای اینجا رقابت نماید. اخیراً وقتی خواستم زغال سنگ مورد احتیاج زمستان را بخرم جا خوردم. من به سی و پنج تن زغال سنگ احتیاج دارم و حساب کردم که

→ است نورمان تورگو به عهده داشت. بازیگران این فیلم عبارتند از میکی رونی، فردی بارثلمو، یان هانت و... داستان این فیلم نیز مانند یک یانکی در آکسفورد که در سال ۱۹۳۷ به نمایش درآمد درباره مسافرت عده‌ای از دانشجویان از خود راضی آمریکایی به این است و ماجراهایی که برای آنان اتفاق می‌افتد.

۱۶۲. Sir Kenneth Grubb (۸۰-۱۹۰۰). مبلغ مذهبی. معیز وزارت اطلاعات از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

قیمت آن حدود دویست پوند می‌شود، اما در واقع نزدیک چهارصد پوند خواهد شد، چون هر تن کمتر از یازده پوند نخواهد بود و شاید هم بیشتر. به هر حال ایرانیها فکر می‌کنند آخر جنگ نزدیک است و تمام فروشندگان قیمت‌هایشان را کمی پایین آورده‌اند، هرچند هنوز روی قیمت‌های خرده‌فروشی اثری نگذاشته است.

در ایران کمبود شدید قماش نخی وجود دارد، کالایی که نه‌دهم مردم لباس‌هایشان را با آن تهیه می‌کنند. همه نابسامانیها به انگلیسیها نسبت داده می‌شود، این هم روی آنها. مقدار قماشی که ایران از هندوستان، تنها منبع تهیه آن، وارد می‌کند طبعاً کمتر از میزان مورد احتیاج مملکت است، ولی حجم آن کم نیست. از این گذشته هرچند حکومت هندوستان ترجیح می‌دهد تجارت از مسیرهای عادی بازرگانی صورت پذیرد، با وارد کردن چهارپنجم سهمیه قماش به وسیله دولت ایران موافقت کرد، چون ما گفته بودیم برای کنترل قیمت‌ها و برای موفقیت طرح جیره‌بندی، نقش اساسی دارد. شش ماه پیش، این موافقت به‌دست آمد، ولی ظاهراً سه ایرانی مأمور شده به هندوستان هیچ پارچه‌ای نخریده‌اند. دولت ایران به فوریت دو نفر از آنها را فراخوانده و شنیدیم که سوء استفاده‌هایی بر ملا شده است. روایتی که احتمالاً صحت دارد این است که این «افراد محترم» مقداری قماش برای دولت ایران می‌خرند، اما چون متوجه می‌شوند قیمت‌ها در حال افزایش است، قماش‌ها را می‌فروشند و مابه‌التفاوت آن‌را به جیب می‌زنند، چرا که این کار از تهیه لباس برای هم‌میهنان زن و مرد نیمه‌لخت آنان بهتر بوده است. افراد مأمور به این عمل ادامه می‌دهند تا اینکه قیمت‌ها سقوط می‌کند و آنها ضرر هنگفتی متحمل می‌شوند. اغلب ایرانیان مطمئناً در خلقت بعدیشان مبدل به [نوعی] مگس^{۱۶۳} می‌شوند!

به‌رغم محصول عالی امسال که گمان می‌رود در طول شصت سال گذشته بی‌سابقه باشد ذخیره گندم انبار تهران بسیار کم است. این کمبود تا اندازه‌ای به خاطر سستی مأموران و بی‌میلی بسیاری از زمینداران به تحویل سهمیه خودشان است، ولی بیشتر به خاطر این واقعیت است که صدها کامیونی که به ظاهر برای دولت کار می‌کنند «غیب» می‌شوند و در زمان غیبت برای خودشان کار می‌کنند. ارتش انگلستان تعداد قابل ملاحظه‌ای از کامیون‌های خود را برای حمل گندم از کرمانشاه به تهران اختصاص داده است. نخست‌وزیر چند روز پیش از مشکل جمع‌آوری

گندم شکایت می‌کرد. من گفتم اگر او فقط می‌توانست شاه سابق را به ریاست اداره جمع‌آوری گندم منصوب کند، دانه‌های گندم خودشان غلت زنان به‌سوی سیلوها رهسپار می‌شدند. او این را تأیید کرد. البته رضاشاه هرگز نمی‌تواند بازگردد، اما اعتراف می‌کنم که دلم می‌خواهد در صورت بازگشت احتمالی او قیافه این مردم بینواریا ببینم.

نامه چارلز لمب^{۱۶۴} به‌وردزورث^{۱۶۵} نمونه جالبی است از برداشت نادرست. او می‌نویسد:

«فکر نمی‌کنید که برای لودگی دامنه وسیع‌تری از شما در اختیار دارم؟»
من این را در کتابی جالب در مورد هوراس^{۱۶۶} به‌قلم‌تی. ر. گلوور^{۱۶۷} یافتم.

تهران - بیست و دوم نوامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۸/۳۰]

قیمتهای عمده‌فروشی واقعاً تا اندازه‌ای پایین آمده است. یک بازرگان ایرانی به علت متحمل شدن پنجاه درصد ضرر در محموله کالایی که به‌تازگی برایش رسیده، خواستار کمک از یک انگلیسی در بانک شاهنشاهی^{۱۶۸} شده است. از او سؤال می‌شود با توجه به‌ارزانی کالایی که از خارج آورده می‌شود (اگر بتوان به‌دست آورد) در مقایسه با قیمتهای ایران چگونه تحقق این امر ممکن است. او شرح می‌دهد که روی چهارصد درصد سود حساب می‌کرده و پایین آمدن قیمتها در زمان اخیر سود مورد انتظار او را به‌سیصد و پنجاه درصد کاهش داده است. این مطلب کاملاً جدی عنوان شده و بازرگان نمی‌توانسته بفهمد چرا آن مرد انگلیسی از همدلی با او خودداری می‌ورزد! شاید سودهای کلانی که از تجارت حاصل می‌شود، مأمور ایرانی را به‌دزدی قهار مبدل می‌کند. یک مأمور دون‌پایه در اداره اوراق همدان که به‌امر محاسبه سهمیه غلاتی که هر یک از زمینداران می‌بایست به‌قیمت تعیین شده به‌دولت بفروشند اشتغال داشته، ملکی به‌ارزش تقریباً

۱۶۴. Charles Lamb (۱۸۳۴-۱۷۷۵). نویسنده و منتقد انگلیسی که با وردزورث دوستی و مکاتبه داشت. شهرت لمب بیشتر مدیون نگارش روایتی منثور از نمایشنامه‌های شکسپیر است.

۱۶۵. William Wordsworth (۱۸۵۰-۱۷۷۰)، شاعر پرآوازه انگلیسی.

۱۶۶. Quintus Horatius Flaccus Horace (۶۸-۵ ق.م) شاعر و هزل‌نویس رومی.

۱۶۷. Terrot Reveley Glover (۱۹۴۳-۱۸۶۹) عالم الهیات و محقق انگلیسی.

۱۶۸. Imperial Bank of Iran، براساس قرارداد رویتور در سال ۱۸۸۹ تأسیس شد و به‌مدت شصت سال (تا ۱۹۴۹) در ایران فعالیت داشت. تا سال ۱۹۳۰ امتیاز نشر اسکناس در ایران با بانک شاهنشاهی بود.

هزار برابر حقوق ماهیانه‌اش خریده است. این است مفهوم رایج «خدمات عمومی» در ایران!

من از سخنرانی خودم در مورد ساموئل جانسون راضی‌ام و فکر نمی‌کنم مستمعین که حدود چهارصد نفر و بیشتر ایرانی بودند حوصله‌شان سر رفته باشد. چون انتظار می‌رفت سخنرانی برای مردمی است که بیشتر آنها چیزی از ساموئل جانسون نشنیده‌اند، به شکلی ساده و سرگرم‌کننده ایراد شد. من با نخواندن سخنرانی از روی متن، در مقایسه با انجام این کار، فهم آنرا آسانتر کردم، البته بجز یک قسمت دوازده خطی یا همین حدود که به ذهن نسپرد بوم و دو نامه که واداشتم هیل^{۱۶۹} دبیر دوم خودمان (فارغ‌التحصیل راگبی و بیلیول) بخواند و او فوق‌العاده خوب خواند. سخنرانی — که من آنرا نه یک سخنرانی، بلکه صحبت کردن عادی می‌خوانم — ظاهراً منجر به شعاری گردیده که در ارتباط با انتخابات مجلس ایران که در حال برگزاری است نقل مجالس شده است.

تهران ده کرسی در مجلس دارد و تعداد کاندیداها بین دویست تا سیصد نفر است. هر کسی در حال جمع‌آوری رأی برای خود یا بعضی از وابستگانش است و بسیاری از افراد به سفارتخانه مراجعه می‌کنند (و می‌دانیم که همچنان خواهند آمد) تا از ما بخواهند از نفوذمان در این مورد استفاده کنیم. اولین نامه‌ای که به وسیله هیل خوانده شد نامه مشهور [ساموئل جانسون] به لرد چسترفیلد^{۱۷۰} بود و دومی — که من از آن بیشتر خوشم می‌آید — جوابی بود به یک خانم که خواسته بود جانسون، سراسقف کنتبری را — که او را نمی‌شناخت — وادار کند برای پسرش — که جانسون هرگز او را ندیده بود — بورسی برای تحصیل در دانشگاه بگیرد. نامه چنین ختم می‌شود: «... هر چند شاید داغ دانشگاه به دلش بماند، اما ممکن است هنوز عاقل و مفید و شاد باشد».

۱۶۹. Richard Purdon Heppel متولد سال ۱۹۱۳. دبیر دوم سفارتخانه انگلیس در ایران از مارس ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

۱۷۰. Philip Dormer Stanhope Chester Field (۱۷۷۳-۱۶۹۴). دولتمرد و نویسنده انگلیسی. شهرت ادبی او به واسطه مفاد نامه‌هایی است که او به پسر نامشروعش فیلیپ استن‌هوپ (۱۷۳۲-۱۶۸۰) نوشته است. ساموئل جانسون طرح فرهنگ زبان انگلیسی معروف خود را که نه سال روی آن کار کرده بود به منظور جلب رضایت چسترفیلد برای او فرستاد که مورد توجه قرار نگرفت. پس از انتشار فرهنگ در سال ۱۷۵۵ چسترفیلد در هفتم فوریه ۱۷۷۵ تقریظی بر آن منتشر کرد. جانسون نامه گلایه‌آمیزی خطاب به چسترفیلد نوشت که در آن آمده بود: اگر این تقریظ زودتر نوشته شده بود مهربانی بود، ولی آن قدر به تأخیر افتاد که برای من بی‌اهمیت است... من معروف شده‌ام و خواستار آن نیستم...

وقتی هیل خواندن نامه را به اتمام رسانید من گفتم: «آخرین جمله را به فارسی ترجمه کرده‌ام و امیدوارم حضار آن را ترجمه خوبی تلقی کنند.» بعد با صدای بلند به فارسی گفتم: «ولو اینکه برادر شما در انتخابات مجلس چهاردهم پیروز نشود، اما ممکن است هنوز عاقل و مفید و شاد باشد».

چند لحظه سکوت برقرار شد و هر کس می‌توانست تعجب بعضی از ایرانیان را که احتمالاً اصل قضیه را کاملاً نفهمیده بودند ملاحظه کند که: چگونه مجلس چهاردهم سر از زندگی ساموئل جانسون درآورده بود! بعد متوجه شدند که این شوخی بر ضد خودشان است و قاه‌قاه خندیدند و برای مدتی دست زدند. بیچاره‌ها بدین وسیله یکی از بهترین خصلت‌هایشان را آشکار کردند که همانا آمادگی خندیدن به خودشان و قبول سرکوفت است. متأسفانه این به یکی از بدترین خصلت‌های آنها، یعنی سستی، ارتباط نزدیک دارد. آنها از انتقاد روگردان نیستند حتی آن را تأیید می‌کنند، اما کاری نمی‌کنند که زمینه انتقاد برطرف شود.

من گفتار درباره جانسون را به صورت خلاصه در مرکز تعلیمات نظامی برای نیروی نظامی خودمان ایراد کردم. اینک من ناگزیر به عضویت به اصطلاح «مجمع فرهیختگان» درآمده‌ام. مجمعی که یک روز در این هفته با سؤالات سربازان هدف بمباران قرار گرفت. نظامیان همه با هیجان مشتاق هستند که بدانند بعد از جنگ چه اتفاقی در بریتانیای کبیر می‌افتد و من با صدای بلند گزارش بوریج، طرح آموزشی آقای باتلر^{۱۷۱} و جز آن را برایشان خواندم.

میهمان دیگری که داشتم حسن سوهراواردجی^{۱۷۲} است. یک مسلمان بنگالی که در هندوستان پزشک بود، بعد معاون دانشگاه کلکته، عضو کمیسیون خدمات عمومی و عضو شورای دیوان هند در لندن گردید. مردی پرتوان و جالب. سوهراواردجی در عین پزشک بودن ایرانشناس است و من به خاطر او یک میهمانی با شرکت عده زیادی از پزشکان و دانشوران ایرانی دادم.

۱۷۱. قانون تعلیم و تربیت که زیر نظر ر. ا. باتلر وزیر آموزش و پرورش تدوین شد و سن خروج از دبستان را به پانزده سال افزایش داد و آموزش دوره دبیرستان را مجانی کرد.

۱۷۲. Lt. Col. Sir Hassan Suhrawardji (۱۸۸۴-۱۹۴۹). استاد بهداشت عمومی و علم بهداشت در دانشگاه کلکته از سال ۱۹۳۱. پزشک افتخاری نایب السلطنه هندوستان، مشاور وزیر دولت در امور هند از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴.

تهران - شانزدهم دسامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۹/۲۴]

در مورد کنفرانس تهران اطلاعات زیادی به ما داده نشده بود^{۱۷۳}، منظور پیام مستقیم است. البته علایمی وجود داشت که می‌توانست فقط حاکی از یک چیز باشد.

هولمن رایزن ما با هواپیما از مرخصی در مصر بازگشت و فرمانده ارتش همراه او از بغداد به تهران آمد و یکبارہ مقدمات اجلاس فراهم گردید. اردوی بزرگی با استفاده از چادر در سرتاسر محوطه سفارتخانه برپا شد. دبیر شرقی به شدت نگران باغچه گل‌های پیازی معروفش بود که با پیازهایی از چهار گوشه ایران پر شده است. در واقع پس از ختم کنفرانس به نظر رسید که کاملاً لگدکوب شده باشد، اما وقتی ترات فهمید سه نفر از رؤسای ستاد پیش او اقامت می‌کنند تسلی یافت. دو نفر، یعنی پورتال^{۱۷۴} و آلن بروک^{۱۷۵} که هر دو پرندشناس هستند آمادگی داشتند تا دو بعد از نصف شب راست بنشینند و راجع به پرندگان گپ بزنند. دریاسالار کانینگهام^{۱۷۶} در مورد پرندگان کمتر اطلاع دارد، اما در مقابل، همان‌طور که بسیاری از افسران نیروی دریایی فکر می‌کنند، بهترین دریانوردی است که از زمان نلسون^{۱۷۷} داشته‌ایم، هرچند شاید اهمیتی نداشته باشد.

سهم من شش میهمان بود: نخست‌وزیر، دخترش خانم اولیور^{۱۷۸}، منشی نخست‌وزیر (مردی به نام مارتین^{۱۷۹} تحصیلکرده آکادمی نظامی، مأمور از اداره

۱۷۳. در ۲۱ نوامبر چرچیل از مالت به قاهره پرواز کرد و در آنجا با روزولت و ژنرالسیم چیانگ کایشک ملاقات کرد. در ۲۷ نوامبر چرچیل و روزولت به تهران پرواز کردند و استالین در تهران به آنها ملحق شد. این اولین باری بود که استالین روزولت را می‌دید (او چرچیل را در اوت ۱۹۴۲ در مسکو ملاقات کرده بود) و اولین باری بود که استالین از سال ۱۹۱۲ به بعد در خارج از اتحاد شوروی به سر می‌برد - ویراستار متن انگلیسی.

۱۷۴. Sir Charles Portal (Viscount Portal of Hungerford) (۱۸۹۳-۱۹۷۱). مارشال نیروی هوایی سلطنتی. فرمانده نیروی هوایی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

۱۷۵. Field Marshal Alan Brooke (Lord Alanbrooke) (۱۸۸۳-۱۹۶۳). فرمانده کل نیروهای خودی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. رئیس گارد سلطنتی از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

۱۷۶. Admiral of the Fleet Sir John Cuninghame (۱۸۸۵-۱۹۶۲). فرمانده کل مدیترانه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶.

۱۷۷. Horatio Nelson (۱۸۰۵-۱۷۵۸). دریاسالار معروف انگلیسی که در سال ۱۷۹۷ ناوگان دریایی فرانسه را در ابوکیر درهم شکست. نلسون به‌رغم پیروزی بر ناوگان دریایی مشترک فرانسه و اسپانیا در نبرد ترافالگار (۱۸۰۵) کشته شد.

۱۷۸. Oliver. سارا دختر چرچیل با ویک اولیور هنرپیشه ازدواج کرد.

۱۷۹. Sir John Martin متولد سال ۱۹۰۴. منشی خصوصی نخست‌وزیر از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

مستعمرات)، آقای ایدن، فیلدمارشال دیل^{۱۸۰} و ژنرال ایزمی^{۱۸۱}.
اول قرار بود آقای روزولت در سفارتخانه ما اقامت گزیند، ولی بعد تصمیم گرفته شد در عمارتی در محل سفارتخانه شوروی ساکن شود، جایی که قرار بود مذاکرات صورت گیرد. سفارتخانه ما و روسها در دو طرف یک خیابان^{۱۸۲} قرار دارد و برای اطمینان کامل از پنهانکاری و امنیت، تنها کار لازم این بود که دو انتهای خیابان بسته شود. برای از نظر دور داشتن افرادی که [بین دو سفارتخانه] رفت و آمد می کردند سراسر آن را پرده کشیدند.

برای رعایت حال رئیس جمهور که با صندلی چرخدار حرکت می کند، روی رشته پلکان کوچکی که در پشت عمارت به اتاق نشیمن منتهی می شد، با الوار به صورت اریب پوشیده شد که ارتش آمریکا آن را نصب کرد. آنها سه رشته پلکان ایجاد کردند که آدم می توانست مرحله به مرحله از پایین ترین سطح قسمت خصوصی سفارتخانه به قسمت عمومی برود. این کار کف درگاه اتاق را به حدی بالا آورد که نگرانی تمام وقت در آنجا گمارده شد تا مواظب باشد سر کسی به بالای در نخورد. سر من فقط یک بار موقعی که از سرازیری بالا می رفتم و چیزی می خواندم به آن خورد.

من اتاق کارم را برای رؤسای ستاد خدای کردم، اما هنوز یک اتاق نشیمن کوچک برای زندگی و کار خودم داشتم، البته اگر می شد در طی آن پنج روز کاری انجام داد. همراهان نخست وزیر با خودشان یک پیشخدمت بازنشسته نیروی دریایی آورده بودند که قبلاً رئیس خدمه قایق سرفرماندهی به نام «ساحره»^{۱۸۳} بود. او و پارکس مشترکاً رتق وفتق امور خانه را به عهده گرفتند. خدمتکاران ایرانی من رفتاری عالی داشتند و تمام اوقات سینی به دست در حال خدمت به نظر می رسیدند، اما نمی توانستند جایی بروند و باید از پارکس و همسرش ممنون بود که آنها را سر حال نگاه داشتند.

۱۸۰. Sir John Dill (۱۸۸۱-۱۹۴۴). فرمانده کل نیروهای انگلیسی در فلسطین از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۷. فرمانده گارد سلطنتی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. رئیس هیئت نظامی بریتانیا در واشنگتن از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴.

۱۸۱. Hastings (Lord) Ismay (۱۸۸۷-۱۹۶۵). رئیس ستاد وزیر جنگ (چرچیل) از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

۱۸۲. مقصود خیابان رفائیل اسبق و چرچیل سابق و نوفل لوشاتو فعلی است.

183. Enchantress

تو عکسهای زیادی از کنفرانس، اما عکسهای کمی از من خواهی دید. من با بخش اصلی کنفرانس کاری نداشتم و به هر حال آنچه عکاسان می‌خواستند از آن عکس بگیرند سه رهبر^{۱۸۴} بزرگ بودند. عکس بسیار خوبی از نخست‌وزیر وجود دارد که در مراسم جشن تولدش در کنار استالین نشسته و یک کیک روشن در مقابل اوست. آشپز من کیک را درست کرد و پارکس ناقل از یک جایی شصت و نه شمع برای روی کیک پیدا کرد. جای خوشبختی بود که تولد نخست‌وزیر مصادف با زمانی شد که او در اینجا بود، چون به ما فرصت داد ضیافت شام گسترده‌ای در این سفارتخانه برگزار کنیم. من آرزو می‌کردم حداقل اعضای ارشد سفارتخانه بتوانند در آن شرکت کنند، ولی فقط سی و چهار نفر می‌توانستند دور میز بنشینند و از آنجا که یک شام خصوصی بود و به ویژه ضیافتی به مناسبت [تشکیل] کنفرانس، فقط هولمن می‌توانست دعوت بشود. او آدم خوشبختی بود، چون که آمریکاییها چنان هیئت عظیمی برای شرکت در کنفرانس به همراه داشتند که وزیر مختار آمریکا [در تهران] را دعوت نکردند و روسها هم فکر کردند آوردن کاردار شوروی درست نیست. فرصت بسیار مغتنمی بود. نخست‌وزیر، رسم روسها در مورد شروع به لب تر کردن قبل از شام را رعایت کرد. من نمی‌دانم چه مقدار تعارفات ردوبدل شد، ولی اکثر اعضای کنفرانس به سلامتی یکدیگر نوشیدند. مستی در کار نبود و بنابراین غیروسی بود. ما ودکا نداشتیم و به سلامتی نوشیدنها با شراب انجام شد و در مورد خودم من تقریباً توانستم تمام به سلامتی نوشیدنها و بقیه قضایا را با یک جام و نیم شراب برگزار کنم. برای دیدن مقامات، از روبه‌رو، در جای مناسبی نشسته بودم.

نحوهٔ جلوس میهمانان در میانهٔ میز به شرح زیر بود:

روزولت	چرچیل	استالین
هایکینز	ایدن	مولوتف
		بولارد

نخست‌وزیر درخواست کرد که یک لوح نقره‌ای در میانهٔ سالن ناهارخوری روی دیوار نصب گردد و متن مناسبی راجع به سخنرانیهایی که به این مناسبت ایراد

^{۱۸۴} Triumvirate یا Triumviratus هیئت حاکمهٔ سه‌نفری در رم باستان شامل یولیوس قیصر، پومپئوس و کراسوس (۶۰ ق.م) و سپس در سال ۴۳ قبل از میلاد شامل آگوستوس، آنتونیوس و لپیدوس.

شده بر آن حک شود. من پیشنهاد کردم فهرست میهمانان نیز به آن منضم گردد که علاوه بر آقای روزولت، آقای چرچیل و مارشال استالین شامل این افراد باشد: آقای ایدن، دیل، ایزمی و سه رئیس ستادهايمان، هری هاپکینز^{۱۸۵}، آقای هریمن^{۱۸۶} (سفیرکبير فعلی آمریکا در مسکو)، آقای وینانت، دریاسالار لی هی^{۱۸۷} و سه نفر رؤسای ستاد ایالات متحد: مارشال^{۱۸۸}، کینگ^{۱۸۹} و آرنولد^{۱۹۰} و همچنین مولوتف و وروشیلوف^{۱۹۱}. می بینم که یکی از مهمترین افراد خودمان را فراموش کرده ام: سر آ. کلارک کر سفیرکبير ما در مسکو که همه از او تعریف می کنند. بعضی از سخنرانیها خیلی جالب بود. قسمتهای کوتاهی از آنکه علنی گردیده و در مطبوعات چاپ شده صحیح است. روزنامه های آمریکایی یکی از گفته های استالین را بدین مضمون که، اگر تولیدات صنعتی آمریکا نمی بود نمی توانستیم جنگ را ببریم، چاپ کرده اند.

وقتی من در روسیه بودم هرگز استالین را بجز به عنوان یکی از جماعتی که روی سکوی بزرگ بر سر آرامگاه لنین در اول ماه مه می ایستاد ندیدم، بنابراین من بخصوص از دیدن او از نزدیک خوشحال بودم. او شبیه سرپرست نیکوکار یک کلیسا به نظر می آید و با صدایی آرام و نرم حرف می زند. این خصوصیات برای هر کسی که چیزهایی درباره روسیه بعد از انقلاب می داند جالب است. ما قبل از شام در اتاق پذیرایی به سر می بردیم و من در حال صحبت کردن با وروشیلوف بودم. او به یکی از تابلوها اشاره کرد و پرسید این کیست. تابلوی جرج پنجم بود و او آن را

۱۸۵. Harry Loyd Hopkins (۱۹۴۶ - ۱۸۹۰). مشاور ویژه و دستیار رئیس جمهور روزولت از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

۱۸۶. Averell Harriman (۱۹۸۰ - ۱۸۹۱). مدیر برنامه «وام و اجاره» در انگلستان در سال ۱۹۴۰. سفیر آمریکا در مسکو از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵.

۱۸۷. Fleet Admiral William Leahy (۱۹۵۹ - ۱۸۷۵). دریاسالار. رئیس ستاد رئیس جمهور و عضو ستاد مشترک از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۹.

۱۸۸. George Marshall (۱۹۵۹ - ۱۸۸۰). ژنرال. رئیس ستاد ارتش از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵. وزیر خارجه آمریکا از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸. مجری برنامه بازسازی اروپا.

۱۸۹. Admiral Ernest J. King (۱۹۵۶ - ۱۸۷۸). فرمانده عملیات دریایی از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

۱۹۰. Henry H. Arnold (۱۹۵۰ - ۱۸۸۶). فرمانده نیروی هوایی ارتش آمریکا از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

۱۹۱. Marshal Kliment Voroshilov (۱۹۶۹ - ۱۸۸۱). فرمانده برجسته لشکر در جنگ داخلی، اما بعد به یک نظامی سیاستمدار مبدل شد. کمیسر جنگ از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰. وروشیلوف در سمت اخیر معاون خود توخاچفسکی (۱۹۳۷ - ۱۸۹۳) را متهم به «توطئه در نابودکردن تدارکات برای ارتش» کرد. او سپس به سمت رئیس دولت (رئیس پرزیدیوم شورای عالی) منصوب شد.

به جای نیکلای دوم گرفته بود^{۱۹۲}. من و وروشیلف تازه داشتیم با یکدیگر موافقت می‌کردیم که آن دو از نظر شکل و شمایل شبیه هم هستند، ولی نه از نظر شخصیت که استالین که در همان نزدیکی بود گفت: «نه، شاه شما به ما اجازه داد که در سال ۱۹۰۷ کنفرانس خودمان را در لندن برگزار کنیم»^{۱۹۳}. من از او پرسیدم که آیا در لندن بوده و او گفت: «بله، من در وایت چپل^{۱۹۴} زندگی می‌کردم». من هیچ‌گاه نمی‌دانستم که او در انگلستان اقامت داشته است. البته لنین در انگلستان بوده^{۱۹۵}. او بخصوص از کمک آقای فلس^{۱۹۶} (از خانوادهٔ نافتا)^{۱۹۷} برخوردار شد. تصور می‌کنم اگر او در وایت چپل زندگی کرده می‌بایست با یهودیان به سر برده باشد. ایرانیان معتقدند که استالین برای در امان بودن از دست پلیس روسیه زمانی در تبریز بوده و به انقلاب [مشروطه] ایران کمک کرده است.

ما سرگرم یافتن متن مناسبی برای لوح سیمین بودیم. من فکر می‌کنم عبارت مناسب لاتین برای آخر متن را یافته باشم:

«عظمت مدیون ایثار است»^{۱۹۸}

تصور می‌کنم این عبارت مناسب سه رهبر و همچنین هر سه ملت است، نه فقط ملت خودمان.

من با رئیس‌جمهور روزولت گفتگوی دوستانه‌ای داشتم. شب اول از طرف نخست‌وزیر برای دیدار او به سفارتخانهٔ شوروی رفتم. با توجه به اینکه او سیاستمداری است که باید دائماً بکوشد یک ملت صد و چهل میلیونی بدقلق را

۱۹۲. جرج پنجم (۱۸۶۵-۱۹۳۶)، خاله‌زادهٔ نیکلای دوم (۱۸۶۸-۱۹۱۸) بود. آنان بجز شباهتهای موروثی هر دو فرق سرشان را از وسط باز می‌کردند و ریش بزی داشتند و در کنار یکدیگر دوقلو به نظر می‌رسیدند. می‌گویند در سال ۱۸۹۳ که نیکلای برای شرکت در مراسم ازدواج جرج به لندن رفته بود، در میهمانیها عده‌ای از مدعوین به جای جرج به نیکلای برای ازدواجش تیریک می‌گفتند.
۱۹۳. استالین در ماه مه ۱۹۰۷ با نام جعلی «کوبا-ایوانوویچ» در کنگرهٔ حزب متشکل از بلشویکها و منشویکها در لندن شرکت کرد.
۱۹۴. Whitechapel، قصبه‌ای در شرق لندن.
۱۹۵. از آوریل ۱۹۰۲ تا آوریل ۱۹۰۳ و از آوریل تا مه ۱۹۰۵.

196. Fles

۱۹۷. کروپسکایا همسر لنین در خاطراتش می‌نویسد: نیکلای الکسیف در ایستگاه راه‌آهن به استقبال من و ایلچ آمد. او راهنمایی ما را به عهده گرفت... ما یک سوسیالیست انگلیسی به نام ریموند را در منزل تاخاروف ملاقات کردیم... یک روز ایلچ با اصرار او را به جلسهٔ وایت چپل برد. آقای ریموند هیچ‌گاه آن قسمت از لندن را که بیشتر یهودیهای روس به شیوهٔ مخصوص خود در آنجا زندگی می‌کردند ندیده بود...

198. crescit sub pondere virtus

راضی نگاه دارد، با این حال مردی گیزا، صمیمی و علاقه‌مند به مردم و امور به نظر رسید. اعتمادی که او و نخست‌وزیر به یکدیگر دارند آشکار است و حتی برای اولین بار استالین سازگار و خوشبین به نظر آمد.

به‌هنگام ماشین‌کردن نامه بین مطالب مربوط به کنفرانس و مطالب معمولی یک خط فاصله گذاشته‌ام.

پنجاه و هشتمین سال تولدم را جشن گرفتم و حساب کردم به‌شکرانه ورود به خدمت در اوایل جوانی و نزدیک به دوازده سال خدمت در مناطق بدآب و هوا، تاکنون پنجاه سال سابقه خدمت دارم. خزانه‌داری بیشتر از چهل سال را حساب نمی‌کند، اما احساس اینکه آدم پنجاه سال [سابقه خدمت] دارد رضایتبخش است. ظرف نصف ماه قادر خواهم بود بگویم: «سال آینده در آکسفورد!» چنانکه در سال ۱۹۴۴ از مرخصی استفاده نکنم (و ممکن است سعی کنم این کار را بکنم) در این صورت اگر بتوانم مرخصی کوتاهی پیش از تاریخ بازنشستگی بگیرم، باید بتوانم در تابستان ۱۹۴۵ موفق به دیدار وطن شوم.

باز می‌گردم به کنفرانس. در اینجا روسها با کمی شیطننت، خبرهای مربوط به اعلامیه درباره ایران^{۱۹۹} را، نزدیک دو روز قبل از زمان مورد توافق و بدون اینکه حتی اجازه دهند دولت ایران اول آن را اعلام کند، به سرعت پخش کردند. این روسها مردمان عجیبی هستند. همه می‌دانند که آنها توافق را زیر پا نهادند و هیچ‌کس فکر نمی‌کند که روسها طرفدار اصلی اعلامیه بودند، اما آنها باید نقش اول را داشته باشند. من تصور می‌کنم این حساسیت ناشی از «تازه به‌دوران» رسیدن باشد. عمل آنها مرا وادار کرد یک ترجمه جدید از شعاری که وقتی در روسیه بودم در افواه بود تهیه کنم: دوگنت و پرژنت^{۲۰۰} به معنی «رسیدن» و «جلو زدن» (یعنی جلو زدن از تولید صنعتی انگلستان و آمریکا). من ترجمه دقیق‌تری را پیشنهاد می‌کنم: «رسیدن و پیشدستی کردن». واقعاً حیف است که بهترین لطیفه‌های یک نفر به‌صورتی نیست که بشود به‌روی کاغذ آورد.

۱۹۹. مقصود اعلامیه سران سه دولت راجع به ایران است که در اول دسامبر ۱۹۴۳ برابر با نهم آذرماه ۱۳۲۲ در تهران صادر شد. این اعلامیه توسط چرچیل، روزولت و استالین امضا گردید و سه دولت تصدیق کردند که: «این جنگ مشکلات اقتصادی خاصی برای ایران فراهم آورد...» و تعهد می‌کردند: «کمکهای اقتصادی خود را تا حد امکان به‌دولت ایران ادامه دهند» و مجدداً تأکید می‌کردند که: «در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند».

200. «Dogant» I «Pergnat»

تهران - سفارتخانه انگلیس

بیست و دوم دسامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۹/۳۰]

به نظر می‌رسد از نوع «انسان سبب‌ساز»^{۲۰۱} باشم. هر جا که من به‌طور اتفاقی حضور دارم در اطرافم حوادث غیرعادی رخ می‌دهد. حتی وقتی که به‌جایی دورافتاده و کاملاً آرام، مانند جده، می‌روم در آنجا جنگی درمی‌گیرد (مثل سال ۱۹۲۴)^{۲۰۲}. یا برای نخستین بار در تاریخ یک شاهزاده‌خانم انگلیسی^{۲۰۳} می‌آید تا با حاکم عربستان ملاقات کند. هنوز در ایران، که دورافتاده و کم‌اهمیت است، جا نیفتاده‌ام که مملکت به‌وسیله نیروهای انگلیس و روسیه اشغال می‌شود و از پس آن آمریکاییها می‌آیند (مردمانی ضد امپریالیسم)، ایران مبدل به‌مهمترین شاهراه جهان می‌گردد و سپس تهران محل یکی از مهمترین کنفرانسهای تاریخ می‌شود.

ما مایل بودیم از هتل استفاده نکنیم، برای اینکه احتیاجی به پیام فرستادن به‌خارج از سفارتخانه و افراد نظامی نباشد. معنی این کار جا و مکان دادن به‌عده زیادی از افراد، یا در محیط سفارتخانه، یا ناهارخوریهای مختلف نظامی، یا (برای بعضی از ماشین‌نویسها و کارمندان زن دیگر) در محل خوابگاه زنان جوان مسیحی بود. محوطه سفارتخانه هیچ‌گاه به‌خود ظاهر یک اردوگاه نظامی پر از چادر را نگرفته بود. من از همتای آمریکایی خود خوشبخت‌تر بودم که وقتی دید جای باقیمانده برای او و همسرش خیلی تنگ است، فراری شد و سفارتخانه آمریکا را به‌میهمانان وا گذاشت. ارتش آمریکا - هنگامی که وزیرمختار یک‌روز بیرون بوده و اطلاع دقیقی هم پیدا نکرده بود - سفارتخانه آمریکا را تصرف می‌کند و وقتی وزیرمختار بازمی‌گردد می‌بیند آنها در پشت عمارت برای اتومبیل رئیس‌جمهور یک سطح شیب‌دار بزرگ برپا کرده‌اند که راه زیرزمین، یعنی محل نگهداری و یسکیها را مسدود کرده است. دیدم که این ماجرای بسیار جالب در ایالات متحد منتشر شده است. دفتر نخست‌وزیر مخارج این پنج روز را مثل آنکه در خانه خودم میهمان باشم به‌من پرداخت کرده است.

201. Human Catalyst

۲۰۲. در مارس ۱۹۲۴ حسین شریف مکه، بدون نظرخواهی از سران عرب خود را «خلیفه» خواند. این اقدام از جمله باعث حیرت و عصبانیت ابن‌سعود و هابی گردید و در سپتامبر ۱۹۲۴ بین طرفین جنگی روی داد که منجر به‌فرار حسین شد.

۲۰۳. مقصود پرنس آلیس آلینی است. نگاه کنید به‌قسمت آخر نامه مورخ هیجدهم ژانویه ۱۹۴۰.

به دلیل نامطمئن بودن رفت و آمدهای میهمانان اصلی، پذیرایی خیلی مشکل بود. نخست وزیر با سرماخوردگی سخت و صدایی گرفته وارد شد و شب اول شامش را در رختخواب خورد و سایر شبها هم سه رهبر با هم شام خوردند. ضیافت‌های ناهار برگزار می‌شد، ولی هر دفعه، بجز نخستین بار، نخست وزیر و آقای ایدن نتوانستند حضور یابند، چون به خاطر گفتگو با همدیگر ناهار اداری می‌خوردند. به هر حال اگر چه بسیاری از افراد ارشد ما هرگز حتی نخست وزیر را ندیدند، ولی کنفرانس - برای آنهایی که چیزی دیدند - جالب بود.

مراسم تحویل شمشیر استالینگراد^{۲۰۴} (شینی بی نظیر) می‌بایست بهتر انجام می‌شد، اما تقصیر از ما نبود. روسها تصمیم گرفتند مراسم در داخل ساختمان برگزار شود و این باعث شد جای چندانی برای مراسم نباشد. سه رهبر بعد در بیرون، بالای یک رشته پلکان [روی ایوان] نشستند که عکس آنان گرفته شود. حال آنکه اگر مراسم همان جا، روی ایوان، برگزار می‌شد صدها نفر آن را می‌دیدند. این طور که برگزار شد معدودی توانستند حضور یابند. زنان وابسته به نیروی دریایی سلطنتی از اینکه پشت در مانده بودند خیلی ناراحت به نظر می‌رسیدند، ولی من با گفتن اینکه خانم هولمن «بانوی ارشد» اعضای سفارتخانه انگلیس هم حضور نداشته آنها را آرام کردم.

مراسم نظامی در محوطه سفارتخانه خودمان در روز بعد بهتر سازمان داده شده بود. لحظه باشکوهی وجود داشت که عکاسان انتظار آن را نداشتند و در نتیجه دلشان سوخت که قادر به ثبت آن نشدند. وقتی آقای چرچیل از واحدها بازدید به عمل آورد و با افراد منتخب صحبت کرد و هدایای تولد را از هنگ سلطنتی و سیکها دریافت کرد، گفت اگر افراد نزدیک تر بیایند با آنها صحبت خواهد کرد. علامت داده شد و افراد اکثراً از پشته بلندی که به باغ منتهی می‌شد هجوم آوردند تا دایره‌ای تشکیل دهند که به وسیله حلقه‌ای از نفرات درجه دار که دستها را بهم گره

۲۰۴. قبل از آنکه دومین اجلاس عمومی ما در ساعت چهار (۲۹ نوامبر) آغاز شود، من به فرمان شاه شمشیر افتخار را که اعلیحضرت اختصاصاً فرمان طراحی و ساختن آن را به یادبود دفاع باشکوه از استالینگراد داده بودند، تقدیم کردم. سالن بزرگ بیرونی [در سفارتخانه شوروی] پُر از افسران روسی و سربازان بود. وقتی من بعد از چند جمله توضیح سلاح شکیل را به دست مارشال استالین دادم او با حرکتی بسیار هیجان انگیز شمشیر را به سوی لبه‌ایش برد و نیام آن را بوسید. او سپس شمشیر را به وروشیلف داد که از دست او افتاد. شمشیر با ابهت زیاد، در حالی که توسط گارد احترام روسیه همراهی می‌شد، به بیرون از اتاق حمل گردید. نگاه کنید به: چرچیل، تاریخ جنگ جهانی دوم، جلد ۵، ص ۳۲۱ متن انگلیسی.

کرده بودند عقب نگاه داشته می‌شدند. واقعاً جای تأسف بود که عکاسان آماده نبودند تا از این سیل انسانی که چهره هر کدام از شعف و هیجان می‌درخشید عکس بردارند.

به درخواست آقای چرچیل ما در نظر داریم به یاد ضیافت شام و سخنرانیها یک لوح سیمین در سالن ناهارخوری نصب کنیم و برای ایجاد تقارن، قابی شامل اسامی میهمانان آویزان کنیم. ما متن لوح را تهیه کرده‌ایم. جملات پایان پیش‌نویس آن به این قرار است:

برای انجام این مهم، حاضران در این محل سوگند خوردند تا کوششهای بی‌وقفه خویش را با اطمینان به پیروزی، به رنج و سرسختی و شهادت ملت‌های متحد تقدیم کنند.
عظمت مدیون ایثار است.

تهران - بیست و هشتم دسامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲/۱۰/۴]

به همسر عزیزم.

یک روز ملالتبار ابری و بارانی است و درواقع مثل بسیاری از روزها در انگلستان. امروز صبح یک مسابقه هاکی را دیدم. سفارتخانه با نیروی هوایی سلطنتی بازی کرد و باخت. در آخر بازی گفته شد سن پایین و تمرین بهتر افراد نیروی هوایی سلطنتی و ارتفاع ۳۵۰۰ پا از سطح دریا سرانجام کار خود را کرد. میهمانی کریسمس من به پایان رسید. این میهمانی همیشه به خوشی برگزار می‌شود، چون خود به خود جور می‌شود. میهمانان شامل عده زیادی از مردم که سالی یکبار به داخل سفارتخانه راه می‌یابند و فکر می‌کنند که صرفاً بودن در سفارتخانه لذتبخش است، با شام خوب و پیست رقص خوب و اتاقهای قشنگ و چراغهای درخشان و احساس اینکه مورد بی‌اعتنایی قرار نگرفته‌اند. ما ساعت دوازده و نیم شب میهمانی را ختم کردیم و نیم ساعت آخر صرف آوازخوانی تحسین انگیز خانمی به نام باربارا گیلمر^{۲۰۵} شد (درواقع خانم نمی‌دانم چی که همسر یکی از افراد نیروی دریایی ما در روسیه است)، خواننده‌ای حرفه‌ای که در سراسر خاورمیانه برای افراد نظامی آواز خوانده و در راه پیوستن به شوهرش است.

205. Miss Barbara Gilmar

کریسمس سفر باربارا را به تأخیر انداخت، بنابراین من او را با دو یا سه نفر از راه‌مانده دیگر دعوت کردم که به میهمانی من بیایند. باربارا برای ما آواز خواند. او خواننده‌ای همه‌فن حریف است که از آوازهای اپرایی سطح بالا گرفته تا تصنیفهای ساده چون «گرینزلیوز»^{۲۰۶} را می‌خواند. آوازخوانی او حسن ختامی به وجود آورد. چون میزها در چندین اتاق که به سالن باز می‌شد چیده شده بود و تنها در ابتدای مجلس می‌توانستم همه میهمانان را گرد آورم، دو اعلام نوشیدن متعارف خودمان را که همانا به سلامتی پادشاه و دوستان از دست‌رفته باشد، در اول مجلس انجام دادم. بعد از نوشیدن اول برای آنها درباره ضیافت شام تولد چرچیل و میهمانانی که حضور داشتند و لوح سیمینی که قرار است نصب شود و متنی که برای آن تهیه کرده‌ایم صحبت کردم. به آنها گفتم: اگر پیش‌نویس ما پذیرفته شود متن با این گفته پایان خواهد یافت که سه دولتمرد مطمئن به پیروزی، به رنج و سرسختی و شهادت ملت‌های متحد ارج گذاشته‌اند. سپس این چنین ادامه دادم: «آنان هرچند بزرگ هستند و انسان جرئت ندارد فکر کند که در زمان بحران بزرگ سال ۱۹۴۰ اگر مردانی با شجاعتی کمتر از آقای چرچیل و رئیس‌جمهور روزولت در رأس امور در بریتانیای کبیر و ایالات متحد می‌بودند، چه اتفاقی ممکن بود بیفتد، اما آنان بدون پشتیبانی میلیون‌ها نفر از انسان‌های معمولی، مثل من و شما که آماده بودیم با حداکثر ایمان کارهایی را که می‌بایست انجام شود تحقق بخشیم، کاری نمی‌توانستند انجام دهند. از میان همه چیزهایی که از روزهای سیاه بعد از دنکرک شنیدم – آن روزهایی که برای جایگزین کردن سلاح و تجهیزات از دست‌رفته در فرانسه، مردان و زنان ماه‌ها در تمام هفت روز هفته به‌طور مداوم کار می‌کردند، تا جایی که بیشتر آنان به‌هنگام کار کردن به خواب می‌رفتند – هیچ چیز به‌نظر من تکان‌دهنده‌تر از ایشار بسیاری از آنها نیست که بر روی نیمکت‌ها، جلو کوره‌ها، پشت میزهای اداری یا کارگاه‌ها طاق‌ت آوردند و با خود گفتند که: همه چیز به کار من بستگی دارد!»

بعد از آن از ساعت‌های طولانی که مردم انگلستان مشغول کار هستند، وظایف فوق‌العاده‌ای که انجام می‌دهند و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند، صحبت کردم و در خاتمه گفتم: «وقتی به این فکر می‌کنیم باید باورمان شود – هرچند می‌دانم که

۲۰۶. Greensleeves، از آهنگ‌های قدیمی انگلستان که سابقه آن به حدود سال‌های ۱۵۸۰ بازمی‌گردد. ویلیام شکسپیر در زنان سرخوش وینز دو بار از این آهنگ یاد می‌کند.

افزایش سرسام‌آور هزینه زندگی به بعضی از شما خیلی صدمه می‌زند - قبل از آنکه قادر باشیم با اِثارِ هم‌میهنانمان در وطن رقابت کنیم راه درازی در پیش روی داریم. امروز وقتی به یاد دوستان از دست رفته می‌نویسیم بیایید این کار را آن‌چنان‌که خود مایل هستیم، یعنی با دلسوزی به حال خویش که از آنها جدا افتاده‌ایم انجام ندهیم، بلکه با همدلی برای آنان انجام دهیم که از همه لذتی که ما می‌بریم محروم شده‌اند.»

همه اینها را تا اندازه‌ای برای این گفتم که به گوش کارکنان ایرانی برسد، چون ایرانیان عموماً میل دارند درباره «مصائب» در طول جنگ حرف بزنند که اکثراً واهی است. همچنین معدودی از آنها هستند که در کارهای خارج از وقت اداری که پیش می‌آید مطلقاً هیچ کمکی نمی‌کنند.

ماشین تحریرم را شکستم. یک میز کوچک براق دارم که از آن برای ماشین کردن استفاده می‌کنم و ماشین را که روی یک رومیزی کوچک بود، به یک طرف فشار دادم تا برای نامه‌هایی که مجبور بودم فوراً مورد رسیدگی قرار دهم جا باز کنم، در نتیجه ماشین افتاد و انتهای قسمت چرخ غلتان آن شکست. چرخ فلزی کوچکی که قسمت چرخ غلتان را در موقع لازم حرکت می‌دهد و فاصله می‌اندازد، چندین دندان‌ه‌اش از بین رفت. خریدن قطعه‌ی یکی در اینجا امکان ندارد و من در نظر دارم از نیروی هوایی سلطنتی بخواهم که اگر می‌توانند یک چرخ به اندازه مورد نیاز در کارگاه‌هایشان بسازند.

بعدالتحریر

هوایماها به علت بدی هوا اندکی تأخیر دارند، ولی من نامه نهم دسامبر تو را دریافت کرده‌ام. متأسفم می‌بینم برداشت تو چنین بوده است که من در کنفرانس وظیفه‌ای به عهده داشتم. من بجز اعلامیه مربوط به ایران هیچ کناری با کنفرانس نداشتم و آن هم چیزی نبود. به هر حال شاید تصور اینکه «مأمور محلی» می‌بایست مشارکت داشته باشد طبیعی بوده است.

۱۹۴۴
(۲۱-۱۳۲۰)

تهران - اول ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۱۰]

با بهترین آرزوها و حرفهایی از این قبیل. یک مرخصی کوتاه می‌تواند برای من هدیه سال نو خوبی باشد، ولی ظاهراً عملی نیست. به هر حال من آخر جنگ گذشته را بدون هیچ مرخصی گذراندم، بنابراین جای شکرش باقی است که در این جنگ یک ماه در میهن بوده‌ام.

چون بی.بی.سی از من در فهرست گیرندگان «نشان افتخار سال نو» اسم برده است باید توضیح دهم که نشان شوالیه باث من یک نشان معمولی برای کنفرانس [تهران] است و مثل نشان «بند جوراب»^۱ مستلزم ابراز لیاقت خاصی نیست.

در آخرین شب کنفرانس، نخست‌وزیر با خوشحالی از پیشرفت امور به سفارتخانه بازگشت. او و دیگران مدتی صحبت کردند و چون در ارتباط با من چیز بخصوصی وجود نداشت و همین‌طور صبح چندین ساعت زودتر از میهمانانم بیدار شده بودم، رفتم که بخوابم. تازه می‌خواستم به بستر بروم که برای ملاقات با نخست‌وزیر فراخوانده شدم و با عبای سیاه ابن‌سعودی‌ام که با تحسین زیاد روبه‌رو شد به نزد نخست‌وزیر رفتم. نخست‌وزیر ضمن صحبت از لوح نقره‌ای که مایل بود در سالن ناهارخوری سفارتخانه به یادبود ضیافت شام و

۱. Order of Garter، نشانی که در قرن چهاردهم توسط ادوارد سوم (۱۳۷۷-۱۳۱۲) مرسوم شد. براساس افسانه‌ای نامعتبر زمانی که بند جوراب کنتس سالیسبوری به هنگام رقصیدن به زمین افتاد، شاه در شجاعت میهمانانی که خنده معنی‌دار می‌کردند گفت: «شرم بر آن کسی باد که در این مورد فکر بد کند» و سپس بند جوراب را به نشانی درجه یک مبدل کرد. سال دقیق این کار مشخص نیست. سالهایی که می‌گویند بین سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۱ است، اما محتمل نیست که پیش از تابستان سال ۱۳۴۶ این نشان وجود داشته باشد.

سخنرانیهای مهم ایراد شده نصب شود، متذکر شد که قصد دارد تقاضای یک یا دو نشان به خاطر زحمات کنفرانس بکند؛ و بعد گفت او پیشنهاد کرده است که نام مرا برای دریافت نشان شوالیه باث به شاه [جرج ششم] بدهند. از او تشکر کردم، ولی این حقیقت را متذکر شدم که من برای کنفرانس کاری نکرده‌ام. او این را انکار نکرد، ولی از اهمیت تاریخی کنفرانس حرف زد و جز آن. بنابراین گفتم: «آه، شما می‌خواهید به سینه من هم لوحی نصب کنید، همان کاری که با دیوار سالن ناهارخوری کردید؟» و او گفت: «ما به شما هم مثل دیوار سالن ناهارخوری لوحی خواهیم آویخت». در چنین شرایطی بود که با خرسندی پذیرفتم. البته من به این وصف حال آشنا اشاره نکردم:

دسته در را چنان به دقت برق انداختم^۲

که اکنون نشان شوالیه باث دارم

این بود ماجرای مشارکت من در کنفرانس تهران و دولت بهای «برق انداختن» را داده است. امیدوارم مدال شوالیه باث را تحقیر نکرده باشم، برعکس فکر می‌کنم که این مدال نباید چنین سهل و آسان داده شود. سیل میهمانان هرگز متوقف نمی‌شود. اسامی افرادی که اخیراً نزد من اقامت داشتند از این قرار است:

- ۱- آقای مالونی^۳، وزیرمختار جدید استرالیا در مسکو همراه با یکی از دبیران.
- ۲- یکی از کنسولهای ما.

۲. برگرفته از رسیتایف پرده دوم آپرت شکیبایی (patience) ساخته سر ویلیام شونگ گیلبرت و سر آرتور سیمور سالیوان که در سال ۱۸۸۱ به نمایش درآمد. متن اصلی قسمتی که ویلیام بولارد به آن اشاره می‌کند چنین است:

وقتی که جوانکی بیش نبودم
مدتی پادوی دارالوکاله‌ای بودم
شیشه‌ها را پاک و کفها را جارو می‌کردم
و دستگیره در بزرگ ورودی را برق می‌انداختم
When I was a lad I served a term
As office boy to an attorney's firm.
I cleaned the windows and I swept the floor,
And I polished up the handle of the big front door.

دسته در را چنان به دقت برق می‌انداختم
که اکنون فرمانده ناوگان ملکم!
That now I am the Ruler of the Queen's Navee!

۳. J. J. Maloney، عضو شورای قانونگذاری نیوسات ویلز [در جنوب شرقی استرالیا] در سال ۱۹۴۱. وزیرمختار استرالیا در سال ۱۹۴۳. وقتی مأمور مسکو شد، رئیس شورای کار و تجارت نیوسات ویلز و دبیرکل فدراسیون کارکنان تجارت پوتین استرالیا بود.

۳- دوشیزه ایرن وارد^۴، نماینده پارلمان.

۴- پرفسور فلوری^۵، یک صاحب‌نظر در مورد داروی جدید، یعنی پنیسیلین و شخصی به نام دکتر ساندرز^۶ که هر دو عازم مسکو هستند.

مالونی باهوش‌تر از سلفش اسلاتر به نظر می‌رسد که به خاطر می‌آوری فقط حدود سه ماه در کوی بیشف دوام آورد. مالونی ضمناً روراست‌تر است. دوشیزه وارد زن بسیار جالبی است. او چندین سخنرانی قابل تحسین ایراد کرده است. شیوه دلپسندی دارد، با ظاهری صمیمی که مردم دوست دارند.

افراد جامعه انگلیسی ما در این سخنرانیها حضور بسیار اندکی داشتند و می‌دانم بسیاری از آنها اگر مشروبی در کار باشد، مثل جوجه‌هایی که موقع دانه‌دادن جمع می‌شوند، به سراغ مشروبات می‌روند. من هم متأسف و هم رنجیده‌خاطر هستم. واقعیت این است که افراد مقیم اینجا از راحتی زیاد خودخواه و تنبل می‌شوند. عده معدودی به نوعی خدمات عمومی مشغولند، بقیه به کار روزانه خود سرگرم هستند و احساس می‌کنند همین کافی است.

در نظر دارم در مورد سخنرانیهای آینده دوشیزه وارد یک بخشنامه برای همه آنها بفرستم که امیدوارم بعضی از کارکنان ما را به تکاپو وادارد.

دوشیزه وارد از طرف شورای فرهنگی بریتانیا که به تازگی مؤسسه ایران و انگلیس را در اصفهان باز کرده در آن شهر بود و قبل از عزیمت به آنکارا برای اقامتی دوازده به تهران آمده است. او کتابی به من قرض داد که در مدت غیبتش مطالعه کنم. کتابی درباره کار کردن زنان در زمان جنگ به نام بیشتر برای مردان^۷. این کتاب ادعای غمناکی است از تأخیر در استفاده از حداکثر کار زنان و بسیاری از کج فهمیها و تعصبات که به وسیله مردان اعمال شده است. ولی کتاب یک مسئله را نادیده می‌گیرد که به نظر نمی‌رسد حتی برای دوشیزه وارد جالب باشد. یعنی اینکه حقوق یک مرد متوسط الحال، برای سرپرستی از یک خانواده در نظر گرفته شده است و اینکه هر موقع شما زنی را جایگزین مردی بکنید، حقوق یک خانواده را به

۴. Dame Irene Ward (۱۸۹۵-۱۹۸۰). نماینده محافظه کار از حوزه ولزاند از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵ و از شهرستان تاینموت از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۴. بانو وارد در سال ۱۹۷۴ برای همیشه به عضویت مجلس لردان درآمد.

۵. Howard (Lord) Florey (۱۸۹۸-۱۹۶۸). برنده جایزه نوبل در رشته پزشکی در سال ۱۹۴۵.

6. Sanders

7. Mainly for Men

فردی می‌دهید که مسلماً خانواده‌ای را اداره نمی‌کند، به جای آنکه به کسی بدهید که در سه چهارم موارد (به طور حدسی) حداقل کفیل معاش یک همسر و معمولاً یک یا چند کودک است.

علاج کار در فرستادن زنان به خانه نیست، بلکه پرداخت دستمزد انفرادی – دستمزد یک نفر – به مرد یا زن است و پیدا کردن نوعی روش جدید برای سرپرستی کردن زنان و کودکان. تا زمانی که این امر تحقق پذیرد افزایش عده زنان در حرفه‌های مختلف و کسب و کار کاملاً مخالف تکامل طبیعی است.

فکر می‌کنم به تو گفتم که شاه را به تاریخ توسیدید^۸ علاقه‌مند کردم. سرانجام تربیتی دادم که یک نسخه از کتاب توسیدید برای او از انگلستان فرستاده شد و آن را به او هدیه کردم. چاپ دو جلدی نفیسی بود. نسخه‌های ارزاتر آن همه به فروش رسیده است. فکر می‌کنم به عوض آن بود که او به رسم هدیه کریسمس یک جعبه متقش ایرانی پر از آجیل و خشکبار برای من فرستاد. می‌ترسم از نظر مالی سود برده باشم، هرچند قصد من چنین نبود. جعبه بهترین کار ایرانی نیست، اما اصیل است و چون من هرگز چنین اشیایی نمی‌خرم از داشتن یک نمونه به رسم هدیه خوشحالم. از منابع مختلف می‌شنوم که ابتلای به تیفوس در روسیه نادرست است! چون این بیماری از نظر مقامات رسماً نادیده گرفته می‌شود! بنابراین پزشکان آدمهای تیفوسی را برای چیز دیگری مداوا می‌کنند! تصور می‌کنم این پنهانکاری به خاطر آن باشد که در محیط کثیف شپش نشوونما می‌کند، بنابراین این بیماری اسمش نی‌کولتورنی^۹ است، یعنی بیماری «بی‌فرهنگی»!

نمی‌دانم در مسکو از پرفسور فلوری و دستیارش ساندرز چه نوع استقبالی خواهد شد. آن دو به دعوت دولت روسیه به مسکو می‌روند و فکر می‌کنم آنان نه تنها درباره پنیسلین، بلکه یک یا دو چیز دیگر هم اطلاعات گرانمایی دارند. آنان حوصله ندارند به جار و جنجالهای تبلیغاتی روسها درباره تجربیات کاذب، بدون آنکه مطالعات علمی جدی پشتوانه آن باشد گوش بدهند. آنها می‌گویند بعضی از چیزهای روسیه کاملاً خوب است، ولی بعضیها هم مزخرف است. متأسفانه به نظر

۸ Thucydides (۴۰۰-۴۵۵ ق.م) مورخ مشهور آتنی. کتاب «تاریخ» ناتمامی از او بر جای مانده است درباره جنگ پلوپونزی (بین آتن و اسپارت) که خود در آن شرکت داشت. این کتاب شامل تاریخ نظامی و خطابه‌های سیاسی تُخیکان زمان خود اوست.

9. Nyekulturny

می‌رسد خرده‌گیری از هر چیز روسی به این دلیل که متعلق به روسیه است غیردوستانه به نظر می‌رسد و مزخرفاتی که همه‌کس می‌داند مزخرف است در نشریات لنست و مجله پزشکی بریتانیا درباره چیزهای روسی، به دلیل آنکه روسی است به چاپ می‌رسد.

دیدم که اخیراً کتابی توسط انستیتوی مسکو (فکر می‌کنم انستیتوی مارکس، انگلس، لنین) منتشر شده که جریان نشستن استالین به جای تروتسکی را به طور کامل در تاریخ شوروی آورده است. ولی در نقدی که خواندم آمده که از تروتسکی هیچ‌جا مگر به صورت خائن و جز آن یاد نشده است و آن دورانی که در آن نقش داشته دقیقاً محو شده است. در حالی که تروتسکی در طول جنگ داخلی کمیسر جنگ بود و روح مقاومت در برابر «مداخله گران» یعنی ارتشهای انگلیس، آمریکا و ژاپن محسوب می‌شد. از طرف دیگر استالین مقام کم‌اهمیتی داشت. وروشیلد در ضیافت شام آقای چرچیل به من گفت استالین در طول جنگ داخلی کمیسر سیاسی او بود - مقامی که استالین با تمام قابلیت‌هایش نمی‌توانست با آن یک‌دهم تأثیری را داشته باشد که تروتسکی از آن برخوردار بود.

به حدی میهمانان نزد من ماندگار می‌شوند که ملاقه‌هایم دائماً در شست‌وشوست و همه نخ‌نما شده. فکر کردم دیپلمات‌های خارج از انگلستان می‌توانند از مرکز صادراتی بریتانیا که هنوز اجازه فعالیت دارد خرید کنند و از دوستی در وزارت خارجه [انگلیس] خواهش کردم شش جفت ملاقه برای من بخرد. او هفته‌ها بدون نتیجه سعی کرد، اما حالا با درخواست رسمی از وزارت فواید عامه^{۱۰} که صورتحساب آن‌را به وزارت خارجه خواهد فرستاد ملاقه‌ها را تهیه کرده است. راحت شدم، چون تهیه ملاقه کتانی برای چندین میهمان در آن واحد داشت مشکل می‌شد.

برای کنفرانس مجبور شدم ملاقه و چند پتو از یک بیمارستان نظامی قرض کنم. چیزی که از کنفرانس گیرم آمد یک نصفه مدادپاک‌کن بود که خیلی خوب پاک می‌کند. چند روز پیش ما قیمت یک پاک‌کن کوچک را پرسیدیم و فهمیدیم حدود شش شلینگ و شش پنس [سی‌وسه پنس] است. اینها در قدیم مدادپاک‌کنهای دوپنسی بود.

این نشان شوالیه باث یک خوبی دارد و آن اینکه کارمندان دفتری و افسران مسئول رمز خوشحال به نظر می‌رسند. اینها افرادی هستند که به ندرت به چشم می‌آیند، اما به اندازه‌ای خوشحالی کردند که گویی به خودشان نشان داده‌اند. من آرزو داشتم که تمام کارکنان می‌توانستند نشانهای کوچکتری دریافت کنند، مثلاً به عوض حمام^{۱۱} یک چاله حوضی^{۱۲} به آنها می‌دادند که پاهایشان را در آن بشویند^{۱۳}. شکست آلمان در امسال؟ و بازنشستگی در سال بعد؟ ان‌شاءالله^{۱۴}.

نامه به آیدن

سوم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۱۲]

دکتر بنش^{۱۵} رئیس‌جمهور چکسلواکی در بیست‌و‌هشتم دسامبر برای اقامتی دوروزه از روسیه وارد تهران شد و میهمان اعلیحضرت شاه بود. ورود او موجب نمایشی از تشریفات رسمی شد که حکایت از آن داشت ایرانیان می‌خواستند به‌برگزارکنندگان کنفرانس تهران نشان دهند که اگر ایران آزاد باشد می‌داند چگونه از میهمانان رسمی پذیرایی کند...

من افتخار دیدار خصوصی با دکتر بنش را داشتم... توانستم در مورد رشد اتحاد در جامعه چکهای مقیم تهران از سه سال پیش تاکنون که کمیته کوچکی از چکها مخفیانه در سفارتخانه اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] ملاقات می‌کردند و اقدامات هماهنگ شدید برای مقابله با فشاری که از طرف سفارتخانه آلمان برای وادارکردن چکها به گرفتن گذرنامه‌های تحت‌الحماگی معمول می‌داشتند به‌او تبریک بگویم. این دیدار که خوب برگزار شد باید به عنوان موفقیتی بزرگ تلقی شود و به شاه و دولت ایران رضایت خاطر زیادی ببخشد.

۱۱. نشان شوالیه باث یا شوالیه حمام [Order of] Bath.

12. Foot-bath

۱۳. مراسم اعطای نشان شوالیه باث یا شوالیه حمام چنین بود که نامزد دریافت آن می‌بایست شب پیش از مراسم را به دعا و احیا بگذراند و سلاحش بر محراب کلیسا قرار گیرد و پیش از این احیا ناگزیر بود حمام آئینی بگیرد و این باعث شد که دارندگان این نشان را شوالیه‌های حمام (باث) بخوانند تا از صاحبان سایر نشانها متمایز باشند، چون عملاً بر دیگر شوالیه‌ها برتری اجتماعی داشتند. جرج اول (۱۷۲۷-۱۶۶۰) با اعطای اولین نشان شوالیه باث (حمام) درواقع سنتی را احیا کرد که هنری چهارم (۱۴۱۳-۱۳۶۶) بنیان نهاده بود.

۱۴. اصل: Insha'allah

۱۵. Edvard Beneš (۱۸۷۷-۱۹۴۸) نخست‌وزیر چکسلواکی از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲. رئیس‌جمهور از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸. بنش در طول جنگ جهانی ریاست دولت آزاد چکسلواکی را در لندن به عهده داشت.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه چهارم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۱۳]

در این شکی نیست که نگرش استالین هر چه باشد مقامات شوروی در ایران از حزب توده حمایت می‌کنند که قطعاً موافق قدرت گرفتن سلطنت یا ارتش نیست... فکر می‌کنم حمایت حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] و این سفارتخانه از حکومت مرکزی ایران اظهر من الشمس باشد. تحکیم حکومت مرکزی عمدتاً به اصلاحات اساسی با همکاری مستشاران آمریکایی بستگی دارد. ما همیشه از آمریکاییها حمایت کرده‌ایم، ولی شاید روسها از حضور آنها نه‌تنها خوشحال نباشند بلکه مکدر هم باشند.

نامه به باکستر^{۱۶} در وزارت خارجه چهارم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۱۳]

قبلاً نظرم را منعکس کرده‌ام که سفیرکبیر جدید شوروی تا بعد از انتخابات مجلس به تهران نخواهد آمد... در این فاصله ما کسیموف کاردار که ایران را خوب می‌شناسد و آدم زیرکی است حداکثر سعی خود را می‌کند تا انتخابات را «ترتیب» دهد.

نامه به باکستر در وزارت امور خارجه دهم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۱۹]

بعد از تجربه من با هدایای ابن سعود، فکر می‌کردم نباید دوباره گرفتار این موضوع شوم، ولی شدم.

همان‌گونه که هنگی می‌داند ترتیبی دادم که علاقه شاه را به توسیدید تحریک کنم و فکر کردم خرد سیاسی و انسانیت توسیدید، بعد از انواع مزخرفاتی که شاه باید از مشاورانش بشنود، برایش مناسب باشد. من کتاب خودم را به شاه قرض دادم که البته او خواند و فکر می‌کنم لذت برد و وقتی کتاب را به من برگرداند از هنگی خواستم یک نسخه برای او پیدا کند که بتوانم به شاه بدهم تا داشته باشد. من به یک

۱۶. Charles William Baxter متولد سال ۱۸۹۵. دبیر سوم سفارتخانه انگلیس در تهران از سال ۱۹۱۹. دبیر دوم از سال ۱۹۲۰. انتقال به وزارت خارجه در لندن در سال ۱۹۲۲.

نسخه معمولی یا یک چاپ ارزانقیمت فکر می‌کردم، ولی هنکی به رغم جستجوی طولانی بجز یک چاپ دوجلدی به قیمت هیجده شلینگ و شش پنس [۸۵ پنس] نتوانست پیدا کند که احتمالاً ظاهر آن بیشتر نشان می‌داد. شاه هدیه را تا حدی با خرسندی پذیرفت و من دیگر به آن فکر نکردم.

صبح روز کریسمس بسته‌ای با یک نامه از طرف [حسین علا] وزیر دربار دریافت کردم که در نامه آمده بود شاه از من خواسته یک جعبه از آجیل و خشکبار ایران را به مناسبت کریسمس بپذیرم. کمی از کاغذ بسته را پاره کردم و فکر می‌کنم آنچه دیدم یک جعبه ارزانقیمت و زشت بود. بسته را برای خدمتکاران فرستادم تا از محتوای آن برای میهمانی کریسمس استفاده شود و نامه‌ای تشکرآمیز به خاطر جعبه و محتوای آن ارسال نمودم. چند روز بعد بود که من در اتاقی که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد به جعبه برخوردم و فهمیدم نفیس‌تر و گران‌تر از آن است که فکر می‌کردم. از کامبرباخ^{۱۷} که درخصوص این اشیاء مطلع است پرسیدم چقدر ارزش دارد. او گفت قبل از اشغال [ایران] احتمالاً هزار ریال (بگو شش پوند) به فروش می‌رفته است، ولی در حال حاضر ممکن است سه تا پنج برابر شده باشد.

چه باید کرد؟ باید می‌دانستم که یک پادشاه شرقی زیر بار نمی‌رود که هدیه‌ای بپذیرد بدون آنکه آن را با هدیه‌ای گران‌تر جبران کند، ولی وقتی که هدیه رسید ممکن نیست آن را پس فرستاد، حتی اگر من به موقع متوجه ارزش آن شده بودم، که نشدم. اگر شما فکر می‌کنید موضوع به اندازه کافی مهم است، می‌توانم به مجرد آوردن جعبه به کشور آن را به موزه ساوت کنزینگتن^{۱۸} بسپارم و بگذارم وزیر دربار [ایران] بداند چه کاری انجام شده است.

یادداشت وزیر خارجه

اصرار در تحویل جعبه از طرف سر ریدر بولارد تقریباً مسخره است. به علاوه اگر جعبه یک نمونه متوسط از صنایع دستی ایرانی است، موزه ویکتوریا و آلبرت^{۱۹} کوچکترین مصرفی برای آن نمی‌تواند داشته باشد. به هر حال جعبه ظرف چند سال احتمالاً از هم خواهد پاشید.

۱۷. Arthur Noel Cumberbatch متولد سال ۱۸۹۵. وابسته بازرگانی از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۴.

۱۸. South Kensington، از محله‌های لندن که دارای تعداد زیادی کالج و موزه است.

۱۹. Victoria and Albert، از موزه‌های محله کنزینگتن لندن.

نامه به هنکی در مورد پیشنهاد مجدد دیدار شاه از ایالات متحد دوازدهم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۲۱]

من تصور می‌کنم که اگر شاه از ایالات متحد دیدن کند می‌بایست دیر یا زود به لندن دعوت شود و هر چه زودتر دعوت‌نامه صادر شود بهتر است. اگر در زمان صلح به انگلستان سفر کند می‌تواند ملکه [فوزیه] را با خودش بیاورد و این برای جراید مصور مناسب خواهد بود، اما اگر در زمان جنگ بیاید چیزهایی خواهد دید که احتمالاً او را قانع می‌کند که: (۱) انگلیسیها واقعاً در جنگ هستند؛ (۲) پوشیدن چکمه‌های بلند برای افسر ارتش بودن کافی نیست.

تهران - چهاردهم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۲۳]

خوب، من برای استفاده از مرخصی امسال تحت عنوان مرخصی استحقاقی به وزارت خارجه نامه نوشته‌ام. پیشنهاد کرده‌ام اول ماه مه به مدت شش تا هشت هفته اینجا را ترک کنم. آمدن به وطن با هواپیما نباید زیاد طول بکشد، چون دیگر ضرورت ندارد مثل موقعی که دو سال قبل به وطن آمدم، از طریق آفریقای مرکزی پرواز کنم.

کنفرانس تهران باعث برخی موضوعات احمقانه شده است. [روزنامه] دیلی تلگراف که باید بهتر بداند، دقیقاً محل اقامت نخست‌وزیر را شرح داده است. هر کسی که آن مطلب را نوشته چیزی از نقشه سفارتخانه نمی‌داند و فکر کرده که وزیرمختار یک خانه جداگانه دارد. به هر حال این آدم چیزی بدتر از این به وزیرمختار نمی‌گوید که او را یک «کرم کتاب زیرک»^{۲۰} می‌خواند.

روزنامه دیگری که اسمش را نمی‌دانم، اعلام می‌کند که من ساعت شش ونیم بلند می‌شوم و پشت میز کارم می‌روم و اولین چیزی که می‌خوانم ایزوستیا و پراودا است؛ «و گزارشهای خبرگزاری تاس که به وسیله نماینده محلی آن خبرگزاری برای وزیرمختار فرستاده می‌شود». من در ساعت شش ونیم تازه چای خوردن و گوش کردن به برنامه اول رادیو لندن را به اتمام می‌رسانم، یعنی به هیچ وجه پشت میز کارم نیستم. ایزوستیا و پراودا روزنامه‌های روسی است و در مسکو منتشر می‌شود. این روزنامه‌ها خیلی دیر به اینجا می‌رسد و به هر حال من هرگز آنها را

20. Shrewd bibliophile

نمی‌بینم. این نویسنده هر که هست به دنیا می‌گوید وقتی در دو مورد آقای چرچیل میهمان من بوده بخش اعظم مذاکرات ما درباره کتاب دور می‌زده است. واقعاً چنین بوده؟ به خاطر دارم دفعه اول آقای چرچیل به شرح طولانی از «اشعار حماسی رم باستان»^{۲۱} پرداخت. برنده دوم پرحرفی نه من، بلکه لرد ویول بود. این دفعه آقای چرچیل چند خط از دون ژوان^{۲۲} را که به شرح نمونه‌هایی از زنان جامعه لندن می‌پردازد نقل کرد. نخست‌وزیر گفت: «من همس^{۲۳} را دیده‌ام». بعد آقای نخست‌وزیر به دخترش گفت: «آن کتابی که در هواپیما گفتم من باید بخوانم چه بود؟». نام آن کتاب حسن بود. من درباره فلکر^{۲۴} چیزی گفتم و یک نسخه از [نمایشنامه] حسن را برای او قرض کردم (مال خودم در انگلستان است). آقای نخست‌وزیر سپس با تحسین زیاد از این نمایشنامه سخن گفت.

نمی‌دانم خانم فلکر چطور است؟ به او نود پوند حق معاش داده شده است و آخرین خبری که از او داشتم این است که در یک جای دورافتاده فرانسه زندگی می‌کند، تصور می‌کنم در ارزان‌ترین جا. امیدوارم در آن محل به جنگ آلمانیها نیفتاده باشد.

اخیراً رمان خوبی (به من قرض دادند) درباره سقوط فرانسه خوانده‌ام: ماه مه

۲۱. Lays of Ancient Rome سروده تامس بابینگتون ماکولی (۱۸۵۹-۱۸۰۰) شاعر، مقاله‌نویس و ادیب انگلیسی که در سال ۱۸۳۰ و ۱۸۳۱ از طرف حزب لیبرال به نمایندگی مجلس برگزیده شد.

۲۲. قهرمان افسانه‌ای که نحوه زندگی موضوع بسیاری از آثار ادبی در اروپا بوده است. در بخشی از داستان دون ژوان ملکه کاترین او را برای مأموریتی سیاسی به انگلستان می‌فرستد. آخرین سروده‌های کتاب که ناتمام هم هست به شرح هجوآمیزی از شرایط اجتماعی در انگلستان اختصاص دارد و کمتر به ماجراهای عاشقانه می‌پردازد.

۲۳. I've Sheen'emall. چرچیل «س» را «ش» تلفظ می‌کرد. ما برای بیان مقصود آنرا برعکس نوشته‌ایم.

۲۴. James Elroy Flecker (۱۸۸۴-۱۹۱۵). شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس انگلیسی، هم‌تای ریدر بولارد در قسطنطنیه. دو سال پس از تصدی سمت کنسول در بیروت به بیماری سل مبتلا گردید و در سونیس درگذشت. از تألیفات او می‌توان به این عناوین اشاره کرد: پل آتش، چهل و دو شعر، سفر زرین به سمرقند و همچنین دو نمایشنامه او به نامهای حسن و دون ژوان که هشت سال پس از مرگش منتشر شد. نمایشنامه حسن تحت عنوان حسن یا جاده زرین سمرقند به وسیله حسین علی سلطانزاده پسیان ترجمه و به وسیله شورای فرهنگی بریتانیا چاپ شد. سر ریدر بولارد برای معرفی جیمز الری فلکر به خوانندگان ایرانی مقدمه‌ای به متن فارسی افزود. این نمایشنامه از ۱۸ تا ۲۱ مردادماه ۱۳۲۴ در باغ انجمن فرهنگی ایران و انگلیس در تشریش به روی صحنه رفت. از جمله بازیگران آن می‌توان به بهرام دریابیگی، احمد مشروطه، کوروس آموزگار (در نقش خوش‌خبر)، هوشنگ پیرنظر (در نقش حاکم خراسان)، فضل‌الله برکشلی اشاره کرد.

آفتابی^{۲۵} نوشته استورم جیمسون^{۲۶}. محل وقوع داستان شهر کوچکی است بر ساحل لوآر. نویسنده با نامهای مستعار و درگیر با چارچوب ولایتی بعضی از شخصیت‌های مهم را به منازعه وامی‌دارد. از جمله رنو^{۲۷} و معشوقش، لاوال^{۲۸}، ماندل^{۲۹} یهودی که از فرانسویان فرانسوی‌تر است و بقیه.

اخیراً دو کتاب به رسم هدیه گرفته‌ام. فرمانده سابق مهندسان سلطنتی در تهران که عادت داشت هر دفعه از من چهار یا پنج کتاب به امانت بگیرد و با خودش این طرف و آن طرف ببرد یک نسخه از پالمرستون گویی دلا^{۳۰} را برای من فرستاده است؛ و فرد دیگری یک کتاب جالب فرستاده به نام میان تندر و آفتاب^{۳۱} نوشته یک روزنامه‌نگار آمریکایی به نام وینسنت شیهان^{۳۲} که با یکی از دختران فوربس رابرتسون^{۳۳} ازدواج کرد. او تصویر زنده‌ای از یک ویلا در جنوب فرانسه به دست می‌دهد که به ماکزین الیوت خواهر گرترود الیوت – دختران فوربس رابرتسون هنریشه که نقش مقابل او را ایفا می‌کرد تعلق داشت. به روایت شیهان اکثر افرادی که به ویلا رفت و آمد می‌کردند بی‌ارزش بودند، اما بعضی از آنها جالب بودند.

25. Cloudless May

۲۶. Storm Jameson (۱۸۹۶-۱۸۹۷). متولد و مقیم ویتبی واقع در یورکشایر. رئیس شعبه انگلیسی انجمن قلم از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵. او به نویسندگان پناهنده کمک‌های زیادی کرد.

۲۷. Paul Reynaud (۱۸۷۸-۱۹۶۶). در دوازدهم مارس ۱۹۴۰ به عنوان نخست‌وزیر فرانسه جانشین دالادیه گردید. در سال ۱۹۴۲ به آلمان تبعید شد. کنتس دو پورت مترس او «قد متوسطی داشت، سبزه بود، موی مجعدش را رو به بالا شانه می‌کرد. به نظر نامرتب می‌رسید... دهانش بزرگ بود و صدایی که از آن خارج می‌شد ناساز بود... او به اصطلاح فرانسویان زنی بیقرار بود. بعضی‌ها می‌گفتند جاذبه جنسی دارد.» (این مطلب از مأموریت برای فاجعه، نوشته ای. ل. اسپیرز، جلد اول، صفحه ۹۱ برگرفته شده است).

۲۸. Pierre Laval (۱۸۸۳-۱۹۴۵). رئیس حکومت ویشی در سال ۱۹۴۲. در سال ۱۹۴۵ محاکمه و اعدام شد.

۲۹. Georges Mandel (۱۸۸۵-۱۹۴۴). نام واقعی: «لویی ژرژ روتشیلد». سیاستمدار فرانسوی. رئیس کابینه کلمانسو از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰. وزیر مستعمرات از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰. وزیر داخله در کابینه پل رنو از مارس تا ژوئیه ۱۹۴۰. مندل در سال ۱۹۴۱ دستگیر و در سال ۱۹۴۴ به وسیله میلیشای ویشی اعدام شد.

۳۰. Philip Guedalla (۱۸۸۹-۱۹۴۴). مورخ و زندگینویس انگلیسی. تألیفات مهم او عبارت است از: تجزیه اروپا ۱۸۱۵-۱۷۱۵ (۱۹۴۱)، امپراتوری دوم (۱۹۲۲)، پالمرستون (۱۹۲۶)، دوک ولینگتون (۱۹۳۱)، آقای چرچیل (۱۹۴۱).

31. Between Thunder and the Sun

32. Vincent Sheehan

۳۳. Forbes Robertson. مقصود Maxime Eliot (۱۸۷۳-۱۹۴۰)، هنریشه زن آمریکایی است. در این مورد ریدر بولارد اشتباه کرده است. خواهر او گرترود الیوت که او هم هنریشه بود در سال ۱۹۰۰ با سرجانسون فوربس رابرتسون ازدواج کرد و تا زمان مرگ او در سال ۱۹۳۷ بانوی اول نمایشهایش بود.

شیهان ضیافتی را وصف می‌کند که در آن شاه ادوارد هشتم^{۳۴}، آقای چرچیل و لوید جرج حضور دارند. او این درس را نیاموخته است که نباید مشت اعضای خاندان سلطنتی را باز کرد، چون اینان قادر نیستند جواب بدهند. گفتگو به موضوع چاله حمام برای معدنچیان کشیده می‌شود که بهتر است گفته شود حمام عمومی. همه آنهايي که حضور دارند به یاد می‌آورند که وقتی برای نخستین بار پیشنهاد ساختن چنین حمامهایی شد، مورد مخالفت قرار گرفت و هیچ‌کس دقیقاً نمی‌توانست به خاطر آورد که چرا شاه ادوارد (به روایت شیهان) می‌گوید: به این دلیل بود که زنها عادت داشتند در شب پشت شوهرانشان را بشویند و نمی‌خواستند دست از این کار بردارند.

به نظر من قابل قبول نیامد که زنان خسته از کار روزانه خواسته باشند شستن شوهرانشان را به وظایف خود بیفزایند و از دوشیزه ایرن وارد که در آن موقع اینجا بود و قبلاً نمایندگی یکی از حوزه‌های منطقه معدنی را به عهده داشت پرسیدم که چه فکر می‌کند. او گفت: این زنان بودند که در آغاز مخالفت کردند، چون شوهر کثیف برای شستشو شب به خانه می‌آمده، ولی مردی که در حمام عمومی معدن استحمام کرده و لباس تمیز پوشیده باشد تمایل دارد به پیاله‌فروشی برود. من متوجه شدم شیهان فکر می‌کرده که شاه ادوارد به گونه‌ای از معدنچیان سخن گفته است که گویی مردمانی از دنیای دیگر هستند.

[تهران] - یکشنبه شانزدهم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۲۵]

ساعت نوزده است و امروز هنوز کاری نکرده‌ام - موضوع خیلی عجیب برای من، حتی در روز یکشنبه. سه نفر از کارکنان وادارم کردند که به کوهنوردی سبک بروم. ما شاید از پنج‌هزار پا ارتفاع شروع کردیم و تصور نمی‌کنم وقتی به بلندترین نقطه رسیدیم - جایی که ناهار خوردیم - در ارتفاع بیش از هفت‌هزار پا بودیم، ولی در طرف شمال کوه به جایی رسیدیم که ارتفاع برف زیاد بود و راه بُزرو را گم کردیم و آن وقت بود که فهمیدم شیب تا حدی تند است و به زحمت نفس می‌کشیدم. من اصلاً پیاده‌روی نمی‌کنم بنابراین تمرینی برای این کار ندارم. سایر افراد گروه

۳۴. Edward VIII (۱۸۹۴-۱۹۷۲). ادوارد هشتم در ژانویه ۱۹۳۶ جانشین پدرش شد. او نخستین پادشاه مجردی بود که پس از ۱۷۶ سال به تخت می‌نشست. ادوارد هشتم در ماه دسامبر ۱۹۳۶ به علت ازدواج با والیس سیمسون از ادامه سلطنت محروم شد.

عبارت بودند از: رانسیمن^{۳۵} وابسته هوایی، یک نفر اهل نورث آمبریا، سامرس کاکس^{۳۶} دبیر اول جدید که در اسکی، کوهنوردی و نواختن پیانو مهارت دارد، و یک ماشین نویس که ضمناً منشی خصوصی من است، خانم کورنلیوس^{۳۷} که اصلیت استرالیایی دارد و مثل یک بُز از کوه بالا می‌رود.

امشب احساس کوفتگی می‌کنم، اما روز خوبی بود و امیدوارم باز هم تکرار شود. همراهان من مسیری را که خیلی مشکل نبود انتخاب کردند و تقریباً تمام راه آفتاب بالای سرمان بود. در تمام مدت آفتاب می‌درخشید و من از اینکه ناگزیر بودم برای حفظ دو قرار، یعنی دیدار از نمایشگاه وحشیگری آلمان در روسیه و شرکت در یک میهمانی عصرانه ایرانی که وزیر مالیه^{۳۸} برگزار می‌کرد، تقریباً زود گروه را بازگردانم متأسف بودم. در اعلان نمایشگاه آمده بود که «فجایع» آلمان را به تصویر کشیده‌اند. من انتظار عکسهای خیلی بدتری را داشتم، چون فیلمهای روسی پر از جنازه است. درواقع ما انگلیسیها می‌توانستیم نمایشگاه مشابهی برپا کنیم، زیرا عکسهای این نمایشگاه تنها خرابی ساختمانهای پترهوف^{۳۹}، خانه تولستوی و جز آن را نشان می‌داد.

ما مجبور بودیم عصرانه مفصلی بخوریم، اما از رفتن به خانه وزیر مالیه ابایی نداشتیم، چون به رغم اینکه سالهای متمادی تصدی چندین وزارتخانه^{۴۰} را به عهده داشته است با حقوق مشروع و درآمد یک ملک کوچک موروثی، خیلی فروتنانه زندگی می‌کند. در ایران بسیاری از مأموران و افسران با پولی که همه می‌دانند می‌بایست دزدیده شده باشد پُر عالی^{۴۱} می‌دهند.

۳۵. Viscount Runciman (۸۹-۱۹۰۰). مدیرعامل خطوط هوایی بی. او. اسی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳. وابسته هوایی در تهران از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶.
۳۶. J. S. Somers Cocks (۶۴-۱۹۰۷). دانشجوی کالج بیلپول در سال ۱۹۲۵. دبیر اول سفارتخانه انگلیس در تهران از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷.

37. Cornelius

۳۸. امان‌الله اردلان که در پانزدهم دسامبر ۱۹۴۳ جانشین مرتضی قلی بیات شد.

۳۹. Peterhof یا Petrodvorets، شهری ساحلی در شمال غرب لنینگراد.

۴۰. وزیر فواید عامه در کابینه سردار سپه در سال ۱۳۰۲، وزیر بهداری در سال ۱۳۲۱، وزیر مالیه در سال ۱۳۲۲، وزیر پیشه و هنر و بازرگانی در سال ۱۳۲۳.

41. Great show

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هفدهم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۲۶]

روسها در عزل [احمد امیر] احمدی وزیر جنگ و [محمد] تدین وزیر خواربار دست داشتند. سرکنسول شوروی در تبریز به سرکنسول حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] اطلاع داده که در طول دیدار مارشال استالین از تهران بود که به علت بیعلاقه بودن آنان به اتحاد با شوروی قرار عزل این دو وزیر گذاشته شد. اینکه شاه به خاطر خلاص شدن از دست دو مرد قوی الاراده که احتمالاً با هر کوشش او در افزایش قدرت به نفع خودش مخالفت می کردند خوشحال بوده، صحت دارد. در عین حال معلوم نیست که اگر از خشنودی روسها در مورد این کار اطلاع نمی داشت جرئت می کرد ترمیم کابینه را به نخست وزیر تحمیل کند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیستم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۲۹]

شاه در نوزدهم ژانویه به دنبال من فرستاد و عقیده ام را در مورد طرحی که اندیشیده بود پرسید: اینکه مجلس را منحل کند و انتخابات تازه ای زیر نظر یک نخست وزیر که همه به او اطمینان داشته باشند صورت پذیرد...

سؤال کردم آیا فکر می کند مجلسی که طبق پیشنهاد او تشکیل شود با مجلسی که اینک در آستانه تشکیل شدن است فرق زیادی خواهد داشت. پاسخ او این بود که حداقل نمایندگان منتخب مردم خواهند بود. می ترسم آنچه شاه خواهان آن است نه نمایندگان بهتر، بلکه گوش به فرمان تر باشد.

قهرمانی که می تواند نخست وزیر شود و انتخابات تازه را انجام دهد دکتر مصدق^{۴۲} است. البته ممکن است دکتر مصدق، همان طور که شاه متذکر شد، به خاطر پشتوانه مخالفت با شاه سابق خواهان احترام باشد و چون تاکنون در رأس آرای تهران است مدعی وجیه المله بودن شود. به هر حال او از سنش که متجاوز از

۴۲. دکتر محمد مصدق (۱۹۶۷-۱۸۸۲) اخذ درجه دکتری در رشته حقوق از سوئیس در سال ۱۹۱۳. شاغل بسیاری از مشاغل دولتی. تبعید به بیرجند توسط رضاشاه در سال ۱۹۴۰. پس از سقوط رضاشاه زندگی فعال سیاسی را از نو شروع کرد که اوج آن در نخستین دور نخست وزیری او در ژوئن ۱۹۵۱ است و رهبری مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت و در نتیجه آن مخالفت با انگلستان را به عهده داشت. شاه گریخت و پس از کودتایی که به وسیله «سیا» انجام شد مصدق سرنگون و شاه به ایران بازگشت - ویراستار متن انگلیسی.

شصت سال است پیرتر نشان می‌دهد؛ و به گفته یک منبع قابل اعتماد از بیماری صرع^{۴۳} رنج می‌برد. چند سال پیش وابسته نظامی بریتانیا^{۴۴}، دکتر مصدق را در مقام والی فارس فاقد قابلیت، ولی زودرنج و ناسیونالیست تشخیص می‌دهد. توصیفی از او، به عنوان فردی لافزن در کتاب شخصیت‌های سر جی. هاوارد^{۴۵} که او را بهتر می‌شناخت آمده است.

در گفتگوی نوزدهم ژانویه شاه سخت کوشید تا در مورد طرحش از من تأیید بگیرد. من از آن سر باز زدم و گفتم او باید به تنهایی تصمیم بگیرد و به خاطر داشته باشد که ممکن است متهم شود به خاطر مقاصد خودش در انتخابات دخالت کرده است... فکر می‌کنم شاه دارد مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود و احساس کردم وظیفه من است این را به او بگویم. (طرح متروک ماند).

تهران - بیست و یکم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۰/۳۰]

اخیراً صورتحساب زغال‌سنگ خود را از قرار هر تن کمتر از یازده پوند پرداختم. میزان کمتر بودن آن از یازده پوند، مثل یازده پنس و سه چهارم از یک شیلینگ است.^{۴۶} خوشبختانه زمستان ملایمی است و من امیدوارم با سی تن زغال به جای سی و پنج تن سر کنم.

سایر اخبار محلی؟ خوب. قرار بود فردا با لباس کاملاً رسمی در مراسم افتتاح مجلس جدید حضور بیابیم، اما به این بهانه که عده ضروری از مجموع نمایندگان هنوز به تهران نرسیده‌اند به عقب افتاد^{۴۷}. من معتقدم که این صحت ندارد، ولی برای کسانی که به یک «تعویق» احتیاج دارند بد نشد. انتخابات مدت سه ماه ادامه داشته است و هنوز تمام نشده! انتخابات در تبریز به حالت تعلیق درآمده، چون گفته می‌شد که القاتانی برای تقلب در کار بوده است. رأی‌گیری برای دوازده نماینده

43. Epilepsy

44. Malcolm John Meade (۱۹۳۳-۱۸۵۴). سرکنسول بوشهر از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۲. سرپرست کنسولگری شیراز در سال ۱۹۲۱.

45. Sir G. Havard

46. هر شیلینگ برابر با دوازده پنس بود.

47. براساس اعلامیه هفتم دیماه سهیلی نخست‌وزیر، قرار بود دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در اول بهمن گشایش یابد، ولی به علت پایان‌نیافتن شمارش آرا صندوق‌های تهران در چهاردهم اسفند ۱۳۲۲ افتتاح شد و یازده روز بعد سهیلی از نخست‌وزیری کناره گرفت و دو روز بعد از آن مجلس در اجلاس غیرعلنی خود به محمد ساعد ابراز تمایل کرد.

تهران پایان پذیرفته، اما شمارش آرا دو هفته ادامه یافته و برای شمارش کامل دو هفته دیگر ادامه خواهد یافت. قانون انتخابات محشر است: شما می‌توانید به هر شخصی رأی بدهید، بدون اینکه حتی معلوم شده باشد آن شخص خود مایل است نماینده شود یا نه. از این جهت گروه گروه افرادی وجود دارند که تعدادی از آرا را به دست آورده‌اند که در این کره خاکی هیچ شانس برای انتخاب شدن نداشتند. هر رأی‌دهنده حق دوازده رأی دارد و اکثر رأی‌دهندگان بیسوادند... من تصور می‌کنم محل شمارش آرا مثل باغ وحش باشد. اوراق ناخوانا دور اتاق بین حضار، از جمله نظار، گردانده می‌شود و هر کس نسبت به نیت رأی‌دهنده حدسی می‌زند.

نیروهای زیادی در کارند که صرفاً می‌خواهند افتتاح مجلس برای چند روز به عقب بیفتد. شایعات قوی وجود دارد که عده‌ای مایلند انتخابات باطل اعلام شود و انتخابات تازه‌ای به دور از اعمال نفوذهای نامشروع برگزار گردد، یعنی اینکه: زیر نفوذ «آنها» انجام شود. طبیعتاً در مملکتی مثل اینجا حدود و حصری برای فساد و اعمال نفوذ وجود ندارد.

اعتبارنامه نمایندگان به وسیله کل مجلس مورد بررسی قرار می‌گیرد و اگر این کار جدی گرفته می‌شد عده بسیار معدودی بر جای می‌ماندند، ولی امر محتمل این است که آنها با یکدیگر تبانی می‌کنند که چیزی نگویند. هرچند می‌شنوم مقامات بیشتر نگران رد اعتبارنامه مردی هستند که گفته می‌شود هم درستکار است و هم لایق و هم نترس. مردی که در ایران حکم سیمرغ و کیمیا را دارد^{۴۸} و احتمالاً موی دماغ جماعت راحت‌طلب قدیمی خواهد شد.

در پاره‌ای نکات راجع به کنفرانس تهران که در نشریه اسپکتاتور آمده، هارولد نیکلسن^{۴۹} شکایت می‌کند که معمار سفارتخانه به اندازه کافی اتاق خواب پیش‌بینی نکرده است. نیکلسن ممکن است تعداد اتاق خوابهای سفارتخانه را از زمانی که در

۴۸. مقصود سید ضیاءالدین طباطبائی نماینده شهرستان یزد است، که به رغم مخالفت دکتر مصدق، دکتر رادمنش و تقی فداکار اعتبارنامه او با ۵۷ رأی موافق از میان ۸۶ نماینده حاضر در نهم مارس ۱۹۴۴ (۱۸ اسفند ۱۳۲۲) به تصویب رسید.

۴۹. Sir Harold Nicolson (۱۸۸۶-۱۹۶۸) متولد تهران. به هنگام تولد او پدرش سر آرتور نیکلسن (۱۸۴۹-۱۹۲۸) کاردار انگلیس در تهران (۱۸۸۵-۸۸) بود. هارولد نیکلسن خود در یکی از برنامه‌های بی.بی.سی در ۹ آذر ۱۳۲۰ می‌گوید: «... درست بخوام بگویم من در سال ۱۸۸۶ در روز بیست و یکم ماه نوامبر مطابق سی‌ام آبانماه ۱۲۶۵ در خانه کاردار انگلیس در سایه درختهای چنار سفارتخانه انگلیس در تهران پا به دنیا گذاشتم».

اینجا به دنیا آمد به خاطر نیاورد، ولی او کمتر از بیست سال پیش به مدت دو یا سه سال در تهران رایزن بوده^{۵۰} و می‌بایست با ساختمان سفارتخانه آشنا باشد. امروز برایش نامه‌ای نوشتم (در قسطنطنیه با او آشنا شدم و از آن موقع دو یا سه بار او را دیده‌ام) و به او متذکر شدم که در حق معمار سفارتخانه بی‌انصافی کرده است. فکر نمی‌کنم حرف زیادی برای گفتن علیه خانه‌ای وجود داشته باشد که میزبان آن اتاق خواب و پذیرایی خودش را دارد، می‌تواند از شش میهمان پذیرایی کند و به هر کدام یک اتاق خواب بدهد و به همه آنها دو اتاق پذیرایی، سه حمام و پنج دستشویی. به هر حال سفارتخانه نباید به صورت یک خانه بی‌دروپیکر ساخته شود.

آقای چرچیل به متن پیشنهادی ما [برای لوح سیمین سالن ناهارخوری] نگفت: «مؤخر^{۵۱} بلکه آن‌را به همان صورت تأیید کرد. مشکل فعلی تهیه لوح و حکاکی آن است. من ابعاد قاب گچی را که می‌خواهم لوح بر آن آویخته شود آماده کرده‌ام و قصد دارم این ابعاد را با متن برای شرکت گلداسمیت^{۵۲} و سیلوراسمیت^{۵۳} بفروسم. از آنان خواهم پرسید که آیا در زمان جنگ می‌توانند این کار را انجام دهند و اگر می‌توانند، برآورد هزینه آن‌را برای من و منشی نخست‌وزیر ارسال دارند. اگر مرخصی بگیرم می‌توانم لوح را با خودم به اینجا برگردانم. به هر حال نمی‌دانم در زمان جنگ می‌توان نقره آن‌را تهیه کرد و حکاکی متن را می‌شود انجام داد یا نه. برنامه دیگر، یعنی قاب گرفتن فهرست میهمانان به صورت قرینه لوح می‌تواند بعد انجام شود. فهرست میهمانان باید روی کاغذ نسبتاً خوب نوشته شود که دوام داشته باشد، یا روی پوست نوشته شود و یک خوشنویس باید این کار را انجام دهد. بعد از وقفه تقریباً چهار ماهه ما بار دیگر سفیر کبیری از روسیه داریم^{۵۴}. او دقیقاً شبیه آقای کارکر^{۵۵} به نظر می‌رسد و برای ازدیاد تأثیر ناخوشایندی که بر دیگران

۵۰. هارولد نیکلسن از نوامبر ۱۹۲۵ تا سوم ژانویه به عنوان رایزن و پس از آن تا پنجم نوامبر ۱۹۲۶ به عنوان کاردار در ایران خدمت می‌کرد.

51. nonshensh

52. Goldsmith

53. Silversmith

۵۴. میخائیل ماکسیموف.

۵۵. James Carker، منشی خصوصی و مدیر شریر شرکت دامبی و پسر: آقای کارکر آقای سی‌وهشت‌ساله یا چهل‌ساله بود، با رخساره‌ای گلگون و دو ردیف دندان براق بی‌عیب که مرتب‌بودن و تمیزی‌اش کاملاً آزاردهنده بود. نادیده گرفتن این دندانها ناممکن بود، زیرا هر وقت حرف می‌زد آنها را نشان می‌داد و چنان نیشش باز می‌شد (البته لبخند کمتر، یعنی خیلی به ندرت از دهانش فراتر می‌رفت) که

می‌گذارد، قبلاً یک دروغ شاخدار به من گفته است. هر چند که احتمالاً می‌دانست که می‌دانم این حرف باید دروغ باشد. سلفش به دروغ‌گویی عادت داشت، ولی قاعدتاً کمی شرم‌منده می‌شد، اما فکر نمی‌کنم این مرد ککش بگزد.

ابن‌سعود پا روی دم ایرانیان گذاشته است. یک زایر ایرانی^{۵۶} در مکه به اتهام بردن نجاست به داخل صحن مقدس و ملوث کردن آنجا به نزد قاضی شرع که حافظ سنت در مدت زیارت است برده می‌شود و به فوریت سرش قطع می‌گردد. سنی‌ها معمولاً آمادگی دارند هر چیزی را راجع به شیعه ایرانی باور کنند و وهابیه‌ها بخصوص سنی‌های متعصبی هستند. دولت ایران اعلامیه تندی صادر کرد که در آن از کلماتی مثل «وحشی» استفاده شده بود.

داستان از این قرار است که زایر ایرانی به هنگام گردش به دور کعبه حالش بهم می‌خورد و برای نیالودن مکان مقدس، در داخل احرام روی دوش خود (قسمت بالای پارچه حوله‌مانندی که زایر می‌پوشد) استفرغ می‌کند و با عجله در حال خروج بوده که دستگیر می‌شود. دولت ایران تقاضای جبران خسارت و اطمینان‌هایی برای آینده کرده است و می‌گوید اگر این تقاضاها به زودی برآورده نشود زیارت را ممنوع خواهد کرد.

شاه سابق چون نمی‌خواست مملکت ارز خود را از دست بدهد، اجازه نمی‌داد ایرانیان به مکه بروند، ولی من شک دارم حکومت فعلی قادر باشد جلوی زیارت را بگیرد. درحقیقت بیشتر ایرانیانی که امسال به مکه رفته‌اند، احتمالاً بدون اجازه دولت خودشان جهت ترک کشور، خود را به آنجا رسانیده‌اند.^{۵۷} ما می‌دانیم که چندین هزار نفر بدون اجازه خروج رسمی از ایران تا کویت رفته‌اند و به علت نداشتن پول جهت ادامه سفر، آنجا گیر کرده‌اند.

انجمن شهر تهران از روی ذوقزدگی تصمیم گرفت سه خیابان^{۵۸} را به اسم

→ آدم را به یاد دندان نشان دادن گریه می‌انداخت. (دامبی و پسر اثر چارلز دیکنز).

۵۶. مقصود زایری بیست و دو ساله به نام ابوطالب یزدی است. به همین مناسبت رابطه سیاسی ایران با عربستان قطع شد و این قطع رابطه تا سال ۱۹۴۸ که عربستان هیئتی جهت عذرخواهی به ایران فرستاد ادامه داشت.

۵۷. درواقع تا ششم سپتامبر ۱۹۴۹ (پانزدهم شهریور ۱۳۲۷) و صدور اعلامیه دولت ایران در مورد برقراری روابط سیاسی با عربستان، اعزام زائرین به مکه ممنوع بود.

۵۸. مقصود خیابانهای هفده دی، قآنی و رفائیل است که به ترتیب، روزولت، استالین و چرچیل نامگذاری شد. این خیابانها اینک مفتوح، میرزا کوچک‌خان و نوفل لوشاتو نامیده می‌شود.

چرچیل، استالین و روزولت نامگذاری کنند. آنها بدون مشورت با نمایندگان خارجی مربوطه اسامی فعلی خیابانهایی را که به این مناسبت انتخاب کرده بودند اعلام کردند. خیابانی که آنها می‌خواهند «چرچیل» بنامند خیلی قشنگ است. خیابان «استالین» پیشنهادی کم‌اهمیت‌تر از آن است. خیابان چرچیل از جلوی درهای اصلی سفارتخانه شوروی می‌گذرد، ولی فقط در پشتی سفارتخانه ما به آن باز می‌شود. دولت ایران در آخر کار ممکن است از پیشنهاد داده‌شده، صرف‌نظر کند و خیابانی را به نام غیرمتعهدی چون «کنفرانس» بخواند. طرحی هم وجود داشت که ستونی به یادگار این واقعه برپا کنند. نخست‌وزیر ایران که هیچ هاله‌اشکاری از ابرهای شکوهمند گرد سرش نیست^{۵۹}، می‌خواهد این راز را با فرشتگان در میان گذارد.^{۶۰} باید مواظب این قضیه باشیم، زیرا اگر برخی از پیشنهادهای ایرانیان تحقق یابد، یادمان کنفرانس، رقیب سرسختی خواهد بود برای هیولای گچی‌ای^{۶۱} که در آن نزدیکی است، که به دلیل داشتن بن‌مایه «پریچه و قارچ»^{۶۲} جماعت انگلیسی اینجا اسمش را «سلیطه و قارچ»^{۶۳} گذاشته‌اند. تو فرصت داری حدس بزنی این نام را چه کسی اختراع کرده است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و هفتم ژانویه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۱/۶]

[پیشنهاد مجدد هدیه‌ای شامل سی تانک و سی هواپیما از طرف روسها به ایران].
نخست‌وزیر کاملاً از تبعات سوء این هدیه آگاه است، بخصوص که تانکها مورد احتیاج نیست، هرچند شاه دلش برای تانکها ضعف می‌رود. اینک شاه کمتر از

۵۹. کنایه‌ای است به اعمال نادرست و سوءاستفاده‌های سهیلی و قیاس او با تصاویر و تابلوهای نقاشی از قدیسین، رجال و معاریف که معمولاً در قسمت بالای پیکره آنها هاله‌ای از نور، ابرهای پنبه‌ای‌شکل یا فرشتگانی ترسیم می‌شد که به آنان حالت قداست یا عظمت و صداقت می‌بخشد. رجال اروپایی و بخصوص انگلیسی غالباً تابلوهایی از این نوع برای خودشان سفارش می‌دادند.

۶۰. سهیلی قصد داشت در بالای ستونی که قرار بود به یادبود کنفرانس برپا شود فرشته‌ای نصب کند.

۶۱. مجسمه فرشته آزادی در محوطه مجلس شورای ملی.

۶۲. Nymph-and-Champignon مقصود القای تقلید مجسمه «فرشته آزادی» از روی تابلوهایی است که در آنها فرشتگان ریزنقش ترسیم می‌شد و در زمینه تابلو گل‌وگیاه و قارچهایی به چشم می‌خورد. تصاویر کوچک‌شده این قبیل تابلوها در آخر فصول کتابها و در ایران در پشت کتابچه‌های مثنی و جز آن به چاپ می‌رسید.

زمانی که استالین هدیه را پیشنهاد کرد خوشحال است. به قول نخست‌وزیر شاه سعی کرد با گفتن اینکه: هدیه حداقل مبلغ زیادی ارزش داشت، خود را تسلی دهد. اما نخست‌وزیر به شاه یادآور می‌شود که قیمت آن بیشتر از ضرری نیست که دولت ایران ظرف یک سال از محل فروش برنج به روسها متحمل می‌شود، برنجی که تحت فشار روسها به قیمت غیراقتصادی به فروش می‌رسد.

تهران - هفتم فوریه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۱/۱۷]

یک هفته می‌شود که از تو نامه‌ای دریافت نکرده‌ام، شاید امروز بیاید. دیدار خود را از آبادان انجام دادم. نزد کنسول که در اصل یک صاحب‌منصب سیاسی در حکومت هند و نامش استیوارت^{۶۴} است اقامت کردم. از او خوشم می‌آید، اما از همسرش بیشتر از او خوشم می‌آید. آنها دو پسر کوچک چهار و شش ساله و یک دختر سه‌هفته‌ای دارند. همسرش زن مطلع و زک‌گویی است، با دیدی درست درباره جهان.

در مورد شرکت نفت ایران و انگلیس کارهای زیادی داشتم. طبق مقررات زمان جنگ هیچ کارمندی بجز براساس توافق دوجانبه با کارفرما - در صورتی که من اجازه دهم - نمی‌تواند شغل خود را ترک کند. این کار مشکل و ناخوشایندی است و هر چه جنگ بیشتر طول می‌کشد بدتر هم می‌شود، چون که کارکنان اینجا یا به خاطر مرخصی گرفتن، یا دست از کار کشیدن یا بردن همسران و بچه‌هایشان به خارج، بیش از پیش دلوپس می‌شوند. درواقع این کار ممکن است مرخصی گرفتن مرا به مخاطره اندازد، زیرا اصلاً از نظر اخلاقی درست نیست که خودم بعد از یک فاصله دو ساله مرخصی بگیرم، آن وقت با تقاضای مرخصی دیگران مخالفت کنم. کل موضوع حکم سلطنتی که طبق آن به من چنین اختیارات ناخوشایندی داده شده، در محک آزمایش قرار گرفته است و نمی‌توانم بگویم چه اتفاقی خواهد افتاد. اما اگر مجبور باشم تصمیم بگیرم که این کار بخصوص مانع مرخصی رفتن خودم شود، تو درک خواهی کرد. برای من بسیار ناامیدکننده خواهد بود، اما چیزهایی

۶۴. Andrew Charles Stewart (۱۹۰۸-۷۹). افسر سیاسی با درجه سروانی در حکومت انگلیس در هند. نایب‌کنسول مشهد از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶. کفیل نیابت کنسولگری خرمشهر در سال ۱۹۳۷. کنسول بوشهر از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۲. کنسول خرمشهر از ژوئن ۱۹۴۳.

بدتر از این مرخصی هم هست.
اطلاعیه‌ای^{۶۵} که صدور آن عقب افتاده بود، حالا برای دهم فوریه تعیین شده است.

[تهران] - یازدهم فوریه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۱/۲۱]

وزارت خارجه [انگلیس] با صدور این دستور که من برای مشورت و نه برای مرخصی می‌بایست در میهن باشم، مرا از هزینه رفت و برگشت به وطن نجاتم داد. آنها می‌گویند گرچه امید می‌رود مرخصی بگیرم - که استحقاقش را هم دارم، اما وزیر دولت در امور خاورمیانه می‌خواهد که من برای مشورت در دسترس باشم. این تا حدی راهی است جهت کمک به وضع مالی خراب من، اما در عین حال راه معقولانه‌ای هم هست تا اطمینان داشته باشند که افسارم در دست آنهاست و نتوانم همه مدت را مرخصی فرض کنم. در واقع باید در هر زمان و در هر شرایطی آماده عزیمت به لندن باشم. این تصمیم به دو دلیل خوشایند است: مرا از مخارج سنگین خلاص می‌کند و حتی از آن مهمتر باعث آرامش وجدانم می‌شود که در آخرین نامه متذکر شدم^{۶۶}. یعنی می‌توانم با وجدان راحت به مرخصی بروم، در حالی که یکی از وظایف من گوش دادن به خواستهای کارکنان شرکت نفت است که می‌خواهند شغلشان را در این مملکت ترک کنند.

دیروز این سفارت به سفارت کبری مبدل شد. تا زمانی که اعتبارنامه جدیدم را دریافت نکرده و تقدیم [شاه] نکنم سفیرکبیر محسوب نخواهم شد، ولی دبیرخانه مرکزی پیش از این با ذکر «جناب» به جای «وزیرمختار اعلیحضرت» در بالای نامه‌ها به من ترفیع مقام داده بود. خارجیها وزرای مختار را مانند سفیران «جناب» خطاب می‌کنند، اما حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] فقط سفیران را چنین می‌نامد. ترفیع مقام من البته فوق‌العاده مهم است! ولی فکر نمی‌کنم اضافه‌حقوقی در کار باشد.

حدود دوروزی است میهمانی دارم که از او خوشم می‌آید: لرد نولیز^{۶۷}. او رئیس

۶۵. اعلامیه مربوط به ارتقای عنوان سفارت انگلیس در تهران به سفارت کبری.

۶۶. نگاه کنید به چند خط آخر نامه مورخ هفتم فوریه ۱۹۴۴.

۶۷. Viscount Knollys (۱۸۹۵-۱۹۶۶). حاکم برمودا از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳. رئیس بی.او.اسی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷.

خطوط هواپیمایی ماورای دریاهاست. زمانی حاکم برمودا^{۶۸} بود و هربرت یانگ^{۶۹} را که آن موقع در ترینیداد^{۷۰} بود می‌شناسد.

امشب قرار است افسری برای شام بیاید که شوهر مارجرى الینگهام^{۷۱} است. آیا وصف او را از دهکده اسکس^{۷۲} در دوران جنگ در کتاب قلب بلوطی^{۷۳} خوانده‌ای؟ عزیزترین عشقم آر. دابلیو. بی

سفارت کبرای بریتانیا

تهران - سیزدهم فوریه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۱/۲۳]

ممکن است تا مدتی نتوانم دوباره نامه بنویسم. برای مأموریت (و یک مرخصی کوتاه) به مدت چند هفته به انگلستان عزیمت می‌کنم. اگر همه کارها خوب روبه‌راه شود باید در آغاز ماه آوریل در وطن باشم. میل دارم برای عید پاک در خانه باشم و اگر شش تا هشت هفته مرخصی در انگلستان بگیرم - که تقریباً همان مدتی است که هر کس در این روزها می‌تواند انتظار داشته باشد - اوضاعم روبه‌راه خواهد بود، هرچند که مدت زیادی از آن‌را در وایت‌هال^{۷۴} بگذرانم.

عنوان سفیرکبیر حالا دیگر مثل سابق نیست، ولی بدون شک از داشتن آن خوشحالم، حتی اگر آن‌را بدون شوق‌المرکردنی به دست آورده باشم. وقتی اولین بار به جده رفتم غالباً به جای «سفارت» می‌گفتم «سفارت کبری»، چون که در دو سفارت کبری (قسطنطنیه و مسکو) کار کرده بودم و هرگز عضو هیئت نمایندگی و سفارت نبودم. حالا برعکس، چون همیشه عنوان سفارت را به کار برده‌ام باید استفاده از عنوان جدید خودمان را یاد بگیرم. وقتی من وارد خدمت شدم فقط حدود

۶۸. Bermuda، مستعمره بریتانیا (شامل حدود سیصد جزیره) واقع در اقیانوس اطلس.

69. Hubert Young

۷۰. Trinidad، جزیره‌ای در شمال رود اورینوکو در ونزوئلا که در سال ۱۸۰۲ به تصرف انگلستان درآمد.

۷۱. Margery Allingham (۱۹۰۴-۶۶). نویسنده داستانهای پلیسی. او با سرگرد پی. یانگمن کارتر ازدواج کرد. ۷۲. Essex، واقع در جنوب‌غربی انگلستان.

73. the Oaken Heart

۷۴. Whitehall، خیابانی در محله وست‌مینستر لندن که بسیاری از ادارات مهم دولتی بریتانیا در آن واقع شده است. عنوان وایت‌هال از قصر سابق سلطنتی که در اصل به کاردینال ولزی تعلق داشت و هنری هشتم آن‌را مصادره کرد گرفته شده است. حکومت بریتانیا یا نهادها و سیاستهای آن‌را در تداول سیاسی وایت‌هال می‌نامند.

هفت یا هشت سفارت کبری وجود داشت و همگی پایتختهای سیاسی مهم بودند، مانند: پاریس، برلین، سن پترزبورگ، قسطنطنیه، رم، واشنگتن، توکیو و فکر می‌کنم مادرید؛ و تفاوت وزیرمختار و سفیرکبیر خیلی زیاد بود. حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] این تفاوت را قائل است که سفیرکبیر را «جناب» می‌خواند و وزیرمختار این لقب را ندارد. البته این خیلی مهم است. خارجیها که لقب جناب برایشان گوشنواز است، از آن علاوه بر سفرای کبار جهت وزرای مختار هم استفاده می‌کنند. ما ظاهراً از دهم فوریه که اطلاعیه صادر گردید صاحب یک سفارت کبری شده‌ایم، ولی تا من اعتبارنامه جدیدم را که در راه است تقدیم شاه نکنم سفیرکبیر محسوب نمی‌شوم.

واژه «سفیرکبیر» این امتیاز را دارد که مبهم نیست.^{۷۵} چند روز پیش با یک هواپیمای آمریکایی به آبادان رفتم. کنسول ما در فرودگاه منتظر من بود و افسر آمریکایی که فهرست مسافران را در دست داشت به زبان سربازی گفت: «خلبان آخرت^{۷۶} کدام یکی است؟» که منظورش وزیرمختار بریتانیا بود. اشتباه مشابهی چند سال پیش باعث دردسر شد؛ و آن زمانی بود که [اتومیل] وزیرمختار ایران^{۷۷} در واشنگتن متوقف گردید و در نهایت او را به خاطر سرعت غیرمجاز بازداشت کردند. وزیرمختار با فحاشی اعتراض می‌کند که نباید دستگیر شود، چون «وزیر» ایران است و پلیس می‌گوید: «برایش مهم نیست که او به کدام کلیسا تعلق دارد.» روایت دیگر می‌گوید که به او گفته‌اند: «خوب، در این صورت شما نباید زیاد ناسزا بگویید.» رضاشاه به خاطر این حادثه روابط دو کشور را قطع کرد و وزیرمختارش را فراخواند. آمریکاییها توجهی نکردند و مأمورشان را در اینجا نگاه داشتند، هرچند درست است که او کاردار بود نه وزیرمختار. آمریکاییها پس از آن هم هرگز وزیرمختار به ایران نفرستادند تا رضاشاه از خر شیطان پایین آمد و وزیرمختار^{۷۸}

۷۵. مقصود قیاس دو عنوان Ambassador (سفیرکبیر) و Minister (وزیر، وزیرمختار، کشیش کلیسای پرسبتری) است. استفاده از کلمه Minister به عنوان کشیش و مرد روحانی در کلیسای پرسبتری و کلیسای انگلیکان از سال ۱۵۴۹ میلادی و برای مأمور عالیرتبه دولت از سال ۱۶۲۵ میلادی و به عنوان مأمور سیاسی دولتی در قلمرو دولت دیگر از سال ۱۷۰۹ میلادی متداول شد.

۷۶. Sky Pilot، عنوانی که نظامیان آمریکایی بخصوص هوانوردان به کشیشها داده بودند.

۷۷. مقصود جلال غفار است که از سال ۱۹۳۳ تا زمان قطع رابطه در ۱۷ ژانویه ۱۹۳۶ وزیرمختار ایران در ایالات متحد بود.

۷۸. محمد شایسته وزیرمختار ایران در ایالات متحد از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵.

دیگری به واشنگتن گسیل داشت.^{۷۹}

کتاب سخت پیدا می‌شود و وقتی هم در انگلستان پیدا شود در خطر غرق شدن در راه به وسیله دشمن است، خطری که به هر حال اگر نه کاملاً تا حدی برطرف شده است. بنابراین وقتی در ظرف تقریباً چهار روز هفت کتاب به رسم هدیه از انگلستان دریافت کردم، می‌توانی تعجب و شادی مرا حدس بزنی. کتابهای فوق‌العاده‌ای است و نمی‌دانم از کجا شروع کنم. «م» برای من کتاب جدید مورس هینداس را فرستاد که در فاصله دودفعه‌ای که او را در اینجا دیدم در آمریکا نوشته است و بهتر از آن مردی که برای شاهی زاده شد^{۸۰} نوشته دوروتی سائرز. دوتا از کتابها هدایای تشکر افرادی است که نزد من اقامت داشتند: استرانگ رمان سی. اس. لوئیس^{۸۱} درباره سیاره زهره^{۸۲} و هامیلتون^{۸۳} از دفتر وزیر دولت در خاور میانه کتاب زیگفرید ساسون^{۸۴} به نام دشت جوانی^{۸۵} را فرستاد و دست آخر من سه کتاب از طرف «فالا» که چند ماهی قبل از انتقال به لندن در اینجا دیر بود دریافت کردم. او عادت داشت هفته‌ای دو یا سه بار برای صرف چای بیاید و تعداد زیادی کتاب از من به امانت بگیرد. فالا کتاب سی. اس. لوئیس به نام بازگشت زایر^{۸۶} و کتاب بازیل ویلیامز^{۸۷} به نام کاترت و نیوکاسل^{۸۸} و جالب‌تر از همه تاریخ روزهای نخست سن پترزبورگ به نام نخل شمال^{۸۹} را فرستاده است.

۷۹. در دیماه ۱۳۱۷ پس از عذرخواهی مقامات آمریکایی از ایران روابط دو کشور عادی شد و علی‌اکبر دفتری تا ورود محمد شایسته وزیرمختار جدید ایران، در مقام کاردار موقت نمایندگی ایران را به عهده داشت.

80. the Man Born to be King

۸۱. Clive Staples Lewis (۱۸۹۸-۱۹۶۳). نویسنده و استاد دانشگاه کمبریج. استاد ادبیات قرون وسطی و رنسانس. از جمله کتابهای او می‌توان به تمثیل عشق و بازگشت زایر و همچنین خارج از سیاره خاموش اشاره کرد.

۸۲. مقصود رمان علمی-تخیلی خارج از سیاره خاموش است که در سال ۱۹۳۸ منتشر شد.

۸۳. John Hamilton (۱۸۹۳-۱۸۹۶). مأمور سیاسی در سودان. خدمت در سفارتخانه انگلیس در قاهره از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ و سفارتخانه انگلیس در بیروت از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲. عضو دفتر وزیر دولت در قاهره و بغداد از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶.

۸۴. Siegfried Sassoon (۱۸۸۶-۱۹۶۷) شاعر و نویسنده انگلیسی. از جمله دیگر کارهای او می‌توان به شکارچی پیر، ضد حمله، دیوان اشعار، خاطرات افسر پیاده‌نظام و خاطرات شکارچی رویه اشاره کرد.

85. the Weald of Youth

86. Pilgrim's Regress

87. Basil Williams

88. Carteret and Newcastle

89. Palmyra of the North

[تهران] - چهاردهم فوریه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۱/۲۴]

امروز اینجا وقتی که داشتم به اخبار ساعت شش و ربع گوش می‌دادم سرسری به کتاب سن پترزبورگ نگاه می‌کردم چشمم به فهرست مقرراتی افتاد که ظاهراً برای نظم و نسق بخشیدن به کردار درباریان صادر شده بود. در بندی از مقررات آمده بود که بانوان نباید مست کنند و آقایان قبل از ساعت نه نباید مست شده باشند.

آقای چرچیل عکس امضا شده خودش را به عنوان یادگار کنفرانس [تهران] برای من فرستاده است. عکس خوبی است. بعضی از عکسها او را خشن نشان می‌دهد، ولی این یکی این طور نیست.

کانالی ژنرال آمریکایی مرا به کنسرتی دعوت نمود که نلسون ادی^{۹۰} برای نیروهای آمریکایی برگزار کرد. از روی ادب رفتم، بدون آنکه حداقل بدانم چه چیز اجرا می‌شود. ظاهراً او کم‌دی موزیکال می‌خواند و اجرا می‌کند و از این جور چیزها. شاید جذابتی نداشت، ولی در واقع شاداب‌ترین و بی‌ادع‌ترین مردی است که بی‌سرو صدا، با شاد کردن تماشاچی، خودش را راضی می‌کند. صدایی نسبتاً رسا و عالی دارد و می‌تواند یک آهنگ معمولی را با احساس زیاد بخواند. از طرف دیگر قادر است آوازهای سرگرم‌کننده را به زبان فرانسه و روسی بخواند. - به هر دو زبان خیلی خوب می‌خواند. او ترانه روسی «قایقرانان ولگا» و یک ترانه عامیانه به نام «من اونو نمی‌خوام» را خواند. تماشاچیان روس مجذوب شدند و به راستی آواز روسی و خوانندگی، هر دو عالی بود.

سربازان باشگاه اینجا تصمیم گرفتند بین خودشان مناظره‌ای ترتیب دهند. آنها فقط توانستند به یک موضوع فکر کنند و ظاهراً کسانی که کمکشان می‌کنند چیز دیگری به عقلشان نرسیده، بنابراین از من راهنمایی خواستند. می‌گویند سربازی که سخنرانی مرا شنیده گفته است: «او کله داره»^{۹۱}.

تهیه فهرستی شامل ده موضوع را مشکل نیافتم و استنباط کردم که باشگاه به طور مداوم روی آنها کار می‌کند. خانم کورنلیوس منشی من و یک دختر زیرک در بایگانی اسناد به این خاطر نامشان نوشته شد که قطعنامه‌ای را پیشنهاد کنند که به موجب آن زنان هم برای میزان معینی کار همان حقوق مردان را بگیرند.

۹۰. Nelson Eddy (۱۹۰۱-۶۷). خواننده ارکستر، اپرا، رادیو و بازیگر سینما.

91. E's got brines

به آنان تلقین کردم این موضوع را هم اضافه کنند که حقوق می‌بایست حقوق یک فرد منفرد باشد و اینکه نگهداری از زنان و کودکان اساساً می‌بایست یک تعهد اجتماعی تلقی شود. ظاهراً مناظره خوبی داشته‌اند. مناظره دیگری که باید هیجان‌انگیز باشد موضوعی است که مردم درباره آن فکر نمی‌کنند: ایتام جنگ را چگونه باید اداره کرد - در مؤسسات یا از طریق فرزندخواندگی؟

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و ششم فوریه ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۲/۶]

[شیوه ما در طول انتخابات] هرگز آن نبوده است که با فهرستی از پیش تعیین شده از نمایندگان، با دولت ایران روبه‌رو شویم، ولی ما همیشه از طریق نخست‌وزیر و وزیر کشور طرف مشورت قرار گرفته‌ایم؛ و نظر خودمان را به آنها و کاندیداهایی که مایلند حداکثر سعی را برای منافع ایران انجام دهند گفته‌ایم. ما همچنین به مأموران کنسولگریهای خودمان دستور داده‌ایم که اهالی محلی را به حمایت از کاندیداهای مناسب و مرفی و بیشتر محلی تشویق و ترغیب کنند. جواب دولت شوروی ممکن است این باشد که آنها دقیقاً از سیاست مشابهی پیروی می‌کنند و اگر برداشت آنها از «مناسب» و «مرفی» با تلقی ما شباهت داشته باشد بدا به حال ما.

ریدر ویلیام بولارد به آیدن

هفتم مارس ۱۹۴۴ [۱۳۲۲/۱۲/۱۶]

پیوست: یک نسخه از برنامه [حزب] اراده ملی^{۹۲} سیدضیاء.

اصلاحات سیدضیاء و هر اصلاح دیگری اساساً بستگی به تغییر سیرت اخلاقی ایرانیان دارد که در حال حاضر نشانه‌ای از آن نیست. شاه سابق از نفوذ مذهب کاست (برای هدفی که ارزش آن را داشت) و سرمشقی از نادرستی و بی‌توجهی به اصول داد که افسران و مأموران او با ولع از آن پیروی کردند. هرچند که اینجا و آنجا ایرانیان باشرقی پیدا می‌شوند که از این قضیه متأسف‌اند و خودشان سرمشق خوبی شده‌اند. در اینجا نشانه‌ای از ساوونارولا^{۹۳} یا وزلی^{۹۴} وجود ندارد که مردم را به توبه کردن

۹۲. معروف به «عنات ملی».

۹۳. Girolamo Savonarola (۱۴۵۲-۹۸). واعظ و مصلح ایتالیایی. او در سال ۱۴۸۲ به دیر دومینیکها در فلورانس رفت و از کردار مردم و روحانیان انتقاد کرد. در سال ۱۴۹۱ رئیس دیر شد و در

فراخواند و یا یک جنبش عمومی به خاطر تقوای مدنی به راه بیندازد که می‌تواند تنها نیروی جانشین برای دیکتاتوری باشد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

چهاردهم مارس ۱۹۴۴ [۱۳۰۲۲/۱۲/۲۳]

دولت ایالات متحد با اشکال برای ایران مستشار پیدا کرد و برای موقعیت آنان اهمیت زیادی قائل است. سفارت کبرای اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] هم که به همان میزان آرزوی موفقیت آنان را دارد متقاعد شده که اگر مایوس شوند ایران برای آنکه به خودش متکی باشد شانس زیادی ندارد، مگر آنکه دیکتاتوری مصمم مثل رضاشاه و تا اندازه‌ای هوشمندتر یا پیش بگذارد.

روسیه به سختی خصومتش را نسبت به مستشاران پنهان می‌دارد و در موارد مشخص آشکارا در کار آنان اشکال‌تراشی می‌کند. مستشاران هم در میان خودشان همبستگی ندارند.

با نخست‌وزیر درباره اسنادهای ناخوشایند به ما و حملات زشت به آمریکایی‌ها صحبت کردم. او گفت قبلاً ترتیب اظهار به سردبیران را داده است و اگر معلوم شود سرپیچی می‌کنند شدت عمل نشان خواهد داد. ولی من نسبت به توانایی او در توقیف مطبوعات که نوعاً مانند نمایندگان [مجلس] کرداری غیرمسئولانه دارند، شک دارم. نیازی به گفتن نیست که تنها اشاراتی که در روزنامه‌ها به روسها می‌شود جنبه چاپلوسانه دارد.

سفارت کبرای بریتانیا

تهران - بیست و دوم مارس ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۱/۲]

من بیست و هشتم مارس را جهت عزیمت به انگلستان تعیین کرده بودم و امیدوار

→ سال ۱۴۹۵ پاپ الکساندر ششم حق موعظه را از او سلب کرد. ساوونارولا هم اعلام کرد پاپ آدم نادرستی است. او و دو تن از پیروانش را دستگیر کردند و شکنجه بسیار نمودند و ساوونارولا را به اتهام ادعای پیغمبری به دار کشیدند.

۹۴ John Wesley (۱۷۰۳-۹۱). کشیش فرقه انگلیکان و بنیانگذار فرقه متودیست. واعظ و مصلحی که وقتی درهای کلیسا را به رویش بستند در ملا عام برای مردم موعظه می‌کرد.

بودم با توقفی دو یا سه روزه در قاهره ظرف یک هفته بعد از این تاریخ در خانه باشم، ولی با انتقال ناگهانی هولمن رایزن ما همه نقشه‌ها بهم خورد. هولمن قرار است رایزن داف کوپر^{۹۵} نماینده بریتانیا در کمیته فرانسوی نجات ملی باشد و با وی کار کند و قرار است هر چه زودتر حرکت کند. او جانشینی خواهد داشت، اما چه کسی می‌آید؟ و تازه آن‌کس ممکن است نتواند فوراً بیاید. نمی‌توان او را قبل از گذشت چند هفته مسئول کرد و بدون آشنا کردن با محل تنها گذاشت. این به آن مفهوم است که من نمی‌توانم قبل از پایان تعطیلات عید پاک در وطن باشم. ترجیح می‌دهم سه ماه صبر بکنم تا با تعطیلات تابستانی مصادف شود. اگر در آغاز ژوئیه به انگلستان بیایم می‌توانم امیدوار باشم تا نزدیک اواخر اوت بمانم و وقتی برگشتم مجبور نخواهم بود بیش از دو ماه دیگر برای پایان خدمت صبر کنم.

جانشین هولمن، لاسلز خواهد بود که در حال حاضر در بیروت است. او علاوه بر اینکه یکی از قابل‌ترین افراد در خدمات خارجی^{۹۶} است (اسم جدیدی برای خدمات مشترک^{۹۷}) نقاشی می‌کند و پیانو می‌نوازد و زبان‌دان فوق‌العاده‌ای است. من در آینده می‌توانم بیشتر کارها را تحویل او بدهم و به مرور میزان کارم را به صفر برسانم. نه اینکه هولمن - که بسیار قابل و پرتوان است - اگر به او اجازه می‌دادم کار بیشتری نمی‌کرد، بلکه برای اینکه همسر هولمن اینجاست و آنها مقدار زیادی رفت‌وآمد دارند، در حالی که لاسلز مجرد است و دریافته‌ام که ساده زندگی می‌کند و رفت‌وآمد خیلی کمی دارد.

محصول فراوان سال گذشته ما را از یکی از نگرانیهایمان نجات داد. ما امیدوار بودیم بدون وارد کردن گندم از خارج به محصول بعدی برسیم. به هر حال آینده امسال چندان روشن نیست. در بعضی مناطق در آخرین لحظات ممکن باران آمده و کشت را نجات داده است، ولی بعضی نواحی وضع بدی خواهد داشت. ما زمستان ملایمی داشتیم و در روسیه هم زمستان ملایم بوده است. برف و باران خیلی کمی باریده و این به معنی آن است که محصول در منطقه تهران ناچیز خواهد بود و

۹۵. Duff Cooper (Lord Norwick) (۱۹۵۴ - ۱۸۹۰). نماینده حزب محافظه‌کار در مجلس از ناحیه سنت جرج و ستمینستر از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵. وزیر اطلاعات از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱. نماینده بریتانیا در کمیته نجات ملی در الجزایر از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴. سفیر کبیر انگلستان در پاریس از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۷.

نزدیک به آخر تابستان کمبود آب خواهیم داشت. درست است که سال گذشته در ماه آوریل که بهارترین ماه بهار است باران بارید، ولی به حدی غیرعادی بود که به سختی می‌توان انتظار تکرار آن را داشت. اگر چنین شود من امیدوارم میهمانی گلپسین را در تاریخ سی‌ام مارس برگزار کنم.

امسال تا حدی به خاطر ارتقای سفارت به سفارت کبری و تا حدی به علت کمبود وقت (یا پول) جهت دعوت همه اشخاص سرشناس برای صرف غذا، می‌خواهم یک عصرانه بزرگ بیسابقه با شرکت عده زیادی از ایرانیان برگزار کنم. برای آنکه گلپسین را خوب به نمایش بگذارم تاریخ میهمانی را به دقت حساب کرده‌ام. شاخه‌های نزدیک به گرمای دیوار قبلاً شکفته‌اند و بسیاری از گل‌های دیگر مثل شقایق چینی آماده شکفتن است. شکوفه‌های درختان میوه تمام شده، ولی درخت‌های بادام گل دارند و درختان ارغوان در وضعی مشابه گلپسین است. گل‌های یاس هم باید باز شود.

من دو میهمان از مسکو دارم که زیر آفتاب لم داده و کیف می‌کنند: بالفور^{۹۸} وزیر مختار و همسرش. دو هفته پیش سر آرتور اسمیت^{۹۹} فرمانده کل نیروها نزد من بود. او فامیل نزدیک من است و با یکی از دخترهای پسرعموی خانم ا.ل. اسمیت ازدواج کرده است. او و آجودان مخصوصش میهمانان خوبی بودند. بعد یک هفته یا همین حدود آقای خودم بودم و اینک باز باید شاهد خانه‌ای پر از میهمان باشم.

بالفورها چندروزی اینجا خواهند ماند. رئیس جدید هیئت نظامی ما در مسکو در بیست و چهارم [مارس] برای یکی دو شب اقامت در اینجا وارد می‌شود. دو افسر ارشد دیگر برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به تهران می‌آیند. من منتظر ورود ادوارد هاجکین از بغداد هستم.

ادغام مأموران اداره کنسولی مشرق با مأموران وزارت خارجه در تشکیلات «خدمات خارجی» منجر به منافع زیادی می‌شود، اما برای افرادی مانند خود من، در

۹۸. Sir John (Jock) Balfour (۱۸۸۳-۱۸۹۴). وزیر مختار بریتانیا در لیسبون از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳، در مسکو از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵. او با فرانسیس وان‌میلینگهام ازدواج کرد.

۹۹. Lt-Gen. Sir Arthur Smith (۱۹۰۹-۷۷). فرمانده ارتش. فرمانده کل نیروهای مستقر در ایران و عراق از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵. او با مونیکا کراسلی دختر جوان‌تر لرد سامرلیتون پسرعموی تنی خانم ا.ل. اسمیت ازدواج کرد.

کشورهایی که تا مدتی دیگر به متخصصان احتیاج است، ایجاد اشکالاتی می‌کند. چون تقریباً همه مأمورانی که به مدت طولانی در کشورهایی مثل ایران خدمت کرده‌اند خواستار تغییر محل خدمت هستند و پرورش نسل جدید برای جایگزین کردن آنان به زمان نیاز دارد.

ترات دبیر شرقی ما به زودی ما را ترک می‌کند و دو کنسول ارشد ما که خوب فارسی می‌دانند برای تنوع مایلند به جای دیگری که تا حدی آب‌وهوای کاملاً متفاوتی داشته باشد منتقل شوند. جدا از مشکل زبان، منصوب کردن آدمی که قبلاً هرگز در شرق نبوده، در پست کنسولی خطرناک است. چون احتمال دارد که سخت به بیراهه رود. نه، قرار نیست که تحقق ادغام خدمات خارجی کار ساده‌ای باشد.

من اعتبارنامه جدیدم را تقدیم کردم - تاریخ آن یادم نیست - و از آن لحظه سفیرکبیر شده‌ام. اگر این مقام متضمن حقوق بالاتری بود، به آن بیشتر علاقه‌مند می‌شدم، اما نیست. ولی فقط خرج سفره بیشتری دارد که نمونه آن عصرانه مخصوص گلیسین است و انعام بیشتر برای خدمتکاران که گمان می‌کنند من آدم مهمتری شده‌ام و آنها هم الزاماً می‌خواهند در این دنیا ترقی کنند.

هزینه زندگی که چندماهی ثابت مانده بود، ظاهراً در حال افزایش است. اگر می‌شد بهای نان جیره‌بندی را کاهش داد روی دستمزدها و سایر قیمتها اثر می‌گذاشت، ولی اگر محصول ناچیز باشد، آسان نخواهد بود بهایی را که دولت برای گندم می‌پردازد به مقدار زیاد پایین آورد بدون آنکه محتکران مادرزاد را به احتکار تشویق نکرد.

درست پیش از ارتقای مقام، بادیگر همتایانمان در مراسم افتتاح مجلس شرکت کردیم. لباس رسمی پوشیده بودیم و همتایی به سینه من که هیچ مليله طلائی نداشت اشاره کرد و گفت: «vous allez ajouter quelque chose»^{۱۰۰}. پاسخ دادم: «un peu d'arrogance. Ça coûte moins cher»^{۱۰۱}.

امیدوارم که لباسم را برای معذور مناسبتهایی که مجبور خواهم بود بپوشم، حفظ کنم. این لباس حتی برای یک وزیرمختار هم مليله‌دوزی کمی دارد؛ و حتی ارکرت و سواسی که با مهربانی ترتیبی داد تا لباس رسمی کنسولی من به لباس

۱۰۰. شما باید یک چیزی اضافه کنید.

۱۰۱. قدری غرور و تفرعن - چندان گران تمام نمی‌شود.

وزیر مختاری تبدیل شود، به مؤسسه «برادران ماس»^{۱۰۳} اطمینان داد که این کار مجاز است - هر چند غیر معمول باشد که وزیر مختار ملیله دوزی گرانقیمت بر سینه نداشته باشد. از این گذشته این لباس تنگ هم هست، زیرا برای بیست و دو سالگی من دوخته شده است. با این همه باید با آن گذران کنم. مقامات رسمی ایرانی در ملیله غوطه می‌خورند: عقب و جلو، پیش سینه، شکم آویز، پشت بند و جز آن^{۱۰۳}. سرهنگ پایاس^{۱۰۴} وابسته نظامی شماره دو ما در این مورد نقل قول مناسب زیر را پیدا کرد:

... پشتش با سوزندوزی حماقت تزیین شده بود.

امیدوارم مأخذ این نقل قول را بدانی، من نمی‌دانم^{۱۰۵}.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و چهارم آوریل ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۲/۴]

بعد از یک هفته غیبت به خاطر بازدید از کنسولگریهای اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در همدان و کرمانشاه، اوضاع تهران را بسیار بدتر می‌بینم. با اینکه ساعد با اکثریت خوبی - راست می‌گویم - رأی اعتماد گرفته^{۱۰۶} ولی این دلیل ثبات نمی‌شود. رزم‌آرا^{۱۰۷} بار دیگر رئیس ستاد ارتش شده است. نخست‌وزیر که می‌داند او شخص شایسته‌ای نیست - حتی اگر تنها به این دلیل باشد که رزم‌آرا توطئه‌گر و اصلاح‌ناپذیر است - ظاهراً نمی‌داند چگونه این اتفاق افتاده...

102. Mos Bros.

۱۰۳. طبق دستورالعمل مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۱۴ (زمان نخست‌وزیری فروغی) مشخصات لباس رسمی چنین تعیین گردید:

لباس تمام‌رسمی وزرا، سفرای کبار: تمام‌سینه و یقه و قسمت پشت زیر یقه و سردست و دور لباس و دو دهان جیب و پشت کمر ملیله خواهد داشت. پر کلاه سفید خواهد بود. رئیس‌الوزرا یک شال گلابتون هم به کمر می‌بندد.

۱۰۴. Gilbert Douglas Pybus. وابسته نظامی سفارتخانه انگلیس در تهران از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ و از سال ۱۹۴۲.

۱۰۵. شعر رابرت براونینگ (۸۹-۱۸۱۲) تحت عنوان دفاع اسقف بلورام سطرهای ۴۲۵ و ۴۲۶.

۱۰۶. از ۸۵ نفر نمایندگان حاضر در مجلس ۶۴ نفر رأی موافق، ۹ نفر رأی مخالف و ۱۲ نفر رأی ممتنع دادند. فرمان نخست‌وزیری محمد ساعد مراغه‌ای در ۲۸ اسفند ۱۳۲۲ صادر شد.

۱۰۷. حاج علی رزم‌آرا (۵۱-۱۹۰۱) فارغ‌التحصیل مدرسه نظامی سن سیر. رزم‌آرا مدت کوتاهی در اواسط سال ۱۹۴۳ رئیس ستاد ارتش بود، بار دوم در ماه مه ۱۹۴۴ و سومین بار در دوم ژوئیه ۱۹۴۶. او در ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ به نخست‌وزیری منصوب شد و در هفتم مارس ۱۹۵۱ به قتل رسید.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

پنجم مه ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۲/۱۵]

اخیراً سفیر کبیر روسیه همتایان خویش را مطلع کرده که برای معالجه عازم روسیه است... نخست‌وزیر یک روز پس از آنکه دولت ایران شرایط الحاقی به پیشنهاد اعطای لوازم جنگی را رد کرده بود، سفیر کبیر شوروی را ملاقات می‌کند و می‌بیند «به مردی شباهت دارد که به مرگ محکوم شده باشد...» همه فکر می‌کنند که اسمیرنوف مقام بالایی در حزب دارد، اما بعید نیست که مغضوب شده باشد. استالین احتمالاً از دیدار با شاه خوشحال بوده و همین‌طور از قبول پیشنهاد تجهیزات جنگی؛ و یک سفیر کبیر شوروی که موفق به تکمیل معامله نشود ممکن است به راحتی وجهه خود را در کرملین از دست بدهد. اگر او برای همیشه رفته باشد نه سفارت کبری اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] متأسف خواهد شد و نه سفارت آمریکا. او دیرجوش و شکاک به نظر می‌رسید و ما هرگز نتوانستیم کلمه‌ای از او در آوریم که له یا علیه چیزی که ما گفته‌ایم باشد. کاردار ما کسیموف که در امور ایران کهنه کار است، توطئه‌گر زیرکی است، اما انسانیت سرش می‌شود، طبع شوخی دارد و می‌توان انتظار داشت کاری انجام دهد.

به باکستر در وزارت خارجه

ششم مه ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۲/۱۶]

مقامات شوروی نسبت به افسران انگلیسی و مأمورانی که می‌خواهند از قسمتهای شمال ایران بازدید کنند رفتار ناپسندی دارند. اخیراً در بازدید از تبریز، آنها لجاجت ابلهانه را به متتهای درجه رساندند و به من اجازه بازدید از ایستگاه راه آهن تبریز را ندادند، ایستگاهی که هر روز نماینده انگلیسی «همکاری بازرگانی بریتانیای کبیر» و افسران انگلیسی، در مقام نگهبانان نظامی حمل لوازم جنگی برای روسها، از آن بازدید می‌کنند.

تهران - پانزدهم مه ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۲/۲۵]

متأسفانه قرار نیست امسال یکی از بهترین سالهای محصول گندم در ایران باشد و در بعضی جاها حتی کمبود آب آشامیدنی وجود خواهد داشت (ما در تهران احتمالاً

در مضيقه خواهيم بود) اما براي گلها سال فوق‌العاده‌اي است. در هر يکي دوروزي که من شام يا ناهار ميهمان دارم روي ميز پر است از دسته‌هاي گل سرخ و به نظر مي‌رسد تمام‌شدني نيست. نيلوفرهاي آبي ما هرگز در طول اقامتم در اينجا به زيبايي امسال نبوده است. در هر گوشه حوض مياني در باغ سفيرکبير نيلوفر آبي وجود دارد. دو دسته طلايي و يک دسته سفيد و يک دسته قرمز. نوع قرمز ظاهراً بايد خيلي حساس باشد، چون آخر از همه گل مي‌دهد و زودتر از همه تمام مي‌کند. نيلوفرهاي آبي شب‌هنگام از لحظه‌اي که سايه درختي به رویشان مي‌افتد بسته مي‌شوند. سال گذشته تنها دو يا سه تاي آنها گل دادند. امسال حدود چهل تاي آنها گل داده‌اند. بلبلان دايماً چهچهه مي‌زنند. مدتي پيش من چند آمريکايي را با صدای بلبل آشنا کردم. در آمريکا بلبل وجود ندارد و آنها هرگز صدای آن‌را نشنیده بودند. من ضمناً توانستم درباره تحقيقي که يک طبيعيدان آمريکايي انجام داده به آنها توضيح دهم. در ضمن نگران بودم آمريکايها تا آن لحظه نه درباره بلبل چيزي شنیده باشند و نه درباره باروز^{۱۰۸}. باروز مقاله جالبي درباره تحقيق خود نوشته که وقتی من در حدود چهل سال پيش آن‌را خواندم قديمي شده بود. باروز تحت تأثير چيزهايي که درباره چهچهه بلبل خوانده بود، براي شنيدن صدای آن، به انگلستان مي‌رود. فکر مي‌کنم دير مي‌رسد، به هر جهت آن سال براي شنيدن صدای بلبل خيلي دير وارد انگلستان مي‌شود. باري، او از خود پافشاري نشان مي‌دهد و بالاخره صدای چهچهه کامل پرنده را مي‌شنود و احساس مي‌کند که پاداش زحمات طولانيش را گرفته است.

دولت شوروي هنرمندي به نام گراسيموف^{۱۰۹} را به تهران فرستاده است تا طرحهايي براي تعدادي فيلم رسمي از کنفرانس تهران تهيه کند. او در سبک رايج صورتگر قابل ستايشي است و اگر که مدل را ديده باشد، يا عکس او را داشته باشد نتيجه کارش تا جايي که مي‌توان انتظار داشت خوب است. به هر حال من سعي دارم عکسي از آقای ايدن در همان حالي که در طرح گراسيموف نشان داده شده است

۱۰۸. John Burroughs (۱۸۳۷-۱۹۲۱). طبيعيدان آمريکايي. معلم و کارمند خزانه داري ايالت واشنگتن دي. سي. دوست والت ويتمان معروف. مقالات او درباره تحقيقات طبيعي از سال ۱۸۶۵ در ماهنامه اتلانتیک به چاپ مي‌رسيد. آفتاب زمستاني، پرندگان و شعرا، مرغ و شاخه، نسيم زندگي، زير درخت سيب از جمله کتابهاي اوست.

پیدا کنم، زیرا صورتش خوب در نیامده است. عکس [مارشال] پورتال در هیچ جا نیست، ما باید به نحوی جبران کنیم، زیرا نمی توانیم عکس رسمی از کنفرانس بدون فرمانده نیروی هوایی داشته باشیم.

گراسیموف به انگلیسی شکسته بسته حرف می زند که آنرا کم کم به خاطر می آورد. او پیرمردی است که مدتها قبل از جنگ اول جهانی به عنوان طراح ساختمان در محلی به نام کوژلف^{۱۱۰} کار می کرده است. او نقشه دو ساختمان بزرگ برای کارخانه شرکت انگلیسی بسته بندی گوشت را می کشد و در طول دوسالی که صرف نظارت این کار می کند انگلیسی یاد می گیرد. گراسیموف می گوید شیفته هنر مدرن است و پیشنهاد می کند که نسخه ای از مجله استودیو^{۱۱۱} را برای من بفرستد که زمانی دیده است، تا شاید بتوانم پرتره خود نویسنده مقاله ای را که فکر می کنم گفت سر دبیر مجله استودیو هم هست برایش معلوم کنم. من برای چنین کاری صلاحیت ندارم، ولی می توانم به دست پرفسور بوئس^{۱۱۲} شاگرد قدیمی لیونل^{۱۱۳} و استاد فعلی تاریخ هنر در دانشگاه لندن برسانم. او در حال حاضر مدیر اجرایی شورای فرهنگی بریتانیا در خاورمیانه است و در حال گذراندن چند هفته ای در ایران. پرفسور چند روز اول را نزد من اقامت داشت و من او را میهمانی بسیار خوش مشرب و جالب یافتم. چند روز پیش درباره نقاشی در انگلستان سخنرانی کرد که با استقبال شدید ایرانیان روبه رو شد که نه چیزی در مورد نقاشی انگلیس می دانند و نه در مورد موسیقی انگلیس.

فکر می کنم داستان برایانت^{۱۱۴} را نقل کردم که وقتی روسیه در جنگهای ناپلئونی متحد بریتانیای کبیر بود سربازان روس در [بندر] یارموث [انگلستان] پیاده می شوند و با نوشیدن روغن چراغهای خیابان موجب شگفتی می شوند. اخلاف

۱۱۰. Kozolv، نام سابق شهر میچورنسک در غرب نامبوف.

111. *The Studio*

۱۱۲. T. S. R. Boase (۱۸۹۸-۱۹۷۴). استاد تاریخ هنر در دانشگاه لندن و مدیر مؤسسه کورتلود (۱۹۳۷-۴۷). نماینده کل شورای فرهنگی بریتانیا در خاورمیانه. رئیس کالج مگدالن در دانشگاه آکسفورد از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۸.

۱۱۳. A. Lionel F. Smith (۱۸۸۰-۱۹۷۲) برادرزن ریدر بولارد. بازرس کل آموزش و پرورش در عراق از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱. رئیس آکادمی ادینبورو از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵.

۱۱۴. Sir Arthur Bryant (۱۸۹۵-۱۸۹۹). تاریخدان و روزنامه نویس. کتابهای بسیار خواندنی او در مورد بریتانیا در جنگهای عصر ناپلئون مانند سالهای تحمل (۱۹۴۲) و سالهای پیروزی (۱۹۴۴) بسیار مورد توجه خوانندگان رمانهای جنگی قرار گرفت.

آنها حتی از قوه تشخیص کمتری برخوردارند. روغن چراغهای خیابان در یارموث احتمالاً روغن نهنگ بوده، ولی راننده روس امروزی هر چیزی را می‌نوشت. ظاهراً رانندگان روس در اینجا خوردن الکل تهیه‌شده برای روشن کردن موتورهای دیزل را باب کرده‌اند. اخیراً بعضی از آنها در سلطان‌آباد میهمانی داشته‌اند. شاید به دلیل تمام کردن عرق خالص و شاید به دلیل آنکه دنبال چیز قوی‌تر بودند محلول ضدیخ را می‌نوشتند. مایه‌ای که فقط بوی آن انسان عادی را دچار وحشت می‌کند. من دو یا سه روز بعد از سلطان‌آباد عبور کردم. نه نفر از رانندگان مرده بودند و یکی برای تمام عمر کور شده بود و تعدادی دیگر کم‌وبیش بدحال در بیمارستان نظامی آمریکاییها بستری بودند.

نمی‌دانم چه کسی لوح چرچیل^{۱۱۵} را برای شرکت گلد اسمیت و سیلور اسمیت طراحی کرده، به هر حال شکل حروف آن خیلی زیباست. متأسفانه نمونه طرح آن بر روی کاغذ مسیر کندی را طی کرد و تازه همین اواخر به دست من رسید، ولی آقای چرچیل آن را دیده و رضایتبخش تشخیص داده، بنابراین کار پیش خواهد رفت. می‌ترسم لوح قبل از آخر ژوئن – زمانی که امیدوارم عازم انگلستان شوم – به دست من نرسد، بنابراین پرده‌برداری از آن تا پاییز به تعویق خواهد افتاد. ممکن است لوح را با خودم بازگردانم، به شرط آنکه وزن آن از بیست و چهار پوند بار خودم کسر نشود.

از حالا تا عزیمتم به انگلستان حوصله‌ام سر نخواهد رفت. هنوز رایزن ندارم و حتی وقتی جانشین هولمن بیاید مقدار زیادی کار خواهد بود و مثل همیشه عده زیادی میهمان. نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس^{۱۱۶} با یکی از کارمندانش فردا وارد می‌شود. دو روز بعد کنسول زابل^{۱۱۷}، بعد هم افسر ارشد جدید نیروی دریایی در خلیج فارس از راه می‌رسد. در یکی از روزهای ماه ژوئن کارو^{۱۱۸} وزیر مسئول در امور خارجی هند برای چندروزی نزد من خواهد بود و جز آن. در طول چند هفته گذشته شماری از افراد جالب، بخصوص بوئس که گفتم، نزد من اقامت

۱۱۵. مقصود لوح سیمین سالن ناهارخوری سابق‌الذکر است.

۱۱۶. Sir Geoffrey Prior (۱۸۹۶-۱۹۷۲). نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس در سال ۱۹۳۹. عضو شورای جنگ خاورمیانه به عنوان نماینده حکومت هند در سال ۱۹۴۱.

۱۱۷. Robert Antony Clinton-Thomas متولد سال ۱۹۱۳. نایب‌کنسول زابل از سال ۱۹۴۲.

118. Caroe

داشتند و همچنین یکی از دبیران وزارت خارجه به نام تامپکینز^{۱۱۹}. او در بئرالحکیم^{۱۲۰}، جایی که هنگام سقوط طبرق^{۱۲۱} افسر رابط با فرانسویان بود، دستگیر می‌شود و پس از متجاوز از هفت هفته راهپیمایی با دو همراه، به کمک ایتالیاییها از دست ایتالیاییها فرار می‌کند.

عالیجناب فیلیپ کلیتون^{۱۲۲} یا به عبارت دیگر تویی کلیتون چند روز اینجا بود و برای صرف ناهار نزد من آمد. بعد از قاضی‌عسکری بودن و خدمت در نیروی هوایی، حالا به سرویس بازرگانی پیوسته است. او با نفتکشها در اطراف سفر می‌کند و اعتقاد دارد کسی به ماهیت خطرناک کار نفتکشها توجه لازم را مبذول نمی‌دارد. کلیتون می‌گوید با بعضی از انواع بنزینهای جدید، برای آتش گرفتن نفتکشها نیازی به برخورد آنها به اژدر وجود ندارد و یک تصادف هم همین نتیجه را در بر خواهد داشت. آقای کلیتون باید به خوبی بیش از شصت سال را داشته باشد، ولی هنوز پرتوان است و ذهن آرام و شوخ طبعی دارد.

در میان سایر میهمانان ضیافت ناهار من یک استرالیایی بود به نام هورلی^{۱۲۳}. او عکاس چندین گروه اکتشافی در قطب جنوب بوده و به اینجا آمده تا از مناظر ایران عکس بگیرد؛ و یک میهمان دیگر که کشیش مبلغ انجمن کلیسای انگلیکان بود. من آنان را به یکدیگر معرفی کردم و کلیتون که فهمید هورلی اهل سیدنی است، گفت او خودش یک استرالیایی «واقعی» است و در یک منطقه پرت کوئینزلند^{۱۲۴} که دویست میل با پزشک و پانصد میل با کشیش فاصله داشت به دنیا آمده است. او در سر میز ناهار بدون آنکه خود را تحمیل کند، متکلم وحده بود. دو آمریکایی حاضر شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته بودند.

119. Tompkins

۱۲۰. یکی از روستاهای لیبی واقع در جنوب شرقی طبرق. این دو ناحیه در جنگ دوم جهانی بخصوص پس از آنکه رومل آنرا اشغال کرد در ژوئن ۱۹۴۲ صحنه جنگهای خونینی بود.
۱۲۱. بندری در جاده ساحلی لیبی در شمال آفریقا. طبرق در دسامبر ۱۹۴۰ به تصرف انگلیسیها درآمد ولی از ماه مارس تا نوامبر ۱۹۴۱ آلمانیها آنرا اشغال کردند. در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۲ رومل آنرا محاصره کرد و بالاخره در سیام نوامبر ۱۹۴۲ مجدداً به اشغال انگلیسیها درآمد.

۱۲۲. Philip («Tubby») Clayton (۱۸۸۵-۱۹۷۲). خانه تالبوت را در پایه رینگه به سال ۱۹۱۵ تأسیس کرد که در سال ۱۹۲۰ به ت. و. س. مبدل شد که مطابق لفظ مئورس تالبوت هاوس است.
۱۲۳. F. J. Hurley عضو هیئت اکتشافی «شکلئون» از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷. عکاس رسمی دیسکآوری در سفرهای اکتشافی سال ۱۹۳۲ و ۱۹۳۴.

124. Queensland

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**شانزدهم مه ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۲/۲۶]**

طبق گزارشی که به طور محرمانه به وسیله کاردار سفارت آمریکا برای من ارسال شده، او توصیه کرده دو کارمند ناشایست هیئت مستشاری و همچنین پسر دکتر میلسپو که جوان هیجده ساله فضول جلفی است و کمک او به اصلاح امور اقتصادی منحصر به ایجاد تصادف میان دو اتومبیل اداری ایران بوده است، به فوریت از ایران اخراج شوند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**هشتم ژوئن ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۳/۱۸]**

میلسپو به خاطر ندانم کاری و نداشتن شم سیاسی کارها را برای دوستانش مشکل می‌کند. چند روز پیش او مصاحبه‌ای انجام داد و مطابق گزارش در آن گفته است: ارتش، ژاندارمری و شهربانی ایران در شکل کنونی‌شان غیر ضروری است و اگر مخارج اضافی پیشنهاد شده این نیروها تصویب شود، هر نوع هزینه قابل توجه برای بهداشت، آموزش و پرورش و کشاورزی غیر ممکن خواهد بود.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه**بیست و سوم ژوئن ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۴/۲]**

در دوم ژوئن طی مراسمی با حضور سران هیئتهای سیاسی و بسیاری از مقامات ایرانی از جمله نخست وزیر، سه خیابان مهم در تهران به اسم آقای چرچیل، رئیس جمهور روزولت و مارشال استالین نامگذاری شد. شهردار^{۱۲۵} سخنرانی کرد و در پاسخ، نمایندگان سه کشور بیاناتی ایراد کردند.

از سه خیابان مذکور خیابان چرچیل از همه مهمتر است. این خیابان از جلو سفارتخانه بریتانیا، سفارتخانه شوروی، سفارتخانه فرانسه و خانه نماینده پاپ می‌گذرد. استالین با یک موزه گول خورد^{۱۲۶}، به روزولت یک موزه هم نرسید. پرفسور فلوری دو هفته پیش سخت دچار بیماری آنفلوآنزا شد و از آن موقع در

^{۱۲۵}. عباسقلی گلشانیان.^{۱۲۶}. مقصود موزه ایران باستان در انتهای جنوبی خیابان استالین سابق و میرزا کوچک خان فعلی است.

بیمارستان بوده است. او امروز مرخص می‌شود. فلوری و همتایش دکتر ساندرز با اولین هواپیما که احتمالاً فردا پرواز خواهد کرد به مسکو می‌روند. دو آمریکایی عضو این هیئت مشترک بیش از یک هفته پیش عزیمت کرده‌اند. دکتر ساندرز تقریباً با حالت شرمساری نزد من اقامت گزید. پرفسور فلوری برای پزشکان ایرانی درباره پنسیلین سخنرانی کرد. پزشکان ایرانی شیفته تهیه آن شده‌اند. این از آن چیزهایی است که برای پزشک ایرانی جاذبه دارد. معجزه‌ای آسان که می‌تواند در ازای مبلغی کلان برای مردم ثروتمند انجام دهند. پزشکان ایرانی ملزم هستند با اجرای قانونی که مقرر می‌دارد هر پزشک پس از فراغت از تحصیل باید دو یا سه سال را در ولایات بگذرانند، خدمت بیشتری بکنند، اما زندگی در ولایات کسل‌کننده است و پول زیادی برای اندوختن در آنجا وجود ندارد. بنابراین پزشکان جوان با اعمال نفوذ یا رشوه خودشان را از این الزام خلاص می‌کنند. مثلاً با گرفتن یک حکم که محل تابستانی سفارتخانه ما در فاصله هفت میلی تهران جزو «ولایت» محسوب می‌شود.

برگرفته از صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳ شترها باید بروند

در سال ۱۹۴۴ این اقبال را داشتم که بار دیگر برای مشورت به وطن فراخوانده شوم... برای اقامت در انگلستان زمان وحشتناکی بود. موشکهای ۱۳۷۱ فرودمی آمدند، پیاده‌شدن نیروها در ساحل نورماندی در حال تحقق بود. انسان می‌توانست تدابیر و اعمال فروتنانه‌ای را ببیند که کمک می‌کرد تا نیروهای نظامی در خارج دوام آورند. خانه ما در آکسفورد به علت گستردگی خانواده ما از مقررات اسکان دادن دیگران معاف بود، ولی در سال ۱۹۴۰ یک خانواده شش نفری در آن پذیرفته شده بود که حملات هوایی آنان را از جنوب رانده بود. در باغچه جلویی چیز عجیب و غریب کوچکی وجود داشت که فهمیدم یک آشپزخانه صحرایی است. همسرم سرپرست یک گروه کوچک «خدمت داوطلبانه زنان» بود که به دلیل مسئولیتهای خانوادگی

۱۲۷. German Vergeltungs Waffe eins، سلاح انتقامی شماره یک آلمان. بمبهای هدایت‌شونده (Robot bomb) که آلمانیها از آن و نوع پیشرفته‌تر آن ۷۲ در اواخر جنگ علیه انگلستان استفاده می‌کردند.

یا سن و سال نمی‌توانستند از خانه‌هایشان دور شوند و تعهدات محلی گوناگونی پذیرفته بودند، مثل تهیه چای و غذا در طول بمباران و سایر بلاها. همسرم گفت ساختن آشپزخانه صحرایی از لحاظ آوردن آجر، چیدن آن و سیمانکاری را زمانی که متوسط سن آنان زیر شصت سال بود انجام داده‌اند. به‌نظرم رسید هر کسی که می‌توانسته روی پای خود بایستد دوسره کار کرده است. محدودیتهایی وجود داشت و کمبودهایی و نگرانیهایی، ولی ناله و شکوه خیلی کم.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه هشتم اوت ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۵/۱۷]

[رضاشاه در بیست و هفتم ژوئیه ۱۹۴۴ در آفریقای جنوبی درگذشت] امیدوارم همان‌طور که شاه فعلی می‌خواهد، امکان داشته باشد جنازه شاه سابق را با هواپیما حمل کنند. درباره ایران به‌طور ضمنی ابراز تمایل کرده است که اگر نشود جنازه را با هواپیما آورد با ناو جنگی بیاورند. از این نظر حمایت نکردم، ولی این حاکی از آن است که درباره از فکر حمل جنازه با یک نفتکش راضی نیست.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه پانزدهم سپتامبر ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۶/۲۴]

شاه از سفیرکبیر اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] در قاهره اظهار قدردانی کرد، ولی این تقاضا را داشت که برادران او باید تا زمانی که بتوان شرایطی جهت ادامه تحصیل‌تشان در جای دیگر فراهم کرد در قاهره زندگی کنند. شاه مایل است آنان به آمریکا بروند. من پیشنهاد رفتن هیچ‌یک از آنان را به انگلستان نکردم، چون اعتقاد دارم هر جا بروند باعث دردسر خواهند بود. لژیون خارجی فرانسه می‌توانست بهترین شرایط آموزشی را برای آنان فراهم کند، ولی کوتاهی شد. آنان بهتر است به‌جایی بروند که به‌هیچ‌وجه پای ما در آنجا به میان کشیده نشود.

تهران - بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۷/۲]

از مسافرت لذت بردم، بخصوص روزی که مجبور شدم در بریتول بمانم، چون

که گزارشهای هواشناسی خیلی بد بود. پرواز بین انگلستان و جبل الطارق یا شمال آفریقا هنوز فقط در شب انجام می‌گیرد، مبادا که هواپیمای دشمن در اطراف باشد. من پالتوی پوستی را که برای ماتیو آورده بودم پوشیدم و تا حدود ساعت چهار که از گرمای شدید بیدار شدم خوابیدم. بخاری هواپیما را روشن کرده بودند. در جبل الطارق از سوی آجودان مخصوص با پیامی از طرف فرماندار^{۱۲۸} که از من می‌خواست برای حمام و صبحانه به نزدش بروم مورد استقبال قرار گرفتم. پیامی دلپذیر برای مردی گرم‌زده و کثیف. از آجودان مخصوص پرسیدم آیا نامش ریکتس^{۱۲۹} است، ولی او کس دیگری بود. ریکتس نامزد دختر دیگر کریس است. منظورم آن دوست من نیست که عضو «زنان بسیجی نیروی دریایی» در جبل الطارق است. او می‌بایست «پگی»^{۱۳۰} دختر جوان‌تر را که ده‌برابر خواهرش عقل و شخصیت دارد انتخاب می‌کرد. من اطمینان دارم، چون آنان هر دو در تهران نزد من اقامت داشتند. ما توقف کوتاهی در الجزیره و قصرالبخاری^{۱۳۱} داشتیم و حدود ساعت پنج صبح به قاهره رسیدیم.

از اینکه در خانه وزیر دولت [انگلیس] در قاهره استراحت می‌کردم خوشحال بودم. خانه به یک یهودی ثروتمند تعلق دارد. وجه مشخصه خانه کتابخانه‌ای است شامل انبوهی از کلیات آثار که نشان می‌داد لایشان باز نشده و یک خزینه حمام بزرگ با چنان ابعادی که آدم برای دیدن زنان حرم (هرچند به عبث) به اطراف چشم می‌دوزد.

با دیدن رؤسای همه قسمت‌هایی که با آنها کار داشتیم دو روز جالب را گذراندم. نه، یک روز و نصفی، چون بعد از ظهر روز بعد نیروی هوایی سلطنتی در چشم‌بهم‌زدنی مرا به بیت المقدس، یا در واقع به فرودگاه لیدا^{۱۳۲} برد. در آنجا برترام تامس^{۱۳۳} چاق و چله که پیراهن نظامی تنومندیش را پنهان می‌کرد به استقبال من آمد. او سرهنگ تمام است و ضمناً مدیر مرکز مطالعات عربی. این مرکز به نظر من جالب آمد و از بازدید آن خوشحالم. طرح تأسیس آن دو سال پیش مورد بحث قرار

۱۲۸. Sir Thomas Eastwood (۱۸۹۰-۱۹۵۹)، فرماندار جبل الطارق از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۷.

129. Ricketts

130. Peggy

۱۳۱. شهرکی در فاصله ۲۲۰ کیلومتری شرق الجزایر.

۱۳۲. Lydda، نام سابق شهر لود در اسرائیل.

۱۳۳. Bertram Thomas (۱۸۹۲-۱۹۵۰) کاشف و مستشرق. نخستین اروپایی که از ربع الخالی

عربستان عبور کرد. اولین مدیر مرکز خاورمیانه‌ای مطالعات عربی از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶.

گرفت و وزارت خارجه و وزیر دولت در امور خاورمیانه شدیداً از آن حمایت کردند و اینک حدود سه ماه از تأسیس آن می‌گذرد. نیروی زمینی و نیروی هوایی سلطنتی عده‌ای از افسران جوان لایق خود را در اختیار این مرکز گذاشته‌اند و قرار است آنها یک دوره فشرده زبان عربی و تاریخ و سیاست جهان عرب را بگذرانند. افسران، تمام پیش از ظهر، را زیر نظر سه یا چهار معلم نوبتی عربی می‌خوانند: خواندن و نوشتن، مکالمه، مطالعه روزنامه عربی و جز آن. پیشرفتی که در سه ماه کرده‌اند حیرت‌آور است. نه، کلمه درستی به کار نبردم، زیرا چون عربی می‌دانم می‌توانستم ببینم که با پشتکار و موقعیتی که این افسران جوان داشتند می‌بایست تا آن اندازه را بدانند. اما آنچه آنها در مدتی چنین کوتاه یاد گرفته بودند به یادم آورد که من در کمبریج در ترم اول یا حتی ترمهای بعدی چقدر کم یاد گرفتم. میزان پیشرفت کند به خاطر تنبلی نبود – هرچند بیشتر به علت علاقه عمیق من به علوم اجتماعی در آن موقع و صرف نکردن اوقات روزانه‌ام روی تکالیف بود – بلکه به جهت این واقعیت بود که برای مشغول داشتن گروه کوچک معلمانی که برای ما «دانشجویان مترجمی» وجود داشت، عربی، فارسی و ترکی را یک‌دفعه با هم شروع کردیم. روشی از این گیج‌کننده‌تر نمی‌شود در نظر گرفت. این سه زبان به سه خانواده و نظام دستوری متفاوت تعلق دارد. نظام دستوری زبان عربی و ترکی برای کسی که تا آن موقع با زبانهای هندواروپایی سروکار داشته بود، کاملاً نامأنوس است. درست است که زبان ترکی و فارسی از حروف عربی استفاده می‌کنند – البته ترکیه آن را قدغن کرده است – و ترکی و فارسی هر دو تعداد زیادی کلمات عربی دارد که تا حدی کاملاً برای مقصود واحدی به کار می‌رود – مثل عنصر یونانی و لاتین در زبان انگلیسی – ولی حروف در سه زبان به صورت مشابهی تلفظ نمی‌شود. در حالی که زبانهای فارسی و ترکی هر دو عنصر عربی را مقداری اعوجاج می‌دهند، اما نه به یک شیوه. حالا می‌توانی تصور کنی که چقدر من به این افسران که می‌توانستند روی یک زبان کار کنند و بجز خواندن و گوش کردن به سخنرانیها در مورد سابقه مطالعات عربی کاری نداشتند حسودیم شد. این را هم می‌توانم اضافه کنم که علاوه بر سروکله‌زدن ما با سه زبان جدید، در اولین ترم خودمان مجبور بودیم در همان ترم درسهایی که تصور می‌شد ما را با حقوق اساسی انگلستان کاملاً آشنا می‌کند بخوانیم، درسهایی که وقتی یک سال بعد امتحانش را دادیم به کل

فراموش کردیم. برای حسن ختام تحصیلاتمان، در ترم دوم - حداقل دو نفر از ما که شاگردان درسخوانی بودیم - شروع به خواندن روسی کردیم. به هر کسی که به شرق علاقه داشت (که من نداشتم) تلقین می‌شد که با پرفسور براون کار کند. او یکی از بزرگترین مستشرقان همه دورانها و یکی از بهترین و جالب‌ترین افرادی بود که تا آن موقع دیده بودم، ولی جدا از این، برنامه دو ساله‌ای که ما دنبال کردیم، تا حد زیادی وقت تلف کردن بود.

من دو شب را در یک مسافرخانه اتریشی، جایی که افسران کارآموز در آن اقامت دارند گذراندم. برترام تامس اطراف را به من نشان داد. خاطره من از وقتی که چند سال پیش در بیت المقدس بودم جالب نبود، اما این بار آن را جبران کردم. آن دفعه من با مردی که مثل خودم بی اطلاع بود، اماکن خارج از دیوارهای شهر قدیمی را که ساختگی و مبتذل به نظر می‌رسید بازدید کردم. این دفعه در قسمت قدیمی شهر که درواقع مسافرخانه هم در آنجا بود گردش کردم. حتی اگر آنچه به این جاها نسبت می‌دهند از نظر تاریخی صحیح نباشد، ولی همه این جاها وجود داشته است و احتمالاً نزدیک مناطقی است که اماکن تاریخی محسوب می‌شود. فکر می‌کنم افسران کارآموز سخنرانی من درباره ایران را خسته کننده نیافتند. من این سخنرانی را با کمی تغییر در شکل آن چندین بار ایراد کرده‌ام، بنابراین بیان آن آسان است. روز بعد این سخنرانی را در دانشکده افسری در حیفا برای عده زیادی از افسران که همگی آنها در جبهه بوده‌اند و در حال گذراندن دوره هستند تکرار کردم.

روز بعد نیروی هوایی سلطنتی مرا به لیدا برد، جایی که هواپیمای خطوط هوایی بریتانیا فراخوانده شد تا مرا سوار کند. از پرواز حیفا به لیدا خیلی لذت بردم، چون برای دیدن منطقه در ارتفاع هزاروپانصد پا پرواز می‌کردیم. این پرواز و پرواز از قاهره به لیدا با هواپیمای دونفره «پراکتر»^{۱۳۴} انجام شد. به وابسته هوایی خودمان این مطلب را متذکر شدم و او گفت: «آه قارقارکی که خواهرم را به کشتن داد.» قبل از ترک انگلستان گزارش آن را در مطبوعات دیده بودم: «دختر بزرگ لرد رانسیمن یک خلبان مسیر واحد، در سقوط هواپیما کشته شد.» شوهرش هم که یک خلبان بود مدتی نه چندان پیش در حادثه مشابهی (هرچند نه با یک پراکتر - فکر می‌کنم) کشته شد.

تهران - پانزدهم اکتبر ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۷/۲۳]

برای نخستین بار از زمانی که نزدیک به پنج سال پیش به اینجا آمدم شاخص قیمت‌ها تنزل اندکی نشان می‌دهد. تا حدی به دلیل آنکه جیره‌بندی قند و چای و قماش کم‌کم تأثیر خود را می‌گذارد، اما بیشتر به دلیل اخباری است که از اروپا می‌رسد. بنکداران که کالاها را نگه داشته بودند کم‌کم نگران شده‌اند که ممکن است گرفتاری پیدا کنند و در نتیجه قیمت‌ها افت چشمگیری داشته است. این تأثیر تازه دارد در بازار خرده‌فروشی احساس می‌شود، اما علائم امیدوارکننده‌ای وجود دارد. آخرین چیزهایی که مشمول تنزل قیمت خواهد شد اقلام عمده مواد غذایی (بجز نان، که تحت نظارت است) یعنی گوشت، سبزی، میوه، شیر و کره است. همه اینها تحت اختیار حلقه‌ای از دلالات است و هر کسی را که بخواهد زیر قیمت بفروشد خُرد می‌کنند. هر دولتی جز ایران بود در این مورد کاری می‌کرد. شاید اینها هم بکنند. شهردار جدید و فعالی هست^{۱۳۵} که قصد دارد بازاری زیر نظر شهرداری باز کند که در آن تولیدکنندگان بتوانند، با کنار گذاشتن واسطه‌ها، اجناس خود را مستقیماً بفروشند، اما از آنجا که این کار باید به دست مأموران انجام شود شاید وقت زیادی بگیرد.

من تازه از میهمانی چای افغانها به مناسبت تولد پادشاه افغانستان^{۱۳۶} برگشته‌ام. میهمانی شلوغی بود و محل میهمانی داغ، و هواگرانباز از خطابه‌های «همتای عزیز» و «عالیجناب». هیچ چیز مانع رفتن من نمی‌شد جز این فکر که فقط یک سال از این مأموریت مانده است و آنگاه دیگر هرگز مجبور نخواهم بود مؤدب باشم. حتماً این خبر در مطبوعات انگلستان فاش شده که شرکتهای انگلیسی و آمریکایی خواستار امتیاز نفت در جنوب و دولت شوروی متقاضی امتیاز نفت شمال شده است؛ و اینکه دولت ایران تصمیم گرفته است تا پایان جنگ دست به هیچ اقدامی نزنند. شاید دولت ایران احساس کرده است که دادن امتیاز نفت شمال در چنین فرصت کوتاهی خطرناک باشد (از نفت جنوب اطلاعاتی در دست است، اما در مورد شمال اطلاعات چندانی وجود ندارد) و شاید به این واقعیت توجه داشته است که هر «شرکت» شوروی در واقع خود دولت شوروی خواهد بود. به نظر غیرعادی می‌رسد که دولت شوروی، با حذف کامل شرکتها و افراد خارجی،

۱۳۵. غلامحسین ابتهاج.

۱۳۶. محمدظاهرشاه.

همه چیز را در کشور خود اداره کند و آن وقت خواستار کسب امتیاز در کشوری دیگر شود. ایرانیان همه چیز را در مورد اوضاع شوروی می دانند. چون هفت یا هشت سال پیش حدود چهل هزار ایرانی که نخواستند تابعیت شوروی را بپذیرند مجبور به ترک روسیه شدند - البته بدون آنکه پشیزی به همراه آورند، هرچند برخی از آنان کاملاً متمول بودند. اما یکی از چیزهایی که آدم از تماس با روسها می آموزد این است که مفهوم «معامله به مثل» برای آنان با آنچه ما از این عبارت می فهمیم متفاوت است.

درباره اشغال بلغارستان به وسیله روسیه و خروج آلمانیها از یونان چه می گویی. ناظر خارجی شاید بیندیشد که احتمالاً راه داردانل^{۱۳۷} به روی ارسال ملزومات جنگی با روسیه باز خواهد شد. اگر این اتفاق بیفتد نتیجه اش این خواهد بود که اهمیت ایران به عنوان راه ارتباط با روسیه کمتر شود. در آن صورت هزینه های متفقین در ایران احتمالاً کاهش خواهد یافت و قیمتها در قیاس با طرق دیگر تنزل بیشتری خواهد کرد. این تغییر مثبتی خواهد بود، اما از سوی دیگر هزاران آدمی که سالها در استخدام متفقین بوده اند و نه تنها حقوق بلکه جیره هم دریافت می داشته اند، الزاماً اخراج می شوند؛ و این مسئله ای ایجاد خواهد کرد که ایرانیان به تنهایی نخواهند توانست از عهده آن بر آیند. ما ناگزیر باید کمک کنیم، یعنی مردانی را که در طول جنگ جذب بنادر و راه آهن شده اند به خانه هایشان بفرستیم.

شنیدن اینکه تقریباً هر روز حداقل چند اژدر پرنده^{۱۳۸} به سوی انگلستان پرتاب می شود دردناک است. امیدوار بودم که وقتی ساحل فرانسه به تصرف درآید ما بتوانیم بدون روبه روشن شدن با خرابیهای جدید بازسازی را شروع کنیم.

«م» نوشته است که آیا می تواند خارج از جدول زمانبندی خاموشیها سر کند یا نه. مقررات را که خواندم مطمئن شدم که می تواند. این به معنی صرفه جویی در وقت و کم شدن دردسر خواهد بود - و نپوشاندن در و پنجره و تهویه بهتر. نمی دانم چه کسی مسئول طرحهای اصلی برای بازسازی شهرهای ویران شده خواهد شد. وقتی از بیت المقدس می گذشتم شنیدم که هریسن^{۱۳۹} مهندس معماری

۱۳۷. تنگه ای به طول ۲۸ میل و عرض حدود ۴ میل که دریای مرمره را به دریای اژه متصل می کند.

۱۳۸. منظور موشکهای V۱ است.

۱۳۹. Austen Harrison، مهندس معمار دولتی در فلسطین. ابتدا کاخ دولت و سپس مقر سازمان ملل،

که برخی از شیکترین ساختمانهای جدید آنجا را ساخته است به مالت فرستاده شده تا بازسازی آن را به عهده بگیرد. اگر همه انتصابها در انگلستان همین قدر معقولانه باشد، ما به جبران خسارات وارده در طی جنگ تاوان هنری^{۱۴۰} بیشتری خواهیم پرداخت.

شورای فرهنگی بریتانیا خوب کار می‌کند. تقاضا برای کلاسهای انگلیسی فوق‌العاده زیاد است و با کارکنانی که در زمان جنگ می‌توان تأمین کرد برآوردن کامل این تقاضا ناممکن است. این تقاضا چنان ناگهانی بوده است (قبلاً کلاسهای فرانسه عمدتاً متقاضی داشت) که معدود ایرانیانی هستند که قادر به تدریس انگلیسی باشند؛ و هزاران انگلیسی‌آموز بالقوه همه انتظار دارند که معلمشان انگلیسی باشد. در زمان صلح می‌توان مردان و زنانی را که خوب انگلیسی آموخته‌اند برای دوره‌های تکمیلی انگلیسی و روش تدریس به انگلستان فرستاد، اما حتی این کار باید منتظر پایان یافتن مخاصمه با آلمان باشد. درست پیش از بازگشت من، انجمن ایران و انگلیس که شورای فرهنگی بریتانیا آن را تأسیس کرده، رؤیای شب نیمه تابستان^{۱۴۱} را در هوای آزاد اجرا کرده که حتماً خیلی زیبا بوده است. کاش آن را دیده بودم. در میان ایرانیان انگلیسی‌دان برای ایفای نقشهای گوناگون رقابت شدید بوده است، البته بجز نقش تیسبی^{۱۴۲}، که هیچ ایرانی آن را نپذیرفته. یکی از معلمان انگلیسی ایفای آن را به عهده گرفته است. به گمان من لباس زنانه پوشیدن برای یکی از نوادگان داریوش خفت‌بار بوده است^{۱۴۳}.

برای سخنرانی‌ام درباره دیکنز که قرار است روز هفتم نوامبر ایراد کنم به

→ موزه راکفلر و جز آن را طراحی کرد. کالج نافیلد در دانشگاه آکسفورد از جمله کارهای بعدی اوست.
140. Artistic compensation

۱۴۱. از نمایشنامه‌های شکسپیر که در سال ۱۶۰۰ چاپ و منتشر شد.
۱۴۲. Thisbe یکی از شخصیت‌های نمایشنامه رؤیای شب نیمه تابستان: تیسبی و پیراموس در اصل از افسانه‌های قدیمی است در مورد دختر و پسر که از دیدار یکدیگر محروم شده‌اند و به ناگزیر از سوراخ دیواری با هم سخن می‌گویند. روزی که تیسبی به پیراموس می‌گوید: «لبم به لبهای تو نمی‌رسد» قرار ملاقات بر سر گوری می‌گذارند. دختر اندکی زودتر می‌رسد و با دیدن شیر شریزه، دهان به خون آلوده، بالا پوش افکنده و می‌گریزد. پیراموس با دیدن لباس در دهان شیر می‌انگارد که معشوقه را دریده است و با گفتن: «اینک بمیر» خود را می‌کشد. اندکی بعد تیسبی به محل قرار بازمی‌گردد و با تیغه خونین، خون دل خود را می‌ریزد.

۱۴۳. در انگلستان هم نقش زنان را مردان جوان بازی می‌کردند. در سال ۱۶۲۹ (سیزده سال پس از مرگ شکسپیر) یک گروه فرانسوی به لندن می‌رود و برای اولین بار زن‌ها روی صحنه ظاهر می‌شوند. تماشاگران انگلیسی آن قدر آنها را هو می‌کنند که زنان ناگزیر به ترک صحنه نمایش می‌شوند.

بازخوانی کتابهای گوناگونی به عنوان زمینه مشغول بوده‌ام: یکی از تراجم احوال وزلی (برای اثبات نظر خودم که بسیاری از اصلاحات پیش از آنکه دیکنز دست به نوشتن برد آغاز شده بود)، کتاب ماکولی^{۱۴۴} نوشته ترولیان^{۱۴۵} و کتاب درخشان جی. ام. یانگ^{۱۴۶}، به نام عصر ویکتوریا^{۱۴۷}. ترتیبی داده‌ام که سه تن پس از سخنرانی مطالبی از دیکنز بخوانند. هپل دبیر دوم ما، بخشهای توصیفی را خواهد خواند. یکی از آنها صفحات آغازین خانه قانون زده^{۱۴۸} است که لحن کل کتاب را به دست می‌دهد. یکی از اعضای اداره روابط عمومی که در ایفای نقش شخصیت‌های مختلف استاد است یکی دو قطعه طنزآمیز را اجرا خواهد کرد؛ و یکی از معلمان شورای فرهنگی بریتانیا که عالی می‌خواند با قطعه مرگ بیل سایکس^{۱۴۹} و قطعه نمایشی دیگری حسن ختامی برای جلسه خواهد بود. این بهتر از آوردن نقل قول‌های طولانی در متن سخنرانی است. منظور من آن است که دیکنز را نویسنده‌ای انحصاراً معطوف به اصلاحات اجتماعی (و قهرمان این اصلاحات) معرفی نمایم، و اگر قبایی که دارم می‌دوزم به قامت شنوندگان بخورد جای نگرانی نیست؛ هرچند فکر می‌کنم که هیچ چیز در غرور و خودخواهی ایرانی نفوذ نخواهد کرد. شاید کسی چون وزلی بتواند این کار را بکند، ولی در اسلام جایی برای وزلی وجود ندارد.

تغییرات زیادی در کارکنان سفارت کبری صورت می‌گیرد. طی سه ماه گذشته چهار نفر از افراد ارشد ما اینجا را ترک کرده‌اند. لاسلز، رایزن فوق العاده، که ماه مه به اینجا آمد، خواستار سمتی در اروپا شده است و چون دوران سختی را در روسیه و

۱۴۴. مقصود کتاب زندگی و نامه‌های لرد ماکولی است که در سال ۱۸۷۶ منتشر شد.

۱۴۵. Sir George Otto Trevelyan (۱۸۳۸-۱۹۲۸) فارغ التحصیل کمبریج. انقلاب آمریکایی، جرج سوم، چارلز فاکس از تألیفات مهمتر ترولیان محسوب می‌شود.

۱۴۶. George Malcolm Young (۱۸۸۲-۱۹۵۹) سیاسی‌نویس و مورخ انگلیسی.

147. *The Age of Victoria*

۱۴۸. Bleak House اثر چارلز دیکنز.

۱۴۹. Bill Sykes، از شخصیت‌های داستان الیور توئیست نوشته چارلز دیکنز. بیل سایکس از جمله افرادی است که با فاگین کار می‌کند. او عاشق نانسی می‌شود و به علت خیانت دختر او را می‌کشد. روزی که بیل سایکس برای فرار از عذاب وجدان قصد دارد فاگین و گروه تهکاران را ترک کند محل سکونت آنان به محاصره پلیس درمی‌آید و سایکس به قصد فرار به پشت‌بام می‌رود. طناب کوتاهی را حلقه می‌زند و به‌امید آنکه در فاصله نزدیک به زمین طناب را با کاردی که در دست دارد بریده و سالم به زمین برسد حلقه طناب را از سر می‌گذراند و کارد را در مشت می‌فشارد. اما با دیدن افراد پلیس و جماعت گردآمده به دور خانه و چشمان بیگانه معشوق در عالم خیال، تعادل خویش را از دست می‌دهد و از بام به پایین پرت می‌شود و در حالی که حلقه طناب به دور گردنش محکم شده و کاردی در دست دارد جان می‌دهد.

بیروت گذرانده باید به هر چه می‌خواهد برسد. در طول دو ماه آینده ما سه نفر از اعضای ارشد کارکنان دفتری - ستون فقرات سفارت - را از دست خواهیم داد. نیاز به افراد برای تصدی سمتهایی در اروپا و درخواست کارکنانی که مدتهاست در ایران هستند، تغییرات را ناگزیر می‌کند، اما زندگی ما در آینده سخت‌تر خواهد شد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

نوزدهم اکتبر ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۷/۲۷]

وزیر دربار به من اطلاع داد که شاه متقاعد شده است که در حال حاضر به جای آوردن جنازه شاه سابق به ایران آن‌را در یکی از مساجد قاهره بگذارد. این تصمیم عاقلانه‌ای است.

مردی که سابقاً پزشک زندان بود^{۱۵۰}، جهت رضایت عامه و به خاطر قتلهایی که مردم اعتقاد دارند به دستور رضاشاه مرتکب شده بود در ملأ عام به دار آویخته شد.

تهران - دهم دسامبر ۱۹۴۴ [۱۳۲۳/۹/۱۹]

چه زود یکی از قدیمی‌ترین مُقیمان خارجی در ایران شدم. آنچه امیدوارم نشوم مقدم‌السفر شدن است، زیرا آن سمت گاه به گاه کار مختصری هم دارد. من از ته فهرست وزرای مختار، به ردیف دوم فهرست سفرای کبار بالا آمده‌ام، اما اطمینان دارم که سفیر کبیر افغانستان که در حال حاضر مقدم‌السفر است، تا پایان مأموریت من دوام می‌آورد. او چون هیچ کار دیگری ندارد بهتر از من از عهده این کار برمی‌آید.

مشغول تدارک ششمین میهمانی کریسمس خود در تهران هستم. دوست ندارم میهمانی بسیار گسترده‌ای داشته باشم، نه فقط بدین خاطر که جمعیت بیش از ظرفیت اتاقهای پذیرایی خواهد بود، بلکه بدین دلیل که مترجمان و کارمندان محلی سفارت، که میهمانی بیشتر به خاطر آنان ترتیب می‌یابد، کاملاً تحت‌الشعاع اکثریت انگلیسیهایی قرار می‌گیرند که ارتباطشان با سفارت کبری از آنها کمتر است. افراد کلوب نظامی ارکستر رقص کوچکی دارند که در برنامه‌های رقص

^{۱۵۰} مقصود احمد احمدی است. او پزشک نبود و فقط مدتی در مشهد به کار داروفروشی اشتغال داشت. احمدی در چهاردهم اکتبر ۱۹۴۴ (۲۲ مهرماه ۱۳۲۳) در میدان سپه مقابل محل سابق کلاتری مرکزی به دار آویخته شد.

هفتگی آنان هنرنمایی می‌کند و اشتیاق بسیار دارند که روز کریسمس در اینجا نوازندگی کنند. پولی به جیب می‌زنند و شامی عالی می‌خورند. کاش می‌توانستیم با موسیقی موتسارت رقصهای منوئه^{۱۵۱} و پولونز^{۱۵۲} بکنیم. اما در این روزها امکان این کار نیست. اگر می‌بود، فکر کنم سربازان آن‌را دوست می‌داشتند. ظاهراً بی.بی. سی فکر می‌کند که نظامیان «هیچ چیز جز جاز را دوست ندارند» اما اشتباه می‌کند. گروهی چهارنفره از بنگاه ملی خدمات تفریحی – شامل یک ویلون‌زن، یک نوازنده پیانو، یک خواننده کنتراآلتو^{۱۵۳}، و یک هم‌نواز – اخیراً به اینجا آمد و کنسرت‌های موسیقی کلاسیک آن بسیار هواخواه پیدا کرد. آنان تعجبی نکردند، چون از برنامه‌هایشان در شمال آفریقا، سوریه و جاهای دیگر هم استقبال زیادی شده بود. من کنسرتی را که در بیمارستان نظامی اجرا کردند شنیدم. بجز دو آواز مربوط به جزایر هبرید^{۱۵۴} که توسط کنتراآلتو خوانده شد که بیشتر از کارهای شوربرت می‌خواند (به آلمانی) تمام کنسرت کلاسیک بود و بی‌شک افراد از آن لذت بردند. این گروه کنسرتی برای روسها، که سینمای خود را به این منظور در اختیار گذاشتند، اجرا کردند و استقبال فوق‌العاده بود. از موفقیت آنها خوشنود شدم، زیرا روسها مبالغ زیادی پول و وقت صرف می‌کنند تا در اینجا موسیقی خوب ارائه کنند؛ و گروه معمولی بنگاه ملی خدمات تفریحی ما در سطح آنها نیست. با این همه این چهار نفر خیلی خوب بودند، بخصوص آیدا بلابی^{۱۵۵} نوازنده پیانو که اغلب برای بی.بی. سی می‌نوازد. گروه می‌خواست برای افراد نظامی آمریکایی هم کنسرت بدهد، اما این پیشنهاد از طرف فرمانده آمریکایی که گفت افرادش موسیقی کلاسیک دوست ندارند با قاطعیت رد شد. امیدوارم این فرمانده اشتباه کرده باشد. یکی از شهرداران سابق بیرمنگام، شخصی به نام تیپ‌تافت^{۱۵۶}، در خاور نزدیک و میانه سفر می‌کند تا برای سربازان سخنرانی کند – بیشتر درباره بازسازی انگلستان بعد از جنگ. او مردی جالب و معقول است و فکر می‌کنم از سخنرانیهایش استقبال زیادی بشود. دیروز اینجا ناهار خورد و از سخنرانی آن‌روز

۱۵۱. Minuet یا Mineutto از رقصهای قدیمی و درباری فرانسه در قرن شانزدهم.

۱۵۲. Polonaise، از رقصهای لهستان که سابقه آن به قرن شانزدهم بازمی‌گردد.

۱۵۳. Contralto، بم‌ترین صدای زنانه.

۱۵۴. Hebridian، مربوط به جزایر هبرید در اسکاتلند.

155. Ida Bellaby

156. Tiptaft

صبح خود به این علت که با بارانی از سؤالات هوشمندانه روبه‌رو شده بود خیلی راضی بود. همان سخنرانی را ساعت سه بعدازظهر، این بار برای گروهی دیگر، ایراد کرد و آنان در مقایسه با مستمعان صبح خیلی بی‌حوصله به نظر رسیده بودند، اما این شاید به غذای نیمروز مربوط باشد. او در مجموع همه‌جا مستمعان خود را بسیار مشتاق دیده بود. از سربازان شنیده بود که سخنرانی من راجع به دیکنز، که یکی دو هفته پیش ایراد کرده بودم، مورد استقبال قرار گرفته؛ و هنگامی که از سیاست در این بخش از جهان صحبت می‌کردیم از من پرسید که آیا نمی‌خواهم پس از بازنشستگی به سخنرانی پردازم. گفتم مایه خوشوقتی بسیار من است که مثلاً درباره روسیه سخنرانی کنم اما مقررات این حرفه - احتمالاً - این کار را مجاز نخواهد داشت. تپ‌تافت متذکر شد که اگر رؤسای هیئتهای سیاسی به نقاط مختلف کشور بروند و برداشتهای خصوصی خودشان را در مورد حوادث و مردم بیان کنند روابط دیپلماتیک دشوار خواهد شد. با این حال گفت که از سوی دیگر مردم مآلاً بیشتر برداشتهای خود را از روابط خارجی از منابعی می‌گیرند که وثوق کمتری دارد.

رایزن فوق‌العاده ما، لاسلز، به زودی مراجعت می‌کند. او خواستار سمتی در اروپا بود و من او را برای احراز چنین سمتی پیشنهاد کردم، اما کارمندان مورد نیاز انتخاب شده بودند. انتظار اوقات راحت‌تری را دارم، چون لاسلز فوق‌العاده پرکار است و واجد همه قابلیت‌ها. تصور می‌کنم که از حالا کارمان کمی تخفیف پیدا کند، اما در حال حاضر نشانه مختصری از آن به چشم می‌خورد. سیل پرونده‌ها چون سلاحی خشاب‌گذاری شده گویی آماده شلیک است؛ و رسیدگی به آنها آدم را چنان مشغول می‌کند که نمی‌تواند آنی غافل شود. نمی‌دانم وقتی بازنشسته شوم و لحظه به لحظه اوقات روز را به طور خودکار به حل و فصل مسئله‌ای مشغول نباشم، آیا احساس کسالت خواهم کرد یا نه. فکر نمی‌کنم چنین احساسی بکنم.

نمی‌توانم بگویم دقیقاً چه وقت در پاییز آینده عازم می‌شوم. امیدوارم پیش از بازنشستگی دو ماه مرخصی بگیرم. اگر موفق به این کار شوم سعی می‌کنم ماه سپتامبر از اینجا حرکت کنم، هنگامی که بیشتر کارکنان سفارت هنوز در انگلستان باشند؛ و تا حد امکان از میهمانیهای خداحافظی اجتناب شود. ^{۱۵۷}سفرکبیر ترکیه

۱۵۷. مقصود جمال حسنو تارای سابق‌الذکر است. اندکی بعد کمال کوپرولو جانشین او شد.

اخیراً از اینجا رفت و به مدت دو هفته نتوانست یک وعده غذا را در خانه خودش صرف کند. اگر بتوانم باید از آن پرهیز کنم.

چند روز پیش ژنرال دوگل از اینجا عبور کرد و من او را در فرودگاه ملاقات کردم.^{۱۵۸} سر ادوارد گریگ^{۱۵۹} جانشین لرد موین بیچاره، قرار است به زودی به قاهره برود و تصور می‌کنم همین روزها برای دیداری از تهران عازم اینجا شود. او چهارمین وزیر دولت در امور خاورمیانه در مدت خدمت من خواهد بود؛ تاکنون با پنج یا شش فرمانده ارتش سروکار داشته‌ام.

از نظر میهمانان خصوصی، یا حداقل کمتر به ظاهر رسمی، کمبودی وجود نداشته است. در حال حاضر به سرهنگی جا داده‌ام به نام نوئل^{۱۶۰} که او را حدود ژوئن ۱۹۱۴ در بصره دیدم، وقتی که تازه فاصله میان حلب تا بغداد را با دوچرخه پیموده بود. آدم جالبی است هرچند قدری وحشی است. شب اولی که اینجا بود شش چراغ برق را بیرون و درون اتاقش تمام شب روشن گذاشت. این کار را نمی‌توانم برای مدت طولانی تحمل کنم.

منتظر میهمانانی از مسکو هستم، یعنی یکی از دبیران در هیئت نمایندگی استرالیا و همسر کانادایی او. از هر دو آنها خوشم می‌آید، بنابراین زحمت زیادی نخواهند داشت. به هر حال شوهر باید به بیمارستان برود. نمی‌توانم بفهمم چرا خودش را به دست پزشکان روسی نسپرده است، که به شهادت خودشان، شهرت فراوان دارند.

یکی از مسائل ما اسکان دادن کارمندان زن است، حال آنکه وقتی به اینجا آمدم فقط یک زن وجود داشت — دوشیزه لمبتون. میهمانسراهای اینجا بد، گران و

۱۵۸. ژنرال دوگل و ژرژ بیدو وزیر امور خارجه روز هفتم آذر ۱۳۲۳ وارد تهران شدند. دوگل دو ساعت بعد از ورود در کاخ مرمر با شاه ملاقات کرد و روز بعد عازم مسکو شد. پیر لافن نماینده حکومت جمهوری فرانسه در ایران و نماینده کمیته نجات ملی فرانسه، سرلشکر ریاضی، حشمت سمیعی، سرهنگ حجازی فرماندار نظامی تهران، کافتارادزه معاون کمیساریای امور خارجه شوروی و سر ریدر بولارد از او استقبال کردند.

۱۵۹. Edward Grigg (۱۸۷۹-۱۹۵۵). نماینده حزب محافظه کار از آلترین چام. معاون وزیر پارلمانی در امور جنگ از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. وزیر مختار مقیم در خاورمیانه از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵.

۱۶۰. Major E. W. C. Noel. از بخش سیاسی هند در آوریل ۱۹۱۵ مسئول دستگیری واسموس، مأمور خطرناک آلمانی شد، و تقصیر او نبود که واسموس از دام گریخت و به مدت دو سال خار چشم متفقین شد. آرنولد ویلسون در کتاب وفاداریهای بین‌النهرین ۱۹۱۷-۱۹۱۴، چاپ انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۳۰، ص ۳۶ می‌نویسد: «نوئل مردی بود که نیروی بی‌حد و حصر و تحمل جسمانی زیاد را با دانش زبان فارسی و رسوم قبیله‌ای پیوند زده بود.»

همیشه پُر است و پانسیون تمیزی هم وجود ندارد. ناگزیر شده‌ایم یکی از ساختمانهای داخل محوطه را تبدیل به یک شبانه‌روزی برای نُه نفر از زنها بکنیم («نُه راهبه») و آنها در حال حاضر، به رغم گرد و خاک و گرما، اسکان یافته‌اند. امیدوارم اشکالی پیش نیاید. بهترین دلخوشکنکی که راهبه‌ها دارند کثیف بودن جاهای دیگر است. خوشحالم این را بگویم ماشین‌نویسی که در انگلستان با او مصاحبه کردم و استخدام شد، نه تنها بسیار قابل است بلکه راضی به نظر می‌رسد. ممکن بود خوشحال و راضی نشود و مرا متهم کند که با ظاهر سازی او را به اینجا کشانده‌ام.

بدترین چیزی که پس از مدت‌ها شنیده‌ام مسئله افراتیون «چپ» در یونان است؛ و بهترین چیز این است که وقتی جنگ با آلمان به پایان برسد، محمولات وام-اجاره، که به نصف تقلیل خواهد یافت، تنها شامل لوازم جنگی خواهد بود. در این صورت ما از محدودیتی که مانع صدور کالاهای موجود در وام-اجاره یا مواد مشابه می‌شود خلاص می‌شویم، اما به خاطر آن مقررات تازه، نتوانسته‌ایم تجارت خارجی خود را برقرار کنیم، حال آنکه آمریکاییها چنین محدودیتی نداشتند.

۱۹۴۵
(۱۳۲۳-۲۴)

تهران - هفتم ژانویه ۱۹۴۵ [۱۳۲۳/۱۰/۱۷]

اخیراً میهمان عزیزی نزد من اقامت داشت - سر فردریک اوگیلوی^۱ - که به تهران آمد تا برای سربازان سخنرانی کند و به کار شورای فرهنگی بریتانیا برسد. همزمان با او شخصی به نام لینگمن^۲ از بخش بازرگانی سیاسی نزد من اقامت داشت که برای چندروزی از بغداد آمده بود. پی بردن به اینکه هر دو آنان در بیلول بوده‌اند باعث شد شامی به شیوه بیلول ترتیب دهم که در آن خودم مجاز به تهیه غذا و پذیرایی باشم. من توانستم نه تن از دانشجویان سابق بیلول را گرد آورم:

سر فردریک اوگیلوی؛ لینگمن؛ سامرس کاکس، دبیراول؛ کلاس^۳، دبیر سوم؛ لاسلز، رایزن؛ آرچیبالد و. دیویس^۴، کنسول؛ مان^۵ (هرچند در ارتش است، ولی در

۱. Sir Fredrick Ogilvi (۱۸۹۳-۱۹۴۹). در کالج بیلول از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰. مدیرکل بی.بی.سی از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۲.

۲. Eric Ralph Lingeman (۱۸۹۸-۱۹۶۶). در کالج بیلول در سال ۱۹۲۱. سفارتخانه تهران در سال ۱۹۲۴. عضو اداره کنسولی شرق از سال ۱۹۲۷. دبیر دوم بازرگانی در سفارتخانه تهران از سال ۱۹۳۰. انتقال به آرژانتین در سال ۱۹۳۳. دبیر بازرگانی در بغداد از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴. مشاور اقتصادی در آتن از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

۳. Arthur Roy H. Kellas متولد سال ۱۹۱۵. در کالج بیلول در سال ۱۹۳۵. هنگ چتر باز در سال ۱۹۴۱. مأمور سرویس اطلاعات نظامی بریتانیا در یونان در سال ۱۹۴۴. دبیر دوم [!] سفارت تهران از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ - ویراستار متن انگلیسی.

۴. Archibald William Davis (۱۹۰۰-۷۹). در کالج بیلول در سال ۱۹۲۰. عضو اداره کنسولی شرق. نایب موقت کنسول در تهران از سال ۱۹۲۳. کفیل کنسولگری در همدان از سال ۱۹۲۶. کنسول در حلب از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱. افسر سیاسی همراه با لشکر دهم هند در عملیات سوریه در سال ۱۹۴۱. کنسول حلب در سال ۱۹۴۱. کنسول تهران از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. کنسول در کرمانشاه از سال ۱۹۴۵ تا

اختیار دولت ایران قرار دارد تا در امر تحویل سهم غله ایران به آنان کمک کند؛ و کارستیرز^۶ (اطلاعات). او دانشجوی سنت آندروز بود، اما دو یا سه ترم را در بیلپول گذراند؛ حسینعلی قراقرلو^۷، یکی از پسران نایب السلطنه سابق ایران، ناصرالملک^۸. فکر می‌کنم این ناصرالملک بود که به مادر بزرگ آن پرده ایرانی را داد که جلو در اتاق پذیرایی اش آویزان کرده است. لطفاً به مادر بزرگ بگو که سر شام از او زیاد صحبت شد.

کلاس اخیراً به تهران آمد تا جانشین هپل (که او هم دانشجوی بیلپول بوده) شود که به آتن منتقل شده است. او تازه به خدمت دیپلماتیک پیوسته بود که جنگ شروع شد. اجازه یافت داوطلب شود و هنگامی که با چتر در تونس فرود می‌آمد زخمی شد و از آن قسمت کناره گرفت. سرانجام با چتر در یونان فرود آمد و نه ماه را تا ورود نیروهای انگلیسی در غاری نزدیک میسین^۹ گذراند. از او پرسیدم که آیا از رفتار ای. ل. آ. اس.^{۱۰} تعجب کرده است. پاسخ داد از مدت‌ها پیش «دم خروس» از یک فرسخی پیدا بود. کلاس عضوی با ارزش است. دبیری درجه یک، هرچند فقط چند ماهی در آغاز جنگ، و دوماهی پیش از ورود به اینجا در این کار سابقه داشته است.

وابسته نظامی این شعر را به مناسبت کریسمس از یک نفر ایرانی دریافت کرده است:

سلام بر تو، میلاد مسعود مسیح،
سلام بر تو، نوروز ناهید،
پیروزی از آن توست که چنان قطعی به نظر می‌رسد،

۱۹۴۶.

۵. A. W. Henry Mann متولد سال ۱۹۰۷. در کالج بیلپول در سال ۱۹۲۵. افسر ارتش در لبنان و سوریه در سال ۱۹۴۲ و در ایران از ماه مه ۱۹۴۳.

۶. A. L. Carstairs متولد سال ۱۹۱۴. در کالج بیلپول در سال ۱۹۳۷. در ارتش هند در سال ۱۹۴۰. اطلاعات بی‌فوردس از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵.

۷. حسینعلی قراقرلو، متولد سال ۱۹۰۷. در کالج بیلپول در سال ۱۹۲۵.

۸. ابوالقاسم خان ناصرالملک قراقرلو بجز حسینعلی یک پسر به نام محسن و یک دختر به نام فاطمه (همسر حسین علا) داشت.

9. Mycenae

۱۰. E.L.A.S.، نهضت مقاومت در یونان به رهبری کمونیستها که به قلع و قمع سایر گروهها پرداخت و بدین سان باعث جنگ داخلی شد.

و صلح جهانی که رهبری صدیق چون تو دارد.
 خدا گامهایت را به سوی وطن هدایت کند،
 وطن عزیز آنجا که عزیزانت چشم انتظار تواند.
 خداوند آسایش و عمر درازت دهد،
 در سرزمین دلکش - وطن.

فکر نمی‌کنم این شعر همسنگ شعری باشد که لیونل خبرش را داد، و در آن یک نفر ارمنی قدردانی خود را از حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] با قافیه کردن «شمعدانی»^{۱۱} و «آدینگانی»^{۱۲} بیان کرده بود. اما این یکی چندان بد نیست.

پاییز گذشته، وقتی پایان جنگ در اروپا تا قبل از پایان سال محتمل به نظر می‌رسید، همه تجار ایرانی که به کار احتکار مشغول بودند ترس برشان داشت که مبدا ورود کالاهای تازه از خارج قیمت‌ها را بشکنند، و در نتیجه نرخها به طور قابل ملاحظه‌ای پایین آمد. اما وقتی ایرانیان دیدند که ملل اروپایی می‌خواهند به مدتی طولانی‌تر به کشتار یکدیگر بپردازند، نفسی به راحتی کشیدند و باز قیمت‌ها را بالا بردند تا تقریباً به سطح شش ماه پیش رسید. قیمت محصولات داخلی، که بیش از هر چیز توجه مرا برمی‌انگیزد، اصلاً تنزل نکرده است. در ایام کریسمس پارکس از من پرسید که آیا می‌تواند برای میهمانی من گل کلم را از قرار هر دانه‌ای ۱۲ شلینگ (۶۰ پنس) بخرد یا نه. گفتم نه. بودجه من به دنبال تصمیم (پس از دو سال تأخیر) ناظر بر اینکه اعضای اصلی سفارت می‌توانند با محدودیتهایی از مرکز نیروهای زمینی و هوایی و دریایی خرید کنند، تا حدی ترمیم شد. کمک بزرگی است، اما شامل گوشت، سبزی، کره، تخم مرغ، شیر و بسیاری چیزهای دیگر که به قیمت تخم چشم آدم^{۱۳} است نمی‌شود. اما شامل پنیر می‌شود.

هوا بازیهایی معمولی زمستانی‌اش را درمی‌آورد. قرار بود دیروز صبح فرمانده کل عملیات زمینی و فرمانده جدید عملیات هوایی با هواپیما وارد شوند، اما پرواز ناممکن بود، و مجبور شدند زمینی سفر کنند - دو روز به جای بیست و چهار

11. Geranium

12. Friday afternoon

13. cost the eyes in one's head

ساعت. قرار است نزد من اقامت کنند و انتظار دارم ساعت هفت بعد از ظهر سرمازده وارد تهران شوند.

شورای فرهنگی بریتانیا در اینجا ترتیبی داده است تا متجاوز از هفتاد نفر ایرانی را که از دانشگاه‌های بریتانیا فارغ‌التحصیل شده‌اند گرد آورد و برای آنان باشگاهی تشکیل دهد. بیشتر آنان در بیرمنگام و به خرج شرکت نفت انگلیس و ایران تحصیل کرده‌اند و مهندس و دکتر شده‌اند. بیم آن دارم که بسیاری از آنان از کار کردن به مدت چند سال برای شرکت به منظور جبران هزینه تحصیلاتشان سر باز زده باشند. به هر حال... این باشگاه چند روز پیش یک میهمانی داد که من هم به آن دعوت داشتم. در آنجا سه زن انگلیسی دیدم که به ازدواج ایرانیان درآمدہ بودند. در تهران دست کم صد و پنجاه نفر زن فرانسوی زندگی می‌کنند که همسر ایرانی دارند و به نظر می‌رسد خوب با هم کنار می‌آیند، اما من از اینکه بینم دختر انگلیسی مورد احترامم به همسری یک ایرانی درآمد متأسف می‌شوم. به هر حال، دوتا از زنها تحفه‌ای نبودند؛ و یکی که زیرک و اصیل به نظر می‌رسید و جذاب هم بود همسر یکی از معدود ایرانیانی شده که او را می‌شناسم و با معیارهای ما می‌خواند. او دکتر تنها بیمارستان کودکان تهران است. این بیمارستان با حدود ۴۰ تختخواب تازه دو سال پیش تأسیس شد^{۱۴}. باید بگویم که این تنها بیمارستان در ایران است که با کفایت و صداقت اداره می‌شود. دکتر عاملی همه وقت خود را وقف آن کرده است و آدم فوق‌العاده محبوبي است. پزشک معمولی ایرانی صرفاً به دنبال پول می‌دود. پزشکهای بهداری معمولاً داروهای بهداری را به مبلغ گزاف می‌فروشند؛ و مردمی را که از مالاریا می‌لرزند و او مواجب می‌گیرد تا آنها را مجانی معالجه کند، تا کف دستش را نخاراندند^{۱۵} مداوا نمی‌کند. هر کاری که آدم مصلح بخواهد انجام دهد بر صخره نادرستی ایرانی جماعت خُرد می‌شود و از هم می‌پاشد. درست است که حقوقهای دولتی ناچیز است، اما ایرانی نمی‌دزدد تا کسری درآمد خود را جبران کند، بلکه خود را به دست هذیان نادرستی سپرده است تا ظرف یکی دو سال

۱۴. مقصود بیمارستان کودکان به نام «نیکوکاری» است که از محل درآمد حاصل از فروش بلیتهای لاتاری تأسیس گردید. این بیمارستان در جنب کاخ شاهپور علیرضا (محل کاخ سنای سابق و مجلس شورای اسلامی فعلی) بود و دکتر عاملی و دکتر قائمی از جمله پزشکان این بیمارستان محسوب می‌شدند. دکتر عاملی پزشک اطفال نبود و جراح مغز بود. تنها پزشک اطفال در این دوران دکتر فریدون کشاورز بود.

15. until they have crossed his palm with money

ثروتمند شود و یا اگر گیر افتاد پول اضافی داشته باشد تا رشوه بدهد. حال آنکه کشوری که با اتحاد جماهیر شوروی همسایه است باید الزاماً همچون سوئیس شریف و نیرومند باشد.

غرضی در کار نیست، ولی هر چه بیشتر عمر می‌کنم، عمیق‌تر به درستی این گفته پی می‌برم: «قدرت به فساد می‌گراید، قدرت مطلق به فساد مطلق»^{۱۶}.

فکر می‌کنم ایرانیها از نظر خلق و خو خیلی به هندیها شباهت دارند. ایرانیها اذهانی سخت منحرف دارند، که هیچ‌گاه توضیح آشکار هر عملی، هرچند ساده و سراسر است، را نمی‌پذیرد. یادم می‌آید اولین هاول^{۱۷} می‌گفت که وقتی در هند بود بریده جراید ناسیونالیست را از سیملا دریافت می‌کرد، اما از خواندن آنها دست کشید، چون از هر عمل دولت یا هر یک از کارمندان انگلیسی چنان تعبیر و تفسیرهای مفتضح و رذیلانه‌ای به دست می‌داد که خواندن آنها حالش را به هم می‌زد. مطبوعات ایران، یا بخش عمده‌ای از آن، در همین ردیف‌اند. نه نفر از هر ده نفر ایرانی بجز روزنامه هرگز چیز دیگری نمی‌خوانند، و تمام وقتشان را صرف شایعه‌پراکنی و جنجال‌آفرینی و زدن تهمتهای ناروا به همه دوستانشان می‌کنند. شاید به خاطر داشته باشی که حدود ده سال پیش [رضا] شاه ناگهان امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را لغو کرد و در نتیجه مسئله به جامعه ملل احاله شد. من دوسه نفر ایرانی را که برای دفاع از موضع ایران به ژنو رفته بودند می‌شناسم^{۱۸}. آنها اتفاقاً آدمهای تحصیلکرده‌ای هستند که در خارج زندگی کرده‌اند و هرگز در این اعتقاد غریب سهیم نبوده‌اند که انگلستان شاه را برای مقاصد خودش - مقاصدی نامشخص - بر سریر قدرت نگاه داشته است. اینان اذعان می‌کنند که تقریباً همه ایرانیان تحصیلکرده عقیده دارند که مباحثات ژنو کاری نمایشی بوده است، با این منظور که بی‌سروصدا به رضاشاه به صورت ازدیاد حق امتیاز، رشوه‌ای داده شود تا او را همواره در خدمت دولت انگلستان نگاه دارد.

۱۶. سر ریدر بولارد در نقل قسمت اول این گفته کمی اشتباه کرده است. اصل آنکه در تاریخ آزادی نوشته لرد اکتون (۱۹۰۲-۱۸۳۴) آمده چنین است: «هر نوع قدرتی به فساد می‌گراید، قدرت مطلق به فساد مطلق».

۱۷. Sir Evelyn Howell (۱۹۷۱-۱۸۷۷). کارمند کشوری هند. در پنجاب و ایالت سرحد خدمت کرد. در سال ۱۹۴۳ بازنشسته شد.

۱۸. مقصود علی اکبر داور، حسین علا، انوشیروان سپهبدی و نصرالله انتظام است.

تهران - بیست و هفتم ژانویه ۱۹۴۵ [۱۳۲۳/۱۱/۷]

ایرانیان امیدوارند که تهران احتمالاً برای دومین بار به عنوان محل برگزاری کنفرانس بزرگ بین‌المللی انتخاب شود. نمی‌دانم محل کنفرانس کجا خواهد بود، اما هرگز فکر نکرده‌ام که در این فصل سال تهران محل مناسبی باشد. کنفرانس سال ۱۹۴۳، که در پایان ماه نوامبر، در زمستانی ملایم برگزار شد، به اندازه کافی دیر بود. حتی در آن هنگام هواپیماها مجبور شدند به عجله بروند تا بر هوای بد پیشی بگیرند. اگر سران در ماه فوریه به اینجا بیایند، احتمالاً چندین روز گرفتار هوای نامساعد می‌شوند. مخصوصاً آنکه از شمال می‌آید و من تصور می‌کنم که دور بودن از کشور به مدت طولانی برای استالین مناسب نباشد.

به هر حال، میهمانان دیگری از این راه می‌گذرند. به زودی انتظار دیدار نمایندگان را خواهیم داشت که از روسیه دیدن می‌کنند. لرد لوات^{۱۹} همین روزها باید برسد. چهار نفرشان به آسیای مرکزی می‌روند و دیرتر می‌رسند. بقیه، که باید حدود پانزده نفر باشند، قرار است حدود هفتم فوریه برسند. یک چیز هست و آن اینکه نمی‌توان از من انتظار داشت که در آن واحد به پانزده نفر جا بدهم. نمی‌دانم کجا اقامت خواهند کرد، زیرا هتلها تقریباً همیشه پُر است. ناگزیر باید از بیمارستان نظامی خواهش کنیم آنها را بپذیرا شود. من می‌توانم از یکی دو نفر، مثلاً رهبر گروه، آقای والتر الیوت^{۲۰}، پذیرایی کنم. بدم نمی‌آید به یکی دو تن از نمایندگان حزب کارگر جا بدهم و نظریاتشان را درباره اتحاد شوروی بشنوم.

این هفته یکی از جالب‌ترین میهمانانی که تاکنون داشته‌ام نزد من اقامت داشت. از وزارت خارجه به ما اطلاع رسیده بود که یک بانوی نمایشنامه‌نویس آمریکایی که قرار بود به انگلستان برود تا به طور رایگان در ساختن فیلمی به ما کمک کند، از راه مسکو به تهران می‌آید. فکر کردم حداقل کاری که می‌توانم انجام دهم این است که دعوتش بکنم یکی دو روز در اینجا بماند. او دوشیزه لیلیان هلمن^{۲۱}، نویسنده

۱۹. Lord Lovat متولد سال ۱۹۱۱. سرپرست پشاهانگان اسکاتلند از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵. افسر فرمانده کماندوها. صاحب نشان درجه یک خدمت و مدال نظامی.

20. Walter Elliot

۲۱. Lillian Hellman (۸۴-۱۹۰۵). نویسنده و نمایشنامه‌نویس آمریکایی. او و سر ریدر بولارد بسیاری مشترکات ذهنی در یکدیگر یافتند و به کرات تا پایان عمر بولارد با هم مکاتبه کردند. هلمن دوست «دشیل همت» پلیسی‌نویس معروف آمریکایی و نویسنده رمانهای شاهین مالت و ترکه‌مرد و جز آن بود. دشیل همت به مدت سی سال حامی، عاشق و مرد او بود.

چندین نمایشنامه بود که دوتا از آنها، روباههای کوچک^{۲۲} و نگهبان راین^{۲۳} در انگلستان بر صحنه رفته است. می‌گفت نمایشنامه روباههای کوچک در انگلستان مورد استقبال واقع شده، اما من به او خاطرنشان کردم که نمایشنامه حسن^{۲۴} در نیویورک با عدم استقبال روبه‌رو شده است. اذعان کرد که شکست حسن در جلب تماشاگران نیویورکی غیرمنتظره و دردناک بوده است. دوشیزه هلمن زن یهودی بسیار ساده‌ای است، شاید چهل و پنج ساله باشد. برورویی ندارد، اما سرشار از ذکاوت و خوش مشربی است. علاوه بر آن، مثل بعضی نویسندگان معروف نبوده که همه چیز را مفت چنگ خود می‌دانند. وقتی او را از هتل درب و داغانی در تهران (هرچند بهترین هتل محسوب می‌شود) بیرون کشیدم و به سفارت آوردم خیلی سپاسگزاری کرد. قول داده است که وقتی به آمریکا برگردد چندین کتاب، از فرهنگ اصطلاحات عامیانه آمریکایی^{۲۵} گرفته تا تعدادی داستان پلیسی برایم بفرستد. مقصود داستانهایی است که من خوانده‌ام و دوست داشته‌ام، و به قلم [همت] یکی از دوستان اوست.

ما از لحاظ کارمندان جزء در مضیقه‌ایم. فرمانده کل عملیات زمینی در بغداد خیلی کارساز است. او چهار تن از افرادش را به من قرض داد با این اعتقاد که به توصیه او اداره جنگ دست از سر آنها برمی‌دارد، اما مقامات آن اداره نظر دیگری داشتند. ما می‌توانیم آنها را قرض بگیریم، اما اداره جنگ هر لحظه ممکن است آنها را فرابخواند. پنج سال بدون استخدام کارمند تازه هر اداره‌ای را فلج می‌کند. اگر پیشروی روسها ادامه یابد، جنگ با آلمان شاید زودتر از آنچه در آغاز سال می‌نمود پایان گیرد؛ و اداره جنگ شاید با رغبت بیشتری آن افراد را به ما واگذارد.

کاملاً بی‌مقدمه به سفیرکبیر آمریکا، لاند موریس^{۲۶} اطلاع داده‌اند که جانشینی برای او می‌فرستند. او فقط شش ماه در اینجا بوده است و احضار ناگهانی او غریب به نظر می‌رسد. باید به تصفیۀ تازه در وزارت خارجه آمریکا مربوط باشد. آقای استینیوس^{۲۷} به محض آنکه به وزارت خارجه منصوب شد سه تن از مقامات ارشد

22. *The Little Foxes*

24. *Hassan*

23. *Watch on the Rhine*

25. *Dictionary of American Slang*

۲۶. Leland B. Morris (۱۸۸۶-۱۹۵۰). راین ایالات متحد در برلین از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲. وزیرمختار در ریکیاویک از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴. وزیرمختار در تهران از سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

۲۷. Edward R. Stettinius Jr. (۱۹۰۰-۴۹). مدیر برنامه و ام - اجاره و دستیار مخصوص رئیس‌جمهور از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳. معاون وزارت خارجه از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴. وزیر امور خارجه از

را در وزارت خارجه آمریکا تغییر داد؛ و حالا ظاهراً به رده‌های پایین‌تر حمله‌ور شده است. مردی که مأمور اینجا شده قبلاً در ایران خدمت کرده و سالها در واشنگتن رئیس بخش مربوط به امور ایران بوده است.^{۲۸} شاید موريس را برای آلمان در نظر گرفته باشند، زیرا دو سال در وین و دو سال در برلین بوده است. او همان کاردار آمریکاست که از طرف ريبين تروپ^{۲۹} در دسامبر ۱۹۴۱ فراخوانده شد تا اعلام جنگ آلمان به آمریکا را بشنود. متأسفم که موريس از اینجا می‌رود. او را از سال ۱۹۱۰ در استانبول می‌شناختم. صادق و صمیمی و خادم است و آدم از یک هم‌تا چیزی بیش از این نمی‌خواهد. در این سمت فهمیده‌ام که وزارت خارجه ما خیلی باملاحظه‌تر از وزارت خارجه آمریکا است. فی‌المثل، به موريس نگفته‌اند که چه بر سرش خواهد آمد، فقط به او گفته‌اند به واشنگتن بازگردد. وزارت خارجه ما همیشه توضیح می‌دهد که مأمور به کجا می‌رود، یا چرا تاکنون نتوانسته‌اند به او بگویند که سمت بعدی او چیست. آقای استینیوس اهل کسب است و شیوه‌های کاسبانه به کار می‌برد، اما حتی مقامات معمولی در وزارت خارجه آمریکا بی‌ملاحظه‌تر از مقامات ما هستند.

تهران - دوازدهم فوریه ۱۹۴۵ [۱۳۲۳/۱۱/۲۳]

روزنامه تایمز با پست معمولی زمینی و دریایی دوسه ماه طول می‌کشد تا به دست ما برسد، اما شرکت هواپیمایی ماورای بحار انگلستان نسخه کاغذنازک آن را برایمان از راه هوا می‌آورد، بنابراین ما اکنون این نشریه روزانه را تنها دوسه روز پس از انتشار دریافت می‌کنیم. بدین خاطر است که اطلاعات من در مورد ارتقای مقام کارمندان در وزارت خارجه نسبتاً تازه است. گرافتی اسمیت^{۳۰}، که «م» او را به عنوان نایب کنسول در جده به یاد می‌آورد - هنگامی که برای نخستین بار آنجا بودم -

→ سال ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

۲۸. مقصود والاس موری است.

۲۹. Joachim von Ribbentrop (۱۸۹۳-۱۹۴۶) سیاستمدار آلمانی. مشاور هیتلر در امور خارجی. سفیر آلمان در انگلستان از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸. وزیر امور خارجه از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵. ريبين تروپ در دادگاه نورنبرگ محکوم به اعدام شد.

۳۰. Sir Laurence Grafftey-Smith (۱۸۸۹-۱۸۹۲). عضو اداره کنسولی شرق و همکار ریدر ویلیام بولارد در مقام نایب کنسول در سال ۱۹۲۳. کارمند سفارت کبرای انگلیس در قاهره در سال ۱۹۴۰. وزیر مختار عربستان سعودی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷.

به وزیر مختاری در جده و استون هیوربرد^{۳۱}، که بعد از من در جده وزیر مختار شد، به مقام سفیر کبیری در بغداد منصوب شده‌اند. بدین سان سه عضو قدیمی اداره کنسولی شرق همزمان ریاست مأموریت در سه نقطه را به عهده دارند، هر چند یکی از آنها مدت زمان زیادی «مزاحم» میدان دیپلماسی نخواهد بود. استون هیوربرد به چیزی نایل خواهد آمد که من از آن محروم شده‌ام. او حقوق بازنشستگی سفیر کبیری دریافت خواهد کرد. استون هیوربرد به اندازه کافی جوان است و می‌تواند سه سالی را که حداقل لازم برای دریافت حقوق بازنشستگی کامل هر سمت است پُر کند. به هر حال اهمیت سمت سفیر کبیری به خاطر حقوق آن نیست. وقتی که ارتقای مقام ابلاغ شد، وزارت خارجه با شتاب تلگراف زد که حقوق من تغییری نخواهد کرد. با این همه، حقوق بازنشستگی وزیر مختار خیلی بهتر از سرکنسول است؛ و باز خیلی بیشتر از هر حقوق بازنشستگی معمولی.

وزارت امور خارجه تلفات داشته است، گزارش رسمی در این مورد را ندیده‌ام، اما اگر اطلاعات خصوصی که به دست ما می‌رسد صحیح باشد، سه تن از بهترین مردان جوان وزارت خارجه وقتی یکی از هواپیماها در راه کنفرانس سقوط کرد کشته شده‌اند.^{۳۲}

با سه تن از نمایندگان پارلمان که از بازدید روسیه بازمی‌گشتند روز ملال‌آوری داشتم. گروه کلاً شامل ده نفر بود. لرد لوات اول از همه به وطن شتافت و سر راه شبی را اینجا گذراند. دیروز سه‌تای دیگر از راه رسیدند: فرمانده کینگ‌هال^{۳۳} (از گروه مستقل)، که وقتی در سال ۱۹۲۶ در نیروی دریایی خدمت می‌کرد، او را در آتن دیده بودم. جوسان^{۳۴} (از حزب لیبرال) و مانینگهام بولر^{۳۵} (از حزب محافظه کار). همزمان با آنها یک قبیله اسقف اعظم و نمی دانم چه، از کلیسای ارتدوکس سر

۳۱. Sir Hugh Stonehewer-Bird (۱۸۹۱-۱۹۷۳). وزیر مختار انگلیس در جده از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۳. سرکنسول در رباط از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵. سفیر کبیر در عراق از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸.

۳۲. یک هواپیمای نیروی هوایی سلطنتی که عده‌ای از اعضای هیئت بریتانیایی را به کنفرانس یالتا می‌برد، در روز اول فوریه ۱۹۴۵ سقوط کرد. در میان کشته‌شدگان سه تن از مقامات وزارت امور خارجه انگلستان از جمله پتر لاکسلی، منشی مخصوص سر الکساندر کادوگان، معاون دایمی وزارتخانه وجود داشت.

۳۳. W. S. R. King-Hall (۱۸۹۸-۱۹۶۶). نماینده مستقل ناسیونالیست از حوزه اورمزکرک از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴. خدمات جنگی در وزارتخانه‌های تولید هواپیما و سوخت و نیرو.

۳۴. P. W. Jewson (۱۸۸۱-۱۹۶۲). نماینده لیبرال از حوزه یارموث بزرگ از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

۳۵. Manningham-Buller (Viscount Dilorne) (۱۹۰۵-۸۰). نماینده داونتری از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۵۰. نماینده نورث‌انتس جنوبی از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲.

رسیدند، که برای تبرک و تقدیس رهبر جدید کلیسای آنجا رفته بودند، و چون سر راهشان به مسکو به من سر زده بودند، الزاماً باید برای آنها کاری می‌کردم. هم‌اکنون از میهمانی ناهاری که به افتخار چهار سراسقف و سه نماینده مجلس دادم خلاص شدم و نمایندگان را رها کردم تا با روزنامه‌نگاران تهران دست‌وپنجه نرم کنند که دارند سؤال‌بارانشان می‌کنند.

در ساعت پنج یک میهمانی جای هست با شرکت حدود چهل نفر، که بیشتر آنان نمایندگان مجلس ایرانند. در این یکی باید حضور یابم. شام آرام خواهد بود، با تنها دو یا سه نفر غریبه؛ و اگر هوا یاری کند، میهمانان نماینده‌ام ساعت هفت صبح فردا می‌روند. درواقع نمی‌توانم بگویم آنان خودشان باعث دردسر می‌شوند، بلکه مواظبت زحمتی درست نکنند. آنان داستانهای بسیار جالبی از سفرشان دارند. کینگ‌هال از همه هوشمندتر است، هرچند آن دوتای دیگر هم آدمهای کاملاً معقولی هستند. کینگ‌هال به مدت بیست سال در نیروی دریایی بود و آنوقت بازنشسته شد و بولتن خبری کینگ‌هال^{۳۶} را تأسیس کرد. فکر می‌کنم او مبتکر بولتن خبری بود، که امروزه در انگلستان و آمریکا عده زیادی از آن تقلید می‌کنند. به من می‌گوید که چهل هزار نفر مشترک دارد و چون هزینه تولید آن حتماً زیاد نیست باید کار سودبخشی باشد. در روسیه استالین در ملاقاتی که با آنها داشت به کینگ‌هال گفته بود مایل است وقتی به وطن خود رسیدند درباره خوبیها و بدیها به یکسان سخن گویند و از هر چه می‌خواهند می‌توانند بازدید کنند. او از این گفته خوب استفاده کرده بود. هر جا می‌رفتند دانشگاهها و آکادمیها را به آنها نشان می‌دادند، اما کینگ‌هال از اینکه این طرف و آن طرف برود و به آجر و بتون نگاه کند سر باز زده و خواسته بود به او یک اتاق، یک مترجم و یک کلاس دانشجو بدهند؛ و تنهاشان بگذارند. در موقعیتی او سه ساعت با یک گروه بیست نفری از دانشجویان تنها بوده است، در موقعیتی دیگر، هفت ساعت. کینگ‌هال گفت دانشجویان ظاهراً به همان اندازه او از این کار لذت برده بودند. دانشجویان از او پرسیده بودند: «چرا انگلیسیها نمی‌جنگند؟» این البته بدان دلیل است که مقامات شوروی به جای آنکه، مانند ما، جانب انصاف را در مورد متفقین رعایت کنند، چون روزنامه‌ها را در اختیار خود دارند، هر کاری انگلیسیها بکنند، خبرش را در دوسه سطر فشرده در

جایی چاپ می‌کنند که به چشم نیاید.

نمایندگان مجلس به اسفردلوفسک^{۳۷} رفته بودند. از این‌رو از آنها پرسیدم که آیا زیرزمینی را که در آن تزار و خانواده‌اش به قتل رسیده بودند به آنها نشان داده‌اند یا نه.^{۳۸} گفتند نه. به نظر آنان روسها مثل سابق از این کار چندان احساس غرور نمی‌کنند. با این حال شهر هنوز به نام مردی است که دستور قتل را داد – یک نفر یهودی که نام اصلی‌اش را فراموش کرده‌ام، اما خود را اسفردلوف^{۳۹} می‌نامد. من روسها را برای اینکه خودشان را از شر تزار راحت کردند مقصر نمی‌دانم، اما تیرباران کردن بچه‌ها^{۴۰} در یک زیرزمین چیزی است که روسها اینک مایلند آن‌را «غیر فرهنگی» بخوانند.

ریدر ویلیام بولارد به سفیر کبیر روسیه هیجدهم فوریه ۱۹۴۵ [۱۳۲۳/۱۱/۲۹]

به اطلاع من رسانده‌اند که انجمن فرهنگی ایران و شوروی مقاله‌ای مندرج در پروادا را در تاریخ دوم فوریه به زبان فارسی از رادیو تهران پخش کرده است. بر من نیست که راجع به ارتباط میان این مقاله و فرهنگ بیندیشم، یا توجه خود را به موضوع کلی مقاله مبذول کنم. با این همه، در پایان مقاله نقل‌قولی از روزنامه فارسی زبان ایران ما^{۴۱} آمده است – روزنامه‌ای که از شما شنیده‌ام چندان نظر خوشی نسبت به آن ندارد. گفته شده که ایران ما اشاره به قدرتی [خارجی] کرده است که سیدضیاء را به ایران آورد و او را تحت حمایت گرفت. در ایران، که ایرانی نمی‌تواند آب بخورد بدون آنکه متهم نشود تحت نفوذ انگلیس یا روس یا آمریکا یا قدرت خارجی دیگر

۳۷. Sverdlovsk. این شهر قبل از سال ۱۹۲۴ یک‌تارین‌بورگ (منسوب به کاترین یا یک‌تارین همسر پتر کبیر) خوانده می‌شد. نیکلای دوم و خانواده‌اش از هفدهم آوریل تا روز اعدام در شانزدهم ژوئیه ۱۹۱۸ در این شهر زندانی بودند.

۳۸. تزار نیکلای دوم و خانواده‌اش توسط یوروفسکی و گولوشچلین و چند نفر از افراد اتریشی مجاز عضو «چکا» در طبقه دوم خانه زیبای ایپاتف سرمایه‌دار برقرار یکی از تپه‌های شهر زندانی بودند و روز اعدام آنان را به طبقه پایین ساختمان منتقل کردند و با گلوله و سر نیزه و فنداق تفنگ کشتند و به کمک دهها گالن نفت و اسید سولفوریک محو و نابود کردند.

۳۹. Yakov Mikhaylovich Sverdlov (۱۸۸۵–۱۹۱۹). دبیر کمیته مرکزی حزب بلشویک و رئیس کمیته اجرایی یا رئیس افتخاری دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق.

۴۰. اولگا، تاتیانا، ماریا و آناستازیا دختران نیکلای دوم و الکساندرا فتودورونا به هنگام اعدام به ترتیب ۲۱، ۱۹، ۱۷، و ۱۴ سال داشتند و ولیعهد آلکسی ۲۳ ساله بود.

۴۱. روزنامه یومیه که صاحب امتیاز و مدیر آن جهانگیر تفضلی بود.

عمل می‌کند، اغلب گفته می‌شود دولت انگلستان «سیدضیاء را به ایران آورد». از قضا این اتهام نادرست است، اما هدف کنونی من مطرح کردن این سؤال است که آیا برنامه رادیویی انجمن فرهنگی ایران و شوروی وسیله مناسبی برای بیان چنین مطالبی است... به تصور من بهتان بی‌پرده ایران ما نسبت به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] به اشتباه در آن برنامه گنجانده شده است و نه بدان علت که مسئولان خوب می‌دانند وفاداری انگلستان به اتحاد با روسیه شوروی بدان درجه است که مقابله به مثل نخواهد کرد. مطمئنم اگر جنابعالی نفوذ شخصی خود را به کار ببرید دیگر اشتباهاتی از این دست رخ نخواهد داد.

یادداشت سوم آوریل ۱۹۴۵ لاسلز حاکی از گفتگوی کاملاً نامطلوبی با سفیرکبر شوروی درباره شکایت ماست... ما به سهم خود کوشیدیم نسبت به پیمان اتحاد وفادار باشیم، اما متوجه شدم که میخائیل ماکسیموف تصور متفاوتی از وفاداری دارد.

ریدر ویلیام بولارد به سفیرکبر روسیه

نهم آوریل ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۱/۲۰]

در نامه مورخ هیجدهم فوریه، توجه شما را به اتهام ضدانگلیسی در مقاله پراودا جلب کردم که به وسیله انجمن فرهنگی ایران و شوروی به زبان فارسی از رادیو تهران پخش شده بود. طی غیبت اخیر من از تهران شما پاسخی شفاهی به آقای لاسلز داده‌اید، اما پاسخ چنان بود که ممنون خواهم شد اگر شما لطف کنید و آن پاسخ را کتباً به من بدهید.

ماکسیموف به ریدر ویلیام بولارد

بیست و نهم آوریل ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۹]

۱. در مقاله پراودا که به وسیله ایستگاه بی‌سیم تهران پخش شد، هیچ چیز در این زمینه که سیدضیاء را دولت انگلستان به ایران آورده نیامده است و در نتیجه شکوه‌های شما در این مورد بی‌پایه است.

ریدر ویلیام بولارد به ماکسیموف

چهارم مه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۱۴]

نمی‌توانم بند نخست نامه شما را اقناع‌کننده بدانم، که از من می‌خواهد باور کنم در تمام تهران تنها سفارت شوروی و مقامات انجمن فرهنگی ایران و شوروی نمی‌دانند وقتی روزنامه‌ای از قماش ایران ما صحبت از «قدرتی می‌کند که سیدضیاء را به ایران آورد» مقصودش دولت انگلستان است. شکی ندارم که دولت من هم مانند من این را به دشواری باور می‌کند و در اعتقاد من سهم است که پخش شایعات ضدانگلیسی به وسیله انجمن فرهنگی ایران و شوروی عملی حاکمی از عدم وفاداری نسبت به متحد بریتانیایی شماست که با در نظر گرفتن شیوه بزرگوارانه‌ای که همواره در درج هر مطلبی مربوط به روسیه شوروی در اخبار تهران دیلی نیوز^{۴۲} و دیگر تبلیغات انگلستان در ایران اعمال می‌شود سزاوار سرزنش بیشتر می‌نماید. اجازه دهید خاطر نشان کنم که هنوز منتظر پاسخی به شکایت شفاهی بیست و سوم مارس خود هستم، یعنی همان هنگامی که علیه آنچه «عدم وفاداری دیگر شوروی» به نظرم می‌رسید اعتراض کردم، منظورم چاپ مقاله‌ای ضدانگلیسی درباره یونان در دوستی ایران^{۴۳} ارگان رسمی و فارسی‌زبان سفارت شوروی است.

ماکسیموف به ریدر ویلیام بولارد

بیست و پنجم مه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۳/۴]

می‌توانم فرض را بر آن بگذارم که اشخاصی که مسئول پخش مقاله ایران ما، درباره قدرتی که سید ضیاء را به ایران آورد هستند، الزاماً مجبور نیستند بدانند که ایران ما چه قدرت بخصوصی را در نظر داشته، و نیز اصلاً نمی‌توان از آنها انتظار داشت که در این موضوع به حدس و گمان بپردازند.

ریدر ویلیام بولارد به سفیر کبیر روسیه

سی و یکم مه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۳/۱۰]

دلیل من برای زیر فشار گذاشتن شما به منظور اخذ پاسخی کتبی این بود که پاسخهای شفاهی که شما به من و آقای لاسلز داده بودید باری به هر جهت و ناکافی

42. Tehran Daily News

۴۳. مقصود دوست ایران است که هفته‌ای دو بار از طرف شعبه مطبوعات سفارت شوروی منتشر می‌شد.

به نظر می‌رسید... باید اعتراف کنم پاسخ کتبی شما را هم به همان اندازه باری به هر جهت و ناکافی می‌یابم. از وقتی نامه مورخ چهارم مه من به دست شما رسید، تاکنون چندین بار با شما صحبت کرده‌ام، اما شکی ندارم که طی چند هفته آینده شما می‌توانید به نحوی به شکایات بیست و سوم مارس من پاسخی بدهید. امیدوارم به من نگویید که شما «می‌توانید فرض را بر آن بگذارید» که سردبیر دوست ایران^{۴۳} «به هیچ وجه مجبور نیست» بداند که هنگام درج آن مقاله پیمان اتحاد جنگی میان دو کشور وجود داشته است.

یادداشت باکستر (وزارت امور خارجه)

به نظر می‌رسد سیاق عبارت دارد اندکی نیشدار می‌شود.

تهران - بیست و پنجم آوریل ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۵]

ایرانیان کاملاً اطمینان دارند جنگ به پایان رسیده است و کنفرانس صلح همین روزها تشکیل می‌شود. حتی ایرانیان تحصیلکرده متوجه نیستند که کنفرانس سانفرانسیسکو^{۴۵} برای تعیین شرایط صلح با آلمان و متحدان آن نیست. دولت ایران در نظر داشت به مناسبت پایان مخاصمه با آلمان ولیمه مفصلی بدهد، و از اینکه ماو آمریکاییها به آنها گفته‌ایم چون هنوز ژاپن شکست نخورده است فکر نمی‌کنیم گرفتن جشنهایی به مقیاس وسیع مناسب باشد و مردم ایران را گمراه می‌کند، یکه خورده‌اند. یکی از پیشنهادهای ایران که عده زیادی طرفدار آن هستند این است که دو روز تعطیل عمومی اعلام شود. من پیشنهاد کرده‌ام (هرچند نه به ایرانیان) که مقامات ایرانی اگر عرضه دارند دو روز کار اعلام کنند.

دیروز همسر یکی از نخست‌وزیران پیشین، یعنی سهیلی را در یک میهمانی ملاقات کردم^{۴۶}. می‌گفت که عازم مسافرتی شش ماهه به سوئیس است تا پسرش را

۴۴. اصل: دوستی ایران.

۴۵. کنفرانس سانفرانسیسکو از ۲۵ آوریل تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ با شرکت وزرای امور خارجه پنج کشور بزرگ و نمایندگان کشورهایی که در حال جنگ با آلمان بودند به منظور طرح منشور سازمان ملل متحد تشکیل شد.

۴۶. توصیف بعدی از مادام سهیلی غیرمنصفانه نیست، اما برخلاف این، هنگامی که سهیلی پس از کودتای مصدق [کذا] در لندن تبعید بود [کذا] این خاتم رفتار بسیار خوبی داشت و خانه راحت و مطلوبی برای او فراهم کرده بود. (ا.ک.ل.).

علی سهیلی از شهریور ۱۳۲۹ سفیرکبیر ایران در انگلستان بود. پس از قطع روابط ده کشور در دی‌ماه ۱۳۳۰ به تهران فراخوانده شد و حدود چهار ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد، متعاقب تأیید راجرز استیونز

در آنجا به مدرسه بگذارد. پرسید، آیا این نقشه خوبی نیست؟ من مردد بودم، از این روی پرسید که مگر جنگ به پایان نرسیده است؟ به هر حال او گذرنامه سیاسی داشت و البته سوئیسیها به فوریت به او روادید می‌دهند. این یکی از نشانه‌های مسئولیت‌ناشناسی مقامات ایرانی است که به هر یک از اعضای خانواده مردی که زمانی، هر چند دور، مقام مهمی داشته است گذرنامه سیاسی می‌دهند. ما چنین گذرنامه‌هایی را به رسمیت نمی‌شناسیم. در واقع سوئیسیها هم به رسمیت نمی‌شناسند. من این خاتون را تا نزد کاردار سوئیس یدک کشیدم^{۴۷}. هنگامی که فهمید جنگ به پایان نرسیده است و جیره‌بندی در سوئیس خیلی جدی است و آنجا آکنده از آوارگان است؛ و اینکه به رغم «گذرنامه سیاسی‌اش» تقاضای ورود او به سوئیس باید به برن ارجاع گردد، اخمهایش توی هم رفت. من تا حدی مادام سهیلی را دوست دارم. او چنان آشکارا شلخته و مصمم است به گرفتن آنچه می‌تواند بگیرد که نمی‌دانی. سهیلی که همسری ایرانی داشت^{۴۸}، ظاهراً این خاتون را در یک کافه ساز و ضربی^{۴۹} در قفقاز پیدا کرده است. اگر می‌توانست آواز بخواند این مطلب را قبول می‌کردم. زبان روسی را بی‌نقص صحبت می‌کند و ظن من این است که یهودی باشد. هنگامی که شوهرش مصدر کار بود چند بار به عنوان معالجه به قاهره سفر کرد و در بازگشت چمدانهایی پر از انواع کالاهای نایاب آورد؛ و داستانهایی از معاملات دیگری هم هست، اما چنانکه گفتم، هیچ‌گونه دغلبازی در او نیست. ظاهرش معرکه است. بدسلیقه‌تر از این ناممکن است. باید او را ببینی، با کلاه آبی روشن ببقواره بر موی قرمز گلی حنا گذاشته؛ پره‌های شتر مرغ، و شنلی به رنگ آبی روشن.

سفرهای من به پایان رسیده است. سه سفر کردم که هر یک حدود یک هفته طول کشید: اهواز، خرمشهر و بغداد؛ قاهره، بوشهر و آبادان. از دیدن بوشهر خشنود

→ به عنوان سفیرکبیر بریتانیا در ایران، علی سهیلی در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۳۲ مجدداً به سفیرکبیری منصوب و در ۲۲ اسفند عازم محل مأموریت خود شد. ضمناً همسر قفقازی او زن شوخ‌وشنگی بود که ظاهراً بیشتر اوقات شب و روز را به رانندگی با اتومبیل‌های آخرین مدل و دلبری کردن از خلاق خیابان لاله‌زار و استانبول می‌گذرانید. تهرانیهای مسن‌تر هنوز بخصوص اتومبیل بیوک مشکی رنگ مدل سال ۱۹۴۱ بسیار شیک او و نحوه رانندگی این زن زیبارو را به خاطر دارند.

47. I towed the lady over to the swiss charge d'Affaires

۴۸. سهیلی دو همسر داشت. همسر ایرانی او در خانه‌ای واقع در فیشرآباد اقامت داشت و همسر قفقازی او در خانه‌ای واقع در باغ فردوس. هر دو خانه متعلق به سهیلی بود.

49. a café chantant

شدم، پیش از این هیچ‌گاه آنجا را ندیده بودم، اما در وضع غمباری است. خر مشهر قبلاً از راه تجارت حیات راحتی داشت و تعداد زیادی خانه‌های بزرگ که نزدیک شهر اینجا و آنجا پراکنده است شاهی برای رفاه شهر در آن روزهاست. به هر حال فعالیت‌های بازرگانی آن به جای دیگر منتقل شده و شهر در حال زوال است. سرکنسولگری عظمت چشمگیری دارد، از این سفارت کبری بزرگتر است. قبلاً محل اقامت نمایندهٔ بریتانیا در خلیج فارس بوده است، اما به دلایل سیاسی اکنون سرکنسولگری خوانده می‌شود. هر چند نماینده هنوز بخشی از سال را در آنجا می‌گذرانند، او را سرکنسول منطقهٔ بوشهر می‌خوانند و تا در ایران است عنوان نمایندگی خود را پنهان نگاه می‌دارد. وقتی مالیات‌دهندگان هندی و بریتانیایی پولش را تهیه کنند، نماینده به طور دایم در طرف عربی خلیج [فارس] در عمارت نمایندگی که قرار است ساخته شود اقامت می‌کند.

افراد انگلیسی در آبادان اخیراً شعبه‌ای از انجمن سنت جرج را تشکیل داده‌اند. سالها انجمنهای سنت آندرو، سنت دیوید و سنت پاتریک وجود داشته است و انگلیسیهای مستضعف اکنون انجمن سنت جرج را تشکیل داده‌اند. از من خواستند که روز بیست و سوم به ضیافت شام و رقص آنها بروم و «چند کلامی» بگویم. چون شرکت نفت گفت مرا با هواپیما می‌برد، دعوت آنان را پذیرفتم. قرار بود روز بیست و سوم با هواپیما بروم و روز بعد برگردم. متأسفانه هواپیمای کوچکی که شرکت نفت انگلیس و ایران از آن استفاده می‌کند نتوانست پرواز کند. تهران در طول سال جای بسیار آرامی است. در تابستان و پاییز روزها می‌گذرد و هوا تکان نمی‌خورد، اما در بهار بادهای سهمگینی می‌وزد؛ بعضی وقتها به مدت چند دقیقه، اما معمولاً یکی دو روز طول می‌کشد. روز بیست و سوم یک چنین بادی بیداد کرد. اگر اصلاً موفق می‌شدیم به آبادان برسیم حدود شش ساعت پرواز طول می‌کشید. هر چند اگر خلبان آمادهٔ پرواز می‌شد خطر این پرواز را می‌پذیرفتم، ولی وقتی او پرواز را غیر ممکن تشخیص داد اندکی احساس راحتی کردم.

بیست و ششم آوریل ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۶]

امیدوارم که طی ماههای بعدی سال فرصتی یابم تا برای انجمن سنت جرج سخنرانی کنم و برخی نکته‌های مفید را که برای بیست و سوم سر هم کرده بودم

برایشان بگویم، از جمله به آنها بگویم اگر «غرور و افتخار»^{۵۰} را در برنامه می‌گذارند (چنانکه برای این مناسبت گذاشته بودند) باید «مرد انگلیسی...» گیلبرت و سالیوان را هم بگذارند «چون احتمال دارد یک مرد روشی باشد...»^{۵۱}. شاید همه ایرانیان بر این اعتقاد نباشند که جنگ به پایان رسیده است. دوسه روز پیش خانمی ایرانی برای خریدن بعضی از کالاهای وارداتی به مغازه‌ای می‌رود و به مغازه‌دار توصیه می‌کند که دیگر کالاهایش را نگه ندارد و آنها را با قیمتی نازل تر بفروشد، چون جنگ عملاً به پایان رسیده است و خیلی زود قیمتها پایین خواهد آمد. مغازه‌دار پاسخ می‌دهد: «هیتلر هنوز زنده است».

پیش از جنگ هیتلر در ایران به افسانه‌ای بدل شده بود، تا حدی به عنوان دشمن دو قدرتی که ایرانیان با سوءظن به آنان می‌نگرند - یعنی روسیه و بریتانیای کبیر، و تا حدی به خاطر آنکه خصلتهایی که هیتلر به نمایش می‌گذارد - که برای ما نامطبوع است - همان خصلتهایی است که ایرانی اگر بتواند اعمال خواهد کرد. اگر روزی هیتلر ناپدید شود و اثری از آثار او پیدا نشود، تردیدی ندارم که ایرانی جماعت چشم‌انتظار بازگشت او خواهد بود، چنانکه منتظر آخرین امام خویش است.

فکر می‌کنم تا قبل از آمدن به ایران هیچ‌گاه کسی را که در مدرسه بانکرافت^{۵۲} بوده باشد ندیده بودم^{۵۳}. به هر حال در طی سه سال گذشته، سه نفر را ملاقات کرده‌ام:

۵۰ pomp and circumstance نام پنج مارش ملی ساخته ادوارد الکاز (۱۹۳۴-۱۸۵۷) آهنگساز انگلیسی. الکاز بدون تردید عنوان مارشهای خود را از تراژدی اتللو (پرده سوم، مجلس سوم، خط ۳۵۵) برگرفته است.

۵۱ اشاره به قطعه زیر از زبان Beatsvain یکی از قهرمانان نمایشنامه دزدان دریایی پترزاس نوشته سر ویلیام شوننگ گیلبرت است.

زیرا او خود آنرا گفته است،
و این سخت مایه اعتبار اوست،
که مردی انگلیسی است!
چون احتمال داشت یک نفر روشی * باشد،
یک فرانسوی، یا ترک، یا پروسی،
یا شاید ایتالیایی!

* تداول کودکانه «روسی».

52. Bancroft School

۵۳ سر ریدر بولارد در یازده سالگی بوری برای تحصیل در بانکرافت، مدرسه پارچه‌فروشان، در وودفورد، اسکس، به دست آورد، بوری معادل سالی ۱۶ پوند به مدت دو سال. «هزینه‌ها حتماً خیلی پایین بوده است، زیرا مبلغ ۳۲ پوند برای دو سال تکافوی شهریه، کرایه قطار [هر روز سفری رفت و

سرتیپ فرنچ^{۵۴} که مهندس راهسازی بود و سرپرستی یا ساختن یا مرمت چهارهزار میل از راههای ایران را به عهده داشت. او دو روز بعد از آنکه آمریکاییها راه آهن ایران را از ما تحویل گرفتند گرفتار یک تصادف بد قطار شد. هادسن دیویس^{۵۵}، که در زمان صلح مدیرعامل شرکت شراب سیب بولمر بود و در دوران جنگ در وزارت کار خدمت می‌کرد و برای بررسی مسائل به آبادان فرستاده شد؛ و مردی که در بغداد ملاقات کردم – مدیرعامل شرکت استریک^{۵۶} – که به‌طور مبهم مدعی بود با من یار دبستانی بوده است. وقتی بازنشسته شدم باید بروم از آن مدرسه بازدید کنم. از وقتی که آنجا را ترک کردم هیچ کاری با آن نداشته‌ام، زیرا هرچند مدرسه‌ای عالی بود و پایه‌مراقوی کرد، اما آنرا با شکست خودم در تمدید آن بورس تحصیلی پیوند می‌دهم. در سیزده سالگی شورای منطقه‌ای اسکس پس از بررسی پرونده من حکم صادر کرد که قابلیت تحصیل ندارم.

به. ل. ف. س.^{۵۷}

شورای منطقه‌ای اسکس سالیانه بیست بورس تحصیلی به خردسالان می‌داد تا در تعدادی مدارس، از هنرستانها گرفته تا بانکرافت، تحصیل کنند. این مدرسه به سیاق مدارس خصوصی اداره می‌شد. پس از دو سال این بیست نفر می‌بایست، به گمانم برای شش یا هشت بورس، رقابت کنند. من از مسابقه دادن، یا باختن در نبردی منصفانه ابایی نداشتم، اما ظاهراً برنامه را کسانی طرح‌ریزی کرده بودند که هیچ چیز جز تعلیمات فنی در ذهن نداشتند و برای آنکه نمره‌ام تکمیل شود مجبور بودم دو درس انتخاب کنم که اصلاً از آنها نمره نمی‌آوردم: رسم و طراحی؛ و برق و مغناطیس. این‌طور شد که رد شدم. با این همه من که فرانسه و لاتین را از ابجد شروع کرده بودم، در یکی اول و در دیگری دوم شدم. ائتلاف احمقانه‌ای بود. مجبور بودم بانکرافت را ترک کنم، چون بدون بورس تحصیلی، پولی در کار نبود تا مرا آنجا نگه دارد.

→ بازگشت، نیم میل از خانه تا ایستگاه، یک ربع ساعت در قطار، یک میل و نیم از ایستگاه چینگ‌فورد تا مدرسه، از جاده یا از میان جنگل اینیک] و قیمت کتابها را می‌کرد و آن قدر باقی می‌ماند تا صرف یک دست لباس شود. (شترها باید پروند، ص ۳۰).

54. French

55. Hudson Davies

56. Strick

۵۷ مقصود ا. ف. لیونل اسمیت برادرزن ویلیام بولارد است.

تهران - سیزدهم مه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۲۳]

ما - بریتانیاییها، روسها و آمریکاییها - هیچ مراسم [شادمانی] مشترکی در اینجا نداشته‌ایم. روسها همیشه در تصمیم گرفتن کُندند (یا شاید کرملین باید به جای آنها تصمیم بگیرد) و انگهی جنگ برای آنان تمام شده است (مگر آنکه تصمیم بگیرند با ژاپن بجنگند)^{۵۸}. حال آنکه آمریکاییها و ما سخت درگیر جنگ با ژاپن هستیم و علاوه بر آن آمریکاییها هنوز مشغول سوگواری رئیس‌جمهور روزولت هستند^{۵۹}. ایرانیان اعتنایی به جنگ با ژاپن ندارند و می‌خواستند مراسم بسیار گسترده‌ای داشته باشند، اما همتای آمریکایی‌ام و من آنها را از این کار منع کردیم. در نهایت شاه بار داد، نخست برای ایرانیان و آنگاه برای رؤسای هیئتهای نمایندگی خارجی و چراغانی بود و همین و همین.

ما مراسم دعای مغفرتی برای نظامیان انگلیسی و افراد عادی برپا کردیم که فکر می‌کنم همه کسانی که در آن شرکت کردند آن را پسندیدند. این مراسم در یک روز زیبا در باغ سفارتخانه برپا شد. دسته موزیک ساسکس با آواز همراهی می‌کرد و سرودها همه خوب بود و با سرود اورشلیم^{۶۰} بلیک^{۶۱} و پاری^{۶۲} در آخر. پدر

۵۸ اتحاد جماهیر شوروی سابق در هشتم اوت ۱۹۴۵ (دو روز بعد از انفجار اولین و یک روز قبل از انفجار دومین بمب اتمی در ژاپن) به امپراتوری ژاپن اعلام جنگ داد.

۵۹ رئیس‌جمهور روزولت در دوازدهم آوریل ۱۹۴۵ در خانه‌اش در وارم اسپرینگ بر اثر خونریزی شدید مغزی درگذشت.

۶۰ احتمالاً مقصود این سطرها از میلتون سروده بلیک است:

و آیا آن پاهای در عهد عتیق
بر کوههای سبز انگلستان گام زدند؟
و آیا بره مقدس خدا
بر چمنزارهای خرم انگلستان دیده شد؟
کمان زر سوزانم را برابم بیاورید!
تیرهای هوسم را برابم بیاورید!
نیزه‌ام را بیاورید! ای ابرها، از هم باز شوید!
ارابه آتشم را برابم بیاورید!
نه از نبرد ذهنی بازمی‌مانم،
نه شمشیرم در دستم به خواب می‌رود،
تا اورشلیم را باز بسازیم
در سرزمین خرم انگلستان.

۶۱ William Blake (۱۷۵۷-۱۸۰۹). هنرمند و شاعر انگلیسی. از آثار او که با تصاویر حکاکی شده توسط شاعر همراه است می‌توان به: انقلاب فرانسه، نغمه‌های بیگانه‌ی، آمریکا و نغمه‌های تجربه اشاره کرد. میلتون و اورشلیم (۱۸۰۴) از کارهای متأخر او است.

روحانی صدایی صاف و قوی داشت و خطبه‌ای خواند که ساده بود، اما احمقانه نبود. سرمشق یگانه - مکاشفه یوحنا، باب بیست و یکم، آیه یک و هفت^{۶۳} به وسیله سفیرکبیر قرائت شد، با صدایی که امیدوارم صاف بوده باشد.

به تأخیر افتادن سخنرانی آقای چرچیل^{۶۴} در آخرین لحظه، میهمانی مرا که در روز دهم ماه مه دادم خراب کرد. برنامه قرار بود شامل این قسمت‌ها باشد: نمایش فیلم سینمایی «این نسل شاد»^{۶۵} که تازه به دست ما رسیده، در چمن سفارتخانه. صرف شامپانی که برای این مناسبت ذخیره کرده بودم و آنگاه نطق آقای چرچیل. به هر حال فیلم مورد پسند همه واقع شد. عجیب است که چنین آدم نامطبوعی که مطمئنم نوئل کوارد^{۶۶} است چنین استعدادی در درک و توصیف آدم‌های شریف معمولی داشته باشد. بیست و دو بطری شامپانی من، برخلاف انتظارم، به سیصد نفر رسید. بعضی‌ها شراب یا نوشابه غیرالکلی خوردند. هلندی‌ها و دانمارکی‌ها خیلی خوشحال بودند که آلمانی‌ها در آخر کار تصمیم نگرفتند که تا آخرین نفر مقاومت کنند و پیش از تسلیم شدن بیشترین آسیب ممکن را برسانند.

به یک میهمانی مختلط دانمارکی و نروژی به مناسبت آزادی رفتم و

→ ۶۲. Sir Charles Hubert Parry (۱۸۴۸-۱۹۱۸). نویسنده، آهنگساز و معلم انگلیسی. او در موزیک تک‌قسمتی به نام «اورشلیم» که در سال ۱۹۱۶ ساخت از میلتون سروده بلیک استفاده کرد. در جنگ جهانی اول «اورشلیم» تقریباً نقش سرود ملی دوم را داشت. از تألیفات او می‌توان به: شرحی بر آهنگسازان بزرگ، تکامل هنر موسیقی، جان سباستیان باخ و سبک در هنر موسیقی اشاره کرد.

۶۳. و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد * و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است * و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود * و خدا هراشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت * و آن تخت‌نشین گفت الحال همه چیز را نو می‌سازم و گفت بنویس زیرا که این کلام امین و راست است * باز مرا گفت تمام شد من الف و یا و ابتدای انتها هستم، من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد * و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.

۶۴. مقصود نطق چرچیل به مناسبت پایان جنگ است که از رادیو لندن پخش شد.

۶۵. This Happy Breed. فیلم رنگی ساخت سال ۱۹۴۴ بریتانیا، به کارگردانی دیوید لین و نقش‌آفرینی رابرت نیوتن، سلیا جانسون و جان میلز. دیوید لین با اقتباس از نمایشنامه نوئل کوارد سناریوی فیلم را نوشت. داستان فیلم در مورد ماجراهایی است که برای یک خانواده انگلیسی در فاصله دو جنگ، یعنی از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ پیش می‌آید.

۶۶. Sir Noel Coward (۱۸۹۹-۱۹۷۳). نمایشنامه‌نویس، آهنگساز، هنرپیشه و کارگردان انگلیسی. او در دوازده سالگی وارد دنیای تئاتر و سینما شد.

سپاسگزاریهایی تکان‌دهنده‌ای نثارم شد. البته حقیقت دارد که در روزهای بد میان تهاجم آلمان و ورود سربازان انگلیسی و روسی به ایران این سفارت کبری به‌دانمارکیها و نروژیها دلگرمیهایی داد. کمیته چک نامه مخصوص سپاسگزاری برایم فرستاده است.

آقای هریو^{۶۷} با همسرش اینجا هستند. روسها آنان را در پوتسدام^{۶۸} یافتند و به مسکو فرستادند و از آنجا به تهران و اکنون در انتظار هواپیمایی فرانسوی هستند تا آنان را به وطنشان ببرد. آقای هریو هفتاد و دو ساله است، چاق و سنگین وزن و چندان سرحال نیست. همسرش تقریباً همسن و سال اوست و به‌نظر ضعیف می‌رسد. با این‌همه آقای هریو سرشار از قدرت ذهنی است. همسرش پس از سکنه‌ای که به‌نظر من میهمان‌نوازی بی‌ملاحظه و خسته‌کننده روسی باعث آن بوده، شفا یافته است. آنان با هم در اسارت بودند و هنگامی که آقای هریو از پا می‌افتد زن از او مراقبت می‌کند. هریک در خلوت نگرانیهای خود را نسبت به [سلامت] آن دیگری ابراز می‌کند، ولی جلو مردم خود را خوشحال نشان می‌دهند. من آقای هریو را دو بار دیدم و داستانهای طولانی از ماجراهای او شنیدم. باید شرح او را از کوششهای لاوال برای جلب حمایت او در سپتامبر گذشته، وقتی آمریکاییها به پاریس نزدیک می‌شدند، می‌شنیدی. لاوال پیشنهاد کرده بود که هریو به سوئیس برود و تعهد کند که آن کشور را ترک نکند. هریو گفت از آنجا که اگر به سوئیس می‌رفت، اولین کاری که می‌کرد اقدام به فرار بود، بنابراین پیشنهاد جالبی نبود. بعدها پیشنهاد دیگری عنوان کرده بودند که بدون قید و شرط به سوئیس برود. هریو گفت که ترجیح داده بود بماند. او گفت علاوه بر آن متذکر شدم من آدم ثروتمندی نیستم و نمی‌توانم جوابگوی مخارج باشم. لاوال در این مورد گفته بود: «صحیح است، در این روزها رفتن به سوئیس بدون حدود سه میلیون و نیم لطفی ندارد، اما من به اندازه کافی پول برای هر دو مان دارم». او واقعاً امیدوار بوده است

۶۷. Edouard Herriot (۱۸۵۷-۱۸۷۲). نویسنده و سیاستمدار فرانسوی وابسته به جناح رادیکال-سوسیالیست. شهردار لیون از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۴۲ و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۷. سناتور از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹. وزیر خدمات عمومی از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۷. نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵. نخست‌وزیر از سال ۱۹۳۲. از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در آلمان تبعید بود. رئیس مجلس نمایندگان از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۴. از تألیفات او می‌توان به: مادام رکامیه و دوستانش، روسیه امروزی و زندگی بتهوون اشاره کرد. به هنگام اقامت هریو در ایران دانشگاه تهران به او دکترای افتخاری اعطا کرد. ۶۸. Potsdam، واقع در جنوب غربی برلین.

حمایت هریو را به دست آورد. وقتی هریو همه پیشنهادهای سازش را رد می‌کند او و همسرش را به زور به آلمان می‌برند، جایی که وقتشان را میان برلین و پوتسدام می‌گذرانند. هنگامی که هریو در فرانسه بوده همواره به نحوی اخبار دنیای خارج را به دست می‌آورده است. در نانس^{۶۹} در یک بیمارستان فرانسوی بوده و شب دیر وقت دکتر کشیک او را به پشت بام می‌برده و با هم به بی.بی.سی گوش می‌داده‌اند. مدت زیادی اخبار سوئیس را مرتب می‌گرفته‌اند. آلمانیها رادیوی او را دستکاری کرده بودند تا هیچ‌جا (به زعم آنها) جز ایستگاههای [دول] محور را نگیرد، اما درست میان باند معجز، ایستگاهی بوده که آلمانیها فکر می‌کرده‌اند در لهستان باشد. آن ایستگاه نام عجیبی داشته، اما در سوئیس بوده است. هریو می‌گوید روی هم‌رفته آلمانیها باملاحظه‌تر از بعضی از فرانسویان با او رفتار می‌کردند. آلمانیها گاهی تلاشهای ناشیانه‌ای می‌کردند تا به او تسلی بخشند، مثل هنگامی که افسر آلمانی مسئول او به عنوان هدیه تولد گلی در یک گلدان آورده بود. هریو می‌گفت که هدیه را به زمین انداخته و گفته است: «مگر من مسخره شما هستم».

دیدار هریو فرصت بزرگی برای ایرانیان بوده است. از میان ایرانیان تحصیلکرده در خارج، هشتاد درصد در فرانسه درس خوانده‌اند. آنها چیزی جز ظواهر فرهنگ فرانسه، از جمله روانی غیرصادقانه زبان، را فرانگرفته‌اند، اما عاطفه‌ای نسبت به فرانسه دارند که باعث شد طی دوران شوربختی فرانسه طرفدار آن باقی بمانند، حتی طرفدار پتن که هریو از او متنفر است.

نخست‌وزیر ایران یک میهمانی چای به مناسبت پیروزی داد و هریو سخنرانی کوتاهی ایراد کرد که در آن در توصیف ایرانیان گفت آنها همیشه عاشق آزادی بوده‌اند (که به نحوی درست است) و به حقوق فرد احترام گذاشته‌اند (که به کلی نادرست است). او بعداً به من گفت که به عنوان رئیس مجلس دعوت شده بود تا برای نمایندگان مجلس ایران سخنرانی کند و نمی‌دانسته چه بگوید. هریو گفت:

«Les faire ça» Iraniens aiment la flatterie, eh bien les Français savent

هم‌اکنون متن سخنرانی‌اش را خواندم و متوجه شدم که از این لحاظ چیزی از دیگر فرانسویان کم ندارد. او نازیها را با ایرانیها مقایسه کرده و به ایرانیها اعتبار

۶۹. Nancy، شهری در شمال‌شرقی فرانسه. در طول جنگ به شدت مورد بمباران قرار گرفت و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۴ به اشغال نیروهای آمریکایی درآمد.
۷۰. ایرانیان از خوشامدگویی خوششان می‌آید، خوب، فرانسویان این کار را بلدند.

بیشتری داده است، حال آنکه ایرانیها بیشتر خباثتهای آلمانیها را دارند، بدون آنکه شجاعت، قابلیت و بخار آنها را داشته باشند.

نفرت هریو از پتن عمیق است. بیشتر فرانسویان نسبت به او تمایل دارند، چون او را مدافع وردن^{۷۱} می‌دانند، اما هریو نقل می‌کند که کلمانسو^{۷۲} گفته است با یک ضربه نوک پا پتن را در حالت دفاعی نگه داشته بود. هریو مدعی است که پتن زمانی در بردو^{۷۳} به لوبرن^{۷۴} رئیس‌جمهور و رؤسای دو مجلس اختیار داده بود که به الجزیره بروند، اما بعدها از قول خود برگشته و نگذاشته است آنها بروند.

ایران به مدت سه هفته حکومت نداشت^{۷۵}. طی این مدت نمایندگان دست روی دست گذاشته بودند و در مورد خصلتهای دوستان و خویشاوندانشان برای تصدی منصبهایی در کابینه حرف می‌زدند. در نهایت قرعۀ فال برای احراز نخست‌وزیری به آقای پیری^{۷۶} افتاد که در عمر خویش هیچ کاری مهمتر از حملِ قلیانِ آخرین شاه قاجار نکرده است^{۷۷}. او دو وزیر فعال برگزیده است، اما اختیار وزارتخانه بسیار

۷۱. Verdun، شهری در شمال‌شرقی فرانسه. در جنگ اول از فوریه تا دسامبر ۱۹۱۶ صحنۀ جنگهای خونین بود. فرانسویان به رهبری پتن با دادن حدود هفتصد و پنجاه هزار کشته و زخمی از این شهر دفاع کردند.

۷۲. Goerges Clémenceau (۱۸۴۱-۱۹۲۹). معروف به بیر فرانسه. کلمانسو از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۹ در آمریکا در رشته پزشکی تحصیل کرد. نخست‌وزیر فرانسه از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ و از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰.

۷۳. Bordeaux، شهری در شمال‌غربی فرانسه. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ در اشغال آلمانیها بود و در آوریل ۱۹۴۵ آزاد شد.

۷۴. Albert Lebrun (۱۸۷۱-۱۹۵۰). مهندس معدن. نماینده مجلس از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۰. سناتور از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۲. رئیس سنا از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲. رئیس‌جمهور فرانسه از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۰. چهاردهمین و آخرین رئیس‌جمهوری جمهوری سوم فرانسه. با به قدرت رسیدن مارشال پتن و پیرلوا (استعفا داد (ژوئیه ۱۹۴۰) در سال ۱۹۴۴ ژنرال دوگل را به عنوان رئیس‌جمهور موقت فرانسه به رسمیت شناخت.

۷۵. از زمان استعفای مرتضی قلی بیات در ۲۸ فروردین ۱۳۲۴ تا معرفی کابینه حکیم‌الملک در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۴.

۷۶. ابراهیم حکیمی (۱۳۲۸-۱۲۵۰ ش)، که در این زمان هفتاد و چهار ساله بود.

۷۷. حکیم‌الملک فارغ‌التحصیل دانشکده طب پاریس در سفر سال ۱۳۱۷ (ق) مظفرالدین‌شاه به پاریس به استخدام دربار درآمد و تا زمان حیات شاه در خدمت او بود و دوره استبداد صغیر از مخالفان محمدعلی‌شاه محسوب می‌شد و در اروپا از هیچ اقدامی علیه او کوتاهی نکرد. حکیم‌الملک و گروه همفکر او در به سلطنت رسانیدن احمدشاه نقش فعالی داشت و پس از انتصاب مستوفی‌الممالک به وزارت دربار احمدشاه، حکیم‌الملک مأمور اصلاح امور دربار شد. در سفرهای دوم و سوم مظفرالدین‌شاه به فرنگ دکتر ابراهیم خان حکیمی به سمت طبیب مخصوص شاه تعیین شد و بعد به سمت پیشخدمت‌باشی سلام منصوب و ملقب به حکیم‌الملک گردید. حمل قلیان و عصای مرصع شاه در

پراهمیت کشور را در دستان لرزان خود گرفته است و انواع افراد عتیقه را برای سایر سمت‌ها از زیر خاک بیرون کشیده^{۷۸} که یکی از آنان مردی است که از هیچ شروع کرده و با دقت این کیفیت خود را به مدت چهل سال حفظ کرده است و سی سال پیش به عنوان نوعی جنازه متحرک شناخته می‌شد. صحبت‌های زیادی بر سر انتصاب دو وزیر بی‌وزارتخانه بود. من نزدیک بود پیشنهاد کنم که این بار دو وزارتخانه بی‌وزیر داشته باشند، چون ارزانتر تمام می‌شود و فرق چندانی هم نمی‌کند. چه مملکتی! آن وقت زمانی که حرف می‌زنند، آدم فکر می‌کند که هر کدامشان یک پا داریوش کبیر است.

رئیس مشهور دانشگاه کنتربری و شخصی به نام آقای دای^{۷۹} سر راهشان به مسکو، در سفری به قصد تحسین کردن روسیه، شبی نزد من اقامت کردند. رئیس پیرمرد جالبی است. از خانواده پیشه‌وران منچستر است و زندگی را به عنوان یک مهندس آغاز کرده است. او به شهرسازی بسیار علاقه دارد و صاحب اندیشه‌های خوبی برای کنتربری آینده است. از قرار معلوم به روسها رشک می‌برد، به خاطر اختیاراتی که دارند و فرصتهایی که این امر برای برنامه‌ریزی به آنها می‌بخشد. او هیچ چیز درباره شخصیت جماعتی که کشور را از بالا اداره می‌کنند نمی‌داند. دای خیلی بدتر است. ظاهراً استاد اقتصاد است و هر کاری در روسیه می‌شود به نظر او نقصی ندارد. ایکاش یک روز بیشتر مانده بودند تا شاید در اینجا اخباری را می‌شنیدند حاکی از آنکه روسها - که تظاهر می‌کردند هیچ چیز درباره شانزده نفر رهبران لهستانی نهضت زیرزمینی نمی‌دانند - حالا به طور سردستی اعلام داشته‌اند که آنها به جرم خرابکاری در وسایل ارتباطی شوروی و مسبب مرگ صد نفر از افراد و افسران ارتش سرخ بودن بازداشت شده‌اند^{۸۰}.

→ روزهای سلام از جمله وظایف پیشخدمت‌باشی یعنی دکتر ابراهیم حکیمی بود.
۷۸. اعضای کابینه حکیم‌الملک که در بیستم اردیبهشت ۱۳۲۴ به مجلس شورای ملی معرفی شدند عبارت بودند از: اسماعیل مرزبان (امین‌الملک) وزیر بهداری. حسین‌علی کمال هدایت (نصرالملک) وزیر مشاور. مصطفی عدل (منصورالملک) وزیر مشاور. نصرالله خلعتیری (اعتلاءالملک) وزیر کشاورزی. عبدالحسین هژیر، وزیر دارایی. ابراهیم زند، وزیر جنگ. نادر آراسته، وزیر راه. انوشیروان سپهبدی، وزیر امور خارجه. ابوالقاسم نجم، وزیر بازرگانی و پیشه و هنر. غلامحسین رهنما، وزیر فرهنگ. اللهیار صالح، وزیر دادگستری (در سفر آمریکا بود). تعیین وزیر پست و تلگراف به بعد موکول شد.

79. d'Eye

۸۰. با استناد به مدارک انتشار یافته از طرف رئیس کل بایگانی دولت فدراتیو روسیه در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۲ این شانزده نفر که سران دولت مخفی لهستان محسوب می‌شدند همراه با ۲۱۸۵۷ نفر دیگر به موجب مصوبه ۵

هفته‌ها کوشش می‌کردیم تا از زیر زبان روسها بکشیم که آیا پس از «روز پیروزی» می‌خواهند مراسمی عمومی برپا کنند یا نه و اگر می‌خواهند چه کار می‌خواهند بکنند. هیچ جوابی ندادند. ناگهان بدون خبر دادن به ما یا آمریکاییها دعوتنامه‌هایی برای همه دنیا فرستادند تا به ضیافت عظیمی به مناسبت پیروزی بر «آلمان فاشیست» بروند. «فاشیست» تبدیل به ناسزایی شده است برای هر آنچه روسها دوست ندارند.

تهران - دهم مارس ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۳/۱۹]

امسال یک هفته بهار را از دست می‌دهم، که بهترین روزهای آن است، یعنی آغاز آن را. دو روز دیگر باید عازم آبادان شوم، تا نفتیها را ببینم و بعد به بغداد بروم. از هفته‌ها پیش جوانه‌ها روی بعضی گیاهان باغ نمودار شده است، اما نخستین سبزی دو روز پیش روی بیدهای مجنون ظاهر شد. خلف من از مرده‌ریگ بیدهای مجنون که من از سلف خود تحویل گرفتم خشنود نخواهد شد. آن وقت چهار درخت بید بود، در چهار گوشه حوض میانی. یکی از آنها دو سال پیش خشکید و نهالی که به جای آن نشاندم یک تابستان مقاومت کرد و آن هم خشکید. دوتای دیگر در شرف مرگند. حشره‌ای مزاحم که در تنه آنها خانه کرده به آنها حمله‌ور شده است، که فکر می‌کنم درخت را ضعیف کرده باشد. هر دو بید شاخه‌های بزرگی را بر اثر برف و باد از دست دادند؛ و از آنچه مانده بیشتر از نیمی از شاخه‌ها سبز نشده‌اند. درخت آخری هم دارد پژمرده می‌شود و هنگامی که آن هم برود یکی از افتخارات باغ سفارت رفته است.

در آخرین نامه‌ای که درباره سه نماینده مجلس نوشتم^{۸۱}، گفتم هر چند کینگ‌ها از همه زیرک‌تر است، دوتای دیگر مردان معقول استواری هستند. من این صفات را همچنان در مورد مانینگهام بولر، از حزب محافظه کار، که تا آنجا که می‌دانم دهانش را در مورد روسیه بسته نگاه داشته است صادق می‌دانم. از آن گذشته او برای «م» ساعتی به همراه آورد که من از خانه آورده و داده بودم اینجا آن را تعمیر کنند. اما دیگر فکر نمی‌کنم که نفر سوم، یعنی جوسان، نماینده لیبرال یارموث

→ مارس ۱۹۴۰ به دست بلشویکها به قتل رسیدند.
۸۱. مقصود نامه مورخ دوازدهم فوریه است.

بزرگ، شایسته صفت معقول باشد. من شخصاً از جوسان خوشم آمد. او از آن نوع مردان انگلیسی ولایتی تاجر مسلک تکر و است که حتماً طی دوسه قرن گذشته برای مملکت عنصر بسیار بارزشی بوده‌اند. او به محض ورود به وطن اعلام کرده است که اطمینان دارد اگر دولت شوروی امضای خود را پای توافقنامه‌ای بگذارد به آن وفادار می‌ماند. البته اگر روزنامه‌ها حرفهای او را درست گزارش کرده باشند. می‌خواهم بدانم در یک سفر فرمایشی آن هم به مدت دوسه هفته، چطور کسی می‌تواند این حقیقت را دریابد؟

می‌دانستیم که شش نماینده باقیمانده از طریق جمهوریهای آسیای مرکزی از مسکو برمی‌گردند، اما انتظار داشتیم که آنها سر راه خود به مشهد بروند و از آنجا ما را خبر کنند؛ ولی سرانجام روسها آنها را با هواپیما مستقیماً از عشق‌آباد به تهران آوردند. مدت کوتاهی پس از آنکه خبر یافتیم، نه شش نفر بلکه هشت نفر سر ما خراب شدند. از قبل یک نفر استرالیایی که می‌خواست برای پیوستن به هیئت نمایندگی استرالیا به مسکو برود و به علت بدی هوا در تهران مانده بود پیش‌من بود، از این جهت فقط پنج اتاق داشتیم. علاوه بر شش نماینده، گروه شامل لارنس^{۸۲}، وابسته مطبوعاتی در مسکو، و دوشیزه پونسون‌بی، دختر جوانی از کارمندان او، که ضمناً دختر یکی از اعضای هیئت، یعنی سرهنگ پونسون‌بی^{۸۳} است می‌شد. من به چهار تن از نمایندگان و دوشیزه پونسون‌بی جادادم؛ و دو نماینده باقیمانده، پارکر^{۸۴} و فریزر^{۸۵} و لارنس، در خانه اعضای سفارت جا داده شدند. میهمانان من عبارت بودند از:

۱- سرهنگ والتر الیوت^{۸۶}، مردی به‌واقع بسیار جالب. او زمانی یکی از افراد محبوب و نامزد مقامات والا بود، اما پس از آنکه وزیر بهداشت و مشیر اسکاتلند

۸۲ Sir John Lawrence (Baron) متولد سال ۱۹۰۷. وابسته مطبوعاتی در مسکو از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵. مؤلف کتاب زندگی در روسیه شوروی که در سال ۱۹۴۷ منتشر شد.

۸۳ Sir C. E. Ponsonby (۱۸۷۶-۱۸۷۹). نماینده محافظه‌کار از حوزه سون‌اوکر از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۰. دبیر خصوصی پارلمانی ایدن از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

۸۴ John Parker (۸۷-۱۹۰۶). نماینده کارگر از حوزه رامفورد از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵. از راجنهام از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۳. نویسنده کتاب ترکیه جدید (۱۹۴۰) و چهل و دو روز در اتحاد شوروی.

۸۵ Thomas Fraser متولد سال ۱۹۱۱. نماینده کارگر از بخش هامپلتون لانارک‌شایر از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۶۷.

۸۶ Walter Elliot (۱۹۵۸-۱۸۸۸). نماینده محافظه‌کار از بخش کلونین گروگلاسکو از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۵. مدیر روابط عمومی اداره جنگ از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲.

شد دیگر گرد این مشاغل نگشت. شاید هیچ کس نمی توانست در آن زمان به عنوان وزیر بهداشت موفق باشد. او را بسیار کتابخوانده و از خیلی جهات جالب یافتم، فکر می کنم به ابتکار او بود که گروه در مسکو نسخه ای از اشعار فلکر گیر آورده اند و آن را در کتابخانه عمومی سمرقند به یادگار گذاشتند. من این خبر را به بیوه فلکر دادم. سرهنگ الیوت با صداقت گفت که سفر زرین^{۸۷} به هیچ وجه تعریف از دانش بازرگانی فلکر محسوب نمی شود، زیرا بیشتر کالاهایی که بنا به توصیه او به سمرقند برده می شد در واقع همان جا ساخته شده بود. فلکر همیشه به این افتخار می کرد که کنسول قابلی است، اما این توهمی بیش نبوده است. با همه این احوال یک بار غریزه کاسبکارانه خود را نشان داد، و چندین نفر از ما را به پیک نیکی دعوت کرد تا با دختری ملاقات کند که بعدها به همسری او درآمد و سهم ما را هم از مخارج دریافت کرد.

۲- سرهنگ پونسون بی: او چندین سال منشی مخصوص آقای ایدن بوده است، هر چند ایدن بیست سال از او جوانتر است. در بیلبول بود، همزمان با لیونل، و گرتروود [هارتلی] را به یاد می آورد و مالی [بارینگتون وارد] را و دوروتی [هاجکین] را، اما در مورد بقیه خانواده گیج شد، مانند ماکولی که در ذکر اولیاء و معصومان سردرگم شد^{۸۸}.

نمایندگان مجلس ایران ضیافتی به افتخار این شش نماینده دادند و چون سرهنگ الیوت سرمای سختی خورده بود و نتوانسته بود بیاید، قرعه فال به نام سرهنگ پونسون بی خورد تا به سخنرانی خوشامد پاسخ گوید. چهره نجیب او با قیافه های بله یا شغالمانندی که ایرانیان به نمایش گذاشته بودند تضادی چشمگیر

۸۷ مقصود کتاب سفر زرین به سمرقند است.

۸۸ «اما اینها معصومان بودند نه اولیا.

در مناسبت دیگری سر دیوید [دنداس] پرسید: 'ماکولی، اسم پاپهات را می دانی؟' جواب «نه» بود؛

— «من همیشه در میان معصومان گیج می شوم»

— «اما آیا می توانی سراسقفهای کتربریات را نام ببری؟»

ماکولی گفت: «هر احمقی می تواند سراسقفهای کتربریات را از آخر بشمارد».

و شروع به نام بردن کرد، و تنها یک بار نفس تازه کرد تا به این نکته جالب اشاره کند که هم یک سراسقف سانکرافت بوده است و هم یک سراسقف بانکرافت، تا به نام کرانمر که رسید سر دیوید حرف او را قطع کرد».

(زندگی لرد ماکولی، نوشته جی. او. تری ویلیان، جلد دوم، فصل یازدهم).

داشت. او پسری در کلدستریم^{۸۹} دارد، و گفت که اگر جایلز مشکلی در ورود به آن داشته باشد، شاید بتواند کمک کند. از این جهت می‌بایست نظر خوشی نسبت به او داشته باشم، البته اگر نامهٔ سپاسگزاری‌اش را این‌طور به پایان نبرده بود: «اجازه می‌دهید به خاطر احساس بسیار شاد خانوادگی که بر سفارتخانهٔ شما حاکم است به شما تبریک بگویم؟» تازه عبارت کوتاه لاتینی را که پس از آن بود نادیده می‌گیرم، یعنی *si sic omnes*^{۹۰}

۳- لرد فارینگدن^{۹۱} لرد عضو حزب کارگر: جوان احمقی است و مصداق بارز: «ابله‌ی که با لحنی مشتاقانه از همهٔ قرون بجز قرن خودش و از همهٔ کشورها بجز کشور خودش تعریف می‌کند»^{۹۲}. این همان آدمی است که در مجلس اعیان به دولت به خاطر سیاست اعمال‌شده در یونان حمله کرد و گفت اگر این سیاست تغییر نیابد سربازان انگلیسی سر به شورش برمی‌دارند. این از آن نوع چیزهایی نیست که سربازان انگلیسی دوست بدارند در هر حال در مورد آنها گفته شود؛ و اتفاقاً از حقیقت هم بسیار به دور بود.

۴- آقای ویلفرد رابرتس^{۹۳}، عضو حزب لیبرال (کامبرلند شمالی) آدمی مطبوع و بصیر. فکر می‌کنم از او شنیدم که در آکسفورد تاریخ خوانده است.

میهمانانی که در خارج سفارتخانه اقامت کردند عبارت بودند از:

۵- آقای پارکر، عضو حزب کارگر، او دبیر انجمن [سوسیالیستهای] فابیان است.

۶- آقای فریزر، نمایندهٔ تازه‌انتخاب‌شدهٔ حزب کارگر از هامیلتون، لان آرکشیر. مردی جوان‌نما و باطراوت که پیش از انتخاب‌شدن معدنچی بوده است. بیست و پنج‌ساله می‌نمود، اما شاید کمی مسن‌تر باشد. خیلی دوست‌داشتنی بود، جز آنکه تمایل داشت که زیاده از حد به حرفهای لرد فارینگدن گوش بدهد، که

۸۹ Coldstream، نام شهری در جنوب شرقی اسکاتلند. چون لشکر گارد سلطنتی انگلستان در سالهای ۱۶۵۹-۶۰ در آن شهر تشکیل شد به همین نام خوانده می‌شود.

۹۰ کاش همه چنین باشند.

۹۱ Lord Faringdon (۷۷-۱۹۰۲). رئیس شعبهٔ سوتیندون سازمان جوانان حزب کارگر در سال ۱۹۳۶، حسابدار شورای ملی آزادیهای مدنی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵.

۹۲ برگرفته از پردهٔ اول نمایشنامهٔ میکادو از زبان شخصیتی به نام Ko-Ko نوشتهٔ سر ویلیام شونگ گیلبرت.

۹۳ Wilfred Roberts متولد سال ۱۹۰۰. کالج بیلپول در سال ۱۹۱۹ (دانشجوی فلسفه، اقتصاد و سیاست). نمایندهٔ لیبرال از کامبرلند شمالی از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۰.

صحبت کردندش، هرچند تا اندازه‌ای یکسویه و اغلب اشتباه‌آمیز، تا حد زیادی سرگرم‌کننده بود.

گمان می‌کنم که پارکر و فریزر به وضوح آنچه را «انضباط» می‌خواندند در روسیه دیده بودند، چنان انضباطی که هیچ کارگر انگلیسی تاب آن را ندارد. از فریزر پرسیدم که چه چیزی می‌تواند جانشین آن شود. معدنچیان روسی مقداری شکر دریافت می‌کنند، اما سیخونک هم در کار هست. همیشه دم دست تنبیهی برای «اخلالگری» وجود دارد. هنگامی که معادن در انگلستان ملی شوند، چنانکه اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، چگونه می‌توانیم «انضباط» را برقرار کنیم؟ فریزر در این باب چندان مطمئن نبود، هرچند بر لزوم انضباط پا می‌فشرد و می‌گفت که نظام تحت ترتیبات جنگی جای حرف بسیار دارد.

میهمان استرالیایی من، پرفسور اشبی^{۹۴} مرد بسیار جالبی بود. او گیاهشناس است و رشته تخصصی او فیزیولوژی گندم است. روسها کشفیات حیرت‌انگیز بسیاری در زمینه گندم اعلام کرده‌اند، اما به نظر او اطلاعاتی که آنها در اختیار می‌گذارند بسیار اندک و فاقد جزئیات است و او امیدوار است به چشم خود ببیند که این تجربیات چه ارزشی دارد. روسها مدعی آنند که چیزی را کشف کرده‌اند که خود آن را «بهاره کردن»^{۹۵} می‌نامند (در مورد آن از لنینگراد برایت نوشتم) فراگردی که مطابق با آن گندم یا هر بذری دیگر با تغییر حرارت، آمادگی ابتدایی پیدا می‌کند تا بتواند مثلاً در مدت کوتاهیتری برسد و بنابراین در مناطق شمالی‌تر که تابستانهای کوتاهتری دارد کاشته شود. به بازدیدکنندگان مناطق وسیعی از گندم بهاره‌شده را نشان داده‌اند، اما وقتی پرسیدند که «ممیزها»^{۹۶} یعنی مزارعی که از همان انبار گندم اما بهاره‌نشده رویده‌اند کجاست، پاسخ شنیده‌اند که چنین چیزی وجود ندارد. روسها اعلام کرده‌اند که نوعی گندم «همیشه بهار»^{۹۷} کشف کرده‌اند. اگر این حرف درست باشد انقلابی در کشت گندم به وجود خواهد آمد، اما روسها هیچ نمونه‌ای از آن به دست نمی‌دهند.

من دو سفر در پیش دارم: ۱۲ تا ۱۹ مارس آبادان و بغداد – اول تا شاید دهم

۹۴. Eric (Lord) Ashby متولد سال ۱۹۰۴. استاد گیاهشناسی، دانشگاه سیدنی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵. افسر رابط با کمیسیون نظارت مصر. استاد کالج کلر کمبریج از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵.

95. Vernalization

96. Controls

97. perennial wheat

آوریل قاهره؛ باز آبادان و شاید بوشهر. نمی‌دانم میهمانی گلپسین خودم را چه وقت برگزار کنم. اوج شادابی گلها، بهترین موقع برای میهمانی را به چند روز محدود می‌کند.

[انتخابات عمومی بریتانیا در ماه ژوئیه منتج به پیروزی همه‌جانبه حزب کارگر با ۳۹۳ کرسی بر حزب محافظه کار با ۲۱۳ کرسی شد - ویراستار متن انگلیسی].

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه ششم اوت ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۵/۱۵]

[گزارش تلگرافی کمیته مرکزی حزب توده به دبیرکل حزب کارگر در لندن]
[حزب] توده به نمایندگی صدها هزار کارگر (ریدر ویلیام بولارد کل جمعیت کارگری ایران را ۱۲۵۰۰۰ تخمین می‌زند) به خاطر شکست نیروهای ارتجاع در جزایر بریتانیا درود می‌فرستد. آنها امیدوارند که سازمان ملل با شکست فاشیسم، آزادی و کار و نان برای همگان برقرار کند. ایران طی چند سال گذشته از عوامل ارتجاع داخلی تحت نفوذ مأموران انگلیسی در رنج بوده است. حال که حزب کارگر زمام امور سیاست بریتانیا را به دست گرفته، ایرانیان حمایت آن [حزب] را در تأسیس دموکراسی واقعی و از میان بردن عوامل مرتجع و نظام فئودالی فاشیستی در ایران انتظار دارند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه بیست و یکم اوت ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۵/۳۰]

ضیافت پیروزی نخست‌وزیر^{۹۸} ایران در روز نوزدهم اوت با غیبت روسها به بهانه اینکه روسیه هنوز با ژاپن در حال جنگ است و همچنین خبرهای بد رسیده از خراسان خراب شد. (شورش مزبور در مشهد اتفاق افتاده است. هفده افسر و بیست سرباز ترکی خدمت کرده‌اند و خودروهای نظامی، سلاح و مهمات را با خودشان برده‌اند^{۹۹} - ویراستار متن انگلیسی)...

۹۸. مقصود محسن صدر است.

۹۹. در شورش نظامیان خراسان که از ۲۵ تا ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ به درازا کشید نوزده افسر، یک سرجوخه و پنج سرباز مشارکت داشتند و وسایل و تجهیزات آنها عبارت بود از: دو کامیون بدفورد، یک جیپ،

غیبت سفیر کبیر روسیه و دیگران در ضیافت نخست وزیر را عموماً به این تمایل آنها مبنی بر اینکه در نظر دارند اعتبار کابینه حاضر را از این هم متزلزل تر کنند، نسبت می دهند.

یادداشت ویراستار متن انگلیسی

در اینجا نامه ها به پایان می رسد، هر چند ویلیام ریدر بولارد تا پایان سال در ایران ماند. نقض حاکمیت ایران به وسیله روسیه که او از مدتها پیش با سوءظن به آن نگریسته بود، به طور فزاینده ای آشکار شد. چنانکه در صفحه ۲۶۶ شترها باید بروند می نویسد: «حزب شوروی پرورده توده در آذربایجان عاقلانه تر آن دید که نام خود را به 'دمکرات' تغییر دهد. در ماه اکتبر 'دمکراتها' خواهان خودمختاری برای کل آذربایجان شدند. واحدهای کوچکی از سربازان که دولت ایران در ماه نوامبر از تهران فرستاد تا نیروهای دولتی را در آذربایجان تقویت کند به وسیله روسها متوقف گردید و اجازه نیافت به منطقه نفوذ شوروی وارد شود. 'دمکراتها' در ماه دسامبر خواستار 'مجلس ملی آذربایجان' شدند و استقرار یک 'جمهوری کرد' در مهاباد اعلام گردید».

در ژانویه ۱۹۴۶ دولت ایران قضیه را به شورای امنیت احاله کرد و به این ترتیب سازمان ملل را با نخستین آزمون بزرگ خود روبه رو کرد. گزیده ای از گزارشهای ریدر ویلیام بولارد نگرانی روزافزون او را نشان می دهد:

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

پنجم مارس ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۱۲/۱۴]

اغتشاشات بسیار و بعضی اعمال خشونت بار از اصفهان گزارش شده است. در آنجا حزب توده به تشویق مارچنکو^{۱۰۰}، کنسول غیررسمی شوروی، علناً دست به عمل

→ تعدادی تفنگ، مسلسل و نارنجک دستی، وسایل مخابرات، مقدار زیادی فشنگ و پول و یک ماشین تحریر.

۱۰۰. Marchenko، کنسول شوروی سابق در تبریز و سرکنسول در اصفهان.

زده است. مارچنکو که پس از اعتراضهای مکرر نخست‌وزیر مرحوم ایران^{۱۰۱} از تبریز منتقل شد، بیدرنگ و بدون موافقت مقامات ایرانی یا هر نوع مشروعیت دیگر به اصفهان فرستاده شده است. روی هم رفته آنها به خاطر شجاعت استاندار^{۱۰۲} در تلاشهای خود شکست خورده‌اند. چندی پیش نزدیک بود نخست‌وزیر یکی از دوستان ابله و فاسد خود را به جای او بگمارد، اما مداخله سفارت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] او را نجات داد و به نظر من موقعیت اصفهان را هم عجلتاً نجات داده است. انتظار نمی‌رود که مارچنکو و حزب توده با این احوال از تلاشهای خود برای در اختیار گرفتن اصفهان دست بردارند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و نهم آوریل ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۲/۹]

تقریباً تمام تبلیغات خارجی درباره ایران از این بخش از جهان، به نظر طرفدار روسیه می‌رسد. علاوه بر دستگاه تبلیغاتی خود روسها، سه تلگراف بلندبالا از خبرنگاران آمریکایی اخیراً به تبلیغ موضع روسها کمک کرده است. (در نیویورک تایمز و شیکاگو دیلی نیوز).

خبرنگاران خبرگزاری رویتر برای مهار کردن این موج، کاری نمی‌توانند بکنند... تنها خبرنگاران میهمان امکان آنرا دارند که تصویری کلی و بیطرفانه از وضع ارائه کنند. خبرنگاران آمریکایی برای این کار از همه بهترند، اما آنها هم به سادگی تحت تأثیر هر کسی قرار می‌گیرند که ضدانگلیسی باشد و خودش را دمکرات بخواند. سفیر کبیر آمریکا ظاهراً از خبرنگاران دوری می‌جوید و به هر حال آن قدر جاهل است که نمی‌تواند سرنخی به خبرنگاران بدهد^{۱۰۳}.

۱۰۱. محمدعلی فروغی.

۱۰۲. محمدعلی وارسته که از دوم تیرماه ۱۳۲۳ تا یازدهم آبان ۱۳۲۵ استاندار اصفهان بود. در همین زمان حشمت سمعی فرماندار و مجتبی دولت‌آبادی شهردار اصفهان بودند. محمدعلی وارسته در بیست و دوم تیرماه وارد اصفهان شد.

۱۰۳. والاس اسمیت موری سفیر کبیر ایالات متحد در ایران. متولد ۱۸۸۷. موری در پنجم ژوئن ۱۹۴۵ استوارنامه خود را تقدیم کرد. فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد. دبیر سفارت آمریکا در بوداپست در سال ۱۹۲۰. خدمت در لشکر چهل و دوم آمریکا از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸. کارگزار سفارت آمریکا در تهران از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵. انتقال به لشکر خاورمیانه آمریکا در سال ۱۹۲۵. معاون فرمانده لشکر خاورمیانه در سال ۱۹۲۷. فرمانده لشکر در سال ۱۹۲۹. موری نزدیک دو دهه در اداره خاور نزدیک ایالات متحد خدمت کرد و در ژانویه ۱۹۴۴ به ریاست آن اداره و امور آفریقا منصوب شد.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

یازدهم ژوئیه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۴/۲۰]

بسیاری نشانه‌ها حکایت از آن دارد که روسها به تلاش عظیمی دست زده‌اند تا پیش از فرارسیدن لحظه تخلیه ایران عملاً بر این کشور مسلط شوند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و سوم ژوئیه ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۵/۱]

این اعتقاد من که روسها پیش از آنکه زمان بیرون‌بردن نیروهایشان فرا برسد تلاش عظیمی برای تسلط بر ایران می‌کنند، با وقایعی که از آن هنگام روی داده راسخ‌تر شده است... رفتار سفیرکبیر شوروی به طور کلی به رفتار کمیسری در یکی از دولتهای بالتیک شباهت دارد نه به رفتار دیپلماتی در یک کشور مستقل خارجی. اینکه او تا چه میزان مورد حمایت دولت شوروی است به حدس و گمان می‌توان دریافت^{۱۰۴}. احتمالاً اگر کودتایی را طرح‌ریزی کند مورد تأیید واقع می‌شود، اما خوشبختانه باید امیدوار بود تبلیغاتی که در مورد ایران شروع شده است هر کودتایی را در نطفه خفه کند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و یکم اوت ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۵/۳۰]

برای من مسلم شده است که روسها می‌خواهند ایران همان‌قدر ایرانی باشد که بلغارستان بلغاری است. شما خود از شیوه‌هایی که به کار می‌برند خوب آگاهید. آنها نظام اداری ایران را در شمال فلج کرده‌اند، جایی که [از آنجا] یک نهضت ملی‌گرای کرد را هم تشویق می‌کنند و به هیچ حزب سیاسی بجز حزب توده اجازه حضور در صحنه نمی‌دهند. آنها دنیا را با تبلیغات «تاس» در مورد ایران پر می‌کنند، اما اخبار واقعی از سایر منابع را با اعمال سانسور خاموش می‌سازند. به نظر می‌رسد که تلاشهایشان برای در اختیارگرفتن رادیو تهران به ثمر برسد...

مخالفت آنها با رژیم رضاشاه بخشی به خاطر خصومت مکتبی با هر استبدادی بجز استبداد خودشان بود، اما مطمئنم که بیشتر تنفر آنها از آن رژیم به آن سبب بود

۱۰۴. این بدگمانی سر ریدر بولارد کاملاً صحیح بود. در سی‌ام مارس ۱۹۴۶ که ایوان سادچیکف جانشین میخائیل الکسویچ ماکسیموف شد، دو دولت ایران و شوروی ماکسیموف را مسئول تیرگی روابط دو کشور دانستند.

که رضاشاه تبلیغات خارجی را مجاز نمی‌داشت. روسها اکنون مصمم شده‌اند تا از طریق حزب توده که آشکارا از آن حمایت می‌کنند بر ایران مسلط شوند. پیروزی چنین سیاستی به معنای پایان گرفتن حیات ملی کشوری است که به رغم یک دوره فتور توانسته است خود را به مدت دوهزار سال حفظ کند. به اعتقاد من این همچنین به مفهوم پایان دادن به منافع انگلستان در ایران و در نتیجه تضعیف کل موقعیت ما در خاور میانه است.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

بیست و سوم سپتامبر ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۷/۱]

سفیر کبیر شوروی یادداشتی به وزیر امور خارجه تقدیم داشته است که حاوی اعتراض شدید علیه لحن مطبوعات است...

هیچ مطبوعاتی نمی‌تواند بددهن‌تر و غیر مسئولانه‌تر از مطبوعات ایران باشد، اما از سوی دیگر بدترین روزنامه‌ها شامل آنهایی می‌شود که ارتباط نزدیک با سفارت شوروی دارند و همواره ضدانگلیسی هستند.

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

سی‌ام سپتامبر ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۷/۸]

[ریدر ویلیام بولارد با نخست‌وزیر، وزیر امور خارجه و وزیر دارایی^{۱۰۵} ملاقات کرده]... و گفته‌ام دیگر هیچ بهانه‌ای برای نادیده گرفتن اصلاحات وجود ندارد. اگر کاری نکنند شایسته لقب مرتجع هستند که مخالفانشان در مورد آنها به کار می‌برند. چه موقع قرار است لایحه مالیات بر درآمد جدید تصویب شود؟ نمی‌توانند به مجلس بگویند که ایران شاید تنها کشوری باشد که ثروتمندان در آن هیچ کمکی به خزانه دولت نمی‌کنند و اگر این ترتیب خودخواهانه ادامه یابد طبقه حاکم هم مضمحل می‌شود؟ [هر سه گفتند درست است - ویراستار متن انگلیسی]

ریدر ویلیام بولارد به وزارت خارجه

هشتم اکتبر ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۷/۱۶]

[ریدر ویلیام بولارد به تقاضای خود با شاه ملاقات کرده است]

۱۰۵. مقصود محسن صدر، اتو شیروان سپهبدی و محمود بدر است.

از دو یا سه گفتگوی خود با اعلیحضرت و آنچه از مجاری دیگر شنیده‌ام معتقد شدم شاه سوءظنی را که در اوایل سلطنت نسبت به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] داشت کنار نهاده و متوجه شده است این دولت همواره نسبت به استقلال و استحکام کشورش علاقه‌مند است.

نامه به باکستر در وزارت امور خارجه یازدهم نوامبر ۱۹۴۵ [۱۳۲۴/۸/۲۰]

اگر ماکسیموف برای همیشه رفته باشد چیز بدی نیست. او ظاهراً از همان اول می‌خواست همه را تحت تأثیر قرار دهد. ماکسیموف با سپهبدی^{۱۰۶} وزیر امور خارجه در کمال کبر و نخوت برخورد می‌کرد. سپهبدی در یک مورد (اگر بتوان روایت او را باور کرد) در مقام دیپلماتی با تجربه طولانیتر، به میخائیل ماکسیموف متذکر می‌شود که اگر او به وزارتخانه می‌آید تا حرف نامطبوعی بزند باید کوشش کند که خدمتکاران توی راهرو از آن آگاه نشوند... اگر ماکسیموف به سطح کارمندان عادی تنزل کرده باشد، برای ما جای نگرانی نیست. جای او در واقع در گ. پ. نو است، زیرا که همه حیل‌ها و کینه‌توزیهای لازم برای این شغل را دارد.

۱۰۶. انوشیروان سپهبدی وزیر امور خارجه کابینه ابراهیم حکیمی (اردیبهشت - خرداد ۱۳۲۴) و کابینه صدرالاشراف (تیر - آبان ۱۳۲۴).

محرمانه

۲۴ آوریل ۱۹۴۰

از سر ریدر بولارد به نرد هالیفاکس وزیر امور خارجه

توقیراً عطف به گزارش شماره ۱۵۹ مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۳۸ ارسالی آقای باتلر، به
ضمیمه فهرست شرح حال رجال ایران را که براساس آخرین اطلاعات تهیه و هفت
شرح حال جدید نیز به آن افزوده شده است ایفاد می دارد.
از اینکه به علت پاره ای شرایط امکان تکمیل آن تا ژوئیه گذشته طبق بخشنامه
نهم ژوئن ۱۹۳۸ فراهم نگردید، تأسف خود را اعلام می دارم.

با تقدیم احترامات

ریدر ویلیام بولارد

آراسته، نادر

متولد حدود سال ۱۸۹۳. شاهزاده قاجار است. حاکم بندر پهلوی در سال ۱۹۲۸. نایب‌الحکومه آذربایجان از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲. حاکم خوزستان از ماه مه ۱۹۳۲ تا اوت ۱۹۳۳. عضو سفارتخانه ایران در لندن. در دسامبر ۱۹۳۳ به سمت وزیر مختار ایران در لهستان منصوب شد. در اوت ۱۹۳۵ به عنوان اولین وزیر مختار ایران در آرژانتین تعیین شد و در اکتبر ۱۹۳۵ اعتبارنامه خود را تسلیم کرد. در اکتبر ۱۹۳۶ به تهران احضار گردید و نمایندگی مذکور حذف شد. مدت کوتاهی در سال ۱۹۳۷ مسئول اداره کنسولی وزارت امور خارجه در مسائل برون مرزی بود. وزیر مختار ایران در برلین از اوت ۱۹۳۷ و همچنین سفیر اکردیته ایران در لاهه در سال ۱۹۳۹. آدم متوسطی است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. خونگرم، ولی فاقد شخصیت بارزی است.

آصف، علینقی (آصف اعظم)

متولد حدود سال ۱۸۵۸. سرکرده خاندان وزیرزاده کردستان است که در گذشته نفوذ زیادی در بین طوایف کردستان داشتند. افراد این خاندان معمولاً در اردلان یا حوالی آن زندگی می‌کنند و عده‌ای از آنان ثروتمند هستند. در ایام گذشته حاکم کردستان امور مربوط به طوایف کردستان را از طریق آصف اعظم یا برادرش می‌گرداند. علینقی آصف سنی مذهب است. تعدادی روستا دارد که از آن میان می‌توان به ماندوی، کالباکنی، تایلن‌کن، خرخره، اورامان و مریوان و همچنین شماری روستا در ناحیه اسفندآباد اشاره کرد. احتمالاً ثروتمندترین آدم کردستان است. پیرامون سال ۱۹۲۹ ناگزیر به آمدن به تهران و اقامت دایمی در آن شد. فرزند ارشد او فرج‌الله آصف (سردار معظم) نماینده کردستان در مجلس نهم بود.

آصف اعظم ← آصف، علینقی

آق‌اولی، فرج‌الله

متولد اصفهان در سال ۱۸۸۸. پسر مرحوم امان‌الله‌خان پزشک مشهور است. در تهران تحصیل کرده است. به زبان فرانسه و کمی انگلیسی صحبت می‌کند. در سال ۱۹۱۱ وارد خدمت ژاندارمری شد. برادرش سرهنگ فضل‌الله‌خان وقتی که عضو کمیسیون نظامی انگلیس و ایران در سال ۲۰-۱۹۱۹ بود، خودکشی کرد. در سال ۱۹۲۲ به درجه سرتیپی ارتقا یافت و رئیس ستاد لشکر غرب در همدان شد. در سال ۱۹۲۵ مدتی حاکم نظامی گیلان بود. والی خوزستان از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰. در طول این مدت از خود قابلیت اداری نشان داد و موجب استقرار حاکمیت نظام جدید شد. به اتهام طرفداری از ایلات در سال ۱۹۳۰ در فهرست افراد منتظر خدمت قرار گرفت. در سال ۱۹۳۲ به سمت مدیرکل اداره ثبت احوال و آمار منصوب شد. در سال ۱۹۳۴ از این سمت برکنار گردید. کارآمد، سخت‌کوش و وظیفه‌شناس به نظر می‌رسد.

آهی، مجید

متولد تهران در سال ۱۸۸۶. در ایران و مسکو تحصیل کرده و موفق به اخذ مدرک در رشته حقوق از دانشگاه مسکو شده است. در سال ۱۹۱۴ به ایران بازگشت. از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ نماینده فوق‌العاده دولت در شیلالت لیانازوف بود. مدیرکل وزارت معارف از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴. قاضی دیوان تمیز از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳. در اوت ۱۹۳۳ به سمت والی فارس منصوب شد و در آنجا به خوبی و با جدیت کار کرد. وزیر طرق و شوارع از ژانویه ۱۹۳۶. در سپتامبر ۱۹۳۸ به خاطر تکمیل کار تأسیس راه‌آهن سرتاسری ایران موفق به دریافت نشان درجه یک همایون شد. در اواخر نوامبر ۱۹۳۸ به ناگهان از وظایفش برکنار و کم‌وبیش در خانه‌اش زندانی شد. او نتوانسته بود توقعات بیش از اندازه رضاشاه را در مورد راه‌آهن تهران- تبریز برآورده سازد.

به زبانهای روسی، فرانسه و کمی آلمانی صحبت می‌کند.

آیروم، سرلشکر محمدحسین

متولد حدود سال ۱۸۸۲. فرزند یک مهاجر ایرانی است. در تهران و روسیه تحصیل کرده است. پیرامون سال ۱۹۰۱ با درجه افسری به نیروی پیاده دیویزیون قزاق پیوست. در سال ۱۹۱۲ به درجه سرهنگی رسید و افسر ستاد مرکزی

دیویزیون قزاق گردید. در سال ۱۹۱۸ به واسطه داشتن روابط نامشروع با زنان مغضوب شد. در سال ۱۹۲۲ با حمایت رضاخان به خدمت بازگشت و به سمت فرمانده بریگاد مستقل شمال در رشت منصوب شد. در این سمت از خود تهور، پشتکار و قدرت سازماندهی نشان داد و تحریکات بلشویکها را به شدت تحت کنترل داشت. ضمناً در بهبود وضع شهر رشت اقدامات جدی به عمل آورد. در سال ۱۹۲۵ به سمت فرمانده نیروهای مستقر در تبریز منصوب شد. یک سال بعد احتمالاً به علت ناتوانی در دوری گزیدن از روابط نامشروع با زنان باز مغضوب شد. رئیس بازرسی قشون در سال ۱۹۲۷. رئیس بازرسی نظمیه تهران در طول سال ۱۹۲۸. به اروپا رفت و پس از مراجعت ریاست هیئتهای بازرسی را در سال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ به عهده گرفت. در آوریل ۱۹۳۱ به ریاست نظمیه منصوب شد.

زمانی به نظر می‌رسید که از هر عضو کابینه قوی‌تر است و دست راست شاه محسوب می‌شود و حتی پسر او با یکی از خواهران ملکه ازدواج کرد. این پسر بعدها به بیماری مشکوکی درگذشت. آیرم ناگهان در تابستان سال ۱۹۳۵ ظاهراً برای عمل جراحی به آلمان رفت. از آن زمان اتهامات جدی در مورد رشوه‌خواری و انواع ترندها علیه او عنوان شد و شاه خشمگین گفته بود بکشند به طریقی «تنها خدمتگزارم را که تاکنون توانسته اغفال کند» به ایران بازگردانند. ولی آیرم پول زیادی با خود از کشور برده بود و گزارش رسید که در کمال رفاه در آلمان زندگی می‌کند و سرگرم نوشتن خاطرات خویش است.

یک زن ایتالیایی دارد که هیچ‌کس این زن را در تهران ندیده بود. به زبان روسی و کمی آلمانی صحبت می‌کند. آدم منضبطی است و نگرشش خیلی به روسها شباهت دارد. بلشویسم را باطل می‌داند و برای مقابله با جاسوسهای روسی سازمانی شبیه او. گ. پ. یو درست کرده بود.

ابتهاج، ابوالحسن

متولد رشت در حدود سال ۱۹۰۰. دومین پسر ابتهاج‌الملک و برادر غلامحسین ابتهاج است. در اواخر جنگ مترجم نیروهای انگلیسی در گیلان بود. پیرامون سال ۱۹۲۰ به استخدام بانک شاهنشاهی ایران در رشت درآمد. در بانک آنجا خوب کار کرد و در سال ۱۹۲۵ به تهران منتقل شد. از آن زمان تا سال ۱۹۳۶ که استعفا داد معاون بازرس کل بانک شاهنشاهی ایران بود.

مردک بسیار باهوش و با حسن سلوکی است که احتمالاً در امور برون مرزی ایران در آینده نقش مهمی خواهد داشت. در سال ۱۹۲۶ با مریم دختر تقی نبوی (معزالدوله) ازدواج کرد. او و همسرش به خوبی به زبانهای انگلیسی، فرانسه و روسی صحبت می‌کنند. به علت رفتاری که در بانک شاهنشاهی ایران شاهد آن بود، آنجا را ترک گفت. او امیدوار بود و احتمالاً انتظار داشت در بانک از موقعیتی مشابه یک عضو انگلیسی برخوردار شود. به نظر بانک او درباره عقاید و اعتبارش خیلی مبالغه می‌کند. در سپتامبر ۱۹۳۶ به عنوان بازرس شرکتها به استخدام وزارت مالیه درآمد. بازرس بانک ملی در سال ۱۹۳۸. فرزندی ندارد.

ابتهاج، غلامحسین

متولد رشت در سال ۱۸۹۸. پسر ارشد مرحوم ابتهاج‌الملک است که سالها مباشر املاک فتح‌الله اکبر در گیلان بود. در رشت به مدرسه رفته و تحصیلات خود را در بیروت و مدت کوتاهی در فرانسه تکمیل کرده است. مترجم نیروی اعزامی بریتانیا به گیلان از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰. پدرش به دست جنگلیها به قتل رسید و وقتی بلشویکها در سال ۱۹۲۰ گیلان را اشغال کردند همراه خانواده خویش به تهران آمد. کارمند دفتر رئیس‌الوزرا از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱. منشی حاکم گیلان از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲. انتقال به وزارت فواید عامه و معاون سرهنگ موریس مشاور آمریکایی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸. ظاهراً به علت نادرستی از این سمت برکنار شد. در سال ۱۹۲۹ به استخدام شرکت اولن درآمد که برای ساختن راه‌آهن جنوب قراردادی منعقد کرده بود. انتقال به وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۱. دبیر اول سفارتخانه ایران در لندن از آوریل ۱۹۳۲. دبیر اول سفارتخانه ایران در قاهره از مارس ۱۹۳۳. کمی بعد به هنگام لغو امتیاز دارسی، ظاهراً به علت رفتارش در لندن، از سوی وزیر از خدمت معلق گردید. در سال ۱۹۳۴ به ریاست کارگزینی وزارت داخله منصوب شد. مدیر اداره سیاحان و رئیس کلوب سیاحان ایران، سمتهای بعدی او بود. در سپتامبر ۱۹۳۶ به منظور تهیه مقدمات انتقال سازمان سیاحان روس به نام «ایتوریست» به سازمان خودش که به تازگی «ایرانتور» نامیده می‌شد به روسیه رفت. معاون بلدیة تهران از اکتبر ۱۹۳۷. در سال ۱۹۳۸ به وزارت داخله منتقل شد. مدیرکل خدمات اداری این وزارتخانه از اوت ۱۹۳۸. کفیل بلدیة تهران از ژوئیه ۱۹۳۹.

مؤلف کتاب عام‌المنفعة «راهنمای ایران» است. به زبانهای انگلیسی، فرانسه و روسی صحبت می‌کند. مرد جوان زیرکی است با افکاری باز. زیاد نمی‌شود به او اعتماد کرد.

اتابکی، احمد (مشیراعظم)

دومین پسر مرحوم علی‌اصغر اتابک اعظم صدراعظم سابق است. برادرزن اکبر مسعود صارم‌الدوله. وزیر فواید عامه در سال ۱۹۱۶ و وزیر پست و تلگراف از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷.

آدم خوش‌مشربی است. زبان خارجی نمی‌داند و تنها چند کلمه فرانسه از بر دارد. چندان محبوبیتی ندارد.

اتابکی، محسن

متولد حدود سال ۱۸۸۹. پسر مرحوم علی‌اصغر اتابک اعظم صدراعظم سابق است. در ایران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۸ وارد وزارت مالیه شد. دبیر سفارتخانه ایران در ترکیه در سال ۱۹۲۷ و در بروکسل در سال ۱۹۲۸. در رُم هم خدمت کرده است. رئیس کابینه وزارت فواید عامه. دبیر سفارتخانه ایران در لندن از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲. دبیر دوم سفارتخانه ایران در واشنگتن در سال ۱۹۳۳. سال بعد به علت درگیری با غفار جلال وزیر مختار به تهران بازگشت. نایب کنسول ایران در دمشق در سال ۱۹۳۶. اتابکی برادرزن شاهزاده اکبر مسعود صارم‌الدوله و برادر حاجی مشیراعظم است. از همسر اول خود، که بعداً با علی‌اکبر داور ازدواج کرد، جدا شد. این زن از داور هم طلاق گرفت. در حال حاضر با یک دختر ایرانی به نام جورابچی که در استانبول بوده ازدواج کرده است.

اتابکی به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند و حسن سلوک دارد. فاقد استحکام شخصیت است، اما قدر دان کمکی است که مدتها قبل سفارتخانه انگلیس در حق پدرش معمول داشت.

احتشام‌الوزاره ← رمز، جعفر

احیاء السلطنه ← بهرامی، دکتر حسین

ادیب السلطنه ← سمیعی، حسین

اردلان، امان‌الله (حاجی عزالمالک)

متولد حدود سال ۱۸۸۸. پسر حاجی فخرالملک کردستانی است. در تهران تحصیل کرده است. با اعمال نفوذ پدرش که حاکم عربستان [خوزستان] بود به نمایندگی دوره دوم مجلس برگزیده شد. پیش از آن در وزارت مالیه خدمت می‌کرد. عضو فعال حزب دمکرات و نماینده کرمانشاه در مجلس سوم بود. در طول جنگ از آلمان طرفداری می‌کرد و در همان موقع ایران را به قصد ترکیه ترک گفت. بعد از جنگ با رشوه دادن به اکبر میرزا صارم الدوله وزیر مالیه مأمور استیفای کرمان شد و در این سمت به مال و منال رسید. مأمور استیفای فارس از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳. نماینده مجلس پنجم. دوست نزدیک سلیمان میرزا و دیگر سوسیالیستها. وزیر فواید عامه در کابینه سردار سپه از اکتبر ۱۹۲۳. در آوریل ۱۹۲۴ استعفا داد. بار دیگر به خدمت در وزارت مالیه پرداخت و مأمور کرمان و فارس شد. حاکم استرآباد در سال ۱۹۲۸. حاکم لرستان در سال ۱۹۳۲. حاکم گیلان در سال ۱۹۳۳. در سال ۱۹۳۴ بار دیگر حاکم لرستان شد. حاکم بوشهر و بنادر خلیج فارس در سال ۱۹۳۵. والی کرمان از ماه مه ۱۹۳۶. در اوت ۱۹۳۷ فراخوانده شد.

آدم زیرک و ترقیخواهی است، هرچند در وقت پول به جیب‌زدن زیاد وسواس به خرج نمی‌دهد.

اردلان، غلامعلی

متولد کردستان در حدود سال ۱۸۹۳. کرد و سنی مذهب است. در طول جنگ به عنوان مترجم در خدمت افسران انگلیسی بود. در حدود سال ۱۹۱۸ وارد وزارت امور خارجه شد و تاکنون در سمتهای گوناگون خدمت کرده است. دو بار دبیر سفارتخانه ایران در لندن شد. در ماه مه ۱۹۳۶ حسین علا وزیر مختار ایران مقدمات انتقال او را به تهران فراهم کرد. عضو اداره اطلاعات، انتشارات و ترجمه وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۸.

به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. با یک زن ارمنی ازدواج کرده و صاحب یک پسر و یک دختر است. یکبار به علت رانندگی در شب با اتومبیلی که چراغ نداشت پلیس لندن از او شکایت کرد. آدمی خونگرم و تاحدی احمق است.

اردلان، ناصرقلی

متولد تهران در سال ۱۸۹۶. سومین پسر مرحوم حاجی فخرالملک است که یک مقام درباری بود. مادرش دختر عزالدوله نوه محمدشاه است. در تهران و بلژیک تحصیل کرده است. به منظور فراگرفتن زبان انگلیسی یک سال در انگلستان بسر برد. در سال ۱۹۱۵ به ایران بازگشت و وارد وزارت داخله شد و پانزده سال در آنجا خدمت کرد. حاکم دودانگه در مازندران، فیروزکوه و نایب‌الحکومه خوزستان. حاکم ساری، نایب‌الحکومه مازندران و حاکم سمنان. حاکم محمره (خرمشهر) در سال ۱۹۲۵ و حاکم آبادان در سال ۱۹۳۰. از سال ۱۹۳۱ در بانک ملی کار می‌کند. آدم باهوش و قابل است.

ارفع، حسن

متولد حدود سال ۱۸۹۰. پسر ارشد پرنس رضا ارفع (ارفع‌الدوله) است. در روسیه و فرانسه تحصیل کرده است. مادرش که اینک اختلال حواس دارد قفقازی است. در سال ۱۹۰۷ به عنوان دبیر کنسولگری ایران در تفلیس وارد وزارت امور خارجه شد. دبیر سفارتخانه ایران در سن پترزبورگ در سال ۱۹۰۸. در سال ۱۹۱۱ به ژاندارمری پیوست و از آن زمان در نیروهای مسلح خدمت می‌کند. فرمانده فوج مخصوص سواره نظام پهلوی در سال ۱۹۳۱. مدت کوتاهی وابسته نظامی ایران در لندن بود. از افسران برجسته ارتش جدید ایران محسوب می‌شود. در سفر رسمی شاه به ترکیه در سال ۱۹۳۴ همراه او بود. افسر ستاد و سرپرست مدرسه آموزشی. نماینده ایران در کنفرانس زاهدان در سال ۱۹۳۵. در این کنفرانس موضع ناسیونالیستی و ضدانگلیسی داشت که بدون تردید براساس دستورات اکید رفتار می‌کرد. حضور رسمی در مراسم خاکسپاری آتاتورک در سال ۱۹۳۸. ارتقای به درجه سرلشکری در آوریل ۱۹۳۹.

به زبانهای فرانسه، انگلیسی، ترکی و روسی صحبت می‌کند. تظاهرات ضدانگلیسی او بدون شک از روی احتیاط کاری است، کماینکه با یک زن انگلیسی به نام بویک ازدواج کرده است.

اسدبهادر، اسدالله

متولد قفقاز در حدود سال ۱۸۸۰. منسوب به یک خانواده ایرانی است که سالها در قفقاز اقامت داشتند. در مدرسه نظام نیکلا در سن پترزبورگ تحصیل کرده است. پیشخدمت خاصه مظفرالدین شاه در سال ۱۸۹۹. در سال ۱۹۰۱ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد و اندکی بعد به سمت دبیر سفارتخانه ایران در سن پترزبورگ منصوب گردید. کنسول ایران در سن پترزبورگ در سال ۱۹۱۱. در آستانه انقلاب روسیه را ترک گفت و چند سال در پاریس بود و در سال ۱۹۲۵ به ایران بازگشت. وزیرمختار ایران در پاریس در سال ۱۹۲۶. با تیمورتاش خیلی صمیمی بود. در سال ۱۹۲۷ وزیرمختار ایران در ورشو شد و پنج سال تمام در آن سمت بود. در مارس ۱۹۳۳ به تهران بازگشت. رئیس تشریفات وزارت امور خارجه از دسامبر ۱۹۳۳. در سفر علیاحضرت ملکه به سوئیس در سال ۱۹۳۴ همراه او بود. وزیرمختار ایران در استکهلم در سال ۱۹۳۵.

به زبانهای روسی، فرانسه، آلمانی و ترکی صحبت می‌کند. زبان فارسی او به خوبی زبان روسی اش نیست. پیرمرد تقریباً بی بندوباری است که بیشتر خلق و خوی روسی دارد، ولی سرگرم‌کننده و زودآشناست. در سمت رئیس تشریفات اصلاً مانند برادرش فرخ براغون مزاحمت ایجاد نمی‌کرد. با یک خانم بسیار چاق لهستانی ازدواج کرده و دارای یک پسر و یک دختر است.

اسدی، سلمان

متولد حدود سال ۱۸۹۶. پسر ارشد مرحوم محمدولی اسدی، متولی آستان قدس است که در سال ۱۹۳۵ به علت خیانت تیرباران شد. در کالج آمریکایی تهران تحصیل کرده و چند سال هم در لندن بسر برده است. به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. به خاطر نفوذ پدرش در ادوار هفتم و هشتم به نمایندگی مجلس از سیستان برگزیده شد. مدت کوتاهی به عنوان مترجم در بخش اخبار وزارت امور خارجه خدمت کرد.

مرد جوان خوش مشربی است. کتابخوان و باهوش، ولی تا حدی دسیسه گر و تنبل است.

اسعد، محمدقلی (سردار بهادر)

متولد حدود سال ۱۸۸۷. برادر مرحوم سردار اسعد بختیاری است. برای تحصیل به اروپا فرستاده شد. به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. در سال ۱۹۱۷ به ارتش پیوست. در سال ۱۹۳۲ فرماندهی فوج سوار فتح را به عهده داشت. در نوامبر ۱۹۳۳ همراه با خوانین دیگر بختیاری دستگیر و در دادگاه نظامی به اتهام خیانت به شاه محاکمه گردید، ولی در نوامبر ۱۹۳۴ تبرئه شد.

عده‌ای فکر می‌کنند که در میان بختیارها از همه بهتر است، حال آنکه به اعتقاد دیگران قابل اعتماد نیست.

اسفندیاری، اسدالله (یمین الممالک)

متولد تهران در سال ۱۸۸۵. پسر مرحوم یمین الممالک و نوه حسن اسفندیاری است. در تهران و تفلیس تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۱ وارد وزارت امور خارجه شد و در سال ۱۹۰۸ به مرتبه معاونت رئیس اداره محاکمات خارجی وزارت امور خارجه رسید. کارگزار اصفهان در سال ۱۹۱۷. حاکم بنادر خلیج فارس از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳. سرکنسول ایران در باکو از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹. حاکم مازندران از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲. از این سمت فراخوانده شد و مدتی مورد بیمهری بود. در حال حاضر (۱۹۳۹) مدیر شرکت تلفن تهران است.

تا اندازه‌ای خشک و بی ادب است. عقاید مترقیانه‌ای دارد، کمالینکه همسرش از جمله نخستین زنانی بود که در حدود سال ۱۹۲۵ چادر را کنار گذاشت.

اسفندیاری، حسن (محتشم السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۶۲. مدت کوتاهی بعد از ورود به وزارت امور خارجه به سمت دبیر سفارتخانه ایران در برلین منصوب شد. کنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۵. در سال ۱۸۹۷ به تهران بازگشت و به سمت معاون وزارت امور خارجه منصوب گردید. در سال ۱۹۰۵ همراه مظفرالدین شاه به اروپا رفت. بعد به سمت معاون وزارت داخله منصوب شد. در سال ۱۹۰۶ به سمت وزیر مختار ایران در لندن تعیین گردید، ولی به این مأموریت نرفت. وزیر عدلیه در سال ۱۹۱۰ و وزیر امور خارجه از ژانویه تا ژوئیه ۱۹۱۱. وزیر مالیه از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ و همچنین

از اوت ۱۹۱۴ تا مارس ۱۹۱۵. وزیر امور خارجه از آوریل تا دسامبر ۱۹۱۵. وزیر مالیه از ژوئن تا سپتامبر ۱۹۱۷. بعد به سمت والی آذربایجان منصوب شد. در سال ۱۹۱۹ میرزا حسن خان وثوق او را به علت توطئه علیه حکومت وقت به کاشان تبعید کرد. در ژوئیه ۱۹۲۰ اجازه یافت به تهران بازگردد. وزیر امور خارجه از فوریه تا مارس ۱۹۲۱ و از ژوئیه ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۲. وزیر معارف از ژوئیه ۱۹۲۲ تا ژوئن ۱۹۲۳ و وزیر مالیه از سپتامبر ۱۹۲۶ تا ژانویه ۱۹۲۷. در زمان جنگ دشمن متفقین بود. آلمانیها او را خریده بودند، ولی این امر مانع از آن نبود که روسها را هم سرکیسه نکند.

به عدم صداقت و دسیسه‌گری شهرت داشت. وقتی در سال ۱۹۱۷ وزیر مالیه بود باعث شد تا غلّه موجود در انبارهای دولتی به منظور پرداخت حقوق عقب‌افتاده مستخدمین دولت به فروش برسد و با این کار تا اندازه‌ای مسئول مرگ و میر مردم تهران در قحطی سال ۱۹۱۷ بود که به دنبال کمبود گندم به وقوع پیوست. به رغم آنکه در شرف کوری بود در سال ۱۹۳۰ به نمایندگی مجلس هشتم انتخاب گردید. هنگامی که مجلس یکپارچه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران را در اواخر سال ۱۹۳۲ لغو کرد، یکی از ناطقین برجسته مجلس محسوب می‌شد.

مرد خوش مشربی است. در ارشدیت و اهمیت خود غلو می‌کند. در صنعت ابریشم گیلان ذینفع است و امتیاز دولتی صدور پیلّه ابریشم را در اختیار دارد. پدر فتح‌الله نوری اسفندیاری است. کمی به زبان فرانسه صحبت می‌کند. از طرفداران برجسته انجمن ایرانی حامیان جامعه ملل است. در ژوئیه ۱۹۳۵ که دادگر از ریاست مجلس برکنار شد، جانشین او گردید. در سپتامبر ۱۹۳۷ و در اکتبر ۱۹۳۹ بار دیگر به ریاست مجالس یازدهم و دوازدهم برگزیده شد. رئیس هیئت ایرانی شرکت کننده در مراسم تاجگذاری جرج ششم پادشاه انگلستان. رئیس هیئت اعزامی به مصر جهت ازدواج ولیعهد با شاهزاده فوزیه از فوریه تا آوریل ۱۹۳۹.

اسفندیاری، سرهنگ عباسقلی

متولد حدود سال ۱۸۹۷. سومین پسر حسن اسفندیاری است. فارغ‌التحصیل سن سیر فرانسه است. در زمان جنگ به ارتش فرانسه پیوست. در جنگ زخمی شد و به اسارت آلمانیها درآمد. در ارتش فرانسه درجه سروانی داشت و موفق به دریافت مدال لژیون داونور و صلیب جنگ گردید. در سال ۱۹۱۹ به ایران بازگشت

و با درجه سرگردی به ژاندارمری پیوست.
در سال ۱۹۳۱ با دختر فرمانفرما ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۱ در مسابقه سراسری اتومبیل‌های هاردت و سیتروئن در آسیا نقش ویژه‌ای به عهده داشت. کفیل اداره چهارم ارکان حرب کل در سال ۱۹۳۲.

اسفندیاری، عبدالحسین (صدیق‌الملک)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. در تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۷ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد. دبیراول سفارتخانه ایران در بروکسل در سال ۱۹۲۶. در سال ۱۹۳۱ احضار گردید. کنسول ایران در کابل در سال ۱۹۳۳. کنسول ایران در کراچی از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶. رئیس دایرة اقتصادیات در قسمت کنسولی وزارت امور خارجه که بعداً در سال ۱۹۳۷ به اداره مستقلی مبدل گردید. سرکنسول ایران در فلسطین از ماه مه ۱۹۳۹.

یکی از خویشاوندان حاج محتشم‌السلطنه (حسن اسفندیاری) است. آدم به نسبت احمقی است. کارهای ناسنجیده او در سال ۱۹۳۶ تا حد زیادی باعث ناراحتی مسافرانی شد که از کراچی عازم تهران بودند. در سال ۱۹۳۶ به تهران بازگشت.

اسفندیاری، محمدتقی (منتخب‌الملک)

متولد تهران در سال ۱۸۷۸. نوه حسن اسفندیاری (محتشم‌السلطنه) است. به عنوان کارمند وزارت امور خارجه بیشتر عمر خود را در سمتهای خارج از کشور سپری کرده است. رئیس دایرة مربوط به امور بریتانیا در وزارت امور خارجه از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹. مدیرکل وزارت امور خارجه در سال ۱۹۲۹. معاون وزارت داخله از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲. سفیرکبیر ایران در کابل از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵. از آن زمان سمتی ندارد.

به درستی و صداقت شهرت دارد، ولی در مورد حل و فصل مسائل نمی‌تواند به خود بی‌الد. احتیاط را به مرحله ترس رسانیده است. چند کلمه فرانسه بلغور می‌کند و با زبان خارجی دیگری آشنا نیست.

اعظم زنگنه، علی (امیر کل)

متولد حدود سال ۱۸۷۸. پسر مرحوم اعظم الدوله و نوه ظهیرالملک معروف است. از زمینداران ثروتمند کرمانشاه و رئیس ایل زنگنه در آن ایالت است. در گذشته گهگاه حکومت کرمانشاه در دست افراد خاندان او بود. حاکم سلطان آباد هم بوده است. دخترش همسر عباس خان امیر معظم رئیس ایل کلهر است. یکی از شخصیت‌های مهم کرمانشاه محسوب می‌شود و نماینده آن خطه در مجلس است. همیشه در کسب اجازه برای سرکشی به املاکش با مشکل بزرگی روبه‌رو بوده است. آدم جالب و خونگرمی است. مأموران سیاسی انگلیس در جنگ اول او را حریص و ولخرج می‌دانستند. بدهی سنگینی به بانک سابق روسیه (بانک استقراضی) دارد.

اعلم، دکتر امیر

متولد حدود سال ۱۸۸۰. پسر مرحوم میرزا علی اکبرخان است که چند سال کنسول ایران در دمشق بود. در دمشق، بیروت و لیون تحصیل کرده و موفق به اخذ مدرک پزشکی در لیون شده است. از سال ۱۹۱۱ در تهران مطب خصوصی دارد. چند سال پزشک ارتش بود. با دختر بزرگ و ثوق الدوله ازدواج کرد و با اعمال نفوذ پدرزنش وارد سیاست شد. بیمارستان آستان قدس مشهد را تجدید سازمان کرد و به آن سروسامانی داد. وزیر فواید عامه در سال ۱۹۲۰. نماینده مجلس چهارم. وزیر معارف در سال ۱۹۲۱. پزشک دربار در سال ۱۹۲۵ و سالهای بعد. به تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ کمک نمود و کار و وقت نسبتاً زیادی صرف امور آن کرد. نایب رئیس اتحادیه بین‌المجالس در سال ۱۹۳۴ و نایب رئیس سازمان شیروخورشید سرخ ایران. به زبان فرانسه صحبت می‌کند.

اعلم، مظفر

متولد حدود سال ۱۸۸۵. پسر مرحوم میرزا علی اکبرخان است که چند سال کنسول ایران در دمشق بود. برادر دکتر امیر اعلم است. در دمشق بزرگ شد و مقدر بود در جوانی به ارتش برود. به سن سیر فرستاده شد و مدتی در ارتش خدمت کرد. در موارد مختلف در کمیسیون مرزی ایران و ترکیه خدمت کرد. در سال ۱۹۲۸ به

سمت حاکم بنادر خلیج فارس منصوب شد و در فوریه ۱۹۳۱ با حفظ سمت والی فارس گردید. در ژوئیه ۱۹۳۱ برای خدمت مجدد در کمیسیون مرزی سمت خویش را ترک گفت. در آوریل ۱۹۳۳ به سمت والی آذربایجان غربی منصوب شد و در رضائیه (ارومیه) اقامت گزید. رئیس کل تجارت در سال ۱۹۳۵. در آوریل ۱۹۳۶ به سمت وزیر مختار ایران در عراق منصوب شد. وزیر امور خارجه از ژوئیه ۱۹۳۸. نماینده ایران در جامعه ملل از سپتامبر ۱۹۳۸.

به زبانهای فرانسه، عربی و ترکی روان صحبت می‌کند. تنومند و خوشخوست. در کارها از خود کمی ذکاوت نشان می‌دهد. می‌گویند پیشرفتش به خاطر آن است که زمانی جان شاه را نجات داده است.

افخم ابراهیمی ← افخمی، عبدالرضا

افخمی، عبدالرضا (افخم ابراهیمی)

متولد تهران در سال ۱۸۸۵. پسر مرحوم سلطان علی خان وزیر افخم مدیر مجلس دربار اعظم مظفرالدین شاه است. در ایران و در مدرسه نظام اتریش تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۱ وارد ژاندارمری شد و تا سال ۱۹۲۱ به درجه سرهنگی ارتقا یافت. سالها افسر ستاد بود و در حال حاضر (۱۹۳۶) با درجه سرتیپی رئیس اداره دوم ستاد کل است. عضو کمیسیون مرزی ایران و ترکیه در سال ۱۹۳۱. در سفر رسمی رضاشاه به ترکیه در ژوئن ۱۹۳۴ همراه او بود. آدم خوش مشربی است. همیشه برای مسخرگی آمادگی دارد. ظاهرش نشان می‌دهد که سرباز قابلی است و به سیاست علاقه‌ای ندارد.

افشار، رضا

متولد ارومیه در حدود سال ۱۸۸۸. در جوانی وارد وزارت مالیه شد و در زمان شورش میرزا کوچک خان در گیلان مأمور مالی (صندوقدار) بود. پس از خاتمه شورش با مبلغی از موجودی اداره مالیه رشت فرار کرد. با این پولها فرش خرید و برای فروش به آمریکا برد. در ضمن به خدمت سرپرسی کاکس درآمد که حقوق خوبی به او می‌داد. در سال ۱۹۲۱ سرشار از افکار و آموزش آمریکایی به ایران بازگشت و به گروه دکتر میلپو مستشار آمریکایی پیوست. از طرفداران

پروپاقرص رژیم بود و در ادوار پنجم، ششم و هفتم مجلس به نمایندگی برگزیده شد. هنگامی که فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر مالیه بود با وی به مخالفت برخاست. حاکم گیلان در سال ۱۹۳۹. در این سمت شرکت صادرات و واردات گیلان را که به منظور مقابله با روشهای انحصار تجارت روسیه تأسیس شده بود سروسامان داد. نتیجه این کار دشمنی علاقه‌مندان روسیه با او بود. والی کرمان در سال ۱۹۳۱. وزیر طرق و شوارع از فوریه ۱۹۳۲. در ماه ژوئیه همین سال به علت قصور در ساختن جاده چالوس با سرعت لازم برای شاه استعفا کرد. حاکم اصفهان از سپتامبر تا دسامبر ۱۹۳۳. بعد بیکار شد. در سال ۱۹۳۵ ظاهراً به علت بی‌کفایتی و شاید در ارتباط با توطئه بختیاربها، در تهران تحت نظر قرار گرفت. در ژوئن ۱۹۳۶ به دلیل قبول رشوه در زمان تصدی وزارت طرق و شوارع به شش ماه حبس و انفصال دائم از خدمت دولت محکوم شد.

زبان انگلیسی را روان صحبت می‌کند. فکور و اهل عمل است. امکان دارد مجدداً به صحنه برگردد. ناسیونالیستی افراطی است و تا حدی ضدانگلیسی و ضد مذهب.

افشار، محمد هاشم (شیخ‌الرئیس)

متولد حدود سال ۱۸۷۰. شاهزاده قاجار و اهل خراسان است. شاعر است و در محافل ادبی شهرت دارد. رئیس انجمن ادبی تهران است. از سال ۱۹۱۱ عضو مجلس بوده و همیشه نمایندگی مشهد، شهر محل تولدش را به عهده داشته است. نایب‌الرئیس مجلس از پیرامون سال ۱۹۳۳.

مردک ریشویی است که نابجا لباسهای اروپایی می‌پوشد.

امیر احمدی، احمد آقا

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. از یک خانواده اردبیلی برخاسته است و اجدادش از مهاجران قفقازی بوده‌اند. در سال ۱۸۹۹ وارد بریگاد قزاق شد و به سرعت ارتقا یافت. خیلی زود افسر شد و در سال ۱۹۲۰ به درجه سرتیپی رسید. در عملیات علیه جنگلیها در سال ۱۹۱۹ نقش برجسته‌ای داشت. در تجدید سازمان ارتش در سال ۱۹۲۲ درجه امیر لشکری گرفت و فرماندهی لشکر غرب که سرفرماندهی آن در همدان بود به وی سپرده شد. به علت غارت بیش‌رمانه الوار و ظلم بی‌حساب نسبت به

آنان احضار گردید، اما چون مورد علاقه رضاشاه بود به فرماندهی امنیه منصوب شد. در سال ۱۹۲۶ با حفظ سمت به فرماندهی لشکر شمال غرب گمارده شد. سال بعد به تهران احضار و در بهار ۱۹۲۸ فرمانده لرستان شد. تا تابستان لرستان را آرام و الوار را خلع سلاح کرد و در ضمن به ساختن جاده خرم آباد کمک کرد. در آوریل ۱۹۲۹ به درجه سپهبدی (فیلدمارشال) ارتقا یافت. در سال ۱۹۳۰ برای معالجه به تهران آمد و عازم اروپا گردید. در دسامبر ۱۹۳۱ جهت خلع سلاح کردها به کردستان فرستاده شد. فرمانده عملیات علیه جعفرخان در سال ۱۹۳۲ و فرمانده عملیات علیه لرها در سال ۱۹۳۳. رئیس اصطبل در سال ۱۹۳۵.

امیراحمدی مردی است پُرتوان، جاه طلب، مصمم و باهوش، هر چند که تحصیلاتی ندارد. به زبان روسی صحبت می کند. آدم مستبدی است، اما از نظر اجتماعی کاملاً مقبولیت دارد. فقط از رضاشاه اطاعت می کند. به محافل اروپایی علاقه مند است و در چند مورد حسن نیت نشان داده و در جهت منافع بریتانیا گام برداشته است. در ایامی که تازه به قدرت رسیده بود بیشرمانه دست به چاول می زد، ولی بعد آموخت که این کار را با تدبیر درآمیزد. ثروت عظیمی جمع کرده است و در تهران مکنت زیادی دارد.

امیرارفع ← پاکروان، فتح الله

امیراعظم ← عضدی، یدالله

امیراقتدار ← انصاری، محمود آقا

امیربیگلری، جعفرقلی

متولد تهران در حدود سال ۱۸۷۳. از افسران بریگاد قزاق قدیم است. بعد از تجدید سازمان ارتش در سال ۱۹۲۲ سمت فرماندهی سوارنظام تهران برای او در نظر گرفته شد و چند سال عهده دار این مقام بود. رئیس دژبان تهران با درجه سرتیپی از سال ۱۹۳۱.

امیرخسروی، سرلشکر رضاقلی

متولد تهران در سال ۱۸۹۶. منشأ خانوادگی او روشن نیست. در سال ۱۹۱۵ پس از

تحصیل در مدرسه نظام وابسته به بریگاد قزاق وارد آن نیرو شد. شیپورچی رضاخان بود و ترقی خود را مدیون اربابش رضاخان است. صندوقدار ارتش از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸. رئیس بانک پهلوی در سال ۱۹۳۱. عزیمت به پاریس برای تحصیل بانکداری در سال ۱۹۳۱. در سال ۱۹۳۳ به تهران بازگشت و در سال ۱۹۳۴ به سمت مدیرکل بانک ملی منصوب شد. عنوان او «رئیس کل بانک» است. ارتقا به درجه سرلشکری در سال ۱۹۳۹. وزیر مالیه در سال ۱۹۳۹.

امیر خسروی با خانمی قفقازی که بارها مطلقه شده و معمولاً گیتی خانم صدایش می‌کنند ازدواج کرده است. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. آدم خونگرم و رفیق دوستی است. بریج خوب بازی می‌کند، اما هرگز کارشناس مالی برجسته‌ای نخواهد شد. وقتی امیر خسروی رئیس بانک بود و محمود بدر وزیر مالیه مدتها با او چشم و همچشمی داشت.

امیر فضلی، اسماعیل

متولد تهران، یا به گفته بعضیها، متولد ایروان در حدود سال ۱۸۷۴. در سال ۱۸۹۷ خانواده او از قفقاز به تهران مهاجرت کردند. در سال ۱۸۹۹ به بریگاد قزاق پیوست و تا سال ۱۹۲۰ به درجه سرهنگی ارتقا یافت. یکی از دوستان صمیمی رضاخان بود که در کودتای ۱۹۲۱ همدست او محسوب می‌شد. در تجدید سازمان ارتش در سال ۱۹۲۲ به درجه سرلشکری ارتقا یافت و فرماندهی نیروی آذربایجان به او سپرده شد. در سال ۱۹۲۳ به سمت والی آذربایجان منصوب گردید. در سال ۱۹۲۵ به تهران فراخوانده شد. والی خوزستان در سال ۱۹۲۷. احضار به تهران در سال ۱۹۲۸. رئیس اداره بازرسی امور مالی ارتش در سال ۱۹۳۲. کفیل وزارت جنگ در سال ۱۹۳۶. در دسامبر ۱۹۳۷ برکنار شد.

آدم تحصیل نکرده باشعوری است که به شاه و نژادار است. فاقد عقاید سیاسی است. پول دوست، ولی آقامنش، رشوف و خوش برخورد است. می‌گویند تن آساست.

امیر گل ← اعظم زنگنه، علی

امیر موقت ← نخجوان، امیر لشکر محمد

امیر نظام ← نظام قراقرلو، حسینقلی

امیر همایون ← بوشهری دهدشتی، آقا جواد

امین، حبیب‌الله (امین‌التجار)

در حدود سال ۱۸۷۸ در یک خانوادهٔ بازرگان اصفهانی به دنیا آمد. پس از مرگ پدرش مسئول ادارهٔ امور تجاری خانواده شد و علاوه بر صادرات و واردات عمده، به کار صادرات تریاک نیز علاقه‌مند گردید. دامنهٔ کسب و کار را گسترش داد و از جمله به بانکداری پرداخت. مدت کوتاهی قبل از جنگ به عنوان یک ناسیونالیست به امور سیاسی هم اشتیاق نشان داد. به حزب دمکرات طرفدار آلمان پیوست و در سال ۱۹۱۵ از اصفهان گریخت. متعاقب آن اموالش به وسیله روسها مصادره شد و چندسالی در دست آنان بود. در سال ۱۹۱۸ به ایران بازگشت و در پایتخت اقامت گزید. در سال ۱۹۲۰ به نمایندگی دورهٔ چهارم مجلس انتخاب گردید. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ در یک تشکیلات روسی به نام شرکت «شارو» ذینفع شد. در سال ۱۹۳۱ انحصار صادرات تریاک را به دست آورد و به همین منظور دست به تأسیس یک شرکت خصوصی زد. چندین دوره به نمایندگی مجلس برگزیده شد و تجارت را با سیاست در هم آمیخت. در سال ۱۹۳۰ همسر دومی اختیار کرد که یک زن روس بود. در ژوئن ۱۹۳۳ به اتهام پیشنهاد رشوه به تیمورتاش برای کسب انحصار تریاک مصونیت پارلمانی او لغو و به محاکمه کشیده شد. پس از اثبات جرم به شش ماه حبس محکوم گردید، اما اندکی بعد از طرف شاه مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد.

امین، حسین

اغلب «امین مهندس» خطابش می‌کنند. در حدود سال ۱۸۹۰ در یک خانوادهٔ تبریزی به دنیا آمده است. در اروپا و بخصوص در سوئیس تحصیل کرده و در رشتهٔ مهندسی برق فارغ‌التحصیل شده و در همین رشته مدتی در لوزان عملاً کار کرده است. چند سال در تهران سرمهندس ایستگاههای بی‌سیم بود. رئیس کارخانجات در سال ۱۹۳۲. رئیس ادارهٔ صناعت از ژانویه ۱۹۳۵. در مارس ۱۹۳۶ سرتپ جهانبانی جانشین او شد و حسین امین به عنوان رئیس اجرایی و کارشناس فنی به خدمت ادامه داد. مدیرکل فنی وزارت صناعت و معادن از ژوئیه ۱۹۳۸.

به زبان فرانسه صحبت می‌کند. با یک زن ایتالیایی ازدواج کرده و دخترش همسر جمشید کتابچی است.

امین‌التجار ← امین، حبیب‌الله

امین‌الدوله ← امینی، محسن

امینی، دکتر علی

متولد تهران در سال ۱۹۰۳. چهارمین پسر محسن امینی (امین‌الدوله) است. در ایران و فرانسه تحصیل کرده و در پاریس حقوق خوانده است. با یکی از دختران حسن وثوق (وثوق‌الدوله) به نام بتول خانم ازدواج کرده است. چند سال در اداره گمرکات خدمت کرد. در ماه مه ۱۹۳۶ به معاونت همین اداره منصوب شد و در سال ۱۹۳۹ ریاست آن را به عهده گرفت و تا پاییز سال مذکور که سر تیپ امیر خسروی او را به عنوان یکی از معاونین وزیر به وزارت مالیه منتقل کرد در این مقام بود. آدم خوش برخوردی است و غالباً بسیار گره گشا. سمبل مکتب جدید محسوب می‌شود.

امینی، محسن (امین‌الدوله)

متولد سال ۱۸۷۵. پسر مرحوم میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم سابق است. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. پیشخدمت و منشی حضور ناصرالدین شاه بوده است. به عنوان همسر دوم با شاهزاده خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه ازدواج کرد. وزیر بقایا در سال ۱۹۰۴. در سفر شاه به اروپا در سال ۱۹۰۵ همراه او بود. رئیس اداره پستخانه در سال ۱۹۰۹. از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۷ تحت‌الحمايه روسها بود و با اعمال نفوذ آنان به عضویت کمیسیون مالی که در سال ۱۹۱۶ برای کنترل امور مالی ایران تشکیل شده بود منصوب گردید. در سال ۱۹۱۷ جنگلیها او را در املاکش واقع در لشت نشا گیلان دستگیر و آزادیش را موکول به پرداخت یکصد هزار تومان کردند. در حال حاضر تمام املاک و دارائیش را که قابل ملاحظه هم هست به همسرش منتقل کرده که آنها را به خوبی اداره می‌کند و به شوهرش امکان داده که زندگی گوشه گیرانه‌ای داشته باشد. چندین پسر و یک دختر دارد که با دکتر مشرف نفیسی ازدواج کرده است.

انتظام، عبدالله

متولد حدود سال ۱۸۹۷. برادر سیدنصرالله است. از پیرامون سال ۱۹۲۱ در سمتهای گوناگون وزارت امور خارجه خدمت کرده است. وقتی دبیر سفارتخانه ایران در واشنگتن بود با یک خانم آمریکایی ازدواج کرد. از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ در تهران خدمت می‌کرد. کار در دایره اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵. کنسول در پراگ در سال ۱۹۳۶. کاردار ایران در برن از ماه مه ۱۹۳۸. جوان مترقی و خوش مشربی است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند.

انتظام، نصرالله

متولد حدود سال ۱۸۹۰. پسر مرحوم انتظام السلطنه و نوه حسنعلی غفاری است. در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده است. دبیر سفارتخانه ایران در پاریس در سال ۱۹۳۶. دبیر سفارتخانه ایران در ورشو از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲. منشی هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل در زمان رسیدگی به اختلاف شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۳۳. عضو هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس اقتصاد جهانی در سال ۱۹۳۳. دبیر سفارتخانه ایران در لندن از ماه مه ۱۹۳۳. در سال ۱۹۳۴ به واشنگتن منتقل گردید. در دایره عهود وزارت امور خارجه هم خدمت کرده است. دبیراول سفارتخانه ایران در برن در سال ۱۹۳۶. معاون نمایندگی ایران در جامعه ملل از ماه مه ۱۹۳۸. رئیس دایره امور مربوط به بریتانیا در وزارت امور خارجه از ژوئیه ۱۹۳۸. شرکت در مراسم ازدواج دوک اسپولتو در ایتالیا در ژوئن ۱۹۳۹. جوان آرام و مطبوعی است و کارآمدترین رئیس اداره سوم سیاسی در سالهای اخیر بوده است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند.

انصاری، عبدالحسین مسعود

متولد سال ۱۸۹۹. پسر ارشد علیقلی انصاری مشاور الممالک است. در تهران و اروپا تحصیل کرده است. در سال ۱۹۲۰ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. چند سال در مقام دبیر سفارتخانه ایران در مسکو خدمت کرد. ترقی سریع او تا حد زیادی مدیون اعمال نفوذ پدرش است. در سال ۱۹۲۷ کنسول ایران در مسکو شد و

تا سال ۱۹۳۱ که به تهران انتقال یافت در آن سمت بود. رئیس اداره اقتصادیات وزارت امور خارجه از سپتامبر ۱۹۳۲. در ژوئیه ۱۹۳۵ به عنوان عضو هیئت اقتصادی ایران به آلمان رفت. رئیس اداره سوم سیاسی (اداره مربوط به امور بریتانیا) در سال ۱۹۳۶. رئیس اداره تشریفات از نوامبر ۱۹۳۷. سرکنسول ایران در دهلی از ماه مه ۱۹۳۸.

در مسکو با یک خانم روس که گمان می‌رفت جاسوس باشد ازدواج کرد. این زن در سال ۱۹۳۶ در برلین درگذشت و یک بچه از خود بر جای گذاشت. در سال ۱۹۳۷ با یک زن ایرانی ازدواج کرد. انصاری آدمی است مؤدب و تا حدی فعال، ولی خشک، غیرعاطفی و بی‌ذوق. وقتی ریاست اداره اقتصادیات را به عهده داشت کسب اطلاعات مفید عملاً از او ناممکن بود. در مقام ریاست اداره سوم هم اصلاً کمکی نمی‌کرد. به زبانهای روسی، فرانسه و آلمانی صحبت می‌کند. دیدگاهش تقریباً روسی و ایرانی است و بدین خاطر بسیاری از همکارانش به او بدگمان هستند.

انصاری، علیقلی (مشاورالممالک)

متولد حدود سال ۱۸۷۴. سالها دبیر سفارتخانه ایران در پطروگراد بود، تا آنکه در سال ۱۹۱۱ به سمت کاردار منصوب شد. در سال ۱۹۱۳ به ایران بازگشت و به سمت مدیرکل وزارت امور خارجه منصوب گردید. کفیل وزارت امور خارجه از ژوئن ۱۹۱۳ و وزیر امور خارجه از دسامبر ۱۹۱۵ تا فوریه ۱۹۱۶. معاون والی خراسان در سال ۱۹۱۷. در ژانویه ۱۹۱۸ در کابینه مستوفی بار دیگر وزیر امور خارجه شد و در کابینه بعدی هم که در ماه مه ۱۹۱۸ توسط نجفقلی خان بختیاری تشکیل گردید سمت خویش را حفظ کرد. این کابینه پس از یک ماه ونیم ترمیم شد و انصاری سمت خویش را از دست داد، ولی در کابینه وثوق‌الدوله که در هفتم اوت ۱۹۱۸ تشکیل شد بار دیگر به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید. در اواخر سال ۱۹۱۸ به سمت رئیس هیئت ایرانی در کنفرانس صلح پاریس تعیین شد. این هیئت ناکام ماند و انصاری در سال ۱۹۱۹ به سمت سفیرکبیر ایران در ترکیه منصوب گردید. در سال ۱۹۲۰ به عنوان سفیرکبیر به مسکو اعزام شد و با تقی‌زاده مقدمات طرح عهدنامه ۱۹۲۱ ایران و شوروی را فراهم آورد. انصاری تا ژوئیه ۱۹۲۶، یعنی

تا زمانی که برای تصدی وزارت امور خارجه به تهران بازگشت در مسکو بود. در ماه مارس ۱۹۲۷ در مأموریتی ویژه برای حل و فصل مسائل مهم موجود بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی به مسکو بازگشت. در این مأموریت موفق بود. در آوریل ۱۹۲۸ به منظور ختم گفتگوهای مربوط به عهدنامه بازرگانی ایران و لهستان به ورشو سفر کرد و سپس به چکسلواکی و آلمان رفت. در ماه مه بار دیگر به سمت سفیرکبیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی منصوب شد.

انصاری به زبانهای روسی و فرانسه روان صحبت می‌کند و از لحاظ اجتماعی آدم خوش مشرب و خونگرمی است. باهوش، ولی کاهل و غیرقابل اعتماد است و چندان اعتباری ندارد. در میان هم‌میهنانش به عوامفریبی و بی‌شخصیتی شهرت دارد و اینکه برای پول مشاغل زیر دست خود را به این‌و آن واگذار می‌کند. در مقام وزارت امور خارجه به شدت ناامیدکننده بود و هرگز نکوشید حتی مسائل کوچک را حل و فصل کند. در ماه مه ۱۹۳۱ به سمت وزیر مختار ایران در لندن منصوب شد. در دسامبر ۱۹۳۲ از لندن احضار گردید و از آن موقع سمتی نداشته است. در آن زمان تصور می‌شد حرفهای او که در لندن، در ارتباط با اصل مذاکرات تیمورتاش با شرکت نفت انگلیس و ایران زده، باعث احضارش به تهران شده است. انصاری از زمان بازگشت در بهار ۱۹۳۳ بیکار است و بی‌سروصدا در تهران زندگی می‌کند.

انصاری، محمود آقا (امیراقتدار)

متولد اصفهان در حدود سال ۱۸۷۸. در جوانی در اصفهان به تحصیل الهیات پرداخت. به دیویزیون قزاق پیوست و تا درجه سرتیپی ارتقا یافت. با شاه فعلی در زمانی که هر دو در دیویزیون قزاق بودند دوستی نزدیک داشت. حاکم نظامی تهران در سال ۱۹۲۱. حاکم اصفهان در سال ۱۹۲۲. در اصفهان نسبت به خوانین به شدت دشمنی ورزید و از قدرت روحانیان کاست. در سال ۱۹۲۴ استعفا داد و در همین سال به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. در سال ۱۹۲۵ به علت پاره‌ای تحریکات پیش‌پاافتاده بازداشت و بدون محاکمه زندانی گردید. در اواخر سال ۱۹۲۵ مورد عفو قرار گرفت و مقام نظامی خود را بازیافت، ولی از آن زمان مأموریتی به او محول نشده است.

پیرمرد نیکوکاری است. زبان خارجی نمی‌داند.

اویسی، علیمحمد

متولد تهران در سال ۱۸۸۴. در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۳ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. نایب کنسول ایران در باکو در سال ۱۹۰۴. کارگزار وزارت امور خارجه در درگز در سال ۱۹۰۵. معاون کارگزاری تبریز در سال ۱۹۰۶. حاکم انزلی (پهلوی کنونی) در سال ۱۹۰۸. مأمور صدور تذکره در قسطنطنیه از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴. خدمت در وزارت فواید عامه در سال ۱۹۱۸. تا سال ۱۹۳۱ که به سمت حاکم یزد منصوب شد سمتهای مختلفی در وزارت فواید عامه به عهده داشت. حاکم خوزستان از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵. نماینده بازرگانی ایران در شرق (هند، چین و ژاپن) که مرکز آن در بمبئی بود از مارس ۱۹۳۶. به زبان فرانسه روان صحبت می‌کند. آدم خوش صحبتی است. با یک خانم اروپایی ازدواج کرده است. دارای نظریات عمده در مورد طرحهای بازرگانی و توسعه است. با همکارانش مراوده زیادی ندارد.

ایلخان، امیرحسین

متولد حدود سال ۱۸۹۶. پسر مرحوم سردار ظفر بختیاری است. بخشی از تحصیلاتش را در انگلستان به اتمام رسانیده است. با یکی از خواهران سردار بهادر (سردار اسعد) ازدواج کرده است. حاکم یزد از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹. نماینده ادوار ششم، هفتم و هشتم مجلس. در دسامبر ۱۹۳۳ از مصونیت پارلمانی محروم و دستگیر گردید. به اتهام خیانت به کشور در دادگاه نظامی محاکمه و در نوامبر ۱۹۳۴ به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم گردید. در سال ۱۹۳۶ آزاد شد. جوان وجیه‌الملله و خوش مشربی است که به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. احتمال دارد باز به صحنه بازگردد. به بازی چوگان علاقه دارد.

بایندر، غلامحسین

برادر بزرگتر غلامعلی بایندر است. قبل از آنکه برای گذراندن دوره مهندسی نیروی دریایی به ایتالیا برود در ارتش درجه سروانی داشت. در سال ۱۹۳۴ به ایران بازگشت و به سمت افسر مهندس نیروی دریایی منصوب شد. در سال ۱۹۳۵ به درجه سرگردی ارتقا یافت. افسر بندر در آبادان و خرمشهر در سال ۱۹۳۶. در

سال ۱۹۳۸ به درجه سرهنگی ارتقا یافت.

به امور بازرگانی به شدت علاقه مند است و در سال ۱۹۳۷ به تأسیس یک شرکت انحصاری برای حمل کالا به بندر خرمشهر کمک کرد. در میان زیردستانش محبوبیت ندارد. تند و آتشین مزاج است، ولی نه به اندازه غلامعلی بایندر. از مقامش در جهت منافع مالی خود استفاده می‌کند. زیاد باهوش نیست، ولی سخت‌کوش است. به زبانهای فرانسه و ایتالیایی صحبت می‌کند. به نظر نمی‌رسد انگلیسیها را دوست داشته باشد.

بایندر، غلامعلی

متولد خراسان در حدود سال ۱۸۹۵. در تهران و پاریس تحصیل کرده است. به عنوان افسر توپخانه وارد ارتش شد. در سال ۱۹۲۶ به درجه سرگردی ارتقا یافت و آجودان شاه شد. در رأس هیئتی از نیروی دریایی ایران به ایتالیا رفت و در سال ۱۹۳۲ به عنوان فرمانده موقت نیروی دریایی جنوب با شش قایق توپ‌دار که از ایتالیا خریداری شده بود به ایران بازگشت. در سال ۱۹۳۴ به درجه سرهنگ دومی و در سال ۱۹۳۶ به درجه سرهنگی ارتقا یافت. هرچند تابع وزارت جنگ بود، اما به عنوان فرمانده نیروی دریایی جنوب با کابینه تماس مستقیم داشت. وقتی در پاریس بود موفق به کسب دیپلم زبان فرانسه شد. کم‌وبیش به زبانهای ایتالیایی و انگلیسی صحبت می‌کند. با خانم امیلی ترزا سایکس تبعه بریتانیا و اهل یورک ازدواج کرده که زنی است فاقد تدبیر و تشخیص درست. ظاهر بسیار دوستانه‌ای دارد، ولی در اصل به شکل بارزی ضدانگلیسی یا شاید ضدبیگانه است. با دخالت در امور مربوط به شرکت نفت انگلیس و ایران و منافع کشتیرانی انگلیس، مبدل به سرخری شده است. نیروی دریایی او در حوادث مناطقی در خلیج فارس که به منافع بریتانیا و شیوخ عرب مربوط می‌شود با اقتدار تمام عمل می‌کند. آدمی است تابع امیال آنی و آتشین مزاج و خودبزرگ‌بین. هر نوع سهل‌انگاری را توهین مستقیم به موقعیت خودش تلقی می‌کند و شتابزده عکس‌العمل نشان می‌دهد. با این حال فرماندهی او بر افسران و افرادش توأم با احترام است و در مجموع نیروی دریایی تحت فرمان او موفق بوده است. ظاهراً افسر دیگری در نیروی دریایی ایران وجود ندارد که توانایی و دانش فنی او را داشته باشد. زیرک است و عملاً با اداره

آبادان و خرمشهر به همان خوبی نیروی دریایی جنوب، لیاقت خود را نشان داده است. به رغم انتقاد شاه به هنگام بازدید از خوزستان در سال ۱۹۳۷ به نظر می‌رسد از اطمینان شاهانه برخوردار است. اخیراً (۱۹۳۹) خود را بیشتر دوستدار خارجیها نشان می‌دهد.

بدر، عبدالوهاب

متولد سال ۱۸۸۹. پسر ارشد میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله) است. سه سال در کالج کینگز لندن تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۶ به عنوان مترجم وارد وزارت امور خارجه شد و چند سال کارمند آن وزارتخانه بود. در سال ۱۹۲۱ به وزارت معارف منتقل گردید و مدتی رئیس کابینه آن وزارتخانه بود. همسر دومی اختیار کرد که یک خانم فرانسوی است به نام دوروم. کنسول ایران در کراچی از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۹. دبیر سفارتخانه ایران در واشنگتن در سال ۱۹۳۰. کنسول ایران در پراگ در سال ۱۹۳۳. در اواخر سال ۱۹۳۶ به تهران فراخوانده شد. بسیار مهربان و خونگرم است.

بدر، محمود

متولد سال ۱۸۹۳. برادر کوچکتر عبدالوهاب بدر است. در انگلستان تحصیل کرده است. از سال ۱۹۱۰ در خدمت وزارت مالیه بوده است. چند سال معاون رئیس حسابداری وزارت مالیه بود. رئیس حسابداری وزارت فواید عامه از اکتبر ۱۹۲۸. خدمت در وزارت طرق و شوارع با همین سمت در سال ۱۹۳۰. مدیر کل وزارت مالیه در سال ۱۹۳۳. رئیس هیئت اقتصادی ایران که در ژوئیه ۱۹۳۵ به آلمان اعزام گردید. در آوریل ۱۹۳۶ به عنوان معاون وزیر مالیه جانشین ابوالقاسم فروهر شد. در فوریه ۱۹۳۷ پس از مرگ داور به کفالت وزارت مالیه منصوب گردید. وزیر مالیه از سپتامبر ۱۹۳۷ تا اکتبر ۱۹۳۹. در این تاریخ سرتیپ رضاقلی امیر خسروی رئیس بانک ملی جانشین او شد. بدر و امیر خسروی مدتها بر سر کنترل عملکرد مالی دولت با یکدیگر اختلاف داشتند. می‌گفتند محمود بدر مشتاق معامله با آلمان است.

مردک خودخواهی است. مفید و باهوش است.

بدیع، حسن

متولد حدود سال ۱۸۸۰. از یک خانواده اهل بهبهان برخاسته است. سالها کارمند وزارت امور خارجه بوده است. بیش از شش سال کنسول ایران در بصره بود، جایی که قبل از او پدرش این سمت را داشت. کارمند دفتری کنسولگری ایران در باکو قبل از سال ۱۹۱۴. حاکم یلوچستان از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳. حاکم ملایر در سال ۱۹۳۳. سرکنسول ایران در هرات از ژانویه ۱۹۳۴. به‌زبانهای عربی و روسی صحبت می‌کند.

بصیردیوان ← زاهدی، فضل‌الله

بنان‌السلطان ← شیروانی، ابوطالب

بوذرجمهری، سرلشکر کریم‌آقا

متولد حدود سال ۱۸۷۸. در آغاز از درجه‌داران بریگاد قزاق بود. مراحل ترقی به‌مراتب بالا را طی نمود و سالها مثل یک برادر نظامی به‌رضاشاه پهلوی خدمت کرد. با به‌پای رضاشاه پیش رفت و وقتی او وزیر جنگ شد از نفوذش برای انتصاب کریم‌آقا به ریاست بلدیه تهران استفاده کرد. در سپتامبر ۱۹۲۹ ضمن حفظ اقتدار خود بر بلدیه تهران به‌سمت وزیر فواید عامه منصوب شد. ولی وقتی در مارس ۱۹۳۰ وزارت فواید عامه به‌دو وزارتخانه اقتصاد ملی و طرق و شوارع تقسیم گردید، فقط بلدیه نصیب کریم‌آقا شد. شخصاً توجه قابل ملاحظه‌ای به‌نوسازی تهران مبذول داشت. خیابانها را با اعمال زور به‌صاحبان منازل و دکاکین برای خراب کردن بناهای قدیمی خود عریض کرد و آنان را وادار نمود اماکن خویش را پس از واگذاری حریم لازم جهت جدول‌بندی خیابانهای عریض‌شده بازسازی کنند. روش او اصلاً قانونی نبود و در شروع کار تا اندازه‌ای باعث نارضایتی صاحبان اماکن گردید. اما تردیدی نیست که چهره پایتخت را عوض کرد و چون اماکن تازه سبب افزایش کرایه‌ها شد نارضایتیهای سابق به‌مرور از میان رفت. شاید استفاده از روش آمرانه برای وادار کردن تهرانیا به‌مشارکت در آبادانی شهر لازم بود و کاربری کریم‌آقا ارزش داشت. آدم تحصیلکرده‌ای نیست و فاقد میزان هوش لازم برای مقامهای وزارتی است.

سندیکای راه‌آهن را دچار مشکلات زیادی کرد و تا آنجا پیش رفت که از پرداخت اقساط از بابت بدهی اعضای سر باز زد و آنان نیز به‌او اتمام حجت دادند و تهدید کردند که اگر در ایجاد مانع پافشاری کند دست از کار خواهند کشید. این قضیه باعث شد که شاه از تیمورتاش کمک بگیرد، یعنی کسی که قادر بود مسائل را حل و فصل و سندیکا را راضی کند. کریم‌آقا در مقام وزیر فواید عامه به‌هیچوجه مانند ریاست بلدیة موفق نبود. قبل از رسیدن به وزارت مسئول املاک خصوصی شاه بود و می‌گویند وسعت این املاک را از راه تصاحب اراضی همجوار افزایش قابل ملاحظه‌ای داده است، آن‌هم با استفاده از روشهایی که از نزدیک قابل واری نیست. در ژوئن ۱۹۳۴ برای معالجه عازم اروپا شد. مدتی بیمار بود و می‌گفتند بیماری علاج‌ناپذیری دارد. به‌هرحال در اکتبر همان سال بازگشت و ظاهراً شفا یافته بود. فرمانده یکی از واحدهای پادگان تهران در ۱۹۳۷.

بجز کمی روسی با هیچ زبان خارجی آشنایی ندارد.

بوشهری دهدشتی، آقاچواد (امیرهمایون)

متولد تهران در سال ۱۸۹۸. دومین پسر حاج معین‌التجار است. در تهران و اروپا تحصیل کرده است. به‌زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. با دختر مرحوم حاج امین‌الضرب ازدواج کرده است. نماینده دوره هفتم مجلس. بیش از برادر بزرگترش آقارضا به سیاست علاقه دارد.

در زندگی تجمل‌پرست و دست‌ودل‌باز است. بعضی از دوستانش به‌او لقب «تاجر شازده» داده‌اند.

بوشهری دهدشتی، آقارضا

متولد تهران در سال ۱۸۹۶. بزرگترین پسر در قید حیات مرحوم حاج معین‌التجار است. در تهران و اروپا تحصیل کرده است. در سال ۱۹۲۲ با مادام لیانازوف ازدواج کرد. هرگز مصدر کار دولتی نبوده و به‌توسعه کسب و کار پدرش علاقه داشته است. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ در ارتباط با صدور ابریشم به‌وسیله پدرش، در اروپا و بیشتر در ایتالیا اقامت داشت. نماینده مجلس هشتم. شرکتی برای تولید صابون در تهران تأسیس کرد. صندوقدار اتاق بازرگانی تهران در سال ۱۹۳۴. در سال ۱۹۳۵ پس از

چندبار درگیری با حکومت فعلی و همین‌طور مؤسسات بازرگانی روسی، ایران را به قصد اروپا ترک گفت. در اواخر سال ۱۹۳۶ بار دیگر خبرش از هامبورگ و برلین رسید که در مورد «منافع تجارت با آلمان برای ایران» سخنرانی کرده است. به‌زبانهای فرانسه، انگلیسی و روسی صحبت می‌کند. تاجر مشهوری است و همیشه برای به‌دست آوردن پول مهابی اجرای طرحهای جدید است. بسیار خوش مشرب است.

بهاءالملک ← قراگزلو، علیرضا

بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)

متولد مشهد در سال ۱۸۸۲. پسر یکی از شعرای معروف به نام صبوری است. عضو حزب دمکرات قدیم و مدیر یکی از روزنامه‌های مشهد به نام نوبهار. نماینده مشهد در مجلس چهارم و پنجم. نماینده تهران در مجلس ششم. در زمان جنگ روزنامه‌اش نوبهار را در تهران منتشر می‌کرد و آشکارا طرفدار آلمان بود. با این وصف از کابینه وثوق‌الدوله از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ پشتیبانی کرد و در این مدت مدیریت روزنامه ایران را به عهده داشت. در طول دوره مجلس پنجم با حکومت به ضدیت برخاست و یکی از مخالفین تغییر رژیم بود. به‌هنگام جروبخت در مورد تغییر رژیم در مجلس به‌جان او سوء قصد شد، ولی آدم بدبخت دیگری که به او شباهت داشت قربانی گردید. به کمک سید حسن مدرس به نمایندگی دوره ششم مجلس برگزیده شد. در مدت زمامداری رضاشاه خبر زیادی از او شنیده نشده است، بجز اینکه در جشن هزاره فردوسی در اکتبر ۱۹۳۴ قصایدی سروده و شعری از جان درینک و اتر را به نثر فارسی ترجمه کرده است. بیش از یک بار لدی الاقتضا از تهران تبعید شده، ولی ظاهراً با رژیم کنونی آشتی کرده و اینک (۱۹۳۶) به استخدام وزارت معارف درآمده است. شاعری متقدم شناخته می‌شود و روزنامه‌نگاری باتجربه. اگر رژیم فعلی تغییر کند ممکن است مجدداً به صحنه بازگردد.

بهرامی، دکتر حسین (احیاء السلطنه)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۰. برادر کوچکتر فرج‌الله بهرامی است. پزشک است

و در تهران تحصیل کرده است. چند سال پزشک قشون بود. نماینده مجلس در دوره پنجم. سرپرست صحیه کل ایران از سال ۱۹۲۷ تا سال ۱۹۲۹. رئیس اداره ثبت موالید و متوفیات و ازدواج از سال ۱۹۲۹. در سال ۱۹۳۲ از این مقام برکنار شد و تاکنون سمتی نداشته است. صاحب منصبی است قابل و با پشتکار.

بهرامی، عبدالله

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۳. پسر عموی فرج الله بهرامی است. در تهران تحصیل کرده است. به زبان فرانسه صحبت می کند. در سال ۱۹۱۱ به اداره نظمیّه پیوست و زیر دست افسران سوندی به خدمت پرداخت. از سال ۱۹۱۵ به مدت دو سال رئیس نظمیّه آذربایجان بود. در سال ۱۹۱۸ مجدداً به خدمت نظمیّه تهران درآمد. رئیس اداره خیریه بلدیّه تهران از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲. معاون وزارت معارف از نوامبر ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵. نماینده ایران در کنفرانس بین المللی پلیس در نیویورک در سال ۱۹۲۶. مدیر کل وزارت معارف از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰. معاون وزارت عدلیه در سال ۱۹۳۰. مدت کوتاهی کفیل وزارت عدلیه شد. در سال ۱۹۳۱ با استفاده از چهار ماه مرخصی به اروپا رفت و تا نوامبر ۱۹۳۶ که به سمت وزیر مختار ایران در برن و نماینده دایمی ایران در ژنو منصوب شد سمتی نداشت. وزیر مختار ایران در بروکسل از اوت ۱۹۳۸.

صاحب تالیفی است درباره اصول اداره زندان. به رغم این که صاحب منصبی است صادق و قابل به او لقب «گاو» داده اند که به هیچ وجه متناسب با شخصیت او نیست و شاید به خاطر هوشش باشد.

بهرامی، فرج الله (دبیر اعظم)

متولد حدود سال ۱۸۹۰. عضو یکی از خانواده های سرشناس و کثیرالعدد تهران است. منشی یا دبیر رضاشاه در قبل و بعد از رسیدن به سلطنت در سال ۱۹۲۵. به عضویت کمیسیون تحقیق در مورد ادعای لیانازوف در ارتباط با شیلالت دریای خزر منصوب شد، ولی از آن سمت استعفا داد. پیرامون سال ۱۹۲۷ از اعتماد کامل شاه نسبت به خود محروم گردید و مأمور سرپرستی دانشجویان ایرانی در اروپا و از جمله در پاریس، برلین و جاهای دیگر شد. تقریباً دو سال بعد به تهران بازگشت. در

ژوئیه ۱۹۳۰ به حکومت اصفهان منصوب گردید و یک سال بعد والی فارس شد. وزیر پست و تلگراف از مارس ۱۹۳۲. به علت سقوط کابینه مخبرالسلطنه هدایت در سپتامبر ۱۹۳۳ از سمت خویش استعفا کرد و در ژانویه سال بعد به عنوان والی به مشهد فرستاده شد. در اکتبر ۱۹۳۴ به علت گزارش این مطلب که در مشهد امکانات کافی برای پذیرایی از مستشرقان شرکت کننده در هزاره فردوسی وجود ندارد از کار برکنار گردید. پس از آن شوربختی در تابستان سال ۱۹۳۵ متهم به دست داشتن در توطئه ای شد و به ملایر تبعید گردید. در اکتبر ۱۹۳۶ به او اجازه داده شد به تهران بازگردد و تحت نظر باشد.

آدم بسیار مهربانی است که ظاهراً همیشه هر کاری از دستش برآید برای مأموران کنسولی بریتانیا انجام می دهد. به بزرگان ادب عشق می ورزد و ستایشگر حافظ است. هنگامی که وزیر بود به علت دور از دسترس بودن و بی توجهی، با پاره ای انتقادات از طرف هم میهنانش روبه رو بود.

خیلی کم فرانسه می داند. آدم کارآمد و فعالی است. برادر دکتر حسین بهرامی (احیاء السلطنه) است که زمانی سرپرست صحیه کل ایران بود.

بهرامی، فضل الله

مدتی با درجه سرهنگی در نظمیة مسئولیت واحد تفتیش را به عهده داشت. کفیل بلدیه تهران در سال ۱۹۳۷. رئیس احصائیه از ژانویه ۱۹۳۸.

بهمن، علی اکبر

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. در تهران و همچنین در پاریس و روسیه تحصیل کرده است. نسب مادریش به بهمن میرزا شاهزاده قاجار می رسد که به روسیه مهاجرت کرد و نسبت به تزار اعلام وفاداری نمود. با اعمال نفوذ روسها وارد وزارت امور خارجه شد و در سال ۱۹۱۶ عضو مقدم اداره محاسبات آن وزارتخانه بود. وزیر مختار مقیم در دولتهای بالکان در سال ۱۹۲۰. در سال ۱۹۲۳ به تهران بازگشت. وزیر مختار ایران در مصر در سال ۱۹۲۴. مشیرالملک در سال بعد او را احضار کرد. وزیر مختار ایران در بروکسل از سال ۱۹۲۶. در مارس ۱۹۳۳ به تهران آمد و در ماه مه ۱۹۳۳ به ریاست تشریفات دربار منصوب شد. رئیس اداره کل

تجارت در کابینه فروغی از سپتامبر ۱۹۳۳. سفیرکبیر ایران در افغانستان از مارس ۱۹۳۵. در ژوئیه ۱۹۳۸ فراخوانده شد و در فوریه ۱۹۳۹ به عنوان اولین سفیرکبیر ایران در مصر مأمور آن کشور شد.

مردک پر حرف و شلوغی است که به هیچوجه نمی شود به او اطمینان کرد. وقتی در بالکان بود همسرش او را ترک گفت. عادات شخصی ناخوشایندی دارد.

بیات، مرتضی قلی (سهام السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۸۲. یکی از زمینداران سلطان آباد است. ثروت قابل ملاحظه ای دارد. هرگز کارمند دولت نبوده است. چندبار به نمایندگی مجلس برگزیده شد و از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ وزیر مالیه بود. نایب رئیس مجلس دهم. کمی به زبان فرانسه صحبت می کند. مرد بسیار محترم و مؤدبی است که هرگز منشأ اثر نخواهد بود.

پاکروان، فتح الله (امیرارفع)

متولد حدود سال ۱۸۸۵. در آغاز به عنوان نماینده مجلس دوم به صحنه می آید و ظاهراً اسباب خنده همتایانش در مجلس می شود. در سال ۱۹۱۰ به رغم فقدان سابقه خدمت در هیچ یک از ادارات دولتی به سمت سرکنسول ایران در قسطنطنیه منصوب شد. از قسطنطنیه به سمت سرکنسول به مصر رفت و سپس به مقام وزیرمختار ایران در مصر ارتقا یافت. تا اوایل سال ۱۹۲۵ که به تهران آمد در آن سمت بود. در سال ۱۹۲۵ به سمت رئیس دایره امور مربوط به روسیه و ترکیه در وزارت امور خارجه منصوب شد. سفارتخانه روسیه نخست به این علت که پاکروان سالها در مصر بوده و احتمالاً عامل انگلیس است با انتصاب او مخالفت کرد، ولی سرانجام نه تنها اعتراض خود را پس گرفت و پاکروان مسئول امور روسها گردید، بلکه وقتی در ژوئیه ۱۹۲۶ انصاری وزیر امور خارجه شد، سفارتخانه روسیه تقاضا کرد پاکروان به معاونت وزیر امور خارجه منصوب شود. در نتیجه او به این سمت گمارده شد و در مدتی که انصاری در مسکو بسر می برد و تا قبل از انتصاب پاکروان به سمت وزیرمختار ایران در رُم سرپرستی وزارت امور خارجه را به عهده داشت. زمانی که حسب الظاهر سرپرست وزارت امور خارجه بود، نخست

چنین وانمود می‌کرد که جوان سازگار و باوجدانی است، ولی آشنایی بیشتر با او ثابت کرد که آدمی و راج و بی‌کفایت است. تیمورتاش در مورد مسائلی که به وزارت امور خارجه ارتباط داشت از نزدیک نظارت می‌کرد و معلوم بود که پاکروان وزنه‌ای به حساب نمی‌آید و چیزی جز یک مقام تشریفاتی نیست. تیمورتاش زحمتی در پنهان کردن این حقیقت به خود نمی‌داد که پاکروان را صرفاً یک موجود ابله می‌داند. گفتگو با او فقط وقت تلف کردن بود و در مدت بیست ماهی که مسئولیت وزارت امور خارجه را به عهده داشت جنب و جوشی از خود نشان نداد. در فوریه ۱۹۳۱ به سمت سفیر کبیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی منصوب شد. ضمناً از سال ۱۹۳۲ وزیر مختار اکردیته ایران در فنلاند و استونی بود. همسرش روس است. در فوریه ۱۹۳۴ از مسکو فراخوانده شد. والی خراسان از نوامبر ۱۹۳۴. در ماه مه ۱۹۳۷ نشان درجه یک همایون گرفت. در خراسان نشان داد که اگر شاه از او حمایت کند آماده است همه مخالفان را از سر راه بردارد. زبان فرانسه را روان صحبت می‌کند.

پشتکوه، غلامرضا (والی پشتکوه)

متولد حدود سال ۱۸۶۴. حاکم موروثی لرهای پشتکوه. در سال ۱۹۰۹ برای مقابله با سلطه بختیارها با شیخ محمره، صولت الدوله قشقایی و نظام السلطنه متحد شد و به اتحادیه جنوب پیوست. در زمان جنگ گزارش رسید که از ترکها و آلمانیها مقدار زیادی پول گرفته و حتی برای کمک به دول محور بر ضد متفقین در دجله و خوزستان پول بیشتری به او پیشنهاد شده است. ولی ظاهراً پول را گرفته و بی طرف مانده است، چونکه با دادن اجازه به شریف بیگ جهت عبور نیروهای ترک از قلمرو خویش مخالفت کرده بود. از زمان شروع عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در پشتکوه ادعای طرفداری از انگلستان را کرده است. به نظر نمی‌رسد رضاشاه نسبت به او لطفی داشته باشد. چندبار او را به تهران «دعوت» کرده که بی نتیجه بوده است. در حال حاضر بیشتر در ناحیه مرزی متعلق به عراق اقامت دارد. پشتکوه تحت لوای رژیم نظامی رضاشاه قرار دارد و او دیگر حاکم موروثی آنجا نیست. در تاجگذاری رضاشاه هدیه گرانبهایی برای او فرستاد و در مقابل یک دست شلوار کهنه شاه را دریافت کرد.

پوروالی، ابوالقاسم

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۶. در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۲۱ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. قاضی اداره محاکمات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴. دبیر دوم سفارتخانه ایران در بروکسل از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷. دبیر اول سفارتخانه ایران در ژنوا از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰. در سال ۱۹۳۱ به اداره اقتصادیات وزارت امور خارجه منتقل شد و به سمت رئیس دایره صدور مجوز واردات منصوب گردید. رئیس اداره گذرنامه و تابعیت وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۳. کنسول ایران در برلین در سال ۱۹۳۴. سرکنسول ایران در هامبورگ در سال ۱۹۳۸. رئیس اداره استخدام وزارت امور خارجه از آوریل ۱۹۳۹.

به زبان فرانسه صحبت می‌کند. مردک حرافی است که فکر می‌کند خیلی اهمیت دارد. هرگز در راه کمک به ما گامی برنداشته است.

پهلوی، رضاشاه

متولد حدود سال ۱۸۷۳. اما سن رسمی او در پانزدهم مارس ۱۹۳۸ شصت سال اعلام شد. از یک خانواده کوچک اهل سوادکوه در مازندران برخاسته است. پدرش ایرانی بود و مادرش از تبار قفقازی که والدینش وقتی ناحیه قفقاز به طور قطعی بر اساس عهدنامه ترکمانچای به روسیه واگذار گردید به ایران پناهنده شدند. در پانزده سالگی وارد بریگاد قزاق ایران شد و به عنوان مهتر به کار پرداخت. از سربازی به افسری ارتقا یافت و به خاطر شجاعت و بی‌باکی اش رضایت مریبان بریگاد را به دست آورد و ظاهراً هرگاه نیرویی برای دستگیری راهزنان یا مقابله با شورشیان به هر نقطه مملکت اعزام می‌شد در آن شرکت داشت. در آغاز جنگ به درجه سرهنگی ارتقا یافت. در سال ۱۹۲۱ زمانی که بریگاد قزاق (قبلاً به صورت دیویزیون درآمده بود) از افسران روسی خود محروم گردید و به واسطه تحمل شکست از نیروهای بلشویکی در شمال ایران بازسازی شده بود، به رهبری بااراده احتیاج پیدا کرد قرعه به نام رضاخان افتاد. در مارس ۱۹۲۱ در رأس نیروی مذکور به سوی تهران حرکت کرد و به راحتی تمام آن را تصرف نمود. سید ضیاءالدین را به سمت رئیس الوزرا منصوب کرد و فرماندهی قشون را خود به عهده گرفت. شش

هفته بعد وزیر جنگ شد و تاسی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ در این مقام بود و ضمناً از اکتبر ۱۹۲۳ به بعد سمت رئیس‌الوزرای را هم خود به عهده داشت. در سی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ مجلس احمدشاه را خلع کرد و اداره مملکت را موقتاً به دست رضاخان پهلوی سپرد. در شانزدهم دسامبر ۱۹۲۵، متعاقب تصمیم مجلس مؤسسان، با عنوان «رضاشاه پهلوی» وارث تاج و تخت ایران شد. در آوریل ۱۹۲۶ تاجگذاری کرد.

مرد کاملاً خودآموخته‌ای است با غرور ذاتی. روحیه بسیار قوی دارد و از قدرت جسمی و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بسیار بلندپرواز است. ایران را از تجزیه و منجلا ب ضعف و بی‌کفایتی که در آن دست‌وپا می‌زد رها نید و به مرحله استقلال واقعی برکشید. به رغم مشکلات عظیم، تا اندازه‌ای در این راه موفق بوده است. اگر عمرش کفاف دهد قطعاً به پیروزی خواهد رسید، ولی در دگرگون کردن خصلت ملی سستی و کاهلی ایرانیان موفقیتی نداشته و در نتیجه اگر بمیرد معلوم نیست کارها ادامه پیدا کند. وجه‌المله نیست، ولی از او می‌ترسند و این در یک مملکت شرقی کارساز است. ریاکار است و از این روی به سلاح نیرنگ و پنهانکاری متوسل می‌شود. کلاً نسبت به هر کسی که گمان برد زیرک‌تر از خودش است بدبین است و در خانه نشین کردن هر فرمانده ارتش که در اجرای امور خودنمایی کرده باشد تردید نمی‌کند. نمی‌توان گفت که او با اتخاذ چنین روشی موجب محبوبیت خود شده باشد و بتواند در اوضاع بحرانی روی وفاداری آنان حساب کند. وزیر دربار از اوایل ۱۹۳۰ بیش از پیش دسترسی به شاه را مشکل کرده و در نتیجه به مرور زمان شاه ارتباطش را با افکار عمومی از دست داده است. رضاشاه حریص و مال‌دوست است و برای به دست آوردن پول و زمین به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود. در کشیدن تریاک و نوشیدن عرق ایرانی افراط می‌کند و از زمانی که شاه شده، در مقایسه با موقعی که به عنوان فرمانده قشون زندگی فعالی داشت، گنده‌تر و پف‌کرده‌تر به نظر می‌رسد. گویانکه زیردستانش به خاطر زبان تند و شیوه رفتار تندترش از او می‌ترسند، ولی خودش هم بی‌ترس نیست و می‌گویند بدون امکان دسترسی به چند اسلحه به بستر نمی‌رود و اینک غالباً برای چنگ انداختن به یکی از اسلحه‌ها از خواب می‌پرد. نسبت به کسانی که فکر می‌کند علیه او توطئه کرده‌اند بی‌رحم است و غالباً تنها ظنین بودن برای محکوم کردن آنان، اگر نه

به مرگ، بلکه زندانی کردنشان تا پایان عمر کافی است. بالاخره می توان گفت به عکس مهارت فوق العاده اش در رفتار با هم میهنانش، نسبت به افکار و اندیشه های خارج از ایران به کلی بیگانه است. بجز یک بار که برای مراجعت از خوزستان به تهران به بغداد رفت، هرگز تا ژوئن ۱۹۳۴ که سفر رسمی بسیار موفقیت آمیزی به ترکیه کرد به خارج از ایران مسافرت نکرده است. در سال ۱۹۳۳ قویاً شایع شد که شاه از یک ناخوشی مزاجی رنج می برد و به یک عمل جراحی خطرناک نیاز دارد، ولی سال بعد کاملاً سلامتی خویش را بازیافت و به رغم سن و سالش ظاهراً توانایش از بین نرفته و از همیشه قوی تر است. او تیمورتاش را نابود کرد، همه خوانین بختیاری را دستگیر نمود و هنوز هم شخصاً در امور جزئی ادارات دولتی دخالت می کند. با هزینه سرسام آور یک راه جدید از طریق دره چالوس و گذر از کوه البرز ساخته شد تا خیلی ساده هوس شخصی او ارضا شود، بدون آنکه امید تعادلی بین منافع اقتصادی و هزینه آن وجود داشته باشد. مخارج اضافی همچنان در راه آهن سراسری ایران و توسعه آن ادامه دارد. هر سال املاک جدیدی را تصاحب می کند و به نظر می رسد حرص زمین خواری او سیری ناپذیر است. جنگ کنونی را مانعی در راه برنامه های اقتصادی خویش تلقی می کند. کمی به زبان روسی صحبت می کند و آن را در زمان خدمتش در زیردست افسران روسی بریگاد قزاق ایران آموخته است.

خاندان سلطنتی پهلوی

علاوه بر شاهپور (شاهزاده) محمدرضا ولیعهد، افراد مشروحه زیر اعضا خاندان سلطنتی پهلوی شناخته می شوند.

الف: پسرها:

- ۱- شاهپور علیرضا. متولد اول مارس ۱۹۲۲
- ۲- شاهپور غلامرضا. متولد سیزدهم آوریل ۱۹۲۳
- ۳- شاهپور عبدالرضا. متولد نوزدهم اوت ۱۹۲۴
- ۴- شاهپور احمدرضا. متولد هفدهم سپتامبر ۱۹۲۵
- ۵- شاهپور محمودرضا. متولد سوم اکتبر ۱۹۲۶
- ۶- شاهپور حمیدرضا. متولد چهارم ژوئیه ۱۹۳۲

ب: دخترها:

- ۱ - شاهدخت (شاهزاده) شمس‌الملوک. متولد هیجدهم اکتبر ۱۹۱۷. در سال ۱۹۳۷ با فریدون پسر محمود جم ازدواج کرد.
- ۲ - شاهدخت اشرف‌الملوک. متولد بیست و ششم اکتبر ۱۹۱۹. در سال ۱۹۳۷ با علی قوام پسر قوام‌الملک ازدواج کرد.
- ۳ - فاطمه خانم. متولد سی‌ام اکتبر ۱۹۲۰. ظاهراً شاهدخت شناخته نمی‌شود.

پهلوی، شاهپور محمدرضا

وارث تاج و تخت پهلوی است. پسر ارشد رضاپهلوی از دختر تیمورخان است. این خانم زوجه ممتاز شاه است و «ملکه» نامیده می‌شود. ولیعهد متولد بیست و ششم اکتبر ۱۹۱۹ است و در اول ژانویه ۱۹۲۶ به‌عنوان «ولیعهد» یا وارث مسلم اعلام گردید. نخست در تهران زیر نظر معلمهای خصوصی درس خواند و سپس در سوئیس در مدرسه لاروزه زیر نظر دکتر مؤدب نفیسی به تحصیل پرداخت. در بهار ۱۹۳۶ به ایران بازگشت. به فوتبال و سایر ورزشها بی‌نهایت علاقه‌مند است. به نظر باهوش می‌رسد و تأثیر خوبی از خود بجای می‌گذارد. به زبان فرانسه خوب صحبت می‌کند. ظاهراً مجاز به برقراری هیچ‌گونه روابط سیاسی نیست. فعالیتهای اجتماعی او اساساً مربوط می‌شود به پیشاهنگان، ملاقات با ورزشکاران، بازدید از مؤسسات و حضور در میهمانیهای رسمی از طرف خاندان سلطنتی. در ژوئن ۱۹۳۸ با شاهزاده فوزیه، خواهر ملک فاروق مصری نامزد شد و در پانزدهم مارس ۱۹۳۹ در قاهره با او ازدواج کرد. این ازدواج پس از سفر باشکوه ولیعهد از راه عراق و سوریه به مصر صورت گرفت. جشنهای اصلی عروسی پس از ورود زوجین به تهران در ماه آوریل برگزار شد و نمایندگان بسیاری از کشورها از جمله لرد اتلون و والا حضرت شاهزاده آلیس، دوک اسپولتو و ژنرال ویگان در آن شرکت داشتند.

پیرنظر، حسن

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. در تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۲۰ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. دبیر اول سفارتخانه ایران در قاهره در سال

۱۹۲۵. کاردار ایران در قاهره در سال ۱۹۳۰. در سال ۱۹۳۱ به ایران بازگشت. کنسول ایران در بمبئی در سال ۱۹۳۲. سرکنسول ایران در باکو از آوریل ۱۹۳۵. به زبان فرانسه و تا حدی انگلیسی صحبت می‌کند. صاحب منصب و وظیفه‌شناسی به نظر می‌رسد.

پیرنیا، حسین (مؤتمن‌الملک)

متولد حدود سال ۱۸۷۵. دومین پسر مرحوم مشیرالدوله است. در فرانسه تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۲ پس از اتمام تحصیلاتش به ایران بازگشت و منشیگری پدرش را که بعداً وزیر امور خارجه شد به عهده گرفت. در سال ۱۹۱۸ برای نخستین بار به عنوان وزیر معارف وارد کابینه شد. وزیر مشاور در سال ۱۹۲۰. در مجموع فعالیت پارلمانی را بر کار وزارت ترجیح می‌دهد و از شروع کار مجلس تا دوره هفتم به نمایندگی مجلس انتخاب شده است. در دوره هفتم مجلس هم انتخاب شد، ولی چون فهمید انتخابات آزاد نبوده است از قبولی کرسی خود سر باز زد. در تمام دوره مجلس سوم و چهارم و بخش اعظم دوره پنجم و نیمی از دوره ششم به ریاست مجلس برگزیده شد. نشان داده است که آدم قاطع و منصفی است.

تاج‌بخش، مهد یقلی

متولد حدود سال ۱۸۸۵. تهرانی است و در نواحی ملایر و سلطان‌آباد املاک دارد. افسر ارتش است. در سال ۱۹۲۹ در حمله به بختیارها شرکت کرد. فرمانده بریگاد مختلط و مستقل لرستان از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲. نایب‌الحکومه نظامی لرستان در سال ۱۹۳۴. والی مکران (بلوچستان، زابل و زاهدان) از ژانویه ۱۹۳۵ تا دسامبر ۱۹۳۷ که به تهران احضار گردید. در سال ۱۹۳۸ درجه سرتیپی داشت. کفیل اداره کل فلاح از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۳۹. آدم فهمیده، قابل، پرکار و خوش مشربی است.

تدین، سید محمد

متولد حدود سال ۱۸۸۱. اهل بیرجند واقع در شرق ایران است. در تهران تحصیل کرده و در همین شهر مدیر مدرسه بوده است. پس از انشعاب در اصل حزب

دمکرات در سال ۱۹۱۲ رهبر یکی از فراکسیونهای حزب دمکرات گردید. در دوره چهارم نمایندگی تهران و در ادوار پنجم و ششم نمایندگی بیرجند در مجلس را به عهده داشت. در نیمه دوم مجلس پنجم و بار دیگر در آغاز دوره ششم به ریاست مجلس برگزیده شد. در فوریه ۱۹۲۷ به سمت وزیر معارف منصوب گردید، ولی در ماه دسامبر به علت اختلاف با همتایانش در کابینه استعفا داد، اما به خواست شاه تا نه روز بعد سمت خویش را حفظ کرد. در هفتم ژانویه ۱۹۲۸ شاه به او دستور استعفا داد. می گویند علت آن خصومت شخصی تیمورتاش نسبت به تدین بود و حتی مانع نامزدی او برای دوره هفتم مجلس گردید. در ژوئن ۱۹۳۰ به حکومت کرمان منصوب شد و ظاهراً تا حدی محبت شاه را نسبت به خود جلب کرد. یکی از حامیان اصلی جنبش جمهوری در سال ۱۹۲۴ بود و می گویند بخش اعظم وجوہات مربوط به تحقق بخشیدن به آن هدف را به جیب خود سرازیر کرد.

در مقام رئیس مجلس موفق بود، چون در رعایت آئین نامه مجلس منصف و سختگیر بود. بی تردید آدم باهوشی است. رفتار دلچسبی دارد. کمی فرانسه می داند. در مارس ۱۹۳۱ از کرمان فراخوانده شد و ظاهراً فکر می کرد که یکی از دلایل احضارش این واقعیت است که با سرهنگ دوم نوئل - کنسول بعدی بریتانیا - روابط دوستانه ای داشته است. به هر حال به نظر می رسد از این لحاظ به احساسات ضدانگلیسی دامن نزده است. از آن زمان سمتی ندارد. می شود باور کرد که همدلی خود را نسبت به رژیم پهلوی کاملاً از دست داده باشد. گزارش شده که در آوریل ۱۹۳۵ به تصور ارتباط با گروه مشروطه خواه مجلس دستگیر گردیده است.

تقی زاده، حسن

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۸۰. پسر واعظ کم اهمیتی است. در مسقط الرأس خود تحصیل کرد و همیشه با دکانهای کتابفروشی مراوده داشت و اشتیاق زیادی به فراگرفتن دانش نشان می داد. در اوایل جوانی ناسیونالیستی دواشته بود و از آغاز با جنبش ملی ایران ارتباط داشت. در دوره اول مجلس به نمایندگی برگزیده شد و یکی از برجسته ترین نمایندگان مجلس بود. محمدعلی شاه از او نفرت داشت و از او می ترسید. وقتی شاه در سال ۱۹۰۸ علیه مجلس کودتا کرد به سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان پناهنده شد. با درخواست شاه برای تسلیم تقی زاده

مخالفت شد و دست آخر به شرط عزیمت او به اروپا مورد عفو قرار گرفت. به لندن و کمبریج سفر کرد، ولی در اواخر ۱۹۰۸ به تبریز بازگشت. در سال ۱۹۰۹ به نمایندگی دوره دوم مجلس انتخاب گردید و پس از فتح تهران به دست نیروهای ملی و خلع محمدعلی شاه در ژوئیه ۱۹۰۹ یکی از مهمترین اعضای «هیئت مدیره موقت» گردید که برای تصمیم‌گیری در مورد حکومت ایران تأسیس شده بود. در سال ۱۹۱۰ به اروپا رفت. در غیاب به نمایندگی ادوار سوم و چهارم مجلس برگزیده شد، ولی از شرکت در هر دو دوره سر باز زد. از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۳ تمام مدت در اروپا و آمریکا اقامت کرد و سالها در برلین بود و در آنجا مدیریت نشریه‌ای به نام کاوه را به عهده داشت. به علت چاپ پاره‌ای مقالات که ماهیت ضداسلامی داشت از سوی مجتهدان تکفیر شد. در فوریه ۱۹۲۱ در مسکو برای انعقاد عهدنامه بازرگانی ایران و روسیه به مذاکره پرداخت و بالاخره در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت. در دوره پنجم از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ و دوره ششم در سال ۱۹۲۶ به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در سال ۱۹۲۶ به عنوان نماینده ایران در نمایشگاه فیلادلفیا بار دیگر به آمریکا رفت. والی خراسان از ژانویه ۱۹۲۹. در ماه مه از خراسان فراخوانده شد و به سمت وزیرمختار ایران در لندن منصوب گردید. تا سال ۱۹۳۰ که به ایران بازگشت و وزیر طرق و شوارع گردید در آن سمت بود. در اوت ۱۹۳۰ وزارت مالیه نیز به او سپرده شد.

آدم مؤدبی است. زیاد سفر می‌کند. مانند روزهای نخست استقرار مشروطه زیاد وجیه‌المله نیست و گذر سالها توان فوق‌العاده و شیدایی او را تحلیل برده است. نطقهایش در مجلس نشان داد که مردی است با عقل سلیم و میانه‌رو. نطقهایی که با خطابه‌های جوان ناسیونالیست آتشین مزاج گذشته از زمین تا به آسمان تفاوت داشت. در سپتامبر ۱۹۳۳ به دلایلی نامعلوم مورد بی‌مهری قرار گرفت. به شاه گفته بودند در مورد خرید طلا با نمایندگان مجلس دسیسه کرده است. به هر حال بزودی به سر کار برگشت و در دسامبر ۱۹۳۳ به عنوان وزیرمختار ایران عازم پاریس شد. در اوت ۱۹۳۴ احضار گردید، ولی مرخصی طولانی گرفت و از آمدن به ایران سر باز زد. در سپتامبر ۱۹۳۵ به سمت نماینده ایران در کنگره شرق‌شناسی در ژنِو منصوب شد، اما مقاله‌ای که برای روزنامه رسمی وزارت معارف نوشته بود شاه را عصبانی کرد و باعث توقیف روزنامه شد. در آن مقاله متذکر شده بود که اصلاح زبان فارسی

می‌بایست به مرور زمان و بدون اعمال زور تحقق یابد. به نظر نمی‌رسد تا رژیم پهلوی بر سر کار است به ایران بازگردد. با یک زن آلمانی ازدواج کرده است. به زبان آلمانی روان صحبت می‌کند. به زبانهای انگلیسی و فرانسه به خوبی زبان آلمانی صحبت نمی‌کند.

ثقةالدوله ← دیا، ابوالحسن

جلال، غفار (جلال السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۸۲. پسر عموی حسین علا است. تقریباً به مدت بیست سال به عنوان دبیر زیر نظر عمویش پرنس علاءالدوله در سفارتخانه ایران در لندن خدمت کرد. وزیر مختار ایران در استکهلم پیرامون سال ۱۹۲۳. بعد تقریباً دو سال وزیر مختار ایران در قاهره بود. رئیس دایره امور مربوط به بریتانیا در وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳. در سال ۱۹۳۳ به سمت وزیر مختار ایران در واشنگتن منصوب گردید. در این سمت مرتکب خطایی شد و آن این بود که با نقض شگفت‌آور قوانین جاری دیپلماسی ممالک متمدن و پنهان از وزارت امور خارجه آمریکا اقدام به اغوای سناتور کینگ کرد تا در مصوبه سنا بعضی استثنائات در مورد قرارداد حمل و نقل اسلحه وارد کند. در نوامبر ۱۹۳۵ به علت سرعت غیرمجاز در رانندگی به وسیله مقامات پلیس آمریکا در الکتون واقع در مریلند دستگیر گردید که منجر به دامن زدن مشاجرات ناشی از آن در جراید دو کشور و تیره شدن روابط آنها شد. در اواخر دسامبر ۱۹۳۵ به تهران احضار گردید و در اوایل ۱۹۳۶ سفارتخانه ایران در واشنگتن تعطیل شد.

آدم بی حالی است، اما آن قدر شعور دارد که برای حفظ مقامش به هر کاری دست بزند. کله دار است و زمانی یک زن انگلیسی داشت که می‌گفتند آوازخوان یک بنگاه شادمانی لندن بوده است. به زبان انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند.

جلال السلطنه ← جلال، غفار

جهم، محمود (مدیرالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۲. دارای سوابق طولانی در گمرکات و سایر ادارات دولتی

است و بیش از ده سال منشی ایرانی سفارتخانه فرانسه بوده است. مدیر کل ارزاق تهران از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۰. در این سمت خوب کار کرد. در کابینه کم عمر سید ضیاءالدین در سال ۱۹۲۱ وزیر امور خارجه بود. کفیل وزارت مالیه از ژانویه ۱۹۲۲ و وزیر مالیه از اکتبر ۱۹۲۳ تا اوت ۱۹۲۴. معاون رئیس الوزرا سردار سپه تا سی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ که او ریاست حکومت موقت را به عهده گرفت. معاون دو رئیس الوزرا بعدی، یعنی فروغی و مستوفی. در سال ۱۹۲۶ به سمت وزیرمختار ایران در بروکسل منصوب شد، ولی به این مأموریت نرفت. حاکم کرمان از سپتامبر ۱۹۲۷ و والی خراسان از آوریل ۱۹۲۸. در دسامبر ۱۹۲۸ از خراسان فراخوانده شد و به سمت وزیر فواید عامه منصوب گردید. در اوت ۱۹۲۹ به مقام قبلی خود در خراسان بازگشت. در سال ۱۹۳۴ در کابینه فروغی به سمت وزیر داخله منصوب شد و در دسامبر ۱۹۳۵ به عنوان رئیس الوزرا جانشین او گردید. رئیس هیئت اعزامی به مصر از ژوئن تا ژوئیه ۱۹۳۸ برای انجام مراسم نامزدی ولیعهد و شاهزاده فوزیه. دریافت نشان محمدعلی از ملک فاروق. وزیر دربار از اکتبر ۱۹۳۹. آدم خوش قلب و خوش مشربی است و به زبان فرانسه روان صحبت می کند. اعضای سفارتخانه ما در حل و فصل مسائل خودشان با جم همیشه او را قابل اعتماد و صادق یافته اند.

جهانبانی، امیرلشکر امان الله

متولد حدود سال ۱۸۹۰. پسر مرحوم امان الله میرزا ضیاءالدوله از اخلاف فتحعلی شاه است. امان الله میرزا در سال ۱۹۱۷ از ترس روسها به کنسولگری انگلیس در تبریز پناهنده شد و پس از انقضای مهلت ده روزه در همان جا خودکشی کرد. جهانبانی در سال ۱۹۰۷ وارد مدرسه توپخانه دیویزیون قزاق شد. در سال ۱۹۱۰ به مدرسه نظام مسکو اعزام گردید و در سال ۱۹۱۳ از آنجا فارغ التحصیل شد. در طول دو سال بعد عضو گارد امپراتور نیکلای دوم بود. در سال ۱۹۱۶ با درجه سلطانی وارد دیویزیون قزاق شد و به سمت آجودان ژنرال استاروسلسکی روس منصوب گردید. سپس به مقام افسر فرمانده دیویزیون قزاق ارتقا یافت. در کودتای سال ۱۹۲۱ بارضاخان همکاری کرد و بعدها در عملیات ضد سمیتکو خودی نشان داد. در این عملیات از کمک افسران سابق تزاری که به نفرت او پیوسته بودند

استفاده کرد. در سال ۱۹۲۲ به درجه سرتیپی ارتقا یافت و به ریاست ستاد مرکزی منصوب شد. در سال ۱۹۲۳ به فرانسه و انگلستان سفر کرد. به رغم اینکه از شاهزادگان قاجار است در سال ۱۹۲۵ با تغییر سلطنت روی خوش نشان داد. به علت سهل انگاری در امور از سمت رئیس ستاد برکنار شد، اما بار دیگر مورد لطف شاهانه قرار گرفت و در اوت ۱۹۲۶ به فرماندهی لشکر شرق منصوب گردید. در پاییز ۱۹۲۸ سازماندهی و فرماندهی نیروی اعزامی به بلوچستان ایران را جهت برقراری آرامش به عهده گرفت و در نوامبر ۱۹۲۸ به خاطر خدماتش به درجه امیر لشکری ارتقا یافت. در دسامبر ۱۹۳۰ به منظور ادامه دوره آموزش دوساله دانشکده افسری به فرانسه رفت. بازرس کل ارتش در سال ۱۹۳۲. بازرس نظامی در سال ۱۹۳۳. خدمت در بلوچستان در سال ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵. در اکتبر ۱۹۳۵ به علت انتقاد از پاره‌ای مقررات موضوعه در مورد افسران ارشد دانشکده افسری مورد غضب قرار گرفت. به هر حال مدت افول او کوتاه بود و در مارس ۱۹۳۶ به سمت رئیس کل صناعت منصوب شد. در ژانویه ۱۹۳۷ برکنار گردید. در مورد علت این امر شایعات گوناگونی وجود داشت، از جمله دوستی با خارجیها، جاسوسی همسر روسش یا انفجاری که در انبار باروت رخ داد.

آدم خوش مشرب و مطبوعی است و چوب کله پربادش را می خورد. باهوش و نسبتاً تحصیل کرده است. به ورزش خیلی علاقه دارد و کوشش زیادی برای رواج آن در ارتش ایران کرده است. چوگان و تنیس را نسبتاً خوب بازی می کند. شیفته مجامع اروپایی است. بسی قیدوبند است و تا حدی مذبذب. برخلاف بسیاری از همقطارانش مردم را نمی چاید. معتقد به تقلید از غربیهاست و بدون توجه به فایده مندی افکار و تکنولوژی جدید آماده پذیرش آنهاست، اما با گذر عمر معقول تر می شود. با انگلیسیها رابطه دوستانه‌ای دارد، ولی با فرانسویها و روسها همدلی بیشتری نشان می دهد. گزارش شده که از ژوئیه ۱۹۳۹ در زندان بسر می برد و حالش خوب نیست.

به زبان روسی روان صحبت می کند و زبان فرانسه هم می داند. خانم هلن همسر دوم او روس است و طبق معمول حداقل یک زن ایرانی هم دارد.

حشمت‌الدوله ← دیا، ابوالفتح

حصن‌الدوله ← شقایق، هادی

حکمت، رضا (سردار فاخر)

متولد شیراز در حدود سال ۱۸۸۵. برادر کوچکتر مرحوم نظام‌الدین حکمت مشارالدوله است. نماینده مجلس در چند دوره مختلف. حاکم استرآباد از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵. حاکم یزد از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶. در نزدیک شیراز املاکی دارد. آدمی است بسیار محتاط و بسیار دوست‌داشتنی. به زبان فرانسه صحبت می‌کند.

حکمت، علی‌اصغر

متولد حدود سال ۱۸۹۴. از یک خانواده شیرازی برخاسته و پسر عمومی مشارالدوله (میرزا نظام‌الدین حکمت) و سردار فاخر (میرزا رضاخان حکمت) است. از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۰۹ به مدت یک سال در مدرسه انجمن مبلغان کلیسا در شیراز تحصیل کرد. عربی می‌داند. در سال ۱۹۱۴ به تهران آمد و وارد کالج آمریکایی شد و در سال ۱۹۱۷ فارغ‌التحصیل گردید. به عنوان بازرس به خدمت وزارت معارف درآمد. در سال ۱۹۲۰ به سمت رئیس معارف فارس منصوب گردید، ولی در پی دسیسه‌هایی از آن سمت برکنار شد. در سال ۱۹۲۳ خود را نامزد نمایندگی دوره پنجم از حوزه شیراز و همین‌طور جهرم کرد، اما به پیروزی دست نیافت. تا سال ۱۹۳۰ که برای تحصیل در رشته حقوق عازم پاریس گردید در استخدام وزارت معارف بود. می‌گفتند از عهده امتحاناتش به خوبی برآمده است. در سپتامبر ۱۹۳۳ به تهران بازگشت تا کفالت وزارت معارف را به عهده گیرد. در فوریه ۱۹۳۵ به مقام وزارت ارتقا یافت. در ژوئیه ۱۹۳۸ به خاطر نارضایتی شاه از تلگراف مربوط به نمایشگاه پاریس از کار برکنار گردید، ولی مجدداً مورد لطف قرار گرفت و در فوریه ۱۹۳۹ به سمت وزیر داخله منصوب شد.

جوان باجربزه و مطبوعی است. به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. همیشه بسیار مددکار و خوش‌برخورد است. بایکی از دخترعموهایش ازدواج کرده است.

حکیمی، علی اکبر

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۴. پسر مرحوم میرزا محمود خان حکیم‌الملک پیشخدمت خاصه مظفرالدین شاه است. با یک خانم فرانسوی ازدواج کرده است. نزدیک تهران ملکی دارد و در آن انواع پنبه تولید می‌کند که می‌گویند کیفیت بسیار خوبی دارد. به‌همین خاطر در سال ۱۹۳۱ به‌رغم فقدان سابقه خدمت دولتی به‌سمت مدیرکل فلاحت منصوب شد. در سال ۱۹۳۲ استعفا داد. در سال ۱۹۳۳ عضو هیئت مدیره بانک فلاحت بود. از آن زمان در املاکش زندگی می‌کند.

خدایاری، خدایار

متولد سال ۱۸۷۳. در مدارس ایران تحصیل کرده است. در سال ۱۸۹۲ به‌عنوان سرباز به‌خدمت در سواره‌نظام دیویزیون قزاق پرداخت. در سال ۱۹۰۶ به‌درجه سرهنگی ارتقا یافت. به‌خاطر بمباران مجلس استعفا داد. پس از کناره‌گیری محمدعلی شاه بار دیگر وارد خدمت شد. از دوستان صمیمی رضاخان در بریگاد قزاق بود. در سال ۱۹۱۷ سرهنگ استاروسلسکی او را به‌علت رشوه‌خواری از خدمت مرخص کرد. در کودتای ۱۹۲۱ به‌رضاخان پیوست و وقتی رضاخان به‌عنوان وزیر جنگ به‌قدرت رسید او را حاکم قزوین کرد. زمانی که در جریان سال ۱۹۲۲ اداره املاک خالصه زیر نظر وزارت جنگ قرار گرفت، سرپرست آن اراضی شد. وزیر پست و تلگراف در سال ۱۹۲۳. چند ماه بعد استعفا کرد و به‌ریاست شورای ارکان حرب منصوب شد. رئیس اداره سربازگیری از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰. رئیس اداره ارزاق در سال ۱۹۳۱. رئیس بانک پهلوی در سال ۱۹۳۵.

یکی از مردان بانفوذ مکتب قدیم است و از جمله دست‌پروردگان رضاشاه محسوب می‌شود. در چپاول مال هرگز به‌خود تردید راه نمی‌دهد و از این طریق ثروت کلانی اندوخته است.

خسروانی، سرتیپ احمد

فرمانده موقت نیروی هوایی در مواقع مختلف از جمله در سال ۱۹۳۱ که سرلشکر احمد نخجوان معلق شد و همچنین در سال ۱۹۳۷ که سرلشکر نخجوان به‌معاونت وزیر جنگ منصوب گردید. در سال ۱۹۳۹ به‌درجه سرتیپی ارتقا یافت و در مقام فرماندهی نیروی دریایی قرار گرفت.

خواجه نوری، حسین

متولد حدود سال ۱۸۹۲. از نسل قاجارها و پسر عموی وثوق الدوله و از خویشان نوری اسفندیاری است. در حدود سال ۱۹۰۹ وارد خدمت در وزارت مالیه شد. نخست در مقام معاون رئیس ارزاق و سپس به عنوان معاون حسابداری با هیئت میلسپو کار کرد. در سال ۱۹۲۷ به خدمت بانک ملی درآمد و به ایجاد تشکیلات آن کمک کرد. برای گذراندن یک دوره شش ماهه آموزش بانکداری به یکی از بانکهای خصوصی در برلین اعزام شد. معاون دکتر لیندنبلات بود. در ژوئیه ۱۹۳۲، پس از عزیمت دکتر لیندنبلات، در ارتباط با اتهامات مربوط به یک وام اخذ شده در دوره تصدی او از کار برکنار شد. خدمت در اداره حسابداری وزارت طرق و شوارع از اوت ۱۹۳۲.

خواجه نوری، غلامعلی (نظام السلطنه)

پسر امیر نوری (نظام الدوله) است. سالها عضو اداره تشریفات وزارت امور خارجه بود و در آن مدت یکبار در سال ۱۹۳۵ به سمت دبیر سفارتخانه ایران در رُم منصوب شد. در سپتامبر ۱۹۳۷ در زمینه چاپ اسکناس برای دولت ایران و سفارهایی برای قصر سلطنتی به لندن سفر کرد. بخشی از تحصیلاتش را در روسیه به اتمام رسانیده است. به زبانهای فرانسه و روسی صحبت می کند. به رغم ظاهر زارش آدم مفید و مهربانی است. بدون تردید از یاری همسر با فرهنگ و دلربایش که دختر دکتر علی اصغر نفیسی است سود می برد. در حال حاضر با دربار رابطه خوبی دارد. ترجیح می دهد «نظام خواجه نوری» خطابش کنند.

دادگر، حسین (عدل الملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۲. در آغاز به عنوان عضو حزب دمکرات در مجلس سوم (۱۵-۱۹۱۴) به شهرت رسید. در سال ۱۹۱۶ به ضدیت با این حزب برخاست و به معاونت وزارت داخله منصوب گردید و تا سال ۱۹۱۸ در آن سمت بود. ضدانگلیسی بود. بعد کفیل وزارت داخله شد. در سال ۱۹۲۰ به سمت مشاور رئیس الوزرا منصوب گردید. در کودتای ۱۹۲۱ دست داشت و وقتی سید ضیاء به اروپا گریخت، به قم رفت و در مسجدی متحصن شد. چند ماه در قم پناهنده بود.

در سال ۱۹۲۱ به نمایندگی مجلس چهارم و در سال ۱۹۲۴ به نمایندگی دوره پنجم انتخاب گردید. مشاور رئیس‌الوزرا در سال ۱۹۲۳. وزیر داخله در سال ۱۹۲۵. در سال ۱۹۲۵ به عنوان نایب رئیس مجلس مؤسسان انتخاب شد. این مجلس رضا پهلوی را به سمت پادشاه ایران برگزید. در سال ۱۹۲۶ به نمایندگی دوره ششم مجلس و در سال ۱۹۲۸ به نمایندگی دوره هفتم مجلس انتخاب گردید. رئیس مجلس هفتم بود. در سال ۱۹۳۰ به نمایندگی دوره هشتم برگزیده شد. در سال ۱۹۳۰ در شرایطی که هرگز به طور رسمی توضیحی درباره آن داده نشد به ناگهان ایران را ترک کرد. گفته می‌شود شاه از اینکه او اجازه داده بود در میان بعضی از نمایندگان مجلس فعالیتهای ضد رژیم صورت گیرد به او مظنون شده، یا شاید علت آن رشوه‌خواری زیاد بوده است. ظاهراً تا زمانی که شاه فعلی زنده است جرئت بازگشت نخواهد داشت. معدودی دلشان برای او تنگ شده است. ظاهراً خیلی مهربان بود، ولی الزاماً در مورد تشریفات مربوط به حق تقدم و سواس نشان می‌داد. تا حدی غره و کج فهم است.

دادور، مهدی (وثوق السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۷۴. وقتی کاملاً جوان بود وارد وزارت جنگ شد. رئیس حسابداری افواج مازندران در سال ۱۹۰۵. به میلیون پیوست و با نیروهای ملی‌گرا به تهران آمد. رئیس حسابداری وزارت جنگ در سال ۱۹۰۹. شش سال در این سمت بود. معاون وزیر جنگ از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸. حاکم زنجان و خمسه در سال ۱۹۱۸. وزیر جنگ در طول سال ۱۹۲۰. در سال ۱۹۲۲ به مدت چند ماه حاکم گیلان بود. والی فارس در سال ۱۹۲۴ و کرمان در سال ۱۹۲۵. والی خراسان از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷. نماینده دوره هشتم مجلس. رئیس مجلس نهم و دهم. در دوره یازدهم مجلس (۱۹۳۹) فقط نمایندگی تهران در مجلس را به عهده داشت. سیاستمدار حرافی است. راحت می‌شود با او کنار آمد.

دیراعظم ← بهرامی، فرج‌الله

دیرالممالک ← کاظمی، مصطفی

درگاهی، محمد

متولد زنجان در حدود سال ۱۸۸۶. اجدادش در قفقاز زندگی می‌کرده‌اند و شنیده‌اند که گفته در انتظار روزی است که قفقاز به صاحبان برحقش یعنی ایرانیها بازگردانده شود. در روزگار جوانی در دربار خدمت می‌کرد و به کارهای تقریباً پیش پا افتاده‌ای اشتغال داشت. در مدرسه دارالفنون تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۱ به ژاندارمری سوئدیها پیوست. در سال ۱۹۱۵ در کرمان و شیراز بود و در شیراز با ژاندارمهای شورشی همکاری کرد و عاقبت دستگیر و شش ماه زندانی شد. در سال ۱۹۲۱ فرماندهی ژاندارمری قم را به عهده داشت. رئیس دژبان تهران در سال ۱۹۲۲. خود را در دل رضاخان جا کرد و در سال ۱۹۲۳ که سوئدیها از کار برکنار شدند به ریاست نظمیه منصوب شد. در سال ۱۹۲۸ به درجه سرتیپی ارتقا یافت. رئیس اداره سربازگیری در سال ۱۹۳۱. رئیس اداره آمار در سال ۱۹۳۵. در ماه مه ۱۹۳۶ از کار برکنار گردید.

در خلال دسیسه‌چینیهایی که منجر به خلع قاجاریه شد خدمت بالارزشی به رضاشاه کرد. نبض بازارها را در دست دارد و با خلق و خوی ذاتی هم‌میهنش به خوبی آشناست. فعال و پرتوان است و در دسیسه‌گری بی‌رحم و بی‌وجدان. مردک به‌ظاهر زبرورنگی است.

دشتی، علی

متولد حدود سال ۱۸۸۷. در مدارس اعتاب مقدسه عراق تحصیل کرده است. در حدود سال ۱۹۲۲ به ایران بازگشت و مدیریت روزنامه‌ای به نام شفق سرخ را به عهده گرفت. به عنوان مدیر از طریق هتاک و گرفتن حق السکوت به شهرت رسید و ناسزاگوئیهایش به بریتانیای کبیر و دولتمردان آن هر از گاهی موضوع شکایت سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران بود. در سال ۱۹۲۴ به نمایندگی مجلس پنجم برگزیده شد، ولی کمیسیون مجلس که مأمور رسیدگی به نحوه گزینش او بود وکالتش را رد کرد. یکی از سرکردگان جنبش نافرجام جمهوری در سال ۱۹۲۴ بود و می‌گویند برای حمایت از رضا پهلوی پول کلانی از او گرفت. پس از به دست آوردن سهمی از مال و منال دنیوی به‌ظاهر معتدل‌تر شد و از هتاک و ناسزاگوئی که به شهرتش رسانده بود دست برداشت. از آرمان رضا پهلوی

علیه احمدشاه جانبداری کرد و در سال ۱۹۲۶ به نمایندگی مجلس ششم برگزیده شد. در اکتبر ۱۹۲۷ برای شرکت در دهمین سالگرد رژیم شوروی به مسکو دعوت شد. از مسکو به برلین و پاریس رفت و در اوایل سال ۱۹۲۸ به ایران بازگشت. در سال ۱۹۲۸ به نمایندگی دوره هفتم مجلس و در سال ۱۹۳۰ به نمایندگی دوره هشتم مجلس برگزیده شد. تا حدود ژوئیه ۱۹۳۵ مله‌ریت یا نظارت بر روزنامه‌اش را به عهده داشت و گاهی از شاه و گاهی از سفارتخانه شوروی کمک مالی دریافت می‌کرد.

آدمی است بی‌پروا، آشوبگر، بی‌باک و بی‌اصول. از هیچ شرارتی برای رسیدن به مقصودش روی گردان نیست. زبان خارجی نمی‌داند. در ژوئیه ۱۹۳۵ مورد بی‌مهری قرار گرفت و می‌گفتند از رژیم فعلی بدگویی کرده است. روزنامه‌اش توقیف شد. خودش را به بیماری زد و در یک بیمارستان دولتی خوابید و مجبور شد پول زیادی برای «شفای» خود بپردازد. در اواخر ۱۹۳۶ آزادی خود را بازیافت: رئیس دفتر مطبوعات وزارت داخله در سال ۱۹۳۷.

دولت‌شاهی، ابوالفتح

متولد حدود سال ۱۸۷۹. پسر مرحوم مشکوةالدوله است. مادرش یکی از دختران مرحوم ظهیرالملک زنگنه کرمانشاهی بود. با دختر میرزا هاشم آشتیانی ازدواج کرده است. شاهزاده قاجار است. در سال ۱۹۲۹ با اعمال نفوذ برادرش مرحوم غلامعلی دولت‌شاهی که از بستگان عصمت دولت‌شاهی ملکه دوم پهلوی است به حکومت تهران گمارده شد. در سال ۱۹۲۵ به حکومت لرستان منصوب گردید، ولی به محل مأموریت خود نرفت. در سال ۱۹۳۶ والی فارس شد و در سپتامبر ۱۹۳۷ برکنار گردید و به علت کارهای نامشروع متعدد بازداشت شد. آدم سهل‌انگار و ولخرجی است و تا خرخره بدهکار.

دبیا، ابوالحسن (ثقةالدوله)

متولد تهران در سال ۱۸۹۸. پسر مرحوم وکیل‌الملک برادر ناتنی حشمت‌الدوله و دکتر مصدق است. مادرش خواهر فرمانفرماست. در اروپا تحصیل کرده است. مدتی در وزارت مالیه بود. در تبریز و تهران املاک قابل ملاحظه‌ای دارد. در سال

۱۹۲۸ در اداره راه آهن و در سال ۱۹۳۱ در اداره کل تجارت به کار پرداخت. معاون اداره کل تجارت از ژوئیه ۱۹۳۲. در ماه مه ۱۹۳۳ استعفا داد و از آن زمان مجدانه به کار تجارت پرداخته است. یک شرکت خصوصی تأسیس کرده و در طرحهای گوناگون سرمایه گذاری می کند.

از دواج کرده و یکی از دخترانش در انگلستان درس خوانده است. یکی از افراد مکتب جدید است و خالی الذهن نیست.

دیا، ابوالفتح (حشمت الدوله)

متولد حدود سال ۱۸۸۵. عضو خاندان طباطبائی تبریز است. هنگامی که مظفرالدین شاه به عنوان ولیعهد در تبریز اقامت داشت پیشخدمت خاصه او بود. منشی باشی محمدعلی شاه از زمان ولیعهدی تا سال ۱۹۰۹. دشمن علنی حاکم ناسیونالیست رشت در سال ۱۹۱۵. وزیر جنگ از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۷. حاکم کرمان از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹. وزیر داخله در سال ۱۹۲۰. سید ضیاء او را زندانی کرد. والی خراسان از ماه مه ۱۹۲۱. سال بعد به علت اختلاف با مقامات نظامی استعفا داد. در حوالی تبریز املاک فراوانی دارد، ولی مقدار زیادی از ثروتش را خرج کرده است. به زبان فرانسه صحبت می کند.

دیا، سید عبدالعلی (سیدالمحققین)

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۸۰. پسر یکی از علمای تبریز است. پدرش در تبریز از راه کشت املاک خالصه و احتکار غلات ثروت زیادی اندوخت و در نتیجه نارضایتی عمومی، افراد خانواده دیا ناگزیر به تهران گریختند. به هر حال عبدالعلی به تبریز بازگشت و آدم متنفذی شد. به نمایندگی ادوار پنجم و ششم مجلس انتخاب گردید. نایب رئیس مجلس در سال ۱۹۲۶. در تبریز مال و منالی دارد.

دیوان بیگی، آقا

متولد کردستان در حدود سال ۱۸۹۱. در ایران تحصیل کرده است. چند سال در وزارت داخله خدمت کرد. در زمان جنگ همراه ملیون به ترکیه رفت. رئیس کابینه والی کرمان در زمانی که تیمورتاش عهده دار این سمت بود. نماینده ادوار ششم،

هفتم و هشتم مجلس. حاکم گیلان در سال ۱۹۳۱. در سال ۱۹۳۳ استعفا داد و در اکتبر ۱۹۳۴ به حکومت مازندران منصوب شد. در اوایل سال ۱۹۳۶ از کار برکنار گردید.

به زبان فرانسه صحبت می‌کند. آدم خوش صحبتی است، ولی غیر قابل اعتماد. با خانواده قراقرلو خویشاوندی دارد.

ذکاءالدوله ← غفاری، امیر سهام‌الدین

ذکاءالملک ← فروغی، محمدعلی

رئیس، محسن

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. در ایران و فرانسه تحصیل کرده است. پسر ارشد ظهیرالملک است. در سال ۱۹۱۹ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. به عنوان دبیر هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل به سوئیس اعزام گردید. در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت و تا سال ۱۹۳۰ که در مقام کنسول ایران به پاریس فرستاده شد در وزارتخانه خدمت کرد. رئیس دایره عهود وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۳. وزیر مختار ایران در برلین و لاهه در سال ۱۹۳۵. مدیرکل سیاسی وزارت امور خارجه از سپتامبر ۱۹۳۷. وزیر مختار ایران در رومانی، یونان، بلغارستان و یوگسلاوی مقیم بخارست از دسامبر ۱۹۳۸.

آدم سربه‌زیری است و از کار مشکل نمی‌ترسد. به زبان فرانسه خوب صحبت می‌کند. با یکی از دختران متعدد فرمانفرما ازدواج کرده است.

رئیس‌التجار ← مهدوی، رضا

رخشانی، حسنعلی

متولد حدود سال ۱۸۹۰. شاهزاده قاجار است. قبلاً در قشون سرهنگ بوده است. نخست به وزارت عدلیه و سپس به وزارت داخله منتقل گردید. نایب‌الحکومه خوزستان از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰. حاکم اردبیل تا سال ۱۹۳۴ که فرا خوانده شد.

رخشانی، حسین

خویشاوند نزدیک حسنعلی رخشانی. مدیرکل فلاحت از فوریه تا اکتبر ۱۹۳۸.

رضوی، سیدمحمد

متولد حدود سال ۱۸۸۸. در تهران تحصیل کرده است. سالها کارمند وزارت مالیه بود. پیشکار دارایی در اصفهان از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰. انتقال به وزارت عدلیه در سال ۱۹۳۱. رئیس اداره ثبت احوال اصفهان از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲. معاون وزیر معارف در سال ۱۹۳۳. بعداً در همین سال به معاونت وزارت پست و تلگراف منصوب گردید. در سال ۱۹۳۵ دچار در دسر شد و پس از مدتی زندانی شدن به اتهام اینکه سالها قبل به هنگام خدمت در مشهد رشوه خواری کرده است زمان کوتاهی به اصفهان تبعید گردید.

به زبان فرانسه صحبت می کند. آدم تکیده و افسرده ای است. همسرش که سرزندگی بیشتری دارد از جمله نخستین زنان شهرستانی بود که چادر از سر برداشت.

رکنی، محمدعلی

پسر شاهزاده رکن الدوله برادرزاده ناصرالدین شاه است. در وزارت داخله سمتهای گوناگونی به عهده داشته و به ترتیب حاکم قم، قزوین و بنادر خلیج فارس بوده است. حاکم کرمانشاه از ژوئیه ۱۹۳۵ تا مه ۱۹۳۶. مردک محترم بی آزاری است.

رمز، جعفر (احتشام الوزاره)

در حال حاضر جعفر پاک نظر خوانده می شود. متولد حدود سال ۱۸۸۸. کارمند وزارت امور خارجه است. سالها عضو مقدم دایره رمز بود. مسئولیت دایره گذرنامه را هم به عهده داشت. سرکنسول ایران در تفلیس در سال ۱۹۳۴. در سال ۱۹۳۶ به تهران بازگشت. رئیس اداره دفتر وزارتی در وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸. کمی به زبان فرانسه صحبت می کند. همیشه بسیار مهربان است، ولی سالها سروکار داشتن با امور رمز وزارتخانه به تیزهوشی او لطمه زده است.

رهنما، زین‌العابدین

متولد حدود سال ۱۸۸۸. یکی از پسران مرحوم شیخ‌العراقین از اتباع ایرانی مقیم کربلاست. در عراق تحصیل کرد و در حدود سال ۱۹۱۰ به ایران آمد. عضو حزب دمکرات بود. نخست مدیریت روزنامه‌ای به نام رهنما و پس از آن مدیریت یک روزنامه نیمه رسمی به نام ایران را به عهده داشت. به نمایندگی ادوار پنجم و ششم مجلس برگزیده شد. در سال ۱۹۲۳ برای تبلیغ درباره ایران به اروپا اعزام گردید و بیشتر اوقات در پاریس بود در اواخر سال ۱۹۲۶ به معاونت وزارت فواید عامه و در آوریل ۱۹۲۷ به معاونت وزارت داخله منصوب شد. در ژوئن ۱۹۲۷ مورد بی‌مهری قرار گرفت. از آن زمان فعالیت خود را محدود به روزنامه‌نگاری کرده است. در سفر شاه به خوزستان در اکتبر ۱۹۲۸ به عنوان نماینده مطبوعات همراه او بود. ظاهراً اقداماتی در جهت محبوبیت مجدد خود انجام داده است و روزنامه‌اش یک ارگان دولتی تلقی می‌شود.

جوان جاه طلب و بسیار سمجی است. همیشه یکی از آرزوهای بزرگ او کسب یک سمت دولتی بوده است و فکر می‌کند این کار او را تا مرحله وزارت ترقی می‌دهد. با این هدف عمامه را از سر برداشت و عنوان «شیخ» را از اسم خود حذف کرد. این ترفندها سه بار متوالیاً تصدی معاونت وزارتخانه‌های مختلف را برایش به ارمغان آورد. آدمی است باهوش، زیرک و باشعور. به عنوان یک روزنامه‌نگار همیشه تا حد نسبتاً زیادی دقیق بوده است و در جنگ باج‌خواهی که اکثر همکاران روزنامه‌نگارش در سالهای ۲۵ - ۱۹۲۱ در آن افراط کردند شرکت نداشت. در سال ۱۹۳۳ برای خرید ماشین آلات چاپ به اروپا رفت. در تابستان ۱۹۳۵ به عراق تبعید شد و بعد در بیروت اقامت گزید. به شاه گفته بودند ظن این می‌رود که علیه رژیم فعلی در حال توطئه باشد. کمی زبان فرانسه می‌داند.

زاهدی، فضل‌الله (بصیردیوان)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۳. پدرش سالها مباشر املاک مرحوم نصیرالملک در همدان بود. در جنبش مشروطه مشارکت داشت و زخمی شد. به نیروی قزاق پیوست و در نتیجه با رضاخان آشنا شد و زیردست او به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۲۱ به درجه سرتیپی ارتقا یافت. فرمانده نیروهای شیراز در سال ۱۹۲۲. در سال

۱۹۲۴ فرماندهی نیروهای اعزامی به خوزستان را به عهده داشت و به دستگیری شیخ محمره در سال ۱۹۲۵ کمک کرد. در سال ۱۹۲۶ به رشت منتقل شد و فرمانده بریگاد مستقل شمال گردید. در دسامبر ۱۹۲۸ به تهران احضار شد. فرمانده قره‌سوران در سال ۱۹۲۹. در سال ۱۹۲۹ به علت کوتاهی در ادای وظیفه بازداشت و توبیخ شد. اندکی بعد مورد عفو قرار گرفت و به خدمت بازگشت. رئیس نظمیه در سال ۱۹۳۱. چند ماه بعد به علت فرار عده‌ای از زندانیان از محبس از این سمت برکنار شد. در سال ۱۹۳۱ از ارتش اخراج گردید. به کار آزاد پرداخت و شریک «کازادما» نماینده اتومبیل‌فورد شد. در سال ۱۹۳۲ با احراز مجدد درجه سرتیپی به ارتش بازگشت و آجودان شاه شد. عضو هیئت بازرگانی ایران که در آوریل ۱۹۳۵ به روسیه اعزام گردید. بعد به اروپای مرکزی سفر کرد.

بیشتر سیاستمدار است تا سرباز. در خوزستان پول زیادی به جیب زد. به علت دست و دلبازی، در میان افراد تحت امرش محبوبیت دارد. در سال ۱۹۱۷ با دختر حسین پیرنیا (مؤمن‌الملک) ازدواج کرد.

زرین کفش، علی اصغر

در حدود سال ۱۸۸۵ در یک خانواده تهرانی متولد شده است. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. به استخدام وزارت امور خارجه در آمد و چندین سال در مشاغل کم‌اهمیت خدمت کرد. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۴ رئیس یکی از دوایر وزارت امور خارجه بود و هرگاه اعضای این سفارتخانه به او مراجعه می‌کردند همیشه بسیار بانزاکت و مددکار بود. وقتی محمدعلی فروغی وزیر خارجه شد ریاست کابینه او را به عهده داشت. بعد مأمور واشنگتن گردید و بیش از یک سال دبیر سفارتخانه ایران بود. پیرامون سال ۱۹۲۷ به تهران فراخوانده شد و مدتی در زمان داور در وزارت عدلیه که از اساس در حال بازسازی بود خدمت کرد. مدتی قاضی دیوان تمیز بود. به وزارت داخله انتقال یافت و بعد وقتی میرزا علی‌خان منصور وزیر داخله در بیست و ششم ژانویه ۱۹۳۳ به وزارت طرق و شوارع رفت معاونت آن وزارتخانه را به عهده گرفت. از آن زمان تا تشکیل کابینه فروغی در سپتامبر ۱۹۳۳ کفیل وزارت داخله بود.

آدم خوش‌برخوردی است. می‌گویند به زبان انگلیسی و فرانسه صحبت

می‌کند، هرچند نه خیلی خوب. در وزارت عدلیه به علت سختگیری - که البته ضرورت داشت - شهرتی بهم زد. در دسامبر ۱۹۳۳ به عنوان مأمور فوق العاده دولت ایران برای مذاکره با شرکت نفت انگلیس و ایران همراه با همسر و دو فرزندش به انگلستان رفت. کنسول افتخاری سفارتخانه ایران در لندن از سال ۱۹۳۷.

زنجان، حسین

اهل زنجان است و قبلاً نام فامیلش قزلباش بود. دبیر دوم سفارتخانه ایران در قسطنطنیه از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸. خدمت در دایره عهود وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱. دبیر سفارتخانه ایران در ورشو از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ و در لندن از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷. در ماه مه ۱۹۳۷ مجدداً به ورشو فرستاده شد و در نوامبر ۱۹۳۷ برای تصدی کفالت اداره سوم سیاسی (اداره مربوط به امور بریتانیا) وزارت امور خارجه به تهران فراخوانده شد. اقامت در ژنو به منظور مطالعه تشکیلات جامعه ملل از اوت ۱۹۳۸ تا اکتبر ۱۹۳۹. خدمت در اداره تفتیش وزارت امور خارجه از اکتبر ۱۹۳۹.

به زبان فرانسه و تا حدی انگلیسی صحبت می‌کند. همسر ارمنی دارد. آدمی سازگار، ولی اندکی بی‌صفت است.

سالارالدوله ← قاجار، ابوالفتح

سالارحشمت ← قشقایی، علی

سپهبدی، انوشیروان

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۰. در سال ۱۹۰۷ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد و تا سال ۱۹۱۰ در تهران کار می‌کرد. نایب کنسول ولادی وستوک در سال ۱۹۱۰. بعد از آن تصدی سمتهای مختلفی را در کنسولگریهای قفقاز به عهده داشت. رئیس یکی از دوایر وزارت امور خارجه شد. مسئول اداره تشریفات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۲۶. وزیر مختار ایران در سوئیس از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳. معاون وزارت امور خارجه از ژوئیه ۱۹۳۳. در آغاز سال ۱۹۳۴ وزیر مختار

ایران در رُم گردید و ضمناً سفیر اکردیتۀ ایران در وین، پراگ و بوداپست بود. سفیرکبیر ایران در مسکو از ژوئن ۱۹۳۶ تا آوریل ۱۹۳۸. وزیرمختار ایران در پاریس از ژوئیه ۱۹۳۸ و همچنین سفیر اکردیتۀ ایران در اسپانیا از ژوئن ۱۹۳۹. به خانواده خاصی وابستگی ندارد. راه ترقی خویش را از وقتی هنوز جوان بود هموار کرد. به زبانهای فرانسه و روسی صحبت می‌کند. گاه در استفاده از استعداد سرشارش کاهلی می‌کند.

سجادی، محمد

متولد تهران در سال ۱۸۹۹. پسر یک ملا است. به وسیله مرحوم داور به استخدام وزارت عدلیه درآمد و سپس در سال ۱۹۳۴ به سمت معاون مدیرکل گمرکات به آن سازمان منتقل گردید. بعد تا سال ۱۹۳۷ در اداره انحصار دخانیات خدمت کرد و سپس به سمت معاون وزارت طرق و شوارع منصوب شد. کفیل وزارت طرق و شوارع از نوامبر ۱۹۳۸ پس از برکناری مجید آهی. چندین سال در فرانسه بوده است و به زبان فرانسه صحبت می‌کند.

سرداربهادر ← اسعد، محمدقلی

سردارفاخر ← حکمت، رضا

سعید، محمد (سعیدالوزاره)

به محمد سعید مراغه‌ای هم شهرت دارد. متولد حدود سال ۱۸۸۵. در قفقاز تحصیل کرده است. در کنسولگریهای ایران در قفقاز یعنی در باکو، تفلیس و باطوم سمتهای مختلفی به عهده داشته است. سرکنسول موقت ایران در باکو در سال ۱۹۲۷. رئیس اداره روسیه در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۳. کاردار ایران در مسکو از فوریه ۱۹۳۴. وزیرمختار ایران در رُم از ژوئن ۱۹۳۶ و همچنین سفیر اکردیتۀ ایران در مجارستان در سال ۱۹۳۸. سفیرکبیر ایران در مسکو از آوریل ۱۹۳۸.

صاحب منصبی بسیار مصلحت جوست و زبان روسی را بهتر از فارسی می‌داند. باید اطلاعات درستی از قفقاز و روشهای اداری روسیه داشته باشد. زن زیبایی دارد که می‌گویند استونیایی است. همیشه در کمک کردن پیشقدم است. ظاهراً درباره

روسیه دچار توهم نیست. از طرفی چون در روسیه بزرگ شده است، بعضی از کارگزاران دولتی نسبت به او بدگمان هستند.

سعیدالوزاره ← سعید، محمد

سمیعی، حسین (ادیب السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۷۸. اهل رشت است. خدمت اداری خود را از وزارت داخله شروع کرده و زمانی حاکم رشت بود. وزیر فواید عامه از ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۲. در مارس ۱۹۲۳ به مدت سه ماه وزیر داخله بود. زمانی که شاه فعلی در اکتبر ۱۹۲۳ رئیس‌الوزرا شد سمیعی تا اوت ۱۹۲۴ که به سمت وزیر عدلیه منصوب گردید معاون او بود. در اوایل سال ۱۹۲۶ به سمت حاکم تهران منصوب شد و تا ژوئن ۱۹۲۷ که به سمت وزیر داخله تعیین گردید در آن مقام بود. والی آذربایجان از ماه مه ۱۹۳۱. رئیس کل تشریفات دربار در پاییز ۱۹۳۴. رئیس کل تشریفات داخلی دربار در سال ۱۹۳۸. در آوریل ۱۹۳۹ به هنگام جشنهای عروسی ولیعهد از کار برکنار شد. استاندار (والی) استان چهارم (آذربایجان غربی) از ژوئیه ۱۹۳۹. آدم خوش مشربی است، اما چندان با نفوذ و پرتوان نیست و هوش زیادی هم ندارد. زبان خارجی نمی‌داند.

سمیعی، کاظم

متولد حدود سال ۱۸۸۷. در تهران تحصیل کرده است. دختر امام جمعه تهران را به همسری گرفته است. چند سال کارمند وزارت عدلیه بود. مدیرکل وزارت عدلیه تا سال ۱۹۲۷. رئیس اداره ثبت احوال از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴. مدیر بهره‌برداری بنگاه دولتی کشاورزی از ژانویه ۱۹۳۹. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. صاحب منصبی و وظیفه شناس است که به مکتب قدیم تعلق دارد.

سهام السلطنه ← بیات، مرتضی قلی

سهیلی، علی اصغر

متولد حدود سال ۱۸۹۰. بخشی از تحصیلاتش را در روسیه به اتمام رسانیده است و به زبان روسی بسیار خوب صحبت می کند. زبان فرانسه و کمی هم انگلیسی می داند. در ادارات مختلف دولتی خدمت کرده است. در ژانویه ۱۹۳۱ به معاونت کاظمی وزیر طرق و شوارع منصوب گردید. در سپتامبر ۱۹۳۳ وقتی کاظمی وزیر امور خارجه شد به عنوان معاون به آن وزارتخانه منتقل گردید. چندین بار رئیس نمایندگی ایران در هیئت مدیره شیلات دریای خزر را به عهده داشته است. بارها در غیاب رئیس خود کفیل وزارت امور خارجه بوده است. وزیر مختار ایران در لندن از مارس ۱۹۳۷. در ماه مه ۱۹۳۸ به وزارت امور خارجه منصوب شد، ولی در ماه ژوئیه به علت ناخرسندی شاه از تلگراف مربوط به نمایشگاه پاریس از کار برکنار گردید. استاندار (والی) استان هشتم (کرمان) از فوریه ۱۹۳۹. سفیرکبیر ایران در کابل از اکتبر ۱۹۳۹.

آدم خیلی معقول و واقع بینی است با رفتاری عجولانه. سخت کوش است و بیشتر از بعضی همتایانش قابل دسترسی است. در ارتباطاتش با سفارتخانه ما همیشه نشان داده که مشتاق همکاری و رسیدن به راه حل معقول است.

سیاح، حمید

متولد اصفهان در سال ۱۸۸۶. برادر همایون سیاح است. در مسکو تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۶ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. مدتی قاضی دایره محاکمات اداری وزارت امور خارجه بود. دبیر بازرگانی سفارتخانه ایران در مسکو از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۶. یکی از مدیران هیئت مشترک شیلات دریای خزر از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱. رئیس دایره امور مربوط به روسیه در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۲. سرپرست اداره شرقی وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۳. سرکنسول ایران در بیروت در سال ۱۹۳۴. وزیر مختار ایران در ورشو از ژوئن ۱۹۳۶.

به زبانهای فرانسه و روسی صحبت می کند. با دخترعمویش فاطمه خانم سیاح ازدواج کرد، ولی بعد او را طلاق داد. مرد برازنده ای است. در مورد عملکرد روسیه بعد از استقرار بلشویسم اطلاعات زیادی دارد. بریج باز خوبی است.

سیاح، همایون

متولد حدود سال ۱۸۸۳. پسر ارشد جهانگرد و شخصیت معروف حاج سیاح است. در ایران تحصیل کرده است. چند سال در خدمت وزارت مالیه بود. پیشکار دارایی ولایات مختلف از طرف هیئت آمریکایی میلسپو. معاون وزیر مالیه از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲. رئیس اداره کل تجارت از ماه مه ۱۹۳۳. در سپتامبر ۱۹۳۳ به وزارت داخله منتقل شد و به مقام معاونت و کفالت آن وزارتخانه رسید. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. آدم لایقی است با کمی ادعای تیزهوشی.

سیدالمحققین ← دبا، سیدعبدالعلی

سینکی، جواد

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۱. پسر مرحوم میرزا تقی خان مجدالملک است. در مسکو و فرانسه تحصیل کرده و در فرانسه حقوق خوانده است. در سال ۱۸۹۹ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. نایب کنسول ایران در تفلیس در سال ۱۹۰۰. دبیر سفارتخانه ایران در پاریس در سال ۱۹۰۷. کنسول ایران در عشق آباد در سال ۱۹۰۹. کنسول ایران در استرخان از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۶. سرکنسول ایران در قسطنطنیه از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴. رئیس یکی از دوایر وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸. وزیر مختار ایران در قاهره از سال ۱۹۳۰. در سال ۱۹۳۳ از قاهره فراخوانده شد. مسئول اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵. انتقال به قسمت حسابرسی یا بازرسی وزارت مالیه در سال ۱۹۳۵. رئیس نمایندگی ایران در هیئت مدیره شیلات دریای خزر در سال ۱۹۳۷. در اکتبر ۱۹۳۷ بار دیگر به سمت وزیر مختار ایران در قاهره منصوب شد. در اکتبر ۱۹۳۸ از قاهره احضار گردید. حاکم تهران از دسامبر ۱۹۳۸.

به زبانهای روسی و فرانسه صحبت می‌کند. همسر روس خود را از سر باز کرد و اینک یک زن ایرانی دارد. همیشه بر خوردش دوستانه است، ولی هم میهنانش ظاهراً چندان اعتمادی به او ندارند. حقیقتی که شاید ظاهر و باطن اندوهگین و مأیوس کننده اش گویای آن است.

شافعی، اسماعیل

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۵. در ایران و روسیه تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۰ به بریگاد قزاق پیوست. در سال ۱۹۲۲ به ریاست قورخانه منصوب شد. در سال ۱۹۲۳ به اروپا سفر کرد و بار دیگر در سال ۱۹۲۶ در ارتباط با خرید ماشین آلات برای قورخانه جدید به اروپا رفت. در سال ۱۹۳۲ به درجه سرلشکری ارتقا یافت. در همین سال برای خرید وسایل نظامی به اروپا سفر کرد. در سال ۱۹۳۷ که به ایران بازگشت به عنوان رئیس کمیسیون خرید تسلیحات در اروپا بود و در این مدت بیشتر در برن اقامت داشت. به زبانهای روسی و آلمانی صحبت می‌کند.

شاه‌بختی، امیر لشکر محمد

متولد حدود سال ۱۸۸۲. پسریکی از رعایای اهل روستای اشتهاارد واقع در نزدیکی تهران است، اما شنیده شده که خودش را متولد آذربایجان معرفی می‌کند تا شاید تبار دون‌پایه خود را مخفی کند. در سال ۱۹۰۱ به خدمت بریگاد قزاق درآمد. با شجاعت در عملیات خودی نشان داد و به مقام افسری ارتقا یافت. در سال ۱۹۱۴ سروان بود. خودش را به رضاخان نزدیک کرد و با اعمال نفوذ رضاخان و ژنرال استاروسلسکی در سال ۱۹۱۹ به درجه سرهنگی ارتقا یافت. پس از کودتای سال ۱۹۲۱ به فرماندهی هنگ پیاده‌نظام آهن منصوب گردید. در سال ۱۹۲۵ به درجه سرتیپی رسید و فرمانده تیپ پیاده تهران شد. در سال ۱۹۲۶ مأمور فرماندهی لشکر غرب گردید، ولی در بهار ۱۹۲۸ به علت رشوه‌خواری احضار شد. به هر حال به گونه‌ای دل شاه را به دست آورد و اندکی بعد به فرماندهی نیروهای ایرانی مستقر در کردستان منصوب شد. در دسامبر ۱۹۲۸ مأمور فرماندهی نیروهای فارس گردید، ولی سرتیپ شیبانی سمت او را تصاحب کرد. فرمانده نیروهای آذربایجان در سال ۱۹۳۲. در مارس ۱۹۳۲ به درجه امیرلشکری ارتقا یافت. در ژانویه ۱۹۳۹ به عنوان افسر فرمانده ستاد به اهواز اعزام شد.

بکلی بی‌سواد است و رفتار بی‌نزاکتی دارد. از سیاست دوری می‌گزیند و شهرت دارد که متحجر است. شاه او را به چشم یک آدم احمق، ولی افسری مفید و خادمی وفادار نگاه می‌کند. طبق گزارش سختگیر و فعال است و خود را به آن عده از

کنسولهای بریتانیا که در آذربایجان با او ملاقات کرده‌اند کاملاً مقبول نشان داده است.

شاهرخ، ارباب کیخسرو

متولد کرمان در سال ۱۸۷۵. پارسی ایرانی است. در کالج آمریکایی تهران تحصیل کرده است و به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. پس از تحصیل چند سال به بمبئی رفت و مورد پشتیبانی پارسیان آنجا قرار گرفت. نماینده شرکت کشتیرانی روسیه در خلیج فارس در سال ۱۹۰۵. در سال ۱۹۰۶ به استخدام بانک ارباب جمشید درآمد. از زمان مجلس دوم نمایندگی پارسیان را به عهده داشته است. شریک عمده «کمپانی زردشتیان» و مدیرعامل شرکت تلفن همگانی که اینک اداره تلفن خوانده می‌شود. سفرهای بازرگانی نسبتاً زیادی به آمریکا و اروپا کرده است. خزانه‌دار کمیته جشنهای فردوسی در سال ۱۹۳۴. مدیریت ساختمانهای مجلس و باغهای آن را به عهده دارد و به صورت بدی آنجا را اداره می‌کند. رهبری پارسیان ایران جدید را با شهرت به پرکاری، زیرکی و صداقت به دست گرفته است. میهن پرستی افراطی است. هرگز علاقه زیادی نسبت به انگلیسیها نشان نداده است. چندین پسر دارد که از آن میان افلاطون شاهرخ با هیكلی غول آسا از همه مهمتر است و اداره امور کمپانی زردشتیان را به عهده دارد و رئیس هیئت نظار ساختمان خطوط آهن بوده است. در سال ۱۹۳۱ جهت مذاکره و توافق در مورد خرید وسایل راه آهن از سوئد به آن کشور رفت. نماینده مجلس بوده است. شاه بهرام شاهرخ پسر مرتد کیخسرو شاهرخ که با یک آلمانی ازدواج کرده و ایران را ترک گفته عضو ناخلف خانواده محسوب می‌شود و ظاهراً گوینده برنامه فارسی رادیو موج کوتاه آلمان است.

شایسته، محمد

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده است. پیرامون سال ۱۹۱۸ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد و مدتی قاضی دایره محاکمات وزارت امور خارجه بود. دبیر اول سفارتخانه ایران در برن در سال ۱۹۲۴. سرپرست دایره مربوط به امور آمریکاییها و امثالهم در سال ۱۹۲۹. در سال ۱۹۳۳ تصدی دایره امور مربوط به بریتانیا را هم به عهده گرفت. کنسول و کاردار

ایران در لندن در سال ۱۹۳۴. وزیر مختار ایران در ورشو از سپتامبر ۱۹۳۵، ولی چندماه بعد از این سمت برکنار شد. رئیس دایره اطلاعات و مطبوعات و ترجمه وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۸. مدیرکل وزارت امور خارجه از اوت ۱۹۳۹. وزیر مختار ایران در واشنگتن از دسامبر ۱۹۳۹؛

تاجرزاده است. چون آدمی تازه به دوران رسیده است اکثر مقامات دیپلماتیک از او بدشان می آید. زیاد پرچانگی می کند، چه به فارسی و چه به فرانسه. موجود چاپلوسی است که مشکل می شود به او علاقه مند شد. اعتماد به او بی خردی است.

شریعت زاده، احمد

متولد مازندران در حدود سال ۱۸۸۰. در تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۹ وارد خدمت در وزارت عدلیه شد و تا احراز مقام مدعی العموم کل در سال ۱۹۱۶ ترقی کرد. اندکی بعد از وزارت عدلیه استعفا داد و به کار وکالت پرداخت. کارش به سرعت بالا گرفت و به عنوان یکی از زیرک ترین وکلای تهران شهرت یافت. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ با حق الوکاله ای کلان وکالت بانک شاهنشاهی ایران را به عهده داشت. نماینده مازندران در مجلس پنجم. در مازندران املاک وسیعی دارد. به زبان فرانسه صحبت می کند. به خاطر شهرتش به عنوان وکیلی مبرز و حریفی خطرناک خیلی نگران است. آدم قلاشی است.

شقایی، حسن

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۳. در ایران و سوئیس تحصیل کرده و در سوئیس درس مهندسی ساختمان خوانده است. در سال ۱۹۱۴ به ایران بازگشت. از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ به عنوان مهندس ناظر در خدمت شاهزاده صارم الدوله بود. در سال ۱۹۲۰ وارد وزارت طرق و شوارع شد و از آن زمان در کار جاده سازی است. بازرس کل اداره طرق از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲. رئیس راه آهن در سال ۱۹۳۲. مهندس قابلی است و در مورد راههای ایران تجربیات خوبی دارد. مدیرکل وزارت طرق و شوارع از سال ۱۹۳۳. در سال ۱۹۳۵ همراه با سایر اعضای وزارت طرق و شوارع به اتهام اختلاس دستگیر و زندانی شد.

شقافی، هادی (حصن الدوله)

متولد تهران در سال ۱۸۹۰. در ایران، روسیه و فرانسه تحصیل کرده و در فرانسه آموزش نظامی دیده است. افسر زرهی است. سمتهای مختلفی در ارتش به عهده داشته است و در سال ۱۹۳۲ با درجه سرتیپی بازرس کل نیروهای زرهی بود. افسر درستی است. به زبانهای فرانسه و روسی صحبت می کند.

شکوه، حسین (شکوه الملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۰. در تهران تحصیل کرده است. از خویشاوندان حسن وثوق (وثوق الدوله) است. حدود سی و سه سال در سمتهای گوناگون در وزارتخانه ها خدمت کرده است. رئیس کابینه رئیس الوزرا در سال ۱۹۱۹ و همچنین از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳. معاون وزارتخانه پست و تلگراف از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸. رئیس کابینه شاه و رئیس دفتر مخصوص از سال ۱۹۲۸. در سفر رسمی شاه به ترکیه در ژوئن ۱۹۳۴ همراه او بود.

به زبان فرانسه صحبت می کند. صاحب منصبی قابل و مؤدب، ولی بسیار محتاط و تودار است.

شکوه الملک ← شکوه، حسین**شمس ملک آرا، اسدالله میرزا (شهاب الدوله)**

متولد حدود سال ۱۸۸۰. صاحب نشان شوالیه اعظم ملکه ویکتوریا. پسر شاهزاده عبدالحسین میرزاست. در تهران تحصیل کرده است. سالها کارمند اداره تلگراف بود. حاکم یزد در سال ۱۹۱۱. وزیر پست و تلگراف از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۵. وزیر فواید عامه در سال ۱۹۱۵. رئیس کل تشریفات دربار از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵. حاکم کرمانشاه در سال ۱۹۲۹. در سال ۱۹۳۳ فراخوانده شد و در اکتبر ۱۹۳۴ به حکومت کردستان منصوب گردید. می گویند به علت ناخرسندی شاه از کندی روند اصلاحات در استانش در آوریل ۱۹۳۶ احضار شد.

مفتخر به داشتن نشان شوالیه اعظم ملکه ویکتوریاست که هنگام سفر با احمدشاه به لندن در سال ۱۹۱۹ دریافت کرد.

آدم نسبتاً متفرغنی است. می‌گویند دسیسه‌گر قهاری است. ضدیتی با محافل خارجی ندارد. افسوس ایام خوش گذشته را می‌خورد. به‌زبانهای انگلیسی و فرانسه روان صحبت می‌کند.

شوکت‌الملک ← علم، محمدابراهیم

شهاب‌الدوله ← شمس‌ملک‌آرا، اسدالله‌میرزا

شیبانی، سرتیپ حبیب‌الله

متولد حدود سال ۱۸۸۵. پسر نظام‌الدوله است که از طبقه متوسط کاشان برخاسته بود. در سال ۱۹۰۶ به‌مدرسه سن‌سیر رفت و در سال ۱۹۱۰ از آنجا فارغ‌التحصیل شد و به‌یک تیپ فرانسوی پیوست. در سال ۱۹۱۳ به‌ایران بازگشت و با درجه سروانی در ژاندارمری سوئدیها به‌خدمت پرداخت. مورد توجه شدید افسران سوئدی قرار گرفت و در سال ۱۹۱۴ به‌درجه سرگردی ارتقا یافت. در زمان جنگ به‌شدت ضدروسی بود و در نتیجه ضد متفقین. به‌مهاجران (گروه طرفدار آلمان) پیوست و تا سال ۱۹۱۸ که به‌تهران بازگشت و وارد ژاندارمری شد در ترکیه اقامت داشت. ظاهراً پیرامون سال ۱۹۲۱ با رضاخان قرار و مداری داشته و قبل از کودتا مجری امیال او بوده است. در سال ۱۹۲۱ به‌درجه سرهنگی ارتقا یافت. در عملیات ضد جنگلیها و سمیتکو شرکت داشت. در سال ۱۹۲۲ به‌درجه سرتیپی رسید و در سال ۱۹۲۳ برای سرپرستی دانشجویان افسری ایران به‌فرانسه رفت. وارد دانشکده ستاد فرانسه شد و در سال ۱۹۲۵ با رتبه ممتاز فارغ‌التحصیل گردید. در پاییز ۱۹۲۵ به‌عنوان نماینده ایران در کنفرانس دادوستد اسلحه در جامعه ملل شرکت کرد و از پیروزی نماینده بریتانیا در گنجاندن خلیج فارس در حوزه دریایی انگلستان خیلی آزرده‌خاطر گردید. در سال ۱۹۲۶ به‌معاونت ستاد کل منصوب شد. در ماه مارس ۱۹۲۸ به‌علت عدم موافقت با بعضی از فرامین صادره از طرف شاه استعفا داد. از ماه مه تا دسامبر ۱۹۲۸ وزیر فواید عامه بود و سپس از آن سمت برکنار و منتظر خدمت شد. در ژانویه ۱۹۲۹ به‌عضویت شورای ارکان حرب کل منصوب گردید. در ژوئن ۱۹۲۹ به‌درجه سرلشکری ارتقا یافت. برای مقابله با شورشیان فارس مأمور فرماندهی لشکر آن ناحیه شد. منطقه را آرام کرد، گواینه قشقایها در هنگامه جنگ

با کمبود مهمات روبه‌رو شدند. در سال ۱۹۳۰ فرماندهی عملیات در منطقه ممسنی و بر ضد کهگیلویه‌ایها را به‌عهده داشت و در ماه اکتبر موفق شد آنها را به اطاعت وادار نماید. فقط یکی از خوانین همچنان از تسلیم خود به دولت سر باز زد. مردی است با عقاید مستقل و تاحدودی انعطاف‌ناپذیر و تنگ‌نظر. خشک و منضبط است و اهل تظاهر نیست. نظریات نظامی او محافظه‌کارانه و معتبر است. شاید تنها افسر دوره‌دیده در فرانسه باشد که از درک حقایق به‌دور نیفتاده است. روسیه را دشمن ایران می‌داند. دربارهٔ بُن‌مایه‌های سیاست پنهان بریتانیا استنباط منصفانه‌ای دارد و فکر می‌کند انگلستان به‌خاطر منافع خودش باید به ایران کمک کند. ولی معتقد است که اگر قربانی کردن ایران به نفع انگلستان تمام شود هرگز آن کشور از این کار چشم نخواهد پوشید. میهن‌پرستی افراطی است و با هر چیزی که احساس کند توهین به حاکمیت ایران است، یا به استقلال آن لطمه می‌زند مخالفت خواهد کرد. در عین حال با بی‌میلی شاهد کوششهای شتاب‌آلود ایران در ایفای نقش ملل متمدن است. فوق‌العاده صادق، صریح‌الکلام و سریع‌القدام است. با صاحب‌منصبان ایرانی همدلی زیادی ندارد. در ارتش به او لقب «فرنگی» داده‌اند. نه به دلیل تقلید از اروپاییان، بلکه بیشتر به‌خاطر طبیعت غیرایرانی او. زبان فرانسه را روان صحبت می‌کند. در پاییز ۱۹۳۱ به اتهام بی‌لیاقتی نظامی در عملیات ضد ایلات ممسنی و بویراحمدی در سال ۱۹۳۰، که حدود پانصد نفر ایرانی تلفات داشت، در دادگاه نظامی محاکمه گردید. به دو سال حبس و خلع درجه و مقام محکوم شد. پس از چند ماه اسارت آزاد گردید و از آن زمان خانه‌نشین شده است. می‌گویند در سال ۱۹۳۵ از ایران خارج شده است.

شیبانی، علیمحمد

متولد حدود سال ۱۸۹۳. فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی تهران و لیسانسیه یکی از دانشگاه‌های سوئیس است. در مقام دبیر سفارتخانه ایران در برن، برلین، لندن و توکیو خدمت کرده است. سرپرست آژانس پارس در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۵. در اواخر سال ۱۹۳۶ به توکیو اعزام شد. کارمند اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه از اکتبر ۱۹۳۹.

به‌زبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند. با دختر سرتیپ خدایارخان

از دواج کرده است. هر چند به ظاهر مهربان و معقول می‌نماید، ولی مثل همه شیپانی‌ها تا حد حماقت لجباز است.

شیخ‌الرئیس ← افشار، محمد هاشم

شیروانی، ابوطالب (بنان‌السلطان)

متولد اصفهان در حدود سال ۱۸۹۹. در مدارس اصفهان تحصیل کرده و به مدت دو سال هم در مدرسه انجمن مبلغان کلیسای اصفهان بوده است. زبان انگلیسی را فرا گرفته، ولی نمی‌تواند خوب حرف بزند. در روزگار جوانی به بدنمایی کشیده شد و به راهزن معروف رضاخان جوزانی پیوست. در رکاب ماشاءالله‌خان راهزن مشهور دیگر هم بوده است. در سال ۱۹۱۹ اقدام به نشر روزنامه میهن کرد. به علت نوشتن مقاله‌ای بر ضد سرگرد فضل‌الله‌خان رئیس ژاندارمری دستگیر و به دستور سرگرد شلاق زده شد. در سال ۱۹۲۱ شروع به انتشار روزنامه میهن در تهران کرد. روزنامه‌اش موضع ناسیونالیستی داشت و فحاش بود. در سال ۱۹۲۲ مقالاتی بر ضد شرکت سینکлер منتشر کرد که بدون تردید به قصد اخاذی بود. نماینده اصفهان در ادوار پنجم و ششم مجلس. در شرکت نفت خوریان منافعی دارد. در سال ۱۹۲۷ به مناسبت دهمین سال انقلاب به مسکو دعوت شد و به روسیه سفر کرد. در دسامبر ۱۹۲۷ به لندن رفت. در سال ۱۹۲۷ در دادگاههای تهران به وکالت پرداخت. دسیسه‌گری است بی‌شخصیت، بی‌پروا و کاملاً غیر قابل اعتماد.

صادقی، صادق (مستشارالدوله)

متولد حدود سال ۱۸۶۵. در قسطنطنیه تحصیل کرده است. سالها دبیر سفارتخانه ایران در ترکیه بود. در سال ۱۹۰۶ از مسقط‌الراس خود تبریز به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در سال ۱۹۰۹ به ریاست مجلس انتخاب گردید. مشروطه‌خواه پرشوری بود و در سال ۱۹۰۸ توسط محمدعلی‌شاه دستگیر و تا ژانویه ۱۹۰۹ زندانی شد. عضو کمیته تنظیم قانون انتخابات. در سال ۱۹۱۱ وزیر داخله، در سال ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ وزیر پست و از ژوئن ۱۹۱۷ وزیر داخله بود. در کابینه بعدی وزیر مشاور شد. قبل از جنگ طرفدار روسیه بود، ولی وقتی جنگ شروع شد به حمایت

از مواضع آلمان و عثمانی برخاست و یکی از افراطی‌ترین «پارتیزانهای دشمن» بود. پس از جنگ سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان خواستار تبعید او به یکی از ایالات دوردست ایران شد. از آن زمان به استثنای دوران کوتاهی در سال ۱۹۲۱ که وزیر مشاور بود، در انزوای زندگی می‌کند. نفوذ کمی دارد یا شاید اصلاً نفوذی ندارد. سفیرکبیر ایران در ترکیه از ژانویه ۱۹۳۱. در اواخر ۱۹۳۵ به تهران بازگشت و خانه‌نشین شد. به زبانهای فرانسه و ترکی صحبت می‌کند.

صارم‌الدوله ← مسعود، اکبر

صالح، اللهیار

متولد حدود سال ۱۹۰۰. فارغ‌التحصیل کالج آمریکایی در تهران است. چند سال به عنوان منشی در خدمت سفارتخانه آمریکا در تهران بود. بعد به وزارت عدلیه رفت و سمتهای گوناگونی مانند قاضی، مدعی‌العموم و غیره به عهده داشت. با اعمال نفوذ داور به وزارت مالیه منتقل شد و به سمت رئیس انحصار تریاک و سپس به سمت رئیس انحصار دخانیات منصوب گردید. مدت کوتاهی رئیس گمرکات بود و سپس رئیس حسابداری شد.

جوان باهوش و قابل است. به زبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند.

صدر، سیدمحسن (صدرالاشراف)

تقریباً تا هفدهم سپتامبر ۱۹۳۳ که در کابینه فروغی به سمت وزیر عدلیه منصوب شد، در صحنه سیاسی تهران آدم گمنامی بود. تمام سوابق اداری او در تصدی مشاغل گوناگون قضایی در وزارت عدلیه طی شده است. رئیس شعبه دیوان تمیز هم بوده است.

به مکتب قدیم تعلق دارد و با عمامه که در قسمت اعظم دوران زندگیش بر سر داشته بهتر به نظر می‌رسید تا با کلاه پهلوی امروزی. مسئول تدوین بعضی از قسمتهای جدید حقوق مدنی بود. در سپتامبر ۱۹۳۶ استعفا داد.

صدری، عبدالعلی (صدیق السلطنه)

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۸۶. پسر مرحوم صدرالدوله است. در نوجوانی وارد

دربار مظفرالدین شاه شد و در ردیف عملۀ خلوت بود. سالها در دربار خدمت کرد. نمایندهٔ دربار ایران در شرکت نفت انگلیس و ایران از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۸. وزیرمختار ایران در واشنگتن از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱. وزیرمختار ایران در برلین از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵. وزیرمختار ایران در لندن از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷. پنج سال در اروپا زندگی کرد و در سال ۱۹۳۲ به ایران بازگشت. از آن زمان خانه نشین شده است. به زبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می کند. دسیسه گراست و از اعتبار خوبی برخوردار نیست. می گفتند احضارش از لندن به خاطر بدگمانی شاه از روابط دوستانه او با شیخ محمره بوده است. از خویشاوندان مرحوم قوام الدوله است. برادرش فرید صدری (فریدالسلطنه) ماجراجوی معروفی است که عقل معاش دارد و از خود یک شاهزاده ایرانی با ثروتی افسانه ای ساخته است. در رسیدن به این موقعیت با یک خانم انگلیسی ازدواج نمود و پس از بالا کشیدن پولهای آن زن رهایش کرد. فرید صدری در اروپا زندگی می کند.

صدیق، دکتر عیسی (صدیق اعلم)

متولد حدود سال ۱۸۹۲. بخشی از تحصیلاتش را در انگلستان و بخشی دیگر را در آمریکا به پایان رسانیده و در آمریکا موفق به کسب درجهٔ دکتری شد. هنگام تحصیل در انگلستان مدتی منشی پرفسور براون بود. کار اداری خود را از سطح بسیار پایین در وزارت معارف شروع نمود. بعد تا ریاست معارف گیلان ترقی کرد. در حدود سال ۱۹۲۹ در کنگرهٔ بین المللی آموزش و پرورش در لندن شرکت نمود و دربارهٔ روشهای جدید تعلیمات در ایران سخنرانی کرد. رئیس دانشسرای تربیت معلم از حدود سال ۱۹۳۲.

مردک باهوش و کاربری است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می کند. به روشهای آموزشی انگلوساکسونی علاقهٔ زیادی دارد. مؤلف چندین کتاب در مورد آموزش و پرورش است.

صدیق اعلم ← صدیق، دکتر عیسی

صدیق السلطنه ← صدری، عبدالعلی

صدیق الملک ← اسفندیاری، عبدالحسین

صمصام بختیاری، مرتضی قلی

احتمالاً متولد حدود سال ۱۸۷۵ است. پسر صمصام السلطنه معروف است. در عملیات ضد سالارالدوله در سال ۱۹۱۱ شرکت داشت. در همین سال نماینده ایل بختیاری در مجلس شد و در سال ۱۹۱۲ به مقام ایل بیگی رسید. حاکم یزد در سال ۱۹۱۴. در زمان جنگ به آلمانیها کمک می کرد. بعد از جنگ به خصومت خود با سفارتخانه انگلیس پایان بخشید. بارها به سمت ایل بیگی یا ایلخانی ایل بختیاری منصوب شده است. وقتی در دسامبر ۱۹۳۳ اکثر خوانین بختیاری دستگیر شدند او با ایل خود بود. بعد به ایلخانی منصوب شد و جای تردید است که رسماً از این سمت کناره گیری کرده باشد. دچار سرنوشت سایر خوانین نشد و با سیاست دولت در مورد مجبور کردن ایلات و از جمله ایل بختیاری به ترک رسوم سنتی چادر نشینی همراهی کرد.

آدم زیرکی است. زیاد اهل دسیسه نیست. به رضاشاه خوب خدمت کرده. دیدار او لذت بخش است، ولی از آن دست افرادی نیست که بشود زیاد به او اعتماد کرد.

صور، قاسم

سابقاً صوراسرافیل نامیده می شد. متولد تبریز در سال ۱۸۸۰. پسر حاجی میرزا حسن خان مستوفی است. مدیر روزنامه صوراسرافیل در دوران مجلس اول. این روزنامه که اگر نگوییم تمایلات سوسیالیستی، ولی قطعاً عقاید لیبرال داشت، چندین بار به وسیله محمدعلی شاه توقیف و یکی از مدیران آن به دار آویخته شد. نماینده ادوار دوم و سوم مجلس. در زمان جنگ همراه سایر دموکراتها ایران را ترک گفت و به ترکیه رفت. وقتی حزب سوسیالیست در سال ۱۹۲۲ در تهران تشکیل شد به آن پیوست. زمانی که مستوفی الممالک از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ رئیس الوزرا بود ریاست کابینه او را به عهده داشت. کفیل وزارت داخله تا سال ۱۹۲۴. وزیر پست و تلگراف از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲. عضو هیئت مدیره بانک فلاحه در سال ۱۹۳۳. بعد به حکومت اصفهان منصوب شد. حاکم گیلان از اکتبر ۱۹۳۷. کفیل بلدیة تهران از دسامبر ۱۹۳۸ تا ژوئیه ۱۹۳۹.

مردک شوخی است. در زمان تصدی وزارت پست و تلگراف معمولاً بسیار کمک کار بود. عاری از هوش و ذکاوت نیست.

ضرغامی، عزیزالله

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۲. در ایران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۱ به ژاندارمری سونیدیها پیوست و از آن زمان در آن نیرو و یا در ارتش خدمت می‌کند. فرمانده قره‌سوران از آوریل ۱۹۳۰. جانشین رئیس ستاد ارتش از اوت ۱۹۳۴ با درجه سرلشکری. افسری است تحصیلکرده، قابل و به شدت مذهبی.

طباطبائی، سیدضیاءالدین

متولد حدود سال ۱۸۹۳. پسر مرحوم سیدعلی یزدی طباطبائی است. مدیر روزنامه رعد در تهران از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶. در سال ۱۸ - ۱۹۱۷ نقش سیاسی مهمی ایفا کرد. در سال ۱۹۱۹ از طرف وثوق‌الدوله به عنوان نماینده ایران در آذربایجان قفقاز به باکو فرستاده شد. در ماه مه ۱۹۲۰ به تهران بازگشت. در فوریه ۱۹۲۱ با کمک قزاقها کودتا کرد و زمام امور را به دست گرفت. در اول مارس ۱۹۲۱ از طرف احمدشاه با اختیارات تام به سمت رئیس‌الوزرا منصوب شد و عده زیادی را بازداشت کرد. اصلاحات او در آن زمان برای مملکت خیلی افراطی بود و در ژوئن از قدرت ساقط شد و از ایران گریخت. از آن زمان به ایران بازنگشته است. گفته می‌شود در حال حاضر در Territet سوئیس با نام «روحانی» اقامت دارد. از زمان تبعید به کار تجارت توتون مشغول بوده است. اطلاع یافتیم که شخصی به نام سید ضیاءالدین نقش برجسته‌ای در کنگره پان اسلامی در بیت المقدس که در ماه آوریل یا ماه مه ۱۹۳۳ تشکیل شد داشته است، ولی معلوم نیست همین سید ضیاءالدین باشد.

مرد بسیار باهوشی است که امکان دارد روزی به میهنش بازگردد، هرچند در حال حاضر حکومت خودکامه و بی‌رحم رضاشاه را در تضاد با عقایدش می‌داند. یک چیز اسرارآمیز در وجودش هست. می‌گویند در مذاکرات ایران و عراق در طول سال ۱۹۳۵ به کاظمی کمک کرده است.

طباطبائی، سیدمحمدصادق

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. دومین پسر مرحوم سید محمد طباطبائی از

شخصیتهای برجسته جنبش ملی (۱۰-۱۹۰۶) است. نماینده ادوار سوم و چهارم مجلس. در زمان جنگ ارتباط نزدیکی با طرفداران آلمان داشت. در سال ۱۹۱۶ به ترکیه مهاجرت کرد. در سال ۱۹۱۸ بازگشت و در تشکیل حزب سوسیالیست با سلیمان میرزا همکاری کرد. در این دوره با سفارتخانه شوروی تماس نزدیکی داشت. سفیرکبیر ایران در ترکیه از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷. در سال ۱۹۲۷ از ترکیه فراخوانده شد و سمت قاضی دادگاه عالی استیناف به او پیشنهاد شد، ولی از قبول آن سر باز زد.

به زبان فرانسه صحبت می‌کند. می‌گویند باهوش و سخت‌کوش است. از سال ۱۹۲۷ سمتی نداشته و ظاهراً باعث تکدر خاطر شاه شده است.

عامری، جواد

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. از یک خانواده سمنانی برخاسته است. در ایران و فرانسه تحصیل کرده است. به زبان فرانسه صحبت می‌کند و در پاریس درس حقوق خوانده است. در سال ۱۹۱۴ وارد خدمت در وزارت عدلیه شد و سالها معاون مشاور حقوقی فرانسوی عضو وزارت عدلیه بود. استاد مدرسه حقوق. در سال ۱۹۲۸ به سمت رئیس محکمه تجارت منصوب شد. رئیس محکمه بدوی از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴. رئیس اداره تدوین قوانین وزارت عدلیه در سال ۱۹۳۴. در دسامبر ۱۹۳۵ به عنوان مشاور حقوقی و فنی برای مذاکرات بی نتیجه با مشاور حقوقی امور عراق در اداره رایزنی وزارت خارجه انگلیس در مورد مناطق مرزی و غیره با فتح الله نوری اسفندیاری به بغداد رفت. مدیرکل اداری وزارت مالیه از اوت ۱۹۳۸. معاون وزارت مالیه از ژانویه ۱۹۳۹.

مرد بسیار بانفوذی است و در حوزه تخصص خود، به عنوان مشاور فنی تدوین قوانین، صاحب نظر است. زیردست مشاوران حقوقی فرانسوی در ایران آموزش دیده و نظریات حقوقی او تا حدودی با حقوقدانان انگلیسی تفاوت دارد.

عامری، سلطان محمد

متولد نائین در حدود سال ۱۸۸۵. در مدرسه آمریکایی تهران تحصیل کرده است. معلم همین مدرسه از سال ۱۹۱۳. با ترجمه مقالات انگلیسی برای روزنامه رعد که

متعلق به سیدضیاء بود به او کمک می نمود و از این راه با سید رابطه نزدیکی پیدا کرد. با اعمال نفوذ سیدضیاء به سمت معاون اداره مالیات غیر مستقیم منصوب شد. پس از کودتای اخیر در سال ۱۹۲۱ به ترتیب ریاست کابینه و کفالت وزارت مالیه و نمایندگی چهارمین دوره مجلس را به عهده داشت. پس از سقوط سیدضیاء طی نطقی در مجلس این حقیقت را آشکار ساخت که همه اقدامات سیدضیاء را به وزیر دربار گزارش می داده است. در سال ۱۹۲۲ بار دیگر وارد وزارت مالیه شد و زیر دست دکتر میلسپو به کار پرداخت. معاون وزارت مالیه در سال ۱۹۲۶. مسافرت به اروپا در سال ۱۹۲۸. رئیس حسابداری تأسیسات راه آهن شمال. معاون وزارت طرق و شوارع در سال ۱۹۳۳. والی آذربایجان غربی از مارس ۱۹۳۵. در سال ۱۹۳۶ به علت اختلاس بازداشت و زندانی شد.

به زبان انگلیسی صحبت می کند. آدم ابن الوقت زیرکی است که دستش رو شده است.

عدل، مصطفی (منصورالسلطنه)

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۸۵. در نوجوانی به مصر رفت. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در مصر عازم پاریس شد. در پاریس به تحصیل در رشته حقوق پرداخت و از دانشکده حقوق آن شهر فارغ التحصیل گردید.

دبیر کنسولگری ایران در تفلیس در سال ۱۹۰۳. پس از بازگشت به تهران مدت کوتاهی در وزارت امور خارجه بود و سپس به وزارت عدلیه منتقل شد. در سال ۱۹۱۳ به عضویت کمیسیون مرزی ایران و ترکیه منصوب گردید. بعد تا سال ۱۹۲۷ بیشتر در مقام معاون در وزارت عدلیه خدمت کرد. در همین سال به سمت مشاور حقوقی وزیر منصوب و به تهیه پیش نویس برخی از قوانین جدید عدلیه پرداخت. عضو هیئت نظار بانک ملی از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲. رئیس اداره تدوین قوانین وزارت عدلیه و استاد دانشکده حقوق تهران در سال ۱۹۳۳. وزیر مختار ایران در بن در سال ۱۹۳۴. در دسامبر ۱۹۳۶ به تهران فراخوانده شد. مدیرکل سیاسی وزارت امور خارجه از مارس ۱۹۳۷. معاون وزارت امور خارجه از ژوئیه ۱۹۳۷. کفیل وزارت امور خارجه از مارس ۱۹۳۸. وزیر مختار ایران در رم از ژوئیه ۱۹۳۸ و سفیر اکردیته در بوداپست از سپتامبر ۱۹۳۸.

مردک بی‌آزاری است و فاقد شخصیت بارز. بریج‌باز خوبی است. به‌زبان فرانسه صحبت می‌کند.

عدل‌الملک ← دادگر، حسین

عضدی، یدالله (امیراعظم)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۰. پسر مرحوم نصرت‌الله میرزا و نوهٔ وجیه‌الله میرزا سپهسالار نوهٔ فتحعلی‌شاه است. املاک وسیعی از پدرش به‌ارث برده که همه در حوالی دامغان و شاهرود است. در ایران تحصیل کرده و چند سال در اروپا بسر برده است. نخست با دختر حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ازدواج کرد و پس از فوت این زن در چند سال بعد، دختر وثوق‌الدوله (حسن وثوق) را به‌همسری گرفت. در سال ۱۹۲۰ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. دبیراول سفارتخانهٔ ایران در برلین در سال ۱۹۲۸. چند سال هم در برلین کاردار بود. رئیس ادارهٔ استخدام وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰. کنسول ایران در واشنگتن و انجام وظایف مربوط به کاردار در سال ۱۹۳۱. وزیرمختار ایران در ورشو از مارس ۱۹۳۳. در دسامبر همین سال به‌علت بعضی خلافکاریهای مربوط به‌ایام مأموریت واشنگتن به‌تهران احضار گردید. رئیس ادارهٔ تذکره وزارت امور خارجه از اوت ۱۹۳۵. ادارهٔ او اینک ادارهٔ کنسولی خوانده می‌شود. مدیرکل اداری وزارت امور خارجه از مارس تا نوامبر ۱۹۳۷. از آن تاریخ منتظر خدمت شده است. به‌زبانهای فرانسه و آلمانی صحبت می‌کند. آدم بسیار مفید و مثبتی است.

عظیمی، باقر (ناظم‌الملک)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۲ وارد وزارت امور خارجه شد. وابستهٔ سفارتخانهٔ ایران در رُم در سال ۱۹۰۳. نایب‌کنسول ایران در تفلیس در سال ۱۹۰۷. کارگزار وزارت امور خارجه در قزوین در سال ۱۹۰۹ و کارگزار رشت در سال ۱۹۱۱. رئیس هیئت اعزامی به‌گنبدقابوس در سال ۱۹۰۹. رئیس محاکمات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴. نمایندهٔ آذربایجان در مجلس پنجم. مدیرکل وزارت امور خارجه در سال

۱۹۲۶. سرکنسول ایران در دهلی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳. در سال ۱۹۳۴ به سمت وزیرمختار ایران در ترکیه منصوب شد. در اواخر سال ۱۹۳۶ احضار گردید. می‌گفتند از خدمت برکنار شده است. حاکم گیلان از فوریه ۱۹۳۹. به زبان فرانسه حرف می‌زند. گهگاه قمار می‌کند. ناسیونالیست است و تا حدی دسیسه‌گر.

علا، حسین (معین‌الوزاره)

متولد حدود سال ۱۸۸۴. پسر مرحوم پرنس علا‌السلطنه است که سالها وزیرمختار ایران در لندن بود. در مدرسه و ستمینستر تحصیل کرده است. ظاهراً در آنجا با او بدرفتاری کرده بودند و این تا اندازه‌ای باعث تعصب ضدانگلیسی او در سالهای بعد شد. در سال ۱۹۰۵ زمانی که همراه پدرش در یک هیئت ویژه جهت تقدیم هدایا به مناسبت تاجگذاری اعلیحضرت ادوارد هفتم فقید به لندن رفت موفق به دریافت نشان سنت میکائیل و سنت جرج شد. در سال ۱۹۰۶ به سمت رئیس کابینه وزارت امور خارجه منصوب گردید. مرحوم پدرش بعد وزیر امور خارجه شد. تا سال ۱۹۱۵ ریاست کابینه و وزرای مختلفی را به عهده داشت. در ژانویه ۱۹۱۸ به سمت وزیر فواید عامه منصوب گردید و تا پایان دوره صدارت صمصام‌السلطنه که از ماه مه تا اوت ۱۹۱۸ به درازا کشید در رأس این وزارتخانه بود. این کابینه عهدنامه ترکمانچای را لغو کرد. علا با سر چارلز مارلینگ که از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران بود دشمنی می‌ورزید و بارها از طریق برادرش که بعد وزیرمختار ایران در لندن شد به وزارت خارجه انگلستان شکایت کرد. عضو هیئت ناکام ایران در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹. وزیرمختار ایران در مادرید در سال ۱۹۱۹ و در واشنگتن در سال ۱۹۲۰. علا در سال ۲۲-۱۹۲۱ پس از ناکامی در کسب امتیاز نفت شمال نخست برای شرکت نفت استاندارد و سپس برای شرکت سینکлер، جهت اعزام هیئت مالی آمریکایی به ایران گفتگوهایی در واشنگتن انجام داد. در سال ۱۹۲۵ از واشنگتن به تهران بازگشت و به عنوان نماینده تهران کرسی خویش را در مجلس پنجم اشغال کرد. در ماه مه ۱۹۲۷ مدت کوتاهی وزیر فواید عامه بود. مدت کوتاهی هم برای دومین بار نمایندگی ایران در جامعه ملل را به عهده داشت. در سپتامبر ۱۹۲۸ در اجلاس

لوکارنو حضور یافت. وزیرمختار ایران در پاریس در سال ۱۹۲۹. یکی از اعضای هیئت منتخب دولت ایران برای حضور در جامعه ملل جهت رسیدگی به اختلاف ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۳۳. در اوایل ۱۹۳۳ به منظور تصدی مقام مهمی در بانک ملی ایران به تهران بازگشت، حال آنکه از بانکداری اطلاع درستی نداشت. در این اوقات در تشکیل شیرمو خورشید سرخ و کنگره یادبود فردوسی نقش فعالی ایفا کرد. در سال ۱۹۳۱ انتصاب علا به سمت وزیرمختار ایران در لندن مورد تردید قرار گرفت و با آن موافقت نشد. علت عدم تمایل حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به پذیرش علا گزارش توهین آمیز او به اعلیحضرت جرج پنجم بود و باعث این تصور شد که او مشکل بتواند موجب تقویت احساسات دوستانه دو کشور شود. در ژوئیه ۱۹۳۴ به سمت وزیرمختار ایران در لندن منصوب گردید و در تابستان ۱۹۳۶ احضار و در ماه اکتبر وارد تهران شد. سرپرست شرکتهای انحصاری از دسامبر ۱۹۳۶. رئیس اداره کل تجارت در سال ۱۹۳۷. در سپتامبر ۱۹۳۷ وزیر وزارتخانه جدیدالتأسیس بازرگانی شد. در آوریل ۱۹۳۸ از این سمت عزل گردید و از آن زمان از انظار پنهان بوده است و بجز یک مورد استثنایی و کوتاه که به عنوان یک ایرانی عالیرتبه با سرلشکر ارل آف اتلون و والاحضرت آلیس که به مناسبت ازدواج ولیعهد به تهران آمده بودند دیدار داشت دیگر آفتابی نشده است.

علا در ژوئیه ۱۹۲۷ با فاطمه خانم، تنها دختر ابوالقاسم خان قراقرزلو (ناصرالملک) ازدواج کرد. خانم علا یکی از نخستین زنان نسل خود بود که چادر را کنار گذاشت. حسین علا سخت کوش، بسیار وطن پرست، باهوش، اهل کتاب، علاقه مند به ادبیات ممالک مختلف و پیانیست قابلی است. به زبان انگلیسی کاملاً تسلط دارد و فرانسه را خوب حرف می زند. در گذشته به داشتن احساسات ضدانگلیسی شهرت داشت. به هر حال در سال ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ روابط او با سفارتخانه بریتانیا عالی بود. بیشتر ضدروسی به نظر می رسد تا ضدانگلیسی و بی تردید بیشتر طرفدار ایران است.

علامیر، عباس (اعظم السلطنه)

متولد تهران در سال ۱۸۹۳. پسر مرحوم محمود علامیر - احتشام السلطنه است. در

ایران، ترکیه، اتریش و آلمان تحصیل کرده و دارای دکترای فلسفه از دانشگاه برلین است. وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد و در سال ۱۹۱۲ به سمت وابسته سفارت کبرای ایران در قسطنطنیه منصوب گردید. دبیر سفارتخانه ایران در وین در سال ۱۹۱۳. دبیر سفارتخانه ایران در برلین در سال ۱۹۱۴. با یک زن ایرانی ازدواج کرد، ولی او را طلاق داد و یک همسر آلمانی اختیار کرد. از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ سمتهای مختلفی در وزارت فواید عامه و سپس در وزارت اقتصاد ملی به عهده داشت و از سال ۱۹۳۱ در اداره کل صناعت به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۳۳ ارتباط با خرید ماشین آلات برای معادن زغال سنگ و کارخانه های قند و شکر به اروپا اعزام شد. معاون و رئیس اداره کل صناعت، که به تازگی تجدید سازمان یافته بود، در سال ۱۹۳۵. در سال ۱۹۳۷ از کار بیکار شد و احتمال دارد در برلین باشد. آدم قابل و زیرکی است.

علم، محمد ابراهیم (شوکت الملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۲. صاحب نشان امپراتوری هند. از تبار خاندانی است که کم و بیش چندین نسل در قائنات و نواحی مجاور آن حکومت مستقلی داشته اند. به دفعات حاکم سیستان و قائنات بوده است. در دوستی با انگلیسیها سابقه طولانی دارد و بارها کمکهای شایانی به ما کرده است. شوکت الملک تا قبل از گسترش حاکمیت حکومت مرکزی کنونی از حمایت چشمگیر بریتانیا برخوردار بود. برای مثال سر والتر تانلی در سال ۱۹۱۳ حکومت سیستان و قائن را برایش به دست آورد. در سال ۱۹۲۵ به تهران سفر کرد و در همان موقع رابطه بسیار نزدیکی با سفارتخانه ما داشت. به مناسبت تاجگذاری رضاشاه در سال ۱۹۲۶ هدیه گرانبهائی تقدیم کرد. از آن زمان قدرت و نفوذ محلی او در قیاس با افزایش قدرت حکومت مرکزی تنزل یافته است. در سال ۱۹۳۰ از اعلیحضرت پادشاه و همراهان او پذیرایی بسیار پرخرجی کرد. در نتیجه اعلیحضرت را متوجه نفوذ خود در شرق ایران نمود و اینکه هرگونه بی احتیاطی در مورد او ممکن است برایش عواقب ناخوشایندی داشته باشد. با این حال در سال ۱۹۳۲ به خاطر برگزاری کمیسیون مرزی هلماند، که همه مخارج آن را خود به عهده داشت، نشان درجه دو همایون گرفت. در ماه مه ۱۹۳۲ برای سپاسگزاری از نشان اهدایی شاه به تهران آمد. پس از چندین ماه معطلی

در پایتخت و تعیین او به عنوان یکی از همراهان شاه در سفر به مازندران و شیراز بالاخره در اکتبر ۱۹۳۲ اجازه یافت به بیرجند بازگردد و این در زمانی بود که ترتیبات مربوط به تقسیم اراضی سرداران سیستان (از جمله شوکت الملک و چندین نفر از خویشاوندان او) بین رعایا انجام یافته بود. به عنوان دلیل گفته شد که اراضی مورد بحث املاک دولتی است و سرداران با زور آن را غصب یا تصرف کرده اند. والی فارس از سپتامبر ۱۹۳۷ تا اکتبر ۱۹۳۸. وزیر پست و تلگراف و تلفن از فوریه ۱۹۳۹.

مرد سخاوتمند و دست و دلبازی است که بی تردید از سر اجبار کاهش قدرت و نفوذ پیشین خود را پذیرفته است. بعضی از اقوامش در انگلستان تحصیل می کنند. از زمان انتصاب به والیگری فارس از خارجیها دوری می گزیند. برادرزادگانش حسام الدین و صمصام الملک و برادرزنش ملک محمدخان از اشخاص مهم محلی محسوب می شوند.

عمادالسلطنه ← فاطمی، مهدی

عمادالملک ← محسنی، دکتر احمد

غفاری، امیر سهام الدین (ذکاءالدوله)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. دومین پسر مرحوم مهندس الممالک است. در ایران و آلمان تحصیل کرده است. کارمند وزارت معارف از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸. وزیر مختار ایران در برن از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲. تا زمانی که رژیم پهلوی در سال ۱۹۳۱ کاملاً تثبیت نشد خطر بازگشت به ایران را بر خود هموار نکرد. در دوره مظفرالدین شاه و احمدشاه در زمره عملة خلوت بود. در سال ۱۹۳۴ به عنوان معلم اقتصاد در وزارت معارف به کار پرداخت.

به زبانهای فرانسه، آلمانی و تا حدی انگلیسی صحبت می کند. مردک حراف و سمجی است با بلندپروازی درباره اهمیت و خطاناپذیری خویش. از رژیم پهلوی انتقاد می کند و از نادیده گرفته شدن قانون اساسی و آزادی کلام تأسف می خورد. فرزندان زیادی دارد که همگی دختر هستند.

غفاری، جلال‌الدین (مهندس‌الممالک)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۷۸. پسر مرحوم مهندس‌الممالک یکی از وزرای ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه است. در ایران و آلمان تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۳ وارد وزارت مالیه شد و عهده‌دار مشاغل مختلفی از جمله تحصیلداری در آن وزارتخانه بود. در سال ۱۹۲۹ به علت تحریکاتی که علیه او انجام گرفت به فوریت از کار برکنار گردید. پس از آن به عنوان مأمور رابط در مذاکرات شیخ محمدره با ادارات دولتی به کار پرداخت. پس از مرگ شیخ در ماه مه ۱۹۳۶ بیکار شد. پرحرف و باپشتکار است. می‌بایست طرفدار انگلستان باشد، ولی مدتی است که هیچ‌یک از اعضای سفارتخانه او را ندیده‌اند.

غفاری، حسنعلی (معاون‌الدوله)

متولد حدود سال ۱۸۹۰. پسر مرحوم معاون‌الدوله وزیر امور خارجه پیشین است. در اروپا تحصیل کرده است. زمانی وابسته سفارتخانه ایران در بروکسل بود. در وزارت امور خارجه پیشرفت کرد و به ریاست اداره تشریفات ارتقا یافت. بعد از تاجگذاری رضاشاه در سال ۱۹۲۶ به سمت رئیس کل تشریفات دربار منصوب گردید و تا مارس ۱۹۲۹ که مدیرکل سیاسی وزارت امور خارجه شد در آن مقام بود. در نوامبر ۱۹۲۹ به علت دادن اجازه نشر مصونیت قضایی اعطایی به اتباع بیگانه در سال ۱۹۲۸ پس از لغو امتیازات برون‌مرزی از کار برکنار گردید، ولی در دسامبر ۱۹۲۹ دوباره مصدر کار شد. انتصاب و اعاده به خدمت خویش را مدیون تیمورتاش وزیر دربار بود که با او روابط بسیار دوستانه‌ای داشت. آدم خونگرم و تحصیلکرده‌ای است و به زبانهای فرانسه و آلمانی روان صحبت می‌کند. در بهار ۱۹۳۳ به سمت وزیرمختار ایران در بروکسل منصوب شد. در دسامبر ۱۹۳۹ به تهران احضار گردید.

فاطمی، مهدی (عمادالسلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۸۶. دارای سابقه کار رسمی در وزارت مالیه است. در سال ۱۹۱۸ پیشکار دارایی مسقط‌الرأس خویش اصفهان بود. در این شهر به واسطه خانواده خویش و همچنین به خاطر همسرش که دختر شاهزاده ظل‌السلطان است

نفوذی دارد. نایب‌الحکومه فارس از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳. نماینده اصفهان در ادوار پنجم و ششم مجلس. وزیر معارف از اوت ۱۹۲۵ و وزیر عدلیه از دسامبر ۱۹۲۵ و وزیر داخله از فوریه تا مه ۱۹۲۷.

سابقاً تا اندازه‌ای به‌ترياک اعتیاد داشت و شیفته قماربازی بود، ولی وقتی به‌مقام وزارت رسید این عادات بد را تا حدی کنار گذاشت که برای سلامتی مفید بوده است. در کار وزارت و نمایندگی مجلس به‌طور یکسان موفق و محبوب بوده است. در سال ۱۹۲۸ با وزیر دربار اختلاف پیدا کرد و اجازه نیافت که به‌نماینده‌گی دوره هفتم مجلس انتخاب گردد. در سال ۱۹۳۰ به‌نماینده‌گی دوره هشتم برگزیده شد. آدم خوش‌مشرّب و خونگرمی است و با سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان روابط دوستانه‌ای دارد. حاکم گیلان از دسامبر ۱۹۳۳ تا اکتبر ۱۹۳۷. زبان خارجی نمی‌داند.

فرخ، مهدی (معتصم‌السلطنه)

سید است. چند سال در خدمت وزارت امور خارجه بود و ریاست اداره دوم سیاسی - اداره مربوط به حل و فصل امور ممالک شرقی را به‌عهده داشت. وزیر مختار ایران در کابل از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸. سپس به‌سمت رئیس اداره کل صنعت و معادن منصوب شد. حاکم آذربایجان غربی از فوریه ۱۹۳۶. در سپتامبر ۱۹۳۷ بار دیگر به‌ریاست اداره کل صنعت و معادن منصوب گردید و اندکی بعد به‌مقام جدید وزارت صنعت و معادن ارتقا یافت. در مارس ۱۹۳۸ بدون دلیل از این سمت برکنار شد.

فرخی، محمد

متولد یزد در حدود سال ۱۸۸۵. نزد خود درس خوانده است. از خانواده فقیری برخاسته است. از زمان انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ به‌یک کمونیست جدی مبدل شده است. در سال ۱۹۲۲ اقدام به انتشار نشریه‌ای به‌نام طوفان کرد که هشت سال تداوم یافت و در طول این مدت یازده بار توقیف شد. بارها از تهران تبعید گردیده و یک بار به‌مدت سه ماه به‌سفارتخانه شوروی، که به‌روزنامه‌اش کمک مالی می‌کرد، پناهنده شد. در زمانی که پی‌درپی حکومت را مورد انتقاد قرار می‌داد به‌نماینده‌گی

دوره هفتم مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۹۳۰ موفق شد بدون گذرنامه به روسیه برود. پس از مدت کوتاهی اقامت در روسیه رهسپار آلمان شد و در آنجا چندزمانی مدیریت یک روزنامه کمونیستی به زبان فارسی به نام نهضت را به عهده گرفت. این روزنامه در سال ۱۹۳۲ از سوی دولت آلمان توقیف شد. از آن زمان احتمالاً در آلمان زندگی می‌کند. شعر می‌گوید. به نظر بعید می‌رسد که در زمان رژیم پهلوی به ایران بازگردد.

فرزانه، حسن

متولد حدود سال ۱۸۹۲. در تهران و فرانسه تحصیل کرده است. دوازده سال در وزارت امور خارجه خدمت کرده و در طی این مدت از جمله از سال ۱۹۲۴ کاردار ایران در مسکو و از سال ۱۹۲۹ کاردار ایران در رُم بوده است. در سال ۱۹۳۵ به وزارت داخله منتقل شد و در فوریه ۱۹۳۶ به سمت حاکم خرمشهر منصوب گردید. در اکتبر ۱۹۳۶ سرپرستی دو فرمانداری خرمشهر و آبادان را به عهده گرفت. به زبان فرانسه و تا حد زیادی به انگلیسی و کمی به زبان روسی صحبت می‌کند. آدمی تحصیلکرده و آراسته و شیفته زندگی غربی است و با انگلیسیها رابطه دوستانه دارد.

فرزین، محمدعلی

متولد حدود سال ۱۸۸۲. زمانی منشی کلوب اروپاییان در تهران بود. در اداره گمرکات کار می‌کرد. پیرامون سال ۱۹۱۳ به حزب دمکرات پیوست و تا حدی به شهرت دست یافت. در سال ۱۹۱۴ به نمایندگی مجلس سوم انتخاب گردید و در سال ۱۹۱۵ همراه طرفداران آلمان تهران را ترک گفت. پس از جنگ اروپا به ایران بازگشت و معاون وزارت مالیه شد. در سال ۱۹۲۴ به سمت وزیرمختار ایران در آلمان منصوب گردید و تا سال ۱۹۲۸ در آن مقام بود. در سال ۱۹۲۹ به سمت سفیرکبیر ایران در کابل منصوب شد، ولی به علت ناآرامیهای افغانستان به محل مأموریت خود نرفت. کفیل وزارت امور خارجه از فوریه ۱۹۲۹. در سپتامبر ۱۹۲۹ به سمت کفیل وزارت مالیه منصوب شد، ولی در نوامبر همین سال به وزارت امور خارجه منتقل گردید. در سال ۱۹۳۰ وزیرمختار ایران در آلمان شد و در بیست و

پنجم ژوئن عازم برلین گردید.

چه در زمانی که وزیر امور خارجه بود و چه در موقعی که وزیر مالیه بود کوچکترین ابتکار عملی نشان نداد و تنها مجری دستورات وزیر دربار بود. در حقیقت فاقد قوه ابتکار است و وزنه‌ای محسوب نمی‌شود. اشتیاق کمی برای کارکردن دارد. در مقام وزیر امور خارجه نقش یک کارشکن مؤدب را ایفا می‌کرد. به نظر می‌رسد از قدرت تفکر و توان جسمانی لازم بی‌بهره است. در دسامبر ۱۹۳۱ در نتیجه نارضایتی دولت ایران از بعضی مقالات روزنامه‌های مونیخ که از شاه و رژیم پهلوی انتقاد کرده بودند به تهران احضار شد. به رغم اینکه یکی از ستایشگران تیمورتاش بود از عواقب سقوط او جان به در برد و در اوایل ۱۹۳۳ به عضویت هیئت مدیره بانک ملی در تهران منصوب شد. رئیس کل بانک از اکتبر ۱۹۳۹. به زبانهای فرانسه و آلمانی صحبت می‌کند.

فروغی، ابوالحسن

متولد حدود سال ۱۸۷۸. برادر کوچکتر محمدعلی فروغی است. سالها به عنوان معلم فلسفه در وزارت معارف خدمت کرد و همیشه به هنگام تدریس به صوفیگری افراطی تمایل نشان می‌داد. چندین سال عضو شورای عالی معارف بود. مدتی ریاست دانشسرا را به عهده داشت. در سال ۱۹۳۳ احتمالاً به خاطر مراقبت از ولیعهد که در سوئیس تحصیل می‌کرد به سمت وزیر مختار ایران در آن کشور منصوب شد. معلم فلسفه در مقام یک دیپلمات درخششی نداشت و در سال ۱۹۳۴ فراخوانده شد. ظاهراً آن طور که باید حرمت ملکه پهلوی را به هنگام دیدار از فرزندش در اوایل سال ۱۹۳۴ مراعات نکرده بود.

فروغی، محمدعلی (ذکاءالملک)

متولد حدود سال ۱۸۷۳. پسر میرزا حسین نامی از اهالی اصفهان است که از دین یهود دست کشید. ادعاهایی در مورد حقوقدان بودن دارد و سالها ریاست دیوان عالی تمیز را به عهده داشت. در میان هم میهنانش به درستکاری شهرت دارد. در سال ۱۹۰۹ به سمت معلم سرخانه مرحوم احمدشاه منصوب شد. در سال ۱۹۱۰ به ریاست مجلس انتخاب گردید، ولی سال بعد، وقتی به وزارت مالیه منصوب شد،

از وکالت استعفا داد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۵ در کابینه‌های مختلف وزیر عدلیه بود. در طول این مدت هرگاه در کابینه‌ای عضویت نداشت به کار خود در دیوان عالی بازمی‌گشت. عضو هیئت نمایندگی ناکام ایران در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹. به ایران بازگشت و از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه و از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵ وزیر مالیه شد. رئیس‌الوزرا موقت از اول نوامبر تا بیستم دسامبر ۱۹۲۵. در تاریخ اخیر رسماً به سمت رئیس‌الوزرایی منصوب شد و کابینه خود را تشکیل داد. در زمان همین کابینه بود که تاجگذاری رضاشاه پهلوی انجام گرفت. در کابینه مستوفی از ژوئن ۱۹۲۶ تا ماه مه ۱۹۲۷ وزیر جنگ بود. در ژوئن ۱۹۲۷ سفر کوتاهی به اروپا کرد و در بازگشت به ایران در اواخر تابستان ۱۹۲۷ به عنوان سفیر فوق‌العاده برای گفتگو درباره بعضی مسائل مرزی به آنکارا اعزام گردید. سپس در بهار ۱۹۲۸ به سمت سفیرکبیر ایران در ترکیه منصوب شد. فروغی نخستین نماینده ایران در جامعه ملل بود و در اجلاس سپتامبر ۱۹۲۸ شرکت کرد و نمایندگی ایران را در اجلاس لوکارنو در ماه دسامبر به عهده داشت. تا زمانی که سفیرکبیر ایران در ترکیه بود نماینده ایران در جامعه ملل هم محسوب می‌شد. در مارس ۱۹۳۰ از ترکیه احضار گردید و در ماه آوریل به سمت وزیر اقتصاد ملی منصوب شد و یک ماه بعد تصدی وزارت امور خارجه هم به او محول گردید. فروغی پس از استعفای کابینه مهدیقلی خان هدایت کابینه خود را در سپتامبر ۱۹۳۳ تشکیل داد. در سوم دسامبر ۱۹۳۵ به طور ناگهانی و به «دلایل مزاجی» استعفا داد. علت واقعی احتمالاً امکان پیگیری این واقعت بود که دختر فروغی با پسر محمدولی اسدی متولی آستان قدس که بعداً بلاگردان کشتار مشهد معرفی شد ازدواج کرده بود. همچنین می‌گویند فروغی از رویه شاه در مورد مجبور کردن زنان به ترک چادر خشنود نبوده است. یک ماه بعد تصدی وزارت امور خارجه هم به او محول گردید. به زبانهای فرانسه و انگلیسی روان صحبت می‌کند.

فروهر، ابوالقاسم

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۳. نوه میرزا عباس خان قوام‌الدوله است که چند سال وزیر محاسبات بود. در تهران و سوئیس تحصیل کرده و درس حقوق خوانده است. قاضی اداره محاکمات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱. رئیس

ابنیه بلدیۀ تهران از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴. رئیس اداره محاکمات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷. معاون مدیر کل اداره ثبت در وزارت داخله از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸. قاضی دادگاه استیناف در سال ۱۹۲۹. معاون دوست صمیمی اش داور وزیر مالیه از اکتبر ۱۹۳۳. در سفر رسمی شاه به ترکیه در ژوئن ۱۹۳۴ همراه او بود. وزیر مختار ایران در فرانسه از ژوئن ۱۹۳۶، ولی در ژانویه ۱۹۳۷ به علت حملۀ بعضی از مطبوعات فرانسه به ایران احضار گردید. کفیل وزارت داخله از ژوئیه ۱۹۳۷ و وزیر داخله از سپتامبر ۱۹۳۷. وزیر صناعت و معاون از مارس ۱۹۳۸. وزیر داخله از اوت ۱۹۳۸ تا فوریه ۱۹۳۹ که بدون ذکر علت برکنار شد. نماینده تهران در دوره دوازدهم مجلس از اکتبر ۱۹۳۹.

فروهر، عباس

به رغم سن کم عموی ابوالقاسم فروهر است. عضو اداره تشریفات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۴. در سال ۱۹۳۵ و مدتی هم در سال ۱۹۳۶ ریاست آن اداره را به عهده داشت. رئیس اداره استخدام وزارت امور خارجه از ژوئیه ۱۹۳۶ تا آوریل ۱۹۳۷. کنسول ایران در آنکارا تا سپتامبر ۱۹۳۸. رئیس اداره تشریفات از سپتامبر ۱۹۳۸.

به زبان فرانسه صحبت می کند. در سال ۱۹۳۰ با دختر محمدعلی مقدم ازدواج کرد. آدم مؤدب، مهربان و خوش نیتی است، ولی رئیس اداره تشریفات بودن کار شاقی است، چونکه اداره او گلوگاهی است بین رئیسی که شاه است و هیستهای خارجی و اشخاص مهم. آن هم بر اساس مقررات و تشریفات که به رغم فقدان کارمندان واجد شرایط دائماً در حال پیچیده تر شدن است. با این حال آقای فروهر، برخلاف همکارانش در دربار، از امتحان سخت مراسم عروسی ولیعهد جان به در برد.

فهیملالدوله ← کمال هدایت، مصطفی قلی

فهیملالملک ← فهیملی، خلیل

فهیملی، خلیل (فهیملالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۵. از بستگان خانواده مخبرالدوله (هدایت) است. در اوایل

خدمت در وزارت امور خارجه شاغل سمتهای مختلفی بود. وزیر مالیه از ژوئن ۱۹۲۲. در اکتبر ۱۹۲۵ به سمت والی کرمان منصوب شد، ولی به محل مأموریت خود نرفت. چندین بار نماینده قوچان در مجلس شد. مخبر کمیسیون مالی مجلس. طی سخنرانی در مجلس از لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران حمایت کرد. والی آذربایجان از فوریه ۱۹۳۴. سفیر کبیر ایران در ترکیه از ماه مه ۱۹۳۶. در نوامبر ۱۹۳۹ فراخوانده شد. عضو برجسته انجمن حامیان جامعه ملل که در سال ۱۹۳۳ تأسیس گردید.

به زبان فرانسه صحبت می‌کند. در مذاکرات آدم مطبوع و معقولی به نظر می‌رسد. شخصیت چندان بارزی ندارد.

فیروز، محمدحسین

متولد حدود سال ۱۸۹۳. چهارمین پسر فرمانفرماست. در کالج نظامی پطروگراد تحصیل کرده است. در زمان جنگ وارد ارتش ایران شد و یکی از افسران جوان خوش آتیه ارتش محسوب می‌شد. در سال ۱۹۲۵ به سمت رئیس ستاد لشکر جنوب منصوب گردید و خیلی خوب از عهده سازماندهی نیروی فارس برآمد و به آن نظم و کارآیی بخشید. در همین سال به عنوان نماینده ارتش ایران برای شرکت در مانور ارتش هند به دهلی اعزام شد. به دلایلی در پیرامون سال ۱۹۲۹ مورد بدگمانی قرار گرفت و از سمتش استعفا داد. از آن موقع بیشتر اوقات در تهران زندگی می‌کند و جرئت نمی‌کند به سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان قدم بگذارد.

به زبان فرانسه خیلی خوب صحبت می‌کند و کمی هم انگلیسی می‌داند. باهوش و خوش فکر است. بی تردید اصل و نسب قاجاری او سبب افولش شده است. به برادرش فیروز (نصرت الدوله) خیلی وابستگی دارد، ولی با پدرش میانه خوبی ندارد. با دوشیزه نمازی که در هنگ کنگ درس خوانده و به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد ازدواج کرده است.

فیروز، محمدولی

متولد حدود سال ۱۸۹۵. سومین پسر فرمانفرماست. در بیروت و پاریس تحصیل

کرده است. در سال ۱۹۱۵ به عنوان رئیس اداره مالیه به تبریز اعزام شد. می‌گویند در این سمت رشوه‌های زیادی گرفت. خیلی مقتصد است و املاک و دارایی زیادی در تهران و تبریز دارد. در ادوار چهارم و پنجم مجلس نمایندگی تبریز را به عهده داشت. از سال ۱۹۳۱ که برادرش فیروز مورد غضب قرار گرفت غالباً از انظار پنهان است.

مردک باهوشی است، ولی بعید است زیر بار رژیم فعلی برود. مدت نسبتاً زیادی تا این اواخر در اروپا بوده است.

قاجار، ابوالفتح (سالارالدوله)

متولد اول نوامبر ۱۸۸۱. سومین پسر مظفرالدین شاه است. حاکم کرمانشاه در سال ۱۸۹۷، زنجان در سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ و خوزستان از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۴. در خوزستان که بود با دختر یکی از رؤسای محلی ازدواج کرد. در آوریل سال ۱۹۰۴ از تهران به لرستان گریخت، ولی او را بازگرداندند و در سال ۱۹۰۵ به حکومت کردستان منصوب شد. افرادی را از ایلات لرستان گرد آورد و در ژوئن ۱۹۰۷ علیه محمدعلی شاه سر به شورش برداشت. در همین ماه در خارج از نهاوند بین افراد او و نیروهای شاه جنگی رخ داد. شکست خورد و به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد، اما پس از گرفتن قول حفظ جان او به مقامات ایرانی تحویل گردید. از آن زمان تحت نظر قرار گرفت و معلوم گردید که دچار اختلال ذهنی شده است. بعد از کودتای سال ۱۹۰۸ اجباراً به اروپا فرستاده شد. در ماه مه ۱۹۱۱ بار دیگر از راه بغداد به ایران آمد. در ماه ژوئیه مرکز کردستان را اشغال کرد و عازم کرمانشاه شد. پس از ورود به کرمانشاه نیروی عظیمی از الوار و از جمله از ایل کلهر گرد آورد و از راه سلطان‌آباد رو به تهران نهاد. نیروهای نامنظم بختیاری و ارمنی که به مقابله با وی فرستاده شدند در سپتامبر ۱۹۱۱ در نزدیکی نوبران شکست سختی به او وارد آوردند. سالارالدوله به لرستان عقب نشست و بار دیگر در نوامبر ۱۹۱۱ متحمل شکست شد. پس از آن که مدتی در کرمانشاه و کردستان آزاد می‌گشت، ناگهان سر از نزدیکی تهران درآورد و آنرا مورد تهدید قرار داد، ولی عملاً حمله‌ای به پایتخت صورت نگرفت. سپس خود را به استرآباد رسانید و در آنجا با استفاده از نفوذ روسها برای تصدی حکومت گیلان با دولت ایران به گفتگو پرداخت. پس از دست زدن

به چند ماجراجویی دیگر وادار به خروج از ایران گردید و با دریافت مستمری از دولت ایران تا سال ۱۹۱۸ در سوئیس اقامت گزید. در این سال برای ورود به ایران از طریق ماورای خزر و برپا کردن انقلابی در ناحیه استرآباد طرحی ریخت، ولی در دسامبر ۱۹۱۸ قبل از عبور از مرز ایران به وسیله یک واحد انگلیسی دستگیر و از راه قزوین به بغداد فرستاده شد و تا پاییز بعد که بار دیگر اجازه یافت به سوئیس بازگردد در آنجا توقیف بود. در ژوئن ۱۹۲۶ به گونه ای نامعلوم و به دور از چشم مقامات پلیس عراق از مرز ایران و عراق عبور کرد. ظهور او برای حکومت جدید پهلوی دردسر زیادی به همراه داشت و رضاشاه فکر می کرد سالارالدوله به رغم دیوانگی، عاملی برای گرد آمدن نیروهای مخالف گردد. به هر حال در پاییز ۱۹۲۶ بعد از گفتگوهای بی حاصل با رؤسای مختلف کُرد و از دواجهای قراردادی با دختران بعضی از آنان ایران را ترک کرد. دولت ایران از آن تاریخ تا سپتامبر ۱۹۳۳ هر ماهه کمک هزینه ای معادل ۱۵۰۰ ریال از وجوه سری به او پرداخت می کرد. سالارالدوله پس از آنکه به طور مبهم قول داد خود را اصلاح کند تشویق شد که در حیف اقامت گزیند. هنگام قطع مقرری سالار در سال ۱۹۳۳ مقامات انگلیسی به او اطلاع دادند که آزاد است و هر کاری می خواهد می تواند بکند. در سال ۱۹۳۵ که در اسکندریه زندگی می کرد وکلایی برای طرح ادعاهایش علیه حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان استخدام کرد.

به زبان فرانسه صحبت می کند. مغز مغشوش و کوچکی دارد. احتمالاً دیوانه است.

قاجار، محمد حسن میرزا

متولد نهم شوال ۱۳۱۶ برابر بیستم فوریه ۱۸۹۹. دومین پسر شرعی محمدعلی شاه است و برادر تنی سلطان احمدشاه که در سال ۱۹۲۵ خلع و در بیست و هفتم فوریه ۱۹۳۰ در پاریس درگذشت. در نزدیک تهران ملکی دارد به نام سلطان آباد که به عبث کوشید به قیمت مناسبی بفروشد. در آخرین سفر سلطان احمدشاه در نوامبر ۱۹۲۴ به عنوان ولیعهد یا وارث مسلم شناخته شد و در مقام نایب السلطنه در تهران ماند. در طول سال ۱۹۲۴ نسبت به جنبش جمهوریخواهی رفتار موقرانه و شیوه ای سیاستمدارانه پیش گرفت. تصمیم مجلس در سی ام اکتبر ۱۹۲۵ در مورد خلع

برادرش و طرد سلسله قاجاریه اختلاف او با رضاخان سردار سپه (رضاشاه بعدی) را به اوج خود رسانید و همان شب پایتخت را ترک گفت. پس از مدتی اقامت در بغداد به اروپا رفت و تاکنون با مادرش ملکه جهان در اروپا و بیشتر در پاریس بسر می‌برد. پس از مرگ احمدشاه در بیست و هفتم فوریه ۱۹۳۰ بیانیه‌ای در روزنامه لومتن به تاریخ بیستم ژوئیه منتشر کرد و مدعی شد که جانشین بر حق پادشاهی ایران است. سه روز بعد روزنامه لوتان اعلامیه‌ای که بدون شک از جانب دولت ایران بود چاپ کرد حاکی از این که عمر سلسله قاجاریه به پایان رسیده و ادعاهای محمد حسن میرزا بی پایه و اساس است.

چندین فرزند دارد که از آن میان شاهزاده حمید میرزا متولد پیرامون سال ۱۹۰۹ قابل ذکر است که در انگلستان تحصیل می‌کند.

قدس، حسین

متولد حدود سال ۱۸۹۲. فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی تهران است. سمتهای گوناگونی در وزارت امور خارجه به عهده داشته و پنج سال دبیر سفارتخانه ایران در لندن بود. زمان کوتاهی مدیر یک مجله ادبی بود. منشی مخصوص وزیر امور خارجه در سال ۱۹۳۴. دبیر و مدت کوتاهی کاردار ایران در واشنگتن از سال ۱۹۳۵ تا زمان قطع روابط ایران و آمریکا. به هنگام خدمت در واشنگتن متهم به سوء استفاده از معافیت گمرکی شد. دبیر سفارتخانه ایران در لندن از مارس ۱۹۳۷. کنسول ایران در از میر در سال ۱۹۳۹. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. صاحب منصبی موقر و منصف است.

قدیمی، دکتر حسین

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۵. دومین پسر اسدالله قدیمی - مشارالسلطنه است. در فرانسه تحصیل کرده و مدرک دکتری گرفته است. وابسته سفارتخانه ایران در پاریس از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱. بایک خانم فرانسوی ازدواج کرده است. خدمت در وزارت امور خارجه در تهران از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳. دبیر سفارتخانه ایران در برن و در جامعه ملل از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸. رئیس دایره عهود و جامعه ملل وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲. کاردار ایران در استکهلم در سال ۱۹۳۴. کنسول

ایران در برن در سال ۱۹۳۶. رئیس دایره جامعه ملل در اداره مطالعات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۷ و رئیس اداره جامعه ملل، پس از تبدیل این واحد از دایره به اداره، در سپتامبر ۱۹۳۸. به زبان فرانسه عالی صحبت می کند. در کارش مهارت دارد.

قراگزلو، تقی

متولد همدان در حدود سال ۱۸۹۱. جوان ترین برادر علیرضا قراگزلو است. در فرانسه تحصیل کرده و صاحب املاک وسیعی در اطراف همدان است. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۹ در استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران بود. در سال ۱۹۲۹ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد و به عنوان دبیر سفارتخانه ایران به رم اعزام گردید. دو سال بعد بازگشت. معاون رئیس کل تشریفات دربار در سال ۱۹۳۴. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می کند. مرد خوش تیپی است با رفتاری برازنده. دو دختر دم بخت دارد.

قراگزلو، حسینعلی

متولد سال ۱۹۰۰. پسر دوم و کوچکتر مرحوم ناصرالملک نایب السلطنه ایران است. در مدرسه هرو و کالج بیلول دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده است. در سال ۱۹۳۱ با دختر تیمورتاش ازدواج کرد و در سال ۱۹۳۵ او را طلاق داد. وابسته سفارتخانه ایران در لندن در سال ۱۹۳۱ و در سفارتخانه ایران در پاریس در سال ۱۹۳۲. در اواخر همین سال به تهران بازگشت و پس از آن نخست در دایره عهد و از اواخر سال ۱۹۳۶ در اداره تشریفات وزارت امور خارجه به کار پرداخت. در سال ۱۹۳۷ به وزارت داخله انتقال یافت.

به زبانهای انگلیسی و فرانسه بسیار خوب صحبت می کند. شخصیت برازنده ای است. اگر بتواند در محیطی آکنده از نکبت بیگانه ترسی زندگی کند، آینده درخشانی در پیش روی دارد.

قراگزلو، علیرضا (بهاءالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۰. در همدان املاکی دارد و پسر عموی ناصرالملک است.

چند سال در پاریس زندگی کرده و از مدرسه علوم سیاسی پاریس فارغ التحصیل شده است. در دوره چهارم مجلس از حوزه انتخاباتی همدان به نمایندگی برگزیده شد. در سال ۱۹۲۳ به رغم نداشتن سابقه کار دولتی به سمت وزیر مالیه منصوب گردید. در آوریل ۱۹۲۳ چون متوجه شد دکتر میلسپو او را کنترل می کند استعفا داد. رئیس هیئت نظار دولت در بانک ملی ایران از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲. در تهران زندگی می کند و گهگاه به پاریس می رود. به زبان فرانسه صحبت می کند. آدم خوش مشرب و فرهیخته ای است. شخصیت چندان مستحکمی ندارد.

قراگزلو، محسن

متولد حدود سال ۱۸۹۵. پسر ارشد مرحوم ناصرالملک نایب السلطنه ایران است. تقریباً چهارده سال با پدر مرحومش در اروپا زندگی کرد و بیشتر تحصیلاتش را در آنجا به اتمام رسانیده است. در ادوار هفتم و هشتم مجلس از حوزه همدان به نمایندگی برگزیده شد. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می کند. رفتار برازننده ای دارد و بسیار مهربان است. مجرد است.

قریب، عباسقلی (مترجم الملک)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. در تهران تحصیل کرده است. در حدود سال ۱۹۱۰ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. سالها مترجم زبان فرانسه در وزارت امور خارجه بود. رئیس اداره ترجمه وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۱. بعد در همین سال رئیس کابینه وزارت امور خارجه شد. رئیس اداره اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۴. سرکنسول ایران در استانبول از دسامبر ۱۹۳۷.

به زبان فرانسه و کمی ایتالیایی و انگلیسی صحبت می کند. آدم نسبتاً مضحکی است. بیوه مردی است صاحب دو پسر و سه دختر.

قشقایی، علی (سالار حشمت)

متولد سال ۱۸۸۹. پسر ایل بیگی سابق ایل قشقایی است و برادر ناتنی مرحوم

اسماعیل خان صولت الدوله و برادر تنی احمدخان سردار احتشام. در سال ۱۹۱۸ فرمانفرما او را به سمت ایل‌بیگی منصوب کرد. بعد از آن در مقابله نیروهای انگلیسی با دشمن قدیمی شان صولت الدوله طرف انگلیسیها را گرفت. در سپتامبر ۱۹۲۰ ایل‌بیگی‌گری را رها کرد. در سال ۱۹۲۲ در ناحیه شرقی فارس اقامت گزید و افرادش گهگاه در آنجا دست به غارت و چپاول می‌زدند. سال بعد که در شیراز زندگی می‌کرد مدعی پس گرفتن بعضی دهات متصرفی به وسیله برادر ناتنی‌اش گردید، ولی چیزی عایدش نشد. در سال ۱۹۲۹ نقش فعالی در شورش قشقاییها به عهده گرفت و رهبری افراد ایل قشقایی را بر ضد حاکم نظامیشان به عهده داشت. در بیشتر این مدت با دسته کوچکی از افراد ایل قشقایی در سیاح واقع در جنوب شیراز مستقر شد، در حالی که خوانین دیگر در معرض خطر نیروهای دولتی بودند. به رغم نفوذ صولت الدوله جنبش ضد دولتی شکست خورد، ولی سالار حشمت کم و بیش در مخالفت با دولت فعال باقی ماند و به عنوان کانون بسیاری از مخالفت خوانیها شناخته می‌شد. در سال ۱۹۳۲ از شیراز یک نیروی پانصد نفری برای محاصره او گسیل شد. با این حال به نظر نمی‌رسید در جنگ شکست خورده باشد. در سال ۱۹۳۳ پس از سازش با دولت به تهران آمد. می‌گویند در مقابل تعهد پیش گرفتن رفتاری شایسته، در منطقه‌اش به او خط امان داده شده است.

دو پسر دارد و نام یکی از آنان چنگیزخان است. در آن خطه به شجاع‌ترین فرد خاندانش شهرت دارد. در واقع در زمینه سازماندهی و تشکیلات استعدادی ندارد. به اعتقاد ناظران پریشان احوال و ابله است.

قشقایی، محمدناصر

متولد حدود سال ۱۸۹۵. پسر ارشد مرحوم اسماعیل قشقایی - صولت الدوله است. در دوره هشتم مجلس به نمایندگی ایلات قشقایی برگزیده شد. مدت کوتاهی در سال ۱۹۳۰ ایلخانی قبایل مذکور بود. در سپتامبر ۱۹۳۲ مصونیت پارلمانی او لغو و به اتهام توطئه دستگیر گردید.

به زبان انگلیسی صحبت می‌کند. در جو بدگمانی حاکم بر کشورش در زمان رژیم فعلی، تبار ایلاتی‌اش سدی در مقابل هر کار مفیدی است که او بخواهد انجام دهد، ولی به نظر می‌رسد آدم معقول و هوشمندی باشد.

قوام، ابواهیم (قوام‌الملک)

متولد سال ۱۸۸۸. پسر میرزا حبیب‌الله خان قوام‌الملک است که در ماه مه ۱۹۱۶ برحسب اتفاق [به علت سقوط از اسب] فوت کرد. در زمان جنگ روابط بسیار دوستانه‌ای با ما داشت و در ضدیت با قبایل قدرتمند قشقایی به ریاست مرحوم اسماعیل خان صولت‌الدوله پیرو سیاست سنتی پدرش بود. املاک وسیعی در فارس و همچنین رهبری صوری قبایل عرب آن ولایت را از پدرش به ارث برده است. به هنگام کودتای سال ۱۹۲۱ قدرت زیادی در جنوب ایران داشت. در اوت ۱۹۲۳ وقتی رضاخان (رضاشاه فعلی) وزیر جنگ بود با قوام در اصفهان ملاقات و نسبت به اقامت او در تهران ابراز علاقه کرد. بعد از آن قوام از طرف ایلات عرب خمسه به نمایندگی مجلس برگزیده شد و ازین روی مدت نسبتاً طولانی در تهران اقامت گزید. همیشه روابط نزدیک و دوستانه‌ای با کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در شیراز داشت. در سال ۱۹۲۶ برای آباد کردن املاک گسترده‌اش یک کارشناس انگلیسی کشاورزی استخدام کرد. این اقدام آزمایشی به علت مخالفت حکومت محلی و خست قوام عملاً با شکست روبه‌رو شد. کارشناس انگلیسی در سال ۱۹۲۸ مراجعت کرد. قوام در سال ۱۹۲۹ به اروپا گریخت. علت آن بدون شک پیش‌بینی شورش قشقایها در آن سال بود. در سال ۱۹۲۹ به لندن سفر کرد. سال بعد دو پسرش را در بیروت به مدرسه گذاشت و به تهران بازگشت. املاک گسترده‌اش در دست رعایایش بود که ماهیانه پولی برایش می‌فرستادند. در سال ۱۹۲۹ مسائل مختلفی از سوی وزیر مالیه در مورد مشروعیت املاک او مطرح شد و در نهایت همه مشکلات با تغییر و تبدیل این املاک حل و فصل گردید. به عوض املاک قوام در فارس، از اراضی خالصه نیشابور، حوالی تهران و جایی در مرکز ایران به او داده شد. می‌گویند از این کار ضرر نکرده و در حال حاضر یکی از ثروتمندترین زمینداران ایران محسوب می‌شود. در دوره نهم مجلس در سال ۱۹۳۳ نماینده بلوچستان بود. در چندین سفر رضاشاه همراه او بوده و عموماً تصور می‌شد از اطمینان کامل اعلیحضرت برخوردار است. اما در نوامبر ۱۹۳۳ در زمان دستگیری سردار اسعد وزیر جنگ که در مسابقات اسبدوانی ترکمنها شریاب بود قوام متوجه می‌شود که مورد سوءظن بوده است و با سردار اسعد بازداشت می‌گردد. آدم خوش مشربی است. طرفدار پرشور انگلستان است. دو پسرش علیمحمد

خان قوام و محمدرضا خان قوام را برای تحصیل به انگلستان فرستاد. تا قبل از دستگیری به نظر می‌رسید به عنوان یک درباری مسالمت‌جو برای همیشه در تهران اقامت خواهد داشت. چوگان بازی می‌کند، ولی زیاد در اجتماعات آفتابی نمی‌شود. صدای آرامی دارد و اهل معاشرت نیست. هنوز حوصله سروکله زدن با رعایای خود را دارد. ظاهراً زیاد جاه‌طلب نیست، هرچند نام او در شیراز هنوز بر سر زبانهاست. با این حال نمی‌توان او را در مقایسه با رؤسای قشقایی، رئیس ایل تلقی کرد. حداکثر می‌توان او را یک نجیب‌زاده ایرانی دانست که زمانی خاندانش بر تعدادی قبایل اقتدار داشتند و تا حدی با پشتیبانی از طرف برحق جنگ اول جهانی صاحب ثروت و نفوذ در فارس شدند. در مارس ۱۹۳۷ پسرش علیمحمد با شاهزاده اشرف پهلوی ازدواج کرد. علیمحمد سابقاً دانشجوی بسیار بد دوره لیسانس دانشگاه بریستول بوده است. به خاطر این ازدواج می‌توان فرض کرد که پدر بار دیگر مورد لطف قرار گرفته باشد. دخترش در سال ۱۹۳۹ با اسدالله علم پسر محمد ابراهیم علم - شوکت‌الملک ازدواج کرده است.

قوام‌الملک ← قوام، ابراهیم

قوام، احمد (قوام‌السلطنه)

یکی از برادران حسن وثوق که چند سال از او جوان‌تر است. کار اداری خود را از وزارت مالیه شروع کرد. وزیر جنگ از ژوئیه تا اکتبر ۱۹۱۰. وزیر داخله از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۱۱ و بار دیگر از دسامبر ۱۹۱۱. وزیر مالیه از ژوئیه تا اوت ۱۹۱۴ و وزیر داخله از نوامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸. در آوریل ۱۹۱۸ به سمت والی خراسان منصوب شد و سه سال در این سمت بود و آن ایالت را در طول دوران آشوب با موفقیت در تمام زمینه‌ها اداره کرد. رئیس‌الوزرا و وزیر داخله از ژوئن ۱۹۲۱ تا ژانویه ۱۹۲۲. رئیس‌الوزرا و وزیر امور خارجه از ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۳. در اکتبر ۱۹۲۲ به اتهام توطئه علیه جان رضاخان (رضاشاه فعلی) به اروپا تبعید شد. در اواخر سال ۱۹۲۸ اجازه یافت به ایران بازگردد. در مارس ۱۹۲۹ وارد تهران شد و بدون قیل و قال در ملک خود در لاهیجان واقع در نزدیکی رشت اقامت گزید. زیرک، اما حیل‌گر، توطئه‌چین و غیرقابل اعتماد است. در مجموع رابطه دوستانه‌ای با سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان دارد. کمی زبان فرانسه می‌داند.

کاظمی، باقر (مهدب الدوله)

متولد حدود سال ۱۸۸۷. در مدرسه علوم سیاسی تهران تحصیل کرده است. کار خود را از وزارت امور خارجه شروع کرد. نخست عضو دایره امور مربوط به روسیه و سپس عضو دفتر کابینه وزارت امور خارجه بود. در سال ۱۹۲۱ به سمت رئیس کابینه وزارت امور خارجه منصوب شد. کنسول ایران در واشنگتن در سال ۱۹۲۵. در سال ۱۹۲۸ برای بازرسی کنسولگریهای ایران به عراق اعزام گردید. بعد در همین سال به سمت کنسول سفارتخانه ایران در کابل منصوب شد، اما فقط توانست خود را به هرات برساند و در آنجا به عنوان سرکنسول ایران اقامت گزیند. معاون وزارتخانه طرق و شوارع در سال ۱۹۳۰ و کفیل همین وزارتخانه در سال ۱۹۳۱. در ماه مه ۱۹۳۱ خود او به سمت وزیر طرق و شوارع منصوب شد، ولی می‌گویند چون نتوانسته بود با سرعت لازم برای اعلیحضرت راه بسازد در ماه مه ۱۹۳۱ مجبور به استعفا شد. بعد از آن در اواخر سال ۱۹۳۲ به سمت وزیر مختار ایران در بغداد منصوب گردید. در سپتامبر ۱۹۳۳ در میان تعجب همه وزیر امور خارجه شد. برای تصدی این مقام، از راه آنکارا، از بغداد به تهران آمد. در دسامبر ۱۹۳۵ جهت دیدار رسمی به افغانستان و هندوستان رفت و در دهلی مهمان نایب السلطنه لرد ولینگتون بود. در مارس ۱۹۳۶ استعفا داد و تا آوریل ۱۹۳۷ که والی آذربایجان شرقی شد سمتی نداشت. سفیر کبیر ایران در کابل از ژوئیه ۱۹۳۸. سفیر کبیر ایران در آنکارا از اکتبر ۱۹۳۹.

به لحاظ اجتماعی آدم خونگرم و مهربانی است. به زبان انگلیسی و تا حدی فرانسه صحبت می‌کند. در مقام وزیر امور خارجه کامیاب نبود. دروغگو و غیر قابل اعتماد بود و روابط او و وزرای مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ بسیار تیره بود. رفتن او از وزارت امور خارجه باعث خوشحالی همه هیئتهای دیپلماتیک گردید.

کاظمی، مصطفی (دبیرالملک)

متولد تهران در سال ۱۸۹۱. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۴ وارد خدمت در وزارت معارف شد و در سال ۱۹۱۵ به سمت رئیس معارف کرمان منصوب گردید. عضو وفادار حزب دمکرات و به شدت ضد انگلیسی است.

در زمان جنگ مشکلات زیادی برای نیروهای انگلیسی و بانک شاهنشاهی ایران فراهم آورد. پیشکار دارایی در اصفهان از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲. خدمت در وزارت مالیه از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵. معاون وزارت مالیه از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸. رئیس کمیته شیلات دریای خزر از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲. والی کرمان از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳. آدم قابل اعتمادی نیست.

کردستانی، اسدالله

متولد کردستان در حدود سال ۱۸۸۲. پیش خود درس خوانده است. به زبان فرانسه روان صحبت می‌کند. سالها در استخدام اداره گمرکات بوده و در کردستان، کرمانشاه و تبریز خدمت کرده است. در سال ۱۹۰۸ به جنبش ملی پیوست و از حوزه کردستان به نمایندگی مجلس برگزیده شد. معاون وزارت پست و تلگراف در سال ۱۹۱۲. بعد به وزارت مالیه بازگشت و از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ رئیس مالیات غیرمستقیم ایالت کرمان بود. پس از مراجعت به وزارت پست و تلگراف دست به سوداگری زد و برای چاپ تمبر در اروپا موفق به انعقاد چند قرارداد با اداره پست شد. بعداً وقتی که دکتر میلیپو و مستشارانش به ایران آمدند این قراردادها باطل اعلام گردید و کردستانی متحمل خساراتی شد.

آدم ماجراجو و توطئه‌گری است. در کرمان پول زیادی به جیب زده و باز هم برای این کار آمادگی دارد.

کمال هدایت، حسنعلی (نصرالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۰. پسر مرحوم مخبرالدوله صاحب نشان شوالیه فرمانده امپراتوری هند است که تلگراف را به ایران آورد و سالها وزیر پست و تلگراف بود. کمال هدایت - که بعضی اوقات «کمال» را از اسم خود حذف می‌کند - نوه میرزا مهدیقلی خان هدایت است که از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۳ رئیس‌الوزرا بود. اسلاف او همه اهل ادب بوده‌اند. تحصیلات خوبی دارد و به زبان فرانسه خوب صحبت می‌کند. زبان انگلیسی را هم می‌فهمد، ولی نمی‌تواند راحت صحبت کند. در دنباله وقایع سیاسی مربوط به درگیریهای مشروطه‌خواهی از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ به شهرت رسید و در سال ۱۹۱۳ به نمایندگی دوره دوم مجلس برگزیده شد. در

مارس ۱۹۱۵ به سمت وزیر پست و تلگراف و فواید عامه و تجارت منصوب گردید. در این سمت (همراه با عمویش) مظنون به داشتن تمایلات آلمان دوستی بود. در سالهای بعد سمتهای وزارتی گوناگونی به عهده داشت. در سال ۱۹۱۷ مجدداً وزیر پست و تلگراف شد. در سال ۱۹۱۸ و همچنین در سال ۱۹۲۰ وزیر عدلیه گردید. وزیر مشاور در سال ۱۹۲۰. در سال ۱۹۲۱ وزیر فواید عامه و مدت کوتاهی وزیر مالیه بود و سپس در همین سال بار دیگر به سمت وزیر پست و تلگراف منصوب شد. در سال ۱۹۲۱ با ولیعهد بعدی ایران به هندوستان و چند کشور اروپایی سفر کرد. در سال ۱۹۲۵ به سمت والی اصفهان منصوب شد. در سال ۱۹۲۶ این سمت را ترک گفت، اما بار دیگر در مارس ۱۹۲۷ به آن مقام گمارده شد. سه ماه بعد به سمت والی فارس منصوب گردید و در دسامبر ۱۹۲۷ به عنوان سرکنسول موقت ایران به بغداد رفت. دوره تصدی او در بغداد موفقیت آمیز نبود. به علت پاره‌ای اعمال ناشایست نسبت به مأموران نمایندگی با آنان درگیری پیدا کرد. چه این کژرفتاریها از ناحیه خود او بود و چه طبق دستورات مرکز، بزودی دولتش تا حدی با ناخرسندی او را احضار کرد. تا دسامبر ۱۹۳۱ سمتی نداشت. در این سال به جای او انس خان مساعد السلطنه به عنوان وزیر مختار ایران در توکیو منصوب گردید. در ژوئیه ۱۹۳۴ فراخوانده شد. از نوامبر ۱۹۳۵ تا دسامبر ۱۹۳۸ که دوره خدماتش به پایان رسید حاکم تهران بود.

مردک خوش مشرب و باهوشی است. روابط او با مأموران کنسولی ما در اصفهان و شیراز همیشه صمیمی و دوستانه بوده، ولی شخصیت چندان بارزی ندارد.

کمال هدایت، مصطفی قلی (فهیم الدوله)

متولد حدود سال ۱۸۷۸. پسر مرحوم مخبر الدوله صاحب نشان شوالیه اعظم امپراتوری هند است. سالها در وزارت امور خارجه ایران خدمت کرده است. رئیس تشریفات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶. معاون وزارت عدلیه در سال ۱۹۱۶. معاون وزارت امور خارجه از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۲۰ و کفیل وزارت امور خارجه از نوامبر ۱۹۲۰ تا ژانویه ۱۹۲۱. وزیر مختار ایران در سوئیس در سال ۱۹۲۶. تا حدی آدم ولخرجی است. به گفته دشمنانش وقتی در برن بود چک بی محلی

را نقد می‌کند و با بی‌آبرویی به تهران احضار می‌گردد. از آن زمان سمتی ندارد. در تهران زندگی می‌کند. به بانک سابق روس بدهی دارد و همیشه در مضیقه به سر می‌برد. در زمان سفر ولیعهد سوئد به ایران در اکتبر ۱۹۳۴ میهماندار بود. حراف و شوخ طبع و مجلس‌آراست. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. با عمومیش مهدیقلی هدایت خیلی بد است. مرد دنیا دیده‌ای است.

کوپال، صادق

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۸۹. در ایران و قسطنطنیه تحصیل کرده است. در اصل افسر توپخانه بود، ولی در سال ۱۹۱۱ به ژاندارمری ملحق شد. وقتی ترکها در سال ۱۹۱۶ به حوالی همدان رسیدند به آنها پیوست. در سال ۱۹۲۰ همراه هیئتی برای ابلاغ تهنیت به آنکارا رفت و به عنوان وابسته نظامی تا سال ۱۹۲۴ در آنجا اقامت گزید. افسر ستاد سرفرماندهی لشکر شمال غرب در سال ۱۹۲۴. رئیس نظمیۀ در سال ۱۹۲۹. فرمانده موقت نیروی هوایی در سال ۱۹۳۱. افسر رابط با نیروهای عراقی در عملیات ضد جعفر سلطان از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲. رئیس اداره سربازگیری در سال ۱۹۳۴. در سفر اعلیحضرت به ترکیه در سال ۱۹۳۴ همراه ایشان بود. صاحب نشان ستاره گالیپولی.

باهوش و پرحرف است. درجه سرتیپی دارد. همسرش ترک است. نه معلوماتی دارد و نه جاه طلبی حرفه‌ای. تا حدی به مسابقه اسبدوانی علاقه مند است.

کی‌استوان، حسین

متولد بندر پهلوی در حدود سال ۱۸۸۸. از خانواده خوبی برخاسته است. بخشی از تحصیلات خود را در روسیه انجام داده و حقوق خوانده است. در سال ۱۹۱۱ وارد وزارت امور خارجه شد و به سمت نایب کنسول ایران در تفلیس منصوب گردید. ناسیونالیست است. با رخنه روسها به خاک ایران در قبل از جنگ مخالفت کرد و در نتیجه متحمل خسارت مالی شد. در سال ۱۹۱۵ به سمت کارگزار وزارت امور خارجه در اصفهان منصوب شد و یک سال بعد به علت مخالفت روسها از این سمت برکنار گردید. در سال ۱۹۱۸ اقدام به تأسیس «کمیته ایران» در اصفهان کرد و از قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس پشتیبانی نمود. در ادوار پنجم و ششم مجلس نماینده

بندر پهلوی بود. با معاهده [گمرکی] ۱۹۲۷ ایران و روسیه مخالفت کرد. مدتی بیکار بود و تا سال ۱۹۳۱ که به سمت کنسول ایران در کراچی منصوب شد با فعالیتهای مختلف ضدروسی سر خودش را گرم می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۳۴ به عنوان اولین سرکنسول ایران در شانگهای منصوب شد. در اواخر سال ۱۹۳۶ به تهران احضار گردید.

به زبانهای روسی، فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند. آخرین همسر او روس است. تعصب ضد بلشویکی تا اندازه‌ای ملکه او شده. وقتی کنسول ایران در کراچی بود، در مورد اشخاصی که فکر می‌کرد بلشویک هستند نامه‌هایی به سفارتخانه ما می‌فرستاد. از طرفداران پروپاقرص رژیم پهلوی است. سیاستمدار بزرگی است. طرفدار پیراستن زبان فارسی است. بازرس وزارت امور خارجه و نماینده آن وزارتخانه در اداره مطبوعات در سال ۱۹۳۷. رئیس اداره جدیدالتأسیس «تشکیلات و بازرسی» وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۹.

کیهان، جلال‌الدین

متولد تهران در سال ۱۸۸۴. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۵ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. رئیس دایرة امور مربوط به بریتانیا در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۰۹. نایب کنسول ایران در تفلیس در سال ۱۹۱۰. عضو دایرة امور مربوط به روسیه در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۱۴. کنسول ایران در کربلا در سال ۱۹۱۹. کنسول ایران در دمشق در سال ۱۹۲۶. کنسول ایران در بمبئی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲. نایب‌الحکومه آذربایجان از ژوئن ۱۹۳۲. رئیس اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶. سرکنسول ایران در تفلیس از سال ۱۹۳۶ تا زمان حذف این سمت در سال ۱۹۳۸. به زبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می‌کند. کارمندی است بسیار سازگار و معقول.

کیهان، مسعود

متولد تهران در سال ۱۸۸۶. در تهران و فرانسه تحصیل کرده و در سن سیر دوره نظامی دیده است. در سال ۱۹۱۳ وارد خدمت در ژاندارمری شد و به عنوان افسر

ستاد در نواحی مختلف ایران خدمت کرد. در کابینه کوتاه مدت سیدضیاء در سال ۱۹۲۱ به وزارت جنگ منصوب شد. پس از آن ارتش را ترک گفت و از سال ۱۹۲۴ معلم دبیرستانها و دانشسرای عالی تهران بوده است. به زبان فرانسه صحبت می کند. مؤلف مجموعه سه جلدی جغرافیای طبیعی ایران است.

لاهوئی، ابوالقاسم

معمولاً ماژور لاهوئی خان خوانده می شود. متولد کرمانشاه در حدود سال ۱۸۸۲. در سال ۱۹۰۹ وارد خدمت در ژاندارمری شد و جزو نفرات پیرم بود. در سال ۱۹۱۱ در ژاندارمری سوئدیها به درجه سلطانی رسید و فرمانده ژاندارمری قم شد. به خاطر خلع سلاح یک صد و پنجاه نفر بختیاری در قم، مورد تشویق خاص ژنرال یالمارسون قرار گرفت و سپس مفتخر به دریافت نشان شجاعت گردید. در سال ۱۹۱۳ با درجه یابوری در ژاندارمری سلطان آباد بود. به اتهام گرفتن رشوه از سران ایلات به تهران احضار شد، ولی فرار کرد و مدتی در تهران به صورت مخفی زندگی می کرد. در زمان جنگ از ایران گریخت و از آن زمان زندگی ماجراجویانه ای داشته است. به ارتش ترکیه ملحق شد و سه سال در آن خدمت کرد. در سال ۱۹۲۳ مورد عفو دولت ایران قرار گرفت و با درجه یابوری در تبریز به خدمت پرداخت. در همین سال اقدام به طرح یک کودتا در تبریز کرد که بعضی از افسران سوئدی در آن مشارکت داشتند. توطئه با شکست مواجه شد و او به روسیه گریخت و در مسکو معلم زبانهای شرقی شد. مدتی است که از او خبری نیست.

مترجم الممالک ← قریب، عباسقلی

متین دفتری، دکتر احمد

متولد تهران در سال ۱۸۹۸. خواهرزاده و داماد دکتر مصدق است. در تهران تحصیل کرده و بخشی از آن را در کالج آمریکایی به اتمام رسانیده است. در سال ۱۹۱۸ وارد وزارت امور خارجه شد. منشی ایرانی سفارتخانه آلمان در تهران از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳. از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ بار دیگر در وزارت امور خارجه به خدمت پرداخت.

در سال ۱۹۲۷ به عضویت وزارت عدلیه درآمد و به سمت مدعی‌العموم محکمه استیناف منصوب شد. در سال ۱۹۲۹ از طرف وزارت عدلیه به منظور طی دوره عالی در رشته حقوق به اروپا اعزام گردید. در این مدت در آلمان به تحصیل پرداخت و پس از مراسم تحلیف مدت کوتاهی به عنوان قاضی دادگاه در آلمان به کار پرداخت. در رشته حقوق درجه دکتری گرفت. در سال ۱۹۳۱ به ایران بازگشت. مدیرکل وزارت عدلیه در سال ۱۹۳۲. در سال ۱۹۳۳ که داور در ژنو بود کفالت وزارت عدلیه را به عهده داشت. معاون وزارت دادگستری در سال ۱۹۳۴. نماینده ایران در کنفرانس بین‌المللی حقوق منعقد در برلین در سال ۱۹۳۵. وزیر عدلیه در سال ۱۹۳۶. عضو هیئت اعزامی به مصر برای ازدواج ولیعهد با شاهزاده فوزیه از فوریه تا آوریل ۱۹۳۹. رئیس‌الوزرا از اکتبر ۱۹۳۹.

به زبانهای فرانسه و آلمانی و کمی انگلیسی صحبت می‌کند. به انگلستان سفر کرده است. آدمی سخت‌کوش و صاحب‌منصبی با وجدان است. در مواقع لازم بسیار مددکار است. سخندان خوبی است و از تشکیلات قانونی کشور اطلاعات دقیقی دارد. شاید بهترین سمبل مکتب جدید باشد.

محشم السلطنه ← اسفندیاری، حسن

محسن، سلیمان میرزا

متولد حدود سال ۱۸۷۵. شاهزاده بی‌اصل و نسب قاجار که احتمالاً از احفاد پُرشمار فتحعلی شاه است. در سالهای اولیه مشروطه یکی از رهبران حزب دمکرات بود. به نمایندگی دوره سوم مجلس برگزیده شد و در سال ۱۹۱۵ با گروه طرفدار آلمان تهران را به قصد بغداد و قسطنطنیه ترک گفت. به هنگام دستگیر شدن به وسیله نیروهای انگلیسی مستقر در بغداد به ایل سنجابی در مرز ایران و عراق پناهنده شد و از آنجا به رهبری یک شبکه جاسوسی علیه ارتش انگلستان پرداخت. سنجابیها پس از مخالفت با تحویل او در سال ۱۹۱۸ مورد حمله قرار گرفتند و سلیمان میرزا دستگیر و به هندوستان فرستاده شد. در سال ۱۹۲۱ به ایران بازگشت و بار دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و به رهبری گروه کوچک سوسیالیستها پرداخت. در دوره پنجم هم به نمایندگی مجلس برگزیده شد و رهبر گروه اقلیت

بود. در سال ۱۹۲۳ به وزارت معارف منصوب شد، اما کاری بجز پر کردن مشاغل آن وزارتخانه از رفقای سوسیالیست خود نکرد. پس از تأسیس نمایندگی شوروی در ایران روابط نزدیکی با روسها برقرار کرد. اما محبوبیتی را که زمانی از آن برخوردار بود از دست داد و حزب سوسیالیست او بدجوری متلاشی شد. در اکتبر ۱۹۲۷ برای شرکت در دهمین سالگرد رژیم شوروی به مسکو رفت و سپس عازم برلین و پاریس شد و در زمستان ۱۹۳۰ به ایران بازگشت.

عوامفریب و سیاستمداری ابن الوقت است که زیاد به درد ایران جدید نمی‌خورد. زبان خارجی نمی‌داند. در سال ۱۹۳۱ از میدان سیاست بکلی خارج شد و می‌گویند در حال حاضر در تهران یک بقالی دایر کرده است.

محسنی، دکتر احمد (عمادالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۵. اهل خراسان است. در جوانی به تهران آمد و درس پزشکی خواند. قبل از جنگ به انگلستان رفت و با پرفسور براون آشنایی پیدا کرد و به جهات مختلف از کمک او برخوردار شد. در انگلستان درس پزشکی خواند، ولی موفق به کسب درجه دکتري نشد. بعد علاقه خود را به رشته پزشکی از دست می‌دهد و به تحصیل در رشته آموزش و پرورش می‌پردازد. احتمالاً در سال ۱۹۱۸ به ایران بازگشت. به خدمت وزارت معارف درآمد و به ریاست اداره معارف آذربایجان منصوب شد و هنگام مسافرت شاه به آذربایجان در این سمت بود. پس از استعفا یا برکناری میرزا یحیی خان قراگزلو از وزارت معارف در ژوئن ۱۹۳۳ دکتر محسنی به کفالت آن وزارتخانه منصوب گردید. در این مقام موفقیتی کسب نکرد. در عمل پیرو مکتب قدیم بود و محافظه کار. در سپتامبر ۱۹۳۳ کابینه وقت استعفا داد و دکتر محسنی به مقام نسبتاً کم‌اهمیت‌تری که حکومت کرمانشاه بود منصوب شد. در ژوئیه ۱۹۳۵ از سمت خویش کناره گرفت و از آن زمان در حال گذراندن دوران بازنشستگی در تهران است. دکتر محسنی تقریباً آدم وراجی است و فکر می‌کند واقعاً شخص مهمی است.

مختاری، رکن‌الدین

متولد حدود سال ۱۸۹۵. پسر مرحوم مختار السلطنه حاکم پیشین تهران است. افسر نظامیه است. در سال ۱۹۲۷ ریاست نظامیه کرمانشاه را به عهده داشت و مدت کوتاهی نایب‌الحکومه و مسئول بلدیۀ آن شهر بود. معاون رئیس نظامیه تهران در زمان آیرم و جانشین او در سال ۱۹۳۵ با درجه سرپاسی.

مدرس، سیدحسن

متولد حدود سال ۱۸۷۰. اهل ولایت اصفهان است. سالها قبل از انتخاب شدن به نمایندگی مجلس در سال ۱۹۱۴ کار خود را با تدریس اصول مذهبی و فعالیت‌های تفننی سیاسی شروع کرد. یکی از رهبران حکومت موقت بود که در سال ۱۹۱۵ به وسیله مهاجرین یا تبعیدیان طرفدار آلمان در کرمانشاه برپا شد. به قسطنطنیه رفت و تا اوایل سال ۱۹۱۸ به ایران بازنگشت. در تابستان سال ۱۹۱۸ برای اعتراض به کابینه نجفقلی خان بختیاری در مسجدی در شاه عبدالعظیم واقع در مجاورت تهران تحصن گزید و در تابستان همان سال به منظور روی کار آوردن کابینه میرزا حسن خان وثوق‌الدوله به شدت فعالیت کرد. بعد به خاطر قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس با وثوق‌الدوله از در اختلاف وارد شد و در نتیجه شهرت زیادی کسب نمود و وجه‌الممله گردید. نماینده برجسته ادوار چهارم، پنجم و ششم مجلس محسوب می‌شد، ولی چون انتخابات دوره هفتم به شدت تحت نظارت حکومت بود به او اجازه داده نشد به نمایندگی مجلس انتخاب شود. در اکتبر ۱۹۲۸ به خراسان تبعید شد و هرگز اجازه بازگشت به تهران نیافت.

مسئولیت شکست جنبش جمهوریخواهی در سال ۱۹۲۴ بیش از هر کس دیگر به گردن مدرس است. زندگی بسیار ساده‌ای دارد و طبقات پایین‌تر حرمت زیادی برایش قایلند و همیشه عادت دارند به خانه‌اش بروند و انواع مشکلات خود را با او در میان گذارند. آدم ترس و رک‌گویی است و عقاید خود را آشکارا بیان می‌کند. هیچ‌کس، حتی شاه از انتقادات او در امان نیست. از قرار یک روز صبح در اکتبر ۱۹۲۶ برای کشتن او در خیابان کوششی به عمل می‌آید، ولی با اینکه از سه جای بدن زخمی می‌شود جان به در می‌برد. زیرک‌تر و دوراندیش‌تر از یک آخوند امل می‌نماید، اما عوام فریب و یکدنده است. زبان خارجی نمی‌داند. بارها شایع شده که

فوت کرده است، ولی چون رسماً چیزی در این مورد اعلام نشده باید چنین فرض کرد که او هنوز در کلات خراسان در تبعید بسر می‌برد.

مدیرالملک ← جم، محمود

مرآت، اسماعیل

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۲. پسر سیاستمدار برجسته مرآت‌الممالک است. خدمت اداری خود را از وزارت داخله شروع کرد. والی کرمان از نوامبر ۱۹۳۷. کفیل وزارت معارف از اوت ۱۹۳۸. ارتقا به مقام وزارت در ۱۹۳۹. چند سال در فرانسه بوده و به زبان فرانسه صحبت می‌کند. به لحاظ شخصیت چندان قوی نیست.

مستشارالدوله ← صادقی، صادق

مسعود، اکبر (صارم‌الدوله)

متولد سال ۱۸۸۵. هشتمین پسر مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه است و دومین پسر در قید حیات او. از آغاز در میان چهارده پسر ظل‌السلطان یکی از باهوش‌ترین آنان محسوب می‌شد و اینک صاحب بخش اعظم میراث پدرش است. وزیر فواید عامه و تجارت در سال ۱۹۱۵. وزیر امور خارجه در سال ۱۹۱۶. حاکم اصفهان در سال ۱۹۱۷. وزیر مالیه در کابینه وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۹. یکی از سه مقامی که در سال ۱۹۲۰ اقدام به تنظیم قرارداد نافرجام انگلیس و ایران کرد. حاکم کرمانشاه و همدان از نوامبر ۱۹۲۰. والی فارس از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ و بار دیگر در سال ۱۹۲۹. اندکی بعد از سقوط فیروز میرزا در سال ۱۹۲۹ دستگیر و چندین ماه در جایی نزدیک تهران تحت نظر بود. بعد از آن تا زمانی که اجازه یافت به املاک و وسیعش در اطراف اصفهان بازگردد بی سروصدا در تهران زندگی می‌کرد. در سال ۱۹۰۶ به تشویق پدرش، به جهت حفظ شرافت خانوادگی، مادرش را کشت. ظاهراً به‌رغم این عمل شنیع به‌زندگی ادامه داده است. چندیار بهاروپا و از جمله به انگلستان سفر کرده است. به‌زبانهای انگلیسی و فرانسه روان صحبت

می‌کند. آدم با حسن سلوک، زیرک و باهوشی است. بدون شک ننگ دوگانه طرقداری از انگلستان و قاجاری بودنش مانع از آن بوده است که در دوران رژیم پهلوی که همچنان بر سر کار است به قدرت برسد. یک پسر در قید حیات و یک دختر دارد. شکارچی مشهوری است.

مسعودی، عباس

متولد تهران در سال ۱۸۹۵. در تهران و همچنین یک سال در فرانسه تحصیل کرده است. ذاتاً روزنامه‌نگاری حرفه‌ای است و می‌گویند شاه به او علاقه‌مند است. صاحب یکی از دو نشریه یومیه اصلی تهران به نام اطلاعات و روزنامه فرانسوی زبان ژورنال دو تهران است. این دو روزنامه در مجموع نیمه رسمی تلقی می‌شوند. در جریان ازدواج ولیعهد و سفر او به عراق، سوریه و مصر به عنوان نماینده مطبوعات او را همراهی کرد و اخبار کارهای ولیعهد را بالحنی باسمه‌ای که ایرانیان به هنگام صحبت درباره پادشاهشان مجاز به ادای آن هستند چون سیلی به سوی مطبوعات تهران سرازیر کرد. نماینده ادوار یازدهم و دوازدهم مجلس. لازم به تذکر است که حرفه روزنامه‌نگاری در ایران چندان اعتباری ندارد.

مشار، حسن (مشارالملک)

متولد حدود سال ۱۸۷۴. خدمت اداری خود را از وزارت مالیه آغاز و تا مقام یک حسابدار ترقی کرد. در سال ۱۹۱۶ به وزارت مالیه منصوب شد و بار دیگر در سال ۱۹۱۸ در کابینه میرزا حسن خان وثوق عهده‌دار این مقام بود. سپس تغییر سمت داد و تا ژوئن ۱۹۲۰ وزیر مشاور شد. در سال ۱۹۲۱ سیدضیاء او را به وزارت دربار منصوب کرد. در همین سال به نمایندگی مجلس چهارم برگزیده شد، ولی به علت مظنون بودن به توطئه علیه رضاخان پهلوی، وزیر جنگ بعدی، ناگزیر به استعفا و عزیمت به اروپا شد. در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت و در این ضمن بیگناهی او به اثبات رسید. در اوت ۱۹۲۴ به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد و در دسامبر ۱۹۲۵ استعفا داد. در نوامبر ۱۹۲۹ به سمت وزیر مالیه منصوب گردید، اما وقتی معلوم شد به علت مداخله وزیر دربار در امور مالی ادامه کارش نامعقول است در آوریل ۱۹۳۰ استعفا کرد.

باشعور و باهوش است. در زمان تصدی وزارت امور خارجه به سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان روابط دوستانه‌ای داشت و حداکثر مساعی خود را برای حل و فصل مسائل عمده به کار می‌برد. به علت بی‌شیله‌وپيله بودن و رُک‌گویی در بین بسیاری از هم‌میهنان عالی‌مقامش محبوبیتی ندارد. زبان خارجی نمی‌داند. در سال ۱۹۳۱ به مباشرت املاک سلطنتی در مازندران منصوب شد، سمتی که تا سال ۱۹۳۵ جانش را به لب رسانید. بعداً به علت عدم تمایل به واگذاری املاکش به شاه از قدرت به‌زیر افتاد و می‌گفتند در اواخر سال ۱۹۳۵ در خانه‌اش تحت نظر بود.

مشاورالملک ← مشار، حسن

مشاورالممالک ← انصاری، علیقلی

مشرف‌الدوله ← نفیسی، حسن

مشیراعظم ← اتابکی، احمد

مصدق، دکتر محمد (مصدق‌السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۸۵. خواهرزاده فرمانفرماست. بخش اعظم تحصیلاتش در رشته حقوق را در پاریس به‌تمام رسانیده و حقوق‌دان شده است. والی فارس در سال ۱۹۲۰. در ژوئن ۱۹۲۱ به‌سمت وزیر مالیه منصوب شد و از مجلس مجوز پاکسازی آن وزارتخانه را کسب کرد. به‌هر حال در طول شش ماه تصدی آن مقام نادانسته بد و خوب را به‌نابودی کشید و دست آخر تشکیلات مالیه بدتر از اولش شد و ثابت کرد که در کار اصلاحات آدم صالحی نیست. در سال ۱۹۲۲ به‌سمت والی آذربایجان منصوب گردید و در ۱۹۲۳ به‌مدت چهار ماه وزیر امور خارجه شد. در ادوار چهارم، پنجم و ششم نماینده تهران در مجلس بود. به‌خاطر مخالفت با حکومت در مجلس ششم، اقداماتی به‌عمل آمد تا از انتخاب او در دوره بعدی جلوگیری شود.

آدم عوام‌فریب و حرافی است. به‌زبان فرانسه روان صحبت می‌کند. فعلاً در تهران به‌حالت انزوا به‌سر می‌برد.

مصدق‌السلطنه ← مصدق، دکتر محمد

مظفری، حسینقلی (نصرت السلطنه)

صاحب نشان شوالیه صلیب اعظم ملکه ویکتوریا. پنجمین پسر مظفرالدین شاه است و عزیز دردانه او تلقی می‌شود. شاه در آخرین سفرش به اروپا در سال ۱۹۰۵ وی را به همراه برد. مادرش از خاندان سلطنتی نبود. مدتی در وین به تحصیل پرداخت. وقتی به ایران بازگشت همکلاس و ندیم برادرزاده‌اش مرحوم احمدشاه شد و احمدشاه بیش از سایر بستگانش به او علاقه داشت. در سال ۱۹۱۵ به سمت والی فارس منصوب شد، ولی به آبادان که رسید احضار گردید. در همین سال والی کرمان شد و تا فوریه ۱۹۱۸ در آن مقام بود. در سال ۱۹۲۰ همراه احمدشاه به لندن رفت و در قصر باکینگهام میهمان اعلیحضرت جرج پنجم بود. در مارس ۱۹۲۱ به سمت والی فارس منصوب شد. در اکتبر ۱۹۲۲ در اوضاع آشفته پس از انحلال تفنگداران جنوب ایران استعفا داد. از آن زمان در انزو بسر می‌برد و بیشتر اوقات در تهران زندگی می‌کند. علاقه زیادی به آباد کردن املاکش در ناحیه ورامین نشان می‌دهد.

با دختر مرحوم نظام السلطنه ازدواج کرده و دو پسر به نامهای مهدیقلی میرزا و معین‌الدین میرزا و یک دختر دارد. وقتی در اهواز بود شان والایی داشت و آشکارا اهمیت زیادی برای موقعیت درباری خود قایل بود. شخصاً بسیار برازنده و فرهیخته است. به زبان فرانسه صحبت می‌کند و با ادبیات فرانسه به خوبی آشناست. با اعضای سفارتخانه اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه روابط خوبی داشته و در همه اوقات نسبت به آنان میهمان‌نواز بوده است و حتی زمانی که امکان داشت این کار به ضررش تمام شود از آن روگردان نبود. در نوامبر ۱۹۳۳ در نتیجه انتشار مقاله‌ای در دیلی می‌رور در مورد خاندان قاجار، در تهران یک جنگ مطبوعاتی علیه این خاندان شروع شد و نصرت السلطنه به عنوان بزرگ خاندان قاجار مقیم تهران طی نامه‌ای به نشریات متذکر شد: عده زیادی از افراد خاندان قاجار که در ایران اقامت دارند از رژیم پهلوی راضی هستند. همسرش با خانواده شاه فعلی معاشرت دارد، اما موقعیت خودش ناجور است.

معاذ، مسعود

متولد حدود سال ۱۸۹۰. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. وارد وزارت

امور خارجه شد و در بعضی از نمایندگیهای ایران در روسیه از جمله در طرابوزان خدمت کرد. دوست نزدیک باقر کاظمی است و وقتی او در سال ۱۹۳۴ وزیر امور خارجه شد به سمت رئیس اداره دوم سیاسی (اداره امور مربوط روسیه) منصوب گردید. سرکنسول هرات در ۱۹۳۷. رئیس اداره کنسولی وزارت امور خارجه از نوامبر ۱۹۳۷. کنسول ایران در آنکارا از نوامبر ۱۹۳۸. به زبانهای روسی و فرانسه صحبت می کند.

معاون الدوله ← غفاری، حسنعلی

معتصم السلطنه ← فرخ، مهدی

معتمدی، علی

متولد حدود سال ۱۸۹۷. تقریباً در سال ۱۹۱۹ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. به عنوان دبیر در سفارتخانه های مختلف ایران در خارج خدمت کرد و در سال ۱۹۳۳ کاردار ایران در رم بود. رئیس اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه (اداره امور مربوط به بریتانیا) در سال ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵. در ژوئن ۱۹۳۶ به اداره اول سیاسی منتقل شد و ریاست آن را به عهده گرفت.

باهوش و سخت کوش است و نمونه خوبی از افراد مکتب جدید به حساب می آید. در حل و فصل امور ما در وزارت امور خارجه از خود عقل و شعور نشان می داد. رئیس اداره ثبت اسناد و املاک وابسته به وزارت عدلیه از مارس ۱۹۳۸. وقتی متین دفتری وزیر عدلیه در اکتبر ۱۹۳۹ رئیس الوزرا شد او را به عنوان منشی خصوصی به خدمت گرفت. با خواهر غلامعلی خواجه نوری ازدواج کرده است. به زبانهای فرانسه، ایتالیایی و کمی انگلیسی صحبت می کند.

معزز الدوله ← نبوی، تقی

معین الوزاره ← علا، حسین

معینی، سرلشکر احمد

متولد حدود سال ۱۸۹۹. سید است و خانواده اش در اصل رشتی هستند. پدرش در

تهران تجارت می‌کند. نخست در سال ۱۹۲۵ به‌عنوان سردسته یک عده سرباز به‌اهواز رفت. در دستگیری شیخ محمره مشارکت داشت و پس از شکست شیخ همراه واحدهای نظامی به‌شوش رفت و امنیت لازم را برای انتقال شیخ به‌تهران فراهم آورد. بعد نخست در لرستان زیردست سپهبد امیراحمدی و سپس در کهگیلویه خدمت کرد. در دسامبر ۱۹۳۰ به‌عنوان افسر فرمانده پادگان خوزستان به‌اهواز بازگشت. در سال ۱۹۳۳ به‌درجه سرتیپی و در سال ۱۹۳۸ به‌درجه سرلشکری ارتقا یافت.

پرتوان است و شخصیت نیرومندی دارد. از سال ۱۹۳۰ در امور خوزستان نقش بسیار برجسته‌ای داشته است و در اهواز از موقعیت رهبری برخوردار بود و شخصیت بسیار متنفذی محسوب می‌شد. در امر تعلیمات نفرات خود و تشکیلات تحت امرش فوق‌العاده جدی است. عملاً شاهد تعداد زیادی از جنگهای ایران بوده و به‌گوش گلوله خورده‌اش افتخار می‌کند. با افسران و نفرات زیردستش روابط بسیار خوبی دارد. در اهواز در هر کاری، چه کشوری و چه لشکری، دخالت می‌کرد. می‌گویند شاه به‌او علاقه‌مند است. یک کمیسیون بازرسی کوشید در ارتباط با فرماندهی او در سال ۱۹۳۸ پاره‌ای خلافاکاریها را علنی سازد، اما او ترتیبی داد که بیشتر یافته‌های آن کمیسیون نقش بر آب شود. در ژانویه ۱۹۳۹ به‌عنوان افسر فرمانده به‌رضائیه منتقل شد.

مفتاح، داود (مفتاح السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۷۰. دارنده نشان شوالیه اعظم سنت میکائیل و سنت جرج. خدمت اداری خود را از وزارت امور خارجه شروع کرد. در مأموریت ویژه مرحوم علاءالسلطنه در سال ۱۹۰۵ به‌لندن همراه او بود. به‌حضور پادشاه انگلستان رسید و موفق به دریافت نشان فوق‌الذکر گردید. در سال ۱۹۰۸ به‌سمت سرکنسول ایران در هند منصوب شد، ولی به‌این مأموریت نرفت. رئیس دایره امور مربوط به‌بریتانیا در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۰۹. در سال ۱۹۱۱ همراه یک هیئت ویژه برای شرکت در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت جرج پنجم به‌انگلستان رفت. در سال ۱۹۱۱ به‌سمت سرکنسول ایران در هند منصوب گردید و تا سال ۱۹۲۰ که وزیرمختار ایران در لندن شد در آن سمت بود. در سال ۱۹۲۵ به‌تهران آمد و

به سمت معاون وزارت امور خارجه منصوب گردید. وزیرمختار ایران در واشنگتن از سال ۱۹۲۶ تا آوریل ۱۹۳۰ که به علت درگیری با کارکنان سفارتخانه به ایران احضار شد.

رفتار دلپسندی دارد، ولی به لحاظ شخصیت ضعیف است. پس از سالها خدمت در خارج از کشور انطباق خود با شرایط زندگی در ایران را مشکل می یابد. به زبانهای انگلیسی و فرانسه روان صحبت می کند. در سال ۱۹۳۰ بازنشسته شد و از آن زمان به آرامی در تهران زندگی می کند و به ندرت آفتابی می شود.

مفتاح، عبدالحسین

پسر سر داود مفتاح دارنده نشان شوالیه اعظم سنت میکائیل و سنت جرج است. وابسته سفارتخانه ایران در لندن در سال ۱۹۲۵ یعنی زمانی که پدرش وزیرمختار ایران بود. مأمور گذرنامه در کویت از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵. در طول این مدت در غیبت سرکنسول ایران در دهلی به عنوان سرکنسول انجام وظیفه می کرد. در حال حاضر (۱۹۴۰) در اداره مرکزی وزارت امور خارجه خدمت می کند. عضو هیئت پذیرایی از ارل اتلون و والا حضرت شاهزاده آلیس در جریان جشنهای ازدواج ولیعهد در آوریل ۱۹۳۹.

همسر انگلیسی او در زلزله سال ۱۹۳۵ کشته شد. بعداً خواهر زن متوفایش را به همسری برگزید که از لحاظ اجتماعی کمی جاه طلب است. تا اندازه ای جنجالی و از خودراضی است و ظاهراً رفتار مؤدبانه پدرش را به ارث نبرده است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می کند.

مقدم، محمدعلی

متولد حدود سال ۱۸۸۹. در تهران تحصیل کرده است. در وزارت امور خارجه مشاغل مختلفی به عهده داشته و بیشتر در روسیه بوده است. مدتی رئیس بایگانی وزارت امور خارجه بود. رئیس کابینه وزارت امور خارجه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱. در اواخر سال ۱۹۳۳ به سمت وزیرمختار ایران به حجاز و عربستان سعودی اعزام شد. در ماه مه ۱۹۳۵ از جده عازم بیروت گردید و بلافاصله به سمت وزیرمختار ایران در ممالک بالکان منصوب شد و در بخارست اقامت گزید. ضمناً از ژانویه

۱۹۳۸ سفیر اکردیته ایران در چک و اسلواکی بود. مدیرکل وزارت امور خارجه از ژانویه ۱۹۳۹. در سفر ولیعهد به مصر از فوریه تا آوریل ۱۹۳۹ همراه او بود. رئیس تشریفات دربار از اوت ۱۹۳۹.

به زبانهای روسی، فرانسه و کمی انگلیسی صحبت می‌کند. آدم کم حرفی است و فاقد شخصیت بارز. همسر او یکی از نخستین زنانی بود که چادر را کنار گذاشت. این زن اصل و نسب روسی دارد.

مکری، مرتضی

متولد حدود سال ۱۸۸۲. افسر ارتش است. در زمان جنگ در مرز روسیه به کار جاسوسی اشتغال داشت. والی موقت خراسان از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷. سپس به سمت کمیسر مرزی سرحدات شرقی ایران منصوب شد. نایب‌الحکومه و فرمانده نظامی زابل از اول ژوئیه ۱۹۳۴. حاکم زابل از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷. در سمت اخیر دیگر فرماندهی نظامی را به عهده نداشت. والی موقت مکران از ژوئیه ۱۹۳۷ و والی از دسامبر ۱۹۳۷. در سال ۱۹۳۸ درجه سرهنگی داشت. باهوش است و وطن پرستی پر شور. خوش برخورد است و به صداقت شهرت دارد.

ملک، حاج حسین آقا

متولد حدود سال ۱۸۷۲. از زمینداران ثروتمند خراسان است و صاحب املاکی در شمیران ییلاق تابستانی تهران و مجموعه‌ای از کتب با ارزش و نسخ خطی. اکثر بربریه‌های ده‌زنگی اجاره‌دار او هستند. در سال ۱۹۱۷ در شورشهای طایفه‌ای دخالت داشت و تا اندازه‌ای مورد حمایت کنسول روسیه در مشهد قرار گرفت. به رغم اینکه در سال ۱۹۲۱ مدتی بوسیله کلنل محمدتقی زندانی شد، اما بعدها از سر بی میلی حمایت زیادی از او کرد. دشمن سرسخت رضا مهدوی (رئیس‌التجار مشهد) بشمار می‌رود. از سال ۱۹۲۰ با انگلیسیها خوب بوده است. چندبار به اروپا رفته. نایب رئیس مجلس از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰. دخترش همسر مرحوم سردار اسعد بختیاری بود و در زمان فوت او مورد سوءظن قرار گرفت. از اکتبر ۱۹۳۵ کم و بیش در تهران حبس بوده است و در ژوئن ۱۹۳۷ همه می‌گفتند شاید به علت

اینکه چشم شاه به دنبال ملک مرغوب او در مجاورت کاخ تابستانی سعدآباد یا املاک او در خراسان است زندانی می‌شود.

محقق زبان فارسی و عربی است با مختصر دانشی درباره زبان فرانسه، روسی و انگلیسی. آدم خونگرم و خوش مشرب و بسیار سخاوتمندی است. در حال حاضر تقریباً کمر شده و در عزلت بسر می‌برد.

ملک الشعرا ← بهار، محمدتقی

ملک زاده، مهدی

متولد اصفهان در سال ۱۸۸۱. پسر ارشد مرحوم ملک المتکلمین خطیب ملی است که در سال ۱۹۰۸ به دستور محمدعلی شاه به قتل رسید. در ایران و بیروت تحصیل کرده و موفق به دریافت تصدیق پزشکی از بیروت شده است. در حدود سال ۱۹۱۰ به ایران بازگشت و در مدرسه پزشکی به تدریس پرداخت. مدیر بیمارستان وزیری در سال ۱۹۲۳. نماینده مجلس در ادوار پنجم، ششم، هفتم و هشتم. می‌گویند ضد انگلیسی است. به خاطر افراط در ملی‌گرایی شهرتی بهم رسانیده است.

منتخب‌الملک ← اسفندیاری، محمدتقی

منصور، رجبعلی (منصورالملک)

متولد حدود سال ۱۸۸۸. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. خدمت خویش را از وزارت امور خارجه شروع کرد و در دایره امور مربوط به بریتانیا به کار پرداخت. بعد به دفتر محاکمات انتقال یافت و تا تصدی ریاست محاکمات اداری ترقی کرد. رئیس دایره امور مربوط به بریتانیا در سال ۱۹۱۷. معاون وزارت امور خارجه در سال ۱۹۱۹ و معاون وزیر داخله در سال ۱۹۲۰. دریافت نشان امپراتوری بریتانیا در سال ۱۹۲۰. والی آذربایجان از آوریل ۱۹۲۷ تا ژانویه ۱۹۳۱ که به سمت وزیر داخله منصوب شد. در ژانویه ۱۹۳۳ به وزارت طرق و شوارع منتقل گردید. در ژانویه ۱۹۳۶ به اتهام اختلاس و بی‌لیاقتی در انجام وظایف بازداشت شد. در اوت ۱۹۳۶ تبرئه گردید. در اوت ۱۹۳۸ به عنوان وزیر صناعت و معادن به خدمت فراخوانده شد.

ظاهرأ در زمان تصدی وزارت داخله با فروش ترفیعات اداری پول وپله ای جمع کرده است. در طول مدتی که در خدمت وزارت امور خارجه بود بارها او را برای برقراری ارتباط با ما به سفارتخانه آوردند و همیشه به نظر می رسید آدم محبوب و مهربانی است. به زبان فرانسه صحبت می کند.

منصورالسلطنه ← عدل، مصطفی

منصورالملک ← منصور، رجبعلی

مؤتمن الملک ← پیرنیا، حسین

مؤدب الدوله ← نفیسی، دکتر علی اصغر

موفق السلطنه ← نصری اسفندیاری، موسی

موقر، جلال

زندگی اجتماعی را در بوشهر با طلبگی شروع کرد. در زمان جنگ با مرحوم حسین موقر همکاری داشت و در بصره شریک او بود. پس از جمع کردن مقدار زیادی پول به خرمشهر بازگشت و با دختر موقر ازدواج کرد. نام خانوادگی پدرزن خویش را اختیار نمود. از آن زمان خود را به یکی از سرشناس ترین تجار خرمشهر مبدل کرده است. غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی از سال ۱۹۳۲، غلامحسین بایندر افسر بندر از سال ۱۹۳۶ و سایر افسران نیروی دریایی در این راه کمک بسیار زیادی به او کردند. شریک اصلی چندین شرکت صنعتی محلی از جمله برق، آب و یخ است. در سال ۱۹۳۷ در مقابل کمکهای گوناگون انحصار شرکت تخلیه کالا را کسب کرد و مشغول اعمال نفوذ برای گرفتن انحصار حمل و نقل بین خرمشهر و اهواز از طریق رودخانه کارون است. برادرزنش مجید موقر نماینده مجلس است. خیر است، کما اینکه در خرمشهر بیمارستانی ساخته است. تاجری ناقل و دسیسه گری قهار است.

مهدوی، رضا (رئیس التجار)

متولد حدود سال ۱۸۸۰. پسر مرحوم ملک التجار مشهد و پسر عموی مرحوم حاج امین الضرب است. املاک وسیعی در شیروان، سبزواری، بجنورد، مشهد، قوچان و

جاهای دیگر دارد. زمانی قبل از جنگ امتیاز حمل و نقل در جاده خاکی مشهد به باجگیران را داشت و به شدت تحت نفوذ روسها بود. چندین بار نمایندگی خراسان را در مجلس به عهده داشته است. همیشه از نظر پول نقد در مضیقه است و سابقه بدی در بانک شاهنشاهی دارد و ظاهراً یک بار سر بانک کلاه گذاشته است.

مهدب الدوله ← کاظمی، باقر

مهندس الممالک ← غفاری، جلال الدین

ناظم الملک ← عظیمی، باقر

نبوی، تقی (معزز الدوله)

متولد تهران در سال ۱۸۸۲. در سال ۱۸۹۹ به عضویت وزارت امور خارجه درآمد. کنسول ایران در باطوم در سال ۱۹۰۸. کنسول ایران در عشق آباد در سال ۱۹۱۰. کارگزار وزارت امور خارجه در مشهد در سال ۱۹۱۲. سرکنسول ایران در تفلیس از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱. سرکنسول ایران در هند. وزیر امور خارجه در کابینه سیدضیاء به مدت دو ماه. سرکنسول ایران در سوریه در سال ۱۹۳۰. وزیر مختار ایران در عراق از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲. در سال ۱۹۳۵ به ریاست شیلات دریای خزر منصوب شد. وزیر مختار ایران در بروکسل از اوت ۱۹۳۷. در اوت ۱۹۳۸ فراخوانده شد.

مردک فربهی است. به زبانهای فرانسه، روسی و انگلیسی صحبت می کند. با تیمورتاش دوست بود، اما پس از سقوط او جان به در برد. مظنون بود که به هنگام خدمت در خارج از مزایای گمرکی سوءاستفاده کرده است. آدم برازنده ای است، هر چند زیاد باهوش نیست.

نجم، ابوالقاسم

متولد تهران در سال ۱۸۹۳. پسر مرحوم نجم الملک، منجم باشی معروف است. در مدرسه سیاسی تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۱ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد. رئیس اداره محاسبات وزارتخانه از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ و همچنین از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۸. در سال ۱۹۳۰ به وزارت مالیه انتقال یافت و به سمت مدیرکل منصوب شد. معاون وزارت مالیه در سال ۱۹۳۳. در نوامبر همین

سال به سمت وزیر مختار ایران در آلمان منصوب گردید. در سال ۱۹۳۵ به پاریس منتقل شد و در اوایل سال بعد به تهران احضار گردید.

صاحب منصبی مؤدب و سخت کوش است. انتصاب و اعزام او به خارج از کشور باعث تعجب همه شد، چون به هیچ یک از زبانهای خارجی به خوبی آشنایی نداشت و از چگونگی زندگی در خارج از ایران چیزی نمی دانست.

نخجوان، احمد

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۳. پسر یک مهاجر اهل نخجوان قفقاز است. در ایران و فرانسه تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۰ وارد مدرسه دیویزیون قزاق گردید. در سال ۱۹۱۳ افسر سواره نظام شد. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ در آذربایجان، کردستان و گیلان خدمت کرد. در سال ۱۹۲۰ در قزوین به طرفداری از رضاخان برخاست و برای کودتا به او پیوست. در سال ۱۹۲۲ برای گذراندن دوره سه ساله پرواز به فرانسه اعزام گردید. در بازگشت به ایران در سال ۱۹۲۶ تمام مسیر پاریس به تهران را با هواپیمای خود کرد. فرمانده نیروی هوایی در سال ۱۹۲۷. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ سه بار از خدمت برکنار و مجدداً به کار گمارده شد. از سال ۱۹۳۳ تا پایان سال ۱۹۳۶ بار دیگر فرماندهی نیروی هوایی را به عهده داشت. بهترین خلبان ایرانی تلقی می شود. در اوایل سال ۱۹۳۷ به خدمت وزارت جنگ در آمد. از سال ۱۹۳۸ معاون وزارت جنگ بود و در واقع به علت تداوم بلاتصدی بودن سمت وزارت، وزیر جنگ محسوب می شد. کفیل وزارت جنگ در طول نیمه دوم سال ۱۹۳۸ و سراسر سال ۱۹۳۹. در حال حاضر (ژانویه ۱۹۴۰) همچنان در این سمت است، هر چند که هنوز درجه سرتیپی دارد.

به زبانهای فرانسه و روسی روان صحبت می کند. قمارباز است و هرگز در اندیشه جمع کردن پول نبوده است. هیچ گاه متهم به رشوه خواری نشده و به سیاست علاقهای ندارد. به شاه وفادار است و بسیار علاقه مند به کار هوانوردی خود.

نخجوان، امیر لشکر محمد (امیر موثق)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۲. پدرش افسر بریگاد قزاق بود. بخشی از تحصیلاتش را در مدرسه نظامی روسیه در تفلیس به اتمام رسانیده است. در

بازگشت به ایران به بریگاد قزاق پیوست. به پاس وفاداری به سردار سپه در سال ۱۹۲۲ به ریاست مدرسه نظام تهران منصوب شد. قبلاً در جنگ علیه بلشویکها و کوچک خان شرکت کرده بود. در سال ۱۹۲۸ به کفالت ستاد مشترک گمارده شد. معاون زیر جنگ از اوت ۱۹۳۴. در سال ۱۹۳۵ به درجه امیرلشکری ارتقا یافت. در آوریل ۱۹۳۶ از وظایفی که به عنوان کفیل وزارت جنگ به عهده داشت برکنار شد. آدم فربه و فوق العاده احمقی است که مقام والای خود را مدیون عادت اجرای بی چون و چرای دستورات است. هرگز نظری از خود ندارد و بنابراین هرگز به راه خطا نمی رود. اما بالاخره حماقتش باعث عصبانیت ارباب تاجدارش شد و به سادگی سقوط کرد. به زبان روسی و فرانسه صحبت می کند.

نصرالملک ← کمال هدایت، حسنعلی

نصرت السلطنه ← مظفری، حسینقلی

نصری اسفندیاری، موسی (موفق السلطنه)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۹۴. برادر اسدالله یمین اسفندیاری است. در تهران و اروپا تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۶ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد. مدتی دبیر سفارتخانه ایران در رم بود. رئیس اداره اقتصادیات وزارت امور خارجه در سال ۱۹۲۹. رئیس دایره جامعه ملل وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۲. کنسول و کاردار ایران در پاریس در سال ۱۹۳۳. اندکی پس از انتصاب به سمت کنسول ایران در مسکو در دسامبر ۱۹۳۳ برای مدت کوتاهی به عنوان کاردار به آنکارا منتقل شد. رئیس اداره کنسولی وزارت امور خارجه از مارس ۱۹۳۷. رئیس اداره کل صنعت و معادن از ژوئیه ۱۹۳۷. مدتی بعد در ماه سپتامبر ۱۹۳۷ به علت بی نظمی در کارخانه ابریشم چالوس که در واقع مربوط به سلفش جهانبانی بود از کار برکنار شد. مدیر کل اداری وزارت امور خارجه از دسامبر ۱۹۳۷. وزیرمختار ایران در بغداد از اوت ۱۹۳۸.

به زبانهای انگلیسی و ایتالیایی صحبت می کند. مرد جوان خوش مشربی است. خیلی زود ازدواج کرده و پسری دارد که قهرمان تنیس است.

نظام السلطنه ← خواجه نوری، غلامعلی

نظام قراگزلو، حسینقلی (امیر نظام)

متولد سال ۱۸۸۳. پسر ارشد مرحوم امیر نظام است. از خانواده قراگزلوهای همدان و برادرزاده مرحوم نایب السلطنه ناصرالملک است. در انگلستان و اتریش تحصیل کرده است. دوره آکادمی نظامی را در وین گذرانید و رسماً به مدت سه سال در هنگ پیاده نظام اتریش خدمت کرد. املاک گسترده‌ای در ناحیه همدان از پدرش به ارث برده، ولی به علت عدم حضور در ایران و اقامت در اروپا از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ رو به خرابی نهاد. در سال ۱۹۱۹ و ثوق الدوله او را به حکومت کرمانشاه منصوب کرد و در آنجا به واسطه درستی و صداقت بسیار وجیه‌المله بود. در زمان کودتای ۱۹۲۱ به علت ثروتمند بودن زندانی شد و مجبور گردید برای آزادیش بیست هزار تومان بپردازد. در مدت اقامت در اروپا باخت سنگینی در مونت کارلو و دوویل کرد. در سال ۱۹۲۸ تیمورتاش او را در اروپا ملاقات نمود و ترغیبش کرد به ایران بازگردد و در نتیجه در سال ۱۹۲۹ به ایران آمد. در مارس ۱۹۲۹ به سمت رئیس کل تشریفات دربار منصوب شد. در مارس ۱۹۳۰ برای یک کار خصوصی مربوط به شاه به اروپا فرستاده شد و در اواخر دسامبر بازگشت. شهرتش به صداقت باعث شد که از عواقب سقوط دوستش تیمورتاش در امان بماند. در سال ۱۹۳۵ موفق به کسب مرخصی از وظایف درباری خود و عزیمت به اروپا جهت معالجه شد. در سال ۱۹۳۶ بازگشت. رئیس کل تشریفات خارجی دربار در سال ۱۹۳۸. در آوریل ۱۹۳۹ به علت تندخویی شاه طی مراسم ازدواج ولیعهد از خدمت مرخص گردید و از آن زمان در ملک خود در کیوترآهنگ، نزدیک همدان، استراحت می‌کند.

مردی فوق‌العاده خوش‌مشرب و دوست‌داشتنی است و بیش از آنچه می‌نماید با فرهنگ اروپایی آشنایی دارد. بهترین نمونه یک ایرانی تحصیلکرده است و به درستی و صداقت شهرت دارد. به زبانهای فرانسه، آلمانی و انگلیسی روان صحبت می‌کند.

نفیسی، حسن (مشرف الدوله)

متولد تهران در سال ۱۸۹۶. بعضی مواقع دکتر مشرف نفیسی خوانده می‌شود. سومین پسر مرحوم ناظم‌الاطباء است. پس از تحصیل در ایران در سال ۱۹۰۹ به فرانسه رفت و از مدرسه هانری چهارم فارغ‌التحصیل گردید. در سال ۱۹۱۴ به ایران بازگشت و به عضویت وزارت مالیه درآمد. تا سال ۱۹۲۱ که به سمت رئیس

اداره بازرسی بلدیة تهران منصوب شد کارمند آن وزارتخانه بود. در سال ۱۹۲۲ به فرانسه رفت و به مدت دو سال در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. موفق به دریافت درجه دکتری در رشته حقوق از دانشگاه پاریس و دیپلم از مدرسه علوم سیاسی شد. به وزارت مالیه بازگشت و از سال ۱۹۲۵ به مدت دو سال در آن وزارتخانه خدمت کرد. معاون مدعی العموم محکمه استیناف در سال ۱۹۲۷ و رئیس محکمه تجارت در سال ۱۹۲۸. در سال ۱۹۲۸ به عنوان مشاور حقوقی به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد. در سال ۱۹۲۵ اقدام به تأسیس دارالوکاله کرد، ولی همچنان وکالت شرکت نفت را به عهده داشت. صاحب یکی از بهترین دارالوکاله های تهران است. بار دیگر در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ به لندن سفر کرد. در سال ۱۹۳۱ دختر امین الدوله را به همسری گرفت. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می کند. آدم خیلی فهمیده ای است و اطلاعات جامعی درباره قوانین ایران و فرانسه دارد. در مواقع مختلف از نظر مسایل حقوقی کمکهای زیادی به سفارتخانه ما کرده است.

نفیسی، دکتر علی اصغر (مؤدب الدوله)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۷۵. در حال حاضر خود را دکتر مؤدب نفیسی می خواند. پسر ارشد مرحوم دکتر ناظم الاطباء حکیم باشی دربار قاجار است. در تهران درس خواند و سپس برای تحصیل در رشته پزشکی به بلژیک و فرانسه رفت. از مدرسه پزشکی ارتش در لیون مدرک طبابت گرفت. در سال ۱۸۹۷ به ایران بازگشت و مطب خصوصی باز کرد. در سال ۱۹۰۲ به مدرسه پزشکی پاریس رفت و دو سال دیگر در آنجا به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۰۴ مجدداً در تهران به طبابت پرداخت و بیماران زیادی داشت. در سال ۱۹۰۷ به عضویت انجمن بلدیة برگزیده شد. رئیس اداره صحتیه در سال ۱۹۲۱. پزشک مخصوص و معلم ولیعهد در سال ۱۹۲۷. در سال ۱۹۳۱ که ولیعهد برای تحصیل به اروپا رفت همراه او بود. در سال ۱۹۳۶ با ولیعهد از سوئیس بازگشت و در حال حاضر عنوان او «پیشکار ولیعهد» است. برای ازدواج ولیعهد همراه او به مصر رفت و از فوریه تا آوریل ۱۹۲۹ در مصر بود. پیش از آن به عنوان عضو هیئت اعزامی جهت نامزدی ولیعهد با شاهزاده فوزیه به مصر عزیمت کرده بود. در همین زمان موفق به دریافت نشان اسماعیل از ملک فاروق شد. مردی است بسیار قابل احترام و شریف.

نقیسی، سعید

متولد تهران در سال ۱۸۹۵. دومین پسر مرحوم ناظم‌الاطباء است. در ایران و فرانسه تحصیل کرده است. در سال ۱۹۱۱ به تهران بازگشت و در وزارت داخله مشغول خدمت شد. در سال ۱۹۱۶ به وزارت فواید عامه منتقل گردید و تا سال ۱۹۲۷ سمتهای مختلفی در آن وزارتخانه به عهده داشت. از آن زمان به تدریس زبان و ادبیات فارسی در مدارس گوناگون پرداخته است. ضمناً در زمینه روزنامه‌نگاری کارهای زیادی برای روزنامه‌های اطلاعات و ژورنال دو تهران انجام می‌دهد. در تهیه نخستین فیلم فارسی هم مشارکت داشت. به عنوان یک نویسنده شهرت زیادی دارد. مؤلف کتاب احوال و اشعار رودکی و فرهنگ فرانسه به فارسی است. به هنگام لغو امتیاز داری بعضی مقالات ضدانگلیسی در روزنامه‌ها می‌نوشت. درباره زبان پهلوی دانش زیادی دارد. عضو فرهنگستان ایران است.

نورزاد، غلامرضا

متولد تهران در حدود سال ۱۸۸۰. در تهران تحصیل کرده است. در سال ۱۹۰۵ وارد خدمت در وزارت امور خارجه شد و سمتهای کنسولی مختلفی را در روسیه به عهده داشت. دبیراول سفارتخانه ایران در مسکو در سال ۱۹۲۲. کنسول ایران در مسکو در سال ۱۹۲۴. سپس به مقام کاردار ایران در مسکو ارتقا یافت. رئیس یکی از دوایر وزارت امور خارجه در سال ۱۹۲۹. سرکنسول ایران در دهلی در سال ۱۹۳۳. رئیس اداره کنسولی وزارت امور خارجه از نوامبر ۱۹۳۸. به زبانهای فرانسه و روسی و تا حدی انگلیسی صحبت می‌کند. نسبتاً آدم روده‌درازی است، ولی کاملاً بی‌آزار است.

نوری اسفندیاری، فتح‌الله

متولد حدود سال ۱۸۹۵. دومین پسر حسن اسفندیاری - محتشم‌السلطنه است. در سوئیس و فرانسه تحصیل کرده است. دبیر دوم سفارتخانه ایران در لندن از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۴. معاون اداره سوم سیاسی (اداره مربوط به امور بریتانیای کبیر) در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۲۵. دبیراول سفارتخانه ایران در واشنگتن از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹. کنسول ایران در پاریس از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰. کنسول و کاردار ایران در لندن از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۱ و مسئول نمایشگاه ایران در لندن به هنگام برگزاری آن.

رئیس اداره اقتصادیات در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۲. از مارس تا دسامبر ۱۹۳۲ بار دیگر به سمت کاردار ایران در لندن منصوب شد. رئیس دایره عهود در وزارت امور خارجه در سال ۱۹۳۴. ضمناً در دایره گذرنامه هم خدمت می‌کرد. به مدت سه ماه قبل از پایان سال ۱۹۳۵ در مأموریتی به منظور حل اختلاف مرزی در بغداد بود، ولی موفقیت زیادی به دست نیاورد. رئیس تشریفات از ماه مه ۱۹۳۶ تا دسامبر ۱۹۳۷. سرپرست بیمه دولتی «ایران» در سال ۱۹۳۸.

با یک زن فرانسوی ازدواج کرده است. به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. با وجدان و مددکار است. نمونه عالی یک مقام رسمی است. چون که پشت هم اندازی پدرش را به ارث نبرده، باعث دلسردی او شده است.

نیرالملک ← هدایت، رضاقلی

نیک پی، احمد (مفخم الملک)

متولد اصفهان در سال ۱۸۸۰. در مدرسه انجمن مبلغان کلیسا در اصفهان تحصیل کرده است. در سال ۱۹۳۰ به ارتش پیوست و در اصفهان، شیراز و بوشهر خدمت کرد. نایب الحکومه اصفهان در سال ۱۹۱۵ و همچنین از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۷. رئیس اداره مالیه اصفهان از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰. می‌گویند در این مدت پول زیادی اختلاس کرده است. در حکومت سیدضیاء دستگیر شد و بعد به اروپا گریخت. در سال ۱۹۱۴ به ایران بازگشت و مقداری از مجموع پولی را که در اصفهان اختلاس کرده بود به دولت پس داد. حاکم بنادر خلیج فارس در سال ۱۹۲۶. حاکم کردستان در سال ۱۹۲۹. حاکم مازندران از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴.

به زبانهای انگلیسی و فرانسه صحبت می‌کند. آدم خوش برخوردی است. وقتی سرهنگ هیگ سرکنسول اصفهان بود نظر خوشی نسبت به او داشت.

والی پشتکوه ← پشتکوه، غلامرضا

وئوق، حسن (وئوق السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۶۸. دارای نشان شوالیه حمام. کار اداری خود را از وزارت مالیه شروع کرد. در ادوار اول و دوم به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در سال

۱۹۰۹ به عضویت هیئت مدیره موقت که پس از خلع محمدعلی شاه زمام امور کشور را در دست داشت برگزیده شد. اولین سمت او در کابینه انتصاب به وزارت عدلیه در اکتبر ۱۹۰۹ بود. در ماه بعد وزیر مالیه شد، ولی در ماه ژوئیه ۱۹۱۰ استعفا داد. در ژوئیه ۱۹۱۱ به سمت وزیر امور خارجه منصوب گردید. در ژانویه ۱۹۱۳ بار دیگر وزیر امور خارجه شد و در ژوئن همین سال به اروپا رفت. وزیر امور خارجه از ژوئیه تا اوت ۱۹۱۴ و وزیر مالیه از اوت تا دسامبر ۱۹۱۵. رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه از اوت ۱۹۱۶ تا ماه مه ۱۹۱۷. نخست وزیر و وزیر داخله از اوت ۱۹۱۸ تا ژوئن ۱۹۲۰. مذاکره در مورد پیمان ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را به عهده داشت. در ژوئن ۱۹۲۰ به اروپا سفر کرد و تا اوایل سال ۱۹۲۶ به ایران بازنگشت. در ژوئن ۱۹۲۶ به سمت وزیر مالیه منصوب شد، اما در ماه نوامبر استعفا داد تا کرسی خود را در مجلس اشغال کند. نماینده تهران در دوره هفتم مجلس از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰. رئیس فرهنگستان جدید برای اصلاح زبان فارسی از دسامبر ۱۹۳۵.

مرد بسیار باشخصیت و قابل است. به خاطر پیمان ۱۹۱۹ انگلیس و ایران وجهه خود را از دست داد، اما بعد از دفاع ماهرانه و قانع کننده از اقدام خود در زمان رئیس الوزرای از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ از تریبون مجلس تا حد زیادی اعتبار خویش را بازیافت. هنوز هم معدودی با او سخت دشمن هستند و ظاهراً نمی گذارند مورد لطف شاه قرار گیرد. گهگاه برای تصدی مشاغل خارج از کشور اسمی از او برده می شود، ولی ظاهراً ترجیح می دهد در تهران زندگی آرامی داشته باشد. به زبان فرانسه روان صحبت می کند و کمی هم انگلیسی می داند.

وثوق السلطنه ← دادور، مهدی

وثوق السلطنه ← وثوق، حسن

وثیقی، صادق

خانواده اش اهل مازندران هستند، ولی خود او در سال ۱۸۹۸ در تبریز به دنیا آمده است. تا قبل از تأسیس وزارت بازرگانی و وزارت صنعت و معادن از دو اداره کل تجارت و اداره کل صنعت، سالها در خدمت آن دو اداره بود. معاون وزیر بازرگانی تا آوریل ۱۹۳۸. کفیل وزارت بازرگانی پس از برکناری حسین علا. بارها به اروپا سفر کرده است که از آن میان می توان به سفر او در سال ۱۹۳۵ به آلمان برای مذاکره

در مورد قرارداد تهاتری اشاره کرد و همچنین به سفرش به مسکو در سال ۱۹۳۹ زمانی که موضوع تجدید موافقتنامه بازرگانی ایران و روسیه مطرح بود. در مدرسه پلی تکنیک تهران (دارالفنون) تحصیل کرده است. به زبانهای فرانسه و انگلیسی صحبت می کند.

وکیل، علی

متولد تبریز در حدود سال ۱۸۹۷. کار خود را به عنوان تاجر فرش و صادرکننده کالا شروع کرد. تنها نماینده حب حیات دکتر راس بود و از قبل آن سود کلانی به دست آورد. سینما سپه را او در تهران دایر کرده است. نمایندگی بعضی از کالاهای آمریکایی همچنان در دست اوست. نماینده تهران در دوره دهم مجلس. عضو شورای بلدیۀ تهران. مدیر کمپانی «سانترال» که اتومبیل و غیره وارد می کند. آدم فعالی است. دست پرورده مرحوم داور وزیر مالیه و عدلیه است.

هدایت، رضاقلی (نیرالملک)

متولد تهران در حدود سال ۱۸۷۰. پسر ارشد مرحوم جعفرقلی خان نیرالملک و برادر مرحوم مخبرالدوله است. صاحب نشان شوالیه اعظم امپراتوری هند. در مدرسه دارالفنون تهران تحصیل کرده است. خدمت در وزارت معارف از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۲۰. مدیرکل وزارت معارف از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱. وزیر معارف در کابینه سیدضیاء در سال ۱۹۲۱. در سال ۱۹۲۲ بار دیگر عهده دار این مقام بود. عضو دیوان عالی تمیز در سال ۱۹۲۷. کفیل دیوان عالی تمیز از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴ و رئیس دیوان عالی تمیز از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ که به خاطر ناخشنودی رضاشاه از نحوه محاکمات مربوط به سوءاستفاده اعضای وزارت طرق و شوارع ناگزیر به کناره گیری شد. عضو هیئت مدیره بانک ملی ایران از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲. پیرمرد نجیب زاده بسیار محترم و سرشناسی است که بدون تردید از رهاکردن سمتی حساس که وظیفه آن اجرای بدون چون و چرای قضاوتهایی بود که شاه از او می خواست خوشحال بوده است.

هدایت، عزت الله

پسر مرحوم صنیع الدوله است که در حدود سال ۱۹۰۸ در آشوبهای مشروطه در

تهران به قتل رسید. در آلمان در رشته مهندسی راه تحصیل کرده است. عضو سفارتخانه ایران در برلین از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳. خدمت در وزارت فواید عامه در سال ۱۹۲۵. تقریباً در همین سال به ریاست ساختمان راه آهن منصوب شد. در طرحهای مهندسی گوناگونی در تهران مشارکت داشت و همین طور در کارخانه ریستدگی. مدیر بندر پهلوی در سال ۱۹۳۰. در فوریه ۱۹۳۶ دستگیر و به اتهام مشارکت در خلافتکاریهای وزارت طرق و شوارع محاکمه و در پاییز به شش ماه زندان و پرداخت جریمه محکوم شد.

آدم باهوش و بانزاکتی است. به زبانهای فرانسه و آلمانی صحبت می کند. مادرش دختر مظفرالدین شاه بود.

هدایت، مهد یقلی (مخبر السلطنه)

متولد حدود سال ۱۸۶۵. در جوانی چندین سال در آلمان بود. در سال ۱۸۹۶ به سمت پیشخدمت خاص دربار منصوب شد. در سفر اتابک اعظم به دور دنیا در سال ۱۹۰۳ او را همراهی کرد و سپس برای زیارت به مکه رفت. در سال ۱۹۰۴ به تهران بازگشت و به ریاست مدرسه نظامی ناصری منصوب گردید. در مارس ۱۹۰۷ به سمت وزیر علوم و در اکتبر ۱۹۰۷ به سمت وزیر عدلیه منصوب شد. در ۱۹۰۸ والی آذربایجان گردید، ولی در ژوئن ۱۹۰۸ به برلین رفت. در اوت ۱۹۰۹ بازگشت و مجدداً به کار والیگری آذربایجان پرداخت و تا سال ۱۹۱۱ که بار دیگر عازم اروپا شد در آن مقام بود. در این دوران روابط بسیار بدی با سفارتخانه روسیه در تهران داشت. در دسامبر ۱۹۱۱ به ایران بازگشت. والی فارس از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۵. در زمان جنگ با آلمانها همدلی داشت و در فارس محرمانه به مأموران آلمانی کمک می کرد. در نوامبر ۱۹۱۷ و بار دیگر در ژانویه ۱۹۱۸ به سمت وزیر عدلیه منصوب شد. در آوریل ۱۹۱۸ وزیر داخله گردید و به شورش جنگلیها علیه حکومت مرکزی کمک کرد و در ضمن از موقعیت خود برای تبلیغات در میان افراد تفنگداران جنوب استفاده نمود که منجر به بروز پاره ای نارضایتیها شد. از ژوئیه تا نوامبر ۱۹۲۰ وزیر مالیه و از مارس تا ژوئیه ۱۹۲۳ وزیر فواید عامه بود. در دوره پنجم مجلس از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ به نمایندگی برگزیده شد. وزیر فواید عامه از ژوئن ۱۹۲۶. در آوریل ۱۹۲۷ به سمت رئیس دیوان عالی تمیز منصوب و در ژوئن ۱۹۲۷ رئیس الوزرا شد. در ضمن تصدی مقام رئیس الوزرای چندبار سمت

وزارت عدلیه را نیز به عهده گرفت.

به زبانهای آلمانی، فرانسه و تا حدی انگلیسی صحبت می‌کند. آدم باهوش و کتاب‌خوانده‌ای است. نفرت او از روسیه در زمان جنگ باعث گرایشش به آلمان شد و در نتیجه اکثر مواقع نسبت به بریتانیای کبیر دشمنی می‌ورزید. در سالهای اخیر رفتار دوستانه‌تری داشته است و سعی می‌کند از دسیسه‌های سیاسی دوری گیرند. در مقام رئیس‌الوزرای کاری بجز اجرای سیاستی که تیمورتاش به او دیکته می‌کرد از دستش ساخته نبود. به کشیدن تریاک معتاد است و از نظر ذهنی و بدنی روز به روز ناتوان‌تر می‌شود. کابینه هدایت تا سپتامبر ۱۹۳۳ که شاه دستور استعفای آن را داد بر سر کار بود. سپس به سمت والی خراسان منصوب گردید، ولی موفق شد به بهانه پیری و مسائل خصوصی عذر بنخواهد. بنابراین به مشهد نرفت و در دسامبر ۱۹۳۳ والی دیگری برای خراسان تعیین شد.

هژیو، عبدالحسین

متولد حدود سال ۱۸۹۵. پسر یک فدایی اوایل مشروطیت است که از عوامل تقی‌زاده محسوب می‌شد. در سال ۱۹۳۰ کارمند تقی‌زاده در وزارت طرق و شوارع بود و در سال بعد با همین وزیر به وزارت مالیه رفت. بازرس دولت در بانک ملی. به لطف داور مصدر مشاغل نان و آبدار گوناگونی شد، از جمله مدیریت شرکت انحصاری قماش و از همه مهمتر ریاست کمیسیون کنترل ارز. در تابستان ۱۹۳۷ سمت ریاست کمیسیون ارز را رها کرد و به عنوان عضو کمیسیون خرید ماشین‌آلات برای شرکت انحصاری قماش به اروپا رفت. رئیس بانک فلاحتی و صنعتی سهامی از اوت ۱۹۳۸. آدم جدی و مبتکری است. سابقاً مترجم و منشی سرکنسول روسیه بوده است.

همایون جاه، محمدعلی

متولد حدود سال ۱۸۸۸. فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی ایران است. قاضی اداره محاکمات وزارت امور خارجه از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵. تصدی سمتهای مختلفی را در وزارت امور خارجه به عهده داشت که مهمترین آن ریاست اداره استخدام از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ بود. در سال ۱۹۳۵ به عنوان کنسول به پاریس اعزام شد، سمتی که بخصوص به علت ناکافی بودن دانش زبان فرانسه او صلاحیت احراز آن را نداشت.

آدم فربه‌ای است با نشانه‌هایی از هوش مختصر. انتصاب او به سمتی در خارج از کشور اسباب مضحکه در تهران گردید و آن را فقط می‌شد پاداش رابطه‌اش با کاظمی وزیر امور خارجه بعدی تلقی کرد.

یاسایی، عبدالله

متولد یزد در حدود سال ۱۸۸۰. وارد خدمت در وزارت عدلیه شد و سالها در سمنان به کار قضاوت پرداخت. در ادوار پنجم، ششم، هفتم و هشتم به نمایندگی مجلس برگزیده شد. رئیس اداره کل تجارت در سال ۱۹۳۱. در سال ۱۹۳۳ به دنبال سقوط تیمورتاش که سمتش را مدیون او بود از کار برکنار شد. خبر دیگری از او در دست نیست.

باهوش و پرکار است. حداکثر کوشش خود را برای دست‌وپنجه نرم کردن با مشکلات ناشی از تجارت انحصاری به کار گرفت. با دعای بریتانیا برای احراز سهم منصفانه‌ای در تجارت با ایران برخورد عادلانه‌ای کرد.

یزدان پناه، مرتضی

متولد حدود سال ۱۸۹۱. پسر میرزا علی اکبر، دکاندار خرده‌پای ده سردشت است. در سال ۱۹۰۷ وارد مدرسه بریگاد قزاق گردید. در سال ۱۹۱۲ افسر شد. در طرفداری از روسها احساسات زیادی به خرج داد و در نتیجه به سرعت ترفیع گرفت. در سال ۱۹۱۹ به درجه سرهنگ دومی و در سال ۱۹۲۰ به سرهنگی ارتقا یافت. در تمام طول خدمتش دوست صمیمی رضاخان بود و در حرکت قشون به تهران در فوریه ۱۹۲۱ که منجر به کودتا شد همراه او بود. به درجه سرتیپی ارتقا یافت و فرماندهی لشکر مرکز به او محول گردید. در ژوئیه ۱۹۲۷ از چشم شاه افتاد و به دلیل نامعلومی مدت کوتاهی زندانی شد. هر بدگمانی که در مورد او وجود داشت ظاهراً بی اهمیت بود، چون که خیلی زود آزاد شد. در پاییز ۱۹۲۸ به سمت بازرس ارتش تعیین گردید و سال بعد فرماندهی ژاندارمری را به عهده گرفت. اما در سال ۱۹۳۰ سمتش به دیگری داده شد و بدون داشتن سمت مهم دیگری آن مقام را ترک گفت. تا سال ۱۹۲۷ همیشه به عنوان طرفدار بسیار وفادار رضاشاه تلقی می‌شد، ولی به نظر می‌رسد از زمان دستگیری بدون دلیلش در سال ۱۹۲۷ اعتمادش از شاه سلب شده باشد.

فعال، باهوش، جاه طلب، خشک و منضبط است. اطلاعات نظامی و معلومات عمومی او بسیار محدود است، اما مشتاق یادگیری است. در بین افراد نظامی محبوبیت ندارد، ولی از او می ترسند و احترامش را دارند. از خارجیهها دوری می گزیند و از مخالفان سرسخت دخالت بیگانگان در ایران است. هر اتفاقی برای رضاشاه بیفتد، احتمالاً بار دیگر متقدم خواهد بود. به زبان روسی صحبت می کند. بازرس کل نیروی پیاده در سال ۱۹۳۲. فرمانده مدرسه نظام تهران در سال ۱۹۳۳.

یمین الممالک ← اسفندیاری، اسدالله

وفیات

افراد مشروحه زیر که شرح حالشان در فهرست سال ۱۹۳۸ آمده است فوت کرده اند:

۱- عبدالحسین فرمانفرما.

۲- ابوالحسن پیرنیا.

نمایه

آبادان ۹۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳،	آفیسر، اف. کیث ۲۳۰
۳۳۶، ۳۳۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۲،	آقاخان اول = حسن علی شاه ۲۳۵
۳۹۶، ۳۹۷	آقاخان چهارم = کریم آقاخان ۲۳۵
آتاتورک ۲۷	آقاخان دوم = علی شاه ۲۳۵ تا ۲۳۷
آتن ۷۸، ۲۲۶، ۳۷۶	آقاخان سوم = سلطان محمدشاه ۲۳۵
آتیکا ۲۸۸	آکسفورد (دانشگاه) ۱۵، ۱۸، ۷۹، ۲۰۰،
آدریاتیک (دریا) ۲۹۵	۲۱۲، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۹۹، ۳۵۰،
آدنه ۲۴۶	۳۶۱، ۳۶۶، ۳۹۵
آدیس آبابا ۸۵	آکسفورد (شهر) ۲۱، ۵۷، ۲۰۰، ۳۱۰، ۳۵۴
آذربایجان (ایران) ۸، ۱۷۱، ۲۴۶، ۲۵۱،	آلبانی ۱۳۱، ۲۹۳
۳۹۸	آلبنی، پرنسس آلیس ← اتلون
آذربایجان (جمهوری) ۱۵۲	آلزاس ۲۹۳
آراسته، نادر ۳۹۱	آلسولز (کالج) ۷۹
آرژانتین ۳۶۸	آلمان ۸، ۹، ۱۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۶ تا ۴۹،
آرنولد، هنری ۳۰۸	۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۷۰،
آزیرن، ا.و. ۲۴۹	۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۵ تا ۹۰،
آسیای صغیر ۳۶، ۱۱۹	۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵ تا ۱۰۸، ۱۱۰،
آسوشیتدپرس ۲۱۳	۱۱۲ تا ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵،
آفریقا ۶۸، ۸۰، ۱۴۳، ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۱۴،	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳،
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۵۲، ۳۵۶،	۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۳،
۳۹۹، ۳۶۴	۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۵،
آفریقای جنوبی ۶۷، ۱۱۰، ۲۲۷، ۲۵۷، ۳۵۵،	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۹۳،
آفریقای شمالی ۲۲۸	۲۹۴، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۶۱،

۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۸۹، احمدشاه ۳۹۰	
۳۹۲	احمدی، احمد ۳۶۳
آمریکا ← ایالات متحد آمریکا	اخوان، احمد ۲۸۸
آمریکای جنوبی ۳۴، ۸۳، ۳۰۰	اخوان، حاج علی اکبر ۲۸۸
آمریکای شمالی ۸۳، ۲۵۰	ادموندز، سی. جی. ۲۲
آموزگار، کوروس ۳۲۶	ادوارد سوم ۳۱۷
آناتولی ۳۵	ادوارد هشتم ۳۲۸
آنتاریو (شهر) ۵۰	ادی، نلسون ۳۴۱
آندروود، سرهنگ دوم هربرت جان ۲۸، ۴۶	ادینبورگ ۱۹۸
آنکارا ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۶۷، ۳۱۹	ادینبورو (آکادمی) ۳۵۰
آهی، مجید ۱۹۳	اردلان، امان الله ۳۲۹
	اردن ۲۲، ۵۴، ۸۷
ابتهاج، ابوالحسن ۲۱۷	اردن (رود) ۹۸
ابتهاج، غلامحسین ۳۵۹	ارسکین، تامس ۲۲
ابن سعود ۱۲، ۲۸، ۳۱، ۳۷، ۴۹، ۵۵، ۳۱۱	ارسکین، ویولت ۲۲
۳۲۳، ۳۳۴	اعلم، مظفر ۲۸
ابوالحسن خان، میرزا ۱۶۰	ارفع، سرتیپ ابراهیم ۲۴۰
ابوکیر ۳۰۵	ارکرت، سر رابرت ۱۴۴، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۸۳
اپامینداس ۲۸۹	۳۴۶، ۲۸۷
اپستاین، الیا هو ۱۱۰، ۱۱۱	اروپا ۴۰، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۸
اتحاد جماهیر سوسیالیستی ← روسیه	۱۲۶، ۱۴۰، ۲۰۸، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۹
اتحاد شوروی ← روسیه	۳۲۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۹۰
اتروریا ۳۶	ارتره ۸۵
اتریش ۴۴، ۱۱۰، ۱۱۹	اژه (دریا) ۱۱۹، ۳۶۰
اتل ۵۱	اسپانیا ۳۶، ۵۴، ۷۷، ۱۰۰، ۲۱۵، ۳۰۵
اتلون = پرنسس آلیس آلبنی ۳۷، ۱۹۶، ۳۱۱	اسپرینگ رایس، سر سسیل ۲۵۲، ۲۳۲
اتلون، کنت ۳۷، ۱۹۶	اسپکتیتور (نشریه) ۳۳۲
اتیوپی ۱۲، ۸۵	اسپلیت (بندر) ۲۹۵

اسپیرز، سر لشکر سر ادوارد ۲۶۳	استیل، سر ریچارد ۱۶۸
اسپیرز، ای. ل. ۳۲۷	استیمسون، هنری لوئیس ۷۹
استارک، فریا مادلین ۹۸، ۹۲	استیوارت، اندرو چارلز ۳۳۶
استالین ۸، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۵۳ تا ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۹۵، ۲۹۹	استیوارت، خانم ۳۳۶
۳۰۵، ۳۰۷ تا ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۳	استیونز ۱۱۹
۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۷۳	استیونز، راجرز ۳۸۱
۳۷۷	اسرائیل ۱۱۰، ۳۵۶
استالینگراد ۱۵۴، ۲۴۲، ۳۱۲	اسفردلوف، میخائیلوویچ ۳۷۸
استالینوگورسک ۱۶۵	اسفردلوفسک = یکاترین بورگ (شهر) ۳۷۸
استانبول (شهر) ۲۲، ۱۱۰، ۱۶۰، ۳۷۵	اسفندیاری ۱۹۳
استتینیوس، ادوارد ۳۷۴، ۳۷۵	اسقف اعظم یورک ← گاربت
استراپارولا، جنووان فرانسکو ۱۵۴، ۱۵۵	اسکات ۱۰۳
استراتر، جان ۲۸۴	اسکات، سر دیوید ۱۴۴، ۲۱۰
استرازی، سرگرد ۲۹۳	اسکاتلند ۳۷، ۴۶، ۸۰، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۹۳
استراليا ۶۵، ۸۰، ۱۳۹، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۴	۳۹۵
۱۹۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۷۵	اسکرین، سر کلرمونت ۱۳۳، ۱۸۱، ۱۸۲
۳۹۳، ۳۶۶، ۳۱۸	۲۶۵
استرخان ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۴	اسکس (شهر) ۳۳۸، ۳۸۴
استریک (شرکت) ۳۸۵	اسکندریه ۶۶، ۲۰۰
استندلی، دریا سالار ویلیام ۲۵۴	اسکوائر، سر جایلز ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۶
استرنج، الیز ۲۳۷	۲۰۵
استرنج، سر ویلیام ۲۳۷	اسکوائر، خانم ۱۵۰
استکهلم ۵۶، ۶۹، ۹۶	اسکویی، حاج عبدالرزاق ۱۱۴
استودیو (مجله) ۳۵۰	اسلاتر، ویلیام ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۱۹
استورس، سر رونالد ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷	اسلام آباد ۱۶
استون هیوربرد، سر هیو ۳۷۶	اسمارت ۹۷
استونی ۱۷۶، ۲۵۵	اسمارت، خانم ۹۷
	اسماعیل پاشا ۲۸۶

السويدى، توفيق ۲۳	اسماعيليه (فرقه) ۲۳۵
السويدى، يوسف ۲۳	اسموتس، مارشال كريستين ۲۵۷
العلمين ۲۰۰	اسمولنى ۲۸۶
الكساندر، ژنرال ۲۱۸	اسميرنوف، آندره يى ۱۰۵، ۱۱۶، ۲۱۲
الكساندر، فيلد مارشال ۲۹۲	۲۴۸، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۱۳
الكساندر اول ۱۶۶	اسميرنوف، خانم ۱۸۷
الكساندر ششم (پاپ) ۳۴۳	اسميت، آرتور ليونل ۱۳۸، ۷۳، ۷۰
الكويت، ل.م. ۲۴۶	اسميت، ا.اف. ليونل ۳۷۰، ۳۵۰
الگار، ادوارد ۳۸۴	اسميت، سر آرتور ۳۴۵
الينگهام، مارجرى ۳۳۸	اسنودگرس ۲۷۴
اليوت، سرهنگ والتر ۳۷۳، ۳۹۳، ۳۹۴	اشبى، پرفسور اريك ۳۹۶
اليوت، تى.اس. ۱۷۳	اشفورد، ديزى ۲۶۳
اليوير، لارنس ۲۴۵	اشكودا (شرکت) ۶۷، ۱۷۱
اليوت، ماري آن كراس جرج ۲۴۱	اشمند ۵۱
اليزه (كاخ) ۲۳	اصفهان ۹، ۳۳، ۳۴، ۵۳، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۱
امرى، جان ۲۲۱، ۲۲۲	۹۲، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۲۷
امرى، لئوپولد ۱۹۴	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۲
اميراحمدى، سهيده احمد ۱۱۷، ۲۲۵، ۳۳۰	۲۹۴، ۳۱۹، ۳۹۸، ۳۹۹
امير سليمانى، توران ۱۲۳	اطلس (اقيانوس) ۳۳۸
امين الحسينى، حاج محمد = مفتى	افخمى، سرگرد ۲۴۰
بيت المقدس ۱۰۹، ۱۱۱	افغانستان ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۸۸، ۹۳، ۱۱۴
امينى، على ۲۰۵	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲، ۲۵۲، ۳۵۹
انتظام، نصرالله ۲۷۱، ۳۷۲	۳۶۳
اندرس، ژنرال ولاديسلا ۱۴۳، ۱۴۷	اقبال، خسرو ۲۰۳
اندرىدى، كنستانتين ۹۰	اكتون، لرد ۳۷۲
انگرت، سارا كانينگهام ۳۴، ۴۹، ۵۶، ۷۴	البرز (سينما) ۲۴۵
۷۷	الجزاير ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۴۴، ۳۵۶
انگرت، وان كورمليروس ۳۴، ۵۰، ۵۱، ۵۶	الجزيره ۹۷، ۳۵۶، ۳۹۰
۷۷، ۷۴	

انگلستان ۳۲۱	اورال (رودخانه) ۲۵۰
انگلستان ۸، ۱۲ تا ۱۶، ۱۹، ۲۱ تا ۲۳، ۲۸، ۳۲ تا ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۲ تا ۴۷، ۵۰ تا ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۰ تا ۶۲، ۶۴، ۶۸ تا ۷۱، ۷۴، ۷۶ تا ۷۷، ۸۰ تا ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴ تا ۹۶، ۹۹، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۱ تا ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲ تا ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۲ تا ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۵ تا ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶ تا ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۴ تا ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸ تا ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵ تا ۲۲۰، ۲۲۵ تا ۲۲۹، ۲۳۱ تا ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷ تا ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۸ تا ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰ تا ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷ تا ۳۳۶، ۳۴۰ تا ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۴۷، ۳۵۱ تا ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰ تا ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۵ تا ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲	اورن بورگ ۱۸۲ اوستن، جین ۱۴، ۶۳، ۱۵۸، ۲۴۱ اوستین ۶۲ اوکانر، ژنرال سر ریچارد ۱۷۳ اوگاندا ۱۳۱ اوگیلوی، سر فردریک ۳۶۸ اولستر ۲۹۲ اولسن ۵۵ اولیانوا ۱۵۷ اولیفانت، سر لنسلوت ۸، ۷ اولین، دوشیزه ۷۸، ۷۹ اولیور، ویک ۳۰۵ اووالوف ۲۷۶ اوون، ریچینالد ۲۸۴ اهواز ۶۴، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۸۲ ایالات متحد آمریکا ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۶ تا ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۹
انگلیس ← انگلستان	
اوانز، پرفسور ایفور ۲۷۴، ۲۸۰	
اوتاریرادش ۹۸	
اوجینیکوف، الکساندر ۲۶۶	
اوجینیکوف، ایرن ۲۶۶	

۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵	ایپاتف ۳۷۸
۳۷۸ تا ۳۸۵، ۳۸۸ تا ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷ تا	ایتالیا ۱۶، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۶۶، ۶۸، ۸۵، ۸۷،
۴۰۱	۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۶۶،
ایران (سینما) ۲۴۵	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۷۵، ۲۹۵،
ایران ما (روزنامه) ۳۷۸ تا ۳۸۰	ایتن (مدرسه) ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۰۰
ایرلند ۲۹۱، ۲۹۲	ایدن، سر آنتونی ۱۴، ۱۶، ۵۴، ۱۰۶، ۱۲۴،
ایرلند شمالی ۱۹۵، ۳۷	۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۹ تا ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،
ایزدی، علی ۱۸۲	۱۸۴، ۲۲۹، ۳۰۶ تا ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۲۲،
ایزمی، ژنرال لرد هستینگ ۳۰۸، ۳۰۶	۳۴۹، ۳۹۳، ۳۹۴
ایزوستیا (روزنامه) ۳۲۵	ایران ۷ تا ۹، ۱۱، ۱۳ تا ۱۷، ۱۹ تا ۲۲،
ایستهم ۲۰۷	۲۹، ۳۰، ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۶،
ایل دیو (جزیره) ۹۵	۵۸ تا ۶۰، ۶۲، ۶۵ تا ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳،
اینونو، عصمت ۲۴۶	۷۶، ۷۷، ۸۰ تا ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱،
بئرالحکیم ۳۵۲	۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰ تا ۱۰۴، ۱۰۶ تا ۱۰۹،
بنوشیان ۲۸۸، ۲۸۹	۱۱۱ تا ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲ تا ۱۲۶،
باتلر، ر.ا. ۳۰۴، ۴۰۳	۱۲۸ تا ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹،
باتلر، هارولد ۱۹۵	۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۵ تا
باختر (روزنامه) ۱۲۶، ۲۵۹	۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴ تا ۱۸۲، ۱۸۴،
باربادوس (شهر) ۶۲	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶،
بارتلمو، فردی ۳۰۰	۱۹۷، ۲۰۱ تا ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴،
باروز، جان ۳۴۹	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲ تا ۲۲۵، ۲۳۱ تا ۲۳۳،
بارینگ، موریس ۲۵۶	۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰ تا ۲۵۶، ۲۵۸ تا ۲۶۲،
بارینگتون، فرد ۱۳۸	۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹ تا ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵،
بارینگتون وارد، مالی ۳۹۴	۲۷۶، ۲۸۰ تا ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۵،
بازول، جیمز ۱۴	۳۰۱ تا ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۹ تا ۳۱۱، ۳۱۵،
باکستر، چارلز ویلیام ۳۲۳، ۳۴۸، ۳۸۱	۳۲۲ تا ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵،
باکو ۱۰۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۵،	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸،
۲۴۴	۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹،

باگالی، ا.ا.ل. ۱۵۳، ۱۵۷	برن ۳۸۲
بالفور، خانم ۳۴۵	بروک، فیلدمارشال آلن ۳۰۵
بالفور، سر جان ۳۴۵	بروکسل ۱۶
بالکان ۸۷، ۸۵، ۶۹	بروته، آن ۲۴۱
باند، درک ۱۶۹	بروته، امیلی ۲۴۱
بانکرافت (مدرسه) ۳۸۵، ۳۸۴	بروته، شارلوت ۲۴۱
بانکوک ۱۶	بری، خانم ۱۰۲
باون، جان چارلز ادواردز ۱۴۶	بریان-کلوک (پیمان) ۵۳
بدر، محمود ۱۹۳، ۴۰۱	بریتانیا ← انگلستان
بدفورد (دانشکده) ۹۲	بریتانیای کبیر ← انگلستان
برادران ماس (خیاط) ۳۴۷	بريستول ۳۵۵، ۲۸۳، ۱۴۴
براکن، برندان ۱۳۸	بزیوژنیک (روزنامه) ۲۹۹
براکوی، لرد فتر ۲۲۱	بستون ۷۸
براون، پرفسور ا.جی. ۳۵۸، ۲۱۳	بصره ۸۷، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۷۴، ۱۷۷
براون، ادوارد ۱۶۷	۱۸۰، ۳۶۶
براونینگ، رابرت ۳۴۷	بغداد ۱۲، ۲۱ تا ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۶۲، ۷۷، ۸۷
برایانت، سر آرتور ۳۵۰	۹۲، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۹
برتراند، ۷۲	۱۴۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۵۷
بردو (شهر) ۳۹۰	۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۴۵
بردیا (شهر) ۶۶	۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۵
برزیل ۳۰۰	۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶
برکشلی، فضل الله ۳۲۶	بغداد تایمز (روزنامه) ۹۲
برلین (رادیو) ۱۰۷، ۵۶، ۱۴۱	بلابی، آیدا ۳۶۴
برلین (شهر) ۸۷، ۵۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۷۵	بلژیک ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۹، ۶۸، ۱۰۸
۲۴۲، ۲۶۹، ۳۳۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۸	۱۳۷، ۲۶۸
۳۸۹	بلغارستان ۲۲، ۴۱، ۴۳، ۷۷، ۸۱، ۱۳۶
برمودا ۳۳۷، ۳۳۸	۳۶۰، ۴۰۰
برمه ۲۴۸، ۲۲۷	بلغراد ۸۵، ۱۹۵

بهار، محمد تقی ۲۰۹	بلوچستان ۱۰۲، ۲۷۵
بهارستان (روزنامه) ۲۰۹	بلوک، ژوزف ۲۹۲
بهبودی، سلیمان ۱۱۷	بلوندل (مدرسه) ۱۰۵، ۶۲
بهجهان ۲۰۹	بلیک، ویلیام ۳۸۷، ۳۸۶
بهرامی، ۱۹۳	بمبئی ۲۰۳، ۲۳۶
بهمن، علی اکبر ۴۹	بُن ۱۰۵، ۲۵۵
بیات، مرتضی قلی ۳۲۹، ۳۹۰	بنت، جان ۲۴۶
بی.بی.سی. ۵۹، ۶۸، ۷۱، ۱۱۷، ۱۳۱	بندر پهلوی ۱۱۴، ۱۹۵
۱۸۴، ۱۸۵، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۶۴	بندرعباس ۱۰۷
۳۸۹، ۳۶۸	بنش، دکتر ادوارد ۳۲۲
بیت المقدس ۲۱، ۲۲، ۵۲، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۷۳	بنغازی ۱۷۳، ۲۲۱
۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۶	بنکندورف، دروثنافن ۴۴، ۱۳۱
بیتن، ایزابلا ماری میسن ۶۴	بونس، پرفسور ۳۵۰، ۳۵۱
بیتی، چستر ۲۶۳	بوتیرکا ۱۷۶
بیدن، پاول ۶۷	بوداپست ۳۹۹
بیدو، ژرژ ۳۶۶	بوربون ۱۱۸
بیدی ← میریام	بورزیچ، فرانک ۲۸۰
بیرجند ۳۳۰	بورزیچ، سر ویلیام هنری ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۰۴
بیزرت ۲۱۵	بوریس ۸۱
بیرمنگام ۳۶۴، ۳۷۱	بوسونه، ژاک بنینی ۸۰
بیروت ۳۴، ۱۶۹، ۲۶۳، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۴	بوشهر ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۶۵، ۳۳۱، ۳۳۶
۳۶۳	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۷
بیسمارک (مجمع الجزایر) ۲۰۸	بولارد، سر جایلز ۱۶، ۶۲، ۳۹۵
بیشاپ، آدریان ۲۱۲	بولارد، سر جولیان ۱۵، ۱۰۵
بیلی ۲۲۶	بولارد، سر ریدر ویلیام (اغلب صفحات)
بیلیول (کالج) ۱۸، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۱۳۱، ۱۳۳	بولارد، ماتیو ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۶۴، ۲۸۴، ۳۵۶
۱۳۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۱	بومونت نسبیت، سر لشکر اف. جی. ۲۶۵
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۹۲، ۳۰۳	بونه ۲۱۵
۳۲۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۴	

بین‌النهرین ۲۳	پری، ویلیام ۲۸۰
پاتس، کنستانتین ۲۵۵	پریت، د. ن. ۴۰، ۴۱، ۴۳
پادینگتون ۱۹۸، ۱۹۹	پریور، سر جفری ۳۵۱
پارامونت (استودیو) ۱۱۶	پطرزبورگ ۱۶۶
پارس (خبرگزاری) ۷۲	پطر کبیر ۱۶۶، ۲۳۹، ۳۷۸
پارکر، جان ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶	پکسنیف ۲۷۴
پارکر، رالف ۲۹۸	پلوتارکوس ۲۸۹
پارکس ۲۲ تا ۲۵، ۳۲، ۳۸، ۶۴، ۱۴۸، ۱۷۴	پمبروک (کالج) ۲۱۲
۳۲۱، ۲۴۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۷۰	پنجاب ۱۴۶، ۳۷۲
پاری، سر چارلز هیوبرت ۳۸۶، ۳۸۷	پنزا ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹
پساریس ۳۶، ۸۴، ۹۱، ۱۱۴، ۱۸۲، ۱۹۵	پوتسدام ۳۸۸، ۳۸۹
۲۰۷، ۲۵۵، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۸۸، ۳۹۰	پورتال، مارشال سر چارلز ۳۰۵، ۳۵۰
پاستور ۷۶	پورت سعید ۲۶۳
پالمرستون ۴۵	پونال، سپهد سر هنری ۲۵۵، ۲۷۴، ۲۷۵
پاناما ۱۶	پونسون بی، دوشیزه ۳۹۳
پاول اول ۱۶۶	پونسون بی، سرهنگ سر سی. ای. ۳۹۳
پایباس، سرهنگ ژیلبرت داگلاس ۳۴۷	۳۹۴
پتر، پرنس ۲۶۶	پهلبد، مهرداد ۱۸۱
پترون، سوفیا (پرنسس) ۲۶۷	پهلوی، احمد رضا ۱۸۲
پترهوف (شهر) ۳۲۹	پهلوی، حمید رضا ۱۲۳، ۱۸۲
پتن، مارشال فیلیپ ۹۵، ۲۱۵، ۲۹۳، ۳۸۹	پهلوی، رضاشاه ۲۶ تا ۳۰، ۳۷، ۴۳، ۴۸ تا ۵۰، ۶۰، ۷۳، ۸۱ تا ۸۴، ۸۹، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴ تا ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۹ تا ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۶۸ تا ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۶۳
۳۹۰	۴۰۱، ۴۰۰، ۳۷۲
پراگ ۶۷	
پراودا (روزنامه) ۲۴۲، ۳۲۵، ۳۷۸، ۳۷۹	
یرتغال ۲۸۴	
یرشیا ۲۹، ۱۳۰	
یروس ۲۴۲	

تامس، برترام ۳۵۸، ۳۵۶	پهلوی، شمس (خدیدجه) ۱۸۱
تامسن، اسقف و. جی. ۳۰	پهلوی، شهناز ۱۸۷
تایم (هفته‌نامه) ۱۸۵، ۱۸۴	پهلوی، عبدالرضا ۱۲۳، ۱۸۲
تایمز (روزنامه) ۵۲، ۶۳، ۱۴۶، ۲۹۸، ۳۷۵	پهلوی، علیرضا ۱۲۳، ۱۸۱
تاینموت ۳۱۹	پهلوی، غلامرضا ۱۲۳، ۱۸۲
تسیریز ۹۰، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۴	پهلوی، فاطمه ۱۸۲
۲۱۸، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۳۱	پهلوی، محمدرضا ۳۷، ۴۸، ۵۰، ۸۲، ۸۳
۳۹۹، ۳۹۸، ۳۴۸	۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۴ تا ۱۳۶
تبریزی، غلامعلی ۱۱۴	۱۴۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷
تجربش ۳۲۶	۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۸
تخت جمشید ۸۷	۲۵۳، ۲۷۲، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۲۲ تا ۳۲۵
تدین، محمد ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۶، ۳۳۰	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴ تا ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۸
تراپوزان ۲۸۶	۳۵۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۲
ترات، آلن چارلز ۶۴، ۸۸، ۱۱۰، ۱۷۴	پهلوی، محمودرضا ۱۲۳، ۱۸۲
۳۴۶، ۳۰۵، ۲۳۸، ۱۷۵	پیجیون، والتر ۲۸۴
ترکیه ۱۲، ۲۲، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۶۷، ۶۹، ۸۱	پیرن، هنری ۲۶۸
۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹	پیرنظر، هوشنگ ۳۲۶
۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۰۹	پیکو، فرانسوا ژرژ ۱۳۱
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۹۵، ۳۵۷، ۳۶۵	پیلیبیم، نووا ۲۸۴
ترنر، خانم ۲۷۶، ۲۷۷	پینداروس ۲۸۹
تروتسکی ۳۲۱	پینک ۲۶۲
ترولیان بارت، سر چارلز ۴۳	تاتلر (مجله) ۱۶۸، ۱۶۹
ترولیان، سر جرج اتو ۳۶۲	تاج‌الملوک ۱۸۱
تریپولی ۲۱۸، ۲۴۰	تاختاروف ۳۰۹
ترینیداد ۳۳۸	تاس (خبرگزاری) ۳۲۵
تریوکی (شهر) ۵۳	تالین (شهر) ۲۵۵
تفضلی، جهانگیر ۲۰۳، ۳۷۸	تامپسن، دوروتی ۴۲
تقی‌زاده، حسن ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۴	
۲۰۵	

۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱ تا ۳۰۳	تنسلر، ویرجینیا ۶۷
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹	تنیسون، آلفرد ۲۷۳
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷ تا ۳۳۶، ۳۳۴	توخاچفسکی ۳۰۸
۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۳ تا ۳۴۵، ۳۴۷ تا ۳۴۹	تورگنیف، ایوان سرگوویچ ۲۸۴
۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۶	تورگو، نورمن ۳۰۰
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳ تا ۳۷۷، ۳۷۵	تورنبرگ (شرکت نفتی) ۷۹
۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲	توسیدید ۳۲۳، ۳۲۰
۳۹۳ تا ۳۹۸، ۴۰۰	تولا (ایالت در روسیه) ۱۶۵
تهران (دانشگاه) ۷۲، ۹۰، ۲۱۲، ۲۸۰	تولستوی ۳۲۹
تهران دیلی نیوز (روزنامه) ۳۸۰	تونس ۳۶۹، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۱۵
تی‌بو، ژاک ۲۸۷	تهران ۸، ۱۱ تا ۱۴، ۱۹، ۲۱ تا ۲۴، ۲۶، ۲۸
تیپ تافت ۳۶۴، ۳۶۵	۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۵ تا
تیخون ۱۸۷	۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵ تا ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶
تیلر، الن جان پرسیوال ۷۵	۶۷، ۶۹ تا ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴
تیمورتاش، ۱۲۵	۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱
تیمز (رود) ۲۹۹	۱۰۳، ۱۰۶ تا ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵ تا ۱۱۹
تیموشنکو، سیمیون کنتانتینوویچ ۲۴۲	۱۲۲، ۱۲۴ تا ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱ تا ۱۳۳
تیورتون (شهر) ۶۲	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲ تا ۱۴۴
توکیو ۲۳۰، ۳۳۹	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳
	۱۵۹ تا ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹
جانز، مرویان ۲۸۴	۱۷۱ تا ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴ تا
جانستون، دیان ۱۹	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸ تا
جانسون، ساموئل ۱۴، ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۰۴	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰
جانسون، سرهنگ لوئیس ۱۹۴	۲۱۱، ۲۱۴ تا ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۴ تا ۲۲۶
جانسون، سلیا ۳۸۷	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱ تا ۲۳۳، ۲۳۵ تا ۲۳۸
جانسون، لایونل پیگوت ۵۲	۲۴۰ تا ۲۴۴، ۲۴۸ تا ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶ تا
جان هاپکینز (دانشگاه) ۲۳	۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶ تا ۲۶۸، ۲۷۰
جاوه ۱۷۹	۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷

جبل الطارق ۱۴۳، ۲۱۵، ۲۶۵، ۳۵۶	چسترفیلد، لرد فیلیپ ۲۰۲
جده ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۳۰ تا ۳۷، ۳۵، ۳۲	چکسلواکی ۴۰، ۵۱، ۵۶، ۶۷، ۷۷، ۱۴۷
۳۹، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۹، ۱۴۵، ۲۶۳	۳۲۲، ۱۷۱
۲۷۵، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۳۸، ۳۷۵، ۳۷۶	چمبرلین، نویل ۱۶، ۴۰، ۵۱
جرج اول ۳۲۲	چونگ کینگ ۱۶۱، ۲۳۰
جرج پنجم ۵۷، ۱۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹	چیانگ کایشک، ژنرال سیم ۲۰۵
جرج سوم ۷۴، ۳۶۲	چینهام ۲۶۵
جرج ششم ۵۷، ۵۹، ۳۱۸	چین ۲۲، ۷۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۲۰۲
جرج، دیوید لوید ۲۵۷	۲۴۴، ۲۵۸، ۳۰۰
جکسن، ابراهام والتین ویلیامز ۲۵۲	
جم، فریدون ۱۸۱، ۱۸۲	حاج عبدالله ← فیلیپ
جوردن، فیلیپ ۱۶۹	حافظیه ۱۱۵
جوسان، پی. و. ۳۷۶، ۳۹۲، ۳۹۳	حبانیه ۸۷، ۹۶، ۹۷
جونز، ای. اچ. ۲۴۸	حجاز ۱۲، ۱۴، ۳۱، ۲۴۹
جونز، سر هارفورد ۱۶۰	حجازی، سرهنگ ۳۶۶
جهانبانی ۱۹۳	حداد، دکتر ۱۷۳
جیمز دوم ۲۹۲	حسنو تارای، جمال ۱۴۷، ۳۶۵
جیمسون، استورم ۳۲۷	حسین ابن علی ۱۲، ۱۴
	حصارک = رازی (مؤسسه علمی) ۷۶
چاسر، جفری ۲۴۱	حضر موت ۹۱
چایلدز، اس. ل. ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳	حکمت، علی اصغر ۱۹۳
چخوف، آنتوان ۱۶۴، ۲۸۴	حکیم الملک ← حکیمی
چرچیل، دایانا ۲۲۰	حکیمی، دکتر ابراهیم = حکیم الملک ۱۱۴،
چرچیل، سارا ۳۰۵	۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۲
چرچیل، وینستون ۸، ۱۱، ۱۶، ۵۴، ۶۸،	حلب ۳۶۶، ۳۶۸
۹۰، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۶۱،	حورانی، آلبرت ۱۹
۲۶۲، ۳۰۵ تا ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۰۸	حیفا (شهر) ۲۵۸
۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۱،	
۳۵۱، ۳۵۳، ۳۸۷	

داروین، لئونارد ۲۹	خثوس (جزیره) ۲۹۵
داگلاس، دونالد ویلز ۱۴۶	خارکف (دانشگاه) ۱۶۵
دال، دوشیزه (حبیبی) ۲۱۸	خانتقین ۹۹، ۹۸
دالادیه، ادوارد ۴۰، ۵۱، ۳۲۷	خاورمیانه ۸، ۹، ۱۴، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۱
دالماسی ۲۹۵	۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰
دان، جان ۱۷۳	۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۸
دانتزیک ۳۷	۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۵۸
دانکن ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۸۰	۲۶۳، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۰
دانمارک ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۱۳۹	۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۹۹، ۴۰۱
۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۹	خاور نزدیک ۸، ۹۱، ۱۶۱، ۱۹۶، ۲۴۹
۲۹۴	۲۶۳، ۲۶۴، ۳۹۹
داور، علی اکبر ۳۷۲	خدوری، دکتر مجید ۲۳
دای، ۳۹۱	خراسان ۱۷۱، ۳۹۷
دجله (رود) ۲۳	خرقان ۲۴۳
درایتون، آلفرد ۱۶۹	خرمشهر = محمره ۹۹، ۱۳۳، ۲۶۲، ۳۳۶
دریاییگی، بهرام ۳۲۶	۳۸۲، ۳۸۳
دریفوس، آلفرد ۲۹۳	خسروپناه، سرتیپ محمود ۲۷۱
دریفوس، خانم ۷۴	خزر (دریا) ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۸۹
دریفوس، لوئیس جی. ۷۴، ۱۲۲، ۱۹۴، ۱۹۵	۱۹۵
دزرژینسکی ۴۱	خلعتبری، نصرالله = اعتلاء الملک ۳۹۱
دفتری، علی اکبر ۳۴۰	خلیج فارس ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۹۵
دلپی، دکتر ۷۶	۲۰۷، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۴۹، ۳۵۱، ۳۸۳
دماوند ۲۱	
دمشق ۳۴	دابلین (دانشگاه) ۲۶۳
دنداس، سر دیوید ۳۹۴	داردائل (تنگه) ۳۶۰
دنکرک ۱۳۵، ۳۱۴	دارلان، آدمیرال ۲۱۵
دواس، سعاد ۱۳۴	داروین، چارلز ۲۹
دوپورت، کنتس ۳۲۷	داروین، خانم ۲۹، ۳۲

دوده، آلفونس ۲۹۳	رابرتسون، سر جانسون فوربس ۳۲۷
دوده، لنون ۲۹۳	رابرتسون، گرتروید الیوت ۳۲۷
دوست ایران (نشریه) ۳۸۰	رابرتسون، ماکسیم الیوت ۳۲۷
دوشان تپه ۱۹۶	رادمنش ۳۳۲
دوفن ۸۰	رازی (مؤسسه علمی) ← حصارک
دوگاری، جرالده ۴۶	راکفلر (موزه) ۳۶۱
دوگل، ژنرال شارل ۲۳، ۸۹، ۹۵، ۲۱۵	راگی (مدرسه) ۱۰۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۳
۳۹۰، ۳۶۶	رامیلی، ازموند ۵۴
دولت آبادی، مجتبی ۳۹۹	رامیلی، گیلز ۵۴
دونشر، دوک آف ۱۰۲، ۱۹۶، ۲۷۴	رانسیم، لرد ۳۲۹، ۳۵۸
دیتمن، هویرت ۵۲	رانگ، چارلز ۲۶۴
دیتون، هریرت ۲۱۲	رایان، سر اندرو ۲۹۲
دیکنز، چارلز ۱۴، ۱۶۹، ۲۷۴، ۳۳۴، ۳۶۱	رایت، ترسا ۲۸۴
۳۶۵، ۳۶۲	رایشتاگ ۴۰
دیکینسن، تورولد ۲۸۴	رباط ۳۶، ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۹۲، ۳۷۶
دیل، سر جان ۳۰۶، ۳۰۸	ربع الخالی ۳۵۶
دیلی تلگراف (خبرگزاری) ۶۳، ۱۹۲	ردسدال، جسیل ۵۴
دیلی میل ۶۳	ردسدال ۵۴
دیلی ورکر (روزنامه) ۷۵، ۲۹۶	رزم آرا، حاج علی ۳۴۷
دیمیتروف، گئورگی ۴۰، ۴۱	رشت ۲۹۴
دیویس، آرچیبالد ویلیام ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۶۸	رشید عالی گیلانی ۸۷، ۹۷ تا ۱۰۰، ۱۰۹
دیویس، خانم ۲۹۴	رم ۳۶، ۶۶، ۷۷، ۹۰، ۱۴۱، ۱۷۵، ۳۳۹
دیویس، دکتر ۱۳۷، ۱۹۱	رنو، پل ۳۲۷
دیویس، هادسن ۳۸۵	رودز، سر گادفری ۱۳۱
	رودس (جزیره) ۲۹۵
رابرتس، خانم ۳۰، ۳۲	روزولت، فرانکلین ۸، ۵۰، ۶۸، ۷۹، ۱۷۰
رابرتس، سر والتر سنت کلا ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۶۷	۱۹۴، ۲۲۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۰۵ تا
رابرتس، ویلفرد ۳۹۵	۳۱۰، ۳۱۴، ۳۳۵، ۳۵۳، ۳۸۶

روس ← روسیه	ریتس، سزار ۱۶۴
روسیه ۸، ۱۲ تا ۳۶، ۱۵ تا ۴۰، ۴۶، ۴۴ تا ۴۷، ۴۶	ریج، فردی ۲۸۱
۵۳، ۵۶، ۵۹، ۷۱، ۷۳ تا ۸۳، ۸۱، ۷۶	ریکتس ۳۵۶
۸۶ تا ۸۸، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳	ریگا ۲۵۵، ۱۰۳، ۶۹
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵ تا	ریوردان، مارجوری ۲۸۰
۱۱۷، ۱۲۰ تا ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۶	
۱۳۸ تا ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴	زابل ۳۵۱
۱۵۷، ۱۶۱ تا ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳	زاهدان = دزدآب ۱۰۲، ۱۴۶، ۲۳۱
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴ تا ۱۸۶	زاهدی، سرتیپ فضل‌الله ۹
۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲	زنجان، اسحاق ۲۴۵
۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶	زند، ابراهیم ۳۹۱
۲۱۹ تا ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸ تا ۲۳۷، ۲۳۰	زنگبار ۲۶۳
۲۳۹ تا ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳ تا	زولا، امیل ۲۹۳
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۶ تا	زهنر، ار. سی. ۲۵۹
۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶	
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۵ تا ۳۱۳، ۳۲۰ تا ۳۲۳	ژاپن ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۱۰۰، ۱۷۱، ۱۹۱
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۴	۱۹۴، ۳۲۱، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۷
۳۴۸ تا ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲	ژاندارک ۷۶
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶ تا ۳۸۰	ژنو ۱۹۵، ۳۷۲
۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۱ تا ۳۹۳، ۳۹۶ تا ۴۰۱	
رومانی ۴۴، ۴۹، ۶۷، ۷۷	سادچیکف، ایوان ۴۰۰
رومل، اروین ۶۶، ۲۵۶، ۳۵۲	ساراتف ۱۵۴، ۱۶۴
رونی، میکی ۳۰۰	سازمان ملل متحد ۱۲۶
رویتز (خبرگزاری) ۵۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۹۹	ساسون، زیگفرد ۳۴۰
رهنما، غلامحسین ۳۹۱	ساعد مراغه‌ای، محمد ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۴۷
ریاضی، سرلشکر ۳۶۶	۲۴۸، ۳۳۱، ۳۴۷
ریاضی، علی ۱۱۷	ساک‌ویل-وست، ویکتوریا ۷۷
ربین تروپ، یوآخیم فن ۸، ۳۷۵	سالاس، ماریا ترزا دیاز ۱۶۱

سالیوان، سر آرتور سیمور ۳۱۸،۶۴	سندهرست (مدرسه) ۱۶۹
سامارا (ایالت) ۱۵۳	سندیز، لرد دانکن ۲۲۰
سامرلیتون، لرد ۳۴۵	سن سیر (مدرسه نظامی) ۳۴۷
سامرویل (کالج) ۲۴	سینگاپور ۱۷۵، ۱۶۹
ساموس (جزیره) ۲۹۵	سوئد ۱۲۹، ۸۹، ۸۴، ۴۲، ۳۶
ساندرز، دکتر ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۴	سوئز (کانال) ۲۱، ۲۲، ۲۸۶
ساوت کنزینگتن (محل) ۳۲۴	سوئیس ۲۸، ۶۵، ۱۲۱، ۱۶۴، ۲۴۷، ۲۴۸
ساووا (خاندان) ۲۰۰	۳۲۶، ۳۳۰، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲
ساوونارولا، جیرولامو ۳۴۲	سوادلینگ ۴۳
سایرز، دوروتی ۶۳، ۳۴۰	سودان ۳۴۰
سایکس-پیکو (موافقت نامه) ۱۳۱	سوریه ۹، ۲۳، ۷۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۰
سایکس، سر پرسی ۲۲۷	۱۶۹، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۶۴، ۳۶۴، ۳۶۸
سایکس، سر مارک ۱۳۱	۳۶۹، ۳۸۸، ۳۸۹
سایکس، کریستوفر ۱۳۱	سووورف، الکساندر واسیلیویچ ۱۶۶، ۲۴۲
سیهیدی، انوشیروان ۳۷۲، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۲	۲۵۰
سدان ۵۸	سوهراواردجی، حسن ۳۰۴
سرخ (دریا) ۱۲، ۲۱	سویت اسکوت، بیکهام ۱۳۱
سردار سپه ← پهلوی، رضاشاه	سهیلی، خانم ۳۸۱
سلطان آباد = اراک ۱۱۹، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۵۱	سهیلی، علی اصغر = علی ۲۸، ۱۱۴، ۱۷۲
سلطانزاده پسین، حسین علی ۳۲۶	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۸
سلیمان (جزیره) ۲۰۸	۲۰۴، ۲۰۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۷، ۳۳۱
سلیمان اول ۱۱۹	۳۳۵، ۳۸۱، ۳۸۲
سمرقند ۳۹۴	سیاح، حمید ۲۰۵
سمیعی، حشمت ۳۶۶، ۳۹۹	سیاسی، علی اکبر ۲۰۵
سن پترزبورگ ۳۳۹ تا ۳۴۱	سیبری = سیبری ۷۴، ۱۵۴، ۱۸۲، ۲۱۳
سنت آندروز (کالج) ۳۶۹	۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹
سنت جان (کالج) ۵۷	سیتیرین، لرد والتر ۲۷۸
سندرسون، خانم ۹۷	سیدنی (دانشگاه) ۳۹۶

- سیدنی (شهر) ۳۵۲
سیدنی، بازیل ۲۸۴
سیدنی برانی ۶۶
سیسیل ۵۲
سیف، عبدالله ۲۷۱
سیف پور فاطمی، سید علی محمد ۱۲۶
سیف پور فاطمی، نصرالله ۱۲۶
سی فورث (هنگ) ۲۳۱، ۲۲۶
سیکورسکی، ژنرال ولادیسلا ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۶۵
سیلوراسمیت (شرکت) ۳۳۳، ۳۵۱
سیمسون، والیس ۳۲۸
سیمور، سر هوراس ۱۶۱، ۱۲۳، ۲۲
سیمون، سر جان (ویسکونت) ۷۹، ۸۰
سینا (شبه جزیره) ۲۲
شارل دهم ۱۱۸
شافتز، دکتر ۹۴
شاه خلیل الله محلاتی ۲۳۶
شاهرخ، بهرام ۲۱۹
شاه عباس ۲۲۷
شاو، جرج برنارد ۴۰
شایسته، محمد ۱۲۳، ۳۳۹، ۳۴۰
شرق دور ۱۷۵
شریف، اصغر ۲۷۱
شریف حسین ۲۴۹
شردان، جی. ک. ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۶
۲۵۱، ۲۵۲
شط العرب ۹۹
شکسپیر، ویلیام ۱۸۳، ۳۱۴، ۳۶۱
شلیسلبرگ ۲۱۳
شوارتس ۲۸۵
شوارتسکف، سر هنگ ۲۰۷
شوارتسکف، ژنرال نورمن ۲۰۷
شویرت ۲۸۰، ۳۶۴
شورو، خانم ۲۵۴
شوروی ← روسیه
شوستر ۸۰
شومبرگ، سر هنگ ۲۶۶
شیبانی، سر هنگ غلامحسین ۲۴۰
شیراز ۳۴، ۵۳، ۸۷، ۸۸، ۱۶۱، ۲۲۶، ۲۵۲
۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۳۱
شیر و خورشید سرخ (سازمان) ۸۵
شیکاگو دیلی نیوز ۳۹۹
شیهان، وینسنت ۳۲۷، ۳۲۸
شیهان، خانم ۲۶۶
صالح، اللهیار ۳۹۱
صبری، حسن ۷۰
صدرالاشراف ← صدر، محسن
صدر، محسن ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲
صدیق، عیسی ۱۴۲
صمیمی، خانم ۳۲
صوفیه ۶۲، ۱۰۲
ضرغامی، سر لشکر عزیزالله ۱۱۷، ۲۴۸

طباطبائی، سید ضیاء الدین ۱۴۰، ۱۷۲، غفار، جلال ۳۳۹	۲۴۸، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
طریق ۳۵۲	فثودورونا، الکساندرا ۳۷۸
طنجه ۲۲۲، ۳۶	فارس ۱۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۳۱
عامری، جواد ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۴	فارینگدن، لرد ۳۹۵
عاملی، دکتر ۳۷۱	فاطمی، دکتر حسین ۱۲۶
عبدالناصر ۲۳	فاکس، جرج ۵۵
عبدالله (نایب السلطنه) ۲۲، ۸۷، ۹۸	فالا، پی. اس. ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۴۰
عثمانی ۲۹۵، ۱۳۱	فاینشال تایمز ۱۶۲
عدل، احمد حسین ۱۹۳، ۲۰۵	فتحعلی شاه ۳۱، ۳۳۶
عدل، مصطفی = منصور الملک ۱۹۳، ۳۹۱	فخر داعی گیلانی، محمد تقی ۲۲۷
عدن ۲۶۳، ۹۲	فداکار، تقی ۳۳۲
عراق ۹، ۱۲، ۲۲، ۲۳، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۸۷	فدر، لرد ویکتور ۲۷۸
۹۲، ۹۳، ۹۶ تا ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹	فرات ۹۶
۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۱	فرانسه ۳۶، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۳
۲۱۲، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۷۲، ۳۴۵، ۳۵۰	تا ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۱۱۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۹
۳۷۶	۱۸۲، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۵
عربستان سعودی ۱۲، ۳۱، ۶۴، ۷۷، ۱۹۶	۲۵۴، ۲۹۲ تا ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۷
۳۱۱، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۷۵	۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۸۹، ۳۹۰
عشق آباد ۳۹۳	فرخ، مهدی ۲۰۱
عصمت الملوک ۱۸۱	فرزین ۲۰۸
عضدی، عبدالله ۱۹۳، ۲۰۵	فرلی دیکسن (دانشگاه) ۱۲۶
عظیمی، دکتر فخرالدین ۱۹، ۱۴۰	فرنچ، سر تیب ۳۸۵
علا، حسین ۱۷۲، ۲۱۷، ۲۵۹، ۲۷۳، ۳۲۴	فروغی، محمد علی ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰
۳۷۲	۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۲۰۸
علی خان، پرنس ← آقاخان دوم	۳۴۷، ۳۹۹
	فروید ۱۸۳
	فریزر، تامس ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶

فریزر، سرلشکر ویلیام ۲۸	قائمی، دکتر ۳۷۱
فسا ۲۰۹	قابس ۲۵۶
فلس ۳۰۹	قاجار ۱۲۸
فلسطین ۹، ۲۲، ۶۹، ۹۹، ۱۴۰، ۲۰۶، ۲۳۲، قاسم، سرلشکر عبدالکریم ۲۳، ۲۲	قاهره ۴۶، ۴۹، ۹۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۶
۳۶۰	۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۴۹
فلکر، جیمز الروی ۳۹۴، ۳۲۶	۲۵۵، ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴
فلمینگ، ویکتور ۲۲۹	۲۹۹، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶
فلورانس ۳۴۲	۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۹۷
فلوری، پرفسور هاوارد ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳	قبرس ۱۲، ۲۰۶
۳۵۴	قراگزلو، ابوالقاسم خان ناصرالملک ۳۶۹
فنس مارک ۵۵	قراگزلو، حسینعلی ۳۶۹
فنلاند ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۵۳، ۵۶، ۸۴، ۱۷۶	قراگزلو، علیرضا ۲۰۵
۲۸۴، ۲۴۲	قراگزلو، فاطمه ۳۶۹
فن هنتیگ ۱۲۰	قراگزلو، محسن ۳۶۹
فورستر ۳۷	قزاقستان ۱۴۳، ۱۸۲
فوزیه، ملکه ۳۷، ۵۰، ۸۲، ۳۲۵	قزوين ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۷۷
فوستر، ار.ام. ۱۶۲	قسططنیه ۱۲، ۳۴، ۹۰، ۲۴۸، ۲۹۲، ۳۲۶
فیصل = ملک فیصل = امیر فیصل ۷۷، ۳۱	۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹
فیصل بن مساعد بن عبدالعزيز ۳۱	قشقایی، ناصر خان ۹
فیصل دوم ۲۲، ۲۳	قفقاز ۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۷۷، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۴
فیلیپی، هری سنت جان بریجر = حاج عبدالله	قلهک ۶۰، ۱۰۲
۵۵، ۵۴	قم ۲۳۷
فیلدز، بانو گریسی ۲۸۰، ۲۸۱	قمی، حسین ۲۷۱، ۲۷۲
فیلی مونوف، ماتوی ۱۰۰	قوام، ابراهیم ۱۱۵، ۱۳۵
فیلیوف ۲۸۶	قوام، احمد ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۰۴
فینچ، جان فیلیپ گوردون ۸۸، ۸۹، ۲۸	۲۰۵، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۷۹
	قوام، علی ۱۳۵

کامپساکس (شرکت) ۱۳۹	قهرمانی، سرهنگ شرف الدین ۲۴۰
کامینگز، ا. جی. ۱۶۹	
کانادا ۵۰، ۵۴، ۵۹، ۷۱، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵	کابل ۸۴، ۱۲۰، ۲۸۵
کانالی، ژنرال ۲۸۵، ۳۴۱	کاپرا، فرانک ۲۹۴
کانلی، اندرو ۲۷۸	کاترین دوم ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۳۹، ۳۲۶
کانینگهام، دریاسالار سر جان ۳۰۵	کاترین کبیر ← کاترین دوم
کاوالکانتی، آلبرتو ۱۶۹	کادوگان، سر الکساندر ۳۷۶
کبیر (اقیانوس) ۱۱۰	کارتز، سرهنگ بی. یانگمن ۳۳۸
کپنهاگ ۱۳۹، ۱۴۷	کارتین، جان ۱۸۴
کراچی ۱۳۷	کارستیرز، ا. ال. ۳۶۹
کراسلی، مونیکا ۳۴۵	کارکر، جیمز ۳۳۳
کرافورد، پرفسور ۲۳۰	کارو ۳۵۱
کرایست چرچ (کالج) ۲۵۹	کارون (رودخانه) ۱۷۷
کرت (جزیره) ۱۱۹، ۲۴۳	کازابلانکا ۲۵۵
کرج ۷۶، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۹۶	کازالت، سرهنگ ویکتور ۲۶۵
کردستان ۱۷۱	کاستلانی، ژاکلین ← لمپسون
کرکوک ۹۹	کافتارادزه ۳۶۶
کرلیان ایسموس ۴۲	کاکس، جی. اس. سامرس ۳۶۸، ۳۲۹
کرمان ۲۳، ۳۴، ۱۲۱ تا ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۲۷	کاکس، سر پرسبی ۱۳۷، ۲۳
۲۳۶، ۲۵۲، ۲۶۵	کاستلانی، پرفسور مارچز آلدو ۲۰۰
کرمانشاه ۳۹، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۱۴	کاسیدی، هنری ۲۱۳
۲۵۱، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۴۷، ۳۶۸	کاشان ۹۴، ۲۸۸
کرملین ۱۵۵، ۲۷۸	کاظمی، باقر ۲۰۵
کرن ۸۵	کالتون، ا. تی. ۱۹۲
کزند ۱۲۶	کالورت، ا. اس. ۱۴۵، ۱۴۶
کرنیز، سر هوگو ۲۴۹	کامبرباخ، آرتور ۲۹، ۳۲۴
کرو، اریک ایر ۶۷	کامبرلند شمالی ۳۹۵
	کامبرون، مارشال پیر ژاک ۹۵

کریس، یگی ۳۵۶	کوری، پیر ۱۶۹
کریس، دوشیزه ۱۶۱	کوری، او-دنیز ۱۶۹ تا ۱۷۱
کریس، سر استافورد ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۳	کوری، ماری ۱۶۹
۳۵۶، ۱۶۳، ۱۵۷	کورنلیوس، خانم ۳۲۹، ۳۴۱
کریک رود ۲۱، ۲۴	کورنوالیس، سر کینان ۸۷
کشاوری، دکتر فریدون ۳۷۱	کوژلف (شهر) ۳۵۰
کلارک-کر، سر آرچیبالد ۱۶۱، ۲۱۵، ۳۰۸	کوسنین، اوتو ویلموویچ ۵۳
کلاس، آرتور روی ۳۶۸، ۳۶۹	کوشینگ ۲۴۹
کلاوزویتس، کارل فن ۲۴۲	کوک، فرانک الن گرافتن ۲۱۴
کُلداستریم (شهر) ۳۹۵	کونو ۶۹
کلر (کالج) ۳۹۶	کوی بیشف (شهر) ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸
کلکته (دانشگاه) ۳۰۴	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵ تا ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳
کلمانسو، ژرژ ۳۹۰	۱۶۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۴، ۳۱۹
کلمبیا (دانشگاه) ۲۵۲	کوی بیشف، والرین ولادیمروویچ ۱۵۳
کلوب تهران ۱۱۹، ۱۵۰	کویت ۴۶، ۲۳۱، ۲۶۵، ۳۳۴
کلیتون، عالیجناب فیلیپ ۳۵۲	کویسلینگ، ویدکون ۲۸۴
کلینتون-تامس، رابرت آنتونی ۳۵۱	کیسی، خانم ۲۶۳
کمال هدایت، حسین علی = نصرالملک ۳۹۱	کیسی، ریچارد گاردینر ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۸
کمبریج (دانشگاه) ۱۲، ۱۳، ۱۶۷، ۲۱۳	۲۱۰، ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳
۲۳۳، ۲۹۹، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۹۶	کیف ۲۸۶
کنتربری (دانشگاه) ۳۹۱	کینگ، دریا سالار ارنست جی. ۳۰۸
کنیا ۱۳۱، ۲۶۵	کینگ هال، و.اس.ار. ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۲
کوئینزلند ۳۵۲	کینگ هال (بولتن خبری) ۳۷۷
کوازد، سر نوئل ۳۸۷	کیهان (روزنامه) ۲۵۹، ۲۶۱
کوبان (رودخانه) ۱۶۵	
کوپر، راف = لرد نورویک ۳۴۴	گاربِت، دکتر سیریل فورستر ۲۸۹، ۲۹۰
کوپرولو، کمال ۳۶۵	۲۹۵ تا ۲۹۷
کورتلود (مؤسسه) ۳۵۰	گارسن، گریر ۲۸۴

گوردون تیلور، سر گوردون ۲۷۷	گارود، سروان ۲۸۱
گولوشچلین ۳۷۸	گالووی، سرهنگ آرنولد کراشاو ۲۳۰
گوی دلا، فیلیپ ۳۲۷	گدار، آندره ۹۴، ۹۳
گیبل، کلارک ۲۲۹	گدار، خانم ۹۳
گیلبرت، سر ویلیام شوئنگ ۳۸۴، ۳۱۸، ۶۴	گراسیموف ۳۵۰، ۳۴۹
۳۹۵	گراف ۴۴
گیلمر، دوشیزه باربارا ۳۱۴، ۳۱۳	گراف، خانم ۴۴
گیو و پسران (پارچه فروشی) ۹۲	گرافتی اسمیت، سر لارنس ۳۷۵
	گرانٹ، کاری ۲۸۹
لایلد شمالی ۴۲	گرنی، جان ۱۹
لارنس، تامس ادوارد ۲۵۷، ۲۵۶، ۱۳۴، ۷۷	گروب، سر کنت ۳۰۰
لارنس، سر جان ۳۹۳	گری، لرد ادوارد ۱۳۱، ۴۵
لاروم ۹۰	گریگ، ادوارد ۳۶۶
لاریمر، ا.و. ۳۲	گرینلا، خانم ۲۴۰
لاریمر، خانم ۱۴۶، ۱۳۳، ۹۱، ۴۹، ۲۴	گرینلا، رابرت ریچی ۲۴۰
لاریمر، سرهنگ دیوید لاکهارت رابرتسون	گرین وود، آرتور ۴۰
۱۴۶، ۱۳۳، ۹۱، ۵۲، ۴۹، ۲۳	گرین وود، آنتونی ۴۰
لاسلز، سر دانیل ویلیام ۳۶۲، ۳۴۴، ۱۶۹	گرین وی، سر گردا.ل. ۱۵۰
۳۸۰، ۳۷۹، ۳۶۸، ۳۶۵	گریوز، فیلیپ ۱۳۷
لافن، پیر ۳۶۶	گلاسکو (شهر) ۶۱
لاکسلی، پیتر ۳۷۶	گلداسمیت (شرکت) ۳۵۱، ۳۳۳
لاگوس ۱۹۹	گلشائیان، عباسقلی ۳۵۳
لاله زار (خیابان) ۹۲	گلوور، ترات رولی ۳۰۲
لانکشاير ۲۸۱	گمبل، فردریک هربرت ۱۶۱
لاوال، پیر ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۲۷	گنت (عهدنامه) ۵۰
لایزیک ۴۱	گوتا ۱۴۶
لبنان ۳۶۹، ۲۶۴، ۱۶۹، ۱۱۱	گوداسپید، پرفسور هارپر ۷۹
لیپچینسکایا ۱۵۷	گوراولی ۱۶۰

لوات، لرد ۳۷۳، ۳۷۶	لتونی ۶۹
لویرن، آلبر ۳۹۰	لروس (جزیره) ۲۹۵
لوبه، امیل ۲۹۳	لمب، چارلز ۳۰۲
لویانکا ۱۴۳، ۱۷۶	لمبتون، جرج ۱۹
لوتین، لرد ۷۰	لمبتون، دکتر آن.ک. ۱۹، ۲۹، ۴۵، ۵۸، ۹۴
لوزوفسکی ۱۳۸	۱۱۰، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۴ تا ۱۴۶، ۱۸۵
لوکزامبورگ ۶۸	۲۴۶، ۲۶۶، ۳۶۶
لوکاس، پل ۲۴۵	لمپسون، سر مایلز ۲۰۰
لوید جرج ۳۲۸	لمپسون، لیدی ۲۰۰
لوین، الکساندر ۲۴۵	لندن ۱۲، ۱۹، ۳۵، ۴۰، ۵۰، ۵۹، ۷۰، ۷۱
لهستان ۳۵، ۵۶، ۷۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸	۸۴، ۸۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶
۱۵۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۵۶	۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۹
۲۹۴، ۳۶۴، ۳۸۹، ۳۹۱	۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۵۷
لی، ویویان ۲۴۵، ۲۲۹	۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۰
لیبی ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۲	۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۳
لیمن، والتر ۲۹۰	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۰
لیث (بندر) ۴۶	۳۸۱، ۳۹۷
لیتلتون، اولیور ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۴	لندن (دانشگاه) ۹۲
لیتوانی، ۶۹	لنین، ولادیمیر ایلیچ ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱
لیتوینف، ماکسیم ۱۴۱	لنینگراد ۱۲ تا ۱۴، ۴۳، ۱۵۴، ۱۸۷، ۲۱۳
لیدا (شهر) ۳۵۸، ۳۵۶	۲۳۷، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵
لیدن (دانشگاه) ۸۲	۲۹۷، ۳۲۹، ۳۹۶
لیسیون ۳۴۵	لوئی چهاردهم ۸۰
لیف، سر ویلیام ۱۶۱	لوئی هیجدهم ۹۵
لیک کوئیس ۲۲۶	لوئیس، سینکлер ۴۲
لین، دیوید ۳۸۷	لوئیس، کلیو استایل ۳۴۰
لیندبرگ، چارلز آگوستوس ۲۰۷	لوآرد ۳۲۷
لینگمن، اریک رالف ۳۶۸	لوآرد، خانم ۱۰۲

مانکتن، سر والتتر ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۷۲.	لینلیتگو، لرد ۸۶
۲۹۵، ۱۹۵	لیورپول ۴۰
مانینگهام بولر ۳۷۶، ۳۹۲	لیون ۳۸۸
ماهی شمال (شرکت) ۱۰۶	لیون، پرنسس ۴۵
مایسکی، ایوان ۴۵، ۱۲۴	لیون، پرنس کریستف ۴۴
مترو-ویکرز = مترو ویک (شرکت) ۱۶۹	لیونل ۳۷۰، ۳۸۵
مجمع الجزایر دودکانز ۱۱۹	لی هی، دریاسالار ویلیام ۳۰۸
محلات ۲۳۶	
محمودپاشا، محمد ۷۰	م = میریام ← میریام
محمده ← خرمشهر	مادرید ۳۳۹
محمد ظاهرشاه ۳۵۹	مارتین، سر جان ۳۰۵
محمد علی شاه ۳۹۰	مارتین، کینگزلی ۴۲
مختاری، سرپاس ۱۲۲	مارچنکو ۳۹۸، ۳۹۹
مدرس، سید حسن ۱۲۵	مارشال، جرج ۳۰۸
مدیرانه ۲۱۵، ۲۱۸	مارکز، هارپو ۲۸۰
مراکش ۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۴	مارکس، کارل ۳۲۱
مرزبان، اسماعیل = امین الملک ۲۰۵، ۳۹۱	مازندران، ۱۷۳
مرمره (دریا) ۳۶۰	ماسی، وینسنت ۷۱
مستوفی الممالک ۳۹۰	ماکسیموف، میخائیل ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۸.
مسجد سلجوق = مسجد جمعه ۹۳	۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۰۲
مسجد شاه ۹۴	ماکولی، تامس بابینگتون ۳۲۶
مسجد شیخ لطف الله ۹۴	مالبرو (کالج) ۵۷
مستقط ۲۳۱	مالت ۳۰۵، ۳۶۱
مسکو ۱۳ تا ۱۵، ۴۱، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۸.	مالونی. جی. جی. ۳۱۸، ۳۱۹
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹ تا ۱۵۷، ۱۶۴.	مان، هنری ۳۶۸، ۳۶۹
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۳.	مانتلی، لیبر ۴۳
۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷.	ماندل، جرجس ۳۲۷
۲۴۲، ۲۵۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹.	مانش (کانال) ۵۸

ملک حسین ← حسین ابن علی	۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۸ تا
ملک سعود ۳۱	۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۶۶
منچستر ۳۹۱	۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴
منزیس، سر رابرت ۸۰	مسکو نیوز (روزنامه) ۲۹۷
منزینسکی ۴۱	مشرف نفیسی، دکتر حسن ۲۸۳
منصور، علی ۵۸، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۸، ۲۶۷	مشروطه، احمد ۳۲۶
منظریه ۱۹۶	مشهد ۶۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۸۱
متوهین، سر یهودی ۲۸۰، ۲۸۱	۱۸۲، ۱۹۰، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۳۶
مؤمن الملک ۱۸۰	۳۶۳، ۳۹۳، ۳۹۷
موآم، ویلیام سامرست ۹۰	مصدق، دکتر محمد ۱۲۶، ۲۵۹، ۳۳۰ تا ۳۳۲
موتسارت ۳۶۴	مصر ۳۵، ۵۰، ۵۵، ۶۶، ۷۰، ۸۷، ۹۲، ۹۳
مور، سر تامس ۲۷۳	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶
موراس، شارل ۲۹۳	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۴
مورمانسک ۱۵۴	۲۸۶، ۳۰۵
موری، استفن ۲۸۴	مطران ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
موری، والاس ۳۷۵، ۳۹۹	مظفرالدین شاه ۳۹۰
موریس (جزیره) ۱۸۱، ۱۸۲	مغولستان ۴۳
موریس، لاند ۳۷۴، ۳۷۵	مقدم، محمد علی ۱۲۸
موروا، آندره ۹۵	مکدونالد، جرج ۶۳
موریه، جیمز جاستینین ۱۶۰	مکه ۳۳۴
موزه تهران ۹۳	مک لین، فیتزروی ۹، ۲۲۰، ۲۲۱
موزاسک ۱۷۰، ۱۸۷	مک ماهون، سر هنری ۲۴۹
موسولینی ۴۰، ۶۶، ۷۷، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۹۳	مک مایکل، خانم ۲۲، ۲۵۷، ۲۶۴
موصل ۸۸، ۹۹	مک مایکل، سر هارولد ۲۲، ۲۵۷
مولوتف ۸، ۵۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶	مگدالن (کالچ) ۳۵۰
۲۵۶، ۳۰۷، ۳۰۸	مگنی توگورسک (شهر) ۲۵۰
مولی = ماری آلیس فورستر ۱۳۸	ملبورن (دانشگاه) ۲۳۰، ۲۴۹
مونتآگو، عالیجناب ساموئل ۴۳	ملک الشعراى بهار ← بهار، محمد تقی

مونثانی ۷۲	نانسی (شهر) ۳۸۹
مونتگمری، داگلاس ۲۵۶، ۲۴۶	نایت، و. ال. سی. ۱۷۴
مونتگمری، فیلد مارشال سر برنارد لا ۲۹۲	نایتینگل، فلورانس ۲۶۶
مونینخ ۵۱، ۱۶	نبرد (روزنامه) ۲۰۳
موین، لرد = والتر ادوارد جینس ۲۲۶، ۲۰۸	نبرد امروز (روزنامه) ۲۵۹
۳۶۶، ۲۲۸	نجف آباد ۱۲۶
مهر ایران (روزنامه) ۲۶۲، ۲۵۹	نجم، ابوالقاسم ۳۹۱
میتفورد ۵۴	نچبال هاجسن، سر هیو ۱۴۹ تا ۱۵۱، ۱۵۸
میچل، سرهنگ هارولد ۲۰۷	۱۶۵، ۱۶۲
مید، مالکوم جان ۳۳۱	نخجوان، امیر لشکر احمد ۱۱۷
میریام ۷۸، ۶۳، ۶۲، ۴۰، ۳۲، ۳۱، ۲۵، ۱۹	نخجوان، محمد ۱۱۷
۷۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴	نروژ ۵۵، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۵، ۱۷۱
۱۶۴، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۷۳	۲۹۴، ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۱۸، ۱۷۶
۲۹۰، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۷۵	نفت ایران و انگلیس (شرکت) ۱۰۶، ۱۷۷
۳۹۲	۳۸۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۳۶
میسین (شهر) ۳۶۹	ناکس، ویلیام فرانکلین ۷۹
میف کینگ (شهر) ۶۷	نلسون، دریاسالار هوراشیو ۳۰۵
میلز، جان ۳۸۷	نوئل، سرهنگ ای. و. سی. ۳۶۶
میلسپو، دکتر آرتور ۲۷۰، ۲۱۹، ۲۰۶، ۷۴	نوبخت شیرازی، میرزا حبیب الله ۲۰۹
۲۵۳، ۲۸۸، ۲۸۲	نوبهار (روزنامه) ۲۵۹، ۲۶۱
میلینگهام، فرانسیس وان ۳۴۵	نورث، لرد ۷۴
میونی، پل ۲۸۰	نورث آمریکا ۳۲۹
میهن پرستان (روزنامه) ۲۵۹	نورثوود ۲۲۰
	نورماندی ۳۵۴، ۲۷۸
نابنشو، پل ۹۸	نوروود، دکتر سیرل ۵۸، ۵۷
نایلتون ۳۵۰، ۲۴۲، ۹۵، ۸۰	نوری السعید پاشا ۲۲، ۲۳
نادرشاه افشار ۲۶۱	نوگس، مارشال چارلز ۲۱۵
نافیلد (کالج) ۳۶۱، ۲۴۹	نولیز، لرد ۳۳۷

- نووسیپیرک ۱۴۱
 نوویکف، واسیلی ۱۹۳، ۱۳۸
 نی، ریچارد ۲۸۴
 نیزنی نوگورود ۱۷۶، ۲۵۰
 نیکلای دوم ۳۷۸، ۳۰۹
 نیکلسن، سر آرتور ۳۳۲
 نیکلسن، سر هارولد ۳۳۲
 نیواستیتسمن (نشریه) ۲۲۳، ۴۲
 نیوانگلند ۲۴۶
 نیواورلئان ۲۸۷، ۱۴۴
 نیوتن، رابرت ۳۸۷
 نیوتن، سر بازیل ۸۸، ۸۷، ۷۷
 نیوجرسی (ایالت) ۲۰۷
 نیوسات ویلز ۳۱۸
 نیوکالج ۱۶۰
 نیوزکرونیکل ۱۶۹
 نیویورک ۲۰۷، ۱۶۴
 نیویورک تایمز ۳۹۹
 واترلو ۹۵
 واتیکان ۴۷
 وارد، ایرن ۳۲۸، ۳۱۹
 وارسته، محمد علی ۳۹۹
 واسموس ۳۶۶
 واسیلوسکی، مارشال الکساندر
 میخائیلوویچ ۲۴۲
 واشنگتن ۵۰، ۷۰، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۶۵، ۳۰۶
 ۳۷۵، ۳۴۹، ۳۴۰، ۳۳۹
 واکر، چریل ۲۸۰
 والکوئر، پرفسور ۱۶۴
 والکوئر، خانم ۱۶۴
 والنسین ۵۸
 والیس، سر کینان کورن ۲۶۳، ۷۷
 وان آرسن ۲۷۵، ۱۷۹، ۷۸
 وان آرسن، خانم ۱۷۹، ۷۸
 وان در پلاس ۲۷۵
 وایت چیل (محل) ۳۰۹
 وایت هال (خیابان) ۳۳۸
 وایلی، ویلیام ۲۸۴
 وثوق، حسن ۲۰۴، ۱۴۰
 ودهاوس، پی. جی. ۱۵
 وردزورث، ویلیام ۳۰۲
 وردن (شهر) ۳۹۰
 وردی، جوزپه ۲۸۶
 ورسای (عهدنامه) ۸۰
 وروشیلف، مارشال کلیمنت ۳۱۲، ۳۰۸
 ۳۲۱
 وزلی، جان ۳۶۲، ۳۴۳، ۳۴۲
 وستمینستر (مدرسه) ۱۷۲
 وستمینستر (محل) ۳۴۴، ۳۳۸
 ولادیوستک ۸۶
 ولتام ابی (شهر) ۴۶
 ولتر ۲۵۸
 ولز، اورسن ۲۷۴
 ولز، هربرت جرج ۲۷۴، ۱۸۳، ۴۰
 ولزی، کاردینال ۳۳۸

هاپتمان، ریچارد ۲۰۷	ولگا ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۴
هاپکینز، هری لوید ۳۰۸، ۳۰۷	ولگا (رودخانه) ۱۵۳
هاجسن ← نیچال هاجسن	ولگدا ۱۵۴
هاجکین، ادوارد ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۴۵	ولینگ ۲۷۴
هاجکین، ای. سی. ۱۹	ولینگتن (شهر) ۵۴
هاجکین، تامس ۴۱، ۱۳۱	وزوئلا ۳۳۸
هاجکین، دوروتی ۳۹۴	ویرد ۱۶۲
هارت، لیدل ۶۳	ویتمن، والت ۳۴۹
هارتلی، گرترو ۳۹۴	ویتورث، لرد چارلز ۱۶۶
هاردویک، سدریک ۱۶۹	ویستول (رودخانه) ۳۷
هاردی، تامس ۱۰۴	ویشی ۸۳، ۹۵، ۱۷۱، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۹۳
هاروارد (دانشگاه) ۳۹۹	۳۲۷
هاکسلی، آلدوس ۱۸۳	ویکتوریا و آلبرت (موزه) ۳۲۴
هال، سراولین ۳۷۲	ویکس، هلن ۲۱
هال، سر جان هاتورن ۲۶۳	ویکلی، تامس ۲۶۳
هالیفاکس، لرد ۴۰۳	ویکلی، وندل ۵۰، ۲۲۴
هامیلتون، جان ۳۴۰	ویلسون، آرنولد ۳۶۶
هانتز، یان ۳۰۰	ویلسون، سر هنری ۲۱۸، ۹
هانری، سر هنگ ۲۹۳	ویلیامز، بازیل ۳۴۰
هانری چهارم ۱۱۸	ویلیام سوم ۲۹۲
هاوارد، سر جی. ۳۳۱	ویول، آرچیبالد پرسیوال ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱
هاوارد، لسللی ۲۲۹	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۹۵، ۳۲۶
هاو-هاو، لرد ۲۲۱	ویویان، مایکل ۲۳۲، ۲۳۳
هبرید (جزایر) ۳۶۴	ویلهلمینا، ملکه هلنا ۵۹
هیل، ریچارد پوردن ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۶۲، ۳۶۹	وین ۲۶۹، ۳۷۵
هرار ۸۵	وینانت، جان ۲۲۹، ۳۰۸
هرفورد، مایکل ۱۶۰، ۱۶۱	وینچستر (کالج) ۲۹۹
هرلی، ژنرال پاتریک جی. ۲۵۸، ۲۶۰	

هرو (مدرسه) ۲۷۵، ۲۷۴، ۵۷، ۵۰	هنری هشتم ۳۳۸
هرو دوت ۲۲۷	هنکی ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۴۷، ۳۲۳ تا
هرین، هری ۲۶۰، ۲۷۸	۳۲۵
هرین، اورل ۳۰۸، ۲۵۴	هنگ کنگ ۱۷۵
هریو، ادوارد ۳۸۸ تا ۳۹۰	هوپ تاون، ارل ۸۶
هزیر، عبدالحسین ۳۹۱، ۲۰۵، ۱۹۳	هور، سر رجینالد ۸۹
هلال احمر ۸۵	هوراس ۳۰۲
هلمن، لیلیان ۳۷۳، ۳۷۴	هورلی، اف. جی. ۳۵۲
هولند ۵۹، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۹۵، ۱۰۸	هورلی، پاتریک ۲۵۸
۱۷۹، ۱۸۸، ۲۷۵	هوشمند، سرتیپ ۶۴
هلو، ژان ۶۶	هوفمن، ارنست تئودور ۱۶۶، ۲۷۴
همت، دشیل ۳۷۳، ۳۷۴	هوفمن، خانم ۲۷۴
همدان ۲۴۳، ۳۰۲، ۳۴۷، ۳۶۸	هولتوس، شولتس ۹
همیلتون، سر فردریک ۱۳۸	هولمن، آدرین ۹۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵
هند ۲۳، ۵۴، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۷	۲۷۳، ۳۱۲، ۳۴۴
۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲ تا ۱۰۴	هولمن، ادلین ۹۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۴۵
۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲	۲۷۳، ۲۷۴، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۵۱
۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۴	هولمن، لی ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۵
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۳	هوور، هربرت ۱۷۱
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۶	هی، سرهنگ ۱۶۸
۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۶۶	هیپبورن، کاترین ۲۴۵، ۲۸۰، ۲۸۹
۳۶۸، ۳۷۲	هیترلر، آدولف ۴۰، ۵۶، ۱۲۹، ۱۷۰، ۱۷۱
هند (اقیانوس) ۱۸۱	۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۷۵
هندرسن، سرهنگ ۲۵۸	۳۸۴
هندوچین ۷۹	هیتون، تامی ۶۹
هندوستان ← هند	هیدون، پی. ار. ۲۲۹
هنری چهارم ۳۲۲	هیل، سی. و. ۲۴۸
هنریدوس ۲۸۹	هیلاسلاسی ۸۵

هیلزی، مارگارت ۸۰	یزدان پناه، شهید مرتضی ۲۴۸
هینداس، موریس جی. ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲	یزدی، ابوطالب ۳۳۴
۲۸۴، ۲۸۵، ۳۴۰	یمن ۹۱
	یورک (شهر) ۵۰
یارموث (بندر) ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۷۶، ۳۹۲	یورکشایر ۳۲۷
یاکوبسون، آرنولد ۲۴۵	یوروفسکی ۳۷۸
یاکوتسک ۱۸۲	یوگسلاوی ۴۴، ۸۵، ۸۸، ۱۳۶، ۲۲۰
یاگودا ۴۱	یونان ۱۲، ۸۱، ۸۷، ۹۱، ۱۱۹، ۱۷۱، ۲۲۶
یانگ، جرج مالکوم ۳۶۲	۲۴۳، ۲۹۵، ۳۶۰، ۳۶۷ تا ۳۶۹، ۳۹۵
یانگ، هربرت ۳۳۸	یونکرس (شرکت هواپیمایی) ۴۷، ۵۲
یزد ۳۳۲، ۲۲۷، ۷۳، ۳۴	

تصاویر



رضاشاه و ولیعهد در جایگاه سلطنتی در اسپرس جلالیه



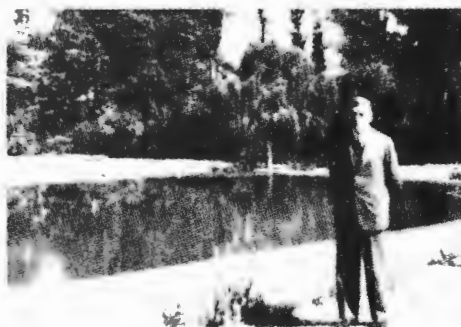
ریدر بولارد همراه با دوشیزه لمبتون وابسته مطبوعاتی در حال ورود به کاخ سلطنتی جهت
تقدیم اعتبارنامه خویش به رضاشاه



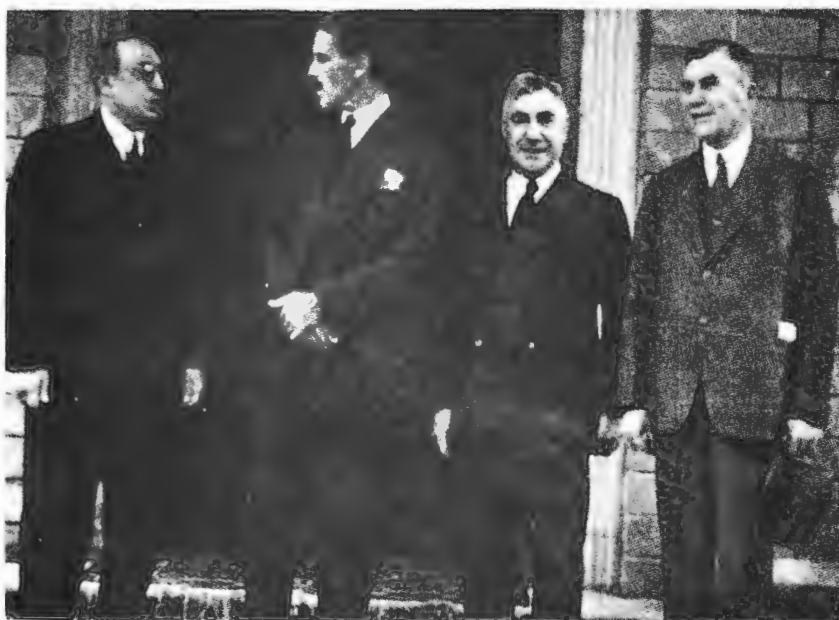
از چپ به راست: ارفع، ریاضی، امیراحمدی (نفر پنجم)، ریدر بولارد، ژنرال ساوری و یزدان‌پناه در باغ سفارتخانه انگلیس



عمارت سفارتخانه انگلیس که گلیسین
بخشی از نمای آنرا پوشانده است



ریدر بولارد در باغ سفارتخانه انگلیس



از چپ به راست: قوام السلطنه، لرد کیسی، ساعد و ویلیام بولارد در مقابل عمارت نخست وزیری



لرد کیسی، خانم کیسی، و ریدر بولارد در حال گفتگو با شاه و فوزیه در کاخ مرمر



سر ریدر بولارد و اعضای سفارت در فرودگاه مهرآباد هنگام بدرقه ملکه فوزیه که به دعوت
ملک فاروق پادشاه مصر عازم کشورش بود



ملک فیصل پسر حسین، شریف مکہ



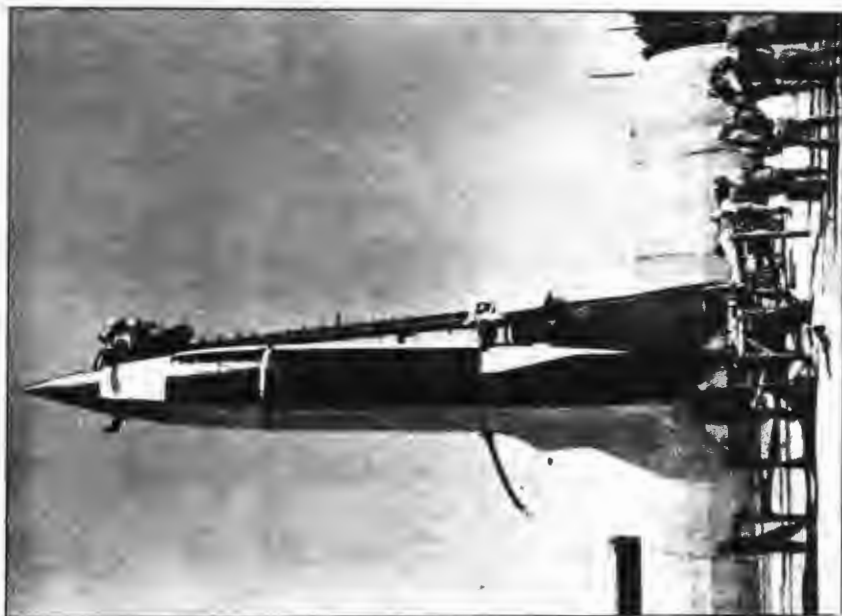
حسین شاہ حجاز



چرچیل، دوگل، روزولت، و ژنرال هانری ژيرو در ويلای روزولت در کازابلانکا



چرچیل و نونل چمبرلین



موشک V-2 و خدمه آن قبل از پرتاب به سوی شهر لندن



چرچیل با کلاه ایرانی در مقابل در ورودی سفارتخانه انگلیس در تهران

چرچیل و لوید جورج



فيلدمارشال سر هارولد الكساندر





از چپ به راست: ایدن، ویلیام بولارد، هرچیل، وروشیلف، استالین در کنفرانس تهران



هیتلر و ماتزوکا، وزیر امور خارجه ژاپن



کنت چیانو، ریبین تروپ و کوارونسو نمایندگان دول محور در حال امضای قرارداد اتحاد سه دولت



ریدر پولارد



ریدر پولارد و سرهنگ آندروود، وابسته نظامی، در حال ورود به کاخ سلطنتی



ویلهمینا، ملکهٔ هلند در ایستگاه رادیو لندن



هارولد نیکلسون در ایستگاه رادیو لندن



ردیف اول از چپ: لیتلتون، کوپر و کریس
 ردیف وسط: فیلدمارشال بروک، فیلدمارشال میتلند ویلسون
 و ژنرال هنری پونال
 ردیف آخر از چپ: چمبرلین، ایدن، جان دیل
 عکس پایین: ژنرال ویول

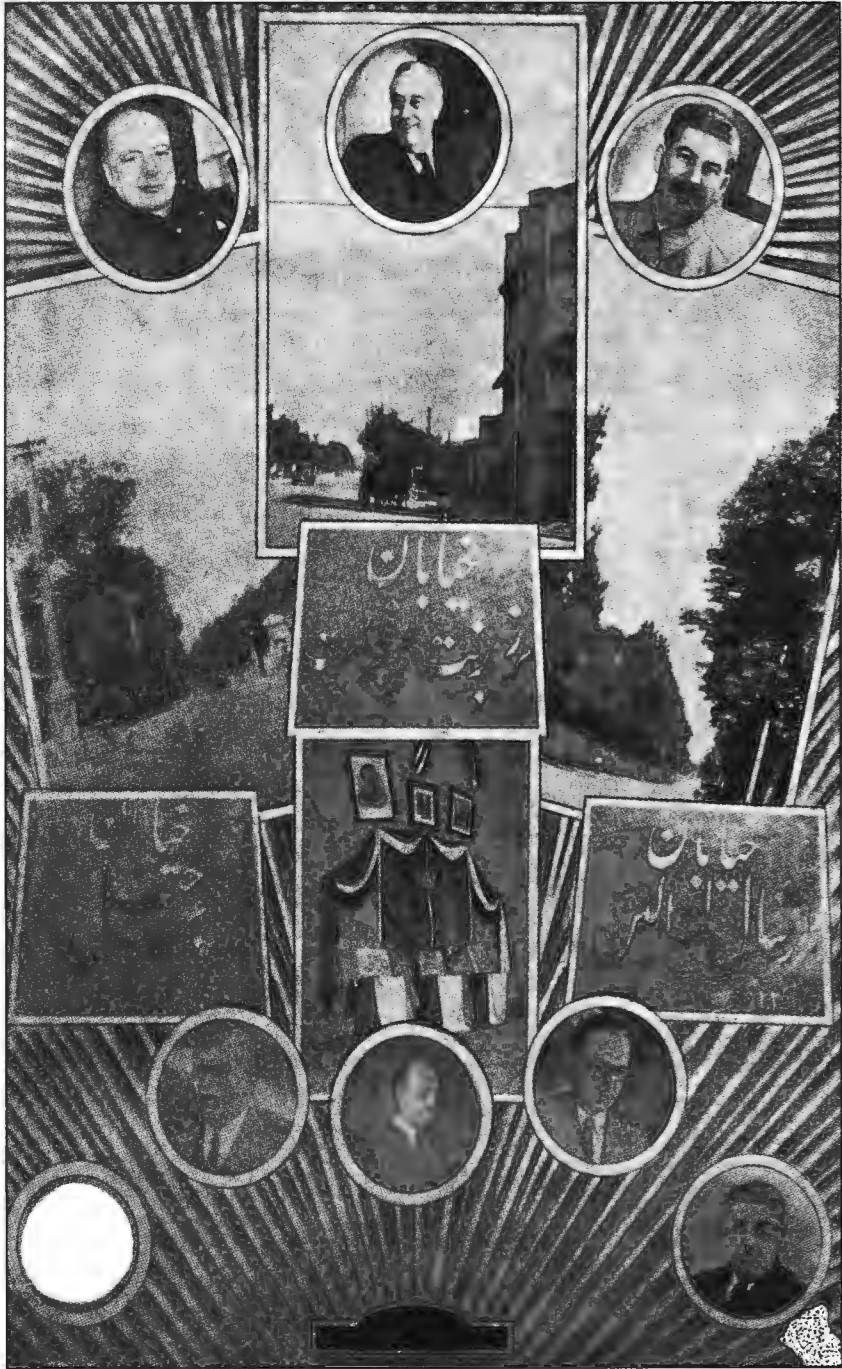




عبدالحسين تيمورتاش و موسولينى



۱. سیف العلماء ۲. فرج الله مصباح سیف پور فاطمی ۳. نصر الله سیف پور فاطمی
۴. محمد معصومی ۵. دکتر حسین فاطمی





حسین علا در کنار همسر (فاطمه) و
فرزندانش (ایران و فریدون)



حسین علا



مراسم تحویل «شمشیر استالینگراد» در سفارتخانه شوروی در تهران



عده‌ای از شاگردان مدرسه بی‌سیم



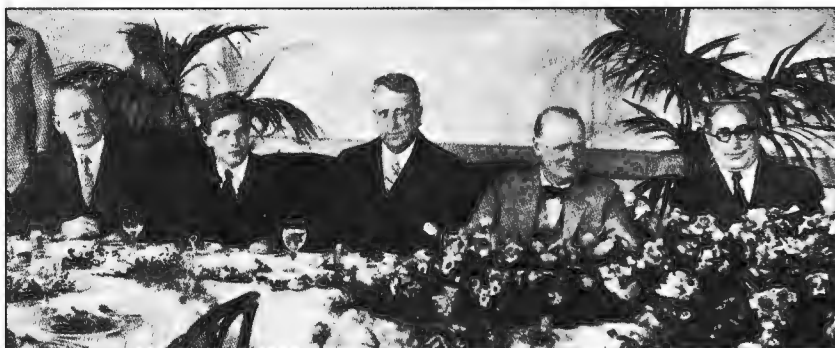
چرچیل در میان افسران و سربازان انگلیسی در محوطه سفارتخانه انگلیس در تهران



استالین و روزولت در میهمانی جشن تولد چرچیل



چرچیل — ایدن — سارا چرچیل — روزولت — آورل هریمن — مولوتف — استالین



از چپ به راست:

سی یانگ (فرماندار کالیفرنیا) — راندولف (پسر چرچیل) — دابلیو. هرست (ناشر آمریکایی) —
چرچیل و لویی میر (مدیر مترو گلدوین میر) در ضیافت شام کمپانی



چرچیل و چاپلین